





C.

4127656

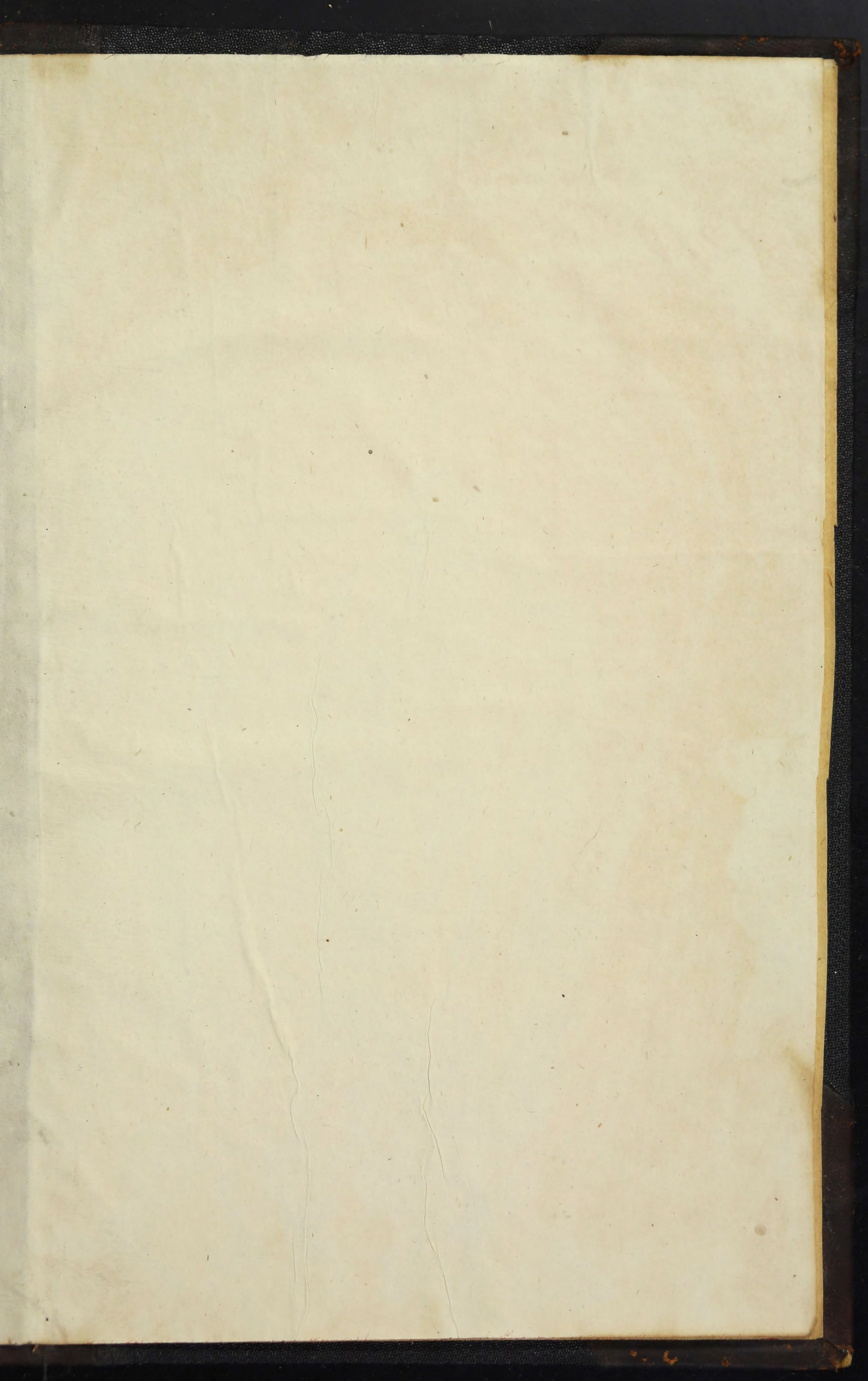


137.

Ta'stir-i-Husaynī, vol. I.

(Commentary on the Quran).

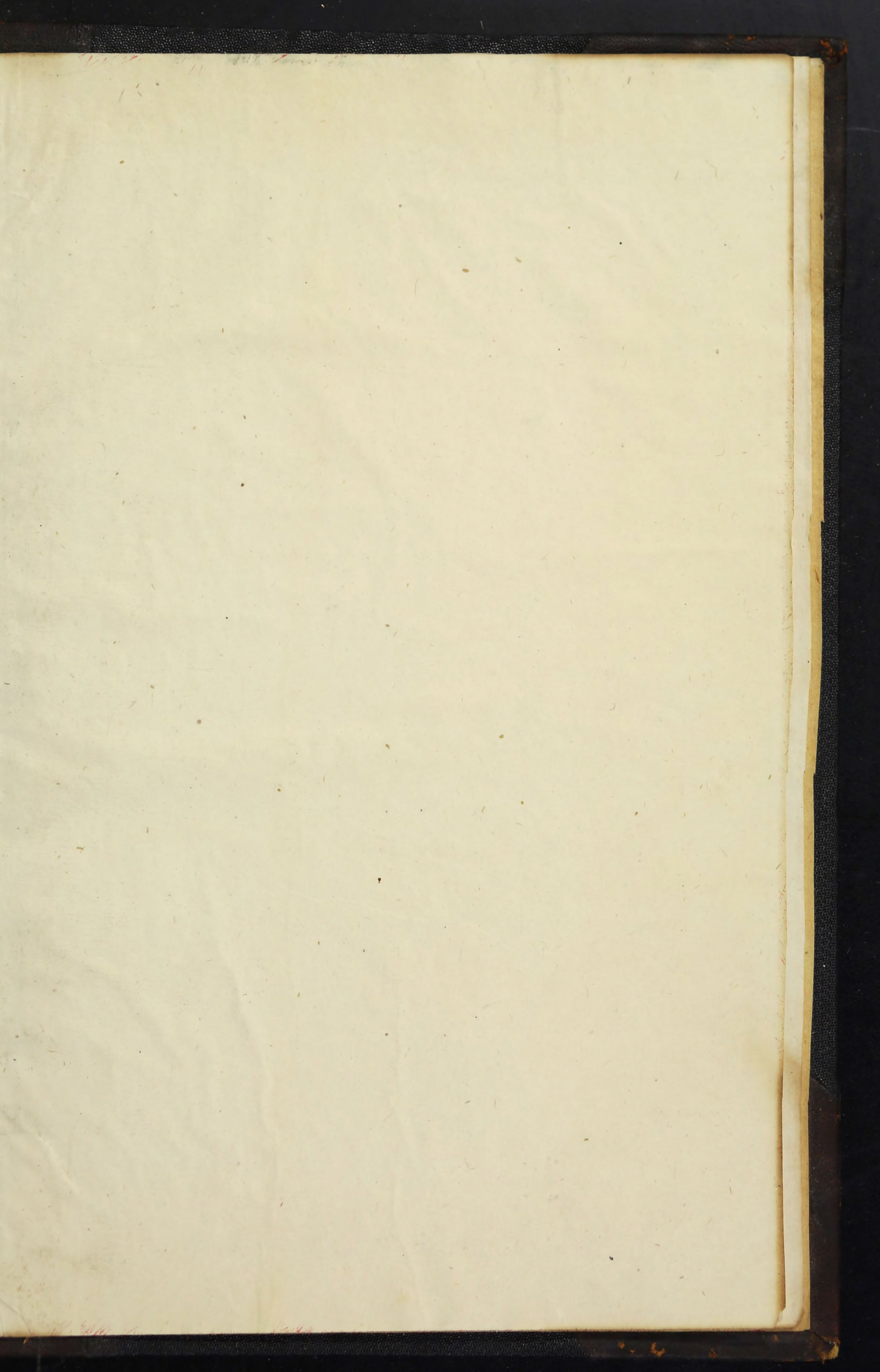














تفہیم  
Lvel.

Lucknow,  
13. XI. 1926.  
W.I.



مجلس  
۵۵۹۱  
۱۱۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

**بعد** از تمیّد قواعده محمد الهی و تاسیس بانی شاهخانی حضرت یساک بنای علی و علی  
و امجابه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت مشتمل که از  
جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات اعالی سما و مقرب الحضر السلطانیة موقن المک  
الحاقابنة عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الظاهر سید الاسلام و الامین  
والامارة والدینا والدين **نظم** که مردمی که است است برج کمال افتاب اوج حشمت سائیر  
الکة شمسوار غیضت عیش کده هست وای اجناب و دلیران پناه مستقیم  
نقد کلزار فضلش است و دل مستیزان لعدای منیرش همراه دولت او با جلال رفعت او  
با سحر فاش سکویند مردم از سر نمکین و چاه کای جهار دولت ماهر و بی بجای  
وی سبهر از رفعت سامیه بخوانی بخوان اعتراف الله العز جنة الدارين  
سعادة المنزلة شرف صدور یافت بود عنان تو بتالین کناه  
که محتوی بر جهان مجله است انعطاف پذیرفت و تمام مجله  
رداد و بنظر اعالی امارت بنا  
در حین تعریف  
الهجرة ايماء  
که بحال



خزان جهره شاهد مقصود بر کشاید و عمل ایست مجلدات ثلثه بر سینه ظهور مجلوه در این شعر و از جوی اوده  
 بنالواهب و بریا  
 و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و افتاد و تخصیص  
 و تعمیم و حقیقت و بیان و صحیح معنی آیه برو جوی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مگر  
 خواهد شد و از اسباب ثن و ثول و قصص انبیا ایضاً اصح و اشهر است بطریق خیر الظلام است  
 ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در مجلس صورت تلقین خواهد پذیرفت  
 و از قرآن معین و روایت یکی از امام عاصم رحمة الله که درین دیار صفت اشتها و در تبه اعتبار  
 دارد تثبیت میگرد و بعضی از کلمات که حذف را یا او مخافتست و بعضی سخن بسبب بیست و آن  
 خلاف تفسیری کلی می باشد اشارتی میرود و الله الهادی و علی کریمه اعتقاد **اعوذ بالله** پناه  
 میگیریم و التجای غایم معبود حق و خداوند مطلق **من الشیطان** از شر و وسوسه دیو فریبنده  
 سرکش یاد و ماندن از رحمت بیغش **الرحیم** رخص شده از ریاض جنان یا رانده گشته از طبقات  
 آسمان **سورة الفاتحه** **بسم الله** بنام خدای سزاوار پرستش **الرحمن** نیک بخشنده و خلق بوجود  
 و به اعدا ذات **الرحیم** بخشنده بر ایشان ببقا و محافظت از افات **الحمد** هر ثنائی و آفرینی  
 که از آن تا ابد موجود و معلوم بود و هست خواهد بود جمله آن بتمام و کمال **الله** من خدایم  
 که مسمی و موصوف است به اسماء و صفات کمالیه و جلالیه **رب العلمین** آفریننده  
 و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کار همه عالیان از ملائکه و جن و انس و وحوش  
 و طوایف بیاض و حیوانات ای و جز آن **الرحمن** بخشنده و جود بار یکی در آخرت بعد از فنا  
 جهانیان **الرحیم** بخشنده و یکی بار برافت بر مؤمنان و در آوردن ایشان در بهشت جاودا  
**مالک یوم الدین** خداوند روز جزا یا تصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان  
 یا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند  
 یا خدادهنده در روز پاداش **ایک** **نعمه** تن ایسر ستم و سپهر غیر تقوی مستحق عبادت نیست  
**و ایک** **سعیان** و خاک از نو یاری میخوایم در پرستش تو و انجاس سائر حایج و سموات  
**افیه** ما را راه غای **الضراط المستقیم** براهی راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود  
 و نه افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام و سنت سیدنا  
 علیه الصلوة و السلام است و حضرت عیسی العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین  
 ابی عبد الله قدس الله سره العزیز  
 ای بار ابراه است یعنی مجید  
 خود مشرق دار تا از الملتقات بخود و بغیر تو  
 گفتار تو کردیم جز تو ندانیم و جز تو ندانیم و جز تو ندانیم یا آنکه بنایم

واضح  
 است  
 این



علاوه راست یعنی آن را فی که حضرت تراست به نسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدایی ندارد و  
کمال خود بی آن غیر سزاوار هر احوال جز تو نه پس و از تو بی سزاوار که **صراط الدین** یعنی  
بماری راه آنکه بفضل خود **انعمت علیکم** انعام کرده بر ایشان بنعت نبوت و رسالت و ولایت و هدایت  
و شهادت و صلاحیت یار آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بحال  
نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است که ایشان را معزز و مکرم ساخته **غیر الغضوب علیکم**  
نزداه آنکه کسان که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بعرض غلبه تو در آمده اند و بدان سبب  
اقدام نموده اند یاراه محمودان که بسبب غم در معاند و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب به  
بریشان خشم گرفته **ولا تصایب** و نه گراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرف مختلفه و سبیل  
مخالف افتاده اند یاراه ترسیان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب  
صلوات الله و سلامه علیه مکره کشته اند **ایمان** جنین یاد **سورة البقره** **و یسور الله الرحمن الرحیم**  
**الرحیم** که حروف مقطعه اسرار فراتست و هر کس بران اطلاع ندارد و گفته اند معنی الم ان الله  
اعلم است یعنی منم خلای دانات **ذلك** آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه یا نزال آن  
وعد داده بود **الکتاب** این کتاب کامل است یعنی قرآن **لا ریب** هیچ شک و شبه نیست **فیه**  
درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمشابه ایت که هر که دروادی قاطعی کند از  
رب باز ایستد و داند که شبر دارد و مجال نیست **هدی** دلالت کند است و راه نمایند  
**المستقیم** سر بهیز کاران که ایشان بدان منتفع شده اند **الدین** آنکه از صدق عقید  
**یوسوف** میگویند **یا غیب** بنادیده که حق تعالی است و عباد که قیامت یا تعلقات آن  
یا برپوشید که وحی است و گفته اند غیب قضا و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آورند  
**و یقیمون** و بیای سیدارند و ادا میکنند **الصلوة** غار پنجگانه را بشرایط و اداب آن **و ما**  
**زرقناهم** و از آنچه بریشان عطا کرده ایم **یفقون** تفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و مساکین  
و ارباب استحقاق **والذین یؤمنون** و آنکه ایمان می آورند **ما انزل** بدان چیزی که فرستاده شده  
است **ایک** بسوی تو از قرآن **و ما انزل** و آنچه منزل گشته **من قبلک** پیش از تو بر یغیران دیگر چون  
صحف و تورات و زبور و انجیل و جز آن **و بلاخره** و بسرای دیگری که در اخبار است **هم** ایشان  
که یاد کرده شد **یوقنون** بیکان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند **اولیاء** اقارب که  
موسوم بدین سحابت و موصوف بدین صفات که رقم ذکر یافت **علاء علی** بر راه راست  
و نشان درست اند **من یقین** از پروردگار ایشان یعنی بعد توفیق او راه توبه یافته اند  
**اولیاء** و همان گروه **هم الفلحون** ایشانند مستکاران از عقبات عقاب و سبب سزاوارند

راه

ع



فراده این را که هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم خاصه **پ** چو ایشان را طریق رستگاری  
سرای راست کاران رستگاری است **ا** این آیه که گذشت در شان مؤمنانست از اهل اسلام و اهل  
کتاب چون عبدالله بن مسلم و اصحاب او و عقیقه الله و بعد از مدتی مؤمنان در فم کاروانی می نمایند  
ان الذين يدعوننا ان لا اله الا الله انهم يقولون لا اله الا الله **ك** بپوشند و برای از بطلت شک **س** سوئالتیست یکسانست  
بر ایشان **م** ان الله انهم این که هم کپی ایشان را و برسانی از عذاب **م** من الله یا تخوف کنی و فدی  
فرای ایشان را یعنی اگر هم کنی و اگر کنی **ل** انهم یؤمنون ایمان می آورند **خ** ختم الله مهر داده است خدای  
تعالی **ع** عذاب الله بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمیکند **و** عقیقه الله و بر کوشهای ایشان  
تا سخن حق نمی شنوند **و** عذاب الله و بر دلهای ایشان عذاب است تا از حق  
نمی بینند **و** عذاب الله و هم بر ایشان است از روی استحقاق **ع** عذاب الله عذاب بزرگ در دنیا و قتل  
و اشد عقیقه بنی و نفس این دوایت در شان کفار و مشرکان است که حق سبحانه و تعالی دانست  
که بکفر می روند چون ابو جهل و کشتگان روفید و بعد از مدتی کفار سیزده آیت در شان اهل  
نفاق فرستاده که قباح ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کاران اهل زیادت است **و** ان الله  
**ن** انهم یقولون و از ادیان کسانی اند که میگویند **ا** انما یکر و یوم ما یالله بخدای **و** انهم یقولون و بر زبان  
پسین یعنی قیامت **و** انهم و حال آنکه نیستند ایشان **و** انهم یقولون و در شان کفار و مشرکان و راست گویان **و** انهم یقولون  
**ا** الله فریب میدهند بنوع خود خدای **و** انهم یقولون و از آنرا نیز که گردید اند و ایمان آورده اند یعنی **و** انهم یقولون  
چه منافقان با ایشان اظهار ایمان می کنند از روی خداع **و** انهم یقولون و بی فریبند ایشان  
**ا** انهم یقولون مگر نفسهای خود را چه و حال آن فریب هم بدیشان باز میگرد و **و** انهم یقولون و نمیدانند  
که چنین است **و** انهم یقولون در دلهای ایشان **و** انهم یقولون و ایمان است و آن نفاق باشد و شک درین  
و حقد مؤمنان و حسد بر ایشان **و** انهم یقولون پس زیادت کفر خدای بر ایشان است **و** انهم یقولون  
یعنی هر چند قرآن فرومی آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی  
باز دبان میفکند **و** انهم یقولون و بر ایشان است **ع** عذاب الله عذاب در دنیا که از انقطاع نباشد **ع**  
**و** انهم یقولون بسبب این بود که با مؤمنان **و** انهم یقولون و رو می میکنند و از روی نفاق اظهار ایمان می کنند  
**و** انهم یقولون و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان **ل** انهم یقولون و منافقان را **و** انهم یقولون و فساد میکنند و  
مکذبین **و** انهم یقولون در زمین بکفر و معصیت و فریب مؤمنان **و** انهم یقولون و گویند ایمان بجزین نیست  
که **و** انهم یقولون و اصلاح از دنیا کار خود را بطاعت و خیر **و** انهم یقولون و بدین ای شونندگان **و** انهم یقولون  
که منافقان **و** انهم یقولون ایشانند تیار کاران و فتنه انگیزان **و** انهم یقولون و بیکر میزنند  
که ایشان فساد کنند **و** انهم یقولون و چون گویند بر منافقان **و** انهم یقولون بگوید بدلهای **و** انهم یقولون

عناد

ع



امن الله كويده اند آسيان از مهاجران و انصار **قالوا** كونيتم با خود يادريان قوم خود **انفسهم**  
ايراجاه ايم سبي نيابيم **قالوا** همي پناهيان آورده اند جاهلان و بي خردان و اهل نادان  
يا ائمه ميدانستند كه مؤمنان عقلايه زمانند ايشان را شفيه كوئيد گفتند بجهت انكه بنود را  
اعقل واعلم و احق اعتقاد كرده بودند پس حق سبحانه و تعالى صفاهت ايشان را بر زبان هر كس  
و گفت **الا** به ايند اي مؤمنان **هم** بدرستي كه منافقان **هم** ايشانند بخردان وفاداران  
كه نظر بر عاقبت ندارند و فكي آخرت فرومي گذارند **و كذا لا يغيرون** و بكنم بنيدانند كه هيچ بنيد  
**ولا لقوا** و چون به پيشه اهل نفاق و روي بروي ملاقات كنند **الدين انكساي** را كه ايمان  
آورده اند از اصحابه **قالوا** كونيتم ما نيز ايمان داريم همچو ايمان شما نه در اسباب نزول آمل  
كه عبدالله بن ابي و ساجان اوروزي صديق و فاروق و مرتضي راضي ديدند و از روي  
خوش امري هر يك را چيزها ميگفتند مرتضي راضي گفت يا ابن ابي از خدي نعم بترس نفاق  
كنن ابي ابي گفت با ابا الحسن نفاق را با نسبت من باي و بگو كه ما همچو شما نيم و مصدقيم  
حق سبحانه و تعالى در باره او چيزي خبر داد كه ايشان چون مؤمنان را به پيشه كوئيد كه ما ايمان داريم  
چنانچه شما داريد **واي القتل** و چون باز كويتم **الي شياء** بسوي ديوان خود يعني پشوايان  
و ياراني كه دارند و بغريب ايشان كه شياطين الانسند مغرور ميشوند **قالوا** كونيتم از روي  
صدق كه **انا معكم** ما با شمايم و بردين و آئين شما **انا معكم** جزين ليست كه ما **استغفرين** فسوس  
دارند كانيم و استغفر كنند كانيم يا مؤمنان **الله** خداوند جزا دهند **استغفرين** جزا سخت  
و استغفر ايشان بد ايشان رساند تسميه جزا با اسم فعل بر سبيل مزاح است و اكنند حق را  
استغفري نتوان گفت پس معني آنست كه خدي بكافات كند **و جندم** و صلت دهد و فري كزارد  
زمانه در ابر ايشان **في طغيانهم** در كراف و اسراف و سرگشي و جمل و تكبر ايشان تا دران  
حالتها **يعرفون** متخبر مي باشند **اوليك** آنها كه اهل اين صفت اند **الدين** انكسانند كه از روي  
ناداني **استغفروا** بخريدند و بده كودند و اختيار نمودند **الصلوة** كراهي را **بالله** براه يافتني و كمر را  
بايمان و شك را بيقين و جمل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاك را بنجت و دوزخ را بهشت  
و بدعت را بعت **قالوا** بخت پس سود كنند و نفع نرسانند **تجار** بازرگان ايشان ايشان را  
**و اكاونا** و اين گروه نيستند **تستدينا** راه يافتگان تجارت حقيقي و سود كرده دران **شكهم**  
مانند ايشان يا صفت ايشان **كسل الدين** مانند و صفت انكسي است كه شب تاريك (برناك)  
در پايان **استوفى** بر روزه **نار** آتش بجهت انكه راه به پيشه ياجاي قرار كند تا از موزان  
و ددان و دشمنان ايم شويم **قالا** اضاءت پس آنهم كه روشن كردند آن آتش **ما حق** كويتم

الهي



آتش افروزند **و ذهب الله** ببرد خدای تعالی **بنور** بنورانش ایشان را **و فرود** فرود دارد ایشان را **فی**  
**ظلمات** در تاریکی یعنی در تاریکی شب و ظلمت او **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و ایشان** ایشان می کنند  
از ایشان حق یعنی قبول سخن حق نکند **و کما** کما کنند از گفتن حق زبان ایشان در اقرار بایان  
بالمرافقت ندارد پس گویان سخن نمی گویند **و کما** کما کنند بریده بصیرت از دیدن حق **و یستند** نه پند  
پس ایشان باز کردند از این صفتها و برهین و محسوس شوند **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
و جوهر عمیا و بکا و صما مثل منافق است که در شب قیر و ضلالت از بیم شمشیر سلاطین انکشتار  
شهادت بر او فرود خنند و بدان مقداری روشنی از ترس قتل ایمن شدن می گذرانند اما بعد  
از برگ نور اقرار ایشان منطقی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند  
**و یا** یا مثل ایشان **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
از آسمان یا از این **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
باشد از ترک این و تیرگی شب و **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
از واقع کرد **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
در کوشهای خود **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
که با او آتش باشند زبانه و دود که هر جای که برسد بسوزد پس آن کوه انکشتان در کوش کنند  
**و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
احاطه کنند است **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
بجارات و مکافات ایشان و وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
باشد که روشنای برق **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
برق و آن درخشیدن او روشن کند راه مار **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
روشنای **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
و متحرک که **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
شوی ایشان را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
که خدای تعالی **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
بکی و هر که در شب تاریک میان بیابان مملک باشند و باران سخت و بر سر کم ایشان افروزد  
و غنی بیدار بعد و درخشیدن برق ایشان را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند کرده اند خود را **و یستند** نه پند  
بوکوش کنند و در آن ظلمات حاده بریشان در پیشاید شود هرگاه که برق بد رخشد و از پیشاید  
کرد و قدیمی چند بروند و باز که نور برق در آن نشسته تاریکی روی نماید توقف و سرگردان باشد



اینجا اسلام را بباران تشبیه کرده که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهاست که بر ارباب  
 نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد یا اقرار با ترک ادیان قدیم  
 و اینها را بنعم ایشان ظلمات گفته و بر عهد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غیبتها و  
 ظفرها که روی نماید و تشبیه صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان مکلفند  
 اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان  
 استیلا می یافت که نباید که حکم الهی بقتل و جلاء ایشان صدور یابد و میخواستند که گوش  
 از استماع قرآن به بندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان  
 شدی دین اسلام را پسندیدند و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیاالایشان رسید  
 در سلك جاده دین متوقف شدند حاصل که باید نفعت دوست و مدح کوی بودند و ازیم  
 محنت دشمن و عیب جوئی و احوال منافقان در هر زمانی بر همین سوال است **نظم** هنگام حشر  
 متابع شوند بوقت مشقت متابع شوند چون دولت در آید هر چاکرند بنکیت زهر  
 دشمنی بدترند **یا ایها الناس ای مردم بدان** **اول** بپرسید و بتدی کنید **و انکم** پروردگار  
 خود را که سختی پرستش است **والذین** آن فرزند کاری که بقدرت کامله **خلقکم** بیافرید شما را  
 و از نیست هست گردانید **والذین** و بیایند آنکسان را نیز که بودند **قبلکم** پیش از شما  
 و نتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرمود **لعلکم** تا باشد که شما **تتقون** بپرهیزید  
 از خشم و عذاب او **والذین** آن خداوندی که بحکمت بالغه **صالح** ساخت **لکم** بواجب و فایده  
 شما **الافق** زمین را **بسطا** بساطی باز گسترده جهت آرام در و حرکت برو **والسماء** و گردانید  
 آسمان را **سقفی** بر افراشته **والارض** و فر فرستاد **من السماء** از آسمان یا از بر **ماء** آبی بر فایده  
 یعنی باران **فاخرج** پس بیرون آورده **بمسبب** آن آب و قتی که با خاک ایخته شد **والنمرات**  
 از انواع میوها و نباتها **فانزلنا** روزی ساخته و پرداخته **لکم** برای شما **فلا تعجلوا** پس بیکیسید  
**الله** سر خدای **الله** حسابان و انبازان در ملک **وانتم** و حال آنکه شما **تعلمون** میدانید که او را مثل  
 نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بطور آفریدن موجودات  
 قادر نیست **وانکم** و اگر هستید شما **فی رب** در شک و گمان **فانزلنا** از آن چیزی که ما فرودستایم  
 انزل بتدریج **فانزلنا** بر بند ما که محمداست **صلی الله علیه و سلم** و میگویند آن ساخته و یافته  
 اوست **فانزلنا** پس بیاید شما که اهل براعت و بلا غنید **یسوق** بمقداری سخن یعنی بیارید  
 کلامی که در فصاحت و خیرات و اخبار از امور غیبیه باشد **من مثله** مانند قرآن و **و انهم** و بخوانید  
 آنرا **فانزلنا** خود را بحد کار که یا هر که را بخواست بخوانید **فانزلنا** از آن چیزی که خدای **انکم** آن  
 حاکمان و محافل خود را از شعر او خط

اگر خود توانی معارضه نذارید شهادت  
 حاضران محافل خود را از شعر او خط



شما صوفی را است گویند در آنکه این کلام بشر است **و ان لم تفعلوا پس اگر معاصیه ننمودید در زمان کثرت**  
و مثل آن سوره نیاید و **و ان تفعلوا و در زمان آید** نیز هر کس نتوانید معاصیه کرد **فان تفعلوا**  
پس بپزیرید **النار** از آتش و زخ **النار** آن آتشی که متان است از سایر آتشی با آنکه **و ان تفعلوا** آتشی است که  
انسانی مردمانند یعنی کافران **النار** و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن  
ناخوش تر است **انوار** آمده که شده است اینچنین آتشی **النار** برای ناک و دندان **و ان تفعلوا**  
و بشارت ده آنکسانی که بتوفیق حق تعالی گردیدند بخدای و رسول و قرآن **و ان تفعلوا**  
و بجای آوردند کارهای نیکو از ادای فرایض و ست صفون بشارت چیست **انهم** آنکه  
مرا ایشان است در آخرت **جنت** بوستانهای که در میان یوهای باشد **تجری** بحیر و در  
**حقا** از زیر درختان یا تحت غرها و منظرها **انها** جویهای آب و شیر و خر و غسل  
**کما** هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان **نهار** از آن درختان **و انهم** از یو **و انهم**  
ساخته و طعمی پرده اخته **قال** گویند **هذا** این آن یو است که **و انهم** داده و خور  
بودند **انهم** پیش ازین در دنیا گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است  
**و انهم** و بیانند پیش مؤمنان از یو بهشت **نهار** مانند یوهای و بناوی برنگ و  
ما بطعم مختلف باشد بر مزه یوهای در یک یو بهشت است **و انهم** و اهل بهشت راست  
**نهار** در بوستانهای بهشت **و انهم** زنان از حوری و از انسی **نهار** پاکیزه یعنی صاف  
جوهر و نیکو منظر و پاک از عیبه و آفتها که زنان دنیا را باشند **و انهم** و بهشتیان در  
بوستانها **و انهم** جاوید باشند مانند آن **الله** بدیسی که خدای تعالی **و انهم** ترک نکند  
و پاک ندارد **و انهم** بیان کند **نهار** مثلی هر چه باشد و برای هر که باشد او را ماند  
که یهودان در قرآن ذکر مکس و عسکوت شونده است **و انهم** میگردند که این سخنان بسختی  
خدای چه ماند حق سبحانه تعالی این آیت و نسبت داد که خدای تعالی ضرب المثل شرم ندارد و اگر  
چه باشد مثل بر **و انهم** بشه خود **و انهم** پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت  
**فاما** **الذين** آنرا پس آنکسانی که گردیدند و دانستند که قرآن کلام حق است **و انهم** پس بپایان  
میدانند که **و انهم** آن مثل ضرب المثل در است و راست است **و انهم** از نزدیک پروردگار  
ایشان **و اما** **الذين** او اما آنها که پیسند اند حق را **و انهم** پس میگویند از روی جلال و عناد  
یا از طمع و افسوس **و انهم** از خواست خدا تعالی **و انهم** بدین که گفت **و انهم**  
از روی مثل ایها قرآن میدانند که حق تعالی بعد از خویش **و انهم** کر که ده است **و انهم** بدان مثل  
کثیر بسیاری از کفار و منافقان که در آن قائل نمیکند و حکمت از او نیابند **و انهم**



بنام خداوند که این مجله را گردانید و قلنا یا آدم و کفیم ما ان محض کرم که ای آدم اشکر انت ساکن شوق و زود جک  
وجفت تو یعنی حواله الجنة در بهشت و کلا و بخورید منها ان بهشت یعنی میوه های او و کلا و  
بسیار چیست شیتما هر جا که خواهید و لا تقر با و نزدیک نمی دیدن الشجره این درخت را یعنی  
شیخی انکور و یا انجیر و شهر کندی است فتونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید  
من الظالمین از ستمکاران بر نفسهای خود بار کتاب فارمانی فان کما پس بلغز ایتد و از جایی  
بیرد آدم و حواری الشیطان ان دیوس کش فارمان بر عتقا ان بهشت بعد از آنکه بدست یاری  
طایس و مار بهشت در آمد بود و حواری آدم را و سوسه کرد و فخر جها پس بیرون کرد ایشان را  
استاد اخراج بشیطان بجان است چه حق بجهت بیرون کرد آدم را و حواری میا از انچه گافا  
بودند فیته در ان حین از کرامت و نعمت و قلنا اضبطوا و کفیم ما طایس و مار و آدم و حواری ایلیس  
که هم فرورید از بهشت برینا بعضکم بر حق از شما بعضی سر بر حق را عدو دشمن باشید چون  
ایلیس و مار دشمنی آدم و اولاد آدم اند و انکم و مر شما را است و ذریه شما را فی الارض  
در زمین مستقر بوضع قری و متک و بر خود داری و منقعت الی حین تا هنگام رسیدن اجل پس  
اندر اعمال تنوی آدم پس فراگرفت سر آدم بر زمین برورد کار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول  
اشهر نیست که ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لنکون من الخاسرین و این تلقی  
وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه دویست سال بگرفت حق تعالی  
این کلمات و بر تلقین نمود و چون آدم این متلجات کرد فتاب علیه پس خدای تعالی  
قبول فرمود و پذیرفت توبه او را انه بدرستی و حق تعالی هو التواب او است توبه هر چند  
بندگان الرحیم و مهربان بوقایبان قلنا کفیم ما یک بار اضبطو فرورید شما از بهشت  
یا ان سموات جمیعاً همه شما فاما یا نیتکم پس اگر بیاید بشمار متنی از نزدیک از هدایا دلالی  
و بیانی با سال رسول و انزال کتب نیت پس هر که متابعت کند و از پی او رود و  
هدایا دلات و بیان را تلاوت پس هیچ ترسی از تحیل حلول کار نیست علیه السلام  
که متابعت کند و در حقیقت ایشان از اقات اعمی باشند و انهم و یستند ایشان که از تحقیق و  
مقاصد از ایشان بخبر نوند و هناك شوند که برینیل مرادات فاین که در اندوه و  
کفر و انکساسته پیوسته اند حق را نیل و کذب و یا نیت و بدو مع داشتند  
و دلائل و حدیث مار یا با و میگردند یعنی قرانی اولیک انکروه انکروه التا اهل انکرون  
هم فیهما ایشان در آتش خالون جاوید ماندند یا بنی اسرائیل ای و  
یعقوب اذکر و یا دکنید نعتی نعتی از لفظ نعت و احلاست و معنی



آن نعمتها که بفضل خود انعمت <sup>و</sup> انعام کردیم بر پدران و گذشتگان شما و نیکی بجای ایاوان  
نیکی است بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشان را نیز حاصلست و اوقاف و وفای کنید  
و عهدی به پیمان نزد درشان پیغمبر می باشد بستم در توبت حق تعالی در توبت اخفیت  
جلاله علیه السلام به پیغمبر می تعریف کرده کما قال سبحانه و تعالی النبی الامی الذی یحید و نه  
مکتوبا عندهم فی التوبه اوفی بعهدهم تا وفا کنیم بعهده شما یعنی جزای وفاداری شما  
بر ما و یای و از نه قاصدین بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان و استیلا و بگوید  
یا ای که با ما می بود و فرستادم از قرآن مصداق در حالتی که در فرستاده موافق است در توحید  
و عهد و وعید ما معکم بر آن چیزی که با شماست یعنی توبت و لا توتوا و می باشد اول  
کافر اول گمراه ناکوندگان از اهل کتاب بقرآن و لا تشروا و بدین مکنید یایای پانتهای  
کتاب که در توبت است ثم اقلیل بای اندک را مخاطب علماء یهودند که بدین می کردند  
بعد ایا و صلوات کعب بن اشرف و امثال او ایات توبت را تحریف میکردند و امر محمد را  
صلی الله علیه و سلم می پوشیدند و یای و قاصدین و از نه بترسید در فروختن کتاب ربانی  
بحکم فانی و لا توتوا و می بایزد الحق سخن راست و درست را که در توبت است از صفا  
محمد صلی الله علیه و سلم با بیکار بناحق که شما بدست خود می نویسید و تکتوا و می پوشید  
الحق حق را که صفت مصطفی است و انتم تعلمون و شما می دانید که این آن پیغمبر است  
نفت او می پوشید و اقیموا الصلوة و بپای دارید غار سلمان را بدان وجه که ایشان  
می گذاردند و اتوا الزکوة و بدهید زکوة مال بطریق اهل اسلام و ارکعوا و نماز گذارید  
مع ان العین بادک کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان اتامروا الناس ایا می فرمایند در منزل  
یا ای بنی کرم و شوق و فراموش می کنید انفسکم کار نفسهای خود را و انتم و حال آنکه شما استخوان  
الکتاب می خوانید توبت را قل تعقلون یا ای که عقل خود را کار نمی فرمایید در شان بعضی از  
یهود مدینه است که یاران خود را که در بقیع اسلام اند بودند بر انقیاد احکام شرع محذری تخیب  
می کردند و خود از سلوک سبیل سعادتی محاشی می نمودند و استعینوا و یاری خواهید بالصبر  
شکیبایی کردن در ادای طاعت یا بسوزد داشتن و الصلوة و بگذاردن غار فرایض  
یا و بدین سی که غار بطریق مسلمانان لکبیر بن کرم و دشوار و کسان است الکرام مکر الخشوع  
برتر سکاران و ارام کی فتان با طاعت که مؤمنانند و عبادت بر ایشان کسان نیست زیرا که  
نفسهای ایشان بیست شوق قاض شده و در مقابل ریاضات نفس عطاها از افاضت  
حق بدیشان رسیده چند که تا فراتر از رخشان شود تا سلوک خدمت اسان شود



پس در صفت خاشعان میفرماید که الَّذِينَ أَنَا لَهُمْ يَكُونُونَ یقین میدهند آنهم ایشان وَمِنْهُمْ و از میان ایشان  
رسید کانتد بجای پروردگار خویش و وَمِنْهُمْ و بدینست که این نیز میدهند که ایشان را بِسْمِ  
بسمی پروردگار خویش جهت پاداش گرفتن را وَمِنْهُمْ باز کرده اند یا بنی اسرائیل که وَمِنْهُمْ  
ای بنی اسرائیل یاد کنید بِعَمَلِكُمْ بنیکو فاعل الی آن نیکو بود که من انتم علیکم انعام کردم شما  
و بِعَمَلِكُمْ و از این یاد کنید که فَضَلْتُمْ تفصل کردم اجزاء شما و فضل نهادم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان  
که در روزگار ایشان بودند و وَأَنْتُمْ و بنی سید يَوْمَ آن روزی که در آن روز وَأَنْتُمْ بخیر  
حق کزاری نکند و نتواند نفس هیچ نفس برونه نَفْسٌ از نفس کافر شَيْءٌ اندک چیزی را  
از کافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب و وَأَنْتُمْ و پذیرفته نشود  
شما از آن نفس کافر یعنی برای او شفاعت در خواستی بران تقدیر کسی شفاعت کند  
و وَأَنْتُمْ و گرفته نشود شما از آن نفس کافر عَذَابٌ عذاب خود بدهد برای کشیدن  
عذاب و وَأَنْتُمْ و نباشند کافران که در آن روز يَوْمَ یاری داده شوند یعنی هیچکس  
ایشان را یاری نکند در دفع عذاب و وَأَنْتُمْ و یاد کن کنید ای بنی اسرائیل چون برهانید  
شما را مراد اجزاء ایشان است منت بر وزن ندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد  
باشد و برهانیدن ایشان از که بود مِنْ منکال فرعون از اتباع و متعلقات فرعون يَسْأَلُونَكَ  
عذاب میکردند تا میخواستند بپندند شمار اسوة العذاب سخت ترین و بدترین عذاب  
يَسْأَلُونَكَ اینها که میخواستند بپندارند بِسْمِ بسبب شما در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دید بود  
که بچنان گفته بودند که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی  
ملک از دست او بود و يَسْأَلُونَكَ و باقی میکند باشند بِسْمِ و دختران شما را برای خدمت  
خود يَسْأَلُونَكَ و درین ذبح بسرا و خدمت فرعون دختران بلکه يَسْأَلُونَكَ و آزمائشی بود  
مر شما را يَسْأَلُونَكَ از نزدیک پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بی نهایت و از فرشتگان یاد کنید  
از این که بشکافتم يَسْأَلُونَكَ بشما یعنی بسبب بجات شما الْحَجَرِ در یاد قلنم را وقتی که از فرعون  
میکرختند و در یاد در پیش شما و لشکر دشمن يَسْأَلُونَكَ شما فاجحینا که پس برهانید  
شما را از حرف آن لشکر و فرشتگان و آب و فو بریم يَسْأَلُونَكَ کسان فرعون را و انتم و حایل اند  
تظنون يَسْأَلُونَكَ نمی بینند بدین که چگونه بشکافتم میشد با فرعونیان نگاه میکردید يَسْأَلُونَكَ  
غرق میکردند و يَسْأَلُونَكَ و یاد کنید از آنکه وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب  
و وعده دادیم موسی را با آمدن بجانب طور يَسْأَلُونَكَ کیلکه يَسْأَلُونَكَ چهل شبانه روز یعنی بعد از  
انقضای آن يَسْأَلُونَكَ تم اخذ نم پس و اگر فتنید شما يَسْأَلُونَكَ کو ساله را بخدای من بعد از رفتن



موسی بطور و انتم و شما را بوضع عبادت حق در غیر موضع آن شرع فرمود پس عفو کردیم  
 و در گذرانیدیم منکم از شما بعد از توبه شما و هلا نکردیم شما را پس بقیه طایفه ای که چنین منکر از شما  
 صادر شد و این عفو بت از برای شما بود که اعلم که تا که شما تشکر و ان شکر کردید خداوند عفو  
 و اذیتنا کرد و یاد کنید از این که دادیم موسی را الکتاب تورات و الف را و حجی جدا کنند بیان حق  
 و باطل اعلم که تا که شما توبه کردید راه راست یابید بدان کتاب و حجت و اذ قال موسی و یاد او پرید  
 انرا که گفت موسی لقیتم قوم خود را یعنی افلا که عبادت مجمل کرده بودند یا قورای کریمه انکم  
 بدست می که شما ظلمت ستم کردید انفسکم بر نفسهای خویش با خیز که بفر گرفتن شما الفحل کو ساله  
 بخداي تو تو پس باز کردید بتضیع و از برای ای بارک بسوی از بد کار خود قاتلوا پس بکشید  
 خود را انفسکم نفسهای خود را نفسهای خود را یعنی ای کسانی که ساله بر سید آید  
 بکشید کسان خود را از کو ساله برستان ذکر این کشته شدن شما خیر لکم بهتر است شما را  
 از زندگانی دنیا عید بارک نزدیک آن مبتد شما بعد از این حکم عبد مجمل بصحرای رفتید  
 و بران تو که سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام یادواره هزار مرد شمشیر کشید  
 بیامند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشته پس رب العزیز  
 فرماید که چون زمان قبول کردید کتاب علیکم پس توبه شما پذیرفت انهم بدست می که او است و غیر  
 او التواب توبه از غامیان الرحیم مهربان بر توبه کاران در لطیف قنبره و فرود که توبه بقتل  
 منوع نیست اما توبه بی اسریل آن بود که قتل نفس کنند با شما توبه خواص این است  
 قتل است در آنها بخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر  
 و معنی توبه که و همه کاران ما قتل نفس در باطن جزء سوز خالص را سیر نشود و آن قتل  
 بقطع از رها و راهها باشد **علم** نفس خود را کش حجاب زندگی که خواج را کشته است  
 او را بند که توبه داری که او وای جفا بسته داری در و قادر و هر خسی را این تنها  
 که کسی باشد موسی باید که از رها کشته و اذ قلم و یاد کنید انرا که گفتید هفتاد تن از اخبار قوم  
 شما با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق بجهت و لغا شوند بعد از شورت  
 گفتند یا موسی ان تو من ای موسی یا موسی انکم لک من بدل که درین سخن که از وای حجاب  
 شنیدیم که بخش حق است حتی تا یا تا وقتی که بد سر نری که انهم خدایا یل جسر  
 اسکار و روی بروی فاحتمل پس فر گرفت اخبار شما را بدین کساختی که کردند الصیقه الشی  
 از آسمان فرور آمد و انتم و شما یعنی و شما انهم بتظرفت ی نگی سته بد مدله الش و کویند  
 صاعقه از آسمان بود که ان آسمان بیامد و جوان قوم شوند و یکبار عرجند و موسی هم



بعمر دران بود و دران میگریست و میگفت خدوندن یا بنی اسرئیل چه گویم بر کسان قوم ایشان  
کجا شدند حق سبحانه و تعالی آنها را از قده کرد ایند چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَا كُوفًا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ  
وَنَزَّلْنَا كُوفًا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ بِسُورَةٍ كَانَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ بَصَائِقَ كُوفًا تا شاید که شما تشکر و  
سپاس داری کنید سر حق را و زید کرد شما که حیات از احوال نعم است و ظَلَّلْنَا و سائر بیان  
ساختیم عَلَيْكُمْ بر شما الْعَوَام این را تا از حرارت آفتاب متفرق نشود و این وقتی بود که بنی اسرئیل  
در تبه ماندند و بایستادند خیمه و سایه بآن نبود و از تگ و زو فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما و تبه الم  
ترجیح و استواری و مرغی بر شکل سمایی و آن طایر است در طرف بمن از کجش کی بر کف  
و از کبوتر خورد تو را نفس سر کوفی آن مرغان بر شاخهای کبانه نشستند و انواع نفاق  
خوش و اصوات و کفش ایشان بظهور رسیدی پس یاوی بر ایشان بوزیدی و برها  
ایشان بر بخیتی مرغ بودی یا کینه و بریان و بچه خون و استخوان بنی اسرئیل بریدند  
و با تر نکبیدن می آستختند و کلو و کفتم که بخیرید مِنْ طُوبَى مَا رَفَعْنَا مِنْ عِبَادَاتِ يَحْيَى از بکزه آ  
آن چیز که روزی گویم شما را یعنی هر چه روزی برسد بخورید و برای خود ذخیره  
می نهادند و هم متعق و تبعی می شدند و ظُلُوفًا ستم نکند بر مابین نامرمانی و کفر و کلو  
و لیکن بودند که از روی نادانی انفسهم بر نفسهای خود يظنون ستم میکردند که بر مزایای حق  
اعتمادی زاعوه باز خلوسیکو شیدند و اذقنا و یاد آورید چون کفتم شما را ادخلوا در این  
هذه القرية دوین سیم ایلایا یا رحم که در ده جبان نیست فكلا پس بخورید شما از این دیر  
یعنی بیوها و طعامهای وی حيث شئتم هر جا خواهید غذا خورد فی کورن و ادخلوا  
البيت و درایند از درهای بران دید سجدا بعد از کتان خلاصی یافتن را از تبه و قولوا  
و بگوئید حطه در حق است ماحط است این لفظ کلمه استغفار ایشان بودند یعنی آنکه  
بیفکن از ناگناهان ما را مغفرکم تا ما بیاموزیم بر شما از خطیکم گناهان شما بسجود و دعا  
و سترید و زود باشد که زیاده کنیم الحسبني نیکو کار در صواب ایشان فبذل الدين پس  
بکر مایندند از روی استغفار آنکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود و کما آن سخن را  
که بامور بودند بگفتن آن غیر الذي بجز آنچه قتلهم کشته شده بود بر ایشان حق سبحانه و تعالی فرموده  
که بگوئید حط ایشان گفتند خرفی سقا ساقی کندم سرخ بدل کردند تو بر بمطوب خود  
از خود فی فائز نکاپس فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنها که ستمکاری کردند بر غیر قول  
رجس عذاب و عقوبتی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان فَمَا بَالُكُم بِحِزْبٍ چیزی که گاه بودند که بودند بران حشر  
يَقْسُقُونَ بیرون رفتند از حد و بران و آن عذاب آتشی بودند و آمد و هم را حشر



برایشان گذاشته شد که یک ساعت بیت و چهار کسی زنند و بگوید هفتاد هزار کس و از آنست که موسی  
و یارانش آن روز که چون موسی علیه السلام رفت عازب است از ما بگوید بری قوم خود که بعد از خود  
ما پیش گفتیم ما مراد را که ای موسی از ضرب بزن بعمدک بعضا و خود که از  
بیدار شدی سستی معین را و آن سستی بود بر من به بزرگی سر آمد که حق تعالی از پیش  
فرستاد بود و موسی علیه السلام بفرمان موسی عصار بر سنگ زد و آنقدرت پس شکافته شد و  
از آن سنگ آتش آتش عینا دروازه چشمه بعد و اسباط بی بی اسیر یکدیگر بدست می که دانسته  
کل آنرا و یک از ادیان یعنی از اسباط شش هم آتش خور خود را کلا بخورد از سر و اسکی  
و آتش زد و بیا شاید بنی زنی از آن روزی که خدای تعالی رنج و لقب بر شما داده و کافران و از بعد  
در یکدیگر در فی الدنیا در زمین مفسدون در حالی که شما با کار کنید و بقیه موسی و یار او  
از آنکه کلام ای موسی بنی نصیر ما هر که خنوت کنیم که عظیم و احد هر طعمی یکا تدبیر موسی  
هر چند طعم و دود و دانه در هم پیوسته می باشد ساختند فاد لکار یک حج لکار بیرون  
من ارد برای شما از بخاری که او را ثبت کردند میروید و بی نیست اینان بنی فحار  
به حقیقت حق سبحانه تعالی میروید و اندین بقیه ان سبتهای و بنی زنی و قنایا و اوبقار  
باوریک و قنایا و از کلام با سر و عدسها و دایه او و بقیه و بیار او قال گفت خدای تعالی  
یا موسی که استبداد کن ایانل میکند اندی بخاری که بسبب و لغع هوادی او فرود و حق از  
تراست چون سرویان را با بخاری که فی نفس الامر هو حیث او بعد و بیکو تراست چون  
تراچینی و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکند اهیطو فرودید مضر در شهری از زمین  
مقدس و آنکه پس بدستی که در آن شهر میشتا تراست تا ما که آنچ خواستید از بقول و ضررت  
وزده شده یعنی لازم گشت علیهم بوا ایشان بحران کفران نعت و عدم رضا بقسمت الذکر  
خواری و فرود با غیر دادن و المسکنه و دیگر برایشان وضع کرد شد در ویشی و بخاری  
که هر چند قوتی باشد خود در روزی محتاج و بیزا خلق نمایند و باو و باز گشتید بعقب  
الله بخشی نه از حق تعالی نعم یعنی سر او را خشم خدای تعالی شد ند ذلک آن خواری و بخاری و خشم  
خدای تعالی بر ایشان با آنهم باه بود که ایشان را نوا یگرو و ما بودند که کار میشدند با آیات الله  
با آیات تورات و یقتلون و می گشتند بقیه آن چون ذکر و بحی و شعبی علیهم السلام یعنی الحق  
ساحق و نا واجب یعنی بنی ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا و اولاد ایشان بود  
ذلک کفر و قتل ایشان با عصا بر آن بود که عاصی شدند در زمان خدای تعالی و کافر شدند و  
بودند که از بعد در میکند شسته و تجاوز از حد فرما و میکردند بکثرت عصار یعنی هر چند



معصیت بیشتر کند ز آنکه بر این دل بیشتر مشربند هر که ز نفعی است بر رات دل دل شود ز نفعها  
خوار بخل چون ریافت کشت دل را نیری نفس دودن ز پیش کرد و خورکی ان الذین بدین  
که انکسائی که از روی نفاق استوار گردیدند یعنی همین قربات اقرار کرد و ان الذین هدانا لهذا  
در آمدند و نفسی و ترسایان و الضیق و انها که از دینی بدینی گردیدند یعنی از دینی بدینی  
اخذ کردند مایک بی بر سیدند و زور بخوانند و روی بکعبه آوردند و یکلارند و گفته اند  
صایبات ز فارق با ستار و پرستان من است هر که ایمان آورد با خلاصی تمام از این طوائف  
یا الله بخدای غفور و صفات سلبی بر شوی او و الیوم الآخر و روز قیامت و تعالیات آن و عمل  
صلح و بکشد عید سائسته فلام اخرهم پس مراد ایشان است از کارهای ایشان عند ربهم  
نزدیک و پروردگار ایشان و که خوف و ترس نباشد علیهم بر ایشان روز محشر و لکم جزون  
و نباشند که اند و هکین شوند و وقت مجازات و اخذنا و یاد کنید انرا که فرمودیم از شما  
میشاقکم پیمان شما را متابعت سویی هم و عمل با حکام تو ریت و رفعنا بر داشتیم تو فکم بر شما  
الظنون که طور تاییدان بسندید بی اسرائیل بعد از نزول تو ریت تمدن از نهادند و گفتند  
احکام این کلام بغایت دشوار است با کردن نینوام حق سبحانه که اهره از ان کو صدام فلسطین  
که از طور گفتند و در تفسیر فرطی آید که ان کوه منسوب بود بطور بن اسماعیل و نهان داد  
بر بر اینان مرستاد و در پیش روی ایشان انش از وقت و در عقب در بای از خار  
پدید آمد و چون کر بوکاه ندیدند بر روی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خذوا  
فر اکرید با پیوسته یاد کنید انما که انچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوه بخدی تمام  
و عهدی قوی و اذکر و یاد کنید با پیوسته یاد کنید انما که در وقت از ثواب و عتاب  
لکم تقوی باشد که شما بر عهد از ناشایسته تمام ثم تو گفتم پس روی بگردانید از زمان  
پس بعد از ان از پی عهدی که کردید نلولا فضل الله پس اگر نه فضل و تحائیش و عبادی علیکم  
بر شما و رحمت و بخشش او بر نسبت شما لکنم هر اینه میسویید شما و انما که در وقت از ثواب و عتاب  
ز دکان و تقدیم الذین و هر اینه نیکو دانست آید شما انرا که مرز ما انما که در وقت از ثواب و عتاب  
از حد و زمان در گذشتند میگویم از قوم شما در کتب الذین که در وقت از ثواب و عتاب  
از صید ماهی و امیشان مخالفت نموده در ان روز حیل ماهی را یک وقت فقطنا که پس گفتیم ما  
مراد ایشان را که چون خلاف کردید توبوا بیاشید فرقة و از ان خاسرین خوار شدن کات  
و نهایی قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فما که پس یاد کردیم آن عهدی که را  
نکالا عذابی و عبرتی که پسند گشته و بید دهند با شد انما که پس ایشان







است که بنیت بست رکنی که مخالف رنگ نرم باشد فَمَا در وی چون بنی اسرائیل بنی نشاء  
شبنون وَاللَّانَ گفتند اکنون که این حقیقتها بیان کرد جِئْتُ بِالْحَقِّ اوروی راست را وصفه  
تمام روشن باز گفتی کا و مرهمه نام داشت و بدست جوانی بود برهن که خدمت مادر که  
قصه بنی اسرائیل بخیرید نَدَا نَزَابَا بکنه پوست اورا پیرا کردند وَأَذْجُوهَا پس بگشتند اورا  
وکنه در کشتن ان سرزنش کو ساله پرستان بود برایشان نمود که این بنی اِجْرُ شَمْلًا پشیمانند  
قابل دینج است وَالْبَاقِ مَدَحُ الْقِصَّةِ اورا دینج کردند وَكَاذِبُ قَوْلِهِمْ وحق است که یک  
این کار را بسبب کثرتی وَأَذْجُوهَا اول قصه است می فرماید که یاد کنید انرا که بگشتند نَفْسًا  
یک را که عامل بود وَأَذْجُوهَا پس (اختلاف کردید) فَمَا در ان نفس مقول یعنی در کشتن او وَاللَّانَ  
مُخْرِجٌ و خدای تعمر بیرون آورنده است و ظاهر کنند تَاكْتُمُونَ انجیری که هستید شما  
که اورا بوشید أَنْ قَتَلْتُمْ بِلَا حَقٍّ فقلنا أَضْرَبُوا پس گفت ما که بر نه شما گشته شد وَالْبَقِيَّةُ  
به مادر انرا کا که پنج دم یوم یاربان یا کوش و بر هر قدر چون بروی زدن زنت شد  
و خون ان کردن ادبی ریخت و نام قاتلان خود بگفت و ان دو برادر زاده بودند که بواسطه  
مال اورا بصری که بوده بقتل رسانید بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال نیتاد و بعد  
کذلك همچنانکه این مرد را زند کرد بِخِي انرا زند بگرداند وَالْمَوْتِ هم مرگ انرا وَالْمَوْتِ  
وی غاید بشما بخطاب بآن جماعت است که در مجلس احیای عاقل حاضر بودند وی شایده  
که منکران زمان حضرت رسالت پناه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را میگوید که انکار حشر میکند که اخر خدای  
تعالی بشما غافل يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّكُمْ منکر باشید شما تَقُولُونَ فکی کنید  
و در بابید که کسی که قدرت را بر سر زند کردن نفسی هر آینه بر احیا و هر نفسی قادر خواهد بود  
تم قَسَتْ بسی سخت کشت فَلَوْ كُنْتُمْ دلهای شما ای یهود مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس زند شدن عاقل فَهَيَّ  
پس آن دلهای شما أَسَاكِنَ حِجَابٍ همچو سنگ در سختی و درشتی أَوَأَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت است  
در فساد و عطش از سنگ وَأَنْزَلْنَا و بدرستی که بعضی از سنگ هاست لَا يَنْفَعُ انچه  
هر آینه روان میگرد وَمِنْهُ از جو لَعَلَّكُمْ و بعضی دیگر است أَنْزَلْنَا انچه  
انچه هر آینه بشکافد فَخَرَجَ پس بیرون آید بِئْسَ الْمَاءُ از وی چون چشما وَأَنْزَلْنَا و تحقیق  
که هست او حِجَابٍ انچه فرو داید أَنْزَلْنَا و پستی کردید مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای تعمر  
وَمَا اللَّهُ و نیست خدای تعمر بِفَعْلٍ و غافل از انچه شما ای یهود بکنید أَتَقُولُونَ اطع  
در ساینده مومنان أَنْ يُؤْمِنُوا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند بِجَهْدِهِمْ انکم شما را در انچه  
میکنید از نعت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حقیقت دین اسلام و قد کان وَحَالَهُ بود فَلْيَسِّرْ



کرونی از اسلاف ایشان که پی واسطه بسمعوت می شنیدند کلام الله سخن خدا بر کوه طوی در حجر نوشته  
بسی بگردانیدند آن سخن را بینه و لعلو پس از آنکه دانسته بودند و در یافتن چون بمیان قوم  
آید گفتند ما سخن حق و لرغنی او شنودیم و یکی در آخر گفت که افسوس بودیم توانید بکنید و اگر  
قادر نباشد برای آن بکنند و پاک مدارید و هم تعلیق و ایشان میدانند که افراسیابند و در  
بنای آورد که روزی حضرت پیغمبر صلعم زنده که جمود آن بعد ازین در مدینه بنایند که در آن  
ایشان مدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود اول روزی مدینه در می آمدند که سلایم  
همچو شما و آخر روز باز گشته بیارن خود می پیوستند كما قال الله و اذ القو چون ملاقات  
کنند یهود الذين آمنوا از آنرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلعم قالوا گفتگویند ما نیز گوییم  
و اذا خلا و چون خلوت کنند بعضی بر حنی انا صاغ ایشان بعضی بر حنی از اکابر چون کعب  
و حی قالوا گویند آن کابر ایشان اتخذوا یا حدیث میکنند و خبر میدهند اصحاب صلعم  
بما فتح الله بر آنچه گشاده است خدا ابواب دانش از اعلیکم بر شما در کتاب شما فوی است  
که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلعم علیه السلام از لغت صفت و یکی که توبیها مذکور  
بود خبر دادند و اوسای ایشان از آن اکلهم یافته بخران سر نش نمودند باشند که شما ایشان  
از صفات محمد صلعم لنجدكم تا معامله کنند رحمت دانستید و متابعت نکردید و عذبتكم فلا تعقلون  
راجر در پی یابید این مقدار که اسرار خود با خرم در میان بناید نیاید نهاد اولی ایامیند  
یهودان که ان الله يعلم بتحقیق خدای تعالی میداند ما یشرؤن آنچه بیان میدارند از عداوت رسول  
و اصحاب او و ما یعلمون و آنچه اشکار میکنند از دوستی پیغمبر و صحبه بتفاق پس هر که داند که حق  
بجسته تع و انای اشکارا و همان است باید که ظاهر خود را بپوشان برداری راست سازد و باطن  
خود را از لوث ناکی و بی پاکی بپزداند یکی سر و علق را با کسر است که دانیهای  
اشکار است و نه هم و از جودان ان یوق جماعتی اند ناویستند و ما یخفون کم لا یعلمون الكتاب  
میدانند توبیها را نمی شناسند که در چیز است الا کاف از رویهای خود از لوث ناکی و  
جایی بپزداند اگر از رویهای خود بیایی آنچه موافق هوا ایشان باشد یا و عدها دروغ که از علماء خود  
می شنودند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آباد و اجراء ایشان شفاعت خواهند کرد  
وانهم لا یظنون و نیستند ایشان مگر آنکه گمان می برند قول پس عزای الذين من انان را است که  
ایشان یکتوبون الکتاب مینویسد نوشته حروف را باید میفرم بدست خود یعنی مباشر کتابت  
و بدیگری نمی نمایند ثم یقولون پس میگویند این نوشته سوء عند الله از نزدیک  
خدا نیست و چرا چیزی میکنند لیشرؤن تا بخیر اند بواسطه اخذ شود یعنی استبدال کنند

نصف



بر بدن کلام تحریف داده ثنا قل کلیل اهل انک را یعنی علماء یهود بواسطه اخذ رشوة صفت می  
 که در تورات برین وجه بود که مردی یکنوی جعد موی و کندم کون سیاه چشم سیاه بالان نیز بودند  
 و نوشته اند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد از قد چشم سفید و زهشته سوزی یک چشم به  
 و این صفت رجالست و با عوام خود گفتند این آن پیغمبر موعود نیست قیل لهم پس روی مرئسا  
 برآ کتبت از آنچه نوشته و تعیین کرده اینهم دستهای ایشان و قیل لهم و دیگر باره وای بر ایشان  
 ز تمانگسبون از آنچه کتب میکنند از رشوة و ماکل خرام و قیل لهم و گفتند یهود بنعم خود کن تست النار  
 ما را مس نکند انشود و خرج و بیاض شد الا ایا ما تعذرون می بخند از روز چند شمرده شده که آن  
 هفت روز است هر روزی در مقابل هر سال از آن هفت هزار که دیناست با جمل روز که بدن  
 عده قوم ماکه کی سال بر پیشرو اند قل بکوی محمد صلی الله علیه و سلم روزی که بدن عده قوم ماکه کی سال بر  
 ایشان انکسرت ایا فرافیه آید عند الله ان نزد یک خدای عهدی و پیمانی که شمار از زیاده  
 از آنچه میگوید عذاب نمی آید و اگر چنین و عده هست فلن یخلف الله عهدا پس خلاف نکند خدای  
 و عده خود را ام تقولون بلکه میگویند و اقل میگوید علی الله برای خدای تعالی آنچه عهد اند (اینه)  
 بیک نه چنان است که ایشان میگوید بلکه از کتب پیغمبر که بدی کند یعنی شرک ارد و احکام شرک  
 و از این و اگر و احاطت گناه او یعنی بد و مستوفی شود تا بر کفر میرد قایل که پس انکروه شرک  
 اصحاب النار اهل دوزخ و ساکنان من فیها خلدوا ایشان در آتش جاوید مانند کنند و الله تعالی انکه  
 کی دیدند خدای تعالی و آنچه از خود او آمد و قیل لهم و عمل کردند نیکی با کینه اولیک اصحاب الجنة  
 آن گروه اهل بهشت هم ایشان نه غیر ایشان فیما خلدون در بهشت جاوید باشند کنند  
 و اذ احذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در تورات پیشانی بنی اسرائیل عهد و میثاق فرزدان آن  
 یعقوب را کفیم لا تقیدون نرسید شما الله مکر خدای را که سر او را بر ستش اوست و  
 بالاولیون و نیکوی کنید جاوید و پدر احسن نیکوی کردن و فی تعقیب دیگر نسبت خویشان و الیائی  
 و یتیمان و المسکین و بیچاره گان و قیل لهم و بکنید لیسای سرایه مره ما را احسن سخنی که شتم نیکوی  
 و ابا مریم چنان سخن گویند که دوستدارید که با شما گویند و اقموا کوف و نماز بیاید دارید  
 با شرایطان و اتقوا الزکوة و بدهید زکوة را بروحی که حکم کرده ام ثم تعذرت پس روی بگردانید  
 بعد از آن بجهان و برگردید از عهد و میثاق الا قلیند منکم مکران کی از شما مراد بعضی اسلاف  
 ایشانند که بر تیرت استقامت داشتند و انتم معصون و حال آنکه شما را میخواستند  
 از حکم تیرت که متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم صادر شده و اذ احذنا و یاد کنید  
 که قسیم پیشانکم پیمان از اسلاف شما و بدینا عهد بستیم که لا تسفکون غیری را و ما به کفر خوفا را



فریاد میدادند و لا تخرجون أنفسكم و بیرون نکیند کسان خود را بستمین و یارکم از خان مان  
و عهد دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل باز خریدم اقرتم پس اقرار کردند یعنی قبول نمودند  
و انتم گشتید و شما ای مدینه کوهید که باد شما این عهد خود دادند انتم هو لا پس شما  
که و هید که چنانکه شکستید بقتلون انفسکم بکشید کسان خود را و تخرجون و بیرون بیکنید  
کردی را منکم از قوم خود و دیگر هم از سر هات و منهایشان نگاهواران هم پشت شدند علیه  
برای قوم مغلوب شدن ان تمام بالیغی نه بر هکاری و لغذوان و افزون طلبی در مدینه و قبله بودند  
از یهودیک و یهودی فکر با هم مقاتله کی دندی و قبل از هجرت و قبله شترک نیز بودند یکی  
اوس دیگری خراج بنی قریظه با و سی یکی شدند بنی نظیر ما خراج اتفاق کردند قوم ان  
یهود معاونت حلیف خود بان دیگری قتال کردند بعد از غلبه در حرای سازن ایشان  
گوشتند قلم قوم مغلوب بجلال انجامید و چون کسی اسیر شدی با اتفاق دادند  
چنانچه سیرمانند و ان تیا توم و می بشما ایند اسری اسیران بنی اسرائیل ایشان فدییه میدادند  
یعنی با سیری دیگر بدله میکنند تفاوهم تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان  
پس و کردید و حال آن است که حرام کرده شده است علیه شما بجهت میثاق و آخر اجماع  
پس و کردن ایشان افتوا متوا یا سیر بدله شما بعضی کتاب پاره از احکام قویست که قبل  
اسیر است و تکرر و بعضی کافر شود بعضی دیگر قتل و اخراج است فاجز که من بعضی  
پس بیت مکافات انکس که بکند ذلك همچنین عهد شکستگی و نافرمانی منکم از شما یهود  
الذخری مکر خرازی و رسوای فی الحیوة الدنیا در زندگانی این ساری که ان قتل قریظه است احیاء  
بنی النفر و یوم القیمه در سختی روزی باز گردانیده شوند از حشر که ای شد لعذاب  
یسوی سخت این عذابی که آن عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوزخ است  
و ما الله بخفی و خدای عاقل نیست فایقولون از این عهد شکسته میگفته و حقیقت  
میخواند و مخاطب هم یهود اند با خطاب عام است اولیة الدین این گروه انانند که ان سحر  
اشتر و الحیوة الدنیا خریده اند و بدله کرده اند زندگانی محض دنیا را بالآخره بنوع جاوید  
ان ساری دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب در دنیا بقضا  
جز و در آخرت بخروج از آتش و لا هم یفرقون و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دینی  
بدله از آن از ایشان و نه در محشر بخفیف عقوبات و لقد اتینا موسی و بیهستی که ما عطا کردیم  
موسی را الکتاب نوریت و قفینا و ان بدت او ردیم بنوعی از ایشان پس موسی بفرستادگان  
چون یوشع و داوود و الیاس و ذکر با و حی عیسی بن مریم و عطا کردیم عیسی را که پسر بود

و هو خیر



الْبَيْتِ شَاهِدًا رُوحًا وَبُحْرَانًا هَوِيلًا جَوْنًا اَحْبَارًا زَعِيمًا وَاحْيَاءَ مُوسَى وَابْنَهُ وَنَبِيَّ سِدِّيقٍ  
اورا وقت دادیم بر روح القدس بجان پاکیزه یا بحیر سل که هر وقت قرین عیسی عم بود باسم  
اعظم بیکت اورده را زنده کردی یا بجیل که تازی دل و جان از یافندی **دل تازی**  
از حسن کلامت دارد چنان زندگی از سماع ناست دارد **انکما ایا هرگاه که از نزد جاتکم رسول**  
اند بشما فرستاده و یا که قوی با پیچ دوست نذر انفسکم **نفسها شمای و پیچ او بود بر وفق**  
هول و بر عایشا بنایند است بگرتم تعظیم نمی دید و نمودن نهادید **فقریقا کذبتم پس کرمی را**  
از نشان بدو داشتید چون **محمد عیسی علیه السلام و قریقا تقتلون و کرمی را بکشید چون**  
تازی یا بجی عم **و قالوا و کفینید یهود قلوبنا غلف ادله ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم باز**  
داشتند از قبول بدین سخن نا امید میکرد ایند حضرت پیغمبر **اصی الله علیه و سلم** از ایمان خود **قرآن**  
و متابعت آنحضرت حق بجهت حق از ایشان میکنند یعنی بچنانست که ایشان میکنند  
**بیل لعنهم الله** بلکه خدای تعالی ایشان را زنده است و در لطف از ایشان باز گرفته یکفر هر  
بیب ناکر و بدین ایشان **فقلیل الذین یؤمنون** پس اندکی از ایشان ایمان می آوردند چون ابن سلام  
و اصحاب او و **فما جاءکم و انکم کما کانکم** که بر ایشان آمد کتابی و **یذکر فیها** نوشته از نزد خدای که آن قرآن است  
**حمید قاکان و عاقلا یا معهم** بر آن کتاب که ایشان است در توحید و یتوق و حشر آنچه از خصوص  
دین باشد قبول نمی دهند و بدان نمی ویدند و **کما کفوا سقیل** و حال آنکه بودند از نزول این کتاب  
که در دست فریاد **یستفتون** طلبان فتح و ضرب میکردند بدین کتاب و یکی که این کتاب روز و آید  
هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردند و **کما نرا بر ایشان نیک شدی دستهای برداشته گفتندی**  
با خدا یا نصرستی بخوانم از توبه محمد که رسول آخر الزمان است **عز الدین کفر و انانکه نکر ویدان**  
سراکان عرب **فما جاءکم** پس آن وقت که آمد بر ایشان **تأخروا** انکس که شناخته بودند کفر و **ان**  
کافر شدند بر وجه **انما کان** که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسماعیل  
بودند و کافر شدند **فلعنت الله** پس لعنت خدای **عز الکفرین** بر ناکر ویدکان که بدانش کار نمی مند  
و عتاب و زیدند و وضع ظاهر در موضع صیر **تسجیل** و کفی ایشان **یشعرا شری و احیر نیست**  
ایشان و فرخنده **یر باخیر انفسهم** بهی نفسها خود را آن چیز کدام **ان یکفر و انکه کافر**  
میشوند **ما انزل الله** بخوانم و فرستاد خدای **من فضله فضل خود را که کتاب و وحی است**  
**عز من یشتاء** و انکس خواهد بود عباد از مبدکان خود که سر او را آن باشد **فباوا** پس باز گشتند  
جموعه **یغضب بخشی** از خدای یا مستحق گشته چشم را **عز غضب بالآه خشعی** دیگر خشعی  
با انکار عیسی و بجیل و خشعی با انکار محمد صلم و قرآن محمد و **یکای تو می و از ان است عذاب قضین**



عذاب خوار کنند و از اقبال گویند و چون گویند یهود را استوا بگویند یا آزول است یا بچه خدای تعالی فرستاده  
از انجیل و قرآن محمد بن ابی طالب گویند و کیم یا آزول است یا بچه بر ما فرستاده اند یعنی تورات  
و یقیناً و کان می شود بداند که کتاب ایشان است و حق و آن ماورای انجیل و قرآن است  
است معتدلاً در حالی که آن حق باور دارند است یا معصوم مراد کتاب را که با ایشان  
است و از آنجا که ایسل نیز از ی (بچه) کف با ی موافق چیز است کف باشد یا خیز قل  
بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم در جواب آن که میگویند بتوریت ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا  
کشتید انبیاء الله پیغمبران خدای من قبل پس ازین آنکه اکتتم اگر بودید شما مؤمنان و دیدگان  
بتوریت و تقد جاءکم توتی و هر آنکه آنکه بما سی بالیسیت به نشانه‌ها درست و پیغام‌ها را  
که احکام الواح است ثم اخذتم العجل پس شما فراموش کردید که ساله را خدای من بعل ازین  
موسی هم بطور انتم ظنوا شما پند کردید بر نفس خود و اذاخذنا و یاد کنید چون فراموش  
بیستاکم چنان شما را و رعنا و برداشتم فوقکم الطوبی برین شما که له که مشوب بود بطورین  
اسماعیل از کوههای فلسطین و آن شهر است آن بلاد شام خذلوا کفتم که فراموش  
ما انیناکم آنچه بشما داده ایم یعنی تورات بقوة بعزم درست و جدی تمام و استمعوا بشنید  
یعنی فرمان برید قالوا گفتند اشکان استعنا شنیدیم و پذیریم و پنهان یا خود گفتند  
و عصینا و تافان کردیم یا شنیدیم بگویش و عاصی شدیم بدل و اشیر و خوار شدند یعنی عاصی  
فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی که ساله بگویند بسبب جهود و نگاه ایشان قل بگو  
پس ما یأمرکم بد چیز است آنچه میفرماید شما را بما یأمرکم ایمان شما و آن کفر است بقرآن  
و محمد صلی الله علیه و سلم اکتتم اگر هستید شما مؤمنان و دیدگان خدای اگر کسی نوز باشد ایمان او را  
بکفر می زناید و جهود آن با سه رسوای می گفتند بعثت خراجی خواهد بود خداوند  
تعالی فرمود قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم در جواب این دعوی ایشان اذا کان اگر هست بنعم شما  
لکم مر شما را الذکر قرسی آخرت و نوبت بعثت عند الله نزد خدای تعالی خالصت  
یا کینه و خامه من ذوق التاریکی دیگر مردمان فقتلوا کشتند پس ازین و اکتتم را  
انکم صدقین اگر هستید راست گویند و اگر بعثت خامه از آن شما نیست چه مرکب بدان  
مرای نتوان رسیدن و ازین مرکب علامت اشتیاق لقاء است پس هر که از دستهای  
هرک ساق تر باشد لقاء مرکب مرکبت که دوست را رساند بر دوست آن کیت  
هرک شادان بود و لکن یتمو و ازین اکتتم جهود آن مرکب را له هر کس با اکتتم آنچه پیش فرستاده  
اینهم دستهای ایشان از قتل انبیاء و قهر نفی مصطفی صلی الله علیه و سلم و خدای تعالی داناست



بِالظُّلَمِ بستمکان و دروغ گوین و آنچه هم هر آنکه یابی تو جود را از کلماتی که درین  
 عِلَّاهُ کانی دنیا و دین و آخرت و از آن کسانی نیز که سرک آورده اند یعنی کفارت و احمق  
 آن است که اینجا سرکان مجوس اند زیرا که هیچکس را ندانند که دنیا و سر از ایشان نیست  
 بود احدی دوست سید در یکی از ایشان یعنی از بکران کویت که کاش عمر داده شود الف ستر  
 هزار سال از اینست که تحت مجوس چون هم رسد این است که هر سال نری و نزد بعضی  
 از علماء گفتی این لفظ مکی و هست و ما هو نیز خرد و نیست که رهانده او باشد و الف  
 ان عذاب و در آن آن عمر آنکه داده شود یعنی طول عمر آن عذاب الهی نیست و الله بصیر و خدای پنا  
 یما یقولون که میگویند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلعم  
 جبرائیل است و او حی بد و زور آید و اسلاف تا از جبرائیل رحمت بسیار رسید اکثر  
 بملاء عذاب بر بنیامان شد که بجای او بجای بودی ما با پی القاسم ایمان می آوریم  
 حق سخته فرمود که قل بکی ای محمد صلعم سگان عدو و الجبریل دشمنی مر جبرائیل را و این هیت  
 مر جبرائیل از عیسی یا مسیحا هر که باشد یعنی او عبد الله است و او این خرابی و حی  
 باشد پس هر که دشمن او بود کران خشم میرد و الله عز و جل پس بدرستی قرآن را که قلبه بر دل  
 یاقون الله هر مان خدایا قم مصدق رحمانی که قرآن تصدیق کنند است لایق بیست و آن چیزی  
 که پیش از وی باز شده و حال ایشان آن است که از کتب منزله چون تورات و زبور و حدی  
 و قرآن را غایتند است حق و بشری و مرده دهند لایقین بر ایشان را بجات و درجات  
 که کاتبه و با عدو و الله دشمنی مر جبرائیل و ملائکه و فرشتگان او را فرستاده و فرستادگان او را و جبرائیل  
 و میکائیل و این دو فرشته مقرب را قیام الله پس بتحقیق خدایا قم عدو و الکفری دشمنی است مکرر آن  
 که دشمن ملائکه و رسول اند و تصدیق از کلامی این مافراستادیم لایق بسوی تو آیات پستی نشاء  
 و روشن با آیتها درست است یعنی قرآن و کتابها و کاف نشوند بدان آیتها انفسقوت  
 می برون رفتگان از فرمان خدای او کلا یا هر که که یهود عاهدوا عهد که ندعوا عهدی فی  
 نبی بشکستند انما یزعمون که میگویند از ایشان بل اکثر هم بلک بسیار از ایشان لایق شوند  
 نمی کردند بنهرت و لایق و انعام که آید پس ایشان رسول بن محمد فرستاده از نزد خدای  
 تعالی یعنی محمد علیه السلام مصدق یا مود را فرستادیم مر جبرائیل را که بایشان است نبی فریق  
 بیفکند ندکی و فی مکه الدین او و لایق از آنکه که عطا داده شده اند بتوریت را یعنی خود علماء  
 ایشان بپنداختند کتاب الله توریت یا قرآن و فرستادیم پس نیست خود گاهم کی یا کدان  
 علماء لایق یعنی دانند که آن کلام الله است و محمد رسول الله و اتبعوا و پیروی کنند که ندانند یهود



سَأَلُوا الشَّيْطَانَ عَنْ حَيْثُ لَا يَخُوفُ مِنْ دِيُونِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدِيُونِ سُلَيْمَانَ شَعِيدَهُ وَصَدْرُ قُلُوبِهِ مَا يَنْزِلُ كِفَايَتِ الْبُحْتِ نُوشْتَه بُودند  
وَمِنْ أَرْبَعِ أَجْزَالِ شَيْخِ شَاهِ بُود. سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِ الْإِطْلَاقِ يَأْتِي بِفَوْزِ  
قَالَ نُوشْتَهَاءُ رَاوَرْدَنْدُ وَدَرْ صَدُوقِ فَهَادِهْ مُتَصِلِ سَاخْتِهْ وَدَرْ زِيَرَتِ خُودِ رَفْتَنِ كُودِهْ  
بَعْدَ زَوَاقَاتِ سُلَيْمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِيُونِ تَرَاوَزِيَزِ بَرْتِخْتِ خُودِ بِرُوكِ آوَرْدِهْ چنان  
فَرُودَنَدَ كِهْ سُلَيْمَانُ بَانَ سَحْرَاهَا وَشَعِيدِ هَا بِادِشَاهِ مَبْكُودِهْ وَأَنَّهُ انْجَمُودِ سُلَيْمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
بِهِ كُنْتِ بِيْدَانْدَ حَقِيقَتِ اِيْرَاوِذْمِهْ وَبِرَا فَرُودَنَدَ كِهْ وَيَا كَفَرُ سُلَيْمَانُ وَهَر كَزْ كَا فَرُوشْدِ سُلَيْمَانِ  
بِعَنِي جَادُ وَيِ كَرْدُ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ وَلِيَّهُ دِيُونِ دَرْ زِيَانِ وَكَفَرُ كَا فَرُوشْدَنْدَ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ  
دَرْ اِيْمُونِ خُشْتَهْ مَرْدِ مَانَرِ الْبَحْرِ جَادُ وَيِ وَمَا يَزِلُّ وَدَبْكِي يَهُودِ مَتَابَعَتِ كُودَنْدَانِ چنان كِهْ وَرُفُوشْتَهَادِ  
بُودِ اَزْ سَحْرِ عَلَيِّ الْمَلَكِيَّتِ بُودِ وَرُوشْتَهْ بِبَابِلِ وَدَرْ شَهْرِ بَابِلِ هَرُوفَتَ وَمَا لَفَتَ نَامِ آهْ دُورِ بُوَشْتَهْ  
وَايِسَانِ بَرَادِيَانِ كِنَاهَا كَارِطَمِ نَمِزْدَنْدَ حَقِيقَتِ فَرُودَنَدَ اِيِسَانِ نَفْسِ وَهُوَ اَنْدَ وَكُنْ شَمَا  
نِيْنِ شَمَا مَارِ اِيْنِ هَا حَالَتِ كِهْ اِيِسَانِ رَاهِبَتِ بُودِي صَدُوقِ عِلْمَاهِ بَدَنِ اَزْ اَفْعَالِ اِيِسَانِ  
اَزْ شَمَا اَلْكَانِ دَا شَيْخِ اِيِسَانِ اِسْتِعَاذِ نَمُودَنْدَ وَحَقِ سَجْنَهْ نَفْسِ بِيْرِيْ بَرَا اِيِسَانِ دَاوَهْ  
وَبِرَايِ حَكْمَتِ خَلْقِ بَرَزِيْنِ اَنْدَ يَرْزِيْ زَهْرِ نَامِ عَاشِقِ شُدَنْدَ وَبِسَبَبِ قَرَبِ خَمْسِ خَرَقَتِ  
يَنَاقِحًا وَبِحَسْبِ اَقْدَامِ نَمُودَنْدَ وَحَقِ نَعْرِ اِيِسَانِ اَزْ مَعُودِ بَرَا سَوَانِ سَخْ كُودِ عَذَابِ اِيِسَانِ  
دَرَانِ جَهَانِيْ مَقْرُوشْدَ وَمَا دَرْجَاهِ بَابِلِ عَوِيْ سَرِ وَبِحَسْبِ مَعُزْبِ اَنْدَ وَانْزَالِ سَحْرِ بَرَا اِيِسَانِ  
بِحَسْبِ آهْ بُودِ كِهْ دَرَانِ زَهْرَانِ سَحْرَهْ دُورِيْ بَنُوْتِ مَبْكُودَنْدَ حَقِ سَجْنَهْ نَعْمِ دَرْ زِيَانِ حَكْمَتِ  
وَقِيلِ اَلْمَعْصِيَّتِ اِيْنِ عِلْمِ بَرَا اِيِسَانِ فَرُوشْدَ كُوَيْتِنْدَ بُوِيْمِ الْحُكَامِ اِيِسَانِ اَكْفِيَّتِ اِيْنِ عِلْمِ  
دَلِ اَبُوْتِ تَا جَمْعِيْ زِيَرَكُنِ رَا تَعْلِيْمِ دَهْنْدَ وَ اِيِسَانِ بَرِ كِفِيَّتِ سَحْرِ وَحَقِيْقَتِ اَنِ طَاعِ شُدَنْدَ  
مَعَارِفَاتِ مَرَمِيَانِ بَنُوْتِ كُودَنْدَ وَمَا يَطْلُبُ وَيَنَازَنْدَ اِيْنِ دُورِ بُوَشْتَهْ دَرْ بَنُوْتِ كِهْ دَرِ حَالَتِ  
مِنْ اَحَدِ هِيچِ كَسِيْ جَادُ وَيِ حَقِّيْ يَقُوْلُهْ تَا كِهْ كُوَيْتِنْدَ سَمِشِ اَزْ اَمُورِ اِيْدَلِكِ كِهْ اَنكَسِ اَرَا كُنْ فِتْنَهْ  
چِيْ اِيْنِ بِيْنَتِ كِهْ مَالِ اَزْ مَائِيْشِ خَلِيْقِمِ اِنْ خَلَقْتُ اِيْهَا فَلَا تَكْفُرْ بِيْسِ تُو كَا فَرُوشْدَ بَا عِتْقَادِ كُودَنْدِ  
بِرُوعِ سَحْرِ كِنَاهِ مَرْتَبِ نِيْسَتِ فَيَتَعَلَّقُونَ بِيْسِيْ اَمُورِ دَرْ مِيْمَا اَزْ اَنِ دُورِ اَمَلِكِ مَائِيْشِ فَوْتَنْدَ  
اَنِ حِيْرِيْ رَا اَرَجِدَايِ اَفَكُنْدَ بَدَنِ بِيْنِ لَكْرِيْ وَزَوْجِ مِيَانِ مَرْدِ وَزَنَ اَوَقَاتِ مَصْمُومِ وَبِيْنَتِ جَادُ  
يُفَكِّرُونَ مَرْدِ سَا نَنْدَ بِهْ بِسَحْرِ اَوِ هِيچِ كَسِيْ رَا اَللّهُ يَقْضِيْهُ لَا يَكُنْ بِقَضَاؤِ قُدْرَتِ خَدَائِعِ وَيَتَعَلَّقُونَ  
وَيَا اَمُورِ نَدَ مَائِيْشِ هُمُ اِيْجِ اِيِسَانِ اَزْ زِيَانِ رَسَا نَنْدَ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَهُوَ يَكْتَدِرُ لِقَدْرِكُمْ وَهَر اِيْتِهْ  
بَسْبَتِهْ اَنْدَ يَهُودِ لِيْنِ اَشْتِهْ هَر كِهْ سَحْرِ اَبْجَدِ يَعْنِيْ بِمَامُورِ وَكَارِ بِنْدَسَاكِهْ نِيْسَتِ اَوَلِ اِيْجِ اَلْخَرَقَةِ



دران ساری من خلیف بصره از فیکوی و لیس مائرفا و بد جزیت آنکه فروختند به بدان حین  
انفسهم نفسهای خود را یعنی سخن اختیار کردند و گویند که ای هستند ایسان که دانند زبان این را  
و توانم و اگر این جهودان سوء استواری و بد ندی محمد صلعم و تقوا و بر هر که دند از سخن کیش  
یهودی پاداش یافتندی و بد نیل نیست که مشهور هر این پاداش من عند الله از نزد یک خدای  
خیر بهتر است از رسول که بر کتان نعت پیغمبر صلعم می سازند و گویند که ای بود ند که بد  
یادها الذین استوا ای کسانی که وید آمد لَقَوْلُوا لِيَاكُونُوا در وقت کماله یا محمد صلعم که یقین  
کفتار شمار دست او بر ساخته بان حضرت این کلمه میگویند و در نعت ایسان در نماز حاضر  
است و مؤمنان بدان معنی میگویند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشو حق و بچند  
فرمود که این کلمه میگویند و قَوْلُوا لِيَاكُونُوا نظر نایع بنکر بسوی ما و استعوا و بشوید حکم  
خدای یسع قبول و تکرار و مراکز است یعنی آنها که بر سینه ند است این کلمه میگویند عذاب  
اَلَيْكُمْ عذاب دردناک که هر که قطع نیاید لَا يَأْتِيهِ الْآلَاءُ الْبَدِيَّةُ و دست ندارند انا که حق را  
پیشند اند يَا اَهْلَ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و لَا الشِّرْكَ و نه مشرکین اِنَّ يَزُولُ آنکه زو  
فرستاده شود علیکم بر شما بخیر هیچ نیکی من زبکم از نزد پروردگار شمارد و چیست  
و قرآن که جامع هر چیزهاست یهود نمیخواستند که نبوت بال اسماعیل انتقال کند و شرکان  
داعیه ان بود که پیغمبری بولید مغیره و فیم تقیر رسد و الله یختص و خدای اختصاص  
نمودند بر خسته نبوت و وحی خود بر ایشان هر که بخواند و الله و خدای که فضل  
العظیم خداوند فضل بزرگ است هر که نبوت داده و در صفات فضل بعظمت اشعار  
یافته فَضْلُ او فضل است ازون ان عده لطف و لطیفست بیرون ان شمار يَا نَسِخُ زبانه  
هر چه منسخ میگردیم از این قرآن بر وفق مصالح خلق و تنقضا و زبان او شمسها یا را  
میگردانیم انرا اوز دلهای بیم فای يَا نَسِخُ بیاورم بهتر شما از ان منسخ چنانچه مصانیف  
یک غازی را باده تن منسخ کرده یاد و تن مقرر ساخته او شمسها یا بیاورم مانند آنکه  
نسخ کرده ایم در شفقت و مشورت با وجود و نهایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت  
المقدس و برخدای روانیت و ان حکمت الهی و مصلحت بادشاهی در نسخ احکام غافل  
وز اهل بودند حوقا بیفزاید که ای منکی ای یا معلوم نداری یعنی نمیدانی اِنَّ اللَّهَ  
بدستی که حقا يَا نَسِخُ بر هر چیزها از محمود و اشیان و نسخ و انشاء قَدِيرٌ توانای  
بر کمال اَلَمْ تَعْلَمُ ایانداشتی بِأَنَّهُ بتحقق خدای است بَشَرٌ که سزاوار ملک السموات  
و الارض بادشاهی آسمان و زمین پس بوی خواهد کرد و وَاللَّكُم و نیست سر شما از مَدْرُونِ الله

اِنَّ اللَّهَ



چون خدای تعالی بن وی د وستی که ان بخواهد رسد و نصیب وند یاری که از شما دفع ضرر کند  
 ام تریدون لیا بخوانید ان شاء الله یا نه سوال کنید رتوکم پیغمبر خود را که کس که میگوید که سوال کرده  
 شد بود مقبل و پس ازین جهودان میکنند محصل علم باید کتاب بیارد بیکبار چنانکه موسی  
 علیه السلام آورد بود حق تعالی فرمود که شما ان محصل علم توان می طلبید ان سوالهای متعمیهات  
 که بیدان شما از موسی عم طلبید تد و تن قبیل الله و هر که بد کند کفر را یا ایمان یعنی هر که کفر را بپای  
 برکنند فقد منک پس هر ائمه که گشته است سواء البیضاء ان بیان راه راست و ذکر کثیر  
 دوست میدارند بسیاری من اهل کتاب ان اهل کتاب یعنی تورات چون فتاح بن عازر که  
 داشتند ایشان بود و امثال او قوی و قدس که او یازداند شمار مراد حذیفه و عمار یاسر  
 که فتاح و باران او را ایشان را دعوت سهودیت می کردند حق سبحانه فرمود که یهود  
 بخوانند که شما از ان بعد ایمانکم ان پس ایمان شمار بگردانند کفر ناگوید کان حسد  
 از روی حسد بن عید انفسهم از نزدیک نفسها ایشان یعنی ای حسد مقتضای طبع  
 ایشان است و بفرموده کسی من بعد ما تبیک از پس آنکه روشن گشت لهم الحق سر ایشان را  
 انچه راست و درست یعنی رسول صلی الله علیه و سلم و حقیقت قرآن و محبت دین اسلام و انفقوا  
 پس در گذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان و انفقوا و روی بگردانید از ایشان  
 حتی بانی الله تا بیاورد خدای تعالی باین فرمان خود که حکمت بقتال یا امر بجز سیر ان الله بدستی  
 که خدای تعالی علی کشتی بر هر چیز از تعذیب و انتقام قدير تواناست و اقبوا الصلوة  
 و بیاورید نماز و اتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را و اتقوا و ایچان پس بفرستاد به  
 لا قس کما ربی نفس خود بخیر از مال دینی بر سبیل صدقات و نفقات و انفع خیرات  
 بخدای تا بیدان نبی الله تریدیک خدای تعالی با ثواب ان بیاورد از نزدیک وی ان الله  
 بدستی که خدای تعالی بآقوت بدایع شما میکند ان خیر و صدقه بجهنم پناست و قالوا  
 و گفته اند جهودان ان یدخل الجنة هرگز در نیاید در بهشت الا که گان مکران باشد خود را  
 یهودی و نصاری با نصاری یعنی یهود که تند بهشت نروند الا جهودان و نصاری گفتند که بهشت  
 نروند الا ترسیا بآلک این دعوی از هر طایفه که انفسهم از روی ها ایشان است قل هو بگو بیاورد  
 برهنم حج خود را برین دعوی انکم صدقین ای هستید راست که با در قول خود بیاورست  
 نه چنین است که ایشان یکی بند یک اسم هر که تسلیم کرد و جهدها خود را بپای طاعت خدای  
 تعالی و هو خیر و او نیکوکار است در کردار گفتار فله اجره پس بر آنکس راست مراد عید بر  
 نزدیک از دید کار او و لا خوف علیهم و هیچ ترسی نباشد از قوت مرد ایشان و لکنهم بجز نون

ثابت



و نه اند و هناك و فعال باشند از قصور زوال آن مزج جمعی از نصاری بخیران مدینه یا روستای یهود  
مناظره نموده اند و هر قدر در ابطال دین دیگری غایت سعی بقیه رسانیده اند حق بجهت این  
ایده فرستاد و قُلَّتِ الْيَهُودُ و گفتند یهودان لَيْسَتْ النَّصَارَى كَيْسَتْهُمْ نصاری یعنی که ترسایان  
عَلَى شَيْءٍ بَرِّ جَنَّةٍ از زمین حق و قَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان لَيْسَتْ الْيَهُودُ بَيْتُهُمْ یهودان  
عَلَى شَيْءٍ بَرِّ جَنَّةٍ بر چیزی که معذبه باشند و هم ایسان سَيَكُونُ الْكُتَّابُ میگویند کتاب خدای تم را یهود  
از تورات میدانند که نصاری بجهت اِثبات فرستادن سر حق تعالی را بر باطل اند و ترسایان از خیل  
میخوانند بجهت انکار عیسی علیه السلام و انجیل کافران و بحاصل اند که کَلَامُ هَمِجَةٍ که اینست  
میگویند قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّا لَكُمُ الْكَافِرُونَ و هیچ نمیدانند اهل کتاب نیستند چون مجوس  
و مشکان عرب سَبَّ قَوْمِهِمْ را نند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتار هم هر یک از ایسان هَمِجَةٍ  
گفتند که یهودان و ترسایان بر حق نیستند فَانَّهُ يُحْكُمُ بَيْنَ خَدَايَ دایری کند بینه  
میان ایسان يَوْمَ الْقِيَمَةِ روز سخن فیما گانو در آن چیز که هست ایسان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ  
که در آن چیز اختلاف میکند از حق و باطل و اَظْلَمُ و کیت ستمکاران مَن مَنعَ ارَاكُنْسَ باز  
داشت سَاجِدَةً سجدی های خدای که آن بزرگوار که شاد کرده شود قدامت در بخانام خدای  
تع یعنی کنز داشت که در ساجده خدای را یاد کنند و پرستش نمایند و سعی نموده فی خرابیها  
در و بران ساجده و آن بخت نصیر با بلی بود طولوی روی که بیت المقدس و احزاب کرده و اجبا  
بقتل رسانیده یک سجد را بلفظ جمع ذکر کرده بجهت تعظیم با هر صغی از وی سجد لبست  
یعنی محل سجد او یکجا نکرده در سجده ذکر و خرابی سجد که میداند ما گان لَمْ نَبْتَ مَرِ اِيسَانِ  
و نسترده آن يَدْخُلُوْهَا اَنَّهُمْ دَرِ اَيْتِهْ آن در مسجد الاخضرین مگر سکاران و این صورت در زمان  
اسلام است که بر سبابان را قوت رفتی در مسجد اقصی بنیست از ترس مسلمانان لَمْ مَرِ سَابِ  
فی الدُّنْيَا درین جهات خرابی و سواهی و خرابی و خنجره دادن و لَمْ مَرِ اِيسَانِ است  
در آن سرای عذاب عظیم عَذَابِيْ بَنَدَك و تبه بر خدای الشَّرْقُ جای بر آمدن افتاب و الْغَرْبُ  
و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکر بآن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ابر و تاب یکی  
در سبط قبله اختلاف کردند هر کسی سجدی نموده اند برای سجای ساخته و چون روشن شد  
خطوط محارِبِ ایسان از سمت قبله منحرف بود چون مدینه رسیدند تا با عادت نقصان  
آن نماز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اجازت خواستند این بیت نازل شد که بعد  
سجده کرده اید اعاده نماز صاحب بنیست که جهات از آن اوست فَأَيُّكُمْ كَانَتْ تَوَلَّوْا  
روی اریدا فَمَنْ لَيْسَ اِنْجَا وَجَّهَهُ خدای است یعنی از جهت طاعت اوست محقاران



در تحقیق این آیه مکنه است که بآن عالی بیان حضرت حقایت ربوبیت و ولایت متفیت خلقت  
 ظلال هدایت درین ابیات اشارتی بدین میفرماید از بنی ایماق و احوال ثم وجه  
 الهیتم هم دان یعنی آن سو که روی قصه هاری ناحق بندش بکذاری وجه حق کان بود حقیقت  
 او با ملایخا یسوی او کی روی هیچ جبار نکرده است پس بود عین حق آن در جهان  
 عارف حق شناس را باید که بهر سو که دید بکشد پند انجا جلال حق پست مکمل از  
 جلال حق قطعا ان الله بدی که خدای تو و رحمت بزرگ مغفرت است و بسیار عطا عیلم دانای  
 مصالح احوال سلیمان ها وقالوا و کفتمدی با کان از یهود و نصاری اتخذ الله و اکیفت خدای  
 و کذا و زندگی یعنی عزیز و بی سجده باکی و بی عیسی او را است بکل نه چنان است که ایشان میگویند  
 که مراد است تافی السموات در پنج اسماها است و الارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان  
 و زمین هم مملوک و مرعوب وی باشند پس عیسی و عزیز و ولد او نتوانند بود چه ولد نمی  
 باشند الاجنس و احد و این الملوک علی المال کل هر آنچه در زمین و آسمان باشد قانون  
 مراد از فرمان بردارانند بکینه السموات و الارض و نوع پدر از اسماها و زمینها و از قی  
 و چون خواهد با تقدیر کند کری و انما یقول که پس جز این نیست که گوید سراچیز را که کن  
 بهایش یکون پس بیا شد و قال الذین و گفتند اناکه لا یعلون میدانند خدای و علم خود  
 چون سرکان که لولا یسکنا الله چرا سخن نمیگویند با ما وقالتینا ایضا یا باری اها  
 و پیغمبری نمی آید کذا همانکه این مشران میگویند قال الذین گفتند اناکه بودند تفیلیم  
 از پیش ایشان یهود و نصاری از پیش ایشان یعنی و نصاری شکل قولهم مانند گفتن  
 ایشان و افراح کردن بر نبیاء بعد از ظهور معجزات تشافهم تکلفهم یکدیگر می شناسید است  
 دهان گفتار و سخن اهل کتاب او در کفر و قیوت و سوالات از وی عناد و کد و دت  
تذیبنا اکایات هر آینه بیان کردم نشانیهای بر توحید و نبوت بقوة یقوتون برای کوی  
 که طالب یقین اند نقاب نرود و نخستین انا اسئلناک بدرستی که فرستاد ترا ای محمد صلعم  
بالحق بر راستی و درستی گفته اند مع الحق یعنی با قرآن با دین اسلام پیشتر متر و هندا  
مؤمنان و نیز ترا ویم گفتند کافران و لا شئال و پرسید نخا شد روز قیامت عن  
اصحاب الحجیم از شما که اهل حجیم اند و حجیم آتش سوزند بسیار زیاده باشد روزی بر زبان  
 حضرت رسالت پناه صلی الله جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود و نصاری از خدا بکشد عصر  
عصب خود بر ایشان نماید غالب است که از یم غالب الیم الهاج ستقیم با الیم حق بجند  
 این آیه فرستاد که ایشان اصحاب الحجیم اند و ما را خواهیم بر سید جرا ایمان نه آوردند بر نواد



وحي ورسالت وبرا حساب اهل خطاب است وهرگز خشود نشوند وبن تقي عذرك از حق  
البحر و لا تفرجه و ان و ترساين حتى تتبع تا نگاه كه پوي كني مريم كيشي ايشان اقل بگو  
و قتي كه هر يك از ايشان ملك خود را ستايش كنند ان هدي الله بديرتي كه راه نمودن خداي تعالي  
هو الهدي ان است و نمودن بچي شما من يهوديت و نصرانيت ميخواهند و او را با سلام راه مي  
نمايد و اين است و اكي متعاب غاي اي محمد صلي الله عليه و سلم لقولكم ان رزقها ايشان را در باب  
ديني بعد از ديني پس از ان چيزي كه بواستي جائز است است بقرآن العلم از دانش كويحي است  
در حقيقت اسلام و بطلان بدل ايشان سالك است ترابي الله از عذاب خداي عز و جل و قتي  
رها نند و لا تغيرونه كسي ياري دهند صوف خطاب با حضرت و يعني راجع بامت اهل دين  
انتم ايتنا هم ايتنا خطا كردم ايشان را كتاب يعني تويرت بقولي كه ايت در شان اين كلام است  
و اصحاب او باشد يا اخیل بقولي كه در شان اصحاب سفينه بود از بلاد مان بخاشي  
با جعفر بن ابي جعفر رضی از ديوار حبسه بمدینه آمدند يا قرآن بقولي كه انه در شان  
مسلمانان و فود الله باشد و بر هر تفا سي يتقون نه ميخوانند ان كتاب را تا متابعت ميكنند  
حق نكند و چنانچه حق خواندن با متابعت كردن است ان كوه اولئك ان كوه يتقون نه  
ايمان دارند بكتاب نه انها كه تحريف كردند و بن يكره و هو كافر كرد بكتاب و احكام انرا  
تغير دهد و اولئك پس انكروه هم لغرض ايشانند زبان زردگان يابني ايشان بگو يعني  
اي فرزندان يعقوب اذكر في يا و كنيد نفي التي نعتها و كه انتم عليكم انعام كردم بر شما بر اسلام  
شما و نفي فضلكم بدستي كه پدران شما را تفصيل كردم بكم العلي بن عليان زمان ايشان بگو  
اين اين بجهت تقري و نكند كير نعتها و الله است و تقوا و بتريدن بقرآن از عذاب رهي  
كه هيت ان ليجزي كذا يت نكند نفس من نفس كسي ان كسي شيئا جزيير از عذاب و لا يقبل  
شيئا و قبول كرده نشود از هيچ نفس عذراي او را يعني بدلي كس بعوض او عذاب كرده  
و لا تقبها و سود نكند هيچ نفس را شفاعت خواهش خواهند كان و تقديس وجود شفيق و لا  
يضر و نباشند ان كافران كه منع كردند از عذاب يعني ايشان ان كسي باري نكند تا ان  
عذاب باز هاند سودي نكند باري هر بار كه هست و اذ انتي و ياد كن اي محمد صلي  
الله عليه و سلم و قتي را كه بيايوزم يعني امر كرد بقرآن هم را بر هم را پروردگار و بكار  
بسخنان و يعني او امر و نوي با مناسك حج با نچه از قطره اسلام سرند و ان فوق است  
يعني شكافتن سوي سر و دنيم ساختن ان آلي كه سوي دارد و بغمه و استنشاق  
و چند ين موي لب و كوفتي ناخن و بر كردن سوي بقل و حلق عانه و ختنه و استحباب آب

فانهم



فَاتَحَمَّنْ يَسَى اِبْرَاهِيمَ بِاتِّمَامِ رِسَالَتِهِ اَنْزَلَ قِيَامَ مَوَدِّدِ بَدَنِ قَالَ كَفْتُ خَدَّيْكَ حَتَّى  
تَبْتَغِيَ قَرْمَانَ كَرْدِي اَنْ جَاعِلُكَ بَدْرَسِي كَمْ كَرْدَانْدَه نَوَيمَ لِلنَّاسِ بَرَايِ مَرْدَمَانِ اِمَّا بَسُوِي دِيْنِ  
كَمْ هُوَ سَكَنَ بَعْدَ اَنْ تَوْبَتُوَا فَنَدَا كُنْدَ وَانْكَ حَقَّ نَعْمَ فَرَمُوْدَ بِبَغْبَرِ مَا رَاكَ اَتَّبَعْ سَلَهَ اِبْرَاهِيمَ وَانْدَ  
مَرْجُوْهُ اُوِيْنِ اَمْرِكُمْ كَمْ سَلَهَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ بَرَايِ اِجْمَاعِ اَزِيْنِ وَعِلْمَ وَعَدْلَ اَسْتَ وَچُونِ خَدَايِ  
اِبْرَاهِيمَ رَابِعُ اَمَّا مَرْبُوعُ نُوَازِشِ فَرُوْدَه قَالَ كَفْتُ اِبْرَاهِيمَ بِاِحْقَاقِ وَبَيْنِ دُرِّيْ وَانْدَ فَرْزَنْدَانِ  
بِرْكَانِ اَزِيْنِ اَمَّا مَانِ پَسِدا كَمْ قَالَ كَفْتُ خَدَّيْكَ مَرْجُوْبِ اُوِيْ لَكِيْنَالِ تَرَسِدَ عَهْدِيْ مَنِ بَعْنِي  
رَحْمَتَ وَيَقُوْلُ اَمْرُ سَلَهَ بِالْاِمَامَةِ سَلَامَانَ الْقَلْبِيْ وَتَسْمَكَ اَنْ يَعْني كَفَرَا اَز اَزِيْزِ بَرَقِ  
وَاَوْحَلْنَا وَاِيَادِ كِيْنَكَمْ كَرْدَانْدِمَ اَلْبَيْتِ خَانَهْ كَعْبَرَا اَسْمَاءُ جَايِ بَا زَكْنَتِ يَامَوْضِعِ تَوَابِ لِلنَّاسِ  
مَرَادِ بِيَانِ كَمْ هَر سالِ بُوِي بَا زَكْنَتِ وَاجْمَاعِ بَتَوْنِ بِحَسَابِ رَسَدِ وَاَسْمَا وَكَرْدَانْدِمَ اَز اَزِيْزِ بَرَقِ  
كَمْ دُرُوْ كِي رَا نَكَشْدُو اَتَّخَذُوْا وَفَرَا كِي رِيْدِيْ مَوْسَوْنَ بَعْدَ اَنْ كَمْ شَرَفِ حَرَمِ رَا دَا نَسْتِيْدِمَنِ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ  
اَز مَقَامِي كَمْ مَسْئُوْبِ اَسْتَ بَا اِبْرَاهِيمَ مَيْلِ اَمَّا زَكَاةَ وَاَنْ مَوْضِعِيْست كَمْ دُرُوْ جَرِيْ وَضَعِ كِيْنَدَ  
وَرْتَقْدِ مَقَامِي سَاكِنِ اَنْ حَضَرِ بَرَدِستِ حَفْضِ وَاتَّخَذُوْا بِضِفَهْ سَامِيْ سِيْخُوْا نَدِ بَعْنِي وَرَا  
مَرْفُوعِ مَرْدَمَانِ پَشِ اَز شَمَا نَدَا كَه وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا  
وَاَسْمَاءُ جَرِيْ اِبْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيْلُ اَنْ طَهْرًا نَاكَمْ يَاكِ سَارِنْدِ بَرِيْ خَانَهْ مَرَا اَنْ وَتَانِ اَوْخَاسِ  
وَخِيَانَتِ وَمَعَاشِيْ وَطَوَافِ جَنْبِ وَحَايِضِ لِلطَّيْفَانِيْ بَرَايِ طَوَافِ كُنْدَ كَاهِ وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا  
وَمَقْصُوكَ وَكُنْدَ اَلشُّجُوْدِ بَرَايِ رُكْعِيْ كُنْدَ كَانِ وَسُجُوْدِ دَارِنْدَ كَانِ بَعْنِي غَا زَكْنَتِ اَز اَنْلَكَانِ  
اَهْلِ شَارِفِ بَرَسْتَدَ كَمْ يَاكِ دَارِيْدِ خَانَهْ وَبَرَا كَمْ حَرَمِ دَوَسْتِ اَسْتَ اَز اَدْنَا سِ تَعْلُقَاتِ  
كُوْنِيْنِ وَكَفْتُ اَللّهُ تَعَالَى بِتِ اَنْ اَدْنَا سِ اَذْرَا اَسْتَ وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا وَتَعْدُوْا  
اَكْبَرِيْمِ دَلَا نَغِيْرَهْ وَتَشَارِيْ يَاكِ صَفَايِ وَحَدِثِ مَرْفُوعِيْ اَدْرَاكِ وَتَعْدُوْا اَبْرَاهِيمَ  
وَيَاكِيْنِ اَرَا كَمْ كَفْتُ اِبْرَاهِيمَ بَعْنِي دَعَا كَرْدَ كَمْ رَبِّ اَجْعَلْ اِيْ بِرُوْرِكَ اَمْ بَكِيْ دَانِ هُنَا اِيْنِ مَكَارِ  
كَمْ بَرَايِ تَوْدَرَانِ خَانَهْ سَاخْتَمَ بَدَلًا اَلْبَيْتِ شَهْرِيْ اِيْمَنِ اَز قُحْطِ وَخُسْفِ وَسَبْحِ بَا اَهْلِ اَوَّلِ  
اَز جَوْرِ تَغْلِبَانِ دَر اَمَانِ خُوْدِ دَرَا وَرَنْزَقِ اَهْلَهُ رُوْزِيْ دِهَ اِيْنِ بِلَدِ رَا اَزِيْزِ اَلْقُرْآنِ اَز مِيْوَهْ  
هَآيِ حَقِّقِ اِيْنِ مَعَا اَسْتَجَابِ كَرْمَانِيْهْ حَكْمِ فَرَمُوْدَ تَا جَبْر اِيْمِيْلِ يَكِيْ دَر دِيْعَايِ فَنَلَسْطِيْ  
مَشْكَلِ بُوْدِ بِرِ ثَمَرَاتِ بَسِيَارِ اَز اَنْ مَنْقَطِ سَاخْتَمَ عَمَكِ اَوْرَدِ صَحْفَتِ بَا رِيْ كَرْدَ خَانَهْ كَعْبِ  
طَوَافِ دَاوَدِ دَر زِيْمِ نَهَادِ بِرِ سَرْخَلَهْ اَز مَكَمْ وَضَعِ كَرْدَ وَاِيْنِ دِيْدِ رَا بِحَقِّ طَوَافِ خَانَهْ طَاهِ  
كُوْنِيْنِ بَرِيْوَهْ اَهْلِ مَكَمْ اَز اَنْ جَا سَتِ پَسِ اِبْرَاهِيمَ تَحْصِيْفِيْ كَرْدِ رَنْزَقِ اَلْمَوْسَوْنَ وَكَفْتُ  
مَنْ اَسْتِ رُوْزِيْ دَر هَر كِي اِيْمَانِ دَاوَدِ مَرْفُوعِ اَز اَنْلَكَانِ سَاكِنَانِ اِيْنِ شَهْرِ بَا بُسْتِ بَا اَللّهُ خَدَايِ







از مجاری قضای بر تو جاری کرد و قُلْ اسَلِّمْتُ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را بر رب العالمین  
به پروردگار عالمیان تا هر چه خواهد کند **شعر** فان شاء احياني و انشاء انفضا بگذراشتنم  
فصلت خویش بدوست کرد و دست بمن رسد هر چه رسد پس نیکو است و وقی و وصیت  
کرد بجا عجله یا بکماله اسلمت ابراهیم بنیبر ابراهیم سر پسران خود را و یعقوب و وصیت کرد یعقوب  
نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مصفون وصیت هر دو این بود که یا بُنِیَّ ای پسران من  
اِنَّ اللهَ اصْطَفٰیَ بَدَسْمٰی که خدای تعالی برگزید انتم **الذین** برای شما دین عرصی شریف ما را بهر چه  
اسلام است فلا تقوتن پس میرد الا و انتم تسلمون بگو که شما مسلمانان باشید یعنی بر اسلام  
برادرت کنید تا چون مرگ برسد شمارا برشد بر اسلام دریا بدش فقی از ترک اسلام است  
نه از مرگ اَمْ کُنْتُمْ تُشْهَدُوْنَ اَ یا شما حاضر بودید اِذْ حَضَرَ اَهْلُکُمْ که آمدن یعقوب اَلْوَلَدُ ببعقوب را  
او یعنی اسباب و علامات آن و یاد دارند اِذْ قَالَ اَنَ وَفَّ رَا که گفت یعقوب لیسینه سر پسران  
خود را مَا تَقْبِدُوْنَ و آنچه چیز خواهد بر سید من بقدری از پس وفات من قالو گفتند نفید اِهْلَکَ  
خواهیم بر سید خدایا و اَللهُ اَبْکَا فَاِنَّکَ وَ خدای بد را ن ترا ابراهیم و اسماعیل و اِخْتِ ابراهیم را که جد بود  
پدر گفتند جمعت ائمه حدیثم پدر دارد و اسماعیل را که عم بود پدر خواندند زیرا که غریب عم را  
آب گویند و حرمت او برابر بدرجای می آورند این نظر بر اتحاد اصل است اَلْهَاقُ اَحَدًا عِبَادَ  
میکنم خدایا که یکاند و یکانست و خُیْلُ لَهُ و حال آنکه ما را این خدایا سَلْمُوْنَ منقاد ام بطاعت  
تِلْکَ اَن جَمَاعَتِ یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان اَتَتْ کوهی بودند مَرَّکَ که در گذشتند  
لَهَا مَا کَسَبَتْ سر ایشان راست آنچه کسب کردند و لَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ بر شمارا باشد آنچه کردید ایشان را  
و شمارا بر عملها پاداش خواهند داد و لَا تُسْأَلُوْنَ و شما بر سید من نمی پرسیدند اَلْکُلُ اِیْعَلُوْنَ از آنچه بودند  
ایسان که عمل میکردند اعتقاد یهودان بود که انبیاء را بطاعت اَبَا تَوَابِ دهند و بر کف  
ایشان معایب سازند درین فرمود که نه شما با اعمال ایشان مشاب خواهند ساخت و نه  
ایشان با افعال شما خواهند خواند کرد و قَالُوا و گفتند جهودان سر اهل اسلام کُتِبَ اَهُودُ  
بیاشید از حج یهود و گفتند نه سایان که ترساشوید و انصاری تان و یابید هتد و اَقْلَ بَلْ  
بگو نه جهودی کم و نه سالی بلک متابعت کم و لازم میگویم مَلَّةَ ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا  
در حالی که آن ملت مایست از همه کجهای برادر است یا ابراهیم مایل بوده از هر دینها بدین اسلام  
وَمَا کَانَ و بنح ابراهیم مِنَ الْمَشْرِکِیْنَ از شرک ازندگان قُولُوا بگو میشد ایستادگان مَلَّةَ ابراهیم  
یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جوابی شما را بجهودی و تریسای دعوت میکنند بگویند  
اَسْأَلُکُمْ خُودِی و مَا اُرِیَ اَلْاِیَاتِ و آنچه فرموده است بایعنی قرآن و مَا اُرِیَ و آنچه فرموده



۴۵



دیربان در مدینه تعصب فتاده گفتند بخوابند الله و احبوا ما را که شرف موسی و موسی و عزت  
و زنده حق سبحانه و تعالی ثابت باشد بر ما و از توایم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که  
قل بگوید جواب ایشان انما انا ناطق بکم بما فی الله در حق خدای تعالی و دعوی و البت در  
انتساب منی و هو بکمال حال آنکه او پروردگار ما است و ربکم و ازین کار شما چون  
هر و الله است پس عبودیت او بر همه واجب باشد و لنا اقلنا و ما را است  
جر رهاي ما و کما اناکم و شما راست کلمات علیها لیس و حق که مخلصی و ما را در  
مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام یقولون ایا میگویند یهود و نصاری و حفص خطاب بنمود  
یعنی شما یکی یهودان و ترسیان ان ابرهیم و اسماعیل و یحیی و یعقوب و لیساک  
که این پیغمبران و پیغمبر زادگان کافرا هوذا بودند بر زمین یهودی و این قول یهودان  
است ان نصاری یا برکش هر اینه و این سخن ترسیان است قل بگوئید انتم اعلم ایا شما  
دانا تر آنکه بر خود یاد یان انبیاء الله بخدای تعالی که ایشان بدان مبعوث گردانید و من اظلم  
و کیت ستکارا تر بر خود می گویند انکم که پوشید شهادت که کواهی که نزدیک او را  
باشد الله از خدای تعالی بواسطه کتاب الهی دانسته بود و درین تقریر اهل کتابست بکتمان  
شهادت در باب نبوت حضرت رسالت پناه صلعم و لما الله یفعل و نیست خدای تعالی بخیبر ما یقولون  
از این شما میکنید از کتمان و تکذیب قرآن و ان کار محمد صلعم تلك انتم آن قوم مذکور گردید و می بود  
که قد خلعت رفتند و در گفتند لما اکسبتم انما از او رسید که خود کسب کرده اند و کم تا کسبتم  
و شما نیزها خواهد رسید که کسب کرده اید و لا تسألون و مسؤل یعنی شوید انما کافرا یقولون  
از اینچنینی که دیگران کرده اند انما برای تاکید و تقریر یا انما است و تقدید است حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در آنکه بوقت غار نوحه بکعبه فرمودی بعد از هجرت مدینه و نمان رسید  
که روزی در بیت المقدس کن و غار کلدانی یهودان بن مسیح شده می گفتند انما محمد صلی الله علیه و سلم  
دین ما ندارد و باری بقیله ماغان میکند از یای گفتند ایمزد و اصحاب او را بقیله نمی بینند  
و تا ما را ندیده اند جهت قیله را نیافتند خاطر خاطر حضرت صلی الله علیه و سلم کشت و زوال الهی  
صادر شد که روی از وی از بیت المقدس بکعبه آمد و یهودان و منافقان بعد از تحویل  
قبله زبان طعنه کشادند و حق نعم از آن حال بر مسؤل خبر میدهند که سقول الشهباء  
رود باشد که گویند کم خرج ان و سبکساران انما از مدین یعنی یهودان و منافقان  
مدینه ما و کما چه چیزها باز گردانید مسلمانان انما از قبله ایشان التي كانوا یقبلون  
بودند علیها برای یعنی بیت المقدس قل بگوئید الشرق و المغرب از خدای راست همه جهان

من اجزاء التالیف  
کتاب التالیف



هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده محدثی  
 راه میفایند نیشا نهر که از آنجا راهی مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم  
 و کذالك و همچنان قبله شمار ای سلمان افضل قبلها ساختیم جعلتکم شمار هم گردانیدیم آمد  
 و سطره روی عرک و برکنی تتکونوا قبا باشد شعدا کوهان برای ابنیا عکالتا  
 بر سکنی ان بنوت روند قیامت و یکون الرسول و باشد فرستاد من یعنی محمد صلی الله  
علیکم بر اینی شما شعدا کوهی معدن نرکی و واجعلنا و نشا ختم قبل عبادت تو القبلة البی  
 ان قبله را که کنت علیکم نوهستی بران یعنی کعبه الذین کسر برای آنکه میرسانیم و جد کنیم  
من یبشع الرسول آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله من یقبل انکس که باز کرد و عکالتا  
 بر پاشهای خود مثل است در باب کسی که یار کرد از راهی و عدول کند بغیر آن و انکالتا  
 و بدرستی که هست قبل یعنی تحویل ان لکبیر بزرگه و کران الذین کسر بر آنکه هدایت الله  
 خدایم راه نمود ایشان و نا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه مسبه میکنند  
 در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنکه بجانب بیت المقدس غایب گردانند  
 از صحابه پیش از تحویل وفات یافته اند چون اسعد بن زرواء و برادر این معزور رضی  
 بر ضلالت مرده باشند حق تعالی و نموده که وما کان الله و نیست خدای با فضل و کرم لیضیع ایمانکم  
 آنکه ضایع گردانند نماز سحر طرف که گذارد اید بآبیه لقل ایمان شمار که بیت المقدس  
 داشته اید ان الله بدرستی که خدای تعالی بالتائس بر دمان لوف مهرمان است صلاح ایشان  
 فرستاد ان یحیو بخشایند است نزد ایشان ضایع نکرد اند قد تری بدرستی که مای پیم  
تقلب و جھک گردانیدن روی توفی السماء در جهت آسمان برای انتظار و حی این دیت  
الامر تحویل است سید عالم صلی الله علیه وسلم ان قول یهود که میگفتند محمد صلیم روی بقبله ما  
 نماز میکند دعوی شد و از ردی که قبله او کعبه باشد که کعبه ابراهیم است  
 و اقدام الطیبی و درین باب با جبریل سخن گفت و جبریل متوجه مقام خود میگردانید  
 افضل الملو و اخلاط الطیبان هر ساعت از پی وی با آسمان می نگرست و منتظر و حی  
 می بود نا جبریل آمد ایدا و ده که بانوجه تو با آسمان دیدیم قلنوا لیک پس توجه ساختیم ترا  
قیلت ترضیما با قبله که تو میخواستی و یبشع قول و جھک پس گردان روی خود را مراد هر  
 بدست شطر السجدة الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه نصف رجب در سال دوم  
 از هجرت حضرت خواجه در مسجد پسین ساله و در گفت از طهر گذارد و بوده که این حکم نازل شد  
 در نماز و یگان سخن گردانید بیزاب توجه نموده و آن مسجد بزرگ القبلتین اشتها ریافت



و بعد از آن تخلص خطاب جهت تصریح بعموم حکم استلزام یکی بدو و حیث ما کنتم و هر جا که باشید و در  
و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که غایت بگذارد و قولاً و جوهراً پس می دانید و می دانید  
شطره بسوی مسجد کوفه و آن الذین و تحقیق آنکه او توالی کتب داده اند ایشان را تورات  
لیعکون هو این بداند آن الحق که این بخوبی با تو در است و درست و حکم آن من و آن از پیش  
پس در کار ایشان است چه در تورات خوانند و آنکه که بغیر آخر الزمان بنقله غار کار دارد و آخر  
قبله که بران بجای کعبه است و ما الله یغفل و خدا ای نه غافل نیست عما یعلمون آنچه یهود میکنند  
از آنکه قبله و این اتیت و بخدای تعالی که اگر بیای تو ای محمد الذین او توالی کتب برای آنکه داده اند  
کتاب را یعنی یهود و مسیحی و غیره و نسائی یعنی اگر بیاری هر محیی و برهانی که تو خواهند  
بر تحقیق توحید کعبه باتبیع قبلیه بروی بکنند ایشان قبله تو و ما انت پیغمبر و تو نیز بسی  
ستار قبله هم سرفرازان و ما بعضهم و نیستند و بعضی از ایشان پیغمبر قبله بعضی پیغمبر  
و متابعت کنند قبل بعضی را جهت نصاری سر هست و از آن یهود و غریب جمع میان  
این هر دو معتبر است و این اتیت و اگر پیروی کنی بر میل و من هو آدم از روی ایشان در باب  
قبله من بغیر ما جاز که از پس آنکه بتو العلم از دانستن با آنکه قبله ابراهیم حق است آنکه بدستی  
که با کسی ادا افکند که متابعت ایشان غایب الظلم از جمله ستارگان طاهر خطاب جمع است  
یا بغیر ما یعنی آن راجع است الذین اتیتهم الکتاب داده ایم ایشان را تورات و یسوعی شناسند  
قرآن و اصح است که بغیر ما یقرءون همچنانکه می شناسند انبیا هم پس از خود را در بیان  
کودکان یعنی شناختی دوشن دارند و رباب بغیر و آن فریقانیم و بدستی که روی از ایشان  
لیکنون الحق هر این می پوشند حق را از علوم و سفله و هم یقولون و ایشان میدانند که می  
پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من ذلک نام بروردگار نیست فلا تلتون پس مباشر خطاب  
بان حضرت است و مراد است یعنی مباشر من المهمین از شکل کنندگان در آن که امر قبله  
من عند الله است و کل و هر کوی و اخذای برستان یا از انبیا که از اب شریع اند یا هر توحیدی  
و جهت جهت و قبله است هو بولیه که او روی بدان دارد یا اخذای نعم روی او را بدان سویی  
کرد ایند فالتیق الخیر الخیر استیسمای سلیمان پیش کشند بر دیگران در نیکو ها که یکی از آن توحید کعبه  
است محققان بر آنند که از هر فحادی چیزی سر برزد و در هر شویید سواد یا ظهور کرده  
قبله است و هر یک روی قبله خود آورده از توحید کعبه حقیق با نسیغاید مگر محرمان حرم حجید  
و محرمان حرم نفی که از قبله فتم و حجه الله روی نمیکردانند قبله شان بود تاج و کس  
قبله ارباب دنیا میزد قبله صورت برستان ای کل قبله یعنی شناسان جاردل قبله زهاد



بحراب قبول بدسرتان کار قبول قبله تر بروران خواب و خورش قبله انسان بدانش پروشی  
 قبله عاشق و مایه بی سروال قبله عارف جمال ذوالجلال اینها تگونیوا هر جا که باشد و قبله  
 که روی آید شما و اهل کتاب یات یکم الله جمعا بیاورد خدای تع هر شما را وجه کند روز قیامت  
 برای استیارت حق از بسطل الله بدستی که خدای تع علی کل شیء شریک و هر چه چیز از احسان و غیره قدیر  
 تواناست و بین حیثه خیر و ارجا که پیرون روی برای نفس سرفروزی و خواه پس بگردان روی خود را  
 بهنگام غار شطر المسجد الحرام و مسجد حرام و آیه لکن و بدستی که خویل قبله بکعبه است  
 و نیست در است و زوایا و زوایا که از نزدیک برورد کار تو و الله یعقل و خدای بخیر نیست  
 عما تعلون از آنچه شما میکنید و بین حیثه خیر و ارجا که پیرون روی برای نفس سرفروزی و خواه پس بگردان روی خود را  
 پس روی خود را بگردان در وقت اداء غار شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام و حیثه ماکم  
 و هر چه که شما بایستد ای امت محمد میلا الله هم فرو و جو هم پس بگردانید رویهای خود یعنی  
 هر بدان خود را شطر سوی آن مسجد لیسلا یکنان باشد لیسلا یکنان پس بگردانید رویهای خود یعنی  
 علیکم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجه خصوص و جدی یهود میگفتند محمد صلی الله  
 دین ما را ستی و قبله ما را ستی و قبله ما را اعتقد و مشرکان طعن میزدند که این مرد را چه شدن  
 که روی از قبله پیران خود بگردانید پس بعد خویل بکعبه کسی را بر شما حجتی غاند الا الله  
 ظلل مکرهانی که ستم کردند بر نفس خود بعد از و مکاره و شرم از یهود مدینه و بیت پرست  
 که یهود میگفتند برای میل باقریای خود روی بجه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد صلی الله  
 دانست که بر حقیق و یکی باره ماروی بقبله ماکم و لکن خشوهم پس بر میدار ایشان توجه بجانب  
 کعبه و اخشوفی و بر سید از من مخالف و مان و لا یمر معطوف است بر لیسلا یکنان یعنی روی  
 بکعبه آید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا اتمام کم بفضل و کم خود یعنی نفی خود را که  
 اختصاص است بجه حنفه علیکم بر شما و لکن خشوهم تا مکن شمارا بیا بید بشیر و احکام  
 دین و گفته اند نفی بر شما اتمام کنیم در آخرت تا ان سنا چنانچه در دنیا بار سنا رسول گویم  
 و ان لا اکتب فرستادیم فیکم در میان شمار رسول سنا سنا فرستادیم از شما که یل علیکم بخیر اند بر شما  
 ایا تینا ایاها و ما که فرستادیم که فرستادیم و بر یکم و پاک میگردد شمار از شرک ما بری شما  
 استغفار میکند تا از گناه پاک شوید و تعلیم میدهد شما ان کتاب آنچه نیستید  
 شما که بخود نام تگونی بداند انرا تعلی پس مراد یاد کنید طاعت اذکر کمر تا شمارا یاد کنم  
 بمغفرت این بنده رحمة الله میگوید در اخبار عارسل که حق سجنه فرموده که بندگان خود را  
 چیزی داده ام که جبرئیل و میکائیل را دادی هر اویند یعنی بزرگ بر ایشان تمام کردی و انرا نیست

فَاذْكُرُونِي

که گفتند



که گفتند فاذکر فی اذکرم در جواب تقییر قریب بعد و بعد درین ایتم ذکر شدن و چون ترجمه  
 اطناب مطوبیت بیکدیگر و نکته را سخن را محققان اختصاص میکنند و در کشف الاسرار آورده  
 که رب العلمین گفت لا یزال العبد من کفره حق حق حق سجده دام ذکر حال محبت است که انزل  
 عشق خوانند و مراد ازین کفر ذکر فاستبک ذکر در ده و جانست در نهایت حال از سلطان  
 العارفین قدس سره پس میداند که چیز آن شما ذکر زبان کزین می شنویم که بر فغان بیکانه است  
 در بیان تکبیر واسطی رحمه الله و فرموده که حقیقت ذکر دنیایان ذکر است و قیام بدو که درودین  
 بایه فرزند اعتراف الله علی را با همی است خریاد توام از دل ناشاد برست و ان میانه  
 هوای کل و شمشاد برقت مسفرق ذکر ندا چنانکه ذکر و در ذکر از یاد برقت و اشک و فی  
 و سبب داری کنید نعت اهر و لا تکفرون و ناسپاس میکند یا ایها الذین امنوا ای کرمندگان  
 استغنیوا باری جویند بر قیام معفوق الهی یا صبر یا صبر یا صبر که کلید در چنانست و لا صلوة  
 و محار که جمع العبادت است ان الله بدین معنی که خدای تعالی مع الصبرین یا صابر است و جماعت  
 در قوت و رعایت و لا تقولوا و یقولون ان یقتل من انکسر را که کشته شود فی سبیل الله و راه  
 خدای تعالی معنی جهاد است که ایشان مردمانند صحابه رضی الله عنهم بعد از حربه بدر ذکر شهید  
 میکردند و بعضی بر سبیل تحسیر میگفتند بچاره فلان که در دین و جان شریک برداد  
 و از نعت حیات و لذت نعم دنیا محروم شد حق سبحانه و تعالی که ایشان را رده خوانند  
 بل اخیاء بلک ایشان زندگانند در حرز و کرمی که تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت  
 آن حیات را زیرا که او را که ان یعقل تصور نیست و لکنونکم هر آینه بی انبیا شمار یعنی باشما  
 مولا که از نایندگان بیکم و اگر علم ما هیچ برشیده نیست و آن از نایش چه چیز است  
 بیش از و چیزی بی خوفان بزم دشمن در غدا و الخ و کس سنگم بقط و تنگی و تقوی بی التوال  
 و نقصان بعضی با نفا که بتاریح حادثان هرود و لا نفس و نقصان در نفسها به بیماری  
 و ضعف و شب و لثرت و نقصان میوهات با فاق سماوی و ارضی بامرک و زندان که غره باغ  
 دل اند و بکسر الصبرین و بشارت ده صبر کنندگان را بفرموده که ممکن است الذین انا الله  
 اذا اصابکم چون برسد ایشان را مضیبه دشواری و رحمتی که گفتند که هر حادثه میوه که برسد  
 رسد مصیبت است و ان صابران در وقت و قوت مصیبت سو قائلی گویند ان الله مالان  
 خداوندیم اقرار است با معصا حکم قضا و انصاف بسلم و رضا و اننا الیک رجعون  
 و ما بسوی حق باز گردیدگانیم اعتراف است بیعت و نشوینا و لیک انگووه که در مصایب  
 رجوع بیکم است چنان غایتد عیالکم بر ایشان است صلوة رحمتها و من تبتهم از پروردگار



ایشان و رحمت و نعمت گفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته اند اینجا و اه الذین ایضاً  
 وجههم فی رحمت الله و اولئک و انکسای هُم ایشانند نه غیر ایشان المستدرون راه  
 یا فیکان برضاء و تسلیم یا بکلمه دست جاع که موجب ثواب عصمت است سعد بن جبیر رحمه الله  
 فرموده که کلمه دست جاع را از جمیع ائم بدین است من حمیده عطا فرمودند پس کسی نه با بستی  
 یعقوب عم بوقت فقدان یوسف عم بجای اسفی از الله کفنی و فاروق رض چون ایستخواند  
 کفنی نعم العبد لان یعنی صلوة و رحمت نیک در همه تنگ اند و نعم العبد اذ یعنی اهتلا و خوش  
 بار نیست ان الصفا و البرقة بدرستی که صفامر و آن گروه اند در کلمه طواف بر ایشان  
 شعائر الله از نشانه ها هر چه خانه شده ایم قوس حج البيت پس هر که خانه قصد کند با الیال تحصی  
 حج در حال احرام او غنم یا بتوبه زیارت کعبه شود بعدها مختصه بعمره فلا حج علیه پس بروی  
 کتابی نیست ان یعوف برادر که طواف کند با ایشان و سعی نماید در میان ایشان چون  
 کفار در جاهلیت طواف این دوکن میکردند اهل اسلام از آن شعار عاری اند حق تعالی  
 فرمود که طواف این دوکن در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که آن شعار است و من  
 قطع خیر و هر که بطوع و رغبت خویش علی نیکی بجا آورد آن زیادتی طواف با حج عمره  
 بر سبیل نیل فان الله شاکر پس خدای جزا دهنده و شکر گویند کانت علیکم و اما با الیال  
 بندگان ارب الذین بدرستی که آنانکه از عللای یهود که بحق و جسد یگونی می پوشند  
 ما انزلنا انچه فرود ستادیم من البینات از سخنان روشن در تورات چون حکیم رحم و الهادی  
 و ان فی بغت و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم بن بعد ما بیته از پس آنکه بیان کردیم آن  
 بری لشیای برای بنی اسرائیل فی الکتاب در تورات یعنی ما شکار ساختیم و ایشان بنحی  
 خود آیندند اولئک انکروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله میراند ایشان را خدای و از رحمت  
 خود دور میکند و یلعنهم الله یعنون بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه با هم از بندگان و انس  
 با امام سلمان الانصاری مولد لغت از حق بر توبه اللام الغنم و هم این طایفه سر اول  
 لعن است الله الذین قاتلوا نکرانکه باز کردند از شرک بایمان توبه کردند از کتمان بغت  
 بتوبی صلح و صلح او در دلد کارهای تباه شده را و بیست و بیان کردند از صفات  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم انچه بنامید اشتند تا اولیک پس ایشانند که بسبب توبه  
 و اصلاح اتوب علیکم باز کردم بر ایشان بر حمت و انا الشوابو من قبول کنند توبه کان الهم خیر  
 سر بان که تفصیل بکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند از  
 یهود با کفر بنون محمد صلی الله علیه و سلم و ماتوا وهم کفار و مردند و حال آنکه کافر اند بر کتمان







و غیر نادیده دوست میکرد باید دیدن میکرد ارد و دیگری محبت کفار محبتی فانی نفسانی  
و دوست مؤمنان محبت باقی ربانی و حقیقت در معنی حیادانست خدای تعالی ایشان را  
دوست داشته که بچشم قایل ایشان او را دوست گرفته که بچشم پس دوستی ایشان را  
خدای تعالی بدوستی خدایست بر ایشان بر طریقت فرموده اگر تخم بچشم نکستی لقال  
بچشم تری این قاسم بفرماید بچشم بچشم چنین فرموده که ابتداء محبت از جانب دل  
بود از جانب معشوق نباشد بیل طلی عا شوق بچشم بجای نرسد میل از طرف بار پیدا  
آمد زلفاز و گویری الذین ظلموا و چون بر پستند و بداندند اذا يَوْمَ الْعَذَابِ آنکه هر قدر و غلبه  
آن سر خدایست ان القوة لله و آن نیز بداندند که خدای تعالی شدیدا عذاب سخت عذاب بر ایشان  
هوائیه بداندند حضرت اخاذند و زیان اخلاف از عبادت رب العالمین رب العباد او نشود  
آنها کام یادکن که پسران کشتند الذین اتبعوا آنکه پیروی ایشان کرده اند الذین اتبعوا  
از هاجم که متابعت ایشان نموده آمد یعنی پیرویان عرصه شرک از ضعف و سفلگی که از روز  
تابع ایشانند پسران شوند و و رَأَوْا الْعَذَابَ و بدیدند عذاب را و تابعان هم  
متبعان و قطع و برید شد بهم از ایشان سیاه و رطبه که در دنیا  
داشتند از محمود و یونس و خولعی و دوستی و صحبت و وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنکه  
متابعت کرده بود یعنی تابعان چون پسران پیرویان از خود مشاهده کنند گویند  
لَوْ اَنَّ كُنَّا كَقَوْمِ ثَكَلٍ که ما ایشان را باز گفتی باشد بدینا فَتَبَرَّءْ مِنْهُمْ تا ما پسران کنیم  
از ایشان اینجا که ثَكَلٍ اینجا که ایشان پسران کشته اند از اینجا که كُنَّا كَقَوْمِ ثَكَلٍ همچنانکه در آن  
روز خود عذاب را بِالْإِسْلَامِ بر ایمان بنماید خدای کافر این أَعْلَهُمْ که در اینها ایشان  
حسرت حشرهای و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بنم ایشان حسنه بودند چون حج عمره  
و ضیافات و ختان هر را ضبط سازند و بسبب حسرت ایشان کرده با حال سیه  
که با شرابی شده اند از قتل و غارت و دق و بنات موجب مزید حسرت کردند و  
وَأَهْلُهُمْ و نیستند تابعان پیرویان بخارجی پیر و کاینده کان بِالنَّارِ از آتش یعنی  
جاوید درد و زنج باشند یا يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقْنَا از آنچه در زمین  
است حَلَالًا طَيِّبًا پاک پاکیزه یعنی مرزوال شهید و وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی نکنند خَطَايَا  
الشَّيْطَانِ کاهانی ابلیس را یعنی او را مشرکان عرب و چیزهای یوسوسه شیطان حلال  
و حرام میکند و ند چون بچشم و ساینه و اقسام مرت حق بچشم فرموده تا در تخم حلال  
و تخم حرام کام بر کام شیطان سفید و روی از راه او بگردانند لَكُمْ بدستی که شما را

جمعاً وان الله

عزوه



عَذْوُ تَبِيئَتِ دُشْمَنِ اشکارا چلید بر حمالا ابومر از بهشت بیرون آورد میخواند که خاترا بقر  
 و عذوبید و منج بود اما یعنی کُر جزین که بیقر ماید شمار شیطان یعنی وسوسه میکند  
 بالستور بیدری و لغزش کار زشت گفته اند سود کتاهان لها نیست و فحشاء و جرم اشکارا  
 یا سود میل است بدینا و فحشاء و متابعت نفس و هوا و حقیقت آن است که سوء فحشاء  
 متناول اند جمیع معاصی را از صغیر و کبیر که شیطان اطمینان را بران کار میکند و آن تقوی  
 و دیگر بار میفرماید اگر بگوید بدروع و افتر کند عذر الله بر خدای در تحلیل جنایت حرم  
 طبیات کالک تعلمون آنچه نمیدانید حقیقت این را و کذا فی کل هم و چون گویند سر این طاعت  
 که در باب حلال و حرام است و اما آنکه الله پیر وی کند آنچه خدای فرستاده است یعنی قرآن  
 و بحلال و حرام و آن یکی وید قالوا کویئد بقران نمیگویم بک نشیج بلکه سروی میگویم ما الفینا  
 آنچه یافته ایم علیه و آن چیز عاباء ناپیدان خود را این سخن پنی عبد الله گفته اند  
 اولی کان عاباء هم یا متابعت پیدان میکنند اگر چه بود نه پیدان ایشان لا یعقلون که هم  
 نمیکردند شیئا چیزی را از امور دین و لایقند و لایق است نیافته بودند و مثل الذی کفر  
 و صفت پند دهند کافران کذلک الذی یتعجب چون صفت کسی است که با الله می زند  
 یا لک یتعجب بجانوری که نمی شود الله دعاء و بداء نکرخاند فی و اواری نمی شنوند و حقیقت  
 سخن اول در نمی یابند هم که اند از ستودن کلام حق بگر کنند از گفتن سخن  
 در است عینی کور نتواند دیدن راه راست هم لا یعقلون پس ایشان در نیابند  
 آنچه پیغمبر با ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا ای کوه کوندگان کلو بخورید بن الهیات  
 مکرر قنایم از پاکیزه های یعنی حلالات آنچه شمار و وزی حادم و اشکری الله و سب  
 گویند خدا را بر روزی حلال این گنیم که هستی شما که از روی صدق آیه تعبید و  
 خاص مروتی پیوسته و بعد از امر بپسند حلال بیان آنها میکند که حرام است  
 و میگوید اما حرم جزین نیست که حرام بود خدای تعالی علیکم السیئة بر شمار داد را و آن  
 چیز نیست که ذبح نیافته باشد بشرط الله از انعام یا کوالحم بود والدنم و خون و دوا را  
 و کرم الخیز و گوشت خوک هر اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است و اما اهل بر و حرام که  
 آنچه او از بردارد ما بان در وقت ذبح لغیر الله برای خدای تعالی یعنی بنام بیات  
 یا یا اسم پیغمبران بکشد فی اضطرر پس هر که در مانده بچهاره کرد و باکی یا یکی سنگی بر می  
 که خوف تلف نفس باشد غیر یاف در حالی که ستمکار نبود بقطعه طریقی یا خروج بر امام  
 یا طالب معصیت نباشد و لا عار و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشیدن بر او است



قلنا ثم عيسى بر وجه كنهی نیست در تناول آیه الله عفو بدستی که خدای تعالی امر کار است  
مکشی را که عند الزور ورت این محرمات بخورد رجیم هر باز است بر بندگان بخصمت دادن  
ایشان در خوردن محرمات الله بکشی بدستی انا انک از علماء بهود که میوشند اخذ و شون  
ما انزل الله آیه فرو فرستاد خدای تعالی انکم ان نوریت و احکام آن و بیشتر و بغیرند یعنی بدل  
میکنند به بدن کتمان متن قیلای ای اندک را اولی که ان کروا یاکون غی خورند و زیارت فی  
بطونهم در شکای خود الا النار می کشد ذکر شکم تا کید است در خوردن زیر الک کل در غیر  
تناول ستم می باشد چنانچه گویند فلان سال فلان خورده است وقتی که تلف کرده باشد  
و بسوا بخامردان است که فردا آتش خورند چنانچه امروز شوق بخورند با کثابت است  
از نکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بر سر و نه ایشان نیز هست و انکم الله  
و سخن گویند خدای تعالی یا ایشان یوم القيمة روز رستخیز من سختی که در جنس ان نفی و حق  
بایند و لا ینکبهم و باینک نمی دانند ایشان را ان خیانت اعمال با کتاه ایشان با آتش خور  
نشود و کم عذاب الیم و بر ایشان عذاب باشد در دناک اولیة الدین آن گروه انا اند که از  
روی خجالت اشتیوا الضللة بخریدند یهودیت را که محض کمال است یا هدایتی بایمان و معرفت  
و این معامله دنیا است و الغفر بخوریدند عذاب جاویدانی را با رزق ربانی را  
و این سودا خرف است فاصبرهم پس چه چیز ایشان را شکست می دادند یا چه شکست  
ایشان عنه النار آتش و چنان آتشی که اید الابدین در آن باید بود ذلك این عذاب  
مرایشان را بسیب آن است که خدای تعالی انکم بالحق فرو فرستاده ایم توبت را  
بر اسی و ایشان حکم این پویشان اند و در کتمان لغت محمد مصطفی علیه السلام و علم  
تا قرآن فرستاده و ایشان متابعت نمودند در مخالفت افزودند و ان الله اختلاف  
و بدستی انکم اختلاف کردند فی الکتاب مرتوبت با قرآن و اکولام جنس گیرند در هم  
کتابها و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آورده اند و بعضی کافر شدند پس این  
اهل اختلاف ان باشد که بعضی ایمان آورده اند و بعضی کافر شدند پس این اهل  
اختلاف یعنی شقاق بینه در خلاف و عناد و عداوت وفاق اند یا در ضلالتی دورا هدی  
اهل کتاب یعنی از نزول این آیه گفتند که ما دوشقاق و ضلال نیستیم بلکه محی ای  
ایمان داریم و تمان میگذاریم و این کوی تمام است حق سبحانه فرموده لیس الیس  
نیست نیکی العظیم از سایر ابواب ظریبان اقتضاء باید کرد ان تووا و جوهر  
آنکه یکی دانند رویاه خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری و الغریب



در نه چون یهود که بجهنم دشتی می فرزند  
و کتاب و ایمان از هر کتابی

و بطرف مغرب چون یهود و کنی البر و لیکن نیکی یعنی صاحب نیکی است آن انگلیس است  
یکی در یاتو بخدای تعالی و یکی او چون یهود و نصاری که عزیز و عیسی را در الوهیت شریک  
دهند و ایوم الآخر دیگر و بر قیامت و تعلقات ادهم تعویض است بجهنم و ترسیان  
که و خون بهشت را بخود اختصاص میدهند و اللیل که برود یعنی شکار و هر را دوست  
او چون اجبار یهود که اختلاف میکنند و انبیاء و دیگر بد و بهیم بغیران او نه چون اهل  
کتاب پس که بعضی ایمان می آرند و آتی المال و بعد مال خود را بخیریه بر دوستی حق تعالی  
باید و سستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد از سران باز میگردد و در راه خدای  
تعالی میدهد ذوی القربی خویشان و درویشان و آیتا می وی پدران که خود مال  
باشند و السیکن و محتاجان که سوال میکنند و ان السیکن و راه کزربان که هیچ دست  
ندارند یا سائلان و السیکن و درویشان خواهند و ان السیکن و درویشان و بتلکان  
مکاتیب که بر پنج کتابت معونه طلبیده نه باشند کان بخود و انرا دکنه و اقام الصلوة  
و بگذارد غار من و ضرر و آتی التزوة و بدیدن زکات مقدوره و انچه قبل از بر سر است  
مال را کور در بیان ترافل صدقات بود و الوفون و صاحب پناه که وفا کنند باشند  
بعضی هم بعد خود را عا هذو چون محمد کنند این عهد هم با حق می شاید و هم با خلق  
و اکثر برین نضاد برین جفا اظهار فضیلت حری سایه صفات یعنی این وفا کنندگان  
بعده شکیبانند فی الباسا مرفقی و فاقد و لفرام در برنج و حقی و حقی و الباس و در کام  
کارزار یعنی در جهاد و مقابله با اهل کفر و عناد آن گروه که موصوف بدین صفتها اند  
الذین انانند که بتحقیق صدق اوست گفت در دین با همه اتباع حق و اولیک و آن ظاهر  
هم المتقون ایشانند بر غیر کار از هم ناشایسته محققان گفته اند کالات انسانیت  
یا کثرت شعب آن محض و سه چیز است صحت اعتقاد بصدیق حق بجهنم و سایر مؤمن  
به است و حسن معاشرت و مواکرت و ببال ارباب استحقاق و تقدیب نفس اقامت  
صلوة و زکوة و وفا کردن عهد و صیر و مجموع درین ایت مذکور است پس این احتیاج  
کالات انسان باشد و در موی از زبان بره رض نقل میکنند که نه عمل بعد الدین و نقد  
استکمال الایمان یا ایها الذین امنوا و کرمیدگان کتب فرض کرده شده  
علیکم القصاص بر شما مانند و مساوات بتعدی و ستم فی القتل یعنی بسبب ایشان و قتی  
که قتل بعد بود قبل از اسلام چون سیاه و قیل که عالی نسب بودی از قیل نازل بعضی  
بنده ازادی و در بدله زنی مرد بکشیدی بعد از هجرت چون این صورت بعضی حضرت صلح



رسید حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات آخر یا آخر ازادی یا آزادی  
و العبد بالعبد و مبتد به مبتد امام شافعی و امام مالک رحم الله ازاد را برای بنده نگشتند  
نظر بفهم آیت و ترم امام اعظم حکم این آیه باید النفس بالنفس منسوخست پس  
نفاصل را در قفس اعتبار نکنند و لا نفي بالانفي و زنی بر زنی امام شافعی و امام مالک  
بنابر اجماع قتل ذکر و انثی رواندارند و امام اعظم رحم الله بحديث المسلمين تنكحوا و ما  
تسكعوه معكم يقتل كذا في معنى که پس هر که عفو کند ویرا که قاتل است از اختیار قصاص  
برادر که مقبولش است و چیزی استارت بآنکه عفو از ورته عقر بعضی از ان خون سقط  
قصاص است قاتل است پس بر قاتل است بعد از عفو از ان رقتن بالعرق به نیکوی و آن  
طوع و رغبت و در دادن دیت و آذ و آذ کی دن وجه دیت آیت بر ارت بقتل یا حسان  
برودی و نیکوی نه مطلب و بر حوی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیت تخفیف میکند  
بسیب شمار این را بیکم از پدر و مادر و کاشما و حجت و بر بانی و بخشایش از در مر تسهیل است  
و تحصیل نفع حق اعتدای پس هر که از حد و کفر بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد دیت  
ستاره قاتل را بکشد و غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند با قاتل ستم کند و بعد  
از آنکه یکم را کشته و دیت داده و دیگر را بکشد بلکه پس مراور است در آخر عذاب  
الکبر عذابا جوارحا و لکم و شما از است فی القصاص و در حکم قصاص حیوة بقا و زندگی  
یعنی چون کسی قصد قتل کند و بخوف قصاص از ان باز ایستد آن شخصی از کشتن  
سالم ماند و او از قصاص این شود حکم قصاص سبب بقا و شماست یا قاتل یا قاتل  
ای خداوند ان عقل لعنکم انقوت قاتل باشد که پنهان بر ان قتل یا حق کتب علیکم  
نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد از احضار چون حاضر شود احدی یکم را از شما الوقت  
اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن این ترک خیرا که بگذارد مال را مال بسیار است و  
توصیت کردن للوالدین برای پدر و مادر و الاقرین و برای خویشان و نذا بالعروف باقتضا  
بالعروف خلق نوشته شده است این وصیت نوشتی بحق و راستی علی الشقین بر هر یکند کان ان  
حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بر باور و مستعروصیت میکردند والدین و خویشان را  
محدوم میساختند حق سبحانه از ان ایسان منع کرد وصیت برای این جمیع فرق ساخت و از حکم  
این آیت بابت وصیت منسوخ شد و هم بر میراث قرار یافت و مالا وصیت فضلت است نه  
فریضه و آنکه نیز در باره در ویسان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید پس هر که  
تبدیل کند امر وصیت را با قول موسی را بعد ما سمعوا بعد از شنوده باشد فاما انما پس



چون نیست که گفته بیدیل باشد علی الدین یسیر لودیه و آنکه تبدیل ایضا میکند و ذر موی از آن  
برین باشد ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی است بمقیم کلام موسی را و هم قول بیدیل را  
علیکم و داناست برینست موسی و تبدیل وصتی ثنی خفایه موسی پس هر که بداند و در باب خواهر  
وارث و خزان وصی با احام و یا قاضی بن موسی که از وصیت کند جنفاً سیر از حق بسوی  
عدو و امر موسی و یا قاضی (فرقی او) یا بنه کاری بعد با وصیت زیادت از ثلث فاصح  
پس اصلاح کند فلان علیکم علیان موسی ام و میان و رشت یا در حال حیوة موسی کسی داشت  
که در وصیت مخالفت شرع میکند نکند از وصیات موسی که صلاح نماید فلان علیکم پس  
برو هیچ و یالی و تیر نیست ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی است اسرار است موسی را  
چون بحق باز کرده بخیم مصریان است وصی که از صفون وصیت در نکند یا بها الدین  
استوان که که گردید اید کتب فرض کرده شد علیکم القیامه شماروزه دانست  
گا کتب همچنانکه فرشته شد بود علی الدین سنبلیکم بر آنکه پیش از شما بودند چون صوم  
عبادتت شانه پس بجهت نایس خاطر عایدان میگوید این عبادت خاص شما نیست بلکه  
هیچ است از یقه این طاعت ازاد بنودند در امثال آمد است که الیلة اذا محبت طاعت و چرا  
روزه بر شما فرض کردم لعلکم تتقون! تا شاید که شما بهر هنر از معاصی و تقی شوید بشرع  
در صوم که شکستند از دویست در تفسیر عیسی آورده که این ندا برای احبب قلوب است یعنی از  
حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد فطالبان هلال شاهد در اقطار سماوات  
غیوب و بدانند ای که مفرح قلوب و مفرح کرویست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین  
امسال از جمیع مکتوبات چر که شما در طلب شاهد اید و بوجوهات و صوم واجب است از شما  
لوفات طبعی و همچنان که واجب بود و نوشته شد بر اولیاء و انبیاء پیش از شما بودند  
باراستند از الجش بشریت و اصل شده اند بمقام اس و فریت و عین القضاة در تمهید  
آورده که صوم در شریعت عبادت است از نا خوردن طعام و شراب که روزه قالب است اما صوم  
در عالم حقیقت (شارت) است بخوردن طعام و شراب ایا طعام اَهْبَتْ عندی بطبعی  
فرشته اب و سقیم بهم شراب طهور و مقرر است که این جن عارفان را دست نهد  
مرد عارف چو یافت لذت قرب نه با کثر کشش بود به بشری اکل و شریشیم باشد انسی بحق  
دام او در حقیقت رحمت مستغرق لعلهم از خوان طعمش بینی شربت چشمت ساز  
مستغنی ایامای صوم و ایامار روزه دارند و چونند تعدد ذوات شرعیه مراد روزه مضانست  
که پیشتر و باشد باسی گویند این روزهای (ایام البض) است در هر ماه و عاشر که قبل از روزه



رمضان فرض بوده که هر کس باشد میگویم از شما که مکلف اید برون  
 که فوت روز ندارد بامرضش برون میاید میشود او را سبب رکت سفر بود در آن قصر  
 باید کرد چون افطار کند فوده پس بدست شجارت روزها که افطار کند روز داشتن  
 میوه ایام آخر از روزهای دیگر و وَلَا يَزِيدُ فِيهَا كُفْرًا ایستادن بطریق که تواند که برون دادند و خوا  
 که ندرم فیه فدادن است و آن طعام سبکی خوردنی در ویش است برون ویش را  
 باری هر روزی نصفه صاعی از کسدم بقول امام اعظم که قریب دوم باشد ایچکم در ایستاده  
 اسلام بوده و بعد از آن مشغول خند و گفته اند اینجا الامر است و تقدیرش را بطریق  
 یعنی کسی که نتواند روز داشته باشد شش چون برون از کار افتاده اند فدیبه و صد  
 و بی خود حکم این مشوخ نباشد فی تطوع پس هر که زیادت کند بطوع خود خیر نیکی  
 از زیاده از مقدار فدیبه بدهد یا بیشتر از مسکین طعام کند یا حج کند میان صام و اطعم  
 حق برون خیر است مرا و افطار مطیعان آخر کم فَمَنْ لَمْ يَفْطُرْ هر که است مرشحات از فدیبه  
إِكْنَمُ قَعْلُكُ اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که کفیم  
 ماه رمضان است الَّذِي لَنَا لَكَ از آن ماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن در وقت بدید  
 نزول در و بوق با تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ با بحان دنیا فرود آمد و از جا  
 این سوره با سوره برون فیه مصلح بندگان فازل شده و از حکماء در تخصیص روز  
 بدین ماه یک این گفته اند که چون در اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم  
 باید که از غذای این اشباح اشک لازم فراید و یا قرآن منزل ساختیم هدیه لایس در جاتی  
 که راه نمایند مردمان را بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از حلال و حرام و الفرقان و از حدود احکام و سایر شیان  
 دین که جدا کنند است بان حق باطل فی شکیبایی هر که حاضر باشد بنکم الشَّهْرِ از شمای  
 مطلقان یعنی سقیم بدان بود در ماه رمضان بلکه در یابد از شما اهل آل شهر اقلیصه  
 پس باید که روز و دادان شهر و مکان هر هفته و هر که بیمار باشد او را میگوید یا در سفر بود  
 و افطار کند فیه ایام آخر پس بدست قضاء آن روز بعد از آن روزهای و از ایام  
 دیگر حکم پیغم که در این اولی مذکور است حکم این آیه مشوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ يَخْرُجَ الْخَلَاءَ  
يَكُمُ الْيُسْرَ بشما آسمانی و لا یزید عیناً هدیکم الْقَسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر و رخصت  
 افطار داده فَتَكُلُوا الْقُسْرَ و بخورید که تا شام تمام کنید روزها رمضان را بالآخر که در آن  
 بعد مرض و سفر افطار دهد وَلَا يَكْفُرُ اللَّهُ و تا به پیش کی یاد کنید خدا را یا تا کعبه گوید در شب  
 عید فطر در شب از وقت زده هلال تا روزنه و اوقت آدوانان عید یا تا کعبه بر گوید

و آن تقویم

بیک



علی ما هدیکم بر آنکه راه خود شمارا بصوم و بعدلکم تشکر و تکرم شما که شکر گویند بر نعمت نسیما  
 بر ايجاب ثواب روزه مخصوص مرداد که الصوم بی مجازات از اجابت خود جلای اختصاص  
 میدهد که در آن اجزی بند هر چه بدین شیء بشارت دهد است از همه حرف انا اجزی  
 بد است و اداساک و چون برینند تراي محمد صلی الله علیه و سلم عبادی بنده گان مرا عی  
 از صفت من با علمه من بالایشان در وقت دعاء و ایت قرین پس من و یکم بعلم و اجابت  
 محاسب رسیده که خدا بر جگر من بخوانم و گویند اعرابی استفسار کرده که فی الله خدای من نزدیک  
 قاب و از این یکم با و درست که او از بلند بر دارم این ایت نازل شد که به بنده گان نزدیک و بعض  
 نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست اجبت اجابت بیکم دعوة الدع خوانند خوانند و  
 اذاعان چون مرا بخواند و حاجت او را و امسار من که خواهم تا سوال او مخالف قضاء  
 بنود جز نبیند در اجازت آن بنود نلیستجیب لی پس باید که بنده گان مرا اجابت کنند و کتبونی فی  
 باید که بر ایمان من ثابت باشند ما و ثوق ایشان با اجابت متحقق باشد لعلکم بر شوق و  
 تا شاید که بر راه راست بمانند بعضی بر آنند که مراد از این سیلان عباد و داعی روزه دارانند  
 که دعاء ایشان قریب اجابت است و آنکه از این ایت حکم روزه ها روزه و بعد از این حکم شبها روزه  
 بیان فرمود مؤکد این قول است و در بدین حال مسلمانان را در شبها رمضان قار و عمار  
 یا خوب کردن زیارت اجازت مضطرب بنودی و جمعی را بحایه بواسطه غلبه شهوق صبر  
 نتوانستند بحد و مباشرت لا در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند در روزی دیگر این صورت  
 بعرض حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و سلم رسید که این آیت که احل لکم حلال کرده شد بر شما از الیل  
 القیم و رب روزه الوقت کنایه از مباشرت است ای بنده که باز زبان خود هست ایشان  
 لباس لکم پرستش بر شما از او انکم لباس لکم و شما نیز با سید را ایشانرا کنایه است از اختلا  
 و الصاف چنانچه لباس را بپوشید میباشند عکم الله دانست خدای تع در ازل انکم شما  
 کنتم تحتان با شنید که حیانت کنید انفسکم با نفسها خود و ستم روا دارند بر خود  
 بمشارت در غیر وقت آن فتا بعلیکم پس رجوع کرد بشمار رحمت و رخصت او بارگاه مضطرب  
 در شبها روزه و عفا عنکم و عفو کرده از آن حیانت را فله ان پس اکنون با شرفی هست  
 مباشرت کنید در لباس صیام و اتبعوا و بخوانند ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای تع  
 باشد در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد است که عرض ایل از مباشرت باید که طلب بقاء نسل  
 باشد مجرد از لذت شهوت و کول و بخورید و پیام شناسید در شبها صوم حتی یبیتین  
 تا وقتی که روشن شود کم الخط البین بر شما ز داشت سفید که کنایت از روشنی روز است



وَلَا تَبَايَسُواهُمْ

بَيْنَكُمْ

مِنَ الْخِيَلِ الْمَشْرُوعَةِ مِنْ رِيشَةِ سِيَاهِ اِشَارَتِ بِنَارِ بِي شَبَابِ اسْتَدْرَاجِ حَيَاتِ اَنَدِ كَمِ بَعْضِ مَحَابِرِ  
 رِيشَةِ حَقِيدِ وَرِيشَةِ سِيَاهِ بَرِي بِلِسَةِ عَضْطَرَبَةِ اَشْتِخَالِ عَمُودِ نَدِي تَاوَقِي كَمِ بِيَانِ بِيَانِ سَوَا  
 وَقَفِ بَرِيدِ اَنَدِي تَا اَنَا كَمِ مِنَ الْفَجْرِ بِيَانِ خِيَلِ اَبْضِ نَازِلِ شَدِ كَمِ رَا دَ ظَهْرِ نَوَاصِبِ ثُمَّ اَتَوْا  
 الْقِيَامِ بِيَانِ بَانَامِ رَسَا بِنْدِ رَوْنِ رَا اِي الْبَلِّ تَا شَبَابِ وَبِاَشْرَتِ كَمِ بِنْدِ زَنَانِ اَوَانْتُمْ عَاكِفُونَ  
 وَحَالِ اَنَكَمِ شَا مَقَامِ بَا شِيدِ فِي السَّجْدِ دَرِ سَجْدِ هَاءِ حَرَامِ اَهْلِ اَعْمَاكِفِ اَنَدِ كَمِ اَرْطُفِ  
 مِشَارَتِ مَمْنُوعِ كَشْتِهْ اَنَدِ وَاِمَامِ مَالِكِ رَحْمَةِ هَلْ ذَاتِ بِنِ مَعْتَكِفِ حَرَامِ مِيدِ اَنَدِ وَنَزْدِ كَمِ حَقِيقَاتِ  
 اَعْمَاكِفِ كَمِ اَعْدَا شَتِي نَفْسِ اسْتَدْرَاجِ اَوَامِرِ وَنَوَايِ اَبُو بَكْرٍ وَاسْطِي رَحْمَةِ اَللهِ فَرِيوَدِهْ كَمِ اَعْمَاكِفِ  
 حَيِ نَفْسِ اسْتَدْرَاجِ وَحَقِيقَاتِ حَوَائِجِ وَرَاعَاتِ وَقْتِ چُونِ اِيْنِ شَرْطِ بَجَايِ اَرِي هَرِ جَا كَمِ خَوَايِ  
 مَعْتَكِفِ تَوَانِي بُوْدِ عَمْرِوِي بَرِي دَرِي دَرَامِدِ وَخَادِمِ رَا كَفْتِ سَرِ بَقِهْ يَا كِ شَتَانِ دِهْ تَا مَانِ  
 يَكُنْ اَمِ خَادِمِ كَفْتِ دَلِ خُودِ اَزِ مَانَسُوعِ اَللهِ يَا كِ كُنْ وَهَرِ جَا كَمِ بَخِي اِيْ هَرِ غَا زِ يَكُنْ اَرِ اَرِ  
 مَحْرَابِ اَبُو رُوْدِ مَكُونِ اَكُوْدِ سَجْدِ دَرِ خَرَابَاتِ يَلَا كِ اِيْ كَمِ كَفْتِهْ شَدِ دَرِ بَانِ رَوْنِ تَعْلَقَاتِ  
 اَنِ حُدُودِ اَللهِ اَنَدِ اَرِ بِلِسَتِ كَمِ خَدَايِ تَعَاوِدِ مَنِ مَقْرُوفِ فَرِيوَدِهْ فَلَاقُ بُوْدِ هَا بِلِسِ بِلَانِ نَزْدِ كَمِ شِيدِ  
 مِاَلَمَةِ اسْتَدْرَاجِ تَجَاوُزِ اَرِ اَنِ جِهْ وَقِي كَمِ رُوبِ بِلَانِ رَقْمِ نَشُودِ تَجَاوُزِ اَرِ اَنِ خُودِ چُو كَمِ نَمُودِ  
 بِنْدِ كَذَلِكِ هَمِ اَنَكَمِ بَتِيَانِ اِيْنِ اَحْكَامِ فَرِيوَدِهْ يَسِيْنِ اَللهِ بِيَانِ يَكُنْ خَدَايِ اِيْ اَنَكَمِ شَتَا اَوِ خُودِ  
 اَرِ اَمِ رُوْفِي وَوَعْدِ وَوَعْدِ لِّلنَّاسِ بَرِي اَمِ مَرْدَمَانِ كَلَامِ يَتَقُونَ شَا يَدِ كَمِ بَرِ هَزِ اَرِ خُودِ  
 دَرِ يَكُنْ رَهْ وَكَلَامِ اَكُوْدِ وَتَحْرِيمِ اَتَا كَمِ مَالِهَاءِ كَمِ اَقْعَا سَتِ دَمِ بِيَانِ شَا مَعْنِي مَخُورِ يَدِ مَالِ يَكُنْ اَرِ  
 بَا اَبَا طَلِ بِنَا مِثَالِ اسْتَدْرَاجِ دُرْدِي وَتَارِ حِيَانَتِ وَغَضَبِ وَغَفُورِ فَا سَدِ اِيْ مَالِهَائِي خُودِ اَرِ بِنَا  
 شُرُوعِ مَرْفِ بَكُنْ چُونِ زَنَانِ اَوَانِ وَفَسَقِ وَتَذَلُّوا عَطْفِ بَرِ فَعْلِ سَخِي اسْتَدْرَاجِ مَعْنِي فَرِيوَدِهْ  
 وَالتَّائِبِينَ يَهْدِي اِيْ مَالِهَاءِ اِلَى الْحَاكِمِي حَكْمِ كَسْتَدَانِ سَتَكَانِ بَا بَعْضِي اَرِ اَنِ مَالِهَائِي شُرُوعِ  
 بِحَكْمِ مِيدِ هَدِ اَتَا كَمِ تَا بَخِي اَرِ بِنَا مِثَالِ اِيْ شَانِ فَرِيوَدِهْ مَقْدَرِي بِنِ اَتَا اَللهِ اَرِ اَنِ مَالِهَائِي مَرْدَمَانِ  
 يَاللَّهِ تَعَالَى وَنُظْمِ وَنُظْمِ يَابِسُ كَمِ مَرْوَعِ يَا بَكُوْدِ زَوْرِ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ وَشَا يَدِ اَنَكَمِ كَمِ سَتَمِ يَكُنْ  
 يَسْأَلُكَ السَّوَالِ يَكُنْ تَرَايِ مُحَمَّدٍ صَلَّيْهِ اَللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللَّهِ اَرِ مَالِهَاءِ نَزْدِ جِلِ وَتَعْلَمِ اَرِ اَعْيَانِ  
 اَنَارِ بُوْدِ نَدِ رَضِ حَضَرِ رِسَالَتِ بِنَاهِ صُلَحِ بَرِ سِيدِ نَدِ كَمِ سَبِيحِ سَتِ كَمِ جَرَمِ كَاهِ كَاهِ بَارِي كِ  
 مِشَا يَدِ دَرِ اَمِ اَمِ نُوْرِ تَمَامِ مَبَكُودِ وَدِي كَمِ بَانِ رُوِي بِنَا فُقِ مِشَا حَقِ سَبِيحِ نَعْلِ اَرِ اِي  
 مِيدِ اَنَسْتِ كَمِ اِيْ شَانِ اَحْكَمِ وَنَقْصَانِ وَحَالِ مَاهِ دَانَسْتِي مَمْنُونِ جَوَابِ دَرِ مَعْرِفَتِ فَا اَنَدِ اَنِ  
 وَنَسْتِ اَدِ كَمِ قُلِ هَمِ بَكُوْدِ هَلِ هَمِ سَوَاقِيْتِ نَشَانِ هَمِ اَمِ وَفَتَحَاءِ اسْتَدْرَاجِ بَرِي اَرِ مَرْدَمَانِ دَرِ  
 وَنَزْدِ دَرِ اَنِ وَنَزْدِ زَنَانِ مَدِ حَمَلِ زَنَانِ رَضَاعِ وَفَصَالِ اَجَالِ دِيْتَا وَتَحْقِيقِ شَرْطِهَا وَنَزْدِ

وَعَلَا



وعلامات اوقات اند برای حج که موسم راهد و میدانند و کسی نیست کسی وَأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ  
 بلکه در ایند بخانه ها از بیست هفتاد در عهد جالت کسی حج بالغ احرام گیتی بودی حرام  
 بودی از خانه در آمده گویا اهل مد بودی از بام در آمدی باید بوی سرای فرجه ساختی و اهل و برال پس  
 خیمه ها در آمدند و باعتقاد این عمل را برای تمام دانستند و قارک این را فاجر خواندند و این حکم  
 عرب را سال بود که حرم را و این چند قبله بودند قریب و قدره و بنی هاشم و ثقیف و غیره از ایشان  
 صلابت در دین و این خود حسن متعاقب او قاعده انصاری هم از آن در قدم بیرون افتادند حاج  
 و انصار بیکار او در فاجر گفتند و چون حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آن برسید که این هم  
 جران جرمی گفتند از افتد ابو موسی خواجه عالم علم گفت مرا بود در بیرون آمدن که من از هم  
 یعنی و ترسید گفت ای سید عالمیان اگر تو را حرمی از هم دین از هم دین از دین نیست و آنکس  
 من این تو را آید که شما این قاعده را بنام نهاده اید این در بر است و لکن الْبَرِّ تَقِي و لیکن  
 بر کسی است با خداوند این کیست که از خشم که خدا به پر هیزد با آن اعمال زمان جاهلند بر هیز  
 کنند وَأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ و در ایند بخانه ها در حال احرام و غیره از آن در های آن وَالْتَقُوا اللَّهَ  
 و بر سید از خدی تم و پاس او مروی و او بدید لَعَلَّكُمْ تَفْقَهُونَ مگر شما را سکار شوید  
وَقَاتِلُوا و بکشید و کار را کتید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یا شما کار را  
 و لَقَدْ تَقَاتَلُوا و از حد یکدیگر بدید یعنی ابتداء کتید یقتال ایشان آغاز نکند این حکم بایست سیف منوع  
 است إِنَّ اللَّهَ بَدِيعُ خَلْقِهِ که خدای که لَا يَجِبُ الْمُتَرَدِّدُ و دست نمیدارد سحر از خدا در سال  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باجم از صحابه رضوان الله عنهم اجمعین به نیت عمر بیکه میرفتند سفها  
 عرب و را که ن پی ادب ایشان را از حدود مکه مانع گشتند و در حدسه ملح واقع شد بر آنکه سال  
 ایند مؤمنان بیکه آیند و لیکن سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفرمانت مراسم طاعت  
 قیام بمانند خود و سال دیگر که به نیت عمر قضای بیرون میرفتند صحابه را تا بی دست داده  
 هر از او پیش از سر عهد کن شته طرح خیل افکندند و امر قتال در شهر حرام چگون بود بایست  
 سابق و نهاده که اگر جنگ کنند جنگ افکند و نبود و لَقَدْ تَقَاتَلُوا و بکشید مقاتلان خود را  
حَيْثُ تَقَاتَلْتُمْ هر جا که یا سپد ایشان را در جل و حرم و آخر جوهر و بیرون کنند ایشان حَيْثُ  
 آخر جوهر و از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه و الْقِسْمَةُ شد و ترک آوردن ایشان سخت تر  
 در نایستند ندی که بِالْقَاتِلِ از کشتن شما ایشان در حرم و لَقَدْ تَقَاتَلْتُمْ و مقاتله بکشید با کاروان عیند  
 المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام را و هر چیز است حَيْثُ يَقَاتِلُكُمْ تا وقتی که ایشان کار را بکشند  
 با شما فیتر در حرم و خود هک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ پس اگر ایشان ابتدا یقال شما کنند



قَاتِلُوهُمْ بِيَسْ بَكْشِيد ايشان را و پاك مداريد كه ايشان حريت حرم بر طرف نهادند و ابواب مقاتله كشته  
 كَذَلِكَ هُجِنِمْ است جزاء الكافرين با دوش كافران ستمكاران اَنْهَوُا بِيَس ايشان را بپيشتند از شر  
 قَاتِلِ اللهُ عَقُورُ بِيَس خدای آمرزنده است كناهان را كه در زمان كفر بر كيا شده اند رَجِمَ مَهْرَبَانِيَت بِيَس  
 اسلام ايشان را بدار السلام رساند و قَاتِلُوهُمْ و با مسلمان قتال كنيد حتي لا تكون فِتْنَةً تَاَن غَا  
 كه فتنه نباشد يعني ترك غارت و بكون الدين و باشد بر ستمش و طاعت بيه مرخصان اَنْهَوُا  
 بِيَس اكي مسلمانان باز ايسند از كفر بگذرد بپس ستمكاراي يعني جزاء ان اَللّٰهُ الْعَلِيْمُ ستمكاران شهر  
 الْحِمْ ماه حرام يعني ذوي القعدة اين سال كه بمره قضا ميروند با شهر الحرام ماه حرام يعني ذو  
 القعدة ماهي كه شمارش ميگردند يعني استك كتي چنگ كنند مترسيد كه ايشان در ماه حرام ايشان  
 و شمار از قتل باز داشتند شمار درين ماه حرام اگر قتال كنند اموال و دمار از ايشان بدارند  
 و الحركات قصاص و حرمتها را مساوت است يعني ترك حرمت شما اينه بدل است از ترك حرمت ايشان  
 آن ماه را فَوَيْ اَعْتَدِي عَلَيْكُمْ بِيَس و كه بر شما ظلم كند با بيلداه مقاتله با شما فاعند و بغير بپس شما اين  
 بروستم كنيد يعني باو قتال كنيد غايندين لفظ بر سبيل شما كل است و مراد آنكه جزوستم  
 بد و رساند بپس اَعْتَدِي عَلَيْكُمْ به مانند اخيري كه بر شماستم كرده است و اتقوا الله و بترسيد  
 از خداي و پرهيزگاري كنيد و اَعْلُو اَنَّ الله و بدينده كه خداوند تعالى التقيين يا پرهيزكاران است  
 بيفرت و معاذنت و چون حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و سلم عزم عمره قضا كه جمعي گفتند با تو  
 راه نديم و انهار كه چيزي دست رسويت با چيزي نميدهد حكم شده و اتفقوا و نفقه كنيد  
 اي تو فكران في سبيل الله و راه خدا نم كه جهاد است و اتفقوا بايديكم و بيفكنيد بدستاء خود  
 اِي التهلكة و رطه هلاكت يعني بخل ميكنيد كه بودي بخلال كما بخل بيفد من الجنة الي النار  
 بخل و حستاء را سوا كنيد بلك در چاه و ارايسرا فكن و احسن او نكي كنيد با غايات ان  
 الله بدرستي كه خدای بخير الحبيب است دارد نيكو كار را ط و التوابع و التوامه و تمام كنيد حج و  
 يعني شما مك و حله و دوفر ايف و ستم و اداب ان بنماي بجا ريد بيه بر ايم خدای چون  
 كفار كه طواف و نيه تيان ميكنند فَاِنْ احْضَرْتُمْ بِيَس اگر باز داشته شويد بر بيماري و خوف و كم  
 شدن قوت و كم كشتي راحله فَاَسْتَيْسَس بِيَس بر شما است انچه ميرشود الهدي از فرماني  
 و انرا عتا بايد در نهاد بقول امام اعظم و التخليق انكم و مراشيد سهاي خود را يعني از حرام  
 بپرون مياشد حَقِّيْكُمْ اَللّٰهُ يَكُونُ قِي كه بر سه و بافي حَكْم بجل او مناست فَنَسْكَان سَكَم بِيَس  
 باشد از شما ميرفتا بچار در وقت احرام او بديگما با سيدا و ان بخي من اسير از سيل چون  
 مداع يا حي احتسبا عليه خلكان در ديدن سبب مزوت شود كه سر نهاده فَنَدِير بِيَس بِيَس



فرمودند گفت بن عجزه را وقتی که محرم بود خندان روی روی آورده بودند و چون مردم تخطید  
 در کاسه سرش افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع یافته فرمود که بر سر و کوشیدند  
 یکی شمشیر و دینار را بخیران گفت یا رسول الله بر آن دست ندارم حکم صادر شد که خدا دهد  
 بن میگوید از روزنه و جبهه مقرر شد که سه روز دوازده اصدقه بصدقه دهد و آن طعام دادن پس  
 سکن باشد هر یک را دوزخ کندم او شک یا زلفی و ادنی آنه کوشیدند بیست فاذا ایتمم پس چون  
 این شویید از خوف عذر یا از مرض فتمتع پس هر که بخورد یا بفرغ ای الحج یعنی حج کند  
 میان حج و عمره یا طریق از اداست که اول حج احرام کرد و شرایط آن بجا آورد و چون حج تمام شود  
 از حرم بیرون رفته احرام کرد و اعمال بجا آورد و نزد امام شافعی و امام مالک رحم این افضل است  
 یا طریق فران که در احرام کوبد لبیک حج و عمره اقتضا کند که عمره در دهند رحمت چون وضو  
 در غسل نزد امام اعظم رحمه این قسم فاصل تر است یا بوج تمتع که چون در موسم حج بمیقا  
 رسد احرام بعه کرد و بکه در آمدن آن عمره فای شود و از احرام بعث کرد و بکه در آمدن عمره  
 فای شود و از احرام بیرون آید و بحضور استتمت کرده آنکه اندرون نکه احرام کرد ذبح و امام  
 احمد این قسم را اختیار فرموده و درین ابزیکو بد که هر که تمتع باشد فاشیئ پس بدست  
 آنچه بر شود من الله از زمانی شکر اندازد که توفیق یافته دو حج بیان و عبادت حق کرد  
 بجهت پس هر که بیاید قربانی یعنی بر آن قاسر بنود فقیه ثلثه ایام پس حکم روزه داشتن است  
 سه روز بومته ناکسه الحج یعنی در ایام حج و سبعة و روزه هفت روز یک از ایام چون  
 باز کرد بد برطن خود یلک ایام یعنی ده هفت عشره گاسکه اده تمام است این قید بر ای تاکید  
 و زیادتیه اهتمام با تمام آن ذلک این حکم هر یک با جسم یا تمع و زلات بر کسی کی  
 است که یکنی اهل باشد اهل و حاضر مسجد الحرام مجاورات مسجد حرم یعنی افاقی باشند نزدیکی  
 چه اقبان در شهر حج یهود و عبادت تمتع میتوانند شد و اهل حرم در غیر از سنه  
 حج بعمر احرام میتوانند گرفت پس ایضا از تمتع در قرآن نباشد و این قول امام اعظم است  
 رحمه الله علیه و تقوا الله و تریسید انخذایام و بر آنچه در باب حج صادر شد محافظت نمایند  
 و اعلمی ان الله وید ایند الله حد ایتم شد ید العقاب سخت عقوبت است بر کسی حفظ امر  
 و نفی نکند الحج زنان حج اشهر معلومات ثمن فرق و فیهم الحج مایه معروف و شهر یعنی  
 شوال و ذی قعد و نه روزه نماز و سب بخی تاجیه بذهب امام شافعی رض و امام اعظم  
 بخود درین ماههای حج را بتایب و سوف هر یک بذهب و امام اعظم رضا و بی نیت و احرام  
 بقول شافعی رفتی فله ثقی است بمعنی روزه باید که از حج باستان بر هیز کند با کلام یهود



نگوید و کافی و باید که در حد شیخ در کلدرد و در تحایب محفوظ است نکند و کلدرد و باید که جلال  
چند نکند خادمان و رفیقان و خصوصیت نوزده فی الحج در ایام حج فریض بایکدی یک محادله  
میکنند و در سناه هو یک میکنند حج تمام است این حکم فرمود آنکه که جلال میکنند و با تفقلا  
و با محاسبه میکنند از پیشک میدانند از خدای تعالی مَعْلَمُ اللَّهِ وَتَوْفِيقُهُ و توفیق بر طریق قوی از قافله  
بجای نژاد خدایه قصد حج کردند و در یک (ظواهر) احتیاج نموده از اهل قافله خبری طلب نمودند  
حق آن فرمود که توفیق بر طریق تا به دل مردم بگویند بِأَسْمَاءٍ وَكَانَ خَيْرَ الْأَرْوَاقِ پس بدین معنی که بهترین  
او شمای بر همین کی دشت از طبع و ترک سببش داد و مردم و سواران ناگرددن از ایشان  
و نزد عرفا درین ایام تاریخی نزد و سفر آخرت و بهترین نژادی در آن راه بر همین کمالیت  
امام قزینی قدس الله روحه که تقوی عوام دور شد است پس از کون کتاب و تقوی  
خواص احتیاج است بسبب زباجه و ماسوی الله و حقیقت آن است که بی توفیق در راه عشق  
پس نتوان بود و بی زاد شوق مراد محبت قطع نتوان کرد زاد راه عاشقان در دست  
و روی ز مردم راه راه دین کو نژاد است بسم الله که دارد عزم راه و تقوی و نرسید از سن  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا وَدَّعْتُمْ أَهْلَ دِينِكُمْ وَأَهْلَ بَيْتِكُمْ فَإِنْ أَبَى عَنْكُمْ فَلَا تُجْبِرُوهُمْ  
کنید در موسم حج فَصَلُّوا رُفُقًا و زیارت از پیور که خود بوسیله تجارت ناچار از حج  
اند تکی میکنند و اح لا فاج این ان بند است بی حاصل حق و توفیق که سواد او مسئله  
ایشان را از قبض پدیه سازد بشرط آنکه مقصد اصل مقصود بی حج باشد فاذا افقتم  
من عرفا پس چون بوی ویدن از آن موقعی که از عرفات کویند بجهت آنکه آدم حوالی انجا  
مجال هم عارف شدند فاذا كُنْتُمْ فِي بَيْتِ اللَّهِ فَأَمَّا الْفُلُكُنْ پس خدای یاد کنید بتخلیل و تدبیر عند الشرائع امر  
ترد یک موقعی که از استماعی الحرام نام است و انجا مبیین است و ذکر کرده نگاهدارید و یاد کنید خدای  
درین مکان یاد کردنی نیکی و چنانکه شما را راه نموده بمناسبت حج و آنکه کمتر من قبله  
و بدین معنی که بودند شما از هدایت حق با قیل از بیعت هادی مطلق که محمد است صلی الله  
از جلد کراهان و راه یافتگان بودند فَرَأَيْنَهُ أَفْبَحُ پس باز کردید خطاب با قریش است  
و خلقات ایشان که هر یک را و فوق در عرفات بودی و ایشان در حره تبه و افقه  
شدند و بدین صورت ترخ کردند بر خلق و ننگ داشتند از سادات در توقف  
و صرافانت نیز براه باز کنند و حق تعالی گفت باز کردید من حیث اقامنا از انجا که بار میگویند  
هم در امان یعنی از عرفات نه مرده لغو و استغفر الله و طلبا مرز بشکند از خدای تعالی ان الله  
عفو بنحقیق بدانند که خدای تعالی امر ندها است کناهان گذشته مستغفر رخصم از او است



بر آنکه حج گذارد فاذا قضيتם پس چون بگذرید و بجا آوردند کارهای حج و اقامت شماست  
 فاذا رواه کذا کذا پس یاد کنید خدای را شناختید همچون یاد کردن شما آباء کذا پدران  
 و سمی جاهلیت آن بود که اشراف بعد از ولع مناسک در پیش حرم یا مایی مسجد مناد جبال  
 الوحی با ستاد ندی و بر صفات منسوب و شهرت حسب ابا و اجداد خود مفاخرت  
 کردند حکم شد که چنانکه پدر را یاد میکنید خدای را یاد کنید او شد ذکر ابلک و ابلک  
 و از تر و بزرگ تو از آن زیرا که خدای تم پدران شماران بدان متاقب و مراتب اختصاص  
 داده بود فی الثانی یقول ربنا پس از مردمان کی هست که یکی بد ربنا ای پروردگار  
 ما اینک باده مار در دنیا فلان چنین معنی متاع محقق در دنیا سطلید فی الدنیا فی الدنیا فی الدنیا  
 و نیت خواهند دنیا را در آن سرای بیعی و بهره او داعی کافرات از نیت آن سرای  
 فی نصیب افتاده اگر دوز است چون دیگر مؤمنان بهره مند نمی دوزیم مت یقول از مردمان  
 کی هست که گوید ربنا ربنا ای پروردگار ما را در این سرای نیکوی معنی تقوی  
 طاعت و عبادت و قناعت و روزی فی شبه و ختم بر شهادت فی الدنیا حسنة در آن  
 سرای نیکوی معنی تحقیق است و گفته اند که حسبان جهان قناعت است و از آن  
 سرای شفاعت و فی الدنیا حسنة و دنیا و کمال در دمار از عذاب انش و دوزخ حضرت  
 مرتقی علی رضی فرمود که حسنه این جهات مالمات و حسنه آن عالم حوری پستیدین و عذاب  
 انوار و هم نایسته و زنت خوی سخت کوی زن بد در سرای مرد نگو هم درین عالم است  
 دوزخ او زینهار ازین بد زهار و قناعت انوار و ولیک هم نصیب انکروه  
 که جز دنیا و آخرت طلبند سرایشان است بعل از آنچه عمل کردن معنی در خواست غودند  
 بما کسبوا والله و خدای تعالی زود ثمار است بمقدار الحیة خدای کند سیر الخسایه  
 و از کسب یاد کنید خدای را بگویند فی ایام مقدس و کسب در روزها شمرده که ایام تشریف  
 است و آن سه روز باشد بعد از عید ایمن و نزد امام اعظم بعد از نماز عرفة تا عصر روز عید و قبل  
 صاحبین تا عصر از ایام تشریف عقب است نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رضی درین  
 سالم موافق صاحبین است فی تعبک فی یوم مبین هر که شتاب کند و از نماز بود  
 در روزهای دهام و دوازدهم ذی الحجه بروی هیچ کتابی نیست بعضی از ارباب در جاهلیت  
 متجمل را نم میکنند و جمعی متاخر را حق را حق تعالی فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ  
 کتابی نیست و تا آخر فلان تکبیر و هر که تاخیر کنند سه شب در محراب باشد و هیچ حجتی نیست  
 و مطلقا و بال نباشد لیکن اتقی هر کسی را که پرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر نفوی را

عذاب النار

نصف

نذرا الله علیه



الْبُخْرَانِيَّةُ

قوله

والكسل

أَتَقُوا اللَّهَ

شعار دود نار خود سازد و اتقوا الله و برسد از خدای تعالی در بقعه و اعلموا انکم  
و بدایند که شما بسوی خدای تعالی محسوس خواهید شد و مجازات و مکافات خود خواهید  
فوق الشرائع و انواران بن یحیی که کسی هست که خوش است و درین شکفت اندازد سخن گفتی  
ایوان احسن نفی بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ای و مردی شیرین سخن و نیکو  
بود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را طرادق روی و خلوت گفت کوی او خوش است و معنون  
کلماتش این که سلام تا حلقه بیت اسلام در گوش ارادت گشته و غایت خدمت  
سید نام بردوش اطاعت افکند و این سخنان را بسو کند و گوید ساخت خدای بگو  
آورد چون باز گشت و انحرافات مدینه در گذشت زراعت قوی را با نسل بسوخت و چهل  
بایان مسلمانان بشمارید و در حق این آیه فرستاد که کسی هست از مردمان که برای محمد  
در عجب می افکند سخنی که او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی و بشهد الله و بگو  
می آورد خدای علی علیه السلام فی قلبه بدان چیز که در دل اوست یعنی میگوید که در این نریز  
است و هو الله الخضر و حال آنکه اوستینند دشمنان تو است و اذا قوی فی الارض  
یفکر فیها و چون بر کرد و از حضرت تو برود و یستابد در زمین مدینه تا بیاورد کند در آن  
و یصلک الحریث و نابود کردند کشت زار بسوختن و هلاک کردند چهار بابنا که کند  
و الله لا یحب الفساد و خدای تعالی نمی پسندد و معصیت و تباه کاری را و اذا قیل که  
و چون کسی دیند بر این منافق را که بر سر از خدای اخذ شد العین بکس و او را حیات جالب  
بارگاه کناه بالذکر فحسبهم پس پسند است مراد از جنم و ان نام انشی است که دوزخ  
بدان عذاب کند با جاهی بعد القفل است در و یخ و یلی المهاد و بدانی است و  
و از مردمان من یسر عیب کسی هست که میفروشد نفس خود را یعنی جان را بزرگ میکند و  
مرئیات الله بطلب حشوی خدای تعالی و انکس زمین من عولم بود و مقداد بن الاسود از  
مدینه بکه رفتند و حسب را رضی که در چند جمع گرفتار شده بود و بدست کفار که افتاد  
او را بر راکه بودند این عولم و مقداد بن اسود او را از عارف و کوفته متوجه مدینه گشتند  
و هفتاد سوار فرستاد از عقب ایشان در آنکه اعان جریب کردند ایشان چپ را از آب  
فرز کوفته بر زمین نهاد او را رف بر بیع الارض ملقب شد و ان دور دانه با هفتاد تن  
را عبه حجان نمودند کافران در جریب ایشان صرفه ندیدند بان گشتند که تیر نذران مسعود  
بودند و گویند این آیه در شان در صهیبا روی است که وجه داشت در که بکازان داد تا  
هجرت مدینه یافت و رضای خدای تعالی و خشنودی بفرموده الله جل و علا بخوبی بد

درین



ارسیتو فی بحیر که وصلش عنین است و ز هیچ نیست و گفته اند این آیت در شان امیرالمومنین  
 علیه السلام بوده که داشت غار بی فوایش سید الدین را در صلبه اش میبرد و خود را فدای آن حضرت  
 نموده و اللَّهُ رَکُوبٌ بِالْعِبَادِ یارب چه دیدن های پر از نور بود انداخته اند بر حسن نگاه  
 و خدای مهربانست به بندگان خود که در طلب رضاء او جان فدا میکنند یا فَإِنَّ الدِّينَ أَنتَ  
 ای گروه انانکه ایمان آورید بظاهر ادخلوا فی السِّلمِ در آید در اسلام که بیکبار راه نوسان  
 خدای آنکه بر اسلام ثابت باشند و گفته اند که این سلام و اصحاب او لید از قبول احکام بیرون  
 نرفتند را این نگاه سید داشت اند و عظیم شنبه نموده گوشت و شیر تناول نمی بودند حق  
 نمونود که یک بارگی با سلام در آید و وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی میکنند کابهای شیطان را یعنی  
 ارد و سارس شیطان با حکام متوجه قیام بنماید خَطُّوا فِی الشَّيْطَانِ ای که بدرستی که دین  
 بر شما از دشمنی است هوید که بوسوسهای خود خاطر شما را نزل میسازد و فَإِنَّوَلَّوْا لَمْ تَمُوتُوا  
بَعْدَ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ اگر بغیر بد شما از باده شرع و احکام و آن از پس آنکه آمد  
 پس احکام حلال و حرام فَاعْمَلُوا ای پس بدانید که خدای تعالی است و تادیر  
 بر عقوبت مخالفان دین حکیم محکم کار است انتقام نکشد مگر بحق مَعْلُومٌ يَنْظُرُ  
 ای چشم میدارند یعنی چشم نمیدارند ایشان بیک در دین اسلام داخل نمیشوند و کسی را  
 که بیاید بدیشان خدایشا یعنی عذاب خدای تعالی إِنَّ الدِّينَ نَافِلٌ فِي ظِلِّهِ در سایه باها بر سفید  
 رفیق چنانچه قوم شعیب را هم در یوم الظل بود و أَمَّا بِيَوْمِ و نیاید فرشتگان  
 که مکل اقد بر عذاب و گذارده شود کار یعنی جز هر کس بدو رسد و إِنِّي أَنزَلْتُ  
 و پسوی خدای تعالی یعنی چیزی او بان کرد اندک شود کارها با آنکه امر و احکام سلاطین با حکام  
 که امروز بریاء یا میکنند روز قیامت باطل شود آن روز زمان جز حق را نبود از الله بریند  
 بریند يَوْمَ تَكُونُ پس خطاب با حضرت است صَلِّ عَلَى هَؤُلَاءِ یا محمد صلاحت خطاب دارد بیفوانه  
 ای محمد از یهود مدینه یا از یومنان پنی اسرائیل مقصود فرزند ان یعقوب است علیه السلام  
 اسرائیل که أَتَيْتُكُمْ چند دارم بجهان ایشان از نشانه ها روشن که پغا مهلاء نیکی  
 در شان محمد علیه السلام و بِزَيِّنَ لَكُمْ ای که آنکه است بدو تو بیت فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
الْعِقَابِ پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است بر مردم دنیا بقتل و اجل او در آخرت  
 بعذاب منتهی رَبِّكَ لِلدِّينِ کفر را راسته کرد اندک اند برای ناسیاسان و یون  
 حق زندگانی دنیا را تا بدان قبر نوند می شنوند مغرور می کند الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و لیکن حق  
 و سخن میکنند فسوس نمیکنند از آنکه ایمان آورده اغنیاء قریش و فقه اصحابه چون

النبات

من الغمام

من آیه نبیه

من الدین انش



و عمار امثال ایشان را می خندیدند و میگفتند محمد رنگ بد که یکی بد باین گویان کار  
جهان است بیکم و اساس عظیم اشراق عرب و بنادر سوم و عادات ایشان درم بینکم  
و یکی کاروی حق بودی بایستی که سادات ارباب را تا نل قبال تیغ او بودی حق نکافر بود  
و کذب و اتقوا و آنکه برهیز کاری کردند از ترک و عصیان یعنی این درویشان و گویا  
فوقهم بر ایشان و مرتبه مؤمنان بالا فوس کنندگان خواهد بود در روز قیامت مؤمنان درو  
رجا تکلیف باشند از زود و س و برین کاران در درک اسفل جی سجد و بر آنکه بر ترقی  
ستایش و خدای روزی دهد هر که خواهد بود فی اندازه و حساب اللهم ارزقنا  
بغیر حساب که التماس بود نذر دمان یعنی آدم دم و اولاد آن و گویا بکانه بر یک مصلحت  
مهداران مختلف شدند فیعت الله التماس بر آنکه بخت خدای بر بغیر از اعلم السلام  
یعنی ریشه و ادب پس و غیر آن سبب و سبب مرده دهندگان اهل طاعت بنواب  
و بیم کنندگان ارباب معیت بعقاب و گویا نیند در مایه نوح دم سبوت شدیم  
عالم به بلیت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم دم نیز هیز واقع بود حق تعالی بغیر آن  
و نساد و آنکه لکم کتاب و فی الحکم و نزل گردانید بایشان کتابها مردمان بین الناس  
فیما اختلفوا فیهم از چیز که اختلاف کردند در آن و ما اختلف فیهم و اختلاف نکردند حق  
یادر کتاب و بضای که ایشان تحریف و تبدیل کردند الذال الذین اوتوه من بعد ما جاءهم البیان  
از پس آنکه اند بایشان معجزهای روش و مجتهد لیلاد خلاف ایشان نه از روی ندی  
بود بلکه بقیا بینهم از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکار  
فقدی الله پس راه نمود خدای انا که ایمان آوردند الذین اتوا یا اختلفوا فیهم بدان  
چیز که اختلاف کردند در آن حق از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق مؤمنان  
حق فیه مختلف راه نموده ایم و ارادت و امر خدای که فیه اختلاف در امر قبله بود  
که بعضی روی بشرق آورده اند و بعضی روی بمغرب خدای که راه نمونی کرد مؤمنان را  
بلکه کوی وسط استیا مخالف فی افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و بضای یکشنبه اختیار  
کردند حق تعالی این است را بر حجت که فاصصل ترین روزهاست راه نموده و الله یهدی من یشاء  
الی صراط مستقیم و خدای راه میخاید هر که که میخواهد بسوی راست که آن راه انبیاء  
و اولیاء است چو روز خندق کفار یکدل شدند و منافقان نفاق خود را از اظهار  
و صیغافان مسلمانان را ترده شدند و خطر عظیم پیدا شد که برای تقویت دل مؤمنان این  
ایه نازل شد ام حبیتم ان تخلقوا الجنة <sup>ایا می</sup> بندن بر ماع جی را که ترک و خان مان گرفت



و در محنت فاقه و کربت عربت گرفتار بر آنکه در این محنت و کمالات و نیامد شما مانند  
 محبت آنکه گزیده اند پس از شما یعنی صدیقان و متابعان ایشان محصل بر آن است  
 که بدارید که شما و مؤمنان را یکسان است به محبت نبی و اجداد و ستان خدا از شما گنبد و اند  
مَنْ قِيلَ لَهُ اَبَا سَاءٍ وَالْقُرْآنُ يُدْرَسُ عَلَيْهِ وَهُوَ يَسْتَعِزُّ بِسَبْعَةِ اَشْيَاءٍ وَهُوَ يَسْتَعِزُّ بِسَبْعَةِ اَشْيَاءٍ  
 و کسی گفت که میان طایف و مکه هفتاد پیغمبر یافتند که سبب موت ایشان کسی بود  
 و در حدیث آنکه که سخت ترین بلاها سوره انبیاء است و بکنه او واری پیغمبر مثل ما و دیت  
 موبدن قول است زَانِ بِلَا هَاوَلَهْ اَنْبِیَاءُ بَرَدَشْتَنَدُ سرج برج هفت بین او نشند  
 هر که در راه محبت بیشتر بر دل او بار محبت بیشتر پس انبیاء و مؤمنان محنت گذارند  
وَنَزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ زَيْدٌ يَارَ اَيُّكُمْ و نیز نزل شدند از بسیاری بلاها و محنت که بدیدند  
 رسیدند تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِي اَسْنُوْا وَكُفَّ عَنْهُ ایمان آورده بودند بدان پیغمبر  
 یعنی گفتند با اتفاق او يَا نَبِيَّ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای تعالی بار در ظرف یافتن  
 ما خصمان الناس تعجل بهرب یک دیدند بر سبیل شک فرمودند باشد یاری دادن خدای  
 مؤمنان را رسول ایشان پیغام داد اِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ بداند که یاری دادن خدای تعالی مؤمنان را  
 نزدیک است يَا لَوْ لَكَ مَا اَتَيْتُكَ میرسد برای محمد صلی الله علیه و آله که چیز منفقه کنند  
 سوال کنند عرو بن جموح رضی عنه بود پس بداند رسول صلی الله علیه و آله را در مردی بزرگ و نوکر بود  
 گفت یا رسول الله مای چند دادم چه نفقه کم حاتم فرمود قُلْ مَا تَقْتُمُ مِنْ خَيْرٍ فَلَكُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُ  
 بگوی ای رسول بزرگ بیا آنچه نفقه میکنید و اخرج بنمایید از مال پس برای پدر و مادر  
 یابند و از سوال از وجه نفقه بویه و جواب در بیان صرف آنرا زیرا که اهتمام دارد بیشتر است  
 زیرا که نفقه معقد بدان باشند که محل خود واقع شود و از حیل مصارف نفقه فضا و الدین  
 اضم و اولی است فَقُلْ لِمَنْ رَزَقْتُمْ مِنْكُمْ فَزَادُوا و صلوات الله علی تعظمی فطعه الله و الله فی بین و البیتانی  
 و بی پدران خرد سال که قادر نباشد بر آن کتاب نفقات و اَلْكَافِرَاتُ و در ایشان  
 که چاره محبت خود ندانند و اِنَّ السَّيْلَ و راه کن زبان و مهابان و وَمَا تَفْعَلُوا خَيْرٌ و آنچه  
 بکنید از نیکی با هر کسی باشد وَ اِنَّ اللَّهَ بِعَمَلِكُمْ لَخَبِيرٌ پس خدای تعالی بداند خیر و ادها است  
 و بدان خواهد شد وَدَّ كُنْتُمْ عَلَيَّ اَلْفَ نِسَالٍ نوشتند بر شما کارزار کردن بار شما  
 این کیست و مخالفت فرمان خدای تعالی بود بلکه مقتضی طبع بشری آن است که تلف مال هلاک  
 نفس را کار باشد و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حریت حال المسلمین بحریت  
 و هو که لَمْ يَكُنْ لَكُمْ رَحْمَةٌ و شاید که شما بگویند دارید چیزی بر آنکه به نفوت طبیعت خود حال آنکه



پنی باشد شما چون عرفت از این و هم حجب اخوت از مرتبه شهادت و یقیم بخانده  
 علیین و عیسی آن یحیی و هوشنگ و شاید که دوست دارید چیز را از وی کسارت نفس که آن  
 تخلف است از جهاد و آن بدی باشد شما را بهم در دنیا به تخلف و علیه اعدا و دران  
 ساری بجهت حرمیان از ثواب غرود بعد از درجه شهادت و الله یعلم و انتم  
 لا تعلمون و خدای تعالی میداند صحت شما و شما را نمیدانید یسألونک عن الشجر الحرام  
 قتال فیہ پرسند ترا ای محمد از ماه حرام یعنی از قتال دران حضرت علیه السلام در سال  
 دوم از هجرت عبدالله بن جحل را رضی با جمعی از صحابه بطن سجد فرستاده در میان  
 ایشان و کادوان و قریش که از طایفت می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حفری از کفار کشته  
 شد و مار شام هلاک اسما عیل حب بنظر مسلمانان در آمدند ندانستند که این روز  
 سحر جمادی الاخری بود بود یا غرم رجب بعد از انشاء این جزا را از انظار طعن کردند  
 که محمد علیه السلام ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بچون ریختن و فتنه انگیزی و راه  
 رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد قتل قتال فیہ  
 کبیر ابکوی محمد که جنگ در ماه حرام کاری بزرگ است هنوز دران وقت قتال در ماه  
 حرام بود و حرمت آن بابت السیف شلوخ شد از کتب این قتال بزرگ بوده اما آنچه کاروان  
 بود میکنند از چیل و کراهی و صدعت بیل الله و باز داشتنی مردم را از راه خدا تعالی  
 یعنی از ایمان و کفر و اسلام و تکرار دیدن خدای تعالی و کفر بجهت حرام یا منع مردم را از وظایف  
 آن و نماز دران و اخرج اهله من اهل بصره و کوفه و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا  
 و صحابه رض از مسجد حرام بلکه از آنکه که بر مسجد شتمل است و بزرگ بر است نزد خدای  
 تعالی از قتال اجیب و محقوبت از آن پیسر باشند و الفتنه اگر منی القتل و ترک خدای بزرگتر  
 است از قتل مصری و لا یزالون یقتلونکم و همیشه باشند مشرکان که ستم و عناد با شما  
 ای مؤمنان جنگ کنند حتی یزیدکم تا شما را باز کی ما مقتد عن و بینکم از دین شما که اسلام  
 این امطاعوا اگر توانید و قادر شویید و یزیدکم و یزیدکم و یزیدکم و یزیدکم و یزیدکم و یزیدکم  
 خود مرند شود قیمت و هو کافر پس نبرد و حال آنکه کان باشد یعنی برده باقی ماند تا مردن  
 قاولیک حبطت اعمالکم فی الدنیا پس آن که مرند باطل باشد علمای ایشان درین  
 ساری ایشان را مان غاند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان سلب کرد دران ساری  
 سحر یزید نباشد و اولیک اصحاب النار هم فیها و آن که مرند باطل باشد علمای ایشان و انش  
 جاوید اند خلدون ای الیقین کتب رستی که مرند الله خدای و رسول او و الذین یوفوا بها که بدو

و الاخره



سید احمد علی خان

لا يَرْجُو رَحْمَةَ اللَّهِ

[illegible]



حق تعالی فرمود و لَا تَخْلُقُوا و اگر ایشان در این نزد و طعم خود با طعام ایشان خلط کنند و اگر خو  
نمای ایشان برادران نخا اند در بین و الله تعالی و خدای تعالی میداند بیا که کند مال ایشان  
و لَا تَخْلُقُوا و اگر خدای تعالی خدای تعالی لَا تَخْلُقُوا و اگر خدای تعالی خدای تعالی  
بر شما تنگ کنی با یک مخالفت با ایمان حرام کردی لَا تَخْلُقُوا و بدستی که خدای تعالی غالب  
است و قادر بر عبادت تو لَا تَخْلُقُوا کرده از ترک عناق لَا تَخْلُقُوا و نیز بخود زنانه لَا تَخْلُقُوا  
حَقِيقَتِ تا وقتی که ایمان از دست رسوله صلعم میزد غمگینی را که مردی را در وجود بیک زن تا وقتی  
مسلمانان در ماندن که اینجا بودند پنهان لَا تَخْلُقُوا آن کسان بیرون آوردند چون بیک رسیدن فی  
سرق عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم بازاری داشته بودند نزدیکی  
آمد و سلسله محبت را تحریک داد و میزد لَا تَخْلُقُوا گفته اسلام میان ما حاید شد و موصلت  
بر وجه زنانه محال است عناق گفت پس سران برین خواهر میزد و فرمود که این موقوف با جانت  
پسین است صلعم پس میزد بعد از مراجعت این صورت بعضی حضرت صلعم رسانید حکم  
شد که شرکان تا ایمان نیارند در راهی نکاح و زواج داخل نشان ندیم درین اوقات  
عید الله را در حق کینک خود را بجهت نشوز بنا بر روی نزد بود کینک داد و خواهر  
حضرت بنوت پناه صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِم رفته آنحضرت بطریق تملق از عبد الله تعالی حال کینک  
فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و روز میگذارد و خدای دوازده را تصدیق میکند اما  
ستیزند و نافرمان برادر است حضرت فرمود پس او سینه باشد با او نیکویی که عبد الله  
او را ازاد کرد بخواست بزوجیه جمیع زبان طعن بر و کشادند که را وجه کینک سیاه خود را  
نکاح حال که فلان شرک را که مال و جمال است بد و میدارند آیت آمد وَلَا تَزْنِ  
خَيْرُ شَرِّ لَكُمْ و هر آنکه کینک نموده بهتر است از زن ازاد شرک و اگر چه شکفتند از زن  
ذن بجهت مال و جمال وَلَا تَزْنِ و هر آنکه کینک نموده بهتر است از زن ازاد شرک و اگر چه  
حَقِيقَتِ تا وقتی که ایمان آورند و وَلَا تَزْنِ و هر آنکه کینک نموده بهتر است از زن ازاد شرک و اگر چه  
شمارا شکفتند ازادان شرک بواسطه صوت با شرون وَلَا تَزْنِ آن شرکین و مشرکات  
يَمْشُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب بدوزخ است و الله تعالی  
و خدای تعالی بخوانند ایشان را با ستم رسول با و بیا خدای تعالی میخوانند بسوی جهشت و ازاد  
یعنی علمهای که بدان امر زیاده شوید و بهشت رسد بقضا و اراده او و وَلَا تَزْنِ  
و هر یک میکند احکام خود را از حلال و حرام و حرام برای مردمان وَلَا تَزْنِ شد و شاید  
پسندیدن و نیکوئی وَلَا تَزْنِ و هر یک میکند احکام خود را از حلال و حرام و حرام برای مردمان وَلَا تَزْنِ شد و شاید

از زنان



از زبان مجاحرت کردندی و چشم را در روی ایشان پیداختندی و خوردن طعام و گفتن  
 کلام حرام دانستندی و عبادی بر عکس این حالت بایستاد بکمال و موافق میفودند عبادی که در  
 ملائمت و مباشرت می افزودی ثابت بر الزجاء رض گفت یارسول الله بازمان خود در  
 حیض ایشان چگونه بود که جواب آمد که گفت فَلَهُوَ أَذَى فَأَعْتَزَلُوا الشَّكَاةَ بگو ای محمد که حیض  
 بگوید اِیست نه نفوذ یارا از آن نفرت باشد فَاعْتَزَلُوا الشَّكَاةَ پس دور باشید و یکسوی  
 از زنان در حال حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از جماعت و پس آنکه ترک مکالمه و محبت  
 کنید پس بجهت تاکید میفرماید وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ و نزدیک می شود بایستاد یعنی مباشرت نکنید  
حَتَّى يَطْهَرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است وَعَلَى اللَّهِ  
 و حفص بطهره خواند بکسی طاهره و ضم هاء یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد  
 و این قول امام شافعی است اعظم رهن که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض  
 باشد قبل از غسل و حی حلال است فَلَا تَطْمَرْنَ پس چون غسل کنند و یا پاک شوند فَأَتَيْنَهُنَّ  
 پس بیایید بدیشان وَنَحْنُ حَيْثُ أَسْرَكْنَا اللَّهُ آنجا که امر کرد خدای تعالی یعنی مفرقه نوح  
 است لَا عَيْنَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای تعالی دوست دارد نادمین کنندگان را  
 از مناهج و يُحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را وَأَنْتُمْ زنان شما حرف نگو  
 گفت شما ندانید یهود می گفتند که هر که در وقت مباشرت طهر روزه جانب او باشد و زنده  
 آید مسلمانان که بران نوع اقدام نموده بودند حکایت حال حیات نبوت پناه علیه السلام هم  
 عرض کردند جواب آمد از حق تعالی که زنان شما محل نزاع و نیست اولادند فَأَتُوا حَرَّتَكُمْ پس  
 بیایید بگشت نزد خود آتی شریتم هرچگونه خواهید بطریق اقبال و ادیاری و استلامه محمد  
 آن مانی واحد باشد یعنی سانی موضع حرث بودند محل زنت و قدسوا و قرابش دارید  
 برای خود یعنی طلب و زندان کنید یا از پیش برستید از خدای نیست خالص و کارهای  
 نیکو و قصد عیانت نفس کنید از احرام و اتقوا الله و برسد از خدای تم در مخالفت امر  
 و مباشرت الهی او و عَلُوا أَنْتُمْ و بدانید که شمار سید گانید بر آنچه از پیش میفرستد با ملاقات  
 کنندگان آید آنرا که می برستید یعنی خدایا در عقی بدید سرخا صیه دید با ملاقات  
 مرض بندگانست بر خدای تم یا قل الله و عرضا علی رجب صفا و بشر المؤمنین و رزقا  
 ای محمد بوسه بزن به پشت و روین و وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و گردانید نام خدای را بجا ندوست او بری  
 و بدانید که مر سوزند هائی خود را عبد الله رواجه رضی از شریعت بشیر بی التوان رضی بر بخند و باسم  
 اعظم الله سوکنند یاد کرد باوی سخن گوید و در حق نیکی نکند و اول با حضرات و بی صلوات

لا انفسکم



حق تعالی است و ستاده که هر دایندگی خدا را مانع آن نباشد و از آنکه پیغمبر کند با اقربا و اجداد که  
 و تقوی بیرون نه از مروت و با یاران حاکم نکند و قتل کجاست و از آنکه اصلا کتبی بیست و شش  
 میان مردمان و کشته سمیع و خدای شناس است پس کند شما را و انا بما فی الصبر سوگند خوانده  
 عید الله و اجماع رضی عنه بعد از استماع این از سرانچه گفته بود در گذشت و یا بشود مقام رحمت  
 و شفقت در آمدن یواختد که میگرد شما را خدای تم معنی عقاب نکند بل لغوی آنرا نگه به پیروی کی  
 که واقع شود در سوگند های شما لغوی قول امام اعظم رضی الله عنه است که کسی بر چیزی قسم یاد کند عظمه  
 آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و یا ساقی رضی الله عنه را و آنکه بی اختیار بر زبان  
 کسی گذرد بیجهل یا بطری عادت که لا اله و بی و الله و ویران قصد سوگند نباشد و هر  
 تقوی بر هر بی غیر لغوی کفارت نیست و خدا بیست بر آن مؤخذ نکند و لکن یواختد که با کسبت  
 قُلُوبُكُمْ و لکن مؤخذ میکند شما را با آنچه عزم کند و خواه شما و بعد سوگند خوردید و عادت  
 شوید و از انکار باید داد و بیان کفارت در مروت باید بیاید انشاء الله و الله عفو عیلم  
 و خدای آمرزنده بنده را به بی غیر لغوی نکند و بر دیارت در سوگند عذر نیز بعقوبت تعجب نترساند  
 لِّلَّذِینَ یُؤْلَوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ مَرَأَانَا کَمَ سُوکند خوردند از زنان خود دور شدند و باز ایستادند  
 در جاهلیت چون مردی را بر زن میل نمودی و غیرت داشتی که چون یکدیگر دیدی یا بخوابد سوگند  
 خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند و غیرت داشتی که چون یکدیگر دیدی او را دران مرد  
 پایا بسته و سرکشته بگذشتی و آن پیاوه مردی تمامای نه پیوه بودی و نه از کرد خدای  
 بیا سودی خدای تم از آن بستید و حکم زنود برای ملاحظه احوال آنکه چنین سوگند  
 خوردند تَرَبُّصُ الرَّبِّیِّ اَشْهَرُ (متظار بودن چهار ماه فَاِنْ قُلْنَا بِسِ اَکْر بَارِ اَیْنَد یعنی سوگند  
 خوردن کان رجوع نماید بسوی زن و مباشرت کنند فَاِنْ اَللّٰهُ عَفُوٌّ رَّحِیمٌ پس بدی که خدای  
 تعالی آمرزنده اس مرتکبند سوگند را درین صورت مهربانست که بیاج کرد مخالفت سوگند را  
 و کفارت مرد زنود حکم شرع آنست که اگر موی در اثناء چهار ماه باری نزدیکی کند اگر قادر بود  
 بوطی و اگر عاجز بودی کفاح ثابت است و بر وجه کفارت سوگند نیست و کس مردت پسیرند  
 و بی عذر می مقارنت نکند نزد امام اعظم رضی الله عنه طلاق باین واقع شود و قول امام سافعی رضی الله عنه  
 که زن را رسد مطالبه کرد که باری و وطی کن یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که موی رجوع  
 یا طلاق زن باید و اگر دستاغ نماید حاکم زن را از طلاق دهد و آن عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنْ اَرَادَ سَمِیعٌ عِیْلَم  
 پس اگر قصد طلاق کند طلاق را پس خدای تم شنو است قول موی را و انا بما فی  
 و الطَّلَاقُ یَتَرَبُّعُ بِاَنْفُسِهِمْ وَ زَنَانٌ رَهَا کَرْدَه بِالْعَمَلِ دَخُولُهَا کَالْمُحَلِّمِ بِنَفْسِهَا



خود تاکید است در انتظار نشستن توفیق سه قریه و آن بمذهب امام شافعی و مالک رضی سر طهر است  
و نزد امام اعظم تکلیف و فایده خلاف در بعضی ظاهر می شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد  
عدت منقضی شد بقیه آنکه قرء طهر را گویند و بقیه آنکه حیض را گویند انقضاء عدت بعد  
از انقضاء حیض ثالثه است و لا یحکم لهن و حلال نباشد زن از آن یگانه خالق الله  
آنکه می شنند آنچه از پدر است خدای تعالی فی ارحامهم در رحم های ایشان از زنند و چون کتمان  
و در سبب ابطال حق زوجیت است پس از زنا نه روا بنود و آنکه یوسف با الله و ان یومر الذکر  
و یومر انثی احق بر دهنی که باشد این زنان که ایمان دارند بخدای تعالی و برزقیاست و شوهران  
ایشان سزاوارترند بر رجوع کردن بایشان فی ذلک این ارادوا اصله گذران زمانی بر بعضی که  
خواهند شوهران بدین رجعت بمصلح آوردن کار زنان نه بضر و از اراده اینند بدین  
در ابتداء اسلام زنا غی طلاق رجعی میدادند چون نزدیک می شد که عدت پسر باید رجعت  
میکردند و زنان با خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح و کفر  
و در زمان است بر مردان از حقوق مثل الذی علیهم بالعرفان مانند آن حقوق که را از  
پیشانی است بخوبی معیشت و حسن معاشرت خود در این بر زن آنست که فرمان او برد  
و تا موی شوه نگاه داشته قدم از درین عفت و حیانت پیر و نه نقد و حق زن بر شوهر  
آنست که با او زندگانی بوج احسن بکند و آنچه علم دین بکار آید بوی آورد و لیکن حال علم درجه  
و مرد دانی بر زنان از رفی و بلندی بر آنکه هر پسر ایشان است و نفقه از ایشان است  
یا بمرات که صفت زنان بی برند یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار بدست رجال است  
و در حقایق بخیه زن کور است که فضل مردان بر زنان با استعداد نبوت و کمال و لایست و ضرر  
آنکه که بسیار از مردان یکمال میداد و از زنان گذشته و درین کامل شدند اسم بنت عام  
و مرغ بنت عمر ان رضی و الله عزیز و خدای تعالی غایت عزیز میگرداند مردان را و فضل بی  
بر زنان حکیم حکیم است و دانا بحکم خود حکم میکند بر بندگان الطلاق سترگان طلاق  
شرعی که در آن رجعت باشد و بار است عذر طلاق در جاهلیت مقرر نبوده اگر وضاده طلاق  
واقع شد که مرد را رجعت بودی و بسیار بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضاء  
عدت رجعی نموده دیگر بار را یکی دند روزی زنی بخدشه عا بنیست صدیق رضی عنهما و از  
جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد حکایت آن سالی بسامع علیه  
حضرت نبوت بنه صلا الله هم رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دوبار است و بعد از دو  
فائساک بمعرفت پس با خود گرفتن است رجعت او شریح یا احسان یا هر کدو به نیکویی



یعنی گذاشتن قاعدت بگذرد و بعد از آن که خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد  
 بیعتی بکری و اقرب شود تا آن که نکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نباشد و لیکن  
لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا و حلال نیست سرشمار ای مردان آنکه در آنکه مَا اتَّخَذْتُمْ از آنچه داده  
 و زن خود را چیزی ثابت (اضاری) بائی بحساب مرزن خود داده بود زن از وجوبی  
 طلبیده باغ کاپس خود را باز خرید اینه آمد که روا نباشد شیئا چیزی طلبیدن از زنان  
 در نکاح طلاق إِلَّا أَنْ يَخْفَاَ مگر آنکه دانسته مرد و زن أَلَيْسَ بِحُدُودِ اللَّهِ آنکه بیای نمی تواند است  
 احکام إِلَّا فِي مَوَاضِعَ وَمَوَاضِعَ فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید ای حکام که امر اخذ و اعطاکه بدست  
 شماست أَلَيْسَ بِحُدُودِ اللَّهِ آنکه مرد و زن اقامت نمی تواند کرد حکمای خدا را فَلَا جُنَاحَ  
عَلَيْكُمْ مَا فَعَلْتُمْ پس هیچ و زن و یال نیست بر مرد و زن در آنچه زن داده و بشوهر  
 و یان خود را باز خرید چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ این احکام که مذکور شد از طلاق  
 و رجعت و خلع اندازن ها خداست که برای مصلحت بندگان مقرر فرموده فَلَا تَقْرُبُوا پس از آن  
 مگذرید و بِمَنْعَ حُدُودِ اللَّهِ و هر که درگذرد از اندازن های خدای تعالی فَأُولَئِكَمُ الظَّالِمُونَ  
 پس آنکه و مستعدیان ایشانند ستمکاران بر نفسهای خود وَأَنْ طَلَقْتُمْ فَلَا تَحِلُّ لَهُمْ بعد  
 پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد بعد  
 از طلاق ثَانِيَةً حَتَّى يَخْرُجَ مِنْكُمْ رَوْحًا غَيْرًا تا وقتی که نکاح در آید شوهری دیگر را و زوج ثانی  
 آن بیاض است او بر خود و دختر عبد الرحمن قرطبی که مطلقه شده بوده بعد شوهری دیگر در آمد  
 خواست که با شوهر اول آشتی کند بیل از بیاض است زوج ثانی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
 منع نمود و گفت لَا حَتَّى تَذَوَّقِي عُسَيْبَكَ وَتَذَوَّقِي عُسَيْبَكَ و آن مطلقه پس اگر طلاق دهد  
 ثانی او را بطبع مذکور بعد از بیاض است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شوهر اول  
 و این مطلقه آنکه بر او حلال است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ بایکدیگر رجوع نمایند بکامی جدید بعد از مرتعت  
 شوهر ثانی اگر بداند یا گمان می زند آنکه بیاض دارند احکام خواری و حق یکدیگر بیستاستند  
وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و این که گفته شد از محرم و تحلیل اندازن احکام است که خدای تعالی يُنَبِّئُكُمْ  
بِقَوْلِهِمْ بیان میکند بر ای کوه که دانست که آن پیش حق است و بدان بگویند وَأَنْ طَلَقْتُمْ  
النِّسَاءَ چون طلاق دهند زنان فَلْيَعْلَمَنَّ پس بر سر بند یک مرتعت یعنی باقتضای  
عَدْلًا تا میگویند بِعَرَفِي مراجعت کنید با ایشان و نگاه دارید ایشان را بطریق صلاح و بر وجه  
 اضرار او وَيَعْرِفُونَ یاها کنید ایشان را به نیکی تا آید ایشان مفتعی گردد و عاقل  
 نفس خود شوند بِمَنْ يَسَارُ زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود که محرم ببرد با او رجعت

حُدُودُ اللَّهِ



و با طلاق داد یعنی دو نوبت ماه سر با طلاق داد و سه بار رجعت کرد و حق هم درین ایت از آن نفی کرد  
 و فرمود وَلَا تَسْكُونُ فَرَقًا وَقَدِرَ الْفَرْقُ و باز مدارید ایسا ترا و رجعت کنید از روی این پنج رسالت  
 تا ستم کنید بر ایشان بدین ایت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ كَفَرَ نَفْسَهُ و هر که چنین کند و ضرب مسلمانی  
 رساند پس پسر اد کرده است بر نفس خود که او را در معرض غضب الهی قرار داده و از در میانند بنیان  
 صاحب شریعت ملعون است در اخلاق رکنه که میراست دم هر که خواستندی که دعا بد کند گفتندی  
 بد کردار و دل از راه کسی که از این پیشه کند زود در طه هلاک در افتد تَكُونُ خَوَارِجَ مردم  
 نباشد بدش نوزده کسی بد که نیک افتدش شَرَّ ابْنِ مَرْدَمٍ سَوِيٌّ شَرُّهُ چون مردم که در خانه  
 کمزورند وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا و اینک بد حکما یا خدا را با نفسی بر بعضی اوضاع  
 میکنند از آن و تعاون و سرزدید در عمل بدان این ایت در شان جماعتی است که از نكاح و طلاق  
 را سست میکردند و میگفتند بانی میکردم وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمت الهی  
 خدا را که قایم میکردند بر شما خصوصاً در باب منکحات چه در شریع اعم بیافیه هیچ کس از بیایات  
 از یک زن در رتبه نكاح روا نبود که بگوید ترا و اینجا یعنی درین شریعت تا چهار حقه در عقد  
 واحد جایز است و از آن بعد از طلاق مراجعت جایز نبود و اینجا روایت و یادام که زن مطلقه  
 زند بودی مرد را حلال نبودی ترجیح بر بی دیگر جز آن زن و درین شریعت حلال است و ما آنزل  
عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ و دیگر یاد کنید آنچه را که بر شما فرستاده از قرآن و حکم و احکام حیوان  
يَعِظُكُمْ بِهِ بنده و دهد خدای شما را بقرآن و نه میکند از اصل و اتحاد هر دو و غیر آن  
وَتَقُوا اللَّهَ وَالْعَمَلُ و ترسید از خدای نعم در مخالفت احکام و بداند که آن اللَّهُ يَكُلُ شَيْءًا عَرِيفًا  
 بدین خدای همه چیز از اعمال شما مصالح و زیانکار شما داناست وَأُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَىٰ طَلَاقِ  
 دهید زن فانی از این أَجَلِهِمْ پس بر سنده با انتهای مدت علت فَلَا تَقْضُوا لَهُمْ پس نه میکنند  
 ایسا ترا و باز مدارید آن يَكُونُ از و أَجَلُهُمْ این که نكاح در آیند شوهران پس نیست خود را نكاح  
 بدین نفی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل و نه مطلقاً در میان شما وجود بکند آورده اند  
 معقل بن یسار خواه خود را با بوالیداح این مری داده بود و او خواهد و از حلال طلاق داده  
 چون عده او بسر آمد زن عبد الله بن عامر شده بود عبد الله عامر او را حلاق داد چون عده  
 او منقضی شد ابو ابلح بلیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نکذاشت و گفت خواه  
 خود را بنودام و نه بهای دیو باز آن که رجوع کنی بخدای که او را کنی بتو ندیم و بتو نیاید  
 روق با او ترسی ایترا ند شد که مانع میشود زن را از رجوع باز و از خود از آن أَصْلًا  
بَيْنَهُمْ بِالْعُرْفَانِ چون رضا بندگان یکدیگر یکی بنكاح حلال و دیگری جایز و قبول حسن معاشرت



وَبِالْغَيْبِ



و مبالغه و تقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن مرده مردوران ان الله بما تعملون بصیر  
 و بدانید که خدای تعالی بآنچه شما می کنید از رزق و فضل و استرغای پنا است و الذین یؤمنون  
 بکم و انکم میرند از شما ویدر وقت ازواج و بکن از زنایان بترقی و انفسهم از بعد از عشر  
 باید که زنان ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر حامله باشند که عده ایشان  
 بیع حمل بود یا گنیز که عده او و ماه و پنج روز بود فاذا بلغوا اجلهم بئس حیل یسخر بها  
 مرده بپایان عده عقد خویش فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و یال نیست بر شما ای ای  
 و مسلمانان یا ای ورثه و اولیاء ازواج فاما قل فی انفسهم بالمعروف و رایح زنان کنند و  
 تنهای خویش از شوهر کردن و تری بین خود نمودن به نیکی یا معنی موافقت شوهر مرده صغ  
 ایجاب و قبول است و حضور بشهود عدول و ان الله بما تعملون خبیر و خدای تعالی بآنچه شما می کنید  
 ای مردان و زنان داناست ای طبع چون دانستی که کار ترسید اندام محوره خدای تعالی  
 چون که انرا بقدر رساند و ای عاصی که کار چو می دانی که گناه تو می داند ترک گناه و معصیت  
 بکن تا از عذاب بماند هر که میداند آنکه در هر وقت حق تعالی بحال او دانست هر  
 که در اینها شایسته باشد چو گفتار هاشی کردن دست و لا جناح علیکم و کتاب نیست بر شما  
 ای راغبان کماح فیما عسر مشوره در آنچه تعریف کنید بآن یعنی بکنایت خبر دهید رخطیبه التقاء  
 از برای خواستگاری زنان بعد از یعنی هلالی گویند بایمان که موهم باشد بر وقت شمار کماح  
 ایشان شد برین وجه گویند که توان شوهر باز خواهم ماند یا را مثل نوز فی ربانی چون عد  
 بپایان مرا چیزی و انضیح بناح احزان لازم است اسامان کتاب نیست که سخن بگویند  
 گویند او انکم فی انفسکم یا آنکه میوشید در دلهای خود علم الله انکم ستد کو و حق خدای  
 داناست بطل قدیم خود آنکه شمار و د باشد که یاد کنید انرا تا از به نیکی بعد از تری و و لکن لا  
 یؤید غیره و لیکن وعد مرید ایشان بعلی که از ایشان می کنند یعنی مباشرت مراد است  
 که بکلیت مجامعت وعد مرید ایشان ان الله یقولوا قولا معسورا که آنکه بگویند سخن نیکی  
 بر مرز و اشارت نه بصیر و عیان و لا تعربوا عقد التکاح و قصد میکنند عقد نکاح زنان را  
 حتی یبلغ الکتاب الحله تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی نوشته و رضی کرده از عدل  
 و بر آن منقضي گردد و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاخذوا به و بدانید آنکه خدای تعالی  
 میداند آنچه در دلهای شماست از غم بر کار که جایز نیست پس بترسید و خدای تعالی از عتاب  
 و اعلموا ان الله غفور رحیم و بدانید که خدای تعالی آمرزشنا است انرا که بترسد از عقوبت او و  
 باورست که بعد از تخیل نکند لا جناح علیکم کنایه و و بای نیست بر شما ان طلقتم النسا و انکم تسهر



اگر طلاق دهد زن آن خود را مادام که حسن نکرده باشند ایشان را یعنی پس واقع نشده باشد  
 امام اعظم رضی الله عنه صحیح را سبب پس میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی و موسی را  
 کتابت آن جمیع دانسته و لهذا بواسطه خلوة الترام مهر کنند او تَوْضُوعُ الْهَنْدِ و پاک نیست بر  
 طلاق دادن زن آن خود را مادام که رضی نکرده باشند و نام نکرده باشند برای ایشان فَرْقِيقَةُ  
 مهری مقرر بر طلاق دهد و تَوْضُوعُ الْهَنْدِ و بر خود را سازید ایشان را یعنی چیزی بر دهد مردی  
 انصاری زنی خواست و در صلب عقد نکاح نام هر نکره و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل  
 شد و سید عالم علیه السلام و نود تنها و لو قبل سوگند عرض آنست که متعه باید داد و آن بعد  
 حال طلاق دهند باشند عَلَى الْمُتَّحِقِ قَدْرُهُ بر مرد تو کسر بر انداز و تو ندانی و عیسی لقیر قند  
 و بر مرد در ویش تنگ دست بمقدار دست رس او این عباس رضی الله عنه گفته اکثر متعه جایز است  
 مگر نصف مهر المثل او ازین کسر باشد و امیر اشک که نقد بر متعه بقوض برای حاکم شرع است  
 چنانچه مذهب امام شافعی است رضی پس متعه دهد ایشان را مَتَاعًا بِالْعُرْفِ با ندان  
 بقایای متعه دادنی بر وجهی که شرعاً و عرفاً باشد حَقَّالِطِ الْحَسَنَاتِ صفت متاع است  
 یعنی متعه واجب یا فصل فی غیر محذوف است یعنی خدای تعالی واجب گردانید متعه را و  
 گردانید فی بی نیکی کاران و آن طَلَقَتْهُنَّ و اگر طلاق دهد ایشان را فَقِيلَ إِنَّ تَسْوِئَةً  
 پیش از آنکه پس کنند بشهوة ایشان را و قد فرستم هَوَ فَرْقِيقَةُ و بر سر آنکه مهر کرده باشند  
 برای ایشان مهری نَقِيفٌ مَّا قَرَضْتُمْ پس بر شماست ادا نیم از آنچه فرض کرده این قبل از نزول  
 این آیت کسی که زن پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسی روی چیزی ندارد بگوید  
 بلکه متعه با پستی دادن چنانچه در سور احزاب حکم شد که تَتَوَفَّرُ و در سور احزاب  
 این حکم این آیه منسوخ شد و عقف مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَتَوَفَّرَ مگر آنکه عفو کنند آن  
 زنان که اهل مضی باشند از بلوغ و رشد و عقل و يَتَوَقَّفُ الی ذی عُقْدَةٍ لایزال  
 عفو کنند آن کسی که بدست اوست عقد نکاح یعنی ولی بقول قدیم شافعی و این وقتی  
 است که زن بکر باشد و نارسید و اولاد وی بود و امام اعظم فرموده رضی که مراد ازین  
 کسی شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و سید این قول است آنکه  
 فرمود وَأَنْ تَتَوَقَّفَ الرَّبُّ لِلتَّقْوَى و آنکه در گذارد شما که شوهر آیند و تمام مهر بدهد  
 این اطلاق نزدیک تر است به هر یک از این دو وَلَا تَسْأَلُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ و فراموش نکنید  
 یا آنکه یکدیگر تفضل را در میان بگذرید یعنی مراد اندیشیده کنند که این زن بعقد مجبوس  
 بوده و از وصال محروم و مایوس شده و او را تمام مهر مسی و تساد گردانم و زن بفرقند



که این مرد بن نرسید و از مواصبت نهی و نندگشته اولی آنکه از هیچ یکرم ان الله بما  
 تعملون بصیر بدین سنی که خدای تعالی بدین می کند از جور و قتل پست است حافظ علی  
 الصلو محققا کنند و استاد کی نماید بر نمازهای و دقیقه بمواقبت آنها و حدود و حقوق  
 آن و الصلو الوسطی و شرایط محافظت مخصوص نیست صلو و وسطی و عایت کنند  
 و نماز چنانچه بقول ائمه بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابی امامه رضی نماز باطل است  
 که میان سواد لیل و بیاض نماز است یا میان دو نماز یا دو نماز یا نماز است  
 یا از طرفین او نماز است که در آن قصد میکنند و بقول ابن عمر و بن اسامه و بعضی  
 دیگر از صحابه رضی نماز پیشی است و وجه وسطی آنکه او را در وسط نماز یا  
 گذارد یا اوسط صلو نماز است و بر روایت حضرت فاروق و مرتضی و عائشه  
 و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمیع دیگر از کبار صحابه رضی نماز عطل است  
 و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرم احزاب که شغل نماز می (الصلو الوسطی)  
 صلو العصر و از وسطی آن و نوبه که دو نماز روز از جایانی دارد که در یک از قصر است  
 و در دیگری نه و در نماز شب از طریق دیگر بهایی وجه دارد یعنی نماز شام و خفتی و بروائی  
 از ابن عباس و قیس بن ذویب رضی نماز شام است و آن میان نمازهاست در مقدار سه  
 اکثر رکعات در فرامین چهار است و اقل دو و آن مابین اقل و اکثر واقع شده و یا میان  
 دو صلو اخفایند که ظهر و عصر است و دو صلو جهریه که خفتی و صبح است و آن شب  
 و طایفه دیگر نماز خفتی را صلو و وسطی دانند که میان دو صلو جهریه واقع شده  
 شام و صبح است و افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدینسانست یا باین دو نماز است  
 قصر را بدینسان راه نیست و تخصیص هر یک از نمازها و نجاتی که بدان متفرق باشد در جواهر  
 التفسیر بشرحی مستوفی مذکور است و قول الله قانتین و دیگر از مفسرین که بیا  
 ایستید بر ای خدای در آن حالتی که فرمان بر دارانید یعنی نماز گذارندگان و گفته اند  
 سکونت از کلام یا غیر آن در نماز نرسید بن اقم رضی که هر یک از مادر عهد رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قول الله قانتین نازل شد  
 ساکت شدند و آن خفته پس اگر نرسید از شمر بجای با سبع نماز یا چشمت موزید  
 پس بیاده گذارد نماز را در حالت رفتن اگر وقوف مکرر باشد بقول امام اعظم رضی  
 و نزد امام شافعی رضی در وقت سبی با وجه خوف نماز توان کرد خواه امکان و وقوف باشد  
 خواه نباشد و آنرا نماز یا سوار نماز کن از یک جهت که میسر شود روی بقبل یا

در حال

بیت







ندیده ای پندیده یا ندانسته و بطریق نگاه نکرد و بسوی آنکه بیرون رفتند و بیرون رفتند  
 از آنجا که هر یکی خود و هم و اولاد و ایشان هزاران بودند امام سیدی رحمه الله کوی  
 که در قریه داوران از حواری واسط طاعون بیدار آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر  
 بسلامت ماندند و برخی ایستادند و اغلب مردند سالی دیگر که طاعون معاودت کرد و اهل  
 آن دیه که هشتاد هزار بودند با جهل هزار یا هفتاد هزار یکبار از دیر بیرون رفتند  
حَدَّثَنَا أَبُو از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه  
 فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا پس گفت مرا ایشان از خدای تعالی که میرید در عالم آورده  
 که حق تعالی در گذشته فرستاد تا یکی از اعدای وادی و دیگری از اسفل آن ندانند که میرید  
 هم یکبار میروند با چهار پایان خود مردم از اطراف و جویان بدفع ایشان آمدن عاجز  
 گشته و آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از ایجاد رکن ستند در پی ایشان  
 بگذشت و ایشان جز استخوانی نماند ثم اَحْيَاهُمْ پس زنده گردانید خدای تعالی ایشان را  
 صورت بران و جبر بود که روزی حریفان یونانی را هم که ثالث خلفاء موسی بوده بوان  
 موضع گذری افتاد و آن توده های استخوان شاهد نمود گفت ای چنانچه از هیبت بایشان  
 نموده نظر رحمت بایشان افکن از حق تعالی خطاب رسید که فلان کلمه بگو تا مرا ایشان از دنیا  
 گردانم آن کلمه را بر زبان راند حق تعالی ایشان را زنده ساخت اِنَّ اللَّهَ كَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ  
 بدرستی که خدای تعالی هر این خداوند فضل و رحمت است بر مردمان و بگو اگر آنرا پس که لیس کنوی  
 و بگو بسیاری از مردمان شکر نمیکند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزی دیدند و فرمان  
 حواری کردن نهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَالُوا لَنْ نَبْرِيْلَ اللَّهُ وَكَانَ رَكْبُهُ  
 در راه خدای تعالی برای استکار کردن دین خداوند تعالی وَأَعْلَىٰ أَنْ اللَّهُ يُخَوِّلَهُمْ و بدانند  
 که خدای تعالی شنوات قول متخلفان را انجهد که با عذر ناپسندیده عتابند و انانیت  
 ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ يُؤْمِنُوا اللَّهُ كَيْفَ أَتَمَّ خُلُوصَ بَيْتٍ وَلَمْ يَهْدِ خَدَايَ تَمَّ بَيْتُكَ در میان  
 او را که ولم خواهند فَمَا حَسَاوَامَ دادنی بگو یعنی در و ام دادن تعجیل کند یا مستانه همد  
 یا طلب عوض نباشد و مجدیست صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاد است  
 و برین تقدیر مضایفی محذوف باشد ای یوسف عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف و اضافی  
 نیست و مراد از قرض صدقه است نشیم کرد صدقه یعنی سپیل الله در ان و هم جز آن بود که بچه  
 شیره اعطای عوض در ان لازم است و قرض حسین برین تقدیر آنست که خالص برای خدای تعالی  
 باشد یا از مال حلال قصه فی کند امام عاصم رحمه الله استقهام را محل بر معنی میکند یعنی با کس



هست که قرض دهد فیضا عقیقه پس تا خدای تعالی معاف گرداند و زیادت بر زیادت سازد  
اجزای قرض را که امتعافا کثیره از برای وی باضعفای بسیار بهم گذشت تا اضعاف کثیره را  
پس از آن چیز شمار قصور کنند چون آید ناله شد و بود بطعن گفتند که خدای تعالی چیزی نداد  
که آن قرض بطلد و چون مسلمانان بوعده حق و الواف بودند در معامله این قرض مبادرت  
نمودند اول ابو الدجاج انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی این قرض  
جرا بطلد حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله که بخیر دهد تا شمارا بوسط آن بجهشت برد ابو  
الدجاج گفت یا رسول الله سلام و خیر است نیست و بهترین آن دو خرمستان جنبه نام  
دارد اگر از این قرض خدای تعالی دهم شما پائیند آن بهشتی شود یا سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود  
که هر ضامن بیستیم که حق تعالی دو جندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید عالم پیش  
آنکه وزندان و مادر ایشان باز باشند در بهشت حضرت پیغمبر صلعم فرمود آری جنبه باشد  
پس دست مبارک رسول صلی الله علیه و آله گرفت و آن باغ را در راه خدای تعالی صدق داد فی الحال ابد  
بستان خرم آمد و مادر وزندان را گفت یا ام الدجاج این حدیقه را صدقه نمودم بسط آنکه  
در بهشت دو جندان بستانم و تو و کودکان تو باز باشند ام الدجاج گفت خوش شود ای  
است که کردی بآل الله و ما اشتریت و حضرت رسول صلعم فرمود در بار او کم عرف  
مرداح و در نیکاح فی الجنة لای الدجاج و الله یقبض و یبسط و خدای تعالی بیکر دهد  
و تنگ میکند روزی را بر بعضی بعل و حکمت خود و صلاح حال ایشان در است و کشاده  
یکداند رنقا را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در است  
و آیه تَرْجِعُونَ و بسوی حق تعالی بپاداش او باز گردید خواهید شد و در بعضی تا  
و باسط محققانرا سخنانست در بحواله قیام آورده که از بیکر از اغنیایا دادند  
ستانند او است و است بر فقر انده دهند و بسط میکند بر فقر تا از حق بپستند  
و است اغنیایا نکشد قابض او است تا دیدن مشهور اغنیایا جزوی نه پند باسط  
او است تا بصیرت فقاء جز او مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقیض در  
زدان خودی گرفتار گرداند و یکی را بسط از خودی دهانند بخود متوجه سازد  
بهر طریقت قدس الله میفرماید ای هر که که بخود نکم گویم از نزاران ترکیست و چون بود نکم  
گویم از نزاران ترکیست **نظم** کاهی که بخود در نکم بپست شوم کاهی که دید و نکم بپست شوم  
در حیرتم از حال خودم باد لدار حیران شده ام فتاده از دست شوم آلم تر آئی اللّٰه یوفی بپی اشراف  
ایا ندیدی ای محمد یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد بر خبر جمعی از اشراف و ارباب رای از زندان

معرف



يعقوب عليه السلام من بعد موسى ان موسى عليه السلام اذ قالوا بني نهم انفت لنا  
چون گفتند اين بزرگان بر پيغمبر ما كه بود مرسلان و آن بقول اصح اسماعيل بود حق تعالی  
اورا بعد از تسع به بني اسرائيل فرستاد كه بگویند آن بني يوشع معانون بود يا شمعون بن صفيه  
و بر هر قدر گفتند پيغمبر خود را كه بحكم خداي تعالی بن اكنان از برای ما يعني تعيين كن ملك  
فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اِنْ يَنْصُرْكُمْ لَيُنَاصِرَنَّكُمْ وَنُصْرَةُ اللَّهِ وَبِالْحَقِّ كَافٍ و اما در اينجا كه خداي تعالی فرموده است  
و قوم او را ایشان از عالم بودند از يقبه عاده كه همیشه بت پرستیدند و شرکي و زیدند  
و یابی اسرائيل خصوصت داشتند و بني اسرائيل بدست ایشان در مائل بودند و ایشان  
ایشان ملكي و كار فرمای عاده بود بسبب آن ان پيغمبر خود استدعا ملكي و جاكلي كردند  
كه ببرد او جهاد با ایشان توانستند كه قال گفت آن پيغمبر هل ميسر همج شاید از شما  
اِنْ كُنتُمْ عَلَيَّكُمْ الْقِتَالُ الْاَوْفَقُ قُلُوا كه چون فرض كرده شود بر شما كارزار كردن با دشمنان  
دين الله شما مقاتله كنيد قَالُوا وَاَلَا نَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَقَتْلِ مَا رَا وَجِه  
توان دارد كه ما قتال كنيم در راه خداي تعالی و قد اُخْرِجْتُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ بَنِي كَنْزِ بَنِي كَنْزِ  
پرون كرده اند ما را از مواضع و مساكن ما و از پسران ما يعني ما را مهاجر ساخته اند از ايشان  
در خيرات كه جالوت از ابناء ملوك ايشان چهار صد و تن اسير گرفته بود و چندين گروه را  
از منازل ايشان پرون كرده بود بكن سبب ايشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند  
فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بَعَثَ اللَّهُ فِيهِمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا و اما در اينجا كه خداي تعالی فرموده است  
و سيزده تن بودند و الله عيكم يا اظلمين و خداي تعالی داناست بستم كاران كه از جهاد  
تخلف و زیدند و چون اشموئيل بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سپيل تا كيد جواب دادند  
از حق تعالی استدعا نمود تا ملكي از برای آن قوم تعيين فرماید حق تعالی و ظرف بر از روغن  
بوي فرستاد و فرمود كه هر كه بمنزل تو در آید و اين رخنه در طرف غلبان نماید و اين عصا با قدری  
برابر باشد باد شايه اين قوم را سرور باشد اشموئيل از اين خبر بقوم خود رسانید  
و هر يك از اعظم بني اسرائيل بخانه او تردد و آمد و شد اغار نهادند و براي همچكلم غني  
بخو شنید و عصا با قامت ايشان مسلولت بنوع نمر و زري مردی سقايا در باغ كه شاو نام بود  
بواسطه طول اقا است او را طوق گفتند بخانه اشموئيل در آمدن في الحال طرف اغار غلبان كرد و عصا  
با قامت او برابر آمد و قال لهم بئسهم و كفت سربني اسرائيل را پيغمبر ایشان يعني اشموئيل  
اِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا بدرستی كه خداي تعالی بفرستاد براي شما طالوت را و ايشان



وَمَنْ رَمَاهُ قَالُوا إِنِّي بُكُونُ كَاللَّكِّ عَلَيْكَ كَفْتَنَدَ بِرَبِّي اسْرَائِيلَ اَرْوِي اسْتَعْلَ جُكُونُ بَاشَدَ  
وَارَ كَجَاسَتِ سِرْطَالُوتِ رَا بَادِشَاهِي بِرَا وَخُذَ اَحَقُّ بِاللَّكِّ مَشْرُوحَالِ اَنَّهُ مَاسِرْ لَوَارِ تَرِيْمَ بَادِشَاهِي  
كَهْ اَنْ سَبْطِ اِيْنِ بَايِي اَسْتِ وِدْرَانِ سَبْطُ نَهْ بِنُوَسْتِ وَنَهْ مَلَكْتِ وَاوَجُودِ اَنَّهُ اَنْ سَبْطِ مَلَكْتِ  
نِيَسْتِ مَرْدِي سَقَاسْتِ وَفَمَ بُوُوتِ سَعْدَتِي اَنَّا لِيْ وَعَطَا كِيْ دِهْ (اَنَدَاوَرِ بَسِيَارِي وَزِ اَخِي اَنْ  
مَالِ دُنْيَا يَعْنِي اَكْرَازِ نَسِيْتِ لَسَبْ غَارِي اَسْتِ بَايِي بَايِي كِيْ مَصَاحِبِ خَرَايْنِ وَدَفَايْنِ بُوْدِي  
تَا بَجَهَنَّمَ لَشْكِي وَهَبْ اَسْبَابِ جَنَكِ تُو اَسْتِي كَرْدَ كَلَكْتِ بِبَغِيْرِ دَرْ جَوَابِ اِيْشَانِ اِيْتِ اَللهُ  
اَصْطَفَاكُمْ لِيَكُوْنُ بَدْرِي كِيْ خُدَايِ تَمَرِ كُنْ يَدَاوَرِ بِنِ شَمَا وَزَكُوَّةً لِّسَبْطِي فِي الْعِلْمِ وَالْحَيْمِ  
وَاَرْزُونِي دَاوَاوَرِ اَكْتَشَادِي وَبَسِيَارِي دَرْدَانِشَرِي عِلْمِ حَرْبِ وَكُوْنِيْنْدَاوَاوَرِ بَايِي بَايِي  
وَتَدِيرِ مَلَكْتِ وَمَالِكِ وَدِي كِيْ يَفْرُوْدَ اَوَرِ دَرِ جِسْمِ اَوْرَدَهْ (اَنَدَكِهْ طَالُوْتِ مَرْدِي غَايِنْدَاوَاوَرِ اَجَالِ  
بُوْدِ وَبِيَكِ سِرْوَكِرْدَنِ اَنْ اَهْلِ زَمَانَتِ خُوْدِ بِلَنْدِ تَرِي مِيخُوْدَ وَكَلَهْ بُوُوتِي مَلَكْتِي نِيَشَا وَخُدَايِ تَمَرِ  
كِهْ مَالِكِ الْمَلِكِ اَسْتِ عِلَالِ اَطْلَاقِ سِرْطَالُوتِ خُوْدِ اَهْلِي كِيْ مِيخُوْدَ وَاوَرِ اَصْلَاحِيْتِ مَلِكِ  
دَارِي هَسْتِ **ب** مَلِكِ دِهْ وَمَلِكِ سَتَانِ اَوَسْتِ بَسِ رَا هِجَكَشِي نِيْرِدِ هِيْجَكَسِ وَكَلَهْ قَرَامِ عِلْمِ  
وَخُدَايِ تَمَرِ بَسِيَارِ فَعْلِ اَسْتِ دَرْدَاوَنِ رَعَامِ اَخْتِيَارِ بَغِيْفَهْ اَقْتَدَارِ هُوَكِهْ رَا خُوَاهَدِ دَاوَاوَرِ  
بَا اَسْحَقَاقِ كَسِي كِهْ اَوَرِ اِيْنِ بِيَكُنْ بِيْنْدَاوَرِ يَكُنْ بِيْنِي اسْرَائِيلَ چِنَا چِهْ دَاوَاوَرِ اِيْشَانِ اَسْتِ حِجْتِ كَرَفْتِنْدَاوَرِ  
وَاَنْطَرِيْقِ اِبْرَامِ وَالحَاحِ دَرِ اَمَلِ كَفْتِنْدَاوَرِ بَرِ اَصْطَفَا طَالُوْتِ حِجْتِي وَبِلَا مِي دِي كِيْ بَايِي تَا  
دِهَارِ اَبْرَهَامِ بَرِ دَارِي وَهُوَ دَارِي وَرَغِيْتِي بِدِيْدَاوَرِ اَيْدِ اَشْمُولِ اَرْخُدَايِ تَمَرِ دَرْ خُوَاسْتِ خُدَايِ  
اَرْعَا اَسْتِ بَادِشَاهِي اَوْ اَعْلَامِ دَاوَاوَرِ اَلْ هَمَّ بِيْشَمُومُ وَكَلَتِ اِيْشَانِ اَبَغِيْرِ اِيْشَانِ اَنْ اَكْتِيْتِ مَلِكِي  
اَنْ يَا بِيْكُمْ اَلْ تَابُوْتِ بَدْرِي كِيْ نَشَانِدَاوَرِ بَادِشَاهِي طَالُوْتِ اَسْتِ كِهْ بِيَايِي بِنِشَا قَابُوْتِ سَكِيْنَهْ وَاَنْ  
صَدُوْقِي بُوْدِ كِهْ صُوْرَتِ هَمَّ اَبْنِيَا دَرِ اَخِيَا مَقْشُوْشِ بُوْدِ فِيْهِ سَكِيْنَهْ تَرِي نِيَكَمُ وَدَرِ اَخِيَا سَكِيْنَهْ  
اَرْبُورِدِ كَارِ شَمَا يَعْنِي چِيْزِي كِهْ نَسِيَكُنْ خَاطِرِ شَمَا بِلَنْدَاوَرِ اَسْتِ وَكَلَتِ اَنَدَاوَرِ سَكِيْنَهْ جَانُوْرِي  
بُوْدِ بِمَقْدَارِ كَرِيْمَهْ وَوَجْشَمِ دَاوَاوَرِ چُوْنِ دُوْشَعْلَهْ اَرْفُوْحَهْ كِهْ كَسِي رَا قُوَّةً دِرْدَنِ اَنْ بَنُوْحِ  
وَاَنْ اِيْرَ اَلْمَوْسَى عِلْمِ رَقِيْقِي رَضِ مَقْشُوْلِ اَسْتِ كِهْ رُوِيْ شَاهِ رُوِيْ اَنَسَانِ بُوْدِ وَوِيَالِ دَاوَاوَرِ  
كَارِ اَنْ تَابُوْتِ پِيْرُوْنِي اَمَلِ دَاوَاوَرِ بَارِي كِهْ سَخْتِ وَزِدِ بَرُوِيْ دَشْمَنَانِ جِيْتِي وَاِيْشَانِ  
شَرْقِ سَاخِي وَهَذَا هِيْئَهْ بِيْنِي اسْرَائِيلَ اِيْنِ تَابُوْتِ اَدْرِ پِيْشِ صَفِ لَشْكِي بَدَا (اَشْتَدِي وَبَقِيْتِ  
يَمَّا نَكَ اَنْ مَوْسَى وَآلُ هَارُونَ وَدِي كِيْ دَرِيْنِ تَابُوْتِ بَا قِيْ چِيْزِي اَسْتِ اَنْ چِهْ بَكْزَا شَهْ اَلْ سِيْ سِيْ وَآلُ  
هَارُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَلْ شَخْصِ دَرِ لَغْتِ نَفْسِ اَوْ مِيْتُوَانَدَاوَرِ كَا قَالِ اَللهُ اَنْ اَللهُ اَصْطَفَا اَدْمُوْنِيَا  
وَآلُ اِبْرَاهِيْمَ وَآلُ اَعْرَابِ اِيْ نَفْسَهْ وَدَرِ حَدِيْثِ اَدْمُوْنِيَا مَزِيْلَكِهْ دَاوُدَ وَرَا دَرِ نَفْسِ دَاوُدَ سَعْدَمَ



الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام

وایچه از موسی و هارون در آن تابوت ماند بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و باره تن  
پچین که در تبه برینان می بارید و برین الواح و این تابوت را عاقله از بنی اسرائیل گرفته  
بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتند ای فقی باهل آن موضع رسید که آخر در حوالی  
مربله دفن کردند حق تعالی فرشتگان را امر فرمود تا او را برداشته بن عایشو میل آوردند چنانکه  
حق تعالی میفرماید تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بر دارند ملائکه آن تابوت را و شما از انداختن آن فِي ذَٰلِكَ  
لَا يَتَذَكَّرُ لَكُمْ انکس که در رسیدن تابوت شما مرا تبه جی است بصدق قول بعید  
در باد شایع طالوت اگر هستید شما باور دارند هائیس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم  
اورا منقاد گشتند و طبقه مقاتله جالوت نمودند هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان  
شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ پس آن هنگام که پیرون آمد طالوت  
بنومان اشموئیل از شهر ایلیا با آن لشکر هزاران ستمه قَالَ گفت طالوت با اعلام اشموئیل یا  
بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بتمی بدرستی که خدای تعالی آن مایند شماست درین هوا  
گرم بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تلمطع و عاصی از من جدا شوند بی ترب  
مِنَ الْيَمِينِ پس هر که بیا ساند از آن جوی آب را پس نیست او از من یعنی برده میانه نیست  
وَمَنْ لَّمْ يَمْسُكْهُ إِلَّا بِرِجْلَيْهِ و انکس که بجشد و نیا شد آب را طوار در مرقت بمعنی شرب آب که  
بی قوه فَإِذَا جَاؤُا نَاصِرَ طَالُوتُ ای شربوا پس او از من است یعنی پیرو من است و باز باشد هر که  
آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که حق تعالی  
بقدرت کامل خود جوی آب حده ایملد بدید آورده و چون لشکر در آن هوای با عطش غالب بدن  
جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیا شاید ند از آن جوی مزیده از غرقه إِلَّا الْيَهُودُ مگر آنکی  
از ایشان که سبده و سیزده تن بودند بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرقه سیرایشند  
و هم مطهرها ایشان از بقیه آن غرقه پیر شده و آنکه مزیده از غرقه بیا شاید ند بملای ایشان  
میا گشت و تشنگی بمشایقی علیه کرد که هر چند پیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی  
ماندند بالشکی ملاقات نمودند سلمی رحمانه فرمود که اهل معرفت در ضمن این قصه پیش از برای دنیا  
و اهل آن فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند توج مقاتله لشکر جالوت نفس و هوای  
و آن جوی آب مال و متاع دنیا است هر که با آن بیارند و بزیا دت از انچه ضرورت معاشی است  
بیل غایب بعزت استعفاء حرص کیفتان شود هر چند پیشتر بدست آرد رغبتش بجم آن افزون گشته  
اطمئنان خاطر نیابد طسم کاس چشم حریفان بر نشند تا صرف قانع نشند بر در نشند کبریزی  
حجر را در کنه چند کجند قسمت یکرزن و چنین کس بر لب نظریه دنیا ماند از دولت عز بالشکی



محرور و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بفرقه قافه شد یعنی بمقداری از خود شوی و پوشش  
ضروری که از آن چاره نیست خورند گشت حق سبحانه و او را بقریب خود نمیدارد اینها از روی معنی  
سستی سازد **نظم** قناعت تو نگو کند در داخده حریف جهان کرد را ای قناعت تو بگویم کردان  
که در ای تو هیچ نوت نیست کج صبر اختیار نمانست هر که صبر نیست حکمت نیست نالی آواز  
هو و الله یز استقامت پس آنکه نام که از جوی عبور کرد و بگذشت یعنی طالوت و آنکه سافای ایمان آورده  
و قبل از او تصدیق کرده بکنشند با او قَالُوا الْوَاقِدَةُ لَنَا یَوْمَ کَفْتُنْدُ لَنْ دِکْرَانِ که خلف کرده  
بودند نیست مار او را تا بلامرزش جالوت و جود و بجالوت و لشکری او و قوی آنست که از لشکری  
او شصت و شش هزار از جوی بگذشتند و آن چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان  
بر لشکری جالوت افتاد هزار و شصت و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند  
ما طاق حربه جالوت نداریم قَالَ اللَّهُ یَنْ یُطْوَئُ اَنْهَمْ کَلَّا قَالُوا کَفْتُنْدُ اَنْهَمْ بَیْقَیْنِ مِیْلَیْنْدُ  
آنکه ایشان ملاقات کنند اند یعنی بپسندند جز دادن حدای و ایشان باقی لشکر بودند  
و آن سیصد و سیزده تن بودند که گفتند کَمْ یَنْ فِیْکُمْ قَلِیْلَتٌ غَلِبَتْ فِیْکُمْ کَثَرٌ و اَفِیْهِ لَیْسَ  
از گروه اند که مؤمنان صابر و غالب شده اند گروه بسیاری از اهل کفر و عدوان بعون و یفرقه و کار  
خدای تعالی و الله و خدای با صبر کنندگانت بتاید و قوه و چون خایفان با عودند و محال  
بر آن طرف نظر مانده بودند طالوت یاران گروه اندک در مقابل لشکر جالوت صف بر کشید آن لشکر بقو  
صاحب تبس و هشتاد و هزار خنجر کنان قیصران نینه دار بودند **نظم** چو شیران الماس  
آهن دل الماس جنگ چو کمان بد کوه هر آشفته رنگ و جالوت نیز خود مردی عظیم جنبه بود  
و شد بد الشوکه و در نفس جردای مذکور است که اسلحه جالوت هزاران طل آهن بود و از آن جمله  
خود وی که بر سر می نهاد سیصد و سی و نوزده و آنکه نام که مؤمنان ظاهر  
بیرون آمدند وصف کشیدند برای جالوت و لشکرها و قَالُوا کَفْتُنْدُ مَوْمِنَانِ کَبِیْرَانِ  
عَلِیْنَا صَبْرًا ای پروردگار ما فرورین بپا شکستنی استعاره است از اکنار و اکنای یعنی صبر  
بسیار بر اهل کفر و لغاضات کن و شیت اقداسنا و نکه دار بتایید خود قدمهای ما در میدان حربه  
و انصرنا و یاری ده ما را عِلَّی الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ بر گروه ناکر و ناکان قهر مومنین پس بپس بکشته و هزیت  
کردند مؤمنان کافر را بِاِذْنِ اللَّهِ بِاعانت و توفیق خدای تعالی و قَالُوا کَفْتُنْدُ جَالُوتٌ وَ بَکِیْتُ دَاوُدَ  
جالوت را بپسک فلاخت که بر خود وی نزد و خود در سرش شکست و مغزش بر ایشان شد و لشکری  
او تار و مار گشته و طالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشدند جالوت دهد و او را در باد شد  
بپس بک که داند پس دختر خود را بداد و نصف از مملکت با وی گذاشت و با خرم مملکت داد و



رسید و آنکه خداوند تعالی و عطا کرد خدای تعالی و داد را بعد از قتل جالوت باد شاهی و حکمت و اورا  
حکمت داد یعنی بنویس یا بنویس و عطا کرد و یا بنویس از آن خط است و آن علی است که بنویس  
بکار آمد و گویند صفت زنده گری بود یا زبان مرغان و گویند و نعم الله انکم و گویند باز داشت خدای تعالی  
مردمان را بجهنم بعضی برخی از ایشان به رحمتی یعنی اگر وفای کردی خدای تعالی شریک را بسبب این نشان  
جهاد کنند و شریک از دین هر یک به تبه شدی زمین بظلمت که و منافعه او باطل گشتی و بکنه الله  
و بکنه خدای تعالی خداوند فضل و رحمت علی العالمین بر عالیشان تبارک این قصه که در  
معجزات و احوالات بود آیات الله و شایسته قدرت خداوند است تنویرها علیه معنی اتم از این بر تو یعنی  
جبرئیل بر تو بخواند بفرمان ما یا موحی بر تو معنی بود چه که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم  
میدارند و آنکه گفته اند که توبی بود حبیبی از هر یک از فرستادگان بود خدای تعالی الخیر  
الثالث من الجن و انما یسئلونک ان یبعثوا فرسان و فرستادگان که درین صورت مذکور شدند فقلنا از تو  
داویم بعضی برخی از ایشان را بخصایص و فضایل علی بعضی برخی بعضی دیگر میفرستیم ازین بفرمان من  
کلم الله کسی بود که خدای تعالی با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم که گفت اسکن انت فرجک  
الجنة و چه موسی که فرمود انی انارک و چون یحیی علیه السلام که گفت فادحی الی مین  
ما و حی و نعم بعضی و بفرست برخی را از ایشان در جنات بپایهای بلند و تفاوت انبیا ازین  
جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بوقت از آدمیان بودند و بعضی یا کثر ایشان یا تمام ازین  
انسان یا جمیع جن انس چون یحیی علیه السلام و دیگر آنکه گویند در جواب پیغمبری دادند و بعضی را  
در پنداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفیع بعضی را در پس است عدم که حق تعالی او رتبه عالی است  
فرمود کما قال الله تعالی و رفیعاه مکانا علیا صاحب کثافت اوده است که ظاهر است که آن بعضی پیغمبر  
ما است صلوات الله و علیهم علیه که مفضل است بر انبیا و فضایل بیکر این و خصایص بی پایان همچنان  
ان طوی ایات و احادیث معلوم و معلوم میگردد **نظم** هر انبیا در پناه تو اند مقیم در بارگاه تو اند  
تو هر پیغمبری که اختر اند تو سلطان ملکی هم لشکر اند و جود افشاید آنحضرت عم نقل او غلبه بیان  
بسوط در جواهر التفسیر رقم بخور یافت و آیتنا و دادیم ما عیسی ابی مریم البیتا عیسی بن مریم را بجزای  
روشن و هدی چون ابراهیم و ایمن و احواء و قی و آیدناه و قوه دادیم او را بر روح القدس بجلال  
که جبرئیل در مادر وی دید باین و سجد کرد و ایندیم (و را موافقت جبرائیل عدم و نوشاء الله و اگر خواستی  
خوای نعم ما قنتک الذین اختلاف نموده اند که از بعد هور از پس انبیا بودند و بعضی ماکانه نام  
البیتات از پس آنکه آمدن ایشان مشایخای روشن بر بنویس و پیغمبر ایشان و لیکن اختلاف  
و لیکن اختلاف کردند و پس ازین استان من است کسی بود که یکی دید یعنی بر بیان خود ثبات و زباید

الخیر و الثالث



و ملازم دین پیغمبر خود شد و منهم من تقصیر و از ایشان کسی بود که کافر شده و ازین دین اراض نمود و طریق  
خود را بگذاشت تقریض یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند  
و لَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای ما قتل کنی اختلاف کنی ندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ابرو کرد  
دگر سبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تن را بر این تأکید و کجی الله و لیکن  
خدای یقین میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای انکسائی که گردید إِن تَقُولُوا نَفَقَهُ دَعْوَانَا ان اخبرنی که بشما عطا کنیم  
یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل آن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بشن از آنکه بیا این يَوْمَ روزی که از هول و هیبت آن که لَا يُخَفِّدُ  
خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و الاخره و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت  
کند و لَا شَفَاعَةَ و نه در خواستی بوقت حلول عذاب و وَالْكَافِرُونَ و ناکام و ننگان مُ الظَّالِمِينَ ایشانند  
ستمکاران که منع کنند حق خدای نعم را از ستمی یا ظالم اند بوضع عبادت در غیر موضع آن الله خدای  
من را بر ستمی است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست در بر و بجز مر خلق را وَالَّذِينَ هُمْ او که استحقاق  
عبادت او را نایست أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ دِينًا پس از هم زندگان تورند بعد از فتنای ایشان أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ پابند کرد  
وصفات یا قیام بند بر و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُ فرنگد او را سِتْرَةً مقدم بر خوب از فتور و غیر آن  
که نفاس گویند و لَا تَأْخُذُ و نه خواب که بطل حرکت خواست ظاهر است که مراد ما فی السموات و الارض است  
از بند عبادت علویه و وَالَّذِينَ و آنچه در زمین است از طایفات سفلیه من و ی أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ کیست آنکی  
يَشْفَعُ در خواست کند آن انبیاء و اولیاء و غیر ایشان عَمَلٌ تو دیکه او در قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر  
بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَوْمَ میداند خدای تم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آنچه در پس اهل آسمانها  
و زمینهاست از امور این جهان و وَأَخْلَفُوا و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان  
وَلَا يَحِطُّونَ و محض زنده آریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بجزئی از معلومات او وَالَّذِينَ مگر بدینچه او خواهد  
که بدان محیط شوند و وَمَنْ و کجائی یافت وَأَشْيَاءَ کسی او که در پیشش و وَالَّذِينَ است  
یا و اگر گفته است علم او الْشَّمْسُ است و آسمانها و آنچه در است و وَالَّذِينَ و تمام زمینها و آنچه برین  
است و وَالَّذِينَ و او را در پنج نیفکند و پرو کران نیاید حفظها نگاه داشتن آسمان و زمین  
وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از احد او وَهُوَ الْعَظِيمُ بزرگوار است از اندیشه افهام این مایه شریفی آبی  
است از آن و در حدیث آمده که این آیه زبانیست که تقدیس میکند خدای را نزدیک مساق عرش خدای  
و فضایل و او را در اخبار بسیار است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست اگر او در قبول کردن دین اسلام بعد از  
اسلام عرب یعنی اگر او نباید که هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام  
بشرط قبول جزیر گفته اند حکم این آیه بابت قتال منسوخ است از تمام قیام یارب جز دین اسلام



قبول بنوع آباد بکرتن قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری  
 دو سر قاپود داشت تاگاه ترصائی از شام می رفته آمد و ایشان با او مصاحبت نموده و با فسون و افسانه  
 وی مغرور گشتند و به نرسای اختیار کردند و هرگاه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت  
 رسالت صلوات الله علیه دستوری خواست تا برود و ایشان را با کرمه بره شرع بازارد این آیت نازل شد  
 که اگر از راه می کنید کسی را که به یمنی می رسد است قد یثیبکم انی شد بدین معنی که روشن شد راه راست  
 میخ العی از کرمه یعنی کفر از ایمان و حق از باطل است نیز گشت که یثیبکم پس هر که کافر بود یعنی  
 کفر و بدعتی با یمنی پیوسته شد جز خدای تعالی حوله شیطان و حوله بتان حوله کفر و ضلالت و ضلالت  
 و یثیبکم یا الله و بگریزد خدای تعالی فقد استمسک بیدستی که جبک در زد و العروة الوثقی  
 بدست آوین محکم که قرآن است یا اتباع سنت یا وقوف نزدیکی امر و غی که سالیک طریق پیغمبر  
 است صلوات الله علیه و علی جماعه کوبه عروه و وثقی توفیق است در بدایت و سعادت و در نهایت  
 و در حقایق بخیر وارد است که آن موعود را توفیق طاعت است و موعود را موعود عنایت  
 محبت و اخلاص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند و باقی از  
 اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بها و الحق و الدین  
 المستقر بتقی بنند قدسنا الله بحقایق کلامه من کور است که در به طریق طاعت با سویی حق است  
 کفر بوی و ایمان بحق در هر قدری شرط الدنم سالک است و پیغمبر صلوات الله علیه فرمود الهی عند الله  
 بعضی من جمیع الالهیه بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشان است افراشته من  
 اتخذ الله هویدا یا نبی پستی ای محمد از آنکه هوای خود را بخدای گرفته است آن بچاره می بندارد  
 او بند خدا است خواجه بند را که دارد حاصل حاصل خواجه بند نیست و در حدیث  
صحیح آمده است که تعصب عبد الدنيا و تعصب عبد التوحید و عبد الله ارفعهم یعنی در هلاک است بتلا  
ز و سیم یعنی زن و فرزندان هر این هر که بتلا چیزی باشد افراشته است هر چند که اندر جهان  
 بندانی است ترادد و جهان مونس و معبود پس هر قدر از هر چیزهای باید برید و  
 بچندی باید پیوست اینست سرفقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه است لا یفصام  
 لها هیچ انقطاع و انفصال نیست سر از اول الله سبحانه و خدای تعالی است فلو کسی را که او  
 متوسل بعمرو و ثقی بود علیکم و انا است به نیست خالص متمسک بدین عروة الله و فی الدن است اول  
 خدای تم دوست انکسائی است که بوی گوید اند یا سویی کار ایشان است در راه عود و براط  
 مستقیم بخیر هم بیرون می آورد ایشان را من الظلمات ان تاریکهای کفر و ضلالت را انور و روشنایی  
 ایمان و هدایت یا از فکر بمعرفت و یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس ب نور دل یا از صفات بشریت



با خلاق ربوبیت و الذین کفر و انما حق را بوشنید یعنی یهود یا مرتدان و اصح است که عام کنند  
 جمع کفار را اولیاء هم الظالمون و ستان ایشان طاعت اند یهود را کعب بن العشر و حی بن  
 الکلب و اسلال ایشان و بت پرستان را اصنام و الهه باطله ایشان و اهل ارتداد را شیاطین  
مخرجی هم این معاندان و بتان و دیوان که طاعت عبارت از سب است بیرون می آید یعنی  
می آید کافر از ایمان سبانی از ایمان سبانی از الظالمات بسوی کفر یا یهود را ان ایمان که بت پرست  
داشتند بتکذیب آن یا مرتدان از ارتداد یا کفار اولیاء که از ایشان با طاعت خود اصحاب القار  
باران آتش و فریخ اند هم فیما خلا و ان ایشان در آن آتش دوزخ جاوید مانند کفار اند  
 ایانند وید بهر بصیرت نظر نکرده لی الذی حاج ابراهیم بسوی انکس که از روی عناد و حجت  
 و محاصرت کرد با ابراهیم در دین خدا یا او یا در ابدان ربوبیت و وحدانیت پروردگار  
او را این مجادله کرد ان ائمه الله الذلک بوقت آنکه داد بود خدای او را وید شایه با این جرات  
 و جادله هر نموده برای آنکه خدای حاکم بسوی از دانی داشت و او دست یعنی از استی طعنان  
 بر وی آورد و سرنگان از کیمیا بر کرد و این مجادله هر دو به کفایت بود که هر روی  
 از این در قیافه داشت و در آن وقت که ابراهیم بتاتل شکست و را که ایگان دولت عز و جلال  
 او تران کفت عز و جلال که او را بیاید چون حاضر گردید عز و جلال کفت تو خدایان ما را بطل کردی  
 خدای تو کیست و بنیاد متاظر کرد او قال ابراهیم ان وقت که گفت ابراهیم در جواب می گوید  
حق اللفظ پروردگار من انکس است که از روی قدرت بجای در تاسیر و اند و عدم وجود  
می آید و بیکی می میراند و از منزل بقا بیاید قنایید قال کفت عز و جلال ان ائمه من هم زنده کم  
یوانیت و بعد از آن پس ز ندانی واجب القتل را که رخت اید از زندگی قطع و بود طلبد  
و از اد که کرد کفت ای حکم مرد را زنده کردم و دیگر بی گناه را طلبد و قتل رسانید و کفت ای  
زنده را می اندازم اعتقاد آن مترد طاعتی این بود که می ایضا بعقوب است و اما نه بقتل میدانست  
که احیاء و اموات خلق حیوة و موت است در اجساد و آن جز قادر مختار را نباشد یا بد نیست  
در حفظان محاسن خود تلبس میکرد لاجرم ابراهیم هم بجای و شن ترا انتقال نمود قال ابراهیم کفت ابراهیم  
قال الله پس بدانی که خدای نعم باقی یا انیس می آمد افتاب را هر روزی الشرف از افق که محل  
طلوع است قات بها پس تو بیاورد انرا من الغریب ساز جانب محل غروب او فیه الذی کفر  
پس بصورت کی در ایندا شد انکس را که از روی معنی عز و جلال او منقطع گشت و الله که از روی  
و خدای راه نماید بطریق احتیاج القوم الظالمات که و استکار از او که الذی بالاس  
مخرجی مشرب بر آیت اوی است لیا ندیدی قصه محله ابراهیم یا ندیدی مثل انکس که او مرید قریب



بداشت بر ذی بی و فی خاویست و آنه دیر افتاده بود یک عمر و شصت و هفتاد و یک سال و سی و یک روز  
 یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده و آن نهایت خرابی است اشهر گفتند که گذشت  
 برین دید خرابی عزیز بود عم که تدریجاً حفظ داشت و از اکابر اخبار بود بخت نبرد از خرابی بیت  
 المقدس اول اسیر گرفته بیابان آوردند و ندانم او را از قید کفار خلاصی از آنجا فرستادند و عزیز را  
 به بیت المقدس خود بغیر سایر بلاد یا بدین غلبه کرد و فرستادند و رسید موصی پس وین  
 دید اما درختان و میوه دار بود نذر قدری انجیر چشید و مقداری انگور را با خود و در سایر  
 دیواری قرار گرفت از انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفروشد پاره بیاساید  
 و بغیر درخیز و رخت و در آن کوشی داشت در پیش خود بر بست و تکیه بود دیواری که در آن  
 دید ویران میکرد بیت چون آن دید لبغایت خراب دید قال گفت آئی یحیی چگونه ویران  
 وجه زندگوانده الله این دیدن خدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بعد توقفا  
 بعد از خرابی او با اهل او را چگونه زندگوانده اند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استعاده  
 بلکه طلب اطلاع بود کیفیت احیاء و میموندن فانما تراه الله پس بمیرانید خدای تعالی و در وقت این  
 تامل و تفکری یا ایته عظام صد سال و خرد و نین مردم ثم یقضی پس زندگوانند و در همان شکل و صورت  
 که بود آورده اند که حق بجهت او را طعام و شراب بنشانند و جمال او را از نظر خلق بپوشانند  
 چون هفتاد سال پس از آن که او برآمده و بخت نذر هلاک شد حوتم نرنگ فارسی را بر انگشت  
 قاولیت بیت المقدس را هر مدت سی سال جمال عمارت باز آورده و این دیدن عمارت از آنچه بیشتر  
 بود آبادان تر شد پس من پس از آن که دایره گفته اند که او را هنگام جاشگاه بمیرانند و در آن  
 که زندگوانند شد هفتاد و پنج سال غروب نگردد بود پس فرستادند حکم خدای عز و جل در وقتی که من  
 زندگوانند و چشم میساید قال گفت مراور کم لیست اینجا چند وقتست که درنگ کردی  
قال گفت عزیز لیست یوسا درنگ کردم اینجا ریزی و چون یکی بیت هفتاد و پنج سال بود  
گفت او بعضی عمر یا پاره از آن قال گفت آن فرشته بل نه چنانست که تو گمان بردی  
 بلکه لیست درنگ کردی تا اینجا عظام صد سال و درین صد سال مردم بود که عزیز را بخورد  
 آمد و یکی بیت اوضاع آن موضع را بر هیچ دیگر باقی تعجب او بیفروزد و یک باره یا او گفته فائز  
 پس نظر کن یعنی نگاه کن ای طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیری که در سله نهاد بودی و شرابک  
 و یکی بشراب خورشید یعنی شراب انگور که درخیز بودی کم لیست هیچ تغیر نکرد آن عصر  
 و آنظر و در سخن ای حمارک بسوی دران که نشخواران استخوانها را مانند و باقی اجزا استغرق  
 شد الله خطاب رسید که ترا بعد از آن که زندگوانی ویم تا اثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و



وَجَعَلَكَ وَبِكُنَّا مَا نَمُوتُ أَيْ نَشَانَهُ وَبَعْرِفَ النَّاسِ أَنْ بَرِيَّ مَرْدَانِ كَهْ دَر حَشْرِ اَجْسَادِ  
شَكَّ دَارِ اَلْاَنْظُرَ اِلَى الْعِظَامِ وَنَظَاهِ كُنْ بَسُوِي اِسْتَحْوَاهَاي حَمَلِ خُودِ قَابِ بِنِي بِقَدَرِ  
بِي عِلْمِ كَيْفَ نَشْنَهَا جَكُونِ اَنْزِلِ حَرْكَتِ مِيْدِهِمْ وَبَعْضِي رَا بِاللَّهِ بَعْضِي مَرْكَبِ مِيْسَانِيْمِ  
نَمُوتُ نَكْسُوْا بَسُوِيْمِ مَرَا اِسْتَحْوَاهَا اَلْحَا كُو شِيْ عَمْرِيْمِ دَر اَنْ اِسْتَحْوَاهَاي سِنَكْرِيْمِ  
نَدَايِ شَيْدِ كِه اِي كُو شِيْ وَبُوْسَتْ وَاجْزَايِ سَفَرِ جَمْعِ شُوِيْدِ بِقَدَرِ كَامِلِ رِيَانِيْ عَمْرِيْمِ  
مَجْمَعِ شَدُوْا صُوْرَ دِيْنِ اَوْ سَمْتِ لَسُوِيْتِ يَافَتْ وَجَانِ بِجَسَدِ دَر اَمَلِ بِي اَلْحَالِ بِحَسْتِ  
وَفَرْ رَدَن كُو فِتْقَدَا تَبِيْنِ كِه بَسُوِي اَهْلَامِ كِه رُوْشَنِ شَدِ بِرِ عَمْرِيْمِ اَثَارِ قَدَرِ اَلْحَا دَر اَحْيَا  
سُوِيْ بِطَرِيقِ مَعَايِنِ قَالِ اَعْلَمُ كَفَتْ مِيْنِ مِيْدَانِ حَالِ اَبْعِيَانِ جَنَاحِ دَانِسْتِ بُوْدِمِ قَبْلِ  
اَزِيْمِ بَا سَكَلَالِ وِ بِيَانِ اَنَّ اَللَّهَ اَنَّهُ خَدَايِ عَمَلِ شِيْ بِرِ هَمِ جَزِ اَزِ اَحْيَا وَاَسْقَدِيْ  
قُوَانَسْتِ بَسُوِيْمِ بِمَرْكَبِ مِيَانِ قَوْمِ شَدِ وِ بِرِ اَنْ فَيِدِ اَوْ رَا بِيْشْتِ اَخْتَنَدِ وَكُوِيْدِيْ  
اَوْ رَا بِيْشْتِ اَخْتِ وَاَسْتَحَانِ كِه نَدَا قُوْرِيْتِ اَنْظُرِ اَلْقَلْبِ اَمَلِ اَللَّهِ وَنُوْشْتَنَدِ كِه بَحْتِ نَفْسِ  
كُتُبِ اِيْشَانِ سُوْخْتِ بُوْدِ وَكَذَلِكَ قَالَ اِبْنُ اِهِيْمِ وَاِيَادِ كُنْ اَنْ اَكْفَتْ اِبْرَاهِيْمَ رِيَانِيْ اِيْ بُوْرِدِ  
مِنِ بَنِيَانِ مِيْنِ بِقَدَرِ كَامِلِ كَيْفَ نَحْيِ اَلْوَقْفِ جَكُونِ رَزْنِ اِيْ بُوْرِدِيْ مَرْدَانِ اَسْوَالِ بُوْرِيْ  
كَيْفِيْتِ اَحْيَا رُوْدِ نَهْ اَنَّهُ دَر اَسْلِ اَحْيَا اَوْ رَا شَبِ بُوْدِ قَالِ كَفَتْ خَدَايِ اَوْ كَمْ تُوْشِيْ  
دِيَا قُو اِيْمَانِ نِيَا وَرُوْدِ كِه رُوْدِ رَا رَزْنِ اِيْمَانِ اَسْتَحْمَالِ بَعْضِي اِحْيَا بِيْشْتِ بَعْضِي اِيْمَانِ دَارِيْ بِقَدَرِ  
مِنِ بِرِ اَحْيَا وَاِيَا قَتِ وَاِيَا رُوْدِ كَفْتِ رِيْفِ اَلَّذِيْ بِيْشِيْ وِ بِيْشْتِ قَالِ بَكِيْ كَفَتْ اِبْرَاهِيْمَ رِيَانِيْ اِيْمَانِ  
اَوْرِدِ اَمِ وِ بِرِ كَالِ قَدَرِ تُوْشِيْ دِيْدِ اَمِ وَاِيَا رِيْفِ اَلَّذِيْ بِيْشِيْ وِ بِيْشْتِ اِيْمَانِ اَسْوَالِ اِيْمَانِ  
سَاكِنِ بِيْشِيْ دَلِ اَمِ مَعَايِنِ جَكُونِ اِيْ اَنْ دَر فِتْرَتِ اَمِ مَكِيْ مَرْدَانِ اَسْوَالِ اَحْيَا مَشْنُوْعِ  
بَا شَدِ جَنَاحِ وَجُوْ خَلْقِ كِه بَعْضِيْ بَكِيْ مَوْجُوْدِ شَدْنَدِ وِ بِرِ خِيْ رَا بِيْدِ قَدَرِ خُوْشِ اِحْيَا  
كُوْدِ وِ جَمْعِيْ رَا اَبْتَدَا بُوْجُوْدِ اَوْرِدِ وَاِيَا رِيْفِ اَلَّذِيْ بِيْشِيْ وِ بِيْشْتِ اِيْمَانِ اَسْوَالِ اَحْيَا  
جَوْنِ اِبْرَاهِيْمِ مَشْنُوْعِ وَجُوْ خَلْقِ دِيْلِ اَبْتَدَا وَاِيَا رِيْفِ اَلَّذِيْ بِيْشِيْ وِ بِيْشْتِ اِيْمَانِ اَسْوَالِ اَحْيَا  
وَاَنْ نِيْزِ مَشْنُوْعِ مِيْشُوْدِ بُوْدِ دَر خُوْشِ اَمِ مَكِيْ مَرْدَانِ اَسْوَالِ اَحْيَا مَشْنُوْعِ  
عِلْمِ مَرِ اَحْيَا اِيْدِ دَلِ اَمِ اَنْ دَا شَرِ اَنْ اَسْشِيْ پَزِيْدِ اَوْرِدِ اَنَّهُ اَبْلِيْسِ لَعْنَةُ اَللَّهِ بِرِ اَبِ  
مِيْكَدَشْتِ نَظَرِ شِيْ بِرِ مَرَادِيْ اَفْتَادِ كِه مَرْمَانِ هُوْ وَاِيَا رِيْفِ اَلَّذِيْ بِيْشِيْ وِ بِيْشْتِ اِيْمَانِ  
رُوْدِ اَبْلِيْسِ اَخِيْ كَفَتْ خُوْشِ دَامِ حِيْلِ بَا قَتِ جَمْعِ كُوْتِ نَظَرِ اَنْ سَبْكَسَارِ كُرَانِ طِمِ رَا بِرِ اَبِ  
دَاوُودِ اَحْيَا اِيْمَانِ اَحْيَا اَجْزَايِ سَفَرِ قَدَرِ اَنْ اَحْيَا طِمِ وَاِيَا رِيْفِ اَلَّذِيْ بِيْشِيْ وِ بِيْشْتِ اِيْمَانِ  
جَكُوْتِ جَمْعِ نُوْشِ اَنْ كِه حَقِ بِيْشْتِ قَوْمِ وِ جِيْ فَرِشْتَادِ بِخِيْلِ كِه بَكْتَارِ اَفْلَانِ دَرِيَا شُوْ كِه دَسْمِ مَرْدَانِ



مری گسترده است و سر رشته زردی بدست آورده بخواد که جمعی را بقید پوشانی در آن خیل  
 علیه السلام بیاند و ابلیس بخیر و از شبهه خود را الفاظ ابراهیم هم فرمود چه محل تخیر است  
 همان کسی که این اجزار از کم هدم بقضای صحرای وجود آورده بود قادر است که دیگر باز از زرق  
 تفرقه بساحت جمعیت رساند **کوزه** که کوزه را بشکند چون بخواند باز قیام  
 میکند **انگداند** کوزه کردن از نخست چه عجیب تر سازد شکسته درست پس ابراهیم  
 زبان سوال بکشد که ای بنما که چگونه می کنی مرده کار را تا این طلفی باغی ملزوم گردد و در  
 بالارام او اطمینان غام یا بد قال گفت خدای که مرشاهد این حال از روی خدای نعت  
 می الطی پس بیک چهار عدد از مرغان کبوتر و خر و س و طاف و غیر آن نیز گفته اند  
 فخره پس جمعی ایسان را الیک بسوی خود یعنی بدست گیر و مرا شکل و هیات ایشان بنویس  
 قلم نمایی و دقیق تلیس هر یک را بنظر دقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو شبیه شود  
 یا بجمع ساز اجزای بدن ایشان را بیکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان  
 بدست خود نگاه دار **اِحْضِرْ عِلَّکَ جَبَل** پس وضع کن بر هر کوهی که بماند که جزوی از آنها  
 بر توانی نهاد چه قسمت این اجزاء بر همه جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ابراهیم است  
 و اراد خاص ملحوظ است که بر هر کوهی که بماند تو باشد توانی به **مُحَمَّدٌ** ازین مرغان متفرق شود  
 بایکدیگر **جَزْءًا مَّا نَ تَمَّ اَوْ هُوَ** پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان و تا اجابت  
 نموده یا **بَشِّرْکَ** بیا پند بسوی تو و می شنایند **سَعِیًا شَتَّاقِیْ وَاَنْتُمْ** و بدان از روی یقین  
**اِنَّ اِلَهَکَ خَدَیْ** تم عزیز غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی **حَکِّمٌ** حکم کار است  
 میسازد **الْقَصَیْرُ** ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزاء و اعضاء و لحم و دماء و عروق و اعصاب و عظام  
 و قوام و اجتمه ایشان را پاره پاره کرد بایکدیگر پیاپیست و گویند در هاون بکوفت تا اختلاطی  
 تمام یافتند و منقسم ساخت بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاده سرهای ایشان بدست گرفته اود  
 دایره ای کبوتر ای طای سر ای زراع ای خر و س **بِیَا قَیْدِ** بجانب سرهای خود بفرمان خدای تعالی  
 اجزاء هر یک از دیگر منفصل شد و بایکدیگر می ملیم گشته بدن ایشان درست شد و بسوی  
 سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در و دیدن آن بود که این صریح ابلغ است  
 در جهت و در شبهه شگفت چه تو هم آن میشد که مرغان پس نه آن مرغانند یا بخیا یی  
 که شاید با نهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک با صریح کیفیت مرغی را در وقت  
 دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پیریدن پس آن برفها تا پیش پای ابراهیم هم میرودند  
 و از انجا بر وزن نموده سرهای خود که درست وی بود منفصل میشدند و در آنرا آورده که هر که خوا



که نفس خود را بجهاد اید و زنده بگذارید باید که قوام بدنی را بتبع ریاضت بعمل ساخته بعضی  
بیایند تا صولت ایشان شکسته منقاه فرمان شوند و ایشانرا بر اعیه شرع و عقل بخوانند تا  
بطریق مطاوعت شتاب گردان باز آیند محققان گفته اند که در دفع طیور از بعد اشارت چنین  
بود که کبوتر را که پیوسته با مردم است استیلاست بکش و برشته الفت از خلق بیرون و خوس را که  
همواره مایل شهوت است دفع کن و خود را از دنیا شهوة باز رها کن و زنا را که منبع حرص است  
بقتل آرد و صفت حرص و از رویا بگذارد و طاف من را که جمع دانست است سر بردار و دیدن  
هفت از آن آید دنیا و زینت که هر که قیام بجاهد این چهار صفت را بزداید آرد حیات ابدی و زندگی  
سروری یا بدو گویند چهار صفت از طبع ارکان اربعه که در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتبع  
مخالفت لازم است اول صولت یکر که نیشجه انشاست دوم راعیه شهوة که مژه هولاست  
سیوم تکاپوی حرص است که عداوت است چهارم تیرگی اسهال که صفت خاک است و حکیم سنای  
روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرمود **چهار مرغ است و جار طبع بدن جمله الهی**  
**بزن کردن بس پایمان و عشق و عقل و دلیل زنده کن هر چهار را جو خلیل مثل الدیت**  
نونه نفقه کردن انکسائی که بی سبب غرض و داعیه عرض **یُنْفِقُونَ** بیرون میکنند و  
سپهائند **اِنَّهُمْ خَوَاصُّهَاي خُودِ رَاقِی سَبِيلِ اللّٰهِ** در راه محرابی بر غازیان و مجاهدان و زود  
جمعی هم ایوان الیر راه خلد است و مهر تقدیر مثل کردن متفقان **کَمَثَلِ حَبِیْبَةٍ** همچون  
مثل حیدر است که در زمین طیب بکارند و آن دانند **اَنْبَتَتْ** برویاند **شَبَعٌ شَابِلٌ** هفت  
خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود **فِي كُلِّ سَبَكَةٍ**  
در هر خوشه **مِائَةُ حَبِیْبَةٍ** صد دانگه یکرا هفصد حاصل آمد باشد **وَاللّٰهُ یَصْغُرُ وَخَدَّی**  
زیاده کرد اند این هفصد را هفصد هزار و پشتر **لَوْ یَسْأَلُ** برای هر که خواهد از متفقان بحسب  
نیست او **وَاللّٰهُ وَاسِعٌ** و خدای بسیار بخشنایست است که یکی را هفصد و زیارت میدهد **عَلَيْكُمْ**  
دانایت بنفقة کنندگان و عزایم و نیات ایشان عرض از این تمثیل تصویر اضعاف است و تنبیه  
متصدقان که چون نظر با حق کنند که یکی را هفصد است پس ستم بقصد است **اِسْتَعَالَ غَایِنْد**  
آنکه یشارت بخیرت میدهد **وَانِیْکِ هَفْصَةً** میدهد **دَانَهُ** باینباری شیطان کار تازیکی  
هفصد **لَا یَسْأَلُ بَیْارَ اَنْ تَرَى یُنْفِقُونَ** انکسائی که نفقه میکنند **اَوْ اَکْثَرُ** عاقلای خود را **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**  
در راه خدای هر که باشد یا در جهاد یا در سایر خیرات **ثُمَّ لَیَرْجِعُونَ** پس از پی دورتی از دنیا **اَنْفَقُوا**  
آنچه را که نفقه کرده اند **بِشَا** منتی یعنی منت بر کس ندهند در صد دادن **وَلَا اَدَّی** و وکالی  
دنیا و رفتن صدقه خود را از آری یعنی فقیر و درویش را نرختند **قَوْلًا وَفَعَلًا** هم را ایشان است







عَلَيْهِ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
یعنی عزم هدایت در دل نیفتاده الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه نافرمانان را و لَا تُفْقِدُوا و مثل آنکه  
از آنکه با عتقاد و اخلاص يُتَّقُونَ اتوا لهم بیرون میکنند مالهای خود را و بدویشان میل  
است سَمَاءَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ برای طلب خشنودی خدای و تشییع و از برای ثبات و بقای صادر شده است  
انفسهم از نفسهای ایشان بیا فتن ثواب صدقه تَجِدُ جَنَّاتٍ مانند سیوهای بوستان است که واقع  
باشد بر نوعی بنوعی بلند که تابش آفتاب زودتر بر روی رسد و ریاح لواقع بر و پشته و در  
این نزدیکی و در آن وقت ظهور شد در آن دور تر بود و این باغ در چین زمین أَصْلَابًا برسد  
بر روی و این باران عظیم القطرات فائدت بسیار بر آورد و بداد اگها بیوه خود را ضعیفی دوبار  
برابر یعنی یکسال چندات بر مهل که زمینها و بکلی و سال برده اند فَإِنْ لَمْ يُمْسِكْهَا پس اگر نرسید  
بالله آن باغ و این باران عظیم القطرات فضل پس بد و رسید باران ضعیف و آن نیز اورا  
کافی است یعنی اش باران از اضاغ میکند بکم و پیش حصول میدهد و مقصود از این شرح حصول  
جری بخلاص است که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکی خالی نیست خواه  
آن صدقه اندک باشد خواه بسیار وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ و خدای بد آنجا شما کنید از روی  
اخلاص و در باب بصیرت بنیاست و مناسب هر یک جزا خواهد داد أَوْ ذُرِّيَّتَهُ تشییع دیگر است  
که برای صدقه اهل ریاست مایلند ایا دوست سیدار یکی از شما هر که انکار است یعنی دوست دارد  
آن تَكُونُ لَهُ آنکه باشد مرا و جَنَّةٍ بوستانی من تَجْنِسُ از درختان خرما و انبیا و انکها  
یعنی باغی شتمل برین اشجار تجری می رود من تحت آن فَقَارُ از زیر درختان او و جویها  
که مرصاحب باغ راست قیما در آن بوستانها سُجِّلَ الشُّجْرُ از هم میوه ها نه همین خرما  
و انکها و مخصوص اینها بجهت تفضل یا کثرت ایستاد است وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا  
رسید خداوند این باغ را بر روی و بزرگ سالی و ذُرِّيَّتُهُ و مرا و است دین بر روی فرزندان  
ضعفای خود را و ناتوانان و معیشت بد و فرزندان همین هم ازین بوستان است فَأَصَابَهَا  
أَعْيُنُ پس بدین بوستان رسید باری کرم و کوئیل که باوی فِيهِ قَارُ در آن باد آتشی بود و این  
چنین باد آتشی را می گویند فَاحْتَرَقَتْ پس سوخت آن باغ بواسطه سوز و صاحب باغ سوز  
و هم و فرماند این مثل عمل متفق و مرا أَمْسَتْ که سوزم عمل الهی باغ احوال ایستاد که بدان اسیر و ای  
دارند بسوزد و ایشان محروم و اهری میمانند نَكَارَتِ نیکار می باید نزدی بران بِهَالِهِ به حالی که پخته  
نفی در آن زَابِرًا بر روی افروخته هَكَذَا که کشت احوال شان سوخته گذر هَكَذَا همچنان بیانی کرد و با  
صدقه و جهاد کرده شد يُسَيِّرُ الله بیان میکند خدای لَكُمْ الذِّكْرَ برای شما نشانهای لطاف



[illegible]



و دای خدمت ایشان بر جبهی احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و ایشانرا ستایه قلیل  
و سائیدگی و در بنایند یا پند گیرند بدین پندها الاولی الکبار — یکی خداوندان عقول  
صافیه و ثانی انفقتم و آنچه بیرون گردید ای مؤمنان من نفقه از نفقه اندک یا بسیار بسریا بعل  
ایش بطریق رضی یا تعلق از روی ریا یا اخلاص در راه خدای یا بجز آن او نذر نکر یا برخود و یا  
گردانید منه نذر از نذر معصی یا غیر معنی در طاعت یا معصیت و ان الله پس بدستی که خدای  
یعلم میداند آنرا و فراموش نمیکند و کالظالمین و نیست سرستکاران از که نفقه برپا کنند  
یا نذر در طاعت کرده اند بوفاتر سازند من انصار از یاری دهندگان در آخرت که عذاب  
از ایشان بازدارد ان تیدوا الصدقات اگر شما را کنند صدقهای خود را بوقت ادای آن فینما فی  
بیس پس بگو خیر نیست آن از آنچه دیگران را بدان رقت افتد و بر سجیلان حجت لازم شود و قلوب  
بیگانهان با شغای باهل حق بیکند و ان تحفیها و اگر بجهان دارید صدقات و تقوئوها  
الفقر و بدهید آنرا بدوستان و در خفیة حق پس آن اخفا خیر لکم بهتر است بر شما را چه  
آن مدقم از بایں سمع و روی ماند و در پیش نیز از ذلت اخذ و فی ناموسی محفوظی باشد  
و بعضی علما حکم اخفای عام دارند در فرایض و نوافل صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله  
در اخفا بسیار عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در نفقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفاستغنی  
بتوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة بکسی نزنند و دیگر دلیل سلیحت  
است با برحق بجهت و نعم و سبب رغبت تو نکران دیگر میشود باده زکوة اما در تطوع بهتر حال  
اخفا اولی باشد و آن این مایس رض منقول است که صدقه بسریا در تطوع افضل است از علانیه  
بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقه السریة تطی غیب الرب و از حال کرم الهی است که در صرفه  
فروغ که اگر اخفا کنید شمار بهتر باشد و یکفر عنکم و ما در گذاریم از شما حفص بکفر  
میخاند یعنی خدای در گذارد من سبائکم بعضی از کناهان شما یعنی آنکه مظلوم بنود و کینه بجا  
تعلو و خدای بدای شما میکنید از ایداد صدقه و اخفاء آن خبیث و اناست آورده اند  
که انصار قبل از اسلام بجهت مصافحت و رضای که در میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان  
نفقه میکردند و بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سیدانام هم شربت معرفت و بوع  
از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام میکشیدند ان نفقه کردند بر جهود  
کاره شوند و چون صورت حال حضرت رسالت پناه عرض کردند ایستاد که لن یس علیک نیست  
بر تو ای محمد همدیهم راه نمودن یهود بعد از توفیق بلکه بر تو دعوی هدایت است و پس و کینی الله  
و کثیر خدای بعایت خود یهود را نیکباز نه میخاید با ایمان هر که خواهد پس حضرت رسالت صلی الله



فمن نفقه قوال علی اهل الدیات و باتفاق علماء اخرج صدقه در تطوعان بغیر مسلم جایز است و ما تنفقوا  
 و اچ نفقه و صدقه میکنند بخیر از مال فَلَا تُنْفِسُكُمْ پس از برای نفسهای خود میکنند و ثواب آن  
 راجع بشما است خیر متفق علیه کافر باشد و حواء مسلم کَرِهُوا مَبْرُورَ بَشَرٍ پیش از آنکه بچود نروا پس چرا  
 بیری دست خود خورند و بکشند و بکند و عام که روزی نقد میاید بدلم چو هر کس به نیاز آنگی  
 بنامه کان بینی که میل زنی و ما تنفقون و نفقه میکنند شما که تواناید لَا يَتْرَعَاءُ وَجْهَ الْكَافِرِ برای  
 طلب ثواب و خوشنودی خدا و چه معنی ثواب آنکه است وَقَالَ اللَّهُ و اما و تیم من و کوی و تیم من  
 و حواء و ما تنفقوا بخیر و اچ نفقه میکنند از مال خود يُوفِّي ای کیم قوفیه مراد از تنفق کردن برای  
 یعنی چرا در آن بنامی بشما میسازد و اتم و شما لَا تَطْلُقُونَ ستم دیدار می شود یعنی از قوال اهل  
 شما ستم چیزی که نمیکند لَتَقْفُرَ الَّذِينَ این صدقه و نفقه شما را کار و پیشان است

چون آنکه باز داشته شوند يَسْئَلُ اللَّهُ طاعت خدا را در جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بواسطه  
 اشتغال بکار یا در دم طاعت نماز و روزه يُنْفِقُ از مال خود در راه وَالْبَنَانِ و طلب رزق و دینان  
 در ویشان عاجز بود نه قریب بجهان يُنْفِقُ چون عار و بطل و ابن سعد و اسناد ایشان رضی الله عنهم  
 که در مدینه مکینه مزی داشته اند که لب انجا بر برد مسکن ایشان بیست پسر صف مسجد پیغمبر بود  
يُنْفِقُ و چون ملزم الحضر بودند به سائر اتفاقات بر کسب می انداختند و نه بسوال و طلب از کسی  
 می پرداختند و بدین سبب يُنْفِقُ الْحَاجِلُ می پندارد ایشان را مرد نادان و بیچاره حال  
 ایشان أَعْيَاءُ که ایشان نمی مند يُنْفِقُ بسبب باز ایستادن از سوال و استغناء از خلق  
تَعْرِفُوهُمْ نمی شناسی ایشان را ای محمد يُنْفِقُ به نشانه و علامت ایشان که صوفی بود و زراعی  
 بدن و خجندی بیست و بسیاری يُنْفِقُ أَنَا سوال نکنند از مردم يُنْفِقُ از روی الحاح  
 و ابرام و بغیر آن نیز از ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت شفقت  
 و رحمت یکی دند که ناکاه مردم سوال مرد نکنند و از رستگاری باز مانده مالف من رد السؤال  
وَمَا تَنْفِقُوا و اچ نفقه میکنند بخیر از مال خود بر اصحاب صوفی غیر آن از مستحقان وَأَنَّ اللَّهَ  
 پس بدرستی که خدای يُنْفِقُ بدان و داناست و میداند که چه میدهد و از برای چه میدهد الَّذِينَ  
 آنکه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه حق برای سختی أَمْ لَهُمْ مالهای خود را بآلایش بسبب و التماس  
 و بر و سر يُنْفِقُونَ به چنان و علایق و باسکار عرض استغراق او قانت با عطاء صدقه در اسباب  
 نزل آورده که عیال مرخصی هم درم داشت یک بطاقت صدقه که ویکی در سر ویکی بیست و یک روز  
 نورانی حق سبحانه و تعالی و حضرت رسالت بنام صلوات الله علیه از برای عیال میساخته بود پس  
 داشت که بدین نوع صدقه میزدی جواب داد که طریق صدقه را از بین چهار صورت پیرون ندیدم



جميع انوار الترام مودم بتماي انك يكي از اينها شرف قبول یافته بوقه رضا رسد و صاحب كشاف آمده  
كه ابو بکر صدیق رضی جمل از دینار صدقه دادند هزار دوسرو مثل ان در عبادت و هاهم قدر  
و هاهم منوال در روز حق سجنه و تقا درین بیت صدقهای صدیق بستود فلهم پس مرایشانرا  
كه بدین چهار نوع صدقه دهند اخرهم مزد صدقات ایشان عندك ربهم نزد يك پروردگار ایشان  
كه آن جهشت باقی و نفع جاوداتی است و گفته اند مراد است كه ایشان در مقام عندك ربهم  
او في يوم يوفى صدقها عندك ربهم و لكم خوف علیهم و خوف نباشد ایشانرا و لكم جزئون  
وین بما انتم اند و هكین شوند الربون ان الله یا مملوك الربون میخورند مال ربوار یعنی معا  
و لكم جزئون ربی است بما انتم بما انتم از قریب خود برای بخت و شوق یا یقور  
بكر بما انتم بن میخورند الربون انكس كه بما انتم بما انتم و بیفکند او را دیو یا برساند  
و المست از سودن مراد صرع و جنون است زعمرب آن بود كه چون جني مرادی نماید  
مقل او را بخت و دماغ او را بختی سازد پس حق نفع خوی را بر وجهی كه متعارف ایشان بود  
اجر میکند مخصوص کلام است كه حوز نكان را با سرفه قیامت بیکل بجا این باشد و اهل وصات  
ایشانرا باقی نشانه بشناسند ذلك ان عذاب ایشانرا یا ربهم قالوا بسبب انتم انتم انتم  
گفتند یا ربهم جزین نیست كه بیع مثل الربون مانند ریاست كفار یکدم بد و درم بیعی  
کردند و می گفتند این ریاست بیع است میان ربوای بیع و ربوای بیع و اهل الربون و حال  
آنكه حق سجنه حلال کرده است بیع را و حرم الربون حرام ساخته ربوای بیع یا ربهم پس هر كه بگوید  
بد و بیعی بوی رسد بما انتم بما انتم از نزد پروردگار او كه بیعی است از ربوای فاشقی  
پس باز ایستاد از ان فله پس مراد است تا سكف آنچه كه رفته است قبل از حرم و آنرا از  
نتوان گرفت یا مراد است آنچه كنشت بیعی كه تاهان كن شده او مقفوض شده و امره و كال و مقفوض  
است یا ربهم بخدای بیعی هم او در زمان آید و ایست بخت و عصمت حق تعالی كه توفیق رفیق  
او سازد تا سر تکب آن کپره نمود و یا ربهم و هر كه باز کرده باستحلال ربوای پس از آنكه خدای آنرا  
حوام كی دانید یا ربهم پس انكس و مستحلال و ناشئون نكان اربوایی یا ربهم ملازمان  
دو رخ اند یا ربهم و ایشان در ان جا و در ان خواستد بود یا ربهم حلال دانستن  
ربوای كرامت و كن موجب خلود باشد در در یا ربهم یا ربهم كم و كاست سكره اند یا ربهم  
مال ربوای بیعی هر چند فراوان باشد عاقبت انك بنقصان و خسران می كشته این عباس رضی  
فرمود كه هر چه از ان مال ربوای برده در راه حج و غزوه نفقه كند پذیرفته نشود و این مال  
نقصان است و یا ربهم و افزون گرداند حق تعالی بیعی هر چند كم باشد مراد و بسیار

خواهد



خواهد بود و الله للبحیب و خدای دوست منی دارد کل گفتار هر ناسی که مستحق بود  
 به اشیای که بر او تکالیف باشد از آن که استولی بتحقیق از آنکه بگوید اند  
 بالرفی و عمل الصالحات و در عمل او در نه اسیر موجب فرمان و اقامه الصلوة و بیای نشند  
 غار و القوا الزکوة و بداند زکوة را هم آخر هم من ایشان است مخرج ایشان  
 عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت و لا خوف علیکم و ایشان را ترس نیست  
 بر آنچه پیش فرستاده اند و اگر هم بگریزید و ایشان را هدیه و هیکل نیستند برای آنکه از عقب  
 گزاشته اند یاء ایها الذین آمنوا ای کوه کوهندگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای  
 و عرفوا دوست بدید ما بقی که از ایشان باقی مانده است از بول آنکه تفرق منین اگر هستید  
 شما باورد از دکان مرحمت رسول بنی عرب و تقی و بنی مغیره و بنی برجل یکدیگر معامله  
 داشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روز فتح مکه در بواختی داد و بنی عرب و بنی برجل  
 ایشان بود یکدیگر ثابت باشد و برادر یکدیگر از ایشان بودند و بوقت طلب  
 ربل از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد برآورد گفتند ما چه بخت  
 کسانی که ربل از هر مردم وضع کردند و ما هنوز بدان گرفتاریم پس قضیه خود را بر عرض عذاب  
 بن رسید که حاکم بود رسانیدند و او صوفی و جراه ایشان را بجانب بنو قریظ پناه نوشت  
 این آیه نازل شد که دست از ربل بردارید فان لم تفعلوا پس اگر نکنید و بغیر رباترک  
 نخواهید فاذنوا پس گاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب بچند کردی که الله و رسول  
 از خدای و رسول او و حفص فاذنوا از آن که بمعنی علم است بخواند یعنی اگر ترک ربل  
 نکنید آگاه باشید و بدانید که لا یقید بحرب خدا که التواست و بحرب رسول که شمشیر است  
 و آن تشریف اگر توبه کنید از گرفتن ربل فکم مرفق من اموالکم پس بر شماست سرافقای  
 شما لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیادت از آن مال نه طلبید و لا تظلمون  
 و نه بر شما ظلم کنند و از سرایر چیزی بپاهند بعد از آن ول این آیه بنی عرب و کشتند عمارا  
 طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود کدشت بر سرایر راضی شدند و بنو مغیره از غایت  
 تنگدستی نادرک شما و مهلت خواستند و بنو عدی تحصیل آن تعجیل غنوه از احوال و قایل  
 با سبک شدند آید الله و انکاث و اگر واقعه شود عزم دوا عشره خدا و تدا و شوری و غلبی  
 یعنی عزم مغلس و تنگدستی باشد فظنر پس حکم آن مهلت دادن است ای میسر و قایت  
 نه تری و آسانی و آن تفرق و اگر صدقه دهید بقرض دار مغلس خیر آنکه بهتر است بر شما  
 آنکه تفرق و آنکه دین خدا را بپایانید مضمحل و حجابی و تکفل بجا و جادانی است



وَأَتَقُوا أَيُّهَا وَبَتَرِيدِ الْعَذَابِ رَوْحِي كَهْوَةً شَحَا تُرْجَعُونَ بَارَكْرِيدِهِ مَلُودِي فِيهِ دَرَانِ  
إِلَى اللَّهِ حِسَابِ خِزْيِ يَاجِرَ كَهْمَقَرَكْرِيدِهِ دَرِ ثَوَابٍ وَعُقَابٍ ثُمَّ تَوَفَّى بِسَ عَمَامٍ دَادَهُ شَوْهَ كُلِّ  
نَفْسٍ هَرَفِي رَا مَاسِيَّتٍ جَزَائِي عَمَلٍ كَرْدِهِ بَاشَدِ زَنِيكَ وَبَدِ وَهْمٍ وَدِيَسَانِ يَعْنِي بَارَكْرِيدِهِ  
بُورِي لَا يَظْلَمُونَ سَمِ دِيدِ دَشُونْدِيَا عَمَلُهَا الَّذِي لِي جَمَاعَتِ كَرْدِي دِي كَانِ إِذَا تَدَانِيَتْ جَوْنِ  
مَعَالِمِ كَنِيْدِ بَا يَكْدِي كَرْدِي بُوَايِي يَعْنِي عَقْدِ سَدِيدِ دَرِ عَقُودِ شَرَعِي كِه بَدَلِ دَرَاهِ بِعِ دِيَنِ بَاشَدِ  
إِلَى أَجَلِ سَمِي تَاوَقِي نَامِ بَرْدِ وَمَعْلُومِ تَوَقِيَتِ سَمِي وَشَهْرٍ فَا كَتَبُوا بِسَ بَنُوسِيْدِ  
دَرِ صَحِيفَةِ شَمَلِ بَرُوصِ مَعَالِمِ وَاسْمِ مَعَالِمِي وَمَعْلُومِ حَقِّ وَقَدِ الرَّجُلِ تَاوَقِيَتِ حَاجَتِ جَوْنِ  
بَدَلِ كَنِيْدِ وَلِي كَتَبِ وَبَا يَدِ كِه بَنُوسِيْدِ آن وَشَهْرٍ اِيْتِيَكُمُ دَرِ بَانِ شَحَا كَاتِبِ نُوَسِيْدِ  
بِالْعَدْلِ بِلَادِ وَرَاسِي يَعْنِي كِه زِيَادَتِ نَكْتِ دَرِ اَجَلِ وَمَالِ وَكَرِيَا بَ وَبَا يَدِ كِه سَرِيَا نَزْدِ كَاتِبِ  
هَبِ نُوَسِيْدِ تَكْرِيَا تَابِ بَعْدِ اَنْ نَفِي اَفَادَهُ عَمُومِ مِي كُنْدِ وَبَا يَدِ كَاتِبِ بَقُولِي عَنْ كَهَا يَسْتِ وَبَقُولِي  
فَرَضِ عَيْنِ بِشَرَطِ فَرَاغِ كَاتِبِ وَتَوَلِي اَنْ كَسْتِ كِه فَرَضِ عَيْنِ بُوْدِ وَمَسْخُوحِ شَهْرٍ بَقُولِ وَلَا يَضَارُ كَاتِبِ  
بَقُولِ وَكَفْتِ اَنْ سَحَبِ اسْتِ يَعْنِي اُولِي اَنْ بَاشَدِ كِه اَنَا كُنْدِ كَاتِبِ چُونِ اَلْتَمَاسِ كُنْدِ اَنْ يَكْتَبِ  
اَنْ بَنُوسِيْدِ وَنِيَقَةِ مَعَالِمِ رَا عَمَلِ اَللَّهُ هَبْ نَا بِسَ مَزَانِيْدِ اَوَّلِ حَذَائِي يَعْنِي بَرَانِ نَفِي كَرَامِ  
شَرَعِ وَارِدِ مَشْدُوهِ فَيَكْتَبِ بِسَ بَا يَدِ كِه بَنُوسِيْدِ وَتَمَلُّ وَبَا يَدِ كِه اَمَلَا كُنْدِ بِرِ كَاتِبِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ  
كِه بِرُويِ اسْتِ دِيَنِ وَبِرِيَا نِ حَوْذِ اَقْرَارِ كُنْدِ وَتَمَلُّ اَللَّهُ وَبَا يَدِ كِه بِتَرَسِدِ اَمَلَا كُنْدِ اَرْحَايِ رَبِّ  
كِه بِرُويِ دِيَا رَاوَسْتِ وَكَوْنِ بَحْسِ وَكَمِ كُنْدِ دَرِ وَقْتِ اَقْرَارِ مَشْرُوعِيَا اَرْحَايِ حَقِّ كِه بِرُويِ دِيَا  
فَا نِ كَاتِبِ بِسَ اَوْ بَاشَدِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ اَنْ كَسْتِ كِه بِرُويِ دِيَا يَعْنِي دَرِ مَرِ اَوَسْتِ سَفِيْهَا  
جَاهِلِي وَفَوْفِي يَعْنِي بِالْعِ غَيْرِ سَيِّئِ چُونِ مَجَانِيْنِ وَبَرِ مَبْهُوتِ اَوْ مَبْهُوتِ اَعْرَاجِي نَا تَوَلِي  
چُونِ كَوْدِ خُورِ يَا بِرِي نِيَكِ سَيِّئِ اَوْ لَيْسَتْ طَبْعِ يَا اَنْ بَطْلَانِ نَا نَايِ نَدَارِدِ وَنِي تَوَلِي اَنْ نَايِ  
اَنْ اَمَلَا كُنْدِ هُوَ اَنْ مَدْرُوسِ بَحْتِ اَنْ اَخَرِ سَ بَاشَدِ يَا بِرُويِ سَطَرِ مَرِ كُنْتِ دَرِ زِيَادَتِ بَدَلِ  
يَا اَنْ بَرَانِ لَفْتِ كِه مَعَارِفِ قَوْمِ اسْتِ دَا نَا بُوْدِ فَلْيَمَلِّ بِسَ بَا يَدِ كِه اَمَلَا اَنْ حَقِّ كُنْدِ وَكِيَّةِ وَلي  
يَكِ اَرْيَنِيَا كِه كُنْتِ يَعْنِي مَتَوَلِي اَمْرٍ اَوْ اَنْ قِيَمَتِ مَرُطَلِ وَبَحْثِ نَا وَوَكِيْلِ وَبَرِجِ غَيْرِ  
مَسْطُوعِ وَبَا يَدِ كِه وَلي اَقْرَارِ كُنْدِ بِالْعَدْلِ بِرَاسِي وَاضَافِ يَعْنِي زِيَادَةِ وَكَمِ اَمَلَا كُنْدِ  
وَاضَافِ اَوْ اَوْ كَوَاهِ كِرْدِ بِرِ مَعَالِمِ خُودِ شَهِيدِيَّتِ دَوَا كَوَاهِ مَرِ رَجَالِكُمُ اَرْحَايِ شَحَا يَعْنِي سَلَامَانِ  
بَالِغِ اَرْحَايِ اَنْ كَمِ كَوْنِ اَحْسَنِ بِسَ اَوْ اِنْ دَوَا كَوَاهِ بَاشَدِ دَوْرِ يَعْنِي اَكْرِ اَتْفَاقِ نِيَقَتِ كِه دَوْرِ  
شُونْدِ فَرَجِدِ بِسَ بِرِ مَرِ اَمْرَا تَانِ وَدَوْنِ كَوَاهِ شُونْدِ اَلْحَقَاتِ نَرَانِ بِرِ مَرِ اَنْ دَرِ بَارَتِ وَوَلِي  
وَعِيْبِ نَسَا اَتْفَاقِ مَسْئُورِ مَسْئُورِ اسْتِ وَبَا يَدِ اَنْ دَرِ حُدُودِ وَقَصَاصِ مَطْلُوعِ مَسْئُورِ نِيَسْتِ وَغَيْرِ



از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و ارشال آن قبول است  
 و کوه باید گرفت مَنْ تَرْتَوَتْ از کسانی که پسندیده و راضی باشند بِشهادَةِ الْكُوهَانِ  
 پس بیان میکند علت اعتبار عدد را ثَمَانِي یعنی دوزن برای آن باید که آن تَضَلَّ تا چون فراموش  
 کند اِخْرَاجَ مَالِهِ آن دوزن معامله را که بر آن کوه بودند و لَا يَأْبَى الشَّهَادَةُ پس تا یاد دهد اِخْرَاجَ مَالِهِ اَلْاُخْرَى  
 یک از ایشان آن دیگر را چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان بی اثر چه عنوان غالب است پس  
 دوزن باید که تا بتذکر یکی نسیان دیگری را نبرد و لَا يَأْبَى الشَّهَادَةُ و باید که سر باز نزنند کوهان  
 از تحمل شهادت اِذْ لَمَّا دُعُوا چون خوانده شوند برای داد آن وَلَا تَسْأَلُوا مَوْلَى مَشْهُودٍ اَنْ يَكْتُبُوهُ  
 آنکه بنویسد حق را صَغِيرًا در حالتی که خورده باشد آن حق او كَبِيرًا یا بزرگ یعنی آنکه و بسیار  
 انرا بنویسد اِذَا جَلَّ تا موه او که مقرر شده باقر مدیون اَنْ تَكْتُمَ اِقْطَعُ این کتابت شمار است  
 است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای واقوم و بصواب تِلْكَ الشَّهَادَةُ و مرگویی دادن را چه کتابت را مذکور  
 شهود است و اَوْفَى و نزدیک کتابت اَللّٰهُ تَرْتَوَتْ از بشک نشود در حق و برت آن و تعیین  
 شهود چون رجوع نمایند بکتابت اَللّٰهُ تَكُونُ مگر که باشد معامله عِجَارَةً حَاصِلًا بِزَكَاةٍ بِحَصْنٍ  
تَهْرُوكَهَا که بیکر دایند اَنْ تَكْتُمَ بیان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد نقد فلیس  
عَلَيْكُمْ پس نیست بر شما جناح كُنَا فِي اَلْاَلْاَلِ تَكْتُمُوْهَا آنکه بنویسد انرا و اَشْهَدُ وَكُوه كَبِيرًا  
اِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این ابر منسوخ است بقوله نعم فان امن  
 بعضكم بعضا اَلَا يَتَرَوْنَ و باید که ربح رسانند نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را با کوه  
 و اجبار کتابت نفرمایند لَا تَشْهَدُ و نه کوه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی  
 داشته باشد این معنی که گفته شده بر تقدیر نیست که بضرر فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار  
 کنند منطوقش آنست که باید که کتابت بخانند کسی را و وسیقه دست نویسد و از خیانت  
 در کتابت احراز کند و کوه نیز تحمل شهادت کند و از دست یاری در بگذرد و کوهی بنویشد و  
 طلب و باز بکرم وقت اِذَا تَبَايَعْتُمْ و کسی بکند ای معلوم اینها که یعنی اَنْ تَكْتُمَ اَلْاَلْاَلِ تَكْتُمُوْهَا  
وَ اَنْ تَكْتُمَ پس آن فعل منفی فَسَوْفَ يَكُمُ فَارِغًا مِنْ اَلْاَلِ تَكْتُمُوْهَا باشد لاحق بشما و اَنْ تَكْتُمَ اَلْاَلِ تَكْتُمُوْهَا و هم شما بر سید  
 و فرمان خدای اخلاف مکنید و عَلَيْكُمْ اَللّٰهُ و ای آموزد خدای شمار مصالح دین و دنیای شما  
وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ خَدَايَ بِهَمِّ حَبْرَةٍ عَلَيْكُمْ دَانَا سَاسَ وَ اَنْ تَكْتُمَ اَلْاَلِ تَكْتُمُوْهَا و کسی باشد شما علی سقر  
 در سفری علی اینجا یعنی فی است و لَمْ يَجِدْ اَلْاَلِ تَكْتُمُوْهَا بِهَمِّ حَبْرَةٍ عَلَيْكُمْ دَانَا سَاسَ وَ اَنْ تَكْتُمَ اَلْاَلِ تَكْتُمُوْهَا  
 باشد واد وان کتابت یافته نشود رَهْلَكُ تَقْبُوضُهُ پس وسیقه باشد کوههای قبض کرده  
 یعنی و است فَانِ اَيْنَ پس اگر این را اولد بعضكم بعضا بر خنی از شما بر خنی را اولد از شما

فتدگی



اوجم دارد **بلیوری** پس باید که ادا کند **الذین** آنکسی که ایمان داشته شده است یعنی مدیون  
است **وایم** او را کار حق نکنید **والتقوا الله** و باید که بترسد از خدای **رب** یعنی پروردگار و  
و در مانند حیانت نکند **ولا تلهو الشغل** و پوشید کواهی را که پوشیدن آن از کناهان  
کبار است **وینبذکم** و هر که پیوسته کواهی را **فانه لکم فکبر** پس بدرستی که بزمند و گنه کار  
دل او در اضافت اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی مگر اتم شهادت را چه جمیع قلبه  
سخت شود غلط تر است از اتمام متعلقه باعضاء ظاهره **والله بانوکر** و خدای بد آنچ  
شما بکنید از اظهار شهادت و کتمان آن **علم** داناست **سبح** من خدای است **تالی الشی**  
آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست عالم روحانی که آثار غیوب و بواطن صفاتند  
**وینال الله فی** و آنچه در زمینهاست از کافها و موالید یا اوراست عالم جسمانی که مظهر اسماء  
و مظاهر افعالند **وآن تبدوا** و اگر آشکارا کنید **تالی انفسکم** آنچه در نفسهای شماست از غماجم  
و نیات **و تخفوا** یا پنهان سازید از **انفسکم** **یراه الله** شمار میکنند خدای شما را بدان چنین  
یا خبر میدهد شما را آن تا و ایند که ضایع و مطلع بر سر این است آورده اند که حق سبحانه  
و تعالی روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کنند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه  
دل **فیتخبر** پس بیازند بعد از احصای **تشیار** من آنکس را که خواهد بفضل و **یکرب**  
**یتبار** و عذاب کند هر که خواهد بعد از **تشیار** **کل شی** و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب  
**قدیر** تواناست بعضی بر آنند که این آیه لا یتکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است و بعضی  
گویند محکم است بر آنکه قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام معترض شود نه بر خیال  
و این آیه خیر است پس منسوخ نشود و نزول آیه لا یتکلف الله نفسا برای آنست تا دانند که  
مواخذ در خطر خواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد  
صحابه کم از قتل در مغمون آن شامل گشته بی طاقت گشته از صدیق و فارق و معاذ  
جیل از اعیان انصار رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بمانند حضرت رسالت علم  
و فیه صورت حال بموقف عرض باید **تشیار** **تشیار** ایستاد بجا تب بنوع پناه آمد گفتند یا  
رسول کلغنا من العول و لا نطیق بعمال تکلیف کاری که ندانند که قوه آن نداریم بلکه چیزی بماننداده  
که طاقت استماع آن نمی آیم حضرت استفسار نمودند که آن چیز کدام عمل است گفتند یا رسول الله  
عنان دلهام و قبضه اقتدار و زلم در بجه اختیار نیست (حیانا خیال معاصی) در دل ما می آید و می  
سناهی در خاطر باطل میخاید و ما آنرا مکره میدانیم و از قوه بفعل نمی آیم حق سبحانه میفرماید  
که بجا سبکم نه الله آنهارا بدان گیر کاره شوار کرد و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید



علم عالم صلوات الله علیه والسلام فرمود مکر شایان میگوید که پیغمبر را گفتند  
لجیم جنیدین بلیه بر گفتار ایشان متفرج شد بگویند سمعنا واطعنا دهان دهان  
سید احباب طمینیانی تمام یافته گفتند سمعنا قوله واطعنا امره برکت  
ایشان روی باستانی نفاذ و حضرت در حق این است در شایان باری ایشان این  
ایت فرستاده که **اسم الله** گوید و اعتقاد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله **یا ابراهیم** باختری که  
فرستاده شده است باو **وین** از خود پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دینی حقوق  
شیخ **والتوفیق** و توفیق نیز از است او بدین منزل گویند اند اما ایمان رسول الله صلی الله علیه و آله  
بجمله و تبلیغ بوده و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان  
پیغمبر و ایشان در خکی و فرمود **کل** یعنی هر ایشان از بنی و متابعان **اسم الله** گویند اند  
بخدای یعنی بوجه از بی و ابدا و اسماء حسنی و صفات جلال و جمال و افعال متقشیه و حکم  
کامل او **والتفکیر** و تفکر ایشان او که قربان حضرت کبریا اند مذنبات او و رسالت او و حق  
بجهت پانیا و سبب وصول وحی اند بر سبب **والتفکیر** و بکتابهای منزل وی که هر حق است سخن  
او است غیر مخلوق **والتفکیر** و فرستاده کان او که هر پاک و معصوم اند و برکت و وحی گذارند  
و خوانند بر او حق **والتفکیر** میگویند بی و مؤمنان که ماجرا نمیکیم در ایمان **والتفکیر** بیان  
هیچ یک **والتفکیر** از رسولان او بلکه به ایمانی آیم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را  
منکی **والتفکیر** و گفتند مؤمنان **والتفکیر** شنیدیم قول خدای **والتفکیر** و فرمان بر او امر او را  
پس بطریق التفات او حقیقت عینیت مذکور خطاب بر آمد گفتند **والتفکیر** سبطیم از ش  
ترای پروردگار ما **والتفکیر** و بسوی تست باز گشت هم و اکی این قول را که در سبب نزول ذکر  
شد اعتنا کنند این ایت را مدتی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این ایت و تالی او  
یکی است و بی واسطه و در شب معراج بر حضرت نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابی سعید  
وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند غارهای پنجگانه و خوانتم سوره  
بوده و آنکه کناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیارند و بیارند کسی را که شرک بیاورد بخدای در پیاف  
آورده که چون رسول صلی الله علیه و آله بمعراج رفت و بساط کونین را بقدیم همت طی کرده بمنزل فرستاد  
**نظم** سوی عالی شده که عالم غاندا وزودریان سایدهم غاندا برون آمد از برده بود خویش  
تکه کرد بی برده مقصود خویش بوقتی که ب مقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت  
بنای واقع شد حق بجهت پیغمبر خود را پستایش فرمود که **اسم الله** رسول عالم را بر خواجه عالم صلعم  
ساجاتی کرد بخوی بر آنکه مرا شربت این کی است بی مؤمنان است کوارند است حق نعم فرمود



والمؤمنون كل امر الاله حق نعم بر سید که امت تو در قبول احکام چه میکنی خود را  
 سمعنا و اطعنا الاله خطاب آنکه که من هم بر ایشان سبک کردم **لَا تَحْلِفُ لِقُلُوبِهِمْ** در پنج  
 نیفتند خدی هیچ نفسی را یا نفر ماید بکارها **وَسَمِعْنَا** مگر بعد از طاقت او **وَقَالَ كَيْتُ**  
 من این نفس را باشد آنچه بجا آر از نیکیها **وَيَكْفُرُ بِمَا كَفَرُوا** و بران نفس باشند آنچه بجا آر  
 از بدیها اخف درین هنگام باهام اله اعان دعا کرد که **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **الْحَقُّ** میگردان  
 بقیات آن **وَالْحَقُّ** اگر فراموش کردیم و علی بنی که انما وقت شد **وَالْحَقُّ** یا خطای که در وی  
 قصد بر من نکند سناهی شدیم **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **وَالْحَقُّ** و بار دیگر بر ما **وَالْحَقُّ** باری که آن  
**عَلَّمَ** چنانکه باری که ای **وَالْحَقُّ** که از **وَالْحَقُّ** بر آنکسانی که پس از ما بودند یعنی یهود  
 و نصاری که تالیف شاف بر ایشان واقع شده بود **رَبَّنَا** ای خداوند ما **وَالْحَقُّ** و بحکم بر ما  
**وَالْحَقُّ** آنچه که طاقت نیست ما را **رَبَّنَا** بآن که حدیث نفس است و وسوسه و تقوی  
 مفسران که ایت مدعی باشند و فاسخ ایت محاسبه شناسند و بقوی دیگر که یکی است مراد استیلا  
 سیطان است بر اسط غلبه شجرات بر نفس یا شجرات اعدا یا هر چه بنده را از حق شغول کند و اند  
 و از فرمان برداری باز دارد و گفته اند ما طاقت نداریم بفریدن قدم است از مرط مستقیم  
**وَالْحَقُّ** و عفو کن و در گذار از مخطاها و زوایای ما **وَالْحَقُّ** و بیامرز گناهان  
 ما را **وَالْحَقُّ** و بخواستار بر ما بقول طاعتی ما **وَالْحَقُّ** تو کارسان و یاری دهنده مای **وَالْحَقُّ**  
 پس باری ده ما را و بظفر کردن **وَالْحَقُّ** بر کرده کاران آورده که جز معاذ بن جبل رض  
 این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در حدیث است که حضرت علیه السلام این دعا را در شب معراج  
 میگفت و ملائکه آمین میکردند و حق بخیر و نعم اجابت میفرمود **سورة العنكبوت**  
**بسم الله الرحمن الرحيم**  
**الحمد لله** هفتاخ سوره یا اسم او است یا الف اشارت بالای عیم حق است و لام بقاء که میم و قدیم  
 بحجت که او برکت الای او در دنیا هر را علی العوم شمل است و تحت لقای او در سرای عقبی باریاب  
 و اصل و فیضی محبت بی شتهای او در هر دو جهان اخف جوامع و حاصل سزای بر مستحق او است  
**لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او **الْحَيُّ** زنده که حیات هر زنده از او است  
**الْقَيُّومُ** باینده که قیام هر باینده بدوست جمعی از نصاری بخیران مدینه آنکه میخواهند که با حضرت  
 رسالت صلح در باب عیسی عم مناظر کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان با سلام و دعوی فرمود  
 و ایشان گفتند ما نمائیم سلام بر تو و حلقه قبول دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد  
 که شما را نیست زن و وزنند بجانب الهی هویت از اسلام باز داشته است بر سایان گفتند که مادر است



[illegible]



افق نظری که بثلث ثلثه قایلند **العزیز** بی هتا و بی مانند **الحکیم** دانا و محکم کار **هو الذی**  
**لایزال** اوست آنکه فرستاد **عبدک الکتاب** بوق فراتر **سبح** بعضی ازین کتاب **آیات حکما**  
تشابههای ریش است و درینها مفصل بین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نیست **قرآن** آری است  
**حکیم** **ام الکتاب** اصل و معظم قرآن است **واضح** و اینها یکی **تشابهات** مانند اند بیکدیگر  
در ظاهر و در آن معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی بر آنند که حکم آشت که محتمل یک وجه نباشد  
و متشابه اند از حق و جوه دارد **بیخ** اینصورتی که در یک وجه که عقل بیان حکم میداند  
و در مشابهی مرد نقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که بود  
بناضاری از روی حساب جدول آن بر مدت دولت اسلام است **لاله** بیکدند و چون  
قانع هر سوره از مقطعات غیر یکی و در حساب تفاوت بسیار است چنانچه  
الم هفتاد و یک است و القص صد و شصت و یک و آل و بیت و سی و یک و آل  
دو بیت و هفتاد و یک از طایفه یکی دند بر ایشان مشبهه میبند و گفتند ما بدین ایمان  
ندایم حق بخت فرمود که **قلنا الله یب** اما آنکسانی که از جهت تقلید و بقصبات **فی قلنا**  
در دلهای ایشان **بیخ** یکی و بیاهی است یا شک در سخن **الیه قتیقون** پس بی روی میخاند  
**تفاوت** **بیخ** یکی و بیاهی است یا شک در سخن **الیه قتیقون** پس بی روی میخاند  
طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تدیس بر جمل چنانچه یهود گفتند این حسابها  
مختلف بر ما مشبهه است و عرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و **بیخ** تاویل  
و دیگر دبیاع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویلات بر وفق مدعا و متمای خود **و یائیم**  
**تاویل** و میداند تاویل این متشابه است **الله** مگر خدای که آنرا فرستاده امام بجا و ندی  
رحمه الله گفته که بذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الله و وقف باید  
کرد تا از سخنان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دلتی تاویل داخل نکند و ندب بحقیقت  
جز حق بجهت تاویل آن عالم نیست **و لایزال** و **لایزال** در دانش که مؤمنان  
اهل کتابند یا هر که او را در علم رسوخنی بود **و یائیم** میگویند **آیت** ماکو وید مایم بجهت  
**کل سون عیند ریت** همه حکیمان و متشابهات از نزدیک بر روی کار است **و یائیم** و یاد  
نکنند یا پند پذیر نشوند **لا الاله الا الله** مگر خداوندان عقول صافیه **و یائیم** و قول را  
علم است و ایشان قوی اند که شعاع دانش خود را بر یور عمل بسیار است بیکو پندای اوید  
**لا یزال** **بیخ** و مخفی ساز **قلنا** و لهای ما از دین حق **و یائیم** بعد از آنکه مارا  
راست نمودی **و یائیم** و بد بخشها را **و یائیم** ازین دیک خود توفیق بر استقامت که آن حجت



محض و محض رحمت یا با ارزانی دار عصمت از شک و شبهه **کتاب التوحید** بدرستی که تویی  
بخشیده هر عطیه **کتاب التوحید** ای پروردگار ما **کتاب التوحید** بدرستی که تو فراهم آرند هم مردمانی بجز از  
مرکز ایشان **کتاب التوحید** برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن **کتاب التوحید** بدرستی  
که خدای **کتاب التوحید** خلاف نکند و عده که در بحث و شتور از خود **کتاب التوحید** بدرستی که تحقیق  
آنکه کافرند یعنی قوم قریظ یا نفیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که در ویش است  
و برانند از خود بلوال و اولاد معاشرت و معاشرت می نمایند **کتاب التوحید** دفع نکند و باز اندازد  
از ایشان **کتاب التوحید** ماله های ایشان را که بدان می دارند **کتاب التوحید** و نذرندان ایشان که وجود  
ایشان علم بهاهات بر می افرازند **کتاب التوحید** از زبان خدای **کتاب التوحید** هیچ چیز در دنیا که بخت  
درماند و نذر آخرت که ایشان را معین جهم دارند **کتاب التوحید** و آنکه **کتاب التوحید** ایشانند  
آتش آتشی در دوزخ و عادت این مشرکان با یهود و نصاری در نیکو حضرت رسالت صلوات  
**کتاب التوحید** مانند عادت متابعان و غرض است در نیکو موی هم **کتاب التوحید** بدرستی که  
و عادت انکسافی که نیز پیش از تو نبیان بود و چون عادت و عود **کتاب التوحید** بدرستی که  
آیت های مان یا بجز ات انبیاء خود را **کتاب التوحید** پس بگفت ایشان را خدای **کتاب التوحید** بدرستی که  
بکتاب ها ان ایشان از نیکو و انکار و غیر آن **کتاب التوحید** و خدای سخت عقوبت است  
بر کفران **کتاب التوحید** بگو ای محمد بر انکسافی را که کار نشدند از یهود و ثمانت کی دهند  
در واقع احد **کتاب التوحید** برود باشد که غلب شود بر دنیا بنصرت مؤمنان بر شما  
**کتاب التوحید** و می شود در عقی بسوی دوزخ **کتاب التوحید** و بدان آگاهی  
است دوزخ پس خطاب با کفار قریش می نماید **کتاب التوحید** بدرستی که بود شما را **کتاب التوحید**  
علامتی و نشانی در دست بنیوت محمد صلی الله علیه و سلم **کتاب التوحید** در فتنه آن که  
که هم روی و هم بد در شدند در عرب بدر **کتاب التوحید** و کوهی کار نایم میکنند **کتاب التوحید** در راه  
خدای که لشکر پیغمبر بودند صلوات الله علیهم **کتاب التوحید** و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجرین و دویست  
و سی و شش انصاری **کتاب التوحید** و کوهی ناگه بدید خدای که لشکر او جمل بود و نهضت  
و پنجاه تن بودند **کتاب التوحید** میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار **کتاب التوحید** و بر این  
**کتاب التوحید** دیدنی آسکان از ایشان سر بر مؤمنان بودند اما حق تعالی و عده که بود اما حق تعالی  
و عده کرده بود که یکی از مؤمنان را برو تن از کافران غالب گردانم تا به صابره بقیل و مایه های  
کفار را و بر این ایشان نمود بدیشان تا بوعن الی مستظهر شد روی بحرب آرند و بر دشمن  
غلبه کنند و علامت مذکور این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آن است که در میان

ع



قتال مؤمنان اندکی بچشم کافران در آوردن قاتل جنگ دیر شد تا در اندام حرب مؤمنان ضعف  
لشکر ایشان را بدیشان عوفه قاتل خوف مغلوب و مغلوب کشتند و برین تقوی قاتل بیرون  
کاروان باشند و صحن هم راجع بمؤمنان و علامت صحت بنوع این بود **والله یقید** و خدای توفه  
دهد بصر بیاری کردن خود **سبحان الله** هر که خواهد **سبحان الله** بدستی که در قتل کثیر  
و کثیر قتل **سبحان الله** هر آینه اعتباری است **سبحان الله** برای خدای تعالی پناها را دارد  
پناهی دل است که بعیرت گویند **سبحان الله** زینت داده شده یعنی آن که شده است **سبحان الله** برای  
مؤمنان **سبحان الله** دوستی از رویهای نفس مرده مشتیهات است و زینت صفا  
حق هم بود که خالق افعال و واعی او است و تن بین جسم استخوان بند کلام باشد و گفته اند  
مؤمنان است که می آید در چشم حسن ایشان پس **سبحان الله** و مشتیهات **سبحان الله** از زبان  
کبریا بدست برین نام سلطان ایشانند **سبحان الله** و بجز آن که محبوب طبع و الدین اند **سبحان الله**  
**سبحان الله** و قطارها پس می ده یاد و این ساخته **سبحان الله** از رب و سیم قطار هشت  
هر از شغال ز راست یا مشتاد هر از درم نغم یا بر یک بیست کار و دنیا و دهرم **سبحان الله**  
و دیگر بیان علامت دار مراد آن نشان اسب است که عیب و هنر و ظاهر بیکر و قد چون  
مطلق الیوم و عزه بحمل و سال آن گفته اند سوره اسب آن است با تمام خلقت  
ایا راهوان یا فرید یا الیون که قبل از مراد بیان پیش بود **سبحان الله** و دیگر چهار بار آن از  
اشتر و کاف و کف **سبحان الله** و کشتند از یاز میتهای ای از روع **سبحان الله** این که یار  
کرد شد و در نظر کفار آراسته کشته است **سبحان الله** چنان نیست که بر جور در  
یا بند از آن زند کافی در دنیا **سبحان الله** و خدای که معبود بحق است **سبحان الله** نزدیک  
او است هر کوی که از کشت حسن مای جز در قرب رب الارباب تصور نیست **سبحان الله** چند کوی  
کوه صحرادرهوت **سبحان الله** پس هو الله حسن المآب **سبحان الله** یکی ای محمد ایا خبر هم شاد ای  
در ویشان صحابه **سبحان الله** بر بعضی ازینها که گفته شد **سبحان الله** برای آنها که پسین  
کردند آن ترک که عاصم مؤمنان باشند یا از ارتحاب فواحش بکن شدند یا مستاع و فیکرا  
دست بداشتند چون اهل صف دریشان **سبحان الله** نزدیک پروردگار ایشان **سبحان الله**  
بویستافهاست که اندکی از آن بهتر است او دنیا و آنچه در دست در حدیث آنکه بوضع  
سوط من الجنة جزئی الله بنا و ما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که **سبحان الله**  
**سبحان الله** می رود از برقص و از انجاران بوستانها جوهای **سبحان الله** جانان  
مؤمنان در آن بوستانها از خلوص محبت است که نعت دخول در آن بخوف انقطاع منقطع

و کتوبه



و از ایشان است جفتهای انجری و انسی **مقصود** با کبر ان قاذ و رانی که سناء و نیاید باشد  
 یا پاک تر در خلق و خلق **و روضه القلوب** و دیگر ایشان خشنود یا است از خدای و این از بهشت  
 و نعيم او بهتر است **و الله یعلم** و خدای پس است **یا نور** به بندگان و احوال ایشان  
**الکتاب** استقیلا که نازل سازد جنات خشنود و مانند که در روی نیان **بقوله** **و انما یقولون**  
 ای پروردگار **انک انت** بیداری که ما کردیم **یم** با آنچه تو فرمودی **فانک انت** پس بیاور بر روی ما  
**بقوله** **انک انت** ما را از رخط که هم بر دهن عظیمان ما کش **و قناعه** **ابنه** **انک** **و قد امر** از  
 سزایاد و رخ نگاه **و الله یعلم** و یک صفت ایشان میکنند که غیر گشته باشند بر آید از رفیق  
 و سنی یا بر ترک محظورات و شیعات یا در وقت هجوم آفات و بدیات **و انک انت** **و انک انت**  
 در قول و فعل و نیت **و انک انت** و فرما بردارند بر خدایا در رفاه و اشکار **و انک انت**  
 و قفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق **و انک انت** و آرزو می دهند گانند **یا انک**  
 بسی ها که اوقات اجابت دعوائت یا غان کن از گانند و رتلت آخر شب یا داد اکند گانند  
 همان بامرد به جماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن با صبر با و صلواتانند  
 در ابتهاج مناجار امداد و قاضی اند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و بی تقصیر و بی غف  
 صفات و ذاتند از روی محبت و استغفرند از ذنوب و قلوب که توجه است بغیر حق **یا انک** گناه  
 آید شود **یا سیدی الله** از این نوع گناه استغفر الله **و** از این صفات که مذکور شد صبر سید  
 سلوک است و صدف ابتداء مخلوق با خلق مالک الملوک و قوت اشتغال بنفق نفس بوالفضول  
 و اتفاق سبب نیکو او در رتبه قبول و مراد از استغفار مناد توحید است و تاسا و هستی  
 سالک در مغرب فنا ستوری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض از فی طالع نوری و ذکر  
 سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است ای فایده بدهد که چون شکر هر چه  
 بر همه اکل ملک و ملکوت مستحی شد شب وجود ماعدا که نمودنی بوده است از ایل گشته طبع شود  
 وحدت از افق حقیقت روی **یا سیدی الله** تمام اطفال المسراج فقلطه الصبح اینجا جسم  
 کشاید **یا سیدی الله** نور قیام یافت بر کوان **یا سیدی الله** جمله مرادات مجدشان بر آمد **یا سیدی الله** و صالش و سید و  
**افاق** هر طرفه با کمال الصلو بر آمد **یا سیدی الله** نور او ده که در خبر از احبار شام بحدیث آمد  
 از حضرت خواجہ عالم **یا سیدی الله** سوال کردند که بزرگتر کلمه و شیرین تر شهادتی در کلام خدای کدام است  
 این آیت نازل شد **شهد الله** که ای داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود **یا انک** است  
 خدای بحق که از روی تحقیق **یا انک** هیچ انجودی سترای پرستش نیست که او **یا انک**  
 و فرشتگان نیز بهین و کواهی دادند **یا انک** و خداوندان و دانش که مؤمنان اهل کتاب



باجمع صابر و انصار با علمای این است همین گواهی میدهند **قائما** در حالی که هر یک از علما قیام اند  
بعد از داده شهادت یا خدای گویید داد بوجدانیت خود و قیام بود بعد یعنی حکم برستی  
کفته اند شهادت حق بفساد و دلیل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوجدانیت و گواهی  
علماء ارباب بدان و احتیاج بر او و فضیلت علماء و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان  
شهادت حق معلوم میتوان کرد **لله الا حق** نشان بجهت تاکید است و زیاده اهتمام  
بمعرفت اهل توحید **القرن فی قوی** است و غالب یعنی متمنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید  
توحیدی و وصف و صفتی که بر وجه امر مسموعند باظهار کلمه توحید **لله** دانست  
در شهادت بوجدان خود **ایة الدیانت** بدرستی که دین پسندید **عند الله** و در یک  
خدای اسلام است نه یهودیت و نصرانیت **و اختلف الدین** و اختلاف نموده در آنکه دین  
اسلام حق است و محمد رسول الله پیغمبر حق است **فانکم اولی الکتاب** و ادند بدین کتاب و دین  
آنکه مکرر **تجدد حلقه** پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت ابرهه و قرآن بدیشان  
آمد موافق و مصلحت کتاب ایشان آنکه ایشان اعان خلاف کردند **بما یستلزم** از روی  
حسد یا جور در میان ایشانست یا میل بریاست و جزای قوم **و یقر بان** و هر که مکرر  
بقرآن و یا بمعجزاتی که خدای تعالی حضرت محمد را صلوات الله و سلامه علیه از برای داشته **فان**  
**الله** پس بدرستی که خدای **تبارک و تعالی** زود حساب کنند است یعنی زود باشد که ازین  
عالم بروند و خدای بعد از حساب ایشان ایشان جزا دهد بر کفر و انکار ایشان **فان**  
پس اگر این جمیع دان با تو خصوصیت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا انصاری بخوان در  
مقام جدان باشند بنو اسطیعی عم **فصل اول** پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم  
**و یقر بان** خود را یعنی خودی خود و کردار گفتار و نیت و دل خود را سپردم **لله** مر خدای  
و آنها که پیروی کردند سر آنها نیز تسلیم کردند چنانکه می دم **و یقر بان** و بگو **لله** و بگو **لله**  
که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری **و اختلف الدین** و بگو **لله** و بگو **لله**  
**عند الله** یا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استقام است یعنی ابرهه اسلام آرید **فان**  
پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند **و یقر بان** پس راه یافتند بمقصود یک و از یادیر  
ضلالت بمقصود اهل رسیدند **و یقر بان** و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند مثل هیچ  
صراط نیست **فانما هدیکم** پس بگو این نیست که بر تو بفهم رسانیدن است و پس **و الله**  
**بصیر** و خدای پست است **بما یستلزم** بر بندگان و تصدیق و تلبیس ایشان **و یقر بان**  
بدرستی که آن که و هر که از نزد **بیايات الله** بقرآن و محمد صلعم یا بجهت های روشن که بر وجدانیت

نصف

کتاب

۲



حق نعم واقع است در کمالهای وی **وَقِيلُوا لَكَ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ** و میگفتند پیغمبر را **وَقِيلُوا لَكَ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ** و میگفتند پیغمبر را  
 بی آنکه کشتی بر آسجا باشد درین سخن تاکید بر قتل نبی جوت غنی باشد یعنی ایشان میدانند  
 که بعین حق میگفتند و این صورت اربع است از آنکه تصور کنند که جوت میگفتند از حضرت رسالت  
 علیا السلام مرویست که بعد از آنکه وفات این آیت فرمود که بنی اسرائیل جمل و سه پیغمبر را در یک  
 ساعت از اول روز بگشتند پس صدقه از ده کس از مرزها و عباد ایشان برخاستند و  
 بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بگشتند چنانچه جزای پیغمبر  
**وَقِيلُوا لَكَ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ** و میگفتند انکسائی را نیز که از روی حقانیت **يَا قَوْمِ انذاريهم** میفرمایند  
 بحد و راستی **يَا قَوْمِ انذاريهم** از مردمان یعنی ماسوی اینها **يَا قَوْمِ انذاريهم** پس خبره ایشان را  
 به عذاب دره ناک یعنی وعیده ایشان را بجای بشارت **وَأَنَّكَ الْبَاقِي** انکروه قائل آن یا  
 اسلاف و اخلاف ایشان دانند که بی شایسته نیست **يَا قَوْمِ انذاريهم** بپناه گشت و قیامت  
 شد علمای ایشان که میگفتند ما پذیرنده احکام تو دیم و بر شریعت موسی عمل میکنیم  
 بی شک اعلا ایشان حبط است **يَا قَوْمِ انذاريهم** درین سری که کسی آنرا نمی ستاند **وَقِيلُوا لَكَ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ**  
 سری که ثواب بر این مرتب میشود **يَا قَوْمِ انذاريهم** و نیست سر ایشان در قیامت از  
 یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کند **يَا قَوْمِ انذاريهم** یا بعضی بتری **يَا قَوْمِ انذاريهم** بسوی آنانکه **وَقِيلُوا لَكَ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ**  
**يَا قَوْمِ انذاريهم** داده شده اند بهر **يَا قَوْمِ انذاريهم** از تودیه یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن **وَقِيلُوا لَكَ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ**  
**يَا قَوْمِ انذاريهم** میخوانند بسوی تودیه **يَا قَوْمِ انذاريهم** تا تودیه حکم کند میان ایشان  
 در قصه یهود خیر است که حکم را بر حق شدند و در سوره مائده مذکور خواهد شد و گویند  
 روزی از حضرت رسالت علیا السلام جمعی از یهود را با سلام دعوت کرد بخان بن ابی اوفی  
 گفت ای محمد بن باقر در حضور علمای دین خود مناظر میکنم حضرت علیا السلام فرمود که آن  
 صحیفه را از تو برب که ستم بر حق و صفت مست سب و بد و درین حکم از احکام سازید  
 ایشان ازین قول را با نموده **يَا قَوْمِ انذاريهم** بهت حاضر بگردند حق تم فرمود که ایشان را بتودیه می  
 خوانند **يَا قَوْمِ انذاريهم** پس روی بیکر دارند **يَا قَوْمِ انذاريهم** روی از ایشان که روسای یهودند  
**وَقِيلُوا لَكَ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ** و ایشان اعراض کنند از حق **يَا قَوْمِ انذاريهم** این اعراض از حکم قوم ایشان  
**يَا قَوْمِ انذاريهم** بآنست که ایشان میگویند **يَا قَوْمِ انذاريهم** نخواهد رسید به آتش و درخ  
**يَا قَوْمِ انذاريهم** مکر روزی چند شمرده که هفت است یا جمل و **يَا قَوْمِ انذاريهم** و فریب داد سر ایشان  
**يَا قَوْمِ انذاريهم** در کیش ایشان **يَا قَوْمِ انذاريهم** یا بخبریکه هستند که بری یافتند از تسخیر  
 عقوبت و شفاعت آباد ایشان سر ایشان **يَا قَوْمِ انذاريهم** پس چگونه باشد حال ایشان **يَا قَوْمِ انذاريهم**



آنکه گاه که جمع کنیم ایشان را **یوم** از برای حساب روزی که **تکلیف** هیچ شک نیست در وقوع  
آن **وقت** کل نفس و داده شود هر نفس را بتمام **تکلیف** جزای آنچه کسب کرده است  
**وقت** و ایشان هم دیده میشوند بنقصان حسیات و زیادت سیات و موبعوف  
رفی روایت کرده است که در غزو اعراب که خفوخند ق میگردند سکی سخت پدید آمد و مجاهد  
از شکستی آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت **صلی الله علیه و آله** نمودند و آنحضرت **صلی الله علیه و آله** بدان  
موضع آمدند بنی بدست مبارکه گرفت و یقوت روحانی بدست یابد ربانی چنان مریض بود  
آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و بری از میان آهن و سنگ بجست که از باوقیان  
آتش کوههای مدینه روشن شد بعد از این رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر خزان  
در آمد نوبت دیگر بفرست آنحضرت مقدار زیادی از آن برنجت و نوری درخشان شد که بر شای  
آن عاران مناعین ظاهر گشت بنوبت سیم لامع ظهور نمود که تصور قیامه روم بنظر آمد  
صوابه تکبیر گفتند و حضرت رسالت **صلی الله علیه و آله** فرمود که زود باشد که است من بر دین  
ظفر یافته کوشکهای خیر بتصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطرافه دوم  
و قسطنطنیه برسد و شوقه رایت شریف من ساید بین و دولت بر مغارق اهل  
افکن نشان میسر و سرور شد بر اسم **شکری** بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح  
استعداد و سخنی با آنکه اند و زبان ملعون بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار  
سلطان عرب خند میزند و میخندد و میخندد و او را لشکر دشمن بای از دروازه بیرون نمی نهد  
و یاران خود را بکشتن روم و فارس و یمن و عمان میدهد حق سبحانه و تعالی این **نشداد**  
که **تبارک و تعالی** بگوای با خدا **تبارک و تعالی** ای خداوند بادشاه می و ستود در آن  
**تبارک و تعالی** عطا میکند بادشاه **تبارک و تعالی** هر که بخواند **تبارک و تعالی** و بی ستای ملک  
**تبارک و تعالی** از تو که بخواند بعضی مفسران بر آنند که مراد هر چه بادشاهی ظاهر است که خوب  
و بی زمام جهان داری **تبارک و تعالی** اقتدار هر که را حق **تبارک و تعالی** سلطنت یاری (و کن اختیار هر  
خواهد بیرون می آرد **تبارک و تعالی** مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بست و  
که خواست داد و گفته اند ملک بنوبت و رسالت است که از بی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل  
داد یا ابلات مک و حواری آن که کفار فریشتان از آن محروم ساخته و بملزمان عتیه علیه بنوی حواله  
فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن استماع غوغا بدین است از دانی راست نرد  
بحق تعالی ملک توفیق است که هر که عطا کرد عزیز و وجهانی شد و از هر که گرفت محذول مرد  
گشت امام احمد حنبل رحمه الله فرمود که این ملک قبول دلهاست و دلهای در قیقه قدره خداوند



یکنا است هرگز مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحب دلاش بنوازد و هرگز از دلهای  
 درویشان بیدارند بشعالات نیران نکبت و ندیش بگذارد **و آخرش** و از چند میساری  
**تثانی** هرگز خواهی بایمان و معویت چون پیغمبر و متابعان وی **و ثانی** و خوار و بمقدار  
 سیکردنی **تثانی** هرگز خواهی بکفر و تکبر چون ابو جهل و پیروان او بگرد عزت این است  
 است بر استیلا بر دیار عرب و عجم و دولت باهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار ایمان  
 مؤمنان بطریق بیعود و مضاری و ذلت ایشان بقول جبریه یافتند و خلافت گفتند از عزت  
 بطریق قناعت است و ذلت بحسب حرص است **تثانی** قناعت فقیر را بصدور تکبر رساند  
 و تکبر را حرص را در صف نعال افکند در تفسیر بشارت آورده که سلطان محمود غزنوی  
 در وقت عزیمت سمرقند بنزد امام مرقی غزنوی رحمة الله علیه رسید و آن خود قطب اولیا  
 بود آمد استماع و فایده نمود و همچنانک در صف نعال ایستاده از تفسیر تفسیر نشاء  
 و تذلل نشاء نکتہ درخواست نمود حواجه امام قدس الله سره جواب داد که روشن ترین  
 وجهی در معنی این است اینست که تل باقران و هفصد پیل جنکی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان  
 و صدهزار سوار مکل بجهت طلب پیشی و پستی طالب بخانه پچی من کردی آمد و در صف نعال  
 باز آمد و مرا باین حکم گفت و پای برهنه ملک قناعت بنشست و در صدر زادی جای دهد  
**نظم** آن کی بقناعت دستاشد از فیض حقش نشاء شد و آنکه حرص و اندیشه  
 مقهور تذللش نشاء شد و نزد محققان عزت بشهود نقای و کشف عطا و ذلت بحجاب  
 حرمان و باز داشت عطا **و بعد از این** بدست قناعت خیر معنی بقدرت تر تحصیل نیکها  
 از عطا ملک و اعزاز مؤمنان و اگر چه شریک چون انتزاع و اذلال بدست او است اما تخصیص  
 خیر بقتضای مقام است از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست و علی  
 ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یا اکتفا کرده باحد الصمدین جهان و صفای دیر میقوم میشود  
 چنانچه سر اسیر تقسیم الحر یا مرثبات او کرده است در خطاب چنانچه این ایهیم فرمود و اذاعت  
 قلوب یقین و حقیقت است که شرح احوال در عالم نیست بلکه آن امر بیعی است چنانچه در تفسیر  
 معنوی میفرماید **نظم** بد نیست باشد این راهم بدان پس بدی مطلق نباشد در جهان  
 از هر مار مار با ملحد حیوة نیستش بادیران باشد ملامات یا آنکه خیر و جوی است و ش  
 عدی و عدم را با وجود آفرینی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه در بعضی از تفسیر  
 فرمود که الخیر که بیدار و الشر این الیک و صاحبان نقل انقص من خلقت کلال نواله علی متوافق  
 اهل الخصوص بسری سخی ایمای میفایند بدانچه که در فضا حضرت خاتم النبیین میفرماید



بلبل شاهنشاہ باغ بلبل شاهبازی بیمن مانع داشت چشم سرش جوید و سر روشنی  
ز کحل پی بهر چون بنظر ده جان پرداخت هر دو و نیک که درید شناخت کاج نیک از خضای  
قدم است و آنچه بد از نقایص هم است کنت الحیز که بیلک کنی الشر لا یعود الیک **اللهم**  
**قل فی القل** بدستی که تو بهر چیز از اعطای و انشعاع و اعزاز و اذلال **قدیر** توانای **تو یوم القیل**  
فری آرگی پس از **فی القل** در روزی از وقت نزول افتاب بنقطه انقلاب شتوی تازان  
حلول او بنقطه انقلاب صبی از اجزای شب یکاچه و در اجزای روزی اجزای تاریکی که در اول  
جری اقصای بام سال میشود در اول سرطان اطلال ایام سال میشود **تو یوم القیل** و در روزی آرگی  
روز **فی القیل** در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدین زیاد  
بیسازی تا شبی که در آخر جزای اقصای لیالی بود در آخر قوس اطلال لیالی میشود **تو یوم القیل**  
و پیرون می آوری و زند را چون حیوانات مثلاً **فی القیل** از آن که آن نطفه است یا خارج  
میکنی مرغ را از پیضه و درخت را از دانه و **تو یوم القیل** و پیرون می آوری مرغ را چون نطفه  
و پیضه و دانه **فی القیل** از زند که آن حیوان مرغ و درخت است و گفته اند خبثت و آن  
طیب پیرون می آوری و طیب را از خبثت یا کافرا چون کمان از مؤمن چون نوح عم و مؤمن را  
چون ابراهیم صلوات الله علیه از کافران چون از **تو یوم القیل** و روزی میدانی از جزای و حساب  
**فی القیل** هر کس از حی **فی القیل** بی ثمان یعنی بر تبه که مخلوق عدو و مقدران ندانند  
**فی القیل** و باید که فراموشند و بمانند و ستانند **فی القیل** ناکر و بدکاران را که  
دشمنانند **فی القیل** دوستان و متولیان او خود **فی القیل** پیرون از بستان یعنی  
دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس بستان باید که کار او بد و سستی نکند جمعی از انصار بار و سکا  
بهو طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد موالات در میان آورده خو بجه  
از نفی و نود از روی تهدید و گفت **فی القیل** و هر که بکند این دوستی با دشمنان **فی القیل**  
**فی القیل** پس نیست آنکس از دین خدای **فی القیل** بر چیز که یعنی از دین حق هیچ ندارد  
**فی القیل** اگر آنکه بترسید و حذر کنید **فی القیل** از ترسهای کاروان **فی القیل** ترسیدنی و حذر کردنی  
حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از احکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در بار  
الحرب نیست **فی القیل** و میترساند خدای شمار در کتاب منافی **فی القیل** از عذاب نفس  
یعنی عذاب که صادر باشد از محض فها ربه حق بجهت و تقیه و واسطه عزیزی نفس عبارت است  
از اولت چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس در میان حق بجهت نفس اماره کنند  
ذات او باشد **فی القیل** و بسوی جزای خداوند است باز گشت **فی القیل** هر کس که گناه



دارد **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** آنچه در سینه‌های شماست یعنی در دلهای انوار کفایت **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** یا آشکارا کند  
ما فی الصنم خود را **بَعَثْنَا** خدا را از میان او **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و پیدا انداخته و آسمانها  
است از صنم علیات **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و آنچه در زمین است از انواع سفلیات **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و خدا که علم  
ذاتی او برین همه محیط است **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** بر همه چیز ذاتی نیست و قدرت او بر مقتدرات  
احاطه کرده پس هر چه میکند میداند و کافات آن میتواند پس تا زمانی میکند و مبرسد **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ**  
**وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** از روزی که بیاورد **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** هر کسی از عمل کنندگان **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** آنچه کرده باشد  
از نیکی **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی به پستند محایف حسانت **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ**  
**وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و آنچه کرده باشد از بدی **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** دوست دارد آن نفس **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** آنکه باشد میان  
او و پستند و میان آن عمل بد **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** اندازه دور یعنی حتی دهد که مطلقا عمل خود را به پستند  
و **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و چند سرفراید خدای تعالی **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** از نفس خرد در فتوحات و نموده که خدای شمارا  
می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کند بدین تا کید رفعاست میکند میان ذات خود و  
خلق مالترب و رب الدرب **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** چه نسبت دزد را با عیبه خورشید **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** چه دعوی خاک را با عالم  
پاک **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و خدای مهربانست **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** به بندگان که مبالغه میکند در تحقیر ایشان  
**وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** ای یهود و نصاری که لاف سخن ابناء الله و احبائهم عالم  
افکنده اید و دعوی میکنید که **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** دوست می دارید خدای **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** پس پیروی کنید  
**وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** تا خدای شما را دوست دارد **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و پیامزد شما را  
کناهان شما **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و خدای آمرزنده است کسانی که بر متابعت او راسخ باشند **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ**  
مهربانست بر ایشان رحمت خاصه یا خطاب یا قریش است که می گفتند ما بتانرا برای خدای او  
میداریم و شفاعت ایشان نزدیک خدای اسمان امید داریم ایشانرا گفتند اگر حق را دقت  
میدارید حجت او را فرموده اید **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** برید خدای در امر و نواهی  
**وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و پیغمبر او را در احکام **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** پس اگر برگردند و اعراض کنند از اطاعت  
خدا و رسول **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** پس بدرستی که خدای دوست نمی دارد کافران را وضع  
مطمئن در موضع دلالت بران میکند که توحی از اطاعت خدای و رسول لغو است **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ**  
بدرستی که خدای برکنار آید **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** آدم را که بد بر بستر است بتعلیم اسماء و سجده ملائکه و ایوان اینها  
و امفیا و **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** و نوع را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ سحریت **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ**  
و نفس بر اهرام راجلت و بجات از آتش عزود و امامت ادیان و بنای خانه کعبه **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ**  
و آن که می و هارون بودند رسالت و حکیم **وَلَا يَمَسُّهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ** بر عالمان زمان ایشان و گفته اند



این مرد بدست است و آن او بریم و عیسی بودند که خدای ایشان را برکتی بدست بریم و طهارت  
و عیسی را بکتاب و رسالت **ذکر شد** و همچنین برکتی بدست فرزندانش این پیغمبر را **بعضی** و حتی از  
ایشان **بر بعضی** از برکتی زاده شد مراد اولاد پسندیده اند از آباء برکتی **و الله اعلم**  
و خدای شتوت سر اول باطله یهود که گفتند خدی (بنا) الله یا سو خرافات بضای که بر  
عز از گفتند این **الله حکیم** و دانست بار ارض فاسد ایشان از این مقالات **اذا قالت اهل القرآن**  
یاد کن ای محمد چون گفتند که این مائان که جنت نیست فاقع بود در وقتی که حامله شد **رب**  
**انی نذرت** ای پدر که از بدستی که نذر کردم **لک** برای تو **تانی بطینی** آنچه در شکم  
می است **محرراً** ازاده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص تو پرسند و خدمت سجد تو کند  
مران وقت خدمت سجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندانش برای انکار نذر میکردند  
و در شریعت ایشان بر فرزندان اتقباد و الدین در چنین نذرهای بیضه بود بعد از نذر جنت  
شوه او را گفت و حکم این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت سجد را  
نشاید بر زبان جنت جاری شده که **تقبل ربی** پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم  
**و انما التوبه** بدستی که توبه شوای سخن را که در باب نذر گفتیم **الحکم** دانای بقصد از دین  
نذر که جز رضای تو نمی استم **فلا و مقصدا** پس انقضای که بنها دیار خود را منیر عاید بشمیت  
با نذر **قالت** گفت بر سبیل اعتذار و تحسین **انی و مقصدا انی** ای پروردگار من  
بدستی که من فدام آن بار را فرزندگی داده **و الله اعلم** و خدای دانای تراست **یا و مقصدا**  
با آنچه بار فدام حفصی وضعت خواند یعنی خدای دانای تراست با آنچه جنت وضع کرده بوقت بگری  
جمله مقول قول جنت است و بوقایه حفصی ستا نفس قول **الله تعالی و انی** و گفته  
جنت که نیست و فرزندگی که مرطاب کردم برای خدایت کنیسه **کالا انی** همچو فرزند داده که من  
داده **و انی شیتها** و بدستی که نام فدام او را **مریم** یعنی این لفظ بنزد ایشان امتلاسه  
تلا است یعنی کنیزک خدای **و انی اخذها** و بدستی که نام فدام او را در پناه می آم او را  
**ای** حضرت تو **و ذکرینها** و فرزندانش او را **من الشیطان** از شیطان از و سوسه دیوسر کش  
رانده شده یا از من او برکت دعاء جنت پروردگار مریم و عیسی رسید از من شیطان محفوظ  
ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت  
تا آن فرزند فریاد بر کشد از من شیطان را مریم و عیسی که از این صورت محروس و محفوظ بودند  
**تقبلها** پس من پذیرفت مریم را **تقبلاً** پروردگار او **و یقول حسن** بر پیرین فتن نیکی هست  
خدمت خانم **و انما** و بر و با بند او را یعنی نشود عداود **بنیاً حسن** نشو و نما نیکی یعنی پرورش



بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به نرسائی رسید بانواع عبادات بر همه اعیان غالب شد  
 و در پیش حسن تخلق او بود با خلق ربانی القصد مادر بعد از ولادت او را به پستان القدس آورده  
 شدند و اخبار را گفت و دویم هذا الله پدری که پدر این نذر کرده شد که آن خدا است بنیان  
 یقین و یقین نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که فرمودند بر آن وجه که قلم  
 خود را که بدان کتابت نوریست که دنیا بکنار هزار دن برده و در جوی آب افکندند بسط آنکه  
 قلم هر کس بر سر این پدرش برسم بدو شعلی باشد القصد قلم زکریا بروی آب آمد و کفایت  
 میرم بر زکریا عام مقرر شد **و کتبها ذکریا** و فراسپرد حق تعالی بر زکریا و زکریا را و را بخانه  
 برده جهت ارضاع دایم مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را مسجد آورده  
 غرض که جزیره بان صعود بر آن پسر نشد برای او ترتیب داده و هرگاه که زکریا از بیفصال  
 اوفاج شدی در غرض بقول حکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حرمت او  
 با قصی الهایت کوشش خود را تا نرسیدن مذکور نکرد شد و انوار ولایت بر صفات احوال اولیای  
 کشت **فکما یحیی** هرگاه در آمد **علیها** بومیم **ذکرنا الحجاب** زکریا با غرض که آنجای بود و **و یحیی**  
 می یافت **مندها** نزدیک او روزی و آن یسویهای تا بستانی بود در میان زمستان و محصل  
 زمستانی در فصل تابستان زکریا با چند نوبت که این صورت معاينه دید **قال یا صریح** گفت  
**ای ای که** از کجاست مرتل **هذا** این میوه در غیر وقت او **قلت** گفت میرم **هو**  
 این رفیق که پی پی **عند الله** از نزدیک خداست **ان الله** بدوستی که خدای **تبارک و تعالی**  
**یشاء** روزی میدهد هر که میخواهد **یقین حساب** بسیار از جهت کثرت یا بقول تحقیق  
 در آن وقت که زکریا غمنازه ندر هنگام آن ساهد که طمعش افتاد تا وجود بکر است  
 بجمع فرزندی پس در میان محراب **و عماد کبریا** بخواند زکریا **رب** پروردگار خود را **تبارک و تعالی**  
 گفت ای او را بدین **هبتی** بخشیش **من الله** از نزدیک خود **و یحیی** فرزندی پاک  
 از الایش کنه **انک** بدستی که توانی **سبح الله** شنوند دعای یعنی اجابت کنند  
**انی فتاد الله** پس ندانند او را و شکان و گویند همین چنین بل بوده و بجهت **تقویم**  
 او را بطریق جمع یاد کرد **هو قائم** و حال آنکه زکریا ایستاده بود **فقیل له الحجاب** مان بگذارد  
 در محراب برسم مادر محرابی که داشت **ان الله** بدوستی که خدای **یشاء** مرده بدو  
**یحیی** بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زکریا یافت **هو قائم**  
 در حالتی که این فرزند را و کشته باشد و ایما **ارئیکم** بعضی که او کله ایست **من الله**  
 از نزدیک خداوند آورده **انک** اول کسی که یحیی نام ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و یک صفت



میکردند



بگوید ند برای کفالت میرم **اَوْ قَالَتْ اَللّٰهُ اَكْبَرُ** دیگر یادی از آنکه گفتند و شکان و اصح آنست که  
 جبرئیل گفت **بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي بَرَأَ** که خدای **بِشْرِكَ** مرده میدهد ترا **بِشْرِكَ**  
 بکلمه انوار حضرت عیسی است گفت که بکلمه کی حاصل شدی بدو و کی در  
 مخلوقی اربابی آدم بواسطه ایام و دیده شده اند اما آن سبب متعارفند والد باشد منفق  
 است در حق عیسی لاجرم اصناف حد و دفعه او بکلمه اکل و تم تولد بود **اِسْمُ** نام آن کلمه **اَلْحَمْدُ**  
**اَللّٰهُ** نام پیغمبر یا مصطفی محمد است جلای الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح یعنی  
 مسیح باشد یعنی مبارک **وَجَمْعًا** روی شناس و تمام قدر **فِي الدُّنْيَا** در دنیا بطلان  
 یا مخلوق شدن یا بدو یا براف بر آسمان یا بفرقه دیگر یا در آخر الزمان  
**وَالْآخِرَةُ** و در آخرت شفا عمتست یا بعلو درجه **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** و آن نزدیک کرد ایند باشد که  
 است بکرم است خدای **وَيُحْكِمُ اَلْمُلْكَ** و سخن گوید این فرزند با مردم **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** در کنار تو که بجای  
 مومر باشد و در یا در زمان صفر بوقی که شاید کوهان بود **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** و سخن گوید در وقتی که  
 کمال باشد یعنی دو سو کلام او در بعد مجتبی بود و در کوهان دعوت **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** و آن انبیاء شایسته  
 است **اَللّٰهُ اَكْبَرُ** گفت میرم از روی استقام یا بطریق استعظام ای پروردگار من **اَيُّ يَكُونُ**  
 از کجا و برج وجه باشد **اَيُّ يَكُونُ** مراد از نندی **وَلَمْ يَسْتَجِبْ** و حال آنکه مراسم نموده است  
**بِشْرِكَ** هیچ دیگری و این خارج است از عادت که پی شوه از زنی فرزند آید **قَالَ كَلَّا لَئِنْ**  
 گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی پی مسائل بشری **اَللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** خدای می آفریند  
 آنچه میخواهد **اَيُّ يَكُونُ** چون خدای حکم کند **اَيُّ يَكُونُ** یا **اَيُّ يَكُونُ** پس جزین نیست که گوید  
**لَهُ** هر چیزی را که معلوم است **اَيُّ يَكُونُ** بیاش **اَيُّ يَكُونُ** پس بیاشند گفته اند لفظ که اخبار  
 است از معرفت تکون اشیا بگویند او یعنی هستی کرد و خلق برود شولری نیست چنانچه  
 قادر است بر خلق اشیا با سباب و موانع همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان رفع سبب  
 سببی و عاده **نَظْمٌ** آنکه از وی بدید گشت سبب **اَيُّ يَكُونُ** بی سبب آفرید بشری عجب قدری  
 که بجز نیست در آن **هست** ازین نوع کارها آسان **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** و بیلورد خدای  
 او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف نبشت و ابراهیم و خیران **وَالْحَمْدُ**  
 و علم حلاله و حرام که حکمت شریعتست **وَالْحَمْدُ** و تعلیم دهد او را تودیتش  
 تخصیص آن از کتب ستره جمع تفصیل است **وَرَبُّكَ** و کرد اند او را فرستاده بحق **اَيُّ يَكُونُ**  
**اَيُّ يَكُونُ** پس فرزند آن یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان **اَيُّ يَكُونُ** با آنکه **اَيُّ يَكُونُ**



بعضی



بقصد و بخواستند عیسی علیه السلام و از غنوه آن ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب  
 دریای نیل جاعی میآوردان دید که ماهی می گرفتند عیسی علیه السلام بایشان گفت بیا بنید تا بهتر  
 ازین صیادی پیش گیریم آن کدام است فرمود که بیا بنید تا دام توجیه و جید افکینم اگر اینجا شکار  
 ماهی میکنید اینجا شکار را را از این ماهی که ما میگیریم و در معلوم آورد که عیسی گفت بیا بنید تا ما را  
 صید کنیم گفتند تو کسی گفت منم عیسی بن مریم عبدالله و رسول الله بایشان بوی ایمان  
 آوردند بعد از آن **قال** گفت عیسی هم **ما تسمونني** کیانستند آن نمایانان من **الله** در کاخ  
 قافیه که حضرت اله در رسیده **قال الحق اربني** گفت حواریان یعنی این جرئت صیادان و گفته  
 اند حواریان که از آن و رنگ زر آن بودند و معنی حواری خاص و برکنین باشد این خاص  
 در جواب عیسی علیه السلام گفتند **نحن انفسنا الله** ما یا را از خدا هم یعنی حضرت کشته و کات  
 و **انفسنا الله** بگو و بگویم بخدای **و انفسنا الله** و تو ای عیسی کواه باش **يا انا سلكنا** با آنکه ما  
 خود را فاده گانیدیم خدا را پس دعا کرد **ان الله ربنا است** ای پروردگار ما ایمان آورده ایم **يا ربنا**  
**انزلنا** با پنج نفر فرستادی یعنی انجیل و **انتم الله الوحي** و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی  
**والله** پس بنویس ما را بقلم کرم عیم در جریده احسان قدیم **مع الشاهدين** با آنکه که گاه  
 تو ابو حدایت و انبیاء و شایسته و گفته اند کتابت معنی جمع است و در آن شهادتین  
 است بزرگوار رسید مختار و معنی حواریان اینکه خدا یلج کن میان ما و است محترم  
 که برکت آن حضرت که از همه استان کلند و افضل و حکم حق **الاجرون السابقون** حلوائی  
 آخرند و نیک اول **است** هست آن پیغمبران او خوبتر است از استان محبوب تو  
**وتسكروا** و بگردند انکشافی که عیسی علیه السلام ان ايمان احسان کفر کرده بود بران  
 وجه که جمعی را برانیکشتند که هر کجا عیسی هم بنند بگفته بگشته و امح است که با نوح انجیل  
 عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند شب هفتاد و شب داشتند و علی  
 الصباح بجمع گشته حضرت خود را که یقینا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون  
 آرد حق سبحانه عیسی را در آن شب یا همان برده بود همین که یهود اینجا در آمد و عیسی را  
 ندید حق سبحانه عیسی بویا افکند چون بیرون آمد و خواست که گوید که عیسی در اینجا نیست  
 در وی او بختند و فرجند استغاثند که من قلان کسم بجای نرسید و از در و درش در بخت  
 پس با دانش آوردند اینست که خدای تعالی فرمود که ايمان مکرر کردند **و تسكروا** و خدای  
 جزاء مکرر بدیشان رسانید تا یا خود را بخوار یا تمام بگشتند **والله خير الايمان** و خدای  
 بهتر این کلمات کنندگان است اهل کرم **ان قال الله** یا اذن انرا که گفت خدای

ثلث



یا عیسیٰ اِنِّیْ سَوَّلْتُکَ ای عیسیٰ بدرستی که من فراگیرنده تمام درد دنیا و رفعت اَلِیْ و برادرانۀ تمام  
 بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود و مظهر اَلِیْ و پاک کنند و بجات دهند و تو اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا از  
 قصه و مکر انکسان که کار شدند بتو و جبرائیل اَلَّذِیْنَ اَشْتَعَلْکَ و کودا پنداده انکسان که متابعت تو کردند  
 یعنی مؤمنان از است تو قَوْفُ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا و بالایی انانکه کار شدند بتو یعنی یهود و این فو قیه برده  
 بود که نصاری غلبه کردند بحت و برهان در اثبات رسالت عیسی عم یا غالب شدند بر ایشان پیش  
 بواسطه ماونت قیام و پیوسته ترسیان بر جمود ان غالب خواهند بود اِلَیْ یَوْمِ الْقِیَمَةِ ناروت  
 در سخن اِنِّیْ مَرْجُوکُ پس بسوی منست باز گشت هر شراعی عیسی و متابعان و متکیان او  
 فَاَحْکَمْ بَیْنُکُمْ پس حکم کنیم برستی میان شما فَمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلَفُونَ دران چیز که شما هستید  
 در حق اختلاف میکردید یهود و سبی را معتقدند و عیسی و محمد را صلا الله علیهم متکینند و نصاری  
 سبی و عیسی را صدیق میکنند و محمد صلا الله علیهم متکینند و بذات ثلاثت قایلند و مؤمنان  
 متکینند تمام یک است و عیسی و عیسی علیهم الصلوٰة و السلام فرستادگان اویند بحق بسوی حق  
 فرمود که به نسبت این طایف حکم کنم فَاَنَا اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا پس انانکه کار شدند یعنی یهود و  
 نصاری فَاَعَذُّهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِیدًا عَذَابِی سخت فِی الدُّنْیَا درین ساری  
 بقتل و سبی و زوم جزیه و خوارگی و اَلْآخِرَةُ و دران ساری با فناء عقوبات و خلود در دوزخ  
 و ناله هُم و نیست برین کار از اِنِّیْ نَاصِرٌ یَّوْمَ یَوْمِ یاران و یفرق دهندگان در عذاب ایشان  
 و اَلَّذِیْنَ اَتَّبَعُوا و انکسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد مصطفی صلا الله علیهم و قَوْلُوا الصَّلٰوةَ  
 و عمل صالح کردند اِنِّیْ قَرِیْبٌ پس ما یتقام بر هیم ایشان از حضی یوفیم خوانند یعنی خدای  
 بدهد اِجْرَهُمْ مزد های ایشان در دنیا بیک نامی و در عقبی بدو ستکای و اَللّٰهُ لَا یُحِبُّ  
 الظَّالِمِیْنَ و خدای دوست میدارد ستمکاران را و اَلِیْ این کلام که مذکور شد در قصه انبیا  
 قَتْلُهُ عَلَیْکَ یعنی انیم از بر تو سَوَّلْتُ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا و ان علامات نبوت و دلالت رسالت است  
 و اَلَّذِیْنَ اَتَّبَعُوا و از یاد کردی است حکم از طرق تَحْلُلٍ و تَعْرِضٍ و اَلِیْ یعنی قرآن آورده اند  
 که بعد بیان قصه عیسی نصاری بجز ان زبان اعتراض کشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را  
 دستانم میدهی و نام بتدیک بر وی نهی خواج عالم فرمود که عبا و ابا الله که نام عید الله مر عیسی را  
 دستانم باشد او مبتلا است فرستاده خدای و کلمه الیتا القا کرده بقبول عذر ایشان را اَللّٰهُ  
 غضب بر از رخت و گفتند هیچ ازین دین باشد که انسانی بی بدر مخلوق کرد و حق تع  
 آیت فرستاد که اِنِّیْ سَوَّلْتُ عِیْسِی بدرستی که صفت عیسی و نشان عزیز او عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای  
 یعنی در علم و قدرت او که انسانی بدر یا زید کُلُّ اَدَمَ همچو صفت آدم است و شما صدیق میکنند



که او پی بدر از عمار مخلوق شد و حال آنکه او را پس از آنکه یکتا پس شخصی که از عمار پی بدر  
در وجود اید چگونه او را پس خدای ایند و گفته اند مماثلت مشارکت در بعضی اوصاف  
پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم است با در آنکه موجود است خارج از عادت  
از عادت مستمر اقامت فیضی میفرماید که شخصی که هر دو را بنظر روح ایشان از  
مهر و بر عمر اصلا ب و حقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو و پیوسته است بحضرت بر وجه  
خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند **خلق** بیا فرید خدای قالب او را **برای** از خاک  
**مقاله** پس گفت سران قالب مصور که سوی را که حکم بر **کوت** بیا فرید بر روح  
**میگویند** پس بود تنه میفرماید که همچنانچه خاک را که آدم باشد با در آنکه عیسی شی  
**الحق** این خبر که از عیسی گفته شود در دست و راست و پیوسته است **سید** **و تیک**  
از پیور کار تو بنویس **فلا تگوین** **و الله اعلم** پس بیا فرید از شک از ندکان مراد تا کید است  
بنیادی یقین و ثبات بر این واقع است که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است **صلی الله**  
**عنه و آله** خطاب است از حضرت اند یعنی ای مؤمنان شما میباشید از اجاعت که شک دارند  
در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در میان میفید چون نضار که در ظلت ظن تخمین  
مانند لعل نور این تمثیل را مشاهده می کنند **نظم** ز اسرار یقین حریف میخوانند بنده  
کمان محبوس میمانند بدینسان **تجلی** به پیش دیده ایشان حجابی چه  
پند چشم ناپسار غور شده **هم** داند دیو سر جام جسیف **من الجحک** پس هر که  
خصوصیت کند با تو و مجاهده نماید **فیه** در باب عیسی **و بعد ما جاءک** پس از آنکه  
بتواند **و العلم** از دانش عیسی که بنده و رسول

خدایت **فقل** **یا ایها الذین آمنوا** پس بگو ای کسانی که بیایند از برای سباهل **و جوامع**  
**و ابناکم** **و بنیائکم** **و نسائکم** **و اولادکم** **و انفسکم** **و انفسکم** **و انفسکم**  
**و انفسکم** **و انفسکم** **و انفسکم** **و انفسکم** **و انفسکم** **و انفسکم** **و انفسکم**  
طلب کنیم بر یکدیگر **انجعل الله** پس بگویم لعنت خدای **عز و کبری** بود روح کوبان  
یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه  
و قد جازا طلبه گفت هر چند در محبتی اقوام شما در عناد و منازعت می افزایند اکنون  
بیایند تا بمیاهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محب از مبطل متان گردد و نضاری بدان  
صورت راضی شده زمان و مکان سرساخته و روزی دیگر حضرت پیغمبر **صلی الله علیه و آله**  
رض بر داشته دست و حسن رخی گرفته و فاطمه زهرا **رضی الله عنها** از عقب و علی **رضی الله عنه**



بعد از و روان شدند و خواجہ عالم بالیشان و نمود که چون من دعا گویم شما آئین گویند از آن  
جانب تر سایان بعد از تاملات و اوان از مباحله بیلیمان شده و صلاح کار خود در صلح  
دیدند و باین هر دو برابر پیغمبر ص بر کشیدند چون بهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل  
پست بدید و زیاد بر کشید که ای یاران از مباحله این بزرگواران بپرهیزید چنانکه من رویهای  
پسند که ای زخدا یقم در خواهر کو صهار از موضع آن از ایلی که داند بی قیاس سید عالم که اگر از خدا  
در خواهیده و با ایشان مباحله کنید یک تر سایر روی زمین زنده ماند پس صلح کردند و آنکه  
هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و بی نوبت بستانند و بی نوبت بستانند و بی نوبت بستانند  
برین سوال صلح نامه نوشت بنابر آن خود رفته و حضرت رسالت صلح را در فرمود  
که اگر ورنه بخیران بامن مباحله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کرد اینده آتش بر ایشان  
و فریختی و جمله اهل بخیران تا عصا نیر در سقهای منازل ایشان هلاک شدیدی **اللهم**  
بدرستی که این قصه که مذکور شد **لهم القصص الحق** هرینه آنست خبر راست و مر است  
**و ما یؤمن بالله** و نیست هیچ یهودی سزای بی سستی **لا اله الا الله** مگر الله که استحقاق عبودیت را  
اول ثابتست **والله الله** و تحقیق که خدای تعالی **لهم الحق** اویت غالب و قوی و حکم  
کار **فان تولا** پس ای یکر دند تر سایان و روی از مباحله بر تابند **والله الله** بی بدوستی  
خدای **لهم بالفسیدین** داناست نهاد تباه کاران وضع مظهر بجای تنبیه دلیل است  
بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید **پست** هر که برین رفت راه بجای  
نبرد هر که ازین رخ بیاورد روی و های ندید **قل یا اهل الکتاب** بگوی اهل کتاب خطاب  
باز سیاحت فتاده بیفرماید که یهود مدینه نیز درین خطا  
داخل اند و مضمون خطاب اینست که **تعالوا** ای یکر دند سوی سخن راست **سور پست**  
**و یستقر** بر ایست میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند و مراد از کلمه  
اینجا سه چیز است که **ان لا تعبدوا الا الله** یک آنکه **پس ستم** **لا اله الا الله** مگر خدا این تفریق یهود و نصاری است  
در عبادت عزیز و عیسی **ولا تشربوا** و دیم آنکه شرک نیاریم **شیئا** چیزی و شرک  
این هر دو گروه ظاهر است **ولا یخجلکم** و بیم آنکه و آنکه **بعثنا** بعضی از ما بعضی دیگر را  
**از بابا** خدایان **من داولی الله** جز خدای تعالی اتحاد از باب از نصاری آن بود که اخبار خود را  
سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت انحراف لاهوت در ذات ایشان ظاهر است  
و اتحاد از باب از یهود اطاعت اخبار ایشان بود در تحلیل و خیم **وان تولا** پس اگر بگویند  
اهل کتاب ازین کلمه عدل **فقولوا** پس بگویند شما ای پیغمبر و اصحاب مرا بسیار از آن گواه



باید **بِأَنَّا نَسْلُوهُنَّ** بلکه ما مسلمانییم **بِأَهْلِ الْكِتَابِ** ای یهود و نصاری **لَمْ يَحْجُوا** چرا  
 شما هر دو گروه مخالفت میکنید **فِي بَرَاهِيمَ** در دین ابراهیم صلواتی بر او بوده که ابراهیم  
 یهودی بوده ترسایان میگفتند نصاری بوده حقایق و زود که بر او درین (و مجادله بینا بود  
 و او را جهود و ترسای خوانید **وَمَا أَتَىٰكَ التَّوْرَةُ** و حال آنکه فرستاده شد قدسیت  
 که یهود بر شریعت او عمل میکنند **وَالْجَحِيلُ** و نه اخیل که نصاری حکم او را کردن دارند  
**الَّذِينَ يَقُولُ** مگر بود از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بجز از سال  
 و قبل از عیسی بودید و هزار سال و چوه ادب برین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان  
 مقدم بوده باشد اما د یهودید و نصاری و چگونه توان کرد **أَلَا تَتَّقُونَ** ایادر نمی یابید  
 و تعقل سخن خود نکنید **مَا أَنْتُمْ** تنبه میکنند که گوش دارید شما **هَؤُلَاءِ** آن گروه  
 که **حَا جَحَنَ** خصومت کردند و حجت آوردید **فَمَا لَكُمْ** در آن چیز که مر شمار **بِهِ**  
**عِلْمٌ** بآن چیز دانش هست یعنی نعت محمد را صلی الله علیه که در تودیت و اخیل خوانده بودید  
 و آنرا تغیب دادید **عِلْمٌ حُجُونٌ** پس حجت می آرید **فَمَا لَكُمْ** در آن چیزی که  
 نیست شمار **بِإِسْمِ** با چیزی دانستی یعنی قصه ابراهیم در کتاب شما نیست که او یهودی  
 بوده یا نصاری **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یکی از شما نبود و **وَأَنْتُمْ**  
**لَا تَعْقِلُونَ** و شما نمیدانید حقیقت حال او را **مَا كَانَ** **بِإِسْمِ** بنویسند ابراهیم علیه السلام  
**يَسُوءِيًّا** جهود و **وَلَا تَقْرَبُهَا** و ترسای **وَلَكِنْ كَانَتْ** و لیکن بود **حَقِيقًا** پاک و موجد و منحرف  
 از عقاید رثیه **سَيِّئًا** مخلص و تسلیم کنند **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نبود از شرک آرندگان  
 تقریبی اهل کتاب است که شرک شده اند با اعتقاد الوهیت عیسی و عجز **بِأَنَّا نَسْلُوهُنَّ**  
 بدرستی که سراوان ترین مردمان **بِإِسْمِ** **بِإِسْمِ** بدین ابراهیم **الَّذِينَ أَتَوْا** هر اینه انکسند  
 که یهودی کردند او را در زمان او **وَهَذَا النَّبِيُّ** و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست **و**  
**الَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه ایمان آوردند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان  
 در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سراوار تیمم که او یهودی و نصاری بوده  
 و محمد را صلی الله علیه و سلم حسد بر او داشت که خود را ملت ابراهیم منسوب سازد  
 این ایت در رد ایشان نازل شد **وَأَمَّا أَنْتُمْ** که بر وفق قول بخاشی رض فرود آمد  
 در وقتی که جعفر بن ابی طالب (عنی الله عنه) با جمعی مسلمانان از مکه بحیثه هجرت کرده  
 بودند و قریبش عمر و عاص و عبد الله بن ابی ربه را با خود با پیش خاشی فرستاده  
 تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد **الْقَصَصُ** مجلس ساختند و جعفر با عمر و عبد الله



وایشان را مردم ساخت و بجای جمعی را بتلاوه قرآن امر کرد و بجای ایشان در  
 اجتماع قرآن وقت در دیدند و جعفر و قوم او را گفت من میدانم که هیچ نفری بخواهد  
 رسید بحزب ابراهیم و عاص گفت حزب ابراهیم کیانند بجای گفت این گروه که می  
 پیوستن و این پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند مرد این سخن خوش نیاید و آغاز می  
 کرد که ابراهیم از ما بوده و با یوی سزاوارتی حق تقم موافق سخن بجای که در حبه می  
 گفت این ایت در مدینه فروستاد که سزاوارتی با ابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب  
**وَأَمَّا وَحْدَايَ وَبَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ** دوست مؤمنان و ساندن کار ایشان است **وَوَدَّ طَائِفَةٌ**  
 از زویرند که می **أَهْلَ الْكِتَابِ** از یهود **لَوْ يَفْقَهُونَ نَصْرَهُ** آنکه شما را که می دانند  
 خطاب با حذیفه و عمار است که ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سور بقره  
 گذشت و میخواستند که از راه راه ست بیفکنند **وَمَا يَنْتَظِرُونَ** و گمراه می سازند **لَا أَنْفُسَهُمْ**  
 مگر نفسهای خود را و بال اصل ابید ایشان غایب است **وَمَا يَشْعُرُونَ** و نمی دانند  
 آن زبان بخود می رسانند **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای گروه یهود و نصاری **لَا تَكْفُرُوا** جزا که  
 میگویید **بِآيَاتِ اللَّهِ** بقرآن یا بنعت محمد **وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ** و حال آنکه شما کوه میس دهید  
 که توبه و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای گروه  
 یهود **لَا تَقْسِمُوا بِالْحَقِّ** جوامی آمیزید راستی را **بِآيَاتِ اللَّهِ** بلکی و باز راستی یا خلط میکنید  
 توبه بحرفات خود یا میپوشید اقرار را که قبل از نعت پیغمبر آخر الزمان داشته  
 با نکاری که بعد از آن دارید **وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ** و جرم میپوشید سخن راست را که وصف حضرت  
 مصطفی است **مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** و حال آنست که شما میدانید که آن حق است یا  
 میدانید که از آن حسدی پیرو شده و بعد از در اخفای آن میگویند و گفته اند میگویند  
 و میدانید که پیوسته خواهد ماند جرمی که از او خیر عنایت الهی است بدم هر مرد نفسی  
 متطیع نمیکرد و واسه متم نور **يَسْتَشْكِرُونَ** لشکری با دگر جهان گیر **شَمْعٌ خَرَجَ مِنْهُ** از آن نمی میرد  
**وَقَالَ طَائِفَةٌ** و گفتند که می **أَهْلَ الْكِتَابِ** از یهود و ایشان دو زده تن بودند  
 از جنبر و غریبه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و آله در ایند از روی مکر حیل  
 و آخر روز جناب فرامایند که مادر کتاب خویش تا مل گویم و با علما و حیار و مجاوره بسیار  
 نمودیم بطلان دین و فساد آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای بی موعود در پیغمبر  
 موجود نیست بکن که بدین حیل بعضی از اصحاب در تردد داشتند و گویند اینها اهل  
 کتابند و سخن چنین از روی کین افغانی دهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد



نخواهند گفت شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه و آله شرف شد بدین مامور استحقاق بجهنم  
 مؤمنان از این سخن کاهی داد و آید فرستاده که میان یکدیگر گفتند کوفی از اهل کتاب یعنی  
 آن دوازده تن که گفته اند **أَمَّا** ایمان آید یعنی بن جان اقرار کنید **بِالَّذِي** بدان خجسته  
**أَنزَلَ إِلَيْكَ الْكِتَابَ** فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن **وَجَعَلَ** در اول  
 روز **وَالْأَوَّلَ** و کارشودید و نگار کنید در آخر روز چندی که در اول روز اقرار کرده  
**تَعْلَمُونَ** شاید که مؤمنان بسبب اقرار شما بعد از قرآن در شک افتاده **بِرَجْعَتِهِ** باز گردند  
 از دین خود چون خبر بیان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که  
**تَوَسَّلُوا** و تصدیق کنید **أَلَا تَتَذَكَّرُونَ** کسی که پرویا کند **ذُنُوبَكُمْ** دین شما را که یهودیت است  
**قُلْ إِنَّ الْإِسْلَامَ** بگو ایشان که بدینستی که دین حق **هُدًى** دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه  
 بود در بیان سخنی یهود رد قول ایشان پس باز تکرار قول ایشان بیان کند که می گفتند که تعالی  
 نکند خبر هم دین خود را و باور دارد **إِنَّ يُؤْتِي الْحَدَّ** آنکه داده باشند هیچکس را **شَرِّ**  
**مَا أُوتِيْتُمْ** مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت **أَوْ يَخَافُكُمْ** و این را نیز باور میکنند  
 مسلمانان با شما خصمه کنند **عَنْدَ رَبِّكُمْ** نزد یک پروردگار شما هر یک دین شما درست تر است و جهت شما  
 قوی تر و روش تر **قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ** بگو بدینستی که بر تویی و نصرتی یا از تویی در علم و حکمت **بِإِذْنِ**  
**اللَّهِ** بدست تعالی خداوند است **يُؤْتِي مَن يَشَاءُ** میدهد آنرا هر که میخواهد **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** و خدا  
 بسیار واسع است یعنی بسیار رحمت است **عَلَيْكُمْ** دانایان اهل استحقاق در اعطاء فضل **يَخْتَصُ**  
 خاص میکرد **بِرَحْمَتِهِ** با سلام یا قرآن یا نبوت **يُفَضِّلُ** هر که میخواهد و میداند که استحقاق آه دارد  
**وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان **وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ** و از اهل کتاب  
**مَن رَّزَقْنَاهُ** کسی باشد که اگر او را آیی سازی **بِقِطَارٍ** هزار و دویست و یکم از مال **يُؤْتِيهِ**  
 او آنگاه آن مال را بتو و او عبد الله سلام بود یعنی که یکی از فرشتگان او دویست و یکم از مال  
 بر او داد بود و این سلام آن داد آید **وَتَوْفَعُمْ** و از ایشان باشد **مَن رَّزَقْنَاهُ** کسی را که ایمن کرد  
**وَمِنَ النَّبِيِّينَ** از انبیا و از انبیا و از انبیا **وَمِنَ النَّبِيِّينَ** از انبیا و از انبیا **وَمِنَ النَّبِيِّينَ**  
 بر سر ایستاده بجهت تقاضا و آن خاص بن عار و را بود از احبار یهود یکدیگر با نامت بدو  
 بودند و در آن خیانت کرد **وَالَّذِينَ** این خیانت مره و **يَا أَيُّهَا** بسبب آنست که گفتند  
**لَيْسَ عَلَيْكَ** بر این **بِالْبَيِّنَاتِ** در باب خیانت با عرب که خوانند نویسنده نیستند **بِشَيْءٍ**  
 کناهی و عقوبتی در آخرت معقد یهود آن بود که تو نیست ندان ای است و مال ای را بخود  
 حلال میدانستند و دیگر می گفتند تو نیست مراد است که با مخالفت دین خیانت کنیم **وَيَقُولُونَ**



و میگویند درین سخن **عَلَى اللَّهِ الْكَرْبُ** بر خدای دروغ چه در مصل و شرای باد آمانت حکم نشسته  
**وَقَمْ يَعْزِلُونَ** و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است **بَلَى** نه چنانست که شما  
اعتقاد کرده اید بلکه بر شما عهد گرفته است در خیانت عرب و حکم اینست **سَيَأْتِيكُمْ بِهِمُ اللَّهُ**  
هر که وفا کند بعد از آن که خدای با و بسته در توفیق با و آمانت و ترک خیانت **وَأَتَى** و پیوست  
در باب حلال و حرام **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و خدای بخیر و بدی شما داناست دوست میدارد بر هر یک از شما  
**وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** بدی شما را که ناکام **يَقْتُلُ** بکشد و بدی میکند بعد از آنکه عمری را که با خدای  
بسته اند و آن ایمان است **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و خدای خود را که در باب وقت  
مصطفی و تغییران بخوردند **فَتَنَّا قَلِيلًا** به جاهای اندک و آن صاعی چند چون و کز چند کرباس  
تجربه که از کعب بن اشرف ستانیده اند و گفت بعضی را تحریف کرده و بدیده افتاد در پس علم  
سوی که خورده **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ كَرِهَ اللَّهُ لِيُنْزِلَ الْفُرْقَانُ** که خدای آنست چه  
بفیی نیست ایشان را **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** در آن سرای از توای خدای **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و سخن نگویند خدای  
با ایشان سخن که بدان خوشدل شوند **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و بنظر رحمت بدیشان ننگ و نیم **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ**  
روز رستخیز **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و پاک سازد ایشان از لوث گناه **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و سر ایشان را  
باشد عدلی که الم آن منقطع گردد **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و بدی شما که آن جهودان **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و می هستند  
چون کعب و ابویا سر و حی که از روی کار استی **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** می چنانند بر باهای خود  
**وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** بخوانند کتبی که نوشته و بر یافته اخبار ایشانست و آن مفسریان را بلفظ عبری  
نخوانند **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** تا شما پندارید که آنچه ایشان می خوانند **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** از قدر بد است **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ**  
**وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و حال آنکه نسبت از توبه **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و میگویند **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ**  
آن حرف و مفسری از نزدیک خدایست **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و نسبت آن از نزد خدای  
**وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او است سخن او میدانند **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ**  
**وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و ایشان میدانند که دروغ نمیگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افتراء  
نضاری نیکند که در حق عیسی هم میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و است را عبادت خود  
فرموده پس در قول ایشان میں باید **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** مرکز نبوده و نباشد و نیست و نرسد از زبان  
یعنی عیسی **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** بآنکه بعد خدای او را انجیل **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و فهم یا فضل او را و قضیه  
**وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و پیغمبری **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** پس آنکه گوید **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** مراست خود را **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و باید شما  
بندگاری بایستند که **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** جز از خدای **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** و یکی گوید که باید **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ**  
راست در دین و استوار روی در دانش **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ** بسبب آنکه باشید شما از روی اعظام **وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ لَعِينٌ**



**الكتاب** بیاورد موبکرانی را کتابی که از حق فرود آمده و با آنکه باشید که پیوسته **نزل المله**  
بخوانید و درست کنید کتاب را از معنی این جهان فهم میشود که باقی آنست که علم پرورش  
دهد افاده و استفاده و کتب بن الحظیة رض و در روزی عبد الله بن عباس رض فرموده که  
ما ت الیوم ربانی هذا اللیسویب این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیا فی مجرد اند  
قدم بر سر کوفین نهاده و آن کمال آنکه بغیر حق مدقت نداشتند جمال کس بر صفات یغنی نبیند  
سزده و روی توجه از خود بر تافته و این دست آوردند **بیت** بخته باران عرفان از حجاب  
مکرت **الک** شست نقش حرف غیر از محض صفی پندار شده و در لطایف قشیر پ آورده که  
ربانیا و انالیان باشد بخدای و بر د باران بر زبان خدای قوام یابد و باقی آن با سویی  
شود و ایشان از حق است گفتن ایطای یا حو یا او کوینلاجه **الوکی** میشوند و **والایم**  
و منی سزده را که خدای بغیر ساخته که امر کند شمارا **الله یخده الله و الله یخده الله** و از کیمین فرستگار  
**و یخده الله** و بعضی **نزل المله** یا آن تخصیص ملک وینی بخت است که بعضی شرکان ملایکه را  
پرستیدند و یهود و نصاری بغیر از آنکه عیسی و عزیزند **ایام** بای قیام و یاق و بعضی را  
**والکفر** بپرستیدن حق و نکر آوردن **بعد از ایم** بعد از آنکه مستند شما **شیطان** رکعت  
ضد کان مردین اسلام **و کذا اخذ الله** و یاد کن چو نه ز کینت خدای **بیت** **اللیقوت** پیمان  
و عهد بغیر از ایم و اخذ میثاق تابع اینیادند و این میثاق اعظم است که حق بخت از هر بغیر از  
بغیر از ایم و اخذ میثاق تابع اینیادند و این میثاق اعظم است که حق بخت از هر بغیر از  
فرستاده که شما ایم آرید بعد صلا الله عم و بعضی میثاق چنین است که **ما انشکم**  
هر چه بدهم شما را **و کتاب و حکم** از کتاب منزل و فهم آن **فجاءکم** پس بیایید بشما  
**و کسول** فرستاده اند که از آن عهد است صلا الله عم **فقد کما نفعکم** باور دارند مران  
چیز بر که شما است از کتاب و حکم **لکونوا مؤمنین** ایمان آورید بوی **و انتم رب**  
و باری کنید او را بقر خود که بر زبان شما آید و الا با طهارت صفات و نیت و ایم خود را باری  
او را بید **قال** گفت خدای سرایان بعد از عرض این سیئات بر ایشان **ما انشکم** و از ایشان  
گرفتید **و اخذکم** و از گرفتید **عکرم** برین که گفتیم **انهم** بعد از این و جمعی که بران وفا  
کنند **قالوا اقلی** گفتند اقلان کردیم و سیئاتی را پذیریم **قالوا انشکم** گفت خدای  
کواه باشید بعضی بر زبان بعضی به طایفه را فرمود که کواه باشید بر او و اینیاد و من که خدای با شما  
**بیت** **الشیطان** از کواهانیم بر بی اقرار **لی** پس هر که برگردد و از من گمدهان ایمان برین  
رسول و فرستادگان و **بعد از این عهد و پیمان** پس آن کوه معرفان

و لننا معکم







در موضع ایمان **اولی** اگر چه مردن آن **حق** **اولی** با داشتن ایمان آن **علیه** است که بر ایشان  
باشد **لَعْنَةُ اللَّهِ** لعنت خدا بر او و آن دور است از رحمت او **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** و لعنت و لعنت و لعنت  
و آن بر سریت آن ایشان **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** و لعنت هر یو شان و آن مذمت کردنت ایشان  
**خَالِدِينَ فِيهَا** جلود آن باشند در لعنت یاد ایشان که عقوبت است **لِيُكْفَفَ** سبک گردانیدن  
نشود **عَنْهُمْ** از ایشان عذاب موز **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** و نباشند از ایشان که عذاب  
داده شوند از برای رجوع بدین یا نیز تا عذاب از روی بوقی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بگویند که  
باز کردند محضیت بر بویست **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** از پس آنکه بر کشتند از حق **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** و صلاح  
آورند آنکه چیزی که بر او افساد کردند **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** پس تحقیق که خداوند نعم **مَقُول**  
آنرا از برای بکار است **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** و هر یک از ایشان برادر چار ف بقی شوند این چهار  
بر دست یعنی داده شد برادر در ستاد چار ف بعد از تلافی آیت فرستاده و گفت که  
هر که از حق سر و غنی نشود ده ایم ام برادر من و رسول خدا را افترا نیکند و رسول من  
بر خدای دروغ نمی باشد و خدای این طاعت کو تراست پس من جو ناسید باشم تو بر کمان  
روی بدین مقام بوقت رجوع همین است را بر آن یارده تن دیگر خواند و ایشان از تو بر  
ند بایند جواب دادند که ما حال در مکمل اقامت داریم و انتظار مقلوبت **مِنْ صِدْقِ اللَّهِ**  
و ارضان و دعوت او برینیم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون فی اصم بدین اسلام  
بماندیم و تو بر ما نیز بدین طاعت خود حق بخت در میان ایشان فرستاد **إِنَّ اللَّهَ يَكْفُرُ**  
و آنکه فرستاده شد از رسول **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** بعد از کوفه ده ایشان **شَرُّهُ** و **وَاللَّهُ يَكْفُرُ**  
پس بر داده کردند کفر را بر کفر یعنی بیایست و زمینند بر آن بیایست تو بر نیز کفر شدند **وَاللَّهُ يَكْفُرُ**  
**مِنْهُمْ** هر که بدین طاعت نشود تو بر ایشان **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** و آن که بر کفر اقامت آورد  
ایشانند که راه از طریق هدایت یسار شد که به سر دادید عقوبت **إِنَّ اللَّهَ يَكْفُرُ** و بدین  
آنکه کار شدند **وَمَا تَقْرَأُ لَهُمْ** و بر دند و ایشان کار بودند یعنی بر کفر بودند **فَلَوْ يَفْقَهُ**  
**مِنْهُمْ** پس بدین طاعت نشود از هیچ یک از ایشان **بِكُلِّ الْأَرْضِ** و **وَاللَّهُ يَكْفُرُ**  
**مِنْهُمْ** و آن که فداده شد آن هم با یعنی اگر کاری آن مقدار نزد سطح زمین از شرق تا  
غرب مملو سازد فداده شد تا از عذاب و نوح باز دهد از و مقبول خواهد بود **وَاللَّهُ يَكْفُرُ**  
آنها که کفر کردند **عَذَابُ اللَّهِ** بر ایشان است عذاب شامل بر ام ای حساب **وَاللَّهُ يَكْفُرُ**  
**قَالُوا** و نباشند بر ایشان از هیچ کس از برای دهنده کار در این دایره عذاب از ایشان  
**تَنْتَهِ** و **وَاللَّهُ يَكْفُرُ** هر که نیاید بکفری را و بدین طاعت از عذاب سید تا نیاید



بهشت را **حَتَّى تَنْفَقُوا** تا آنکه نفقه کنید و صلته دهید **مِنْ أَخْبَانِكُمْ** از آنچه دوست دارید  
از مال که بر فقر انصاف نمایند یا جاه که بدان معاوضت در آنجا کنید که فواید ارباطات  
بدولت سازند یا دل که از اوقاف محبت الهی گردانند یا جاه که از راه رضای حق در یازند  
یا سر که از ادناس تعلق بماسوی الله بپروازند و گفته اند که هر که بحسب خود نفقه کند  
خرد دنیا بمطلوب خود برسد در عقیق بروی که از سر عقیق و دینی بگذرد بقریب حضرت موسی  
رسد **بِتِ** بی صرف و حرکت کسی نوش کرد که دنیا و عقیق را بوش کرد **فَعَدَّ** عدد از نوزل آیت  
ابو طاهر انصاری رضی بجناب رسالت پناه الله علیه گفت یا رسول الله اطیب السوا احب  
آن نزدیک من بر حاست هر جا که خدا حکم کند معنی آن و آن باغی بود در غایت سرخوشی  
و نهایت تلویکی و خروجی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدانگاه که کاه و در آمدی و از آن  
و بیوه آن تناول فرمود پس در جواب آن ابی طلحه گفت بخ بخی ای مالی است با خود بسیار  
و حضرت آن باغ را سیاه اقربا او قسمت فرمود **وَمَا تَنْفَقُوا** و آنچه نفقه میکنید **مِنْ شَيْءٍ**  
از چیزی خواه اندک و خواه بسیار خواه از محبت یا از مال خود و خواه از غیر آن **وَاللَّهِ عَالِمُ**  
پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست بر حسب نیاز شما شئ را جز آنچه داد **وَادْكُلُوا مِنْهُ**  
هر نوع خورد **مِنْهَا حَلَالٌ** حلال بوده است **حَلَالٌ** حلال **إِنْ شِئْتُمْ** اگر بخواهید **مِنْهُ** از آن  
که چون این آیت فرود آمد که فی ظلم من الذین هادوا و احرمنا علیهم طبیباته احدث لهم یعنی بسوی ظلم  
و محبت جمودان بعضی طعمهای باک حلال چون لحم ماهی و لحم غنم و بقر و امثال آن ایشان  
حرام گردید بود ازین سخن استشفه شد گفتند اینها اید احرم بعه است حلال این قول را  
تکذیب کرد که خوردن هر طعامی بر یعقوب و اولاد او حلال بود **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کفر کردند  
**إِنْ شِئْتُمْ** اگر بخواهید **مِنْهُ** از آن **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی  
که اگر خدای نعم او را شفا دهد هر طعام و شراب که در دست دارد بر خود حرام سازد حق بجهنم  
او را شفا داد که شت و شتر شتر که از هم مطعومات و شروبات و شتی و شتی تقربالی  
الله و وفا بگذر بر خود حرام ساخت جمودان بمشایع او را تناول آنها بحسب عفو کفایت  
نوریه بحریه ایها حکم کرده است حق بجهنم و نعم فرمود که از چنین است که ایشان میکنند  
بلکه یعقوب ایشان را بسبب نذر بر خود حرام کرد **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی  
درستاده شود نوریت را و اگر ایشان را بر انکار اصرار نمایند **قُلْ قَاتِلُوا** بگو بیاورید نوری  
صحیح را **قَاتِلُوا** بگو بیاورید نوری **قَاتِلُوا** بگو بیاورید نوری **قَاتِلُوا** بگو بیاورید نوری  
اگر هسته راست گویند و چون خود را آوردن نوریه را بگویند افتراف ایشان بر خاص حرام



شد **فَرِحَ الْيَهُودُ** پس هر که افترا کند و بر بندد **عَلَى اللَّهِ** بر خدای دروغ را  
 در تخم و تحلیل **بَيْنَ يَدَيْهِ ذَا لِكَبْكَبٍ** از بس آنکه ظاهر شد که تخم از اسرائیل بوده نه از مالک  
 جلیل **فَرِحَ الْيَهُودُ** پس آن مغتربات **هَمَزُ الظُّلُمَاتِ** ایشان ستمکارانند و هیچ ستم از ترک انصاف  
 بدر نیست **قُلْ مَسَدٌ قَالَهُ** بگو راست گفت خدای در خیر تخم و سخن یهود بفرمودن بود **فَرِحَ الْيَهُودُ**  
 پس متابعت کنند **مَلِكًا اِبْرَاهِيمَ** کیش ابراهیم و عین او را **حَنِيفًا** بیان حال ابراهیم است که مستقیم  
 بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن **وَمَا هَكَذَا مِنْ الشُّرَكَائِ** و نبود از شرک آرندگان **وَرَأَى**  
**اَوَّلَ بَيْتٍ** بدرستی که اول خانه که بر وی زبیدی بود **فَرِحَ** عمارت کرده و ساخته شد **لِلنَّاسِ** برای  
 مردمان تا از زیارت کنند **لِللَّهِ** و آن خانه است که در مکه واقع شده و مکه اسم بلاد است  
 هیچ آنکه مکه یا اسم همان بقعه که خاندروست از مرتضی علیه صلوات الله علیه که ایامی که اول خانه  
 که برای برستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش از این بنیوت عبادات بوده اما اول خانه  
 ایست که حوقم مبارک گردیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و عبادت ساختن است **قَالَ**  
**مُبَارَكًا** بوقت داده شد یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا جحدیست که نظر کردن در وی  
 طواف و نماز بر او است یا عبارت یکساله که در غیر مکه واقع شود **وَهُدًى** و این خانه خداوند هدیست  
 است **لِلْعَالَمِينَ** مرعایان را که معرفت قبل ایشانرا مستدی بسیار و یاراه نمایند است **سَلَامًا** و از  
 بر بخت **نَبِيٍّ** مردان خانه یا در حرم **اَبَاكَ بَيْتًا** نشانه های روشن است **يَكُنْ** از انضا  
**مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ** و آن سبکی است که از قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن سبکی است **بَلَدَ جِهَانِيَّةٍ**  
 است اول تا شیران سنگ از قدم ابراهیم و قیوم حوض کردن قدم آن حضرت در و تا کعبه سیم  
 بقا و آن رقم مدتی متماری چهارم محفوظ بود آن سنگ با وجود کثرت اعمادی اینی دیگر  
**رَبِّكَ تَحْكُمُ** و هر که در آمد بدین خانه **كَانَ اَيْسًا** باشد این از قتل و غارت یعنی گناه کاری  
 که پناه بخاند آن دست نغرض از وی کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم نیست  
 اول که حج و عمره ای می است از عفو بات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چنان بقول  
 اصح مغفور است **اَبُو اَيْمَنٍ** صوبه گوید شی طواف خانه می کردم و بغایت وقتی صافی داشتم کفتم  
 خدایا تو فرموده که من داخل کان اسناد داخل حرم از چه چیز آن باشد هائقی او از داده است  
 من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آید دانند **فَرِحَ** حرم را آیتی دیگر قول ایشان  
 که از مجموع آیات بینات دور از کی کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار  
 و ذکر آن بجا و از حد شمار و مفسران بعضی آن را از ذکر می کنند چون میل قلوب بدان می  
 اختصاص آن بقوله من النار و آنکه قاصد تخریب خانه مخدول گردد و هیچ پند بر بام خانه نشینند



وهرگز ای طواف کشته نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیدارش لشکبار شود و اولیاء  
هر شب ادینه در جوابی وی حاضر شوند و جیای بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات و افسر  
بسیار است **بیت** هر چه گفتیم در اوصاف و یا از روی کمال همچنان هیچ نگفتم که صریحاً است  
تحققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظور است که وکن بنظر فی الی قلوبکم  
موضع شد خانه دل است و جمع اجزاء وجود بهر که دل بجای آنه یا بند هرگاه اشعه لواع  
نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفساح و انوار انشراح از صفوح اولیای خود و  
سعت وکن یعنی فی قلب بیداری تصف کشته مظهر سراف بسج ویا بنصر شود و درین  
خانه علامات روشنست که طالب بر آنها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام  
تسلیم باشد یک از آنهاست شیخ بشیر قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلعت است و هر که  
درین مقام در آید از طوفانها ایمن گردد در آمدن بحرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن  
و دخول در حرم معنی واسطه ای می باشد از شمشیر قطیع و دست و عاشقان ابراهیم عالی السلام  
فرات زباده نیست **بیت** بهر تیغ که زنی باکی ندارم **بیت** بهر تیغ که زنی باکی ندارم **بیت** بهر تیغ که زنی باکی ندارم  
**بیت** هر که توانای دارد **بیت** هر که توانای دارد **بیت** هر که توانای دارد  
**بیت** از جهت راه و استطاعت بقول اهل شافعی مراد و راحله است و بنحی امام مالک  
صحت بدن و قدرت بر سستی و کسبی که مراد از آن حاصل شود و امام اعظم مجموع مراد و راحله است  
استطاعت گردیدن و این طریق نیز طاعت **و من کفر** و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر  
بدین معنی که خدای عزوجل می فرماید **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بَكَوْا فِي أَهْلِ**  
**كِتَابٍ** **وَلَا تَكْفُرُوا** چرا میسوزید یا معنی گردید **بِآيَاتِ اللَّهِ** بآینهای خدای که در وجوب  
حج فرستاده **وَاللَّهُ شَهِيدٌ** و خدای مطلع است و گواه **بِآيَاتِ اللَّهِ** بآینهای خدای که در وجوب  
حجستان حق و کفر بآیات ربانی **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بَكَوْا فِي أَهْلِ الْكِتَابِ** بآینهای خدای که در وجوب  
**عَمَلِ اللَّهِ** از راه خدای که دین اسلام است و منع می کنید **وَلَا تَكْفُرُوا** و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر  
و دین حق را قبول کرده مراد عام با سراسر و رفقای آنکه یهود ایسان را بکیش خود میخوانند  
**تَبِعُوا قُلُوبَهُمْ** میطلبید برای آن راه راست **وَلَا تَكْفُرُوا** و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر  
شما کجاست یعنی این شخصی که متاع است او می کنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و نعت  
اولا برومی که تحریف داده بودند با اهل اسلام می گفتند حق بچند فرمود که کجی می طلبید  
حق دین اسلام **وَلَا تَكْفُرُوا** و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر  
اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیه السلام دانسته اید **وَلَا تَكْفُرُوا** و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر و من کفر

معدی



و خدای سبحانیت از آنچه شما می کنید **یا ایها الذین آمنوا** ای آنکسانی که ایمان آورده اید  
 خطاب به جماعت انصار است یعنی میگوید **ان یطیعوا امرکم** اگر شما و ما برید **و فی راس**  
**الذین آمنوا** آن یهود که شاس بن قیس و اصحاب او بودند **یا ایها الذین آمنوا** باز گردانید شما را  
**بما کان علیکم** بعد از ایمان شما **کافرا** ناکر و بدکار یعنی آنکه متابعت شاس و متابعت او کنید  
 شما را برید و این شاس چه بود که حقوق و حدود بود پس ستم عیب جوی و بدگوی  
 مسلمانان بودی و خواستی که ملک تو را در جمیع یکجمله انصار بکنند و ایشان دو قیل بودند  
 اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دائم و قائم بودی چون سلمان شد  
 آن حضرت بود و اتحاد سیدل کشت شاس از روی حسد تدبیری انکشت که همان طریق  
 عداوت میان آن دو قیل تان کرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند  
 و از واقعه بعثت که حربی عظیم بود پس القیلین سختی در میان افکند و قصیده که در آن ایلم  
 گفته بودند شغل پر دست خنجر بخواند **القصة** چون ذکر آن محارب در میان آن دو قیل  
 قصیده بسیار خنجر میان رسید از غایت اشتیاق ایشان نیز زبان به مجاد او میان کشودند  
 او میان محل نکرده آغاز سپاه خنجر میان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دیران طریق  
 مضار مقاتله و میدان محارب بسیار شدند و آغاز نبرد اخی و تیغ زدن کردند و عیار انفع  
 هیچ را نیکختند **نظم** ز یک جانب کوه و دردم پرداز **ز دیگر سوی جمع در تک و تان در**  
 افتادند همچو شیر خران **بگرز و نیزه و شمشیر بران** **فی الحال** جیریل بدین ایته نازل  
 شد و خواجه عالم علیه السلام بمهر که ایشان در آن در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود  
 آنکه من در میان شما ام داعیه رسوم جاهلیت دارید و بس از آنکه خدای سبحان باسلام کریمی  
 ساخته طریق دین داری فرو بگذارد بشود که خدای تعالی فرماید پس این ایته را بایست  
 خواند فی الحال استغفار کتان سلاحها بر بختند و اشل ریزان و یکدیگر را کتان گرفتند و  
 دانستند که اگر فرمان یهود میسرند از ایمان بکفر باز میگردند و حق تعالی بایشان برین وجه خطا  
 میکند **و کیف یخلفون** و چگونه انقضای **و انتم ترون** و حال آنست که شما لایه که خوانده  
 می شود **علیکم** بر شما **آیات الله و ان** و **و می بینید** و در میان شما است رسول او **و ان**  
**یقیم بالله** و هر که جنگ در زند بدین خدای یا کتاب او **فقد هزی** پس بدستی که بد و لایق بوده  
 شود **ای صراط مستقیم** بسوی راه راست **یا ایها الذین آمنوا** **استو اتقوا الله** ای گروه کوی و یلگان  
 از اوس و خزرج بترسید از خدای **حق تعالی** چنانچه سزاوارتر سید نیست نزد اکثر علمای این ایت  
 منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشند هیچکس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بر این

ع



مستحق این است که بنمود و ناسخ این است فرستاده فائق الله ما استطعتم بر هر کاری که بخواهد  
مقدان که بعد و شجاعت **وَلَا تَقْرَأُوا** و میرید **وَلَا تَقْرَأُوا** مگر آنکه شما سواد باشید لفظی  
به سوت واقع شده ادبی الحقیقه امر است با قات اسلام تا بر سلامی میرید **وَلَا تَقْرَأُوا** و چون  
در زمین ای انصار **حَبِيبُ اللَّهِ** بدین خدای که جبل الین است **حَبِيبُ اللَّهِ** هم شما و بگوید بعضی  
جبل الله اینجا قرانت یا با وقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفتند که هر چه می خواهید در مقام  
بذیل مقام سید انام هر چه می آید بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت زنند نه راه بمقصد  
ایضا توان بود و نه مطلوب حقیقه توان رسید **نَقِمُ** حقا که بی متابعت سید رسل هر کسی  
بجز مقصوده نیافت **وَلَا تَقْرَأُوا** از هیچ روی چه در پی ده تمی دهند **وَلَا تَقْرَأُوا** از آن آتش و روی دل یافت  
خدای که بر شما اقامه کرده و آن اسلام است و قرآن و محبت پیغمبر بیلد ایشان **وَلَا تَقْرَأُوا**  
این یاد دارد که بودید شما بایکدی **وَلَا تَقْرَأُوا** دشمنان که پس متعجب میکردید **وَلَا تَقْرَأُوا** پس خدای  
پیوند داده **وَلَا تَقْرَأُوا** میان دلهای شما بیکت اسلام و بیعت خدایتان **وَلَا تَقْرَأُوا** امام **وَلَا تَقْرَأُوا**  
پس گشتید شما **وَلَا تَقْرَأُوا** بر رحمت خدای و ادران یکدیگر **وَلَا تَقْرَأُوا** و بودید شما بواسطه  
صلالت و جهالت **وَلَا تَقْرَأُوا** بر کمان معانی **وَلَا تَقْرَأُوا** از آتش دوزخ یعنی شرف بودید بر  
وقع مران و اگر هر که شمار بران حال دریافتی هر آینه بدو رخ برفتید **وَلَا تَقْرَأُوا** پس  
شمار باز هائید خدای **وَلَا تَقْرَأُوا** از آن حفریا از آن آتش **وَلَا تَقْرَأُوا** همچنین که بیان کرد حال  
شمار از نفوت قدیمی و الفت مجدد بیان میکند خدای و روشن میکرد **وَلَا تَقْرَأُوا** برای  
شما دلائل و حدایته خود را **وَلَا تَقْرَأُوا** تا باشد که شما ثابت باشید بر طریق هدایت  
**وَلَا تَقْرَأُوا** و هر آینه باید که باشد از شما **وَلَا تَقْرَأُوا** که و چه ایشان **وَلَا تَقْرَأُوا**  
میخوانند مردمان را به یکی یا بعضی یا اسلام یا با تعاون مؤمنان یا یکدیگر و جمعی بر آنند که این داعیان  
مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند **وَلَا تَقْرَأُوا** و بفرمایند بنیکوی  
**وَلَا تَقْرَأُوا** و باز دارند از شما معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد  
و سنی آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و سنی فحیت  
نفس **وَلَا تَقْرَأُوا** و آن که به داعی خیر و امر معروف و نهی منکرند **وَلَا تَقْرَأُوا** ایشان  
رستکارانند **وَلَا تَقْرَأُوا** و بایستد ای مسلمانان **وَلَا تَقْرَأُوا** مانند آنکه متفرق  
شد بعد از چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقه پیدا شد چون عنانیه و مبارم  
و سکا و یهود و مسلمانیه و مسطوریته و ماریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه و شریقه



دیگر **و اختلاف** و اختلاف کردند درین خود بهود بعد از بانصد سال از موت موسی عم و نصاری  
بعد از سیصد سال از رف عیسی عم و این اختلاف ایشان بود **بین یقینا جاد هم الیسات**  
از پس آنکه آمدن بود بدیشان حجت های روشن در کتب ایشان **و اولیک** و آن پر کتک و مخالف  
**لعم عذ ابی عظیم** من ایشان است عذاب بزرگ **یوم تبيض وجوه** در آن روز که سفید کرد و دروهای  
**و تشو و جوه** و سیاه کرد و دروهای **فاما الذین استلثت** پس آنکه سیاه شود **و جوه**  
رویه های ایشان جوغم بنواید تا از روی تو بچ با ایشان گویند **اگر تفرقه ایمانیک** ای کافر  
شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب است که پس از ایمان به پیغمبر ماضی است الله علیه و آله کافر  
گشتند یا منافقان که بزبان قرآن و بدل انگار میکردند یا کافران که صرف میثاق بر بویست  
حق اعتراف نموده و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استسواد ببلغات ایمان  
گرفتار دام و شقاوت و خذلان گشتند با خراج که بعد از تمسک بست در وسط بدعت افتاد  
**فذا و قوا العذاب** پس چسبید عذاب و نوح را **و انکم تکفرون** بدانچه بودید که بعد از ایمان  
کافر شدید **و اما الذین ابیت و جوه** و اما آنکه سفید شود روهای ایشان یعنی مؤمنان اهل  
سنت **فی ریحهم الله** پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبل تسمیه محبت یا هم حال  
و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود حال **هم** این سفید رویان **فاما الذین**  
در رحمت یا در رحمت جا ویدماند گانند **تلك** (پنج گشت در سور ان اخبار و احکام آیات  
**الله** آیه های خداوند در زواج و بیایر و وعد و وعید **تکون عاصم** پیغام آن  
بواسطه و حی بر حق **الحق** بدستی و راستی **و اما الله یبیک** و نیست خدای که خواهد  
**طی** بیدادی از نزد خود **العلی** بر جوی و انش یعنی بریشان ستم نکند و بی جسم  
عقوبت نفرماید **و الله** و مرخدا بر است **ما فی السموات** آنچه در آسمانها است از بخیر و بدی که  
**و ما فی الارض** و آنچه در زمین است از گان و مولید و کمالی **الله** و بسوی خدای **و جوه**  
باز گردید شود هر کارها **کنتم** رسید شما **خیر** بهترین گروهی که از خلق خانه عیب  
**آخر جت** بیرون آورده شده است **لنار** از برای مردمان فانی است که بودید شما بهترین  
امتی در مطابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب است  
بریک مسارت نموده و خیریت این محمد است بهمت آنست که در سگ خدایت حضرت  
رسالت منقبت میله الله عم منتظم اند **ما دعی** الله داعینا طاعت با کرام **الوسل** کتابکم  
الام چون خدای پیغمبر را بر حمت خواند است افضل پیغمبران باشیم ما خیر الام و گفته اند  
خیریت است درین صفت است که یاد میکند **ما فی السموات** و **ما فی الارض** میفرمایند یعنی فوآن چیز



که شرح این است حسن دارد **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** وافی میکند از سر و آن خبری بود که شایع است  
ستقیم شماره **وَقَدْ يَنْقُضُونَ** و میگردد از روی تحقیق **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بخدای و ایمان خدای متعین  
انست که ایمان داشته باشند هر چه ایمان بدان لازم است ایمان خدای و قبی تحقیق شود  
که هر چه فرموده که ایمان آرند آورده باشند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند **أَهْلَ الْكِتَابِ**  
علمای بنی اسرائیل از آنکه بر پیغمبر آخر الزمان فرود آمد یعنی قرآن **لَكَانَ** هر آینه باشند آن  
ایمان و تصدیق **خَيْرَ الْقَوْمِ** بهتر از ایشان از هر که و انکار **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بعضی از ایشان گویند  
یعنی این اسلام و اصحاب او **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْغَيْبِ** و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دین  
دین **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** حاضرین نتوانند رسانند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مگر تبارک و تعالی که بخیر دعوت  
کنند با یقینان بر مسلمانان بنده یا اهل ایمان یا یقینان خود برسانند **وَقَدْ يَنْقُضُونَ**  
و اگر کارزار کنند با شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بیشتر بر شما که استقامت و یقینت در دین شما  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** پس این هفت باری کرده میشوند یعنی به از حلقه یاری پست و نه از حق مردگاری  
وضع کرده شد **عَلَيْكُمْ** بر خودتان علامت خوارگی در نفس ایشان بختی  
کم هر که منفک گردد و واضح است که ذلت جزیر است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** هر کجا یافته شوند آن ذل  
با ایشان باشد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** منقطع یعنی خوارگی لازم ذات ایشان است یکی ایشان را  
دینها و میدهند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بعد از آن خدای که قبول جزایست **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و عملی  
از ایشان بآورد خدای بعد از آن قبول جزایست **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و باز گشتند یهود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بختی  
از خدای یعنی سر و اول عقبه الی شدند **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و زنده شد یعنی موضع کشت **عَلَيْكُمْ**  
بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شده این نشانه بدیشان چون  
احاطه است مضروب بر اهل آن **ذَلِكَ** این خوارگی و سبکت و رجوع بغض حق **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
**كَانُوا** بآنست که ایشان هستند که از روی عناد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی گویند بقرآن و دست  
یا معجزات **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و می گشتند پیغمبر **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بناسرول  
و نا واجب و فی نفس الامر قتل بنی با حق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق  
بود و این اقیع است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند بر قتل ایشان و گفته اند اگر  
قتل از آباد یهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بدان ایشان را مراد قاتل آن می آید  
**ذَلِكَ** این کفر و قتل **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بسبب آن بود که نافرمانی کردند **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و بودند که تجاوز  
می کردند از حد و خدای (آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران او چون تعلیم و اسب  
دولت اسلام در یافتند یهود زبان طمع گشادند و میگفتند ایشان از اشرار قوم ما اند



که خلاف اسلاف کرده بامانها افتادند حق سبحانه ایت فرستاد که **اینها** نیتند و ایشان  
 اهل کتاب **سبحان** بر کافران **من یقول الکتاب** از اهل کتاب گویی اند **قاری**  
 ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحد و دایره و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص برین  
 در ستادین گروه دین اسلام و اصحاب او بود با جهل تن از خیر این وسی و دین از حبشه  
 و هشت کسی از روم که بعینی عمده ایمان داشتند و بحد و دایره ایمان آوردند و احکام  
 فریجت و قرآن تعلیم گرفتند **یتلوه آیات الله** میخوانند و قرآن **آقای الله** در ساعت شب  
 و گفته اند بسیار مغرب و عشاء **و هم یجهدون** و ایشان سجده تلوک میکنند یا تازی  
 گذارند در آن ساعات و اشهر نماز عشاء است که مخصوص باین است شد حضرت رسالت  
 صلوات الله و آله علیه تا آخر عشاء نموده بود و مردم مان منتظر نماز بودند پس چون آمد و گفت  
 بپایند که اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت حدیث را یاد نکنند غیر از شما **یوسف** و **الله** صفت  
 است قایم میکنند و میگویند ایمان حقیقی آوردند بخدای **و یوم الآخرة** و بر روز قیامت  
**و یأمرون** و **و یأمرون** و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد با همسران **و یأمرون**  
**و یأمرون** و نمی میکنند از گنایب بپغیر یا از تمام منهای **و یأمرون** و بیستابند **و یأمرون**  
**الخیرات** در کتاب خیرات و اشتغال بمرات **و یأمرون** و آن گروه یعنی است قایم موصوف  
 بدین صفات که مذکور شد **و یأمرون** از جلد شایسته گان و بستیدین گان **و یأمرون** و آنچه  
 میکنند **و یأمرون** از بکی **و یأمرون** پسر هارینه میسوس نا داشته نخواهد شد یعنی نقصان  
 بلوای اعمال شمان نمی اهد رسید نقصان بواب را کفران گفته چنانچه توفیه بواب را شک میگوید  
 فی قوله و کان سعیم مشکورا حفص در هر دو کلمه بیاخوانند یعنی آنچه میکنند است قایم از خیراتی  
 که فران مسار عند عمل ایشان ضایع نمی اهد شد **و یأمرون** و خداوند داناست **و یأمرون**  
 باحوال بر هر کاران **و یأمرون** بدرستی اما اگر کار کنند بپایان و محمد صلی الله علیه و سلم  
 و آن کعب بن اشرف و اصحاب او بودند **و یأمرون** باز نداده از ایشان **و یأمرون** مالهای  
 ایشان که بر شوه میدهند بر علماء خود یا آنچه رشوه میگیرند از اهل قوم خود **و یأمرون** و نیز  
 و زندان ایشان که با عانت و مراد ایشان مستظهر اند **و یأمرون** از عذاب خدای عز و جل  
**و یأمرون** و اگر و کفار **و یأمرون** ملازمان انشود و رخ اند **و یأمرون** ایشان  
 در انشور جاوید ماندگاند **و یأمرون** سزاچه نفقه میکنند جهودان بر علماء خود یا  
 اوسفیان و اصحاب او و خرج اشکی کفار سینا مید یا اخیاجات سرکان در عیدهای بیتان خود  
 یا نفقه منافقان بر یا و سقم **و یأمرون** در این دنیا **و یأمرون** مانند بادی است که باشد

بجمله تلاف



مفتی



قوله بگوئی محرم ایشان که شما مؤمنان را **بغیر ظلم** غیر آید بخشم خود امر تو بیخ است و حاصل المعنی آنکه  
بخشم و درویشی که از مؤمنان در دل مددین مردگار میکند این تا وقت مرگ **ان الله یعلم** بدستی  
که خدای داناست **بکرات الشکر** بدان علتها که در دهالت و مصلحه بران کینتها که در شینهای  
شماست بعضی بر آنست که در کلام دعا علم است حق سجنه پیغمبر و صلوات الله علیه  
و خود که بیدار ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بپیرانند شما را در همان خشم و کینه  
و حسد و رشک که دارند **پست** بپیرای ان حسد پیوسته فیکلی که جر مرتکب خواهد داشت که  
**ان شکم حسد** اگر برسد بشما نفرین و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود **شکر** و شک  
کردن ایشان را و به حال شوند **و ان شکم** و بپیرانند برسد غنی و المی چنانچه در حرب  
احد واقع شد **یقرحوا** خوشدل و زحاک شوند بدین طریق علامت کمال عدل و تقوی است که  
کسی بشاید و شادی کسی غمناک کردند **و ان یغیروا** و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید به عفو  
یهود یا کینه منافقان یا از ان کفار **و تقوا** و بپیرانید از مخالفت اعدا **و تقوا**  
شمار از زبان نکند **انکم** و مکر و حیل ایشان هیچ چیز **ان الله**  
که خدای **و ان یغیروا** بدانچه شما میکنید از صبر و تقوی **حفظ** و شما  
و احاطت است با علم **و ان یغیروا** و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله  
شروع **و ان یغیروا** از منزل علیه نشسته رضی عنهما که اهل بیت  
یابند بوده و واضح و آشکار است از آن هضم  
بوده آورده اند که ابو سفیان لشکری از اعیان عرب فراهم آورده و سوار بر دینه کشت با سواران سوار  
و پیاده که هفتصد زن بود و دولت است با ایشان بود بجای احد فرود آمد و حضرت رسالت  
صلی الله علیه و آله میخواست که در دینه توقف کند و دشمنان ایشان مقاتله نمایند جمعی از دینداران  
که در حرب بدر حاضر بودند در باب خروج سیافه کردند حضرت با هر کسی از مهاجر و انصار  
بقه ان ایشان توجه فرمود در شای طریق عبدالله ای با سید منافق پشت بر لشکر اسلام  
آورده مراجعت نمودند و سید عالم صلی الله علیه و آله با هفتصد کس در برابر حق صف بر کشید که از احد  
صرفا و عینسی را بر پیادگان نشسته و روی بجانب دینه آورده و عبدالله بن جبر را در مقابل  
مرد بر اندازد در رخه کوه که بطرف احد بود و فرمود و توقف در آن مرکز و محافظت آن بلافا  
بسیار فرمود و بتفسیر خود بتسویف مسک هایون اقدام کرد و این آه یا مدد است که حق سجنه  
فرمود که انزل خود پیوست آمدی **شکوه** و میساختی و محاسبی دی بجهت مؤمنان  
**بشکوه** جایها استادن **للتیال** برای کارزار و چنان بود که مینه لشکری بر پیروان نام نزد کرد

ع



و میسر بمقدار بن اسود داد و قلب را بحرف سپرد و علی را عیال مستحق خود تعیین فرمود **و الله اعلم**  
و خدای شومست توهای شمار که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن می گفتند **و الله اعلم** و انما  
اینستهای شما و بعلم قدیم دانسته بود **و الله اعلم** چون قصد کردند **و الله اعلم** دو گروه از شما  
که مسلمانانند بنحو حال تنه از اوس و بنویسند از خروج **و الله اعلم** که بدوی کنند و باز کردند  
بر قبی که این زبان می گفت **و الله اعلم** و احوال است یعنی چگونه گیرند و باز کردند حال آنکه خدای  
مبارک و تعالی این دو گروه بود **و الله اعلم** و بر خدای نه بر غیر او **و الله اعلم** و الله اعلم  
بسی باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان از ایضت دهد **و الله اعلم** و بعد سستی که خدای تعالی  
داد شمار **و الله اعلم** بوضعی که این را بدو گویند و آن چاهی است استسوی به بدرین کاره **و الله اعلم**  
و حال آنکه شما بودید و در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب شما حسابی ندا  
را **و الله اعلم** پس بترسید از خدای و بکثرت شرکان و باز کشتن منافقان بدو ملحقید **و الله اعلم**  
تا شاید که قبیعی یابید و بشک گویند تا وقت و حضرت بر شما زیادت کرده پس  
از حضرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهند و میگویند باید که **و الله اعلم** چون می گفتی تو  
**و الله اعلم** بر آن کردند که آن وقت که در آنجا بودند **و الله اعلم** ای کفایت میکند  
و اینست **و الله اعلم** آنکه بدو کار میکند پروردگار شما را **و الله اعلم**  
بسم هر رسول **و الله اعلم** از فرشتگان **و الله اعلم** و روزی که آن عالم بالا و بعضی  
بر آمدند که و در آن روز این سه هزار فرشته در روز احد بود بطوطه و قوی چنانچه  
میفرماید **و الله اعلم** ایجاب است بعد از قبیعی در کاری نمایند **و الله اعلم** اگر می کشید در جنگ دشمن  
**و الله اعلم** و پیر هیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب بگوید و لشکر بک  
روز بدر از حق سینه مرد طلبید و خدای تعالی فرشتگان اول فرشته پس از آن سینه بود  
را سید و آخر برینج و از چنانچه فرمود **و الله اعلم** و بیایند بشما دشمنان شما **و الله اعلم** از  
دشمنانی که دشمنان است با هر فرشته بیایند و هیچ درنگ نکنند **و الله اعلم** ایست که مرد  
میکنند شما را **و الله اعلم** و در میان شما **و الله اعلم** پس از سوال **و الله اعلم** و فرشتگان  
**و الله اعلم** نشان کشتن کاب من سپاه خود را و این حالت ستر است میان مبارزان که روز حروب  
علامتی بر خود بیاورند خود بنفرد و نشان ملائکه در آن روز بود که صوفی سرخ به پهلوانی و زنان  
دشمنان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بمعامه های سفید و طرهای آن میان کتف  
فرود داشته **و الله اعلم** و می دانید خدا آن امر را یا آن را یا آن را **و الله اعلم** مگر در کار  
مؤمنان برود و فتح **و الله اعلم** و بر روی آن تا بیان **و الله اعلم** و دلهای شما بود و نقت



و تا انقضی و نیست ماری واحد **الکثیر عند الله** مکرار نزد یک خدا می آید **الکثیر** عابداً که معقول نشود  
**الحجیم** بضرورت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد **یقطع** تعلق بنصر گهوار یعنی در  
حرب بدر شامانصرت حدتاً پس و نیست کرد **طرقاً** طر و هیز نه کار با **یجاء الیه** **تقرأ**  
از آنکه کان بودند یار هم تنگد رکنی از یلغان و دران واقع فی الواقع شکستی عظیم بودند  
فریب پسید که هفتاد و کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند **و یجاء الیه** **تقرأ** یا آنکه حواله و نقلی بنابر  
کردند ایشانرا **تقیلاً** پس پال کردند و بنیت ملو کردند **حارین** در حالی که به  
بهرگان و نا میدان باشند و کس قصه بر در میان حرب احد برای آن که در میان جمع باشند  
میان صبر و شکر چه یک ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت است و برین شکر باید و دیگر  
محقری بر قتل و غنیمت و دران صبر باشد و قصه حرب احد اجمالاً بران وجه بود که بعد از تسبیح  
صفین بحار بر قیام نمودند درین قریش بیک ازین دو کشته شدند و لشکر که رویا غنیمت  
نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته عار فقیب و غارت کردند جماعه تیراندازان  
که محافظت رخنه کوه نفاق بدیشان داشت با آنکه بعضی مسلم میالافه و مودت بودند که اگر ما  
عالم و باغلو و بیوم شمایین موضع بجای دیگر میروید بر میدتان ارج غنایم روی بلیشکی  
گاه آوردند چند آنکه عبد الله جبر میالافه نمود و آن تا کید حضرت رسالت بنای ایشان را که  
داد بجای نرسید و جمعی اند که عود ایشان بدین غیر رسید با وی توقف کردند و باقی بسجی  
امیر خود اتفاق یافته و توجه اخذ غنیمت شوند شایست مخالفت فرمان بنوی در لشکر  
اسلام رسید و خالد و ابیه و عکرمه را بی جمل که عزیمت عزیمت داشتند چون رخنه کوه را از  
خارسله و محافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبد الله حیرتا خستند و او را  
باز انش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قصیه منعکس شد و خیز طفر کفار بکریختن  
ایشان رسید باز کشته و اهل ایام را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان  
گرفتند و سید الشهدا و حرمه و رضا با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر  
رو بگری نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت **صلی الله علیه و آله** میروان بر میان بستند  
القصه هم بدان انجامید که بسنگ بر کوهان در شامان در و جرح اهل ابدان سید مختار زده شد  
**تقرأ** بود لعش سبیل رخنه **سنگ** را لشکر اهل بخشد **چون** سهیلش رفتی تنگ  
آمد **سنگ** مردم عقیق رنگ آمد **و حضرت** در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب  
بجانب شعب احد رفت و کازان باز کشته رویا بیک نهادند و حضرت چون از شهادت غم خود  
حرمه و مثله کردن (و با بعضی از دیگر کشتگان و قوف یافته بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفی



بر روی حال بعد ضلالتی و گند از بارگاه بگریا و جلال پس ایستاد و جلالت یافت که **کسب**  
نیست نه از **کسب** ازین کارها که تقریب کفایت **نیست** چیزی یعنی زعام استصال  
استصلاح این طایفه بدست نوبت **آویشو** و گفته اند او اینجا یعنی الان است  
یعنی از توکاری نکشید مگر آنکه خدا یا نبی بدهد ایستاد و قولی آنست و او برای عطف باشد  
و بتوب معطوفت بر لقطه و معنی چنین است که خدای تعالی در شما را بیک از جایز  
باشکسته شود و کن دولت ایشان بقتل ندارند فرستد یا بجزیت از پیش لشکر اسلام یا آنکه  
توبه دهد ایشان را چون سدان شوند **توبه** یا عذاب کند ایشان را بر کوفه مصر باشند  
**و انهم ظالمون** پس بدین که ایشان ستمکارانند و وضع عبادت کنند در غیر موضع آن **و انهم**  
**في السماوات** و مرخص است در سماهاست **و انهم في الارض** و آنچه در زمین است **يعقوب بن يوسف**  
بیاورد و کلا خواهد **و يعقوب بن يوسف** و عذاب کند هر که خواهد **و انهم في السموات** و خدای  
آفرنده است در قوت خود را و هر که است بر سر خود **و انهم في السموات** و کفر و کفر  
**لا تاكلوا الرزق** بخورید حال دیو **صالحا فطعا عفا** از روزه قبری و گفته اند  
اضعاف مردم و معصا عفا در ارجح جاهلیت یک با خود بر روی ایدله تا وقتی معین آنکه در ارجح  
و بر روی از خود تا بآنکه مدتی هم مال بدین مستغرق بکنند **و انهم في السموات** و بتسید از خدای  
صراخ نمی کرده است **انهم في السموات** تا مگر شما ستمکاری کردید **و انهم في السموات** و بتسید  
از آتش یعنی برهیز کنید از عیال برساند شما را با آتش **انهم في السموات** که آتش که آتش  
است **انهم في السموات** مگر از این و غیر ایشان بالذات از برای کفار است و بالعرض برای عامیان  
تبا که کار یا کافر یا تقرب است و نه را تا دایب **و انهم في السموات** و زمانه برین حدیث در ارجح  
حکم کند **و انهم في السموات** و اطاعت کنید سول را در آنچه خواهد **انهم في السموات** تا باشد که شامحت  
کرده شود و در عذاب نیفتید **انهم في السموات** و بتسید **انهم في السموات** یا بخیزی که سبب آتش  
باشند شما را **انهم في السموات** از پروردگار شما اقامت لازم در مقام من و من جهت تسریع بشکافست  
بموجباق مغفرت و آن که شما دست یا از ای و ایضا یا تکبیر اول که جماعت در یابند یا صف  
اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای  
مقام خود اینست که آید در خلال قصه حد نازل شد محققان گویند این سرعت بعد از کل نیست بلکه  
بقدم دل است **انهم في السموات** ازین راه بیای تا بپایان نرسد تا جان نرسد قدم بجایان نرسد  
در بحر الحقایق آمده که بتسید درین راه بقدم تقریبی که ترک نفس است از اخلاق حیوانی که جزین  
قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیده محال است **انهم في السموات** بگذارد که هوای سنی را آسوی خدای



پرستی و جبر عزمها السعوی است و مبتدیان بدین که برسانند شما را بهشتی که از سوی عظمت پنداری  
آن آسمانهاست **واللّٰهُ** و زمینها صفت عزم بهشت که جهت آنکه وصف طول او در فرم بشر  
نکند و در تفسیر کبر و خود که اگر آسمان ها را طبق طبق سازد بجیشی که هر یک از این طبقات  
سطح باشد مؤلف اند جزاء لا یجری و وصل کرد اند این طبقات را با یکدیگر تا طبق و احسن اند  
مرغ بهشت این مقدار توان بود **الْحَقُّ** افاده شده است چنین بهشتی **لِلْمُتَّقِينَ** برای پرهیز  
کاران از شرک **الَّذِينَ يَتَّقُونَ** است. اما که نفقه میکنند **فِي الْمَنَازِلِ** در آسائی **وَأَقْرَبَ** و در سختی  
مراد در احوال است ایم انسان بهیچ وجه خالی از فقر نیست یا سرفه نیست یعنی بهر حال نفقه  
میکند و گفته اند که نفق اند در توکل و در ویشی یا صحت و مرض یا کفر یا ایم و در این **و**  
**الْمَلَائِكَةُ** و فرشتگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی لغام اعظم را در  
طباخ نهد اما و سوره که می خوانم که می طباخ می زنم و قاسم بر یک خلیفه از تو است  
کم اما کم و می توانم که در محراب انجای تو حضرت الله بنام و بی نام و میسر می شود که بقیا  
مخصوصا بر بندم و داده خود از تو می نام و این نیز بکنم و کفر و امر از شگاری باشد و شفاعت  
من در این پس ندای تقدم در بهشت **نَحْمَدُكَ** مری که گمان ببر که نزد است و پنداری با خشم  
که برای دلم که گنید **وَالْعَاقِبَةُ** و عفو کنندگان **وَالْآخِرَةُ** از پندگان و عدم خیر و گناه و آن  
کسی که بر بیان ستم کرده باشد **وَاللّٰهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و خدا دوست دارد نیکو کاران و بهترین  
اقسام احسان است که نیکو می کنند با جمعی با ایشان بدی نمی باشد و در تفسیر آورده  
که حسین بن علی رضی با جمعی بهمانان که بر خوانی نشسته بود خارشش با سینه اش کم بجای می آمد  
و از ثابت رشت پایش بجای به بساط بر آن بر سر شاه زاده افتاد و بخت و انبساط خشن  
بارگش و روخت حسین بن علی رضی از روی قاصد انداز به تعجب و حیرت و کبریت بر زبان  
خادم جاری شد که **وَالْمَلَائِكَةُ** حسی گفت که خشم در وجودم خادم گفت و العاقبه عن  
الناس حسین گفت عفو کردم تبه این رخاوند که والله یحب المحسنین جواب داد که از حال خوف  
ازاد کردم **نَحْمَدُكَ** بدی را طافان کردن بدی **بِرِّي** اهل صورت ندان بخردی **بِعَمِّي** کسانی که پی  
برده اند **وَالَّذِينَ** بدی و نیکو می کرد اند **وَالَّذِينَ** موقوفست بر الذین ینفقون و موقوفه کلام  
آنکه متقیان و طایفه اند یک آنکه بصفت اتفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند دعیم تأیید  
غیر مصر و ایشان را نماند که از روی متابعت هوای نفس **أَوْ أَفْعَلُ** فاعله چون بکشند کاری  
ناشایسته **أَوْ يَكْلَلُ الْفَتَنَ** یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی فاحشه کردار  
ناپسندیده است و ظلم گفتار ناسود و اول کبایر و ثانی صفایر و بقوله جمعی فاحشه ظلم



خطا و عداست یاز با و آنچه ما دون است از عقوبات آن چون نظر ولس و معافه و تقبل بر هس  
تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم **و ک** و الله یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را باینکه  
که جوا چنین کردی یا سزگی شوند و عود مغفرت را که با استغفار و باز بسته است **و استغفر**  
پس اگر بخواهند **و الله یفرح** بر این که گناهان خود **و من یغفر الذنوب** و کیست که بیارزد گناهان  
استغفار است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامزد جرم بندگان را **و الله** بخدای **و الله یفرح**  
و امر نگردد بعد از استغفار **و الله یفرح** بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگران  
بر سران و فعل میفتند **و الله** و ایشان که امر میکنند **و الله** بیدارند که عقوبت اهل  
از گناه عظیم تر است و قول این در میان پنهان شده بود که فی صا حیل جال جرم حریفان  
وی کند و بچهار نازل بد و کشش کرد و بجهان نهد و خوب در آن سه کسان بود و کسانش  
کشید بعد از وقوع قبل از آن زبان بفتحت بگشاد که انقاده از خدای بر سر و دامن  
یا که را بلوت حرام آلوده کرد و پنهان را خوف اهل دریافت و پنهان شده فی الحال بجز  
سلت پناه شافت و صورتی حال بعضی سید عالم صلی الله علیه و آله میسازند فرمود که من در میان  
شما و شما چنین کارها میکنم خوفم برای تاکید داید و آری قاریان این بیت فرستاد  
و بقوله بعضی در شان ابوالیسر فرمود یا بطلونی بناش یا ثقیله اضاری که قصد گناه کردند یا  
مرکب فاحشه بگناه بنویس و استغفار آورد **و الله** آن گروه متقیان که منقسم بدو  
بودند **و الله** یا داش ایشان **و الله** از شی است از پروردگار ایشان **و الله**  
**و الله** و بیستافا که بیرون **و الله** از بی اینها یا اشجار که جوینا **و الله**  
جاوید باشند در آن **و الله** و بگو مرد نیست **و الله** مردی که گشتن که بمعنی مغفرت  
و جنت **و الله** بدستی که گذشت بود **و الله** پیش از شما **و الله** و لغو میان جهانها  
ان غم و شادی و راحت و دولت و یکت که خوفم سنت نهاده بحر و آیه و نایب اهل سنن  
مرد است و سنن شریع باشد یعنی امتان بوده اند که با انواع دینها و بجهت مذکوب پیغمبران  
هلاک شده اند **و الله** پس روید و میر کنید در زمین و به پند بلا اعدا و دیار  
مورد و بیابان لوط **و الله** پس بگردید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی **و الله** چگونه بوده  
است **و الله** آخر کار بگذشتن که خدا این کلام که در قلم احد و بر گذشت  
باین شرح که از امم گذشت و وقایع روزگار و امم **و الله** سبب هویدا ای سخن حقایق **و الله**  
برای عامه مردمان **و الله** و زیاده بیعت **و الله** و پندی مشتمل بر وهبت است و غنبت  
**و الله** خاصه بر هیز کار از است **و الله** و مست مشمول و منقوش در روزی چون در حریف احد



در این عالم

خواجه عالم صلوات الله علیه در اندیشه بوسه فیاض علم تجلای بر تن کوه بوده خواست که بر این صاحب  
مطلع گردد اصحاب را در غنای خاطر رسید و حضرت عزت تسلیه ایشان را آید فرستاد  
که سنجی مکنید **و لا تخشوا** و اندوختن آنجا که سنجید از جراحت و مصیبت یا فتنه غیام  
**و لا تخشوا** و حال آنکه بر تن بند از ایشان بجنب مکان یا در روی محاربه بر پیشاه  
پیشی و از ایشان پستی دارند یعنی در جنگ بدر یا بر تری شما از آنست که گشتگان شما  
در صدر بزم اند و از آن ایشان صرفه حجیم یا مقام آید شما در جات عالمی خواهد بود  
و از آن ایشان در کمال اسفل و حقیقت آنست که این بشارت بود مؤمنان را معلوم و غلبه یعنی  
شما مقصود و غالب خواهید شد **و لا تخشوا** و حال آنکه در دستهای او هستی و در دستان او بود  
که در رویه و این چند نام **و لا تخشوا** و حال آنکه در دستهای او هستی و در دستان او بود  
**و لا تخشوا** پس بدین معنی که رسید است که در کفایت در روز بدر **و لا تخشوا**  
و ای **و لا تخشوا** مثل قرچ و جمع ایشان **و لا تخشوا** و این روزها که مؤمنان را کافی بر داشت  
**و لا تخشوا** و در روزی که در میان روزی بدو است و عسرت کرد و در جنگ است  
و عسرت و قوما عینا و یوم لنا و این مدلوله بر این است که بنده کبر **و لا تخشوا** و ای آنکه  
به پند خدای یا بداند اولیاد او **و لا تخشوا** و این مدلوله بر این است که بنده کبر **و لا تخشوا**  
آنکه مرا که **و لا تخشوا** و این مدلوله بر این است که بنده کبر **و لا تخشوا**  
چنان فدا کرده و که روی بکس بر آورده **و لا تخشوا** و خدای **و لا تخشوا** دوست من در  
ستمحاران که شکر کنند **و لا تخشوا** و فایده دیگر آنست که در فدا خدای **و لا تخشوا**  
مربوئمانی که از گناه اجتناب نمایند به ملاها که با اهل ایمان میرسد مکتوب نویسی است  
**و لا تخشوا** و دیگر آنکه نقصان افکند و هلاک سازد کافران **و لا تخشوا** و ای  
پندارید **و لا تخشوا** آنکه در این دنیا بهشت **و لا تخشوا** و فایده خدای **و لا تخشوا**  
**و لا تخشوا** افکار که جهاد می دهند از شما **و لا تخشوا** و در این دنیا بهشت **و لا تخشوا**  
یا صابران را بر هجوم مصایب و وقوع فزایب ملحق سخن آنست که فی محنت مجاهد با راحت  
مشاهده نتوان رسید **و لا تخشوا** و در این دنیا بهشت **و لا تخشوا** و فایده خدای **و لا تخشوا**  
**و لا تخشوا** و در این دنیا بهشت **و لا تخشوا** و فایده خدای **و لا تخشوا**  
بروید مرک را یعنی شهادت را **و لا تخشوا** و در این دنیا بهشت **و لا تخشوا**  
آنرا که جرئت **و لا تخشوا** پس تحقیق بدیدید این میطلبید از مقاتله کفار **و لا تخشوا**  
**و لا تخشوا** و حال آنکه شما میگریستید بیارن و بر اهلان شما که مقتول می شدند یا قتل می کردند



در سیر مبلایم و او را تنها گذاشته در خلاص خود میگویند یاد آورده اند که چون حضرت سید  
محمّد خورشید در میان کشتگان فغان شد ایدیس لاجبی صلاّ **الله ان محمد قد قتل** در میان خاص  
و عام افکند قوی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبود الله (پیغمبر الهی) نمایند  
از ابو سفیان برای ایشان خطه ای نوشتند و قوی دیگر بگریختند و بعد از آن حضرت  
سفری از مدینه میبرد که جراحات بر قوای اختیار گردید و بخت بر میدان کار را از او دور  
ایشان مرغان عذر کشیدند گفتند ما او را قتل تو شنیدیم روزگار میباشود شد  
و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان آیت فرستاد که **و ما یؤمنون** و نیت  
بند استوده **من الله رسول** مگر فرستاده از پیغمبر **قد خلت** بدرستی که بگذشت **نقیض**  
**الرسول** پیش از او فرستاده کان **اقام ثبات** ای ای که میرد این پیغمبر **و قتل** یا کشته شود **و الله اعلم**  
باز میگردد شما **علا انفا مکر** بر باغشهای خود یعنی ترک جهاد میکنند یا رتد میشوند  
**و الله اعلم** و هر که برگردد و پس باز برگردد باز فرستاده باز ترک جهاد کرد **فکفر الله**  
پس از آن زمان بر همانند بدن بر کشتن خود خدای **شیخ** چیزی که در مضار و مفاعیل بود  
مردان نیست **و انما یجری الله** و زود باشد که جزا دهد خدای **المتکبر** مریاس عارند کارها  
**و ما کان** و نباشد و نشود هیچ نقیض را **ان تفرک** آنکه میرد **لا یزال الله** مگر نیست  
خدای و زمان و وقت است خدای این حکم را در لوح محفوظ **کتابا** نوشتنی  
**و جلا** زمان او پیدا کرده شد کسی پیش از آن نمیدانست و آن نیز در گذرد درین آیه تحریف  
مسلمانانست بر جهاد و علی ساختن ایشان در معرکه مقابلان با اهل عناد هر چه بداند که عمار  
مقدس و جلا و قدر است هر آینه دلیر خواهد شد در جبارت موارک و شرف در محاکم  
مرتضی علیه درین معنی دو بیت است **شعر** ای یوم من الموت افرایم لا یقدر یوم قد قد  
یوم لا یقدر لا یالی اللیل یوم قد لا یفی الحزن **نظم** دور و جلر گردان از ترک و نیست  
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست **روز** که قضا باشد ترست کند سود  
روزی که قضا نیست در روزی که و نیست **و تر** و هر که خواهد بجهدی که میکند **و اب**  
**الله** با و این جهان **و الله اعلم** و او را از دنیا آنچه بقدر کردیم **و الله اعلم** و هر که خواهد  
با اعمال خود **و اب الله** جزای آن جهانی **و الله اعلم** بدیم او را آنچه خواهد و از و بر و در  
بهشت و **و انما یجری الله** و زود باشد که پاداش دهیم کسی کویندگان از رخت جهاد  
**و ما یجری الله** و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که مرده حق **و الله اعلم** کار را کرد **و الله**  
**و الله اعلم** با او بودند **و الله اعلم** نام سپاه است که از هزاران باشد و در عین العالی



کوبیده و از پای معنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبر خود بود  
 و **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و صاحب ایشان **وَمَا يُلْقِهَا فِي سِنَانٍ** با پنج بدینان  
 از محنتها **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** در جهاد با کفار و منافقین و ضعیف بکشتن از بسیاری حرب  
 و **وَمَا يُلْقِهَا فِي سِنَانٍ** و وقتی می رود باد شیمان تعریف منزه است و انفا که التجا باین آیه  
 غوره از ابو سفیان خط امان طلبیدند **وَاللَّهُ جَبَّارٌ عَلَيْهِ** و خدای دوست سیدار  
 صابر کند کار بر جهاد **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** و بود قول در میان از قتل بی ایستادن اگر واقع شده  
**وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** اگر گفتند **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** ای پروردگار ما بسیار **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** گناهان ما را که  
 سبب بخ و نفرت و قتل صاحب دعوت ما بود **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** و در گذران حد در کشتن ما را **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ**  
 در کار ما **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** و استوار از قدرهای ما در وقت مقاتل با عدو دین **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ**  
 و یاری ده ما را **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** بر کرم تا کی و ننگان **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** پس بداد خدای ایشان است  
 دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** پاداش این مالم یعنی نفرت بر دشمن  
 و یافتن غنائم **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** و یکی عطا کرد ایشان را یکی پاداش آن عالم یعنی  
 نعم بهشت یا رزق و لقاء الله **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** و خدای دوست دارد بیکارانی معی  
 صابران و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اراض است از هر دو وجه بآیه کار **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** می نماند  
 از هر دو و اصل قرین **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** ای گروه کویکان **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** کفر  
 اگر فرمان برید مکاران در میان جمعی است که از ابو سفیان طلب امان می کردند در کشتن  
 آورده که منافقان مؤمنان می گفتند این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار  
 استعلا یافت شمارا دیگر بار بدین خود رجوع باید کرد حاتم می فرماید که اگر فرمان شما  
 کار کنید **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** باز می دانند شمارا **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** بر پاشنه های شما یعنی بکفر باز برود  
**وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** پس انگاه کردید شما **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** زبان ز فکان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان  
 سرید **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** بلکه بداند که خدای **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** بار و دوست و مدد کار شما است پس با  
 دوستی مکنید و نفرت از غیر حق بجوئید **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** و خدای بهترین یاری کشتن  
**وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** زود باشد که در افکنیم **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** در دلهای کاروان **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** ترس و بیم  
 خدای نعم هر درون احدی در دل کفار افکند که با وجود ظفر و فلبه بی جفا ترک قتال  
 گرفته باز کشتن و انقاد و عیب در دلهای ایشان چه سبب بود **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** بلکه ایشان بیک  
 آوردند **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** خدای و زبان گرفت **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** اینچنین که فرستاده است خدای **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** با شرک  
 آن **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** و بر عانی یا ایشان را عذری بود عرض تقی حجت ما است **وَمَا كَانَ قَوْلُكُمْ** اگر حجتی بودی و فرستادی



وَمَا وَهَمُ النَّاسِ وَجَاءَ إِيَّاهُمْ أَتَشَاءُونَ خ است و **وَيَسْئَلُونَ الظَّالِمِينَ** ویدار الحایه است  
ستمکاران را دوزخ **وَلَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ** وهرینه راست کند خدای **وَقَوْلُهُ** ویدار خدای را  
ظاهر **بِشَرْطٍ** بصیر بود تا صبر میکردند مغفرت بودند چون **بِشَرْطٍ** بصر کردند مغفرت شد و در حق  
حاکم از این معانی نقل میکند که خدای نعم در هیچ موطنی بخیر خود را این نعمت نکرد که در  
حرب اجد جمعی برین سخن اتحاد کردند و برین عباس فرمود که مرا از کتاب خدای یکی که فرمود  
که ویدار نفرین باشد با شما است شد **إِنْ تَحْسَبُونَ أَنَّكُمْ** انکدام که میگفتید که از آن روی است  
**يَأْتِيهِمْ** چو است خدای با حکم او یا بعون او روز ظفر شما بود **حَتَّىٰ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا اللَّهَ** تا آنکه که شما بدید  
شدید **وَتَتَذَكَّرُونَ** و مخالفت کردید در کار حرب و **مُعَاضَاتِهِمْ** و عاصی شدید و بر  
خود و ترک کردی گرفتید پس مبتلا شدید بعلو بیت **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** پس از آنکه **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** نمود شما را  
**يَا حَبِيبُونَ** ایچ شما دوست بیدارید از ضربت و غنیمت **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** ان شما **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** کسی باشد  
که دنیا طلبید یعنی **عَنِيت** مقام بلند و آن طایفه بودند که پای **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و غیر از مردم که زمان  
پیرود نهاده بر غارت و لحد غنیمت اقبال نمودند **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و از شما هست **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ**  
**يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** آنکه که خواهد استکار ای آخرت و سعادت شهادت و برین کردی بودند  
در برین نبات قدم و زید شد تا وقتی که شربت شهادت جسدند **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** پس شما را  
باز داشت خدای و روی شما را بگردانید **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** از قتل کاروان بعد از غلبه شما بر ایشان  
**يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** قایم را شما را یعنی معامله اندامند که کند قایم را بعد از غلبه شما بر محک یقینی  
استکار کرد **وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكُمْ** و برینستی که عفو کرد و در کن را بیدار شما بشوی مخالفت  
در شما را نکشتند و ستا صل کرد و اینند **وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ** و خدای بک  
خداوند فضل و رحمت است بر کردید که انچه فضل او بک شما را بتمای هلاک نکرد **وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ**  
**يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** که دور بر فرستد در هر بیت یا ببالای کوه یکی بختند **وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ** و بی  
استادید و التفات نکردید **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** بر هیچ یکی از مردمان یا بنی نکر نیستند بیک که از رسول  
است **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و پیغمبر شما را بخواند **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** در عقب شما و میگفت  
ای ای مباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نکردید **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** پس کافان شما را خدای  
**يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** غی از غنی یک غم خبر قتل پیغمبر است و غنی دیگر شهادت و جرات بعضی از شما  
یا بیک هر بیت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ**  
و دیگر **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** تا اند و هیکل نکردید **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** بر آنچه از شما فوت شد است از فتح  
و غنیمت **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و داد و ده خورید بدین شما را بیدار قتل و جمع و غنیمت **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ**

جبر



و خدای را است **عَمَّا تَقُولُ** با آنچه شما می کنید **لَنْزِلَ عَلَيْكُمْ** پس فرستاد خدای  
 بر شما **بَيْنَ يَدَيْهِ** از پیش اندوه و ملال **اَسْتَفْتِ** استی و ابراشی و آن چه بود **فَاَمَّا** خواهی میگفتی  
 می پوشد یعنی در پی سجده آن خواب **حَلَا مَتَّ** گریه را از شما که مؤمنان حقیقی بودند  
 و در میان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و رفیعی و طلحه و سعد ابی  
 وقاص و از مهاجران و انصار و بعضی را پیرا نیز داخل  
 کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نفاذ عود قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان  
**وَمَا لَكُمْ** و کردی دیگر چون مقتبت بن قیس و اصحاب او که منافقان بودند **قَدْ اَقْتَضَيْتُمْ** بدستی  
 که در غم افکنده بود ایشان **اَنْفُسَكُمْ** نفسهای ایشان **بِقَوْلِكُمْ بِاللَّهِ** همان بپروند بخدای  
**عَمَّا تَقُولُ** نادر و فاسل **اَلَا هَلْ هِيَ** گمانی که اهل جاهلیت را میبود که هم محمدا را  
 باقام نمی دادند **يَقُولُونَ** میگویند **قُلْتُ** ایاعست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست  
**بِالْكَذِبِ** از کار ظفر و نفرت که و نه داده بود **بَشَرِي** هیچ چیز یعنی طبع غلبه داشتیم بر لشکر  
 ابوسفیان و میسر شد قوی است که ای ای را گفتند قتل بنواخریج او در جواب گفت  
 صل لنا من الامر یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیار نیست گفتیم از بدین بیرون مرید  
 سخن ما قبول نمی کند **قُلْ اِنَّ اللَّهَ** بگوید رسی که کارها از غیبت و هر غیبت **لِلَّهِ** بر  
 خدای است و یزیدان است **يُخْفُونَ** پنهان میسازند منافقان **فِي اَنْفُسِهِمْ** در نفسهای  
 خویش از شکوک و شبهات **بِاللَّهِ** آنچه آشکارا نمی توانند کرد **لَكَ** برای تو حجت حق  
 از ششین مسلمانان یا پیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قیصر و بناغات فاسد ایشان  
**يَقُولُونَ** میگویند در خلوة بایکدی **قُلْ كَانَتْ** اگر بودی ما را **بِاللَّهِ** از کار خود چیزی  
 یعنی بمن و نفسی یا اگر دین ما بر حق بودی **اَمْ قُلْتُمْ هَاسِتًا** اینجا گشته منی شدیم یعنی اصحاب  
 باقتول منی گشته و هر غیبت مبارک منی یافت **قُلْ لَنْ كُنْتُمْ** بگو اگر میبودید از منافقان  
**فِي بَيْنِكُمْ** در خافای خود منی خواستید که با ما بیرون آید **لَسَرَّ الْقَدِيرَ** هرینه بیرون آمدن  
 از میان شما آنکه در ازل **كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ** نوشته شده است بر ایشان کشته شدن **اَلَيْ**  
**تَقَارِعُهُمْ** بسوی کشته گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هرینه مؤمنان که خدای قتل کفار است  
 ایشان بقدر ساخته است بیرون می آید بمبارک حرب و معنای اهل شرک پس خطاب با  
 مؤمنان میفرماید که بعد از جهان غنی و الهی که داشتند استی و آری بر شما فرستاد تا بوعده ای  
 بایستد **وَلْيَتْلِكُمُ اللَّهُ** و بیای آنکه ظاهر کرد اند خدا **يَا فَي مَدْرُورِي** آنچه در بینهای شماست از اندیشهها  
**وَالْحَقُّ** و دیگر تا پاک و خالص سازد **يَا فَي مَدْرُورِي** آنچه مرد ها دارند از نیتها و غیبتها **وَاللَّهُ**



ع



بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نمود بلکه مراسم دلجویی و روان خویشی  
به نسبت آنجا که رعایت نمود حق بجز بیفایده که نرم سخنی و نیکو خویشی بر حجت می بود  
**وَلَوْ كُنْتَ فَظًا** اگر بودی تو درشت خویشی یا سخت گویی یا گستاخنده **عَلَيْكَ الْغَلَبُ** سختی و تامل و پند  
**لَا تَنْقُضُوا** هرگز نه احوال تو برکنند شدیدی **مِنْ خَوْلِكَ** از نزدیکی تو و باقی نیار امید داری  
**فَأَقِمْ وَجْهَكَ** پس در گذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند **وَأَشْفِقْ لَهُمْ** و آمرزش خواه  
از وی برای ایشان احوال را که در ادله حقوق می ورزیدند **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْكُرْ** و مشاورت مخصوص  
بود با عوام محارب و مقاتله با کفار **فَإِذَا لَمْ يَكُنْ** چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت **فَتَقَرَّرْ** پس توکل  
پس توکل بر خدای کن نه بر سوت **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ** بدرستی که خدای دوست میدارد توکل  
کنند که را استوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و خیر بدو امیدوار نباشد **إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ**  
اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حق بدو واقع شد **فَلَا عَالِيَتَ لَكُمْ** پس نباشد غلبه کننده  
بر شما **وَإِنْ يَخُذْ لَكُمْ** و اگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد و قیامت یافت **فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُ**  
پس کیست آنکه **يَنْصُرُكُمْ** برای دهد شما را **سِنْ بَعْدَ** پس از وفات لشتن او **وَيُجِبِ اللَّهُ** و بگوید  
خدای **فَلْيَتَّقِ كُلُّ الْمُسْلِمِينَ** باید که توکل کنند با و در آن مکان **وَمَا كَانَتْ** و نباشد و منور و از بود  
**بِئْسَ** سر پیغمبر **إِنْ يَفْعَلْ** آنکه خیانت کند در غیبت بعضی از اقربای صحابه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در  
می نمودند که ما را از غیبت که می افتد زیادت از حصه ضعف اخیر بیاید این است آنکه که خیانت پیغمبر  
در قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر کلمی یا قطفه سرخ رنگ کم شد و جمعی سیه کلیمان از  
روی نفاق نسبت آن حضرت سید علی (الاطلاق صلوات و سلامه علیه که دند حق نهاده حبیب  
خود را خصوصاً و هم جمیع دنیا را **عَمُومًا** از این خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر غیبت  
خیانت نکند و نمی یغفل و هر که خیانت کند در غنائم **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** بیاید بکنایه با آنچه در آن خیانت کرده  
با بیارید آنچه بر آن خیانت کرده **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** روز سختی و علی و سید الشهدا و فضیلت  
یابد اگر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آن که شخصی بعد از قسمت غیبت رسانی کند که قبل  
از قسمت بر داشته بود نزد حضرت رسالت صلعم آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود که نگاهدار تا  
در قیامت بیاری **ثُمَّ تَوَفِّيْهِ** پس تمام داده شود در آن روز **كُلُّ نَفْسٍ** هر تنی را **فَاكْتَبَتْ** جزای آنچه  
کرده باشد از خیر و شر **وَمَنْ لَّا يُقْلِكُمْ** و ایشان ستم کرده نلومند در وقت جزا **أَتَمَّ** اتم  
ایا هر که بیاروی کند **وَمَنْ لَّا يُقْلِكُمْ** خشنودی خدای در ترک غلو باشد یعنی نباشد **كُزَّابًا**  
همچون کسی که باز کرد **بِخَطِّهِ** از خطمی (خدای) بسبب خیانت **وَمَا كُنْ** چه شد  
و آنم جای دو باشد در **بِخَطِّهِ** و بدجای باز کشی است و در



قسم انبيا و اهل امانت كه تا به عنوان حق و عدل و **حجج** خداوندان پاهاي بلندند يا مرسلان و اولاد  
جهاد سر نبها **عند الله** نزد يك خداي **و الله بصير** و خداي بيستاست **يا يعقوب** بايچه ميكنند و ماه  
از امانت داري و حيات گذاري **لقد سئى الله** هر چه بتحقيق سنت نهاد خداي **عليه السلام**  
بر نروندگان **او بخت فتنهم** چون فرستاد در پناه ايشان **سوره من انفسهم** بغير هم از ايشان  
يعني از انبيا **سئلوا عليم** بخواند ريشان **آية** ايتهاي قرآني بانشاهاي **و جود و برهم**  
و پاكي كردند ايشان از ادناسي مقتضيات طبيعت بر شحات يناع احكام شريف يانكي  
ايشان را هم بگيرد يكبار ايشان بصلاح مي آرد يا بر باكي ايشان كواچي ميدهد **و عليهم السلام**  
وي آموزد ايشان را قرآن يا عارف شريعه **و الحكمة** و حديث يا عارف عقلية **و الحقائق** و بدست  
كه بودند هم زمان **من قبل** پيش از بعثت رسول **نبي مآل شيليت** در كره و هوي و ظا و نه  
حق را ميدانستند و نذر باطل دور ميتوانستند **بت** ناريك شد ز ظلمت باطل هم جهان  
عالم ز راي روشن او نور حق گرفت **اولا اصابتكم** ايا كواه بهمان رسد **صيبه** تابايني از  
هزيت و قتل و جراحت از اعداي و حال آنكه **قد اصبتكم** رسيد بويده از ايشان **شيكما** دو چند  
انرا يعني ياقه بوديد از كاهان دو برابر بر ايشان در احد هفتاد تن از شما كشتند و شمار بر بد  
هفتاد تن از ايشان كشته بوديد و هفتاد تن را اسير گرفته و با وجود اين **تلقم** كويد از روي جوع  
كه **آي هذا** اين از كجا جا رسد و يا سلمانا نيم و بغير خدا درميان است **تلقم** بگو اين كه شما را  
پيش از آمدن **عند انفسكم** هم از نيك شماست كه نازنايي كرديد و از مدينه پيرون مي آمديد  
يانك مركز نموده روي بطلب غنيمت آورديد **ارسل الله** بدرستي كه خداي **عليه السلام** بر همت  
از فتح و غنيمت و قتل و هزيت **تلقم** قانا است **و ما اصابتكم** و اچ بشارت رسيد از نكر و هات طبع و شما  
**يوم الين** در آن روزي كه لشكري بوسفيان با سپاه مومنان عني آوردند **فيما بين الله** پس ما خداي  
و يقصنا و قدر را بود **و ليعلم المؤمنين** و تا به پند خداي ثبات مومنان را و ظاهر سازد  
**و ليعلم الذين كفروا** و تا اظهار كند خصومت انرا كه ففاق و رديدند **و قبل لهم** و گفتند مرا اين  
و اصحاب او را وقت باز كشتن ايشان از مدينه كه **تعاكوا** بياييد و از حربه باز نكرديد **بجاي**  
تمام **قالوا انما نسير** كار را كنيد با سرگاه در راه خداي **او اذ قعوا** ياد كنيد شر يك احوال را  
كه داميه قتل و غارت اهل مدينه دارند **قالوا انهم قتلوا** گفتند اگر ما مراسم حرب ميدانستيم  
**لا شئنا لكم** هر اينه سابق ميگردد شما را بجا كودانيم كه انجا چنگ خورده بودي ايم اما چنگ واقه  
خني اهل شد و محمد صلو با تو باي خود صلح خواهد كرد **هم** اين منافقان **للكفر** بترسيست **بسي**  
بي سخي گفتند **اقر بربهم** نزيكترند كه بسوي ايمان يا اهل

قص



گفتن اقریند در باری دادن که باهل ایمان **بِقَوْلِكَ يَا فَرَّادُ هُوسَم** میگویند بنیانهای خود  
**قُلْ هِيسَم** آنچه نیست درد لهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب بخراهد بود و دردهای  
 ایشان آن بود که جنگ واقع شود **وَاللَّهُ اعْلَمُ** و خدای داناست **يَا بَدِئُ مَنْ** آنچه منافقان  
 می پوشند از حقد و عداوت و حسد و کیدت **الَّذِينَ** این منافقان دانند که از روی جهل یا  
 بجهت ریب جهل **قَالُوا اَلَا خَرَّوْا عَلَيْنَا** گفتند از برای اسال خود یا از برای وهم تیار خود که در احد شهید  
 شده بودند **وَقَدْ قَالُوا** و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانه های خود و باز ایستاده از  
 قتال **لَا اَطَاعُوا نَزْرا** اگر فرمان بر جاری کردند آن برادران مامان در بفرق از راه و سکون  
 در سالن خود **وَمَا قَتَلُوا** کشته نمی شدند چنانچه ما نسندیم **قُلْ** بگو ای محمد صلعم که اگر اختیار  
 مرک بدست شماست **فَادْعُوا** بر دعوت کنید **مَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتُ** از نفسهای خود مرک را  
**اِيَكْتُمُ صَادِقِينَ** اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کساف آورد که در آنروز  
 که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرک رسید **وَلَا تَحْشَبُوا الَّذِي** و سپیدان تانرا  
 که بهدق نیست **قُلْ لَّيْسَ لِي مِيراثَةٌ** کشته شدند در راه خدای **اَقُولُ** که ایشان فرمادند ای محمد  
 رضی نقل کرده که حضرت رسالت صلعم مجابه را گفت که چون بفرمان شما دهن احد شهید شدند  
 حق سجنه های ایشان در اجواف مرغان سیر بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخه های  
 طوطی آویزان سازند و از جویبار فرم و س آب خورند و بوقت خوابگاه بقبل ایشان قنادیل  
 زرین بامند در سایه مرش آویخته باشند و ایشان میگویند که خداوند اگر خبر دهد یاران مارا  
 ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتماع و زیادت کرده و حق سجنه برای تعویف  
 حال ایشان تشریف این آیت ازانی فرود یا بدر جای رضی انصاری از شهدا بود از خدا رخواست  
 که مرا باز بدینا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فریان رسید که حکم ازنی برین وجه رفته  
 که اندکان از رجوع منع باشند گفت پس خدا یا از سعادت حال و نیت بی زوال که مراده یاران را  
 خبر کن ای بدندان شد که شهدا مرده سپید دید **بَلْ اَحْيَاؤُ** بلك ایشان زندگانند **عِنْدَ رَبِّكُم**  
 نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال لوب عزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمجورد  
 یا نمی شوند ایشان را چون سایر مردگان یارده سلام ز این می کنند یا بدستور زندگان **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ**  
 روزی داده میشوند از سیوهای بهشت **رُحَمَاءُ** در حالی که شادمانند **يَا اَسْمَاءُ** **رَضِيَ** بران  
 چیزی که عطا کرده است خدای بدیشان **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است  
 و عطای و برای آن تصور نیست و در تفسیر کبر فرموده که چون جوهر قدسی را با نور الوهیت شوق پذیرد  
 ذوات ایشان را بلغات معارف ربانی مستیز گردانند **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** اشارت بانست پس از آن بمنبع نور و معصرت



رحمت ناظر شوند و خبر عبارت آنست و بحسب واقع ایتها جی زیادۀ ان وصول بمقام وصال و سریتی  
افزون تر از نظر بحال و جرم نمیشوند بود **پت** مایه خوش دلی الخاست کجدا را خاست یکم چهر کجدا  
کمر انجا فکند **و یستبشرون** و سرور میشوند بپشت یا شادی میکنند **یا الله** بالک  
هنوز کم **یحقق** در نرسیده اند بایشان **من خلیفهم** از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسد  
و در کرامت بایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآست که بر احوال اخر بر اختلاف صاحب و قی  
شده یقین میدارند **الله عرف علیهم** آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان را آنچه در پیش ایشان خواهد آمد  
**ولا هم یحزنون** و نباشند که اندوهناک گردند بر فراق دنیا آنچه در و بگذاردند **یستبشرون**  
بشاد حالی می نمایند **بنوعیه** **الله** بر حجتی که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال  
**و فضل** و از وفی بران نعمت بقدر استحقاق باسد و فضل آنچه ز این بران بنده از نیازی دارد  
**وان الله** و دیگر فرج دارند شمعیدان بآنکه خدای **لا یفزع** **اجر المؤمنین** ضایع نکند مرگ را و نماند  
توحد و مجاهد **الذین** آنکه از روی صدق **استجابوا** اجابت کردند **الله** و **الرسول** مرغان  
خدای و رسول را وقتی که بخیر و از مدینه (رکود و آن جناب بود که چون ابوسفیان را از احد بازگشت  
سید عالم صلعم اخرها روز که شنبه بود هفتم شوال مدینه آمد و صبح یکشنبه بنوع تالکین  
احد بر محقق شمعیدان بروند و هر که در هر که احد حاضر نبوده بدین غزو پیرون نیاید صحابه اطاعت  
نموده با وجود ضعف و جراحت بر او که توجع شدند و در حرمت محسوس میایند نفر رفته شب دو  
آتش بسیار از و خسته تا صبح استیصال لشکر اسلام با حیات و قبیل عرب رسید و آنکه ایشان را  
عجز و انکساری نیست حق بجز برین دیت میساید اتفاقا که اجابت امر خدای و رسول کردند  
**من بعد** از پس آنکه **ما اصابکم القرح** رسیده بود ایشان را جراحتها **للیذین احسنوا**  
مگر آنکه سانی را که نیکو کرده اند **منهم** از ایشان بوفای عهد و **اتقوا** و بترسیدن از غضب خدای  
در مخالفت امر پیغمبر **اجر عظیم** مژدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را  
بعد از رجوع ندانستی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عمریت معاوردت نصیم داد و فاکاه خبر  
رسیدن آنحضرت بجزاه الاسود با او گفتند هر اسی در دل ایشان افتاد از روحا روی هزیمت بکه  
آوردند در راه قافله بجاء یا طایفه از اعراب بادیر که توجع مدینه بودند بسیار غمناک و محزون  
هر جا رسیدند از با ترسایتند و جهان بان نمائیده که ایشان بالشکر راسته بازگشته اند و جدلا و قتل  
بلکه استیصال شمار بسیار بر بسته بجماعت در حرمت الاسد یا اهل اسلام ملاقات نموده بنوعه ابوسفیان  
صلح تحویف افکندند و عنایت از بی مسلمانان را دریافته بهیچ حال در تزلزل بمیانی خلوص ایشان  
راه نیافت بلکه در محاذ قصد از و جواب ایشان بکلمات حسنا الله و نعم الوکیل باز دادند و حق بجهت



ایشان میفرماید **الَّذِينَ** اجابت کنندگان اذیت که از جهت تحریف **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ** گفتند ایشان را و  
 یعنی تجارتی با اعراب **الَّذِينَ** بدستی که ابوسفیان و اصحاب او **وَقَدْ جَعَلُوا** جمع شده اند اتفاق  
 الحکمة گشته **لَكُمْ** برای قتال شما **فَاخْشَوْهُمْ** پس بترسید از آنکه ایشان که شما را با حمایت طاقت  
 حرب نیست **قَرَأَهُمْ** پس زیاد کرد این سخن را **إِيْمَانًا** تصدیق و یقینی در کار خود  
 یا نترسیدند **وَقَالُوا** و گفتند **حَسْبَ اللَّهُ** بسند است ما را خدا و آری دهند و کفایت کنند  
**وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** و نیکی کارگذاری است حضرت پروردگار نزد بعضی این آیه گذشت و اینچنین از  
 در غزوه بدر صغری رفت آمده او را اند که روزی احد ابوسفیان در پایان شعب مور کرده که میعاد  
 در حرب ماسال دیگر موضع بدست و پیروز فرمود که در جواب او بگویند که چنین باشد دیگر سال که نزدیک  
 بموعه رسید ابوسفیان بیلمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بدین راه رود و لشکر اسلام را  
 بترساند از قریش و جنان سله که عنان عزیمت از سفر بدر باز گشتند نعیم بترسید آمد و هر چند  
 مقدمات تحریف آیه را ذکر کرد لشکر قنار و بیاد ایاسی و اتفاق ایشان قریب بود  
 جز جواب حسنا الله و نعم الوکیل نشود و حضرت با بحاربان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار  
 و بانصد مرد بودند بید رفت و هشت روز اینجا توقف نمود باز آنها قائم گشت و در محلات  
 سود و اول بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و حوتم در این ایستاد  
 و بی تقدیر آن ناس که در این سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و فرود و تقریر ناس  
 ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتم حال مؤمنان است که **فَانْقَلَبُوا** پس باز گشتند بقول  
 اول از حرام الله و بقول ثانی از موضع بدر **سَعِيدٌ** با عافیتی تمام یا ثوابی **لِكَلِمَةٍ** از  
 خدای **وَفَضْلٌ** و زیاده حرمت یا از وفای تجارت **لَمْ يَسْتَفْهِمُ** نوسید مرایسان را  
 مکرر و اقل و جمع و هر بیت بلک بسلاست رفتند و بکرات باز آمدند **وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ**  
 و پیروی کردند خوشنودی خدای را بویان بر داری رسول **وَاللَّهُ** و خدای **دَوَا فَضْلًا عَظِيمًا**  
 خداوند فضل بزرگست بدفع شرکان از مؤمنان **إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ** چنین نیست که آن تحریف  
 شیطان بود **وَيُخَوِّفُ** او **لِيَلْزِمَهُ** بترساند بدین دوستان خود یعنی اعراب با اهل قافله یا نعیم می  
 گفتند او را شیطان القا کرد بود تا بترساند بدین منافقان را و از لشکر پیغمبر روی کردن شوند  
 و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد **فَلَا تَخَافُوهُمْ** پس شما ای مؤمنان بترسید  
 از اولیة شیطان **وَتَخَافُونَ** و بترسید از من در مخالفت امر **لَا تَخَافُوا** اگر هستید شما  
 قصد بترسیدگان موعود را **وَلَا يَخْزِيَنَّكُمُ** و باید که اند و هناك فکر دارند ترا **لَا تَخَافُوا**  
**خُذُوا فِيكُمْ** می ستانند درباری اهل کفر چون این ای و متابعت او که از جنگ احد خلف و زید



فرو گذاشتند **انهم** بدین معنی که ایشان **لَنْ يَصْرُوا الله** هرگز زیاده نوسانند خدایا یعنی دستان  
 خدایا **شيئا** چیزی بسبب سارعت در کفر **يُرِيدُ الله** میخواهد خدایا **لَنْ يَخْلُقَ لَكُمْ** آنکه کند و اندس  
 ایشان یعنی ندهد **خَطَايَا الْاَكْثَرِ** بجز در لغو آن جهانی **وَلَكُمْ** و برین سارعت از عذاب عظیم  
 عذاب بزرگست یعنی بسیار و همیشه **ان الذين اشترى الكفر** بدین معنی که آنکه بخردند کفر را یعنی بدل  
 کردند **بالايمان** با ایمان **لَنْ يَصْرُوا الله** هرگز زیاده نکند خدایا **شيئا** چیزی بسبب اشتراء بلکه ضرر  
 ایشان بایشان عاید کرده **وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ** و مرا ایشان است عذاب دردناک که الم آن بدلهای  
 ایشان برسد **وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** و نه بندارند آنکسانی که کافرانند از یهود و نصاری و مسلمان  
 و منافقان **تَأْتِيهِمْ لَعْنَةُ اللهِ** بدین معنی که آنچه نالهست میدهم ایشان **وَاللَّهُ يَكْفُرُ عَنْهُمْ** بهر است مرفقه  
 ایشان **لَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا بُرْهَانًا** بدین معنی که آنچه مادیست میدهم ایشان **لَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا بُرْهَانًا** تا زیاده کند  
 گناه را و در دین باطل خود ثبات درزند **وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** و بر ایشان است عذاب خور  
 کننده و رسوا سازند **تَاخِذُوا** خدایا بران دینت **لَيْسَ لَكَ مِنْ شَيْءٍ** که بگذارد مؤثرا  
**عَلَيْكُمْ اَنْتُمْ عَالِمُونَ** بران چیز که شقای منافقان برانید از طعن بر ایشان در خفا و دستخرا با ایشان  
 در آشکارا بلکه صرف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند **عَلَيْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** تا وقتی  
 که خدا کند بپدید را که الوه نفاق است **سَنُطَبِّعُ** از پاک یعنی مؤمن مخلص و این نیز با جهاد  
 باشد تا مخالفان تخلف نموده باعداء دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار غزوات  
 سر بر ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلوات الله هم معلوم گردد و صحابه بران اطلاع یا بند و از جمله  
 مکونات صفای اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت صلوات الله و آله علیه فرمود که است مرا بصورت  
 و حلیت بمن نمودند همان مشا بر که در آن وقت در بایت آدم را بادم هم نموده بودند و مرا بالهام الهی  
 معلوم شد که کدام ایشان اسلام قبول کند و کدام در یادیر ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر  
 میگفتند که محمد صلعم چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل ما فافلت است ای است میگویند  
 که علی البقیین باما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد **وَبَاكَاتُ الله لِيُظْلَمَ** و جنان  
 نیست که خدای مطلع گرداند شما را از منافقان **عَلَيْهِ السَّلَام** بران سر پوشید که کدام ایمان آورده  
 و کدام کافر ماند **وَلَيَكُنَّ** و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران **سَنُطَبِّعُ** از و سید من پیشا  
 از و سادگان خود هر که خواهد **فَأَسْمُوا** پس شما ای مؤمنان بگردید **بِالله** بخدای بران وجه که او  
 متفرد است بعلم غیب **وَرُسُلِهِ** و باورد اید رسولان او را که بنده گان برگزیده اند و ایشان که خطا  
 یکنوار یا منافقان باشند **وَأَن تَوَسَّوْا** و اگر ایمان آرید برین وجه **وَتَقُولُوا** و میریزید از نافرمانی  
 یادن سرک و نفاق **فَلَكُمْ** پس شما را باشد نزدی بزرگ **وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** و نه بندارند

اما نمایی حلم  
 در کتب کفری است



انکه از دقاعت هت **بِخَلْقِهِ** بخیل میکنند **بِأَيِّمِهِمُ اللَّهُ** بدایخ خدای از مال دنیا بایشان داده است  
**بِزَنِّهِ** از فضل و کم خورد **هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ** که آن بخل بهتر است مرایشانرا **بَلَى** نه چنین است **فَوَيْلٌ**  
**لِّلَّذِينَ هُمْ** آن بخل بدتر است مرایشانرا هم درد نیا بزهایی بکس از اموال و هم در آخرت باسحقا  
 شداید و احوال **سَيُطَوَّقُونَ** زود باشد که در گردن ایشان کرده شود **بِأَيِّ خَلْقِهِ** بدایخ بخل  
 کردند بآن از مالها و زکوة ندادند و این فصاحت ایشانرا واقع باشد **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** بعد از سخن  
 چنانچه در حدیث آمده است که هر کس حق سجنه مال عطا رفووه و انکس از روی بخل زکوة آن ادا  
 نموده تمثیل و تقویر کنند روز قیامت مال او را بصورتی باری بزرگ که از بسیاری و تنیدی  
 (هموی) بر سر و نمائند باشد و در نقطه سیاه بر بر چشهای او اشکارا بود و چنین چه خیت  
 ترین حیوانات پس آن مار بیاید و طوق کردن او تنه هر دو کتاوه روی و ده (و بیکه زبان)  
 تقیر و تویج کشاده بگوید انالک انکسک من مال توام که بدان درد نیالاف سباهات بزوی  
 و کجی توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر تو را می افکندی **بَلَى** کجی را اندل بروی مال را  
 بکس رجتم **مال تواری است مرعی و کجی از دها و لله** و مرخدا **بَلَى السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ** **بَلَى** اهل آسمانها است و زمینها یعنی هم میرند و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی در میان  
 و نوع متازان او را سلم مانند ای ملک ایوم الله لو احد القهار محققان گفته اند که **بَلَى** حقیقت  
 چیزی را گویند که بملک کسی را اید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس **بَلَى** اهل آسمان و زمین  
**بَلَى** بوجع مجال گفته جم عا **بَلَى** مردست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوند است و ده  
**بَلَى** ملک السموات و الارض بسجوت اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و درین  
 سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الارمال نیست و آنچه در ازان حق است بسوعل  
 دیگری بخل و زیدن بغایت عباوت و بغایت شقاوت باشد **نَقْلُ** ای آنکه بخیل کسی ببدلی  
 خود را بچود مال خیر ببدلی **این مال خدمت صرف کن در راه او** امسال مال دیگری چند کنی  
**وَاللَّهُ بِأَنفُسِكُمْ** و خدای بدایخ شما میکنند **ان نفقوا و اساکه حَبِيرٌ** داناست **لَقَدْ سَخِرَ اللَّهُ**  
 بدستی که بشیند خدای **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** **قَالَ سَخِرَ اللَّهُ** **بَلَى** بدستی که خدای  
 درویش است **وَعَنْ أَنبِيَاءٍ** و اتی نکر نیم چون ایت ارض الله و ضاحنا بر بغیر **عَلَيْهِ السَّلَام**  
 فرمودند جهودان گفته خدای محتاج است که از مافرض بطلید حق تعالی این ایت فرستاد و از روی  
 تهدید گفت **سَتَكُونُ** زود باشد که بنویسیم یعنی حفظ را بنویسیم تا بنویسد **سَأَقُولُ** آنچه ایشان  
 گفتند و نفوذ فقر را با و غنا را بخود اسناد کردند **وَقَتْلَهُمُ الدَّيْسَاءَ** و دیگر خواهیم نوشت کشتن  
 اسلاف ایشان بغیر از **بَغِيرَ حَقِّ** بناحق **وَقَتْلَهُمُ** و ما میکنیم ایشانرا نزدیک مرگ یا وقت قیام



از قیوم **وَقَرَأَ عَذَابَ الْحَرِيقِ** بحسب عذاب آتش سوزنده را **ذَلِكَ** این چنین عزای شما را  
**يَا قَوْمِ اسْتَفِيزِكُمْ** بسبب چیز است که از پیش فرستاده دستهای شما ذکرید برای تحقیق  
است و اگر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل دنیا بوده و عبادت مجمل و امثال آن **وَلَا تَكْفُرُوا**  
و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای **لَيْسَ بِظُلْمٍ لِّلْعَالَمِينَ** نیست ستمکار بر بندگان خود چون  
شما مستحق عذابید از روی عدل شما را مغرب میسازد **أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْبُيُوتُ دُجُرًا** و می شنید قول آنکه گفتند  
**إِنَّ اللَّهَ يَخَذُ لَنَا** بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده با بعضی از ما را امر کرده **أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْبُيُوتُ**  
با آنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم فرستاده را **حَقِّ يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ** تا وقتی که بیاید برای ما قریبی که  
**تَأْكُلُ الشَّارِبُ** بخورد از آتش بی آنکه میل را خوردن قربانی حلال نبود از او در وسط پی میگوئی  
السقف نهادند پیغمبر زمان در میان خانه ایستاده حاجات کردی و عطای بی اسل می از  
خارج پست سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که زبان مقبول شدی و علامت قبول  
آن بود که آتشی سفید پی دود باو آری همیاب از آسمان فرود آمد در قربانی پیچیدی و بخشتی  
پس جهودان میگفتندی که در قودیت مذکور است که جز بدان پیغمبر مگردید که قربانی برین وجه بیارد  
حق سبحانه ایشان الزام میکند **قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ** بگو تحقیق آمده است بشما **رَسُولٌ مِّنْ رَبِّكُمْ** فرستاده  
خدای پس از ظهور **بِالْبَيِّنَاتِ** بمعجزهای روشن چون عیسی **وَبِالْبُرْهَانِ** و دیگر آنکه بود ندیدین  
چیز که شما گفتید صبی قربانی بر وجه که مرعای شماست چون ذکر یا و یحیی علیهما السلام **فَلَمْ تَقْبَلُوهُمْ**  
پس چرا کشتید ایشان یعنی ذکر یا را که صاحب مدح بود و پسر و یحیی را **وَاللَّيْسَ لَكُم مِّنْهُنَّ حَقٌّ** راست  
گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی باید کرد **وَأَن كَذَّبْتُمْ** پس اگر تکذیب کردید تراشید ایشان  
**نَقْدَ كَذِبٍ** بدرستی که تکذیب کرده شده اند **رَسُولٌ مِّنْ رَبِّكُمْ** فرستاده گان پس از نجات  
فرستاده گانی که ایشان **جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ** آورده بودند حجت های روشن و معجز های ظاهر  
**وَاللَّيْسَ لَكُم مِّنْهُنَّ حَقٌّ** و بواسطه زاج و احکام شرعیه **وَاللَّيْسَ لَكُم مِّنْهُنَّ حَقٌّ** و کتاب روشی کتن حلال و حرام  
**مُلْكُ نَفْسٍ** هر نفسی **وَالْيَقْتُلُوا** چنانکه مرگست و زود باشد که ای اهل کتاب تکذیب و ارباب  
تصدیق که هر شما ای شربت بچشید **وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ** و جزین نیست که تمام داده شوید رزق های  
اعمال خود **يَوْمَ الْيَقِينِ** روز یقین است از قبور **وَأَخْرِجْ عَنْهَا** و برون سازد و در کدات  
از آتش دفع **وَأَخْرِجْ الْجَنَّةَ** و در آورده بهشت **فَقَدْ تَارَ** پس هر آینه رستگار شد  
و برون در رسید **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** و نیست دنیا که ای جهان **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ عَمِلَ** و آخرت  
نایاب و حیات دنیا را بتاعی تشبیه کرد که خزان در آن غزور یابد و مراد آنست که دنیا کثرت  
دنیا مردم را قریب میدهد از حقیقت آن دنیا که ندانند معلوم شود که هیچ غنی از دنیا **لَا يَمْلِكُ**

فمن ركب



المجلس  
الطاسع

اعتبار خواهی است. بره که زاجل سراپا است. این منتهی زکرم و سرش مشغول شو بسخ و زوش  
**تسکوه** هرینه بخدای که شما انما لیس کرده. خواهید شد **فی اتوالکم** در اهلها خویش اهل  
شرک بعد از هجرت مهاجران بدین دست تقدیر عیال و متاع هر کس که در مکه داشته در آن گرومی  
فروختند و هر کس از میان در راه بدست ی آید در اتش تقوی و تقدیر بدش میسختند حق  
بجای آید فرستاد که هرینه شما مبتلای شوید در مالهای خود بفقار و تلف **والتفکیم** و در  
نفسهای خود بجهاد یا اراض و عمل **والتشکر** و هرینه خواهید شنید **الذین اوتوا الکتاب**  
از آنکه کتاب بدیشان داده اند **من قبلکم** پیش از شما یعنی یهود و نصاری **و من الذین**  
**اشکروا** و دیگر میگویند از آنکه سرک آوردند **اؤی کثیرا** بخی بسیار یعنی سخنان  
موجب رجحان خاطر باشد هم بنیت پیغمبر صلی الله و هم بنیت خود **وان تعیروا** و اگر صبر کنید  
بر از این گروه **و تقبلوا** و بپذیرید از کافات ایشان و با منتقم حقیقی که در این **و ان ذلک** پس  
بدستی که این مبر و اتفاق **من مخرجکم** از استواری کارهای دین است و درستی نشان  
آن از حقایق ایمانست **و اذ حق الله** و یاد که از آن گرفت حدی **بیشاق الذین** عهد و پیمان  
آنکه **اوتوا الکتاب** عطا کرده اند ایشانرا تودیه و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد  
آنست که **تشیبته الذین** هرینه بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمد است **صلی الله**  
**و لا تمکونوا** و نه پوشنده امر پیغمبر را حفص هر دو کلمه خطاب می خوانند یعنی میثاق گرفت  
از اهل خطاب که بیان کنند نعمت پیغمبر را و میپوشید **فشیبته** پس بپنداختند کتاب را  
یا پیمار **و طهرهم** از پس پشت خود این کلمه مثل است عدم النفاق **و اکثرهم** و فزیدند  
یعنی بر کردند با نچه اخذ میثاق بر آن بود **ثمنا قلیلا** بهای اندک را و آن ماکل و رشوهای  
احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله می گرفتند **فیثما یبیشرون** پس بد چیز نیست  
که بخرند یعنی بدله میکنند نفیم جاودانی را بخلطام فانی **لذخیرة الذین یؤمنون** پسندارای محمد  
**صلی الله** انانرا که شادی باشند **یا انورا** با نچه آمدند یعنی کردند از پوشیدند نعمت تو **و یجرون**  
**ان یجسدوا** و ایخادوست میدارند آنکه سوره شوند **یا کم یفعلوا** با نچه نکردند حضرت پیغمبر  
از یهود چیزی می بر سید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان  
زاعز و نداد که براسی جز داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز بود این است  
نازل شد یاد ایشان منافقانست که از غری تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان با اعتماد  
گشوده توقع تحسین داشتند **فلا تحسبنهم** پسندارای بنی و ای مؤمنان ایشانرا **بغفارة** که  
اهل رستی اند **من العذاب** از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه **فهم**



**عذاب الیم** و برایشان است عذاب دردناک در روز سخت و **و مرخدا بر است**  
**السموات و الارض** بادشاهی آسمانها و زمینها **والله** و خدای **عز و جل** بر همه چیزها نشوید  
ابرار و عقوبت اشرار **قدیر** تواناست او که در پیش از یهود پرسیدند که معجزه موسی هم چه  
بود ایشان حدیث عطاوید پس با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری ایحاز عیسی هم  
سوال کرده احیای موفی و ابراهیم و بر صحران گفتندی پس چنان بنیوت پناه آمد که گفتند  
ای محمد صلعم از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدینجا آمده معجزات تو  
شناخته اگر که صفات زردسانی این علامت یکایک معبود تو میدانم حق سبحانه ایتزهست که اگر  
شما طالب آیات و احادیثید **ان فی خلق السموات و الارض** در آفرینش آسمانها و آنچه در دلیست **و**  
**واللارض** و در آفریدن زمین و آنچه بروی است **واختلاف الليل والنهار** و آمدن شب و روز  
یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت **لایات** هرینه نشانهاست بر وجوب صانع  
و وحدت او و کمال علم و قدرت او **لای الالباب** مرخداوندان هر دو را که عقول ایشان از  
شویب حس و وهم صافی و باریک دقایق اسرار و حقایق آثار و لای باشد **الذین**  
و این اولی الالباب که از روی خلوص **بذكر** یاد میکنند خدای **قیما** در حالت ایستادن  
**وقعود** و در وقت نشستن **وعلى جنوبهم** و در زمان نیکه کردن بر پهلوهای مراد دوام ذکر است  
یعنی دایم یاد ذکر حق اند و پیوسته در درجای محبتش مستغرق من احب شیء اکثر ذکره **بیت**  
شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست **بلک** در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست **یا** ارکان  
ذکر تمان است که برین هیئت سه کانه میکند دارند بر حسب طاقت خود یاد ذکر یعنی شکر است یعنی  
سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که تمام معیشت بدانست و بی وقت قعود که پای داری  
صحبت در استراحت اضطجاع و تمام که استائش تمام بسبب آنست محققان گفته اند  
که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل از فتوری و قصوری عینی باشد  
بسیار ازین ذکران صاحب دلانند که مشغول بدگر دل و جانند قیام در حالتی که قایمند  
متوجه بامر الهی و قعود او قاعدند یعنی باز ایستاده از ملامتی و علی جنوبهم برجایستادن از رکعات  
مناهی با قایمند بر آستانه خدمت و قاعدند بر بصات قربت و علی جنوبهم اسود کاند در بارگاه  
و جد و حال بر کنار از پندار و هم و عز و در خیال **نظم** حجاب کثرت از هم بر حدیث خلوت  
و حدت آرید **روهم و خرم** بر خویشتن بسته **بحق** پیوسته و از خویش رسته **و بتفکر**  
و اندیشه میکنند از روی استدلال **فی خلق السموات و الارض** در آفرینش آسمانها و زمینها  
تا اندیشه ایشان راه نماید بصافه قدیم و مبدع حکیم و مجید و مهربان از نظر دل ایشان بر خوی

ع

و انشئت



در  
این کتاب

و از غیبت حضور بند و از روی شهود بنیان نیار گویند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **سَخِّطْتَ عَلَيْنَا**  
بیازید ای این مخلوق که آسمان و زمین است **بِاطِلًا** آیدین بطلن با خلق نکرده از اجابت  
و هر **بِحُجَّتِكَ** بای تو است از آنکه چیز را باطل نیافرینی **فَقِنَا** پس نگاهداران اجابت  
لطف خود **عَذَابُ النَّارِ** از عذاب آتشی دوزخ **رَبَّنَا ارْنِكْ** ای از پروردگار ما بدرستی که توان  
روی عدل **مَنْ تَدْخِلُ النَّارَ** هر که اداری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد **فَقَدْ أَخْرَجْنَاهُ** پس  
بدرستی که او را خوار گردانیدی بفقوت **وَمَا لِلظَّالِمِينَ** و نیست ستمکاران از سرک و یقوت  
و دفناری و اسال ایشان **مِنْ أَنْفَارٍ يَارَاتِي** که عذاب از ایشان سرفرازند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما  
**إِنَّا نَحْقِيقُكَ** ما تحقیق که ما حقیقتاً شنیدیم ندادند نشتند که با شما **تَبْنَاهُ** ای **لِلدِّينِ** میخوانند  
خلق را بسوی ایمان و این شادی محراب است **صَلِّ اللَّهُ عَمَّ** یا قرآن و این عام تراست چه بسیار که دعوت  
رسول را صلوات الله علیه در نیافته اند و همه کس از قرآن میشوند که بزبان بیان ندانند  
**أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ** برین وجه که بگوید پروردگار خود **فَأَمَّا** پس اجابت کی دیم شادی را و ایمان  
آوردیم **رَبَّنَا** ای آن پندیده ما **فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** پس بیا مرز گناهان ما را که کباب است یا مطلق  
گناهان گذشته **وَكُنْ لَنَا** و گردان و پیوش از ما **سَيِّئَاتِنَا** یادهای ما را در صفای است  
یا گناهان ایست **وَتَوْفَّقْنَا** و میران ما را **إِلَى الْبِرِّ** یا اینکان و نیکوکاران **رَبَّنَا** ای تدبیرکننده  
و صلاح آورنده کار ما **وَأَتِنَا مَا وَعَدْتَنَا** بیا آنچه ما را وعده کرده **عَلَى رُسُلِكَ** بر صدیق فرستاده  
خود که بفرماید ای است یا آنچه بر زبان رسول و عده فرموده از حضرت نوسان یا امرزش عظیم  
سپاسیم که اینها را گفته ما را آرنش خواهند چنانچه نوح عم گفت و من دخلت پی مؤمنان و المؤمنات  
و المؤمنات و چنانچه ابراهیم عم فرمود رب اغفر و لوالدک و للوالدین و چنانچه یحیی و اریه الله  
امر کردی و استغفر لذنبک و للمؤمنین **وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و رسوا نکردن ما را روز قیامت  
**إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْوَعْدَ** بدرستی که تو خلاف نکنی و عده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات  
خمس که درین ایتهاست از حضرت بنوفا پیغمبر صلعم و جلال خلیفه بزرگوارش بترتیب واقع  
شد حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام  
خوف ربنا آنکه من تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ فَا رَوْفِ اِنْ تَحْقِيقِ تَصْدِيقِ خُودِ خِرَادِ دِیْنَانَا  
سمعتنا نادیا ربنا دی ذوالنورین در مرتبه حاجت طلب غفران سرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی  
از سه همت روی طلب موعود آورد ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلک لاجرم سقام این دعوات  
بجود اجابت رسیدن بر و آنچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که **فَأَجَابَهُمْ**  
پس اجابت کرد مرعای ایشان **رَبَّنَا** پروردگار ما گفت **إِنِّي لَذَائِقُ صِنَاعِ مَنْ كَرِهْتُ**

ثلث



**حل مایل** **تنگ** **محل** هیچ کسند را از شام سلمه رض نقل میکند که من از سید عالم صلعم سوال  
 که هر عالمی را اجری است این جگر نباشد که مردان مهاجر را بنایب بسیار یاد کرد و مهاجران را  
 از آن بیضی از دانی نفوذ این است آنکه که عمل هیچ عالمی را از شام صانع نکند **من ذکر وانی** از مرد  
 وزن **بعضکم من بعضی** برخی از شما از برخی دیگرند یعنی شما و از یکدیگر یکدیگر از مردان  
 و مردان از زنان ملحق سخن آنکه غماز در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مرد برد و کورت و انون  
 مردان مدخل نیست **قال الله تعالی هاجر ولبس** آنکه هجرت کردند در سرک یا در اوطان خود **وآخر جوار**  
**من ديارهم** و پیرون کرده شده اند از سرها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و آنکه سرکان را  
 از آنکه پیرون کردند **و اولون فی سبیل** و رجائیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلامند  
 چون بدلال که او را هجرت و ستم و صعب که او را به هجرت محال میزند **وقال الله** و کار از آنکه  
 با کفار **وقتلوا** و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند **که کفر من عنهم** هرینه کدام  
 از ایشان **سأزلهم** بدوهای ایشان **ولا دخلهم** و در آنیم ایشان **اجتات تجری** بویستافها  
 که میروند **من تحت الدنار** از زیر درختان یا تحت منازل آن جوها و پاداش دهم ایشان را  
**نواک** پاداش دادنی **من عند الله** از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع دلیل بر تعظیم ثواب دهند  
 است و منافات ثواب بعدیت و تقیید با اسم الله که حال است بر ذات یا محیی صفات نشاند  
 تعظیم ثواب است **والله عند حسن المآب** و خدا نیست که نیکی پاداش و پاداش نیکی  
 نزد یک اوست در تقاسیر آنکه که سرکان مکه در عسره بودند و فقراد مؤمنان بحسره میکنند و اینند  
 و در خاطر ایشان میکنند که چرا باید که بت پرستان در زمان و نعمت باشند و خدا شامان  
 در پنج و تحت حق بجهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد در ایشان  
 استند **لا یغرنک** باید که فریب ندهند **ترقلب الذین کفروا** رفتن و آمدن کافران **فی البلاد**  
 در شهرهای یا بخانات چنان ثقل ایشان **ساع و قلیل** بر خورده ای اندک است زود زایل  
 شود **ثم یسألکم** پس آنکه با حزن میروند **ما دیم** **حققتکم** باز گشت دوزخ یا شد و بیست ایشان  
 و بدار آگاهی است و دوزخ **لکن الذین اتقوا** لکن آنها که پشیمانند **لهم** از عقاب پروردگار  
 خود عتق دنیا عذر میکنند **لهم جنت** ایشان است بویستافها و چه که **تجری** میروند  
**من تحت الدنار** از زیر تصویر یا در پای درختان آن جوها از آب و شیر و می و انگبین  
**حالی** **فیما جاوید** باشد در آن بویستافها **نواک** در حالتی که این بهشتیان پشیمان باشند  
**من عند الله** از نزدیک خدای نزل آن کوینند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری  
 و خوبی آن دلیل گشت آنها و نیکو داشت او باشد و هرگاه که هست نزل همانان دار السلام



خواهد بود پس نعمت کلی جزا شای بر تو انوارها نباشد **پت** تو ای زاهد سوی باغ بهشت می کنی  
دعوت **یعنی** خواهم بهشت و دعوت یدار می خواهم **وَمَا عِندَ اللَّهِ** و آنچه نزد یک خدا ای است از لطف  
خفیه **خَيْرٌ لِّلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** و آن برای آنکه از نماز غافلند و هرگاه از اهل کتاب  
لَمْ يَكُنْ لَكَ كِسْفٌ مِّن مَّاءٍ يَسْفِىكَ **وَمَا أَتَىٰ آلَ الْكَافِرِينَ** و آنچه بر شما منزل شد که قرآن است  
**وَمَا أَتَىٰ آلَ الْكَافِرِينَ** و بدان نیز که بدیشان فرستاده است که قهریه است یا انجیل مراد برین سلام و احسان  
و یا نجاشی و اتباع او **وَنَحْنُ شَاعِرُونَ** در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مراد بر این **لَا يَنْفِرُونَ**  
برین نمیگردد **بِآيَاتِ اللَّهِ** با حکام توبه یا لغت بغیر **ثُمَّ قَلِيلًا** های اندک را چنانچه احبار سرست  
خوار **أُولَئِكَ** آنکه خواستند مدین **لَهُمْ أَجْرُهُمْ** مراد بر این است مراد ایشان را چنین نهاده **عِندَ**  
**رَبِّهِمْ** نزد یک پروردگار ایشان **إِنَّ اللَّهَ** بدینست که خدای **سَرِيعُ الْحِسَابِ** زود حساب است ایشان  
و برود حساب نوستان خواهد کرد **بِآيَاتِ اللَّهِ** ای گروه نوستان **اصْبِرُوا** صبر کنید بر این  
فرائض یا بر جهاد یا اعدای حقیقت آنست که بر استال احکام شرعی تا طاعت را شامل باشد  
**وَصَابِرِينَ** و صابریانی غایب در قتال دشمنان و قدم استوار دارند در میدان محاربه **وَرَبُّوهُ**  
و صاحبان و آماده باشند مقاتله اعدای الله را مرابطه آنست که لشکر سلطانان در تقوی و اسلام  
و اسلحه آماده دارند تا اذی کفار از نوستان باز توانند داشت و نزدیعی مرابطه انتظار  
نمازی است بعد از غازی **وَتَقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای و برهنگاری کنید **تَقْلَمُ**  
**تَقْلَمُونَ** تا سباده که شما ترسار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهد تقوی یعنی  
از هوا و مرطاعت موی و صابریت فرمایید بر وقایع قلوب مع الله بتسلیم در بلاد و رضا بحریان احکام  
تقوا و اقدام نمایند بر مرابطه روح بصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی و مرید بحفاظت  
اسرار از التفات باغیان تا باز بسته شود از عجب وجود بغتانی الله و فاین گردید بعد از فناء بدین  
بقای الله **پت** که بقای خواهی فنا شو کنز فناست **کثرین** چیزی که میزاید بقاست **سود**  
**مَكَّةَ النَّاسِ** ای مردم **اتَّقُوا** بترسید و بپرهیزید **رَبِّكُمْ** از خشم و عذاب پروردگار خویش  
**الَّذِي** آن آفرید گاری که بعضی قدرت **خَلَقَكُمْ** بیافرید شما را با وجود اختلاف ألوان و اشکال و السنه  
**مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** از یک تن که آن آدم است **عَمَّ** و بیافرید از آن تن تنها **رَوْحَهَا** جفت  
و بر که خواست واضح آنست که حواری از استخوان بملوی حب آدم **افزید** **مَبَّتْ** و پراکنده کرد و ظاهر  
گردانید **مِنْهَا** از آدم و حواری بواسطه تولد و تناسل **رَحَالًا** کثیر **مَرْدَانِ** و بیچاره و زنان و فرزان  
**وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از مخالفت امر خدای **التَّوْبَىٰ** آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت

ع



از یکدیگر **تساوی** حاجت بطلبید و سوگند بیکدیگر میدیدید **بانه خدای و الله** و بر زمین  
از قطع رحم و بیکدیگر مهربانی پیوند کنید **ان الله کان** بدستی که خدای هست و بوده و باشد  
**عظیم زینبیا** بر شما دیده بان یعنی بر همه افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای کعبان است  
باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی باکی از و شرم دارد  
**شیخ** هر که بوقی بود تا آنکه خدای حاضر و ناظر است در هر جای **در و دیوار و حاجب و براب است**  
دینت در دیدن خدای حجاب **در پس پرده های تو من تو کی تواند مخالفت با او و اقر الیک**  
و بدیده سر پنهان را ای اولیاء و و هیای ایشان **ان الله هم** ما نهایی ایشان که حکم و صایه و ولایت  
تصرف کرده اند آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثلاً آنکه کوفتند از خر و در آن  
در رفته ایشان سر داده بعضی کسفته خر به بزرگ میکردند و بیکفتند شاة بشاء حق بچند  
فرمود **و لا تتبعوا الخبیثات** و بدلا مکنید مال ناپاک یتیم را **یا اقطیب** بمال پاک خود یعنی فرزندان  
جید را از مال یتیم که در حق شما حقیقت است و بجای آن فینه مال ردی را که نیست شما را طیب است  
**و لکن ما ملوا ان الله هم** و غیره بمالهای ایشان را **ان الله هم** استیحه با مالهای خود **بدرستی که خدای**  
مال یتیم را تعدیل آن یا غنیان در آن **كان** هست نزدیک خدای **خزنا کثیرا** گناه بزرگتری آیت  
در شاه یک از غطفان نازل شد که برادش وفات کرده بود و آن وی بفر ببری مانتد و او بولایت  
عمومت اموال او را متصرف شد چون پسر بزرگ رسید و مال خود را از طلب غنم در داد آن تعلی  
بکرد و مرافعه ایشان بحکم علیه بنوی افتاد و این آیت فرمود آمد و غطفان کله بغنم با الله من الحوب  
انکسر بر زبان مراد عامی مال تسلیم برادر زاده خود **وان خفتم** و اگر میترسید یا میدانید **الله**  
**تقیح** آنکه عدل مکنید و راستی بفرزید **فی الیتامی** در اموال یتیمان در هیچ بجاری از عیال نیستی  
تقیح میکنند که در شان کسی فرود آمد که یتیم در حجر زینت او بوده و ولایت تصرف در مال آن معینه  
او داشت بخواست که او را در قید تمام آرد و حق خدمت و تعیین کا پس چنانچه باید فرزند از جانب  
مشقت او را سزایم میشد و هم بکرده طبیعت او بود پیش می آورد ایتر فرود آمد که اگر میدانید  
که در تعیین سر پنهان و ادای مال ایشان از شر عدالت دورید **فانکحوا** پس کاح کنید **ما طاب**  
**لکم** آنچه خورشید شد شما **سوی الشارعی** از زبان **شی** دو گانه و ثلاث و سه گانه **قر باع** و جهان کا نفع  
مختار است که از اعداد مذکور هر کدام که خواهد خواهد **وان خفتم** پس اگر ترسید یا دانید **الله تعالی**  
آنکه عدل بفرزید و در بیان این زبان **فواحد** پس اختیار کنید یک زن را **او ما ملک**  
یا سرت گیرید آنچه را که مالک آنست **ایمانکم** دستهای شما یعنی شما را بملکیت مردان تصرف  
**ذلك** این اختیار واحد یا شری **اوی** نزدیک دست **الله تعالی** با آنکه میل نخواهید و احرف نوزید



یا جری بکنید **وَأَنْتُمْ** وید دهید زبانی را که در قید نیاز آورده اید **مَدَنًا** که بینهای ایشان  
 در جانی که هست **أَهْلًا** هدی و عطیه که از خدای تعالی بخشید شده بایشان **وَأَنْتُمْ** پس اگر در زبان  
 جو خیری باشند و بخشند **لَكُمْ** سر شمارا و بگذارند **عَنْ نَفْسِي** از سر چیزی **بَيْنَهُ** از کاپی ۶  
**نَفْسًا** از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوش روی **فَكُلُوا** پس بخورید آن چیز را و بخار بید  
**هَيَّا** ساز کار **بِرِيَاءَتِي** خوش گوید در مدار که (و ر ح) که حضرت رسالت صلوات الله علیه برین وجه تفسیر  
 فرمود که هنی آن بود که در روی کنایه نبود و روی آنکه باوی در روی و رخی نباشد **وَلَا تُلْزِمُوا السُّفَهَاءَ**  
 و مذهب بسفیهات و کم خوردن **أَنْتُمْ** ماله های خود را خطاب باولیا فصول و ایتم است  
 و منافات مال بر ایشان جهت تصرف ایشانست در آن حق ولایت **إِنِّي جَعَلْتُ** آن ماله که گردانید  
 است **لَكُمْ قِيَامًا** بر بی ثمان بسبب قوام معیشت دینی و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد  
 و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تحصیل قواعد خیرات **وَرَزَقًا** و بهره دهید سفهال  
 یعنی وظیفه مزرکین **فِيهَا** در آن ماله بقدر کفاف ایشان **وَأَلْسُوهُمْ** و بپوشانید و جامه دهید  
 ایشان **وَقُولُوا لَهُمْ** و بگوئید بعد از آنکه مال سریشان را **قَوْلًا تَعَرُّوفاً** سخنی نیکو و پسندیده مثل  
 اکی یتیم باشد گویند این مال از آن نیست و من خزینه دار قوام بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را  
 نیز و عذر کنند که دل ایشان را خوشی سرزند **وَيَسْتَوُوا** و بیارند یثیم را اگر مرد اند بقبل و غیر  
 و صیانت اموال و دقایق بیع و غری و اگر زن باشند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه **أَوْ بِالْغَنَمِ**  
**الْبَكاح** تا آگاه که برسد بحد نکاح و این ابر از بلوغ است **فَإِنْ أَنتُمْ** پس کی دیدید و در  
 بعد از بلوغ **سَمِعْتُمْ رُشْدًا** از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال **وَلَا تَقُولُوا**  
**إِلَيْهِمْ** پس بر روید بدیشان **أَنْتُمْ** ماله های ایشان را که در دست شما بود **وَلَا تَأْكُلُوا هَاهَا** و بخورید  
 ای اوصیا ماله های یتیمان را و تلف نکنید **إِسْرَافًا** از روی کثافت و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه  
 قاضی فرض کرده باشد **وَيَذَرُوا** و دیگر تلف نکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پستی گرفتن  
**أَنْ يَكُونَ** از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناکاه بزرگ  
 شوند و مال از شما بستانند **وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا** و هر که باشد از اوصیا و اولیا تو مگر **فَلْيَسْتَعِظْ**  
 پس باید که از مال دست باز دارد و عفت خویشتر داری بچاره **وَمَنْ كَانَ** و هر که باشد از اوصیا  
 که مال یتیم در دست ایشانست **فَقِيرًا** در ویش و محتاج **فَلْيَأْكُلْ** پس باید که بخورد و مال  
 یتیم **بِالْعَرْفِ** بیکی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بقدری که اجر سعی اوست **وَأَذَادَ قَعْتُمْ**  
 پس چون بدهید و باز گذارید **إِلَيْهِمْ أَنْتُمْ** به یتیمان ماله های ایشان **وَمَا شِئْتُمْ** پس  
 گیرید بر او از ایشان بقیه مال تا در میان جدال و خصومت بدید نیاید **وَكُنْ بِاللَّهِ** و بسند است



خداي **حييا** كوه بندهگان يا جز دهند بر اعمال ايشان يا حساب كنند در روز جزا آورده اند كه عمارت  
عرب در جاهليت چنان بوده كه زن از نان مطلقا و مردان خرد سال را ميراث نمي داده اند و ميگفته اند كه  
مال كسي بود كه با دشمن قتال توان كرد و بطون نيز و ضرب شمشير غنيمتها در خرد نفق تو انداورد  
چون حضرت رسالت صلي الله عليه و آله بدينه هجرت فرموده طريقه ميراث بر همين قانون ستم بود تا روزي  
ام كه جناب نبوت پناه اينكه اوصي بن صامت رض دعوت حق را بسبك اجابت گفت و چون از وصيه  
دختر دارم و عاين بسيار گذاشته حضرت رسالت ايشان را طلبيد و صورتك را جرح نمود ايشان باز  
نماندند ايشان همان قانون جاهليت را پيش آورده خواسته كه طريق پياده با و اجر خود را  
روني دهند آيه آمد كه **لِلرَّجَالِ نِصْفُ الْوَرَثَةِ نِصْفُهَا وَلِلنِّسَاءِ نِصْفُ الْوَرَثَةِ الَّتِي لِهِنَّ مِنْ اَمْوَالِ اَبائِهِنَّ وَآبَائِهِنَّ وَنِصْفُ مَا كَسَبَتْ**  
**اُولُو الْقَرْبَىٰ** از مالي كه بگذارند بر رومادر **وَالَّذِينَ يَرْتَبُونَ** و خويشتان و نژاد و نژاد و نژاد و نژاد  
و نژاد را نيز حصه هست **مِمَّا تَرَكُوا وَلِلَّذِينَ يَرْتَبُونَ** از آنچه والدين و اقارب بگذارند  
**مِمَّا تَرَكُوا** از آنچه كم باشد از مال گذاشته **اَوْ كَثُرَ** يا بسيار بود حق بجهت مقرر ساخته بر ايشان  
**نِصْفًا** بهر **مَقْرُونًا** يا نذاره پيد كرده **وَإِذَا أَحْضَرْتُمُ النِّسَاءَ** و چون حاضرند در وقت تقسيم ميراث  
**اُولُو الْقَرْبَىٰ** خويشتاني كه ميراث نميرند **وَالْبَتَّةَ** و بيماني كه بگمان باشند **وَالْكَلَاءَ** و كفو  
و محتاجان **فَازِلُكُمْ** پس بدهيد ايشان چيزي **مِنْهُ** از آنچه تقسيم ميگردد تا دل ايشان  
خوش شود مراد آنست كه حصار مجلس قسمت را بر سبيل بقصد چيزي دهند و گفته اند اين  
امر بر سبيل جوب بوده و بآيه مواريث و وصايا منسوخ شده **وَقُولُوا الْحَقُّ** و بگويند مرآن  
جماعت را **قَوْلًا مَّقْرُوفًا** سخني بسنديك كه موجب فرح خاطر ايشان شود **وَلْيَخْشَ الَّذِينَ**  
و بايد كه بترسند آنكه **كُفَرُوا** كمي بگذارند **مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس هر كس خويشتن **وَرِثَةً خَيْرَاتًا** فرزندان  
عاجز و ضعيف **خَافُوا عَلَيْهِمْ** بترسند بر ايشان در بي نواي و ضايع شدن يعني ورثه بايد كه باضعفا  
اقارب و یتیمان و سگستان كه در مجلس قسمت تركه حاضر اند اندر اسم شفقت و رحمت دارند و فكر  
كنند اگر ايشان فرزندان خود را عاجز باشند و بعد از فوت ايشان بچنان مجلس در اينده چنان  
ايشان جايز هست يافته و هر آيه نقل ايشان بعدم جواز حكم خواهد كرد پس آنچه بخود روا ندارند  
بنسبت ديگران نيز جايز نشانند **ع** بپستند بگسي آنچه بخود نه بپستند **فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ** بايد  
كه از عذابي خداي بترسند **وَلْيَقُولُوا** و بايد كه بگويند با حاضران مجلس قسمت **قَوْلًا سَدِيدًا**  
سخني راست و درستي يعني عذر جميل و وعده نيكي **إِنَّ الدِّينَ** بدريسي كه آنكه از روي جرات  
**يَا كُلُّوا** احوال **الْيَتَامَىٰ** بخورند و تلفت ميكنند مالهاي یتیمان **أَمْوَالًا** از جهت بيلاد و ستم  
**إِنَّمَا فَاكُلُونَهَا** چيزي نيست كه بخورند **فِي بَطُونِهِمْ** در كمهاي خويشتن انساني و جهاتش



در انوار از ابوهریره یعنی نقل میکنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی  
 روز قیامت قومی را که از کورهای پیرون آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله  
 این کدام طایفه اند فرمودند که منی بپند که خدای بگوید انما یأکلون فی بطونهم نارا و قد رپی  
 کبر است که روز قیامت خورند مال یتیم بعصا در آید و آتشی که درون او از او مملو است  
 تازیانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او پیرون می آید و چون علامت هر کس  
 بشناسد که این اهل اموال یتیمان است پس بدین سخنان حل کل بر ظاهر اینست **و یفصلون**  
 و زود باشند که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص معلوم میخوانند یعنی آنست که فرود  
 در آیند **مَعِیْ** در آتشی از فرستند **بَعْضُکُمْ** الله امر میکند خدای شمال **فِی** اولاد **و کافه**  
 فرزندان شما و مقام میراث ایشان با ورنه میگرداند حکم خویش در بار فرزندان شما را  
 بین وجه **لِلذَّی** هر مرد باشد **مِنْ حِزْبِ الذَّیْنِ** مانند هر دو زن **وَاَنْتُمْ** پس اگر باشد اولاد  
 زنانه خالص که باشند مرد بنوم **فَوْقَ** است **بِالْاِیِّ** بالای دو یا دو **فَلَهُنَّ** پس سر ایشان باشد  
**ثَلَاثًا** و بخشش آن سه بخشش است **وَاِنْ کَانَ** و اگر باشد  
 وارث یک دختر بخشیش **وَبِیْسَ ثَلَاثًا** پس مراد است بعضی از ستر که سونی **وَلِلذَّی**  
 و مرید و مادریت را **وَلِلذَّی** و اگر هر یکی را **وَاِنْ کَانَ** از میان همه بخشش یک  
**وَاِنْ کَانَ** از آنچه بگذشته باشد و زنند **وَاِنْ کَانَ** اگر باشد **مَرَان** و زنند سونی **وَاِنْ کَانَ** فرزندی  
 خواه مرد و خواه زن **وَاِنْ کَانَ** پس اگر باشد **وَاِنْ کَانَ** مران و زنند مرده را **وَاِنْ کَانَ** و ورنه  
**وَاِنْ کَانَ** و ورنه برده و مادر **وَاِنْ کَانَ** پس مادر و سونیک باشد از مال جوی  
 وراثت کرد بر اوین و فیما ام تعیین فرمود مقدار شد که باقی نصیب است **وَاِنْ کَانَ** که **اِخْوَةُ**  
 پس اگر باشد مرین سونی را برادران بر مادری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری  
**فَلِلذَّی** پس مادریت را باشد یک از ستر که و این نصیبها که بجهت وراثت  
 بر ایشان میرسد **وَبِیْسَ** از بیس و عینی که **وَبِیْسَ** وصیت کرده شده است  
 و حفص معلوم میخوانند و دعا که مرعی است **وَاِنْ کَانَ** یا بعد از ادای دینی که در ستر  
 باشد **اَبَاءُ** کم برادران شما **وَاِنْ کَانَ** و پس از شما **وَاِنْ کَانَ** نیند ایند شما **اِیْم** کدام  
 از ایشان **اَقْرَبُ** نزدیک تر است و بکار ایند **اَقْرَبُ** مر شما **اَقْرَبُ** از جهت منفعت یعنی  
 نیند ایند که از اصول و زرع و رشتگیست نفع رسانند تر شما مرد دنیا بشفقت و در آخرت  
 بشفقت و چون حق با حوال وارث و وراثت دانست پس قطع کرد سهام برایش و فرض کرد ایند  
**وَرَجْعَةُ** فرض کرد ایند **وَرَجْعَةُ** ثابت از نزدیک خدای **اِنَّ** الله **کَانَ** بدرستی که خدای هست



عَلَيْهَا دَانَا عَرَبِ هَبْكَ اَزْوَاجِ حَكِيمَا حَكَم كُنْدَه دَر تَقْدِيرِ سَهْلِ اِیْشَان **وَلَكُمْ** و سَر تَحَارَاتِ اِی  
شُوهَرَانِ **یَنْصَفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ** یَنِمَه اَزْكَه تَك كَزَرَنْدَنْ زَنَانِ شُوهَرَانِ **اِیْمَانِ** اَكُو نَبَاشَد **فَلَمْ**  
**وَلَكُمْ** مَرْدَن زَنَانِ اَزْوَاجِ حَكَمِ حَوَیْهِ یَكُو حَوَیْهِ بَشْتَرِ حَوَیْهِ اَزْ شُوهَرَانِ حَوَیْهِ مَوْتِ حَوَیْهِ مَرْدِ  
حَوَیْهِ مَوْتِ حَوَیْهِ وَلَدِ اَبْنِ یَاوَلَدِ اَبْنِ اَلدِّیْنِ مَرَجَنْدَ بَا یَانِ رَوْدَ **فَالْمَكَاتُ لَهْنِ وَلَكُمْ** بَسِ اَكُو اَن زَنَانِ  
زَنْدَ بَاشَد بَه رَوِجِ كِه یَوَد **فَلَكُمْ اَلرُّبُوعُ** بَسِ شُوهَرَانِ حَصَه جَوهَارِ یَكِ بَاشَد **وَمَا تَرَكَ** اَز اِیْچِ بَكْدَارَنْدَنْ  
زَوَاجَاتِ شُوهَرَانِ نِصْفِ یَا رَجِ كِه حَصَه شُوهَرَانِ بَتَوَانِدَنْ كِه **بَعْدُ وَبَعْدُ** اَز بَسِ وَصِیَّتِ كِه رَوِجِ  
شُوهَرَانِ **وَصِیَّتِ كَرْدَه** بَاشَد بَدَلِ **اَوْ ذَرِیَّتِ** یَا بَسِ اَز تَقْضَا یِ وَ اِیْمَانِ كِه دَر دَرِ اِیْشَانِ **وَلَمْ تَرَ**  
مَرْدَن زَنَانِ اَسْتِ جَوهَارِ یَكِ **وَمَا تَرَكَ** اَز اِیْچِ شُوهَرَانِ یَكِ اَز اِیْچِ حَوَیْهِ زَنْ یَكِ بَاشَد حَوَیْهِ زَنَانِ  
هَم دَر بَعْدِ شَرِیْكَ اَنْدَرِ **اَلْمَرْءُ لِمَا یَكُونُ** اَكُو نَبَاشَد **لَكُمْ** **وَلَكُمْ** شُوهَرَانِ اَزْوَاجِ حَكَمِ حَوَیْهِ یَكُو حَوَیْهِ زَنَانِ  
مَرْدِ حَوَیْهِ مَوْتِ حَوَیْهِ اَزْوَاجِ اِیْشَانِ حَوَیْهِ اَزْوَاجِ اِیْشَانِ **اَلْمَرْءُ لِمَا یَكُونُ** بَسِ اَكُو بَاشَد **لَكُمْ** شُوهَرَانِ  
زَنْدَ بَه رَوِجِ كِه یَوَد **فَلَكُمْ اَلرُّبُوعُ** بَسِ اَن زَنَانِ اَسْتِ هَشْتِ یَكِ **وَمَا تَرَكَ** اَز اِیْچِ  
كَزَاشْتِ اَز اَسْوَالِ **بَعْدُ وَصِیَّتِ** اَز بَسِ اَقْضَا وَصِیَّتِ كِه **بَعْدُ وَصِیَّتِ** وَصِیَّتِ مِیْكَند  
بَدَلِ **اَوْ ذَرِیَّتِ** یَا بَعْدِ اَز اَرَا یِ دِیْنِ كِه هَم دَر دَرِ شُوهَرَانِ **وَالْمَرْءُ لِمَا یَكُونُ** اَكُو نَبَاشَد **لَكُمْ**  
مَرْدِ كِه اَز وَصِیَّتِ كِرْدَنِ **كَلَامُ** كِی كِه وَ اَلدِّیْنِ وَ اَوْلَادِ نَدَارَد **اَوْ اَمْرًا** یَا زَنْ یَكُو كَلَامِ  
**وَلَكُمْ** مَرْدِ مَرْدِ اَزْوَاجِ حَكَمِ دَاخِلِ اَسْتِ **اَح** بَر اَمْرِ مَادَرِ یَكِ بَاشَد **اَوْ اَخْتِ** یَا خَوَهَرِ  
مَادَرِ یَكِ بَاشَد **فَلِلْمَوْلَا وَ لِلسَّوْمِ** بَسِ اِیْنِ بَرَادَرِ وَ خَوَهَرِ **اَلْمَوْلَا** شَرِیْكَ حَصَه  
اَز مِرْثِ كَلَامِ وَ مَرْدِ مَرْدِ مَوْتِ یَا مَوْتِ یَكِ سَا نَسْتِ **فَاَلْمَرْءُ** بَسِ اَكُو بَاشَد اَوْلَادِ اَمْرِ  
**بَعْدُ ذَلِكِ** بَشْتَرِ اَز بَرَادَرِ یَا خَوَهَرِ **فَلَمْ** بَسِ اِیْشَانِ بَتَمَایِ حَوَیْهِ مَرْدِ وَ خَوَهَرِ اَنَاتِ  
یَا مَحْتَلِ اَز فَرِیْقِیْنِ **شَرَفًا مِنْ اَلْمَرْءِ** اِنْبَا اَزْوَاجِ یَكَمَالِ یِ مَرْدِ مَرْدِ اِیْنِ مَرْدِ  
بَرِ اِیْشَانِ مِرْسَدِ **بَعْدُ وَصِیَّتِ** اَز بَسِ اَقْضَا وَصِیَّتِ كِه بَقِیَّتِ مَرْدِ **بَعْدُ وَصِیَّتِ** وَصِیَّتِ  
كِرْدَه **اَوْ ذَرِیَّتِ** یَا بَسِ اَز اَرَا یِ دِیْنِ **غَيْرُ مَقْنَانِ** دَر حَالِی كِه مِیْتِ غَیْرِ  
زَنَانِ آ رَنَدَ بَاشَد بَرِ اَمْرِ مَرْدِ وَصِیَّتِ وَ دِیْنِ مَرْدِ وَصِیَّتِ اَسْتِ كِه اَز نَسَبِ مَالِ مَحْجُوزِ بَاشَد  
وَزَنَانِ دَر دِیْنِ اَكُو اَوَّلِ كُنْدَ بَدِیْنِ مَرْدِ رَا كِه دَر دَرِ اَوْ خَوَهَرِ نَدَاشْتَه بَاشَد **وَصِیَّتِ** **اَوْ ذَرِیَّتِ**  
نَگاهِ دَارِیْدَ وَصِیَّتِ كِه هَسْتِ اَن اَز تَرْدِیْكَ خَدَا **وَاللّٰهُ یَعْلَمُ** وَ خَدَا دَانِ اَسْتِ بَنِیَاتِ شُوهَرَانِ  
وَضَرْ **حَكَمِ** بَر دَبَارِ اَسْتِ بَعْقُوبِ اَعَا صِیَانِ تَعْمِیْلِ كُنْدَ وَ تَوْبِ كَتَا هِ اِیْشَانِ عَفُوفِ یَا بَدِ **فَلَكُمْ**  
اَن اَكُو كِه تَقْدِیْمِ یَا قَتِ دَر اَمْرِ بَتَمَایِ وَ مَهْمَاتِ كُحَاحِ وَ قِسْمِ مَوَارِثِ **حَدَّثَنَا** اَنْدَرِ اِیْشَانِ  
حَكَمِ خَدَا اَسْتِ كِه اَز اَن دَر فَنَایِ اَكُو كُنْدَ **وَاللّٰهُ یَعْلَمُ** وَ هُوَ كِه فَرِیْقِیْنِ بَرِ خَدَا وَ رَسُوْلِ اَوْرَا



درین حکما **بِتَحْلِهِ** در آیه خدای اول **جَنَاتٍ جَزَىٰ** بپوشانده که پوست برود **وَأَنْجَاهُ**  
از زیر اشجار آن جوهرها **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالی که داخلان درین جنات جاوید باشند در آن  
و این ادخال صلیحان در بهشت بر صفت خلوه **الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** رشکاری بزرگست **وَنُفُوسٌ**  
**لَهُمْ فِيهَا** و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیشت بن حصین اقراری که میراث  
زنان و کودکان را صبی شد و گفت من میراث عیدم الماکسی را که بر پشت مرکب مقاتله و انکسار **وَأَنْجَاهُ**  
آید فرستاد که هر که زنانه خدای و رسول او ببرد **وَيَتَّخِذُ حُرُودًا** و در گذرد از آن اندازها  
که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مورد باید در آن مذہب صحیح است که خلوه بجهت  
استحلال عریات بود **وَأَمَّا** و مراد عامی مستحل را باشد **عَذَابٌ مُّبِينٌ** عذاب خواریکننده **وَأَمَّا**  
**الْمُتَّقِينَ** و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس **يَأْتِيَنَّ الْفَكَاحِشَةَ** بیایند بفعل قبح یعنی  
مرکب آن شوند **يَنُكِّحُكُمْ** از زنان شما مراد محصناتند یعنی شوهر داران **وَأَمَّا**  
پس شما ای احکام شریعت طلب گواه کنید **عَمَلُهُمْ** بر فعل فاحشه این زنان **أَلَيْسَ** چه آورد عاقل  
یا **يَنُكِّحُكُمْ** از شما که مؤمنانند یا بر ایشان گواهی دهند **وَأَنْ شَوْكُكُمْ** پس اگر این جهان تن بزنان  
بر ایشان گواهی دهند **فَأَسْكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ** پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانه  
همه اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنا کار برین وجه بود که ایشان را در خانه حبس  
**حَتَّى يَتَوَقَّعَ الْوَقْتُ** تا وقتی که سوزنی سازند ایشان را ملک الوقت یا استیفاء ارجاع ایشان کند  
مرک **أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ** یا گرداند خدای یعنی بداند سازند **هُوَ سَبِيلُهُ** برای ایشان را یعنی حد  
تعیین کند که از جنس خلایق یا بداند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلعم فرمود که فراموشید از من  
قد جعل الله لمن سئل الصوابه نتوجه شما کند که آن راه کدام است **خُذْ** خدای فرمود که السبب بالسبب الارجح  
و البکر بالبکر متماثل جلد و تقریب عام پس حکم برین حدیث اساک بیوت مسخوخ شد و اشهاد  
و استشهاد باقی ماند **وَاللَّهُ** و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محض باشند **يَأْتِيَانَهَا** بیایند  
بفاحشه **يَنُكِّحُكُمْ** از شما که مسلمانان شما را دیدند **وَأَمَّا** پس بر بختند ایشان را بزبان و سرزنش  
و علامت کنند و آن عباس رضی فرمود که ایشان را بدست نین این **يَأْتِيَانَهَا** بیایند **يَنُكِّحُكُمْ** پس اگر تو  
کنند از آن فاحشه **وَأَطْلُبُ** و کار خود را بصلاح آرند **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** پس شما روی بگردانید یعنی  
دست باز دارید از ایشان این حکم نیز حکم جلد و تقی مسخوخ شد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا** پس  
که خدای هست تو بر پزیرد از بندگان **رَحِيمًا** مهربان بر تو بکنند **كَانَ تَوَّابًا** جز این نیست  
قبول تو بندگان **عَلَى اللَّهِ** بر خدای است نه بطریق و جواب بلکه از روی و عن که خلق در آن تصور نیست  
و وعده قبول تو بر **اللَّيِّنِينَ** برای کسانی است که **يَعْمَلُونَ السُّوءَ** بدی می کنند **يَحْتَالُونَ** بنادانی در میان

**بِتَحْلِهِ** خدای در آیه او را  
در آنش وجه **الْمُتَّقِينَ** خدای در  
حالی که جاوید باشند



بالقوة



یا او معیشتی بطریق مضار و اغاثه داد و غرضش آنکه مردم بدو هدایت صورت حال در حضرت  
رسالت بموقف غرض رسانند خواجہ عالم علیہ السلام فرمود که بخانه باز کرد و بایضا نظر در درازن بطیار  
کش تا از حضرت عزت چه زنان رسد کبشہ باز کردید و بعضی دیگر از زنان مدینه کہ بدان مسئلہ  
بودند روی بدیکہ بنویسند پناه آورده گفتند یا رسول اللہ کلمات کبشہ کبشہ تمام بدستوری کبشہ  
جام برہم آوردہ این بیتی نویسدیم و بواسطت طرازی این قضیہ پوئیدہ حق بخت از روی رفت  
این آیت فرستادہ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان **لَا تَجْعَلُوا** و اینست شمار  
**أَقْرَبَ النَّسَبِ** آنکہ میراث یکدیگر بد زنان را **لَا تَجْعَلُوا** از روی نابایست و گراہت ایشان بقید  
میراث گرفتن بکرم دلالت بر آن نمیکند کہ بطریق و رعیت ایشان ایشان را میراث دادن کوفت بجهت آنکہ  
تخصیص شیئی بدگرو دلالت بر نفی مالک نمیکند کفولہ تم ولا تقاتلوا اولادکم خشیتہ اطلاق جم قتل در وقت  
عدم خشیتہ ہم جایز نیست **وَلَا تَقْتُلُوا** و منع میکنند این زنان را از ترویج و گفتند خطاب  
یامردانی است کہ از دین خود بترک آندہ برای آنکہ از سر مهر خود سرگردانند ایشان را مرخانہ باز  
نیداشتند حق بخت و تم میفرماید کہ زنان را محبوس سازید و باز مدارید **لَا تَقْتُلُوا** برای آنکہ  
ببرند **بَعْضُ مَا أَنْتُمْ قَاتِلُونَ** بعضی را از پنج بدیشان دادہ دید از سر **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بعد زینت روشن کردہ شد بشعور عدول حقص بکسر یا خواند یعنی فاحشہ  
روشن کنند حال ایشان را و فاحشہ در بر این است نشو زینت یعنی چون زن سر بان زندان محبت  
مرد مرد را روا بود کہ از وی خلع طلبد و گفتند فاحشہ زناست و حد آن در جاهلیت یاد  
برایت اسلام اسرار و اصداف زینہ بودہ و حالا این حکم مسخ است **وَمَا غَيْرُ هَٰذَا** و زندگانی  
کنند کہ برکت فاحشہ نشو اند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان و نفقه و سکنی یا بسیار بوزن ایشان را  
احکام و ادب شریعت کہ هیچ یکوی بدان نیست **فَلَا تَقْتُلُوا** پس اگر ایشان را بخواہید بحد  
کنند بر آن **فَقَدْ كَفَرَ** شاید آنکہ شما کارہ با بید چیزی را **وَيَجْعَلُ اللَّهُ** و کرد اند خدای  
دید بر آرد برای شما **فِيهِ** در آن چیز کردہ **خَيْرٌ لَّكُمْ** نیکی برای فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل کار  
**وَأَن تَقْتُلُوا** و اگر بخواہید شما را بسط گراہت از صحبت زوجات بی وقع نشو فاحشہ از ایشان  
**أَسْتَبْدَالُ** طلب بد کردن زنی **تَحَاكُّنَ زَوْجٍ** بجای زن دیگر **وَلَا تَقْتُلُوا** و دادہ باشد **وَلَا تَقْتُلُوا**  
یکدیگر ایشان را کہ داعیہ طلاق او دادید **وَتَحَاكُّنَ** ملا بسیار بجهت کابنی **فَلَا تَأْخُذُوا** پس از یکدیگر  
**بِشَيْءٍ** از آنچه بدو داده چیزی نہ اندک و بسیار **أَن تَأْخُذُوا** یا بیکدیگر چیزی  
از آن زن **بِقَتْلٍ** بیاطل و ستم **وَأَن تَأْخُذُوا** و حرامی ظاہر و کتاه ہویدا بہتار از قتل و طلاق  
نیز استعمال میکنند و معنی بہتار درین است کہ شوهر مرگی از برای زن و زن مرگی از برای شوهر



بسی چوبه استرداد میکند کویا برعای او است که آن مهر فرض نموده و این جهان میج است  
و گفت و چون و بکدام وجه و جهت **تأخذونه** و اینست ایند حال را از زنان **و قد افغی**  
و حال آنکه سینه است **بعضکم ای بعضی** برخی از شما برخی دیگر افغی کتابت از میان سینه است  
**و ان کفنه اند آن** زنان **منکم** از شما در وقت عهد **سباقا علیکم** بهمانی حکم و عهدی  
استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ايجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم زوجه بکلمه  
آورده اند که جمعی از جاهل آن زبان جاهلیت از واج اباء خود را نکاح میکردند و حق سجنه از این عمل  
نهی فرمود و گفت **ولا تنکحوا** و بزرگی خواهد بود در نکاح در میان **ما نكح اباؤکم** آنرا که بخوانند  
بدان شما **سواء النسا** از زنان و نکاح در آورده **الا فافکسلف** مگر آنچه گذشته است قبل از غی مگر آن  
معتق عنه است **انته** بدینستی که نکاح زن بدین **كان** بود قبل از نهی و هست بعد از غی **فاحشست**  
عملی زشت و ناپسندید **فما** و بغوض خدای و مؤمنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و بیفوض  
می بوده و زنی که از زن پدر ستودد سیدی وقت میکردند یعنی دشمن داشته باشند **و شاء**  
**سبیلا** ویدار می که این راه است گفته اند مراتب قبیح سه اند یکی قبیح عقلی و فاحشه اسارت  
بدانست دوم قبیح شرعی و وقت عبارت از انست بیستم قبیح مزین و ساء سبیل است و آنست  
**حریت علیکم انکاحکم** حرام کرده شد بر شما نگاه مادران شما و این امر غیر محرمی دارد و زنی  
که نسبت مرد بد و راجع شود بولادت خواه از جهت ذکر چون مادر پدر بد و هر چند بالا رود و خواه  
از طرف اناث چوبه مادر مادر و مادر او و هر چند که بالا باشد حکم مادر دارد در تحريم **و بناتکم**  
و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسبت او برده باز کرده از جهت اولاد ذکر و اناث بیک  
درجه باز یاف در بنات داخل است **واخر انکم** و خواهران شما و زنی که بار در در صلبی بوده باشد  
یا بر رحمی گذشته او خواوست بس خواهر عام باشد پدری و مادری و پدری و مادری را **و اولادکم**  
و خواهران شما و زنی که باید کسی یا پدر بد و خلاف هر چند که بالا رود و در صلبی بوده یا بر رحمی  
سرور نموده و آنکسی است و اینجا نیز طرف ثلثه متصور است یعنی پدری یا مادری یا مادر پدری  
**و خال انکم** و خواهران مادران شما و زنی که با مادر کسی یا مادر مادر یا اینجا که برسد در صلبی استقر و آنست  
یا بر رحمی گذشته خال آنکس است و وقوع آن بوجوب مذکور امکان دارد **و بنات الاخ** و دختران  
برادر بر و هم که اخوة ثابت شود از وجوب ثلثه و بنات اولاد ایسان و اولاد اولاد ایسان چند  
دور شوند همان حکم دارند **و بنات الاخ** و دختران خواهر از و هم که اختیست تحقیق یابد و این نیز  
متساوی بنات اولاد اخت و بنات اولاد ایسان است هر چند بایان روند هم داخل بنات اند  
**واحدکم** و حرام کرده اند بر شما مادران شما **والله اعلم** آنجا که شمارا ایسر داده اند

ع

مادر



مادر یکی پیدا از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را  
 که برادر از وجه یا ام ولد او رضاع واقع شود هم رضاعی اند **وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ** و خواهران  
 شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع بانگ و بسیار از شیر خوردن  
 ثابتست و بعد از این امام شافعی و امام احمد و حماد الله بکثر از پنج بار شیر خوردن متوقفا حکم رضاع ثانی  
 میشود **وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** و مادران زنان شما و جدات منکوم از قبل مادر و پدر نیست و رضاع  
 همین حکم دارند **وَبَنَاتُكُمْ** و دختران زنان شما **اللَّهِ فِي حُجُورِكُمْ** آن دختران که در کنار تن  
 شما پرورش یابند و شرط حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند **نِسَائِكُمُ اللَّهُ**  
 از آن زنانی که **دَخَلْتُمْ بِهِنَّ** شما با ایشان دخول کرده باشید **فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بِنَاتِكُمْ** پس اگر نباشید شما که  
 بخلوات **دَخَلْتُمْ بِهِنَّ** در آمدن یا سید این دخول کنایت از مباشرت **فَلَا جُنْحَ عَلَيْكُمْ** پس هیچ گناهی  
 نیست بر شما در نگاه ربایب **وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ** و دیگر زحمات زنان بر سران شما اند **الَّذِينَ مِنْ**  
**أُمَّهَاتِكُمْ** آن برادر که از بیست هفتی شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بعد از آنکه زید  
 بن حارثه که بر سر خوانده آنحضرت بود طلاق داده بعد نگاه در آورد مشرکان آغاز سر زنیش کردند  
 که زن بر سر خود را خواسته این بیت زود آمد حلیه بر صلی حرام است نه زن کسی که او را بر سر خوانده  
 باشند **وَأَنْتُمْ بِحُجُورِكُمْ** و دیگر حرام است بر شما آنکه جمعه کنید **بَيْنَ الْأَخَوَاتَيْنِ** میان دو خواهر یک نگاه  
**إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** مگر آنکه از پیش گذشته یعنی قبل از هفتی و تحریم که آن معفو عنه است و برخی آن مفسران  
 بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه نبینا و جمعه کرده بود که میان دو خواهر میانادر  
 یهود و ارجیل مادر یوسف غم و در دین و حلال بوده **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدین معنی که خدای هست  
**عَفُورًا** آمرزگار نکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت عمل کرده اند **رَحِيمًا** مهربان بر کسانی  
 که در اسلام ای عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده تا بل در معنی این دو اسم مفسران پی بعضا  
 سر بایه تمام است **بِت** سر بایه عا هیان بیازار اسید **غفران** توبه رحمت بی غایت تبت  
**وَالْحَصَنَاتُ** و حرام کرده شد بر شما شوهر داران **مِنَ النِّسَاءِ** از زنان **الَّذِي يَمْلِكُ**  
 مگر پنج مالک آن شده است **إِنَّمَا فُكِّمَ** دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حج بن  
 از غنایم او طاس مال بی قیاس باهل جهاد رسیده و از جمله زنانی که شوهران ایشان را که حبیب و نسب  
 ایشان ختم بقیدی اسیری مادر آمدند و چون حرمت زنان شوهر داران معلوم شد بود در حل  
 و حرمت اسیران نزد کشتم و ایشان را اگر چه ملک میی بودند از قبل محصنات می شمردیم بعد از  
 عرض حال حضرت رسالت پناه علم این آیه نازل شد که زنان گرفتار که چه شوهر دارند (ما چون بسبب  
 سبی ملک میباشند شما شدند تفرق در ایشان حلال است بشرط اصلاح ایشان از قبل محرم بی ازواج

الحجاب  
 الحجاب  
 الحجاب



و این قول امام اعظم است و بانی این مجرم سبی ایشان را حلال میدانند **کتاب الله** ملازم باشند و حق  
خدا بر این باب منکوحان یا مصلحت مؤکد است معنی آنکه نوشتن خدای نوشتنی **علیکم** بر شما در حریمات  
**و احلکم** و حلال کرد اینها را شما را حقیق مجرم میخوانند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما **محرک**  
**و الحکم** آنچه غیر از این حریمات مذکور است و حدیث نیز حریمات ثابت شده چون نکاح مره بر عمر  
او و بر خاله او و بر خواهر زاده و برادر زاده او و نکاح مطلقه ثلاثی تحلیل و نکاح معتد نکاح  
است برادر و ترویج نجاسه و نکاح ملاعنه و تفاسیل اینها در کتب فقو مذکور است و چون حق  
سجده بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را **ان شئتم** آنکه بطلبید زانی را که غیر  
محرم باشد یعنی بسکاح در آید و گاوین کند **یا توکم** یا هائی خود **محضین** در حالی که بآن ترویج  
شعوف باشند یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید **غیر مسایحین** و نباشید زنا کنندگان  
**فاستمتعتم** پس هر چه بر خرداری یافتید **بدو** از زنان بسبب نکاح **فاستمتعتم** پس هر چه  
ایشان را **اجورکم** هر هائی ایشان **فریضه** مقدور کرده و مفروض ساخته هر در مقابل استمتاع  
است **ولا جناح علیکم** و هیچ و بانی و کتابی نیست بر شما که از ولج و روحانند **فیما ارضیتهم** در آنچه  
از یکدیگر راضی شوید **بدو** با تجیز **بعد الفریضه** از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد  
یعنی آنچه زن را کند از مهر مرد در عوض آن چیزی بود دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاد سازد  
و گفته اند تراهی در نفقه است یا در محبت و مفارقت **ان الله کان علیکم** بدین سبب که خدای هست  
دانا بصلح بندگان **حکما** حکم کار در مهات نکاح ایشان **و من کم یستطیع منکم** و هر که استطاعت  
هست از شما **طولا** از روی و نذلی و نوکری **ان بینکم** **الحصنات المؤمنات** آنکه بسکاح در آید  
زنان از اد کرده و **فیما ارضیتهم** پس باید که بخواند بی بی آنچه مالک است دستهای شما  
**من فسیانکم المؤمنات** از کینرگان شما که گردیدند **والله اعلم** و خدای داناتر **بایمانکم**  
بگردید شما و بتفایله که بیان شما در ایمان **بعضکم** برخی از شما که عبید و امانند **من بعضکم**  
از برخی دیگر یعنی هر مشترک در ایمان یا شما از یکدیگر در شب و بیدار شما اعم است علیه السلام  
**فاستمتعتم** پس خواهید کینرگان **یا ذین اهلیکم** بدستوری خداوند ایشان ملوک و کینرگان **و الله اعلم**  
و ببید بکینرگان نکاح کرده **اجورکم** هر هائی ایشان **یا المؤمنین** جنکری یعنی بی مایه و مضایقه  
و دادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید **محضات** در حالی که این کینرگان نکاح مارند از زوج  
خود باشند **غیر مسایحات** نه زنا کنندگان با سکار **ولا مشجرات الخدان** و ناکینرگان بستان  
به پنهانی **فاذا اخلصن** پس اهلکام که ایشان نگاه دارند و زوج خود را از حرام بسبب ترویج و حقی  
بصوف مجرم خوانند و معنی آنست که اهلکام که جوارگی میروند **فاذا اخلصن** پس اگر بایانند



پیشانی ایشان لازم بود **نصف ما عیال المحض** بیه هیچ لازم است ازادی شوهر **سین**  
**العقاب** از حدی که خدای مقرر کرده است حدی ازادی شوهر صد تا زیاده است از آن کینزگان بخواه  
تا زیاده باشد و زن از امر تغریب عام است امام شافعی را یکی بد تغریب کینزک نصف عام  
باشد و امام اعظم ره و نود که بیان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بهر در زنی بید  
و اما در جم نیست **ذلك** آن کج کینزگان **لین حیثی العنت** برای کسی است که ترسد از برب  
سخت یعنی از شقت آنکه در زنان افتد **منکم** از شما که عز بایند **و لا تقصروا** و کم صبر کنید از کج  
کینزگان **خیر لکم** بهتر است مر شمار و با احتیاط نزدیکتر در میان است و از خود از بندگی **والله**  
**عقوب** و خدای امر نه است مگر کسی را که صبر نپوشند کرد از کج اما **خیر** مردان است بر جفت  
دان بندگان در آن **یرید الله** بخواهد خدای **لیبین لکم** الله بیان کند برای شما احکام حلال  
و حرم **یقینکم** و را ناید شمار **سفی الدین** راههای انسانی که بوده اند **سقیلکم** پس از  
شما مردی بر ابراهیم و اسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشیان از اهل حق و **یتوب**  
**علیکم** و باز گردد بر شما بنسب لثقم و رفع احوال و تخفیف احکام و غفران اثم **والله عظیم**  
و خدای داناست بصیلت شما در آنچه فرماید **حکمکم** درست کار و راست گفتار است در هر  
حکم کند **والله یرید** و خدای بخواهد **ان یؤتی علیکم** الله شمارا توبه دهد یا دلالت کند بر چیزی  
که سبب توبه شما گردد **و یرید الدین** و بخواهد انکه از سر غفلت یا از روی عناد **یتوب**  
**الشعور** پیروی میکنند از رویهای نفس را **ان یسئلکم** انکه بپرسد شما از راه راست **سید عظیم**  
بپرسد در آن بزرگ چون ایت تخم خواهر زاده و برادر زاده نازل شد بعد از این که کج  
و حرم و دختر خاله حلالست با آنکه خاله و عم حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهر زاده حرام  
حرام باشد برین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل بپرسد دهند این ایت نازل شد  
که خدای خواهد که شمارا توبه دهند و جسدان بخواهند خدای **الفاطمه** انکه سبک گرداند  
از شما در احکام کج بر وجهی که سبک بار شوید شیخ ابو منصور غازی بگوید رحمه الله فرمود که مراد  
تخفیف است در افعال عبادات و توبه از جنایات و ترک از استیصال بعقوبات بخلاف اعم  
ماضیه که ایضا از اغلال و اصال بوده **و خلق الانسان** و آفرید الله آدمی **منعیفا** ناتوان و  
عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک گویم و گفته اند منعیف آدمی آنست که از مایهین  
اولی شده **قال الله تعالی** خلقکم من منعیف یا منعیف است مردم زنان و قوی آنکه خود را از پل  
بدیسان باز دارد ندارد یا در سر او منعت و محنت شکیبایی نیست محققان گویند حق بجز  
از نهایت مهربانی که باینکه دارد او را ضعیف و ناتوانی موسم ساخته تا اگر در طاعت تفریدی نماید

ع



یا بسبب متابعت از روی نفس نقی در حال او پدید آید سمت صغی که بر صفحه حال او کشیده شده  
بنیان اعتماد کشاید او بظلم و جهول هم ازین مقوله است **نظم** من آن ظالم و جهولم که اولم  
کفتم جدید از متغیای کیم و از جمال **یا مریضا الدین استوائی** ز من کوه ندگان **لا تأکلوا التکرم**  
مخزید مالهای یکدیگر را **تکرم** در میان یکدیگر **یا باطل** باطل جلال نباشد در شریعت چون غضب  
و دریل و قمار و خیانت و سرقه یا بفقیر فاسد یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گناه زور و فقر  
بناحق در اموال یکدیگر تصرف کنید **لا تأکلوا أموالکم** مگر آنکه باشد جهت تصرف **تجارت** باز گمانی و بی  
صادر **من تأکلوا أموالکم** از خشنودی و خشنودی هر یک از شما که متعاقب آیند **ولا تقتلوا أنفسکم**  
و نکشید بناحق و ناز و انفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه بیوفشان از روی حقیقت  
یکی از المومنین کفین و لحد با نفس خود نکشید و هلاک مسایید چنانچه جمال از بت پناه  
هند خود را برای بت زبانه میکنند یا خود را در هلاک و مخاطرات میفکنند یا از تکاب کاری  
نکند که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند نکشید نفس خود را یا از تکاب و تنویر یا  
بخیر من مال حرام یا متابعت هوای او یا بشارت اعمالی که موجب خطر بانی است **ان الله**  
بدین سی که خدای **کان یکم** هست بشما ای است محمد صلی الله علیه و آله و سلم **رجع** بر بان و امری که بیفرماید  
از غایت رحمت **و من یقتل ذلک** و هر که بکند در آرد منیات مذکور را **عدوا** از روی  
تعدی و تجاوز از حد **و ظلم** و از وجه ستم و بیادای **فسوف نصیبه** بسزود باشد که داریم  
او را **فانرا** در آشتی مراد انشود و مزخ است **و کان ذلک** و هست این در آردن با تندی  
**بسم الله** بر خدای سهل و آسان **ان یختار** اگر بیک طرف شوید و بپهلوی نمی کنید یعنی  
بپرهیزید **بما یشترون** از کتاها بزرگ که بی کوه شده اند **منه** از آن **تکفر** در فرایم  
و عفو کنیم **منکم** از شما کتاها را خود شمار از نماندنی تا نماندنی و از جمع تا جمع و از راه  
رضائی تا راه رضائی **و لا یخلفکم** و در آیم شمار **ان یخلفکم** در موضع بزرگ و شریف که آن  
بهشت است یعنی آینه آینه که هر که از کبابی پرهیز کند صغیرا و عفو شوند بر سبیل و جوب  
بلکه بطریق جواز میباید که حق بجهت از کبابی عفو کند و بعضی را مؤاخذه نماید یا بر عکس عمل  
در کبابی اختلاف است بعضی بر آنند که هر کتا چه که خدای تم از آن نمی کوه کبابی است و گفته اند هر  
ختم آن با تش باشد چنانچه برخلاف النار یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیه و آله و سلم و بعضی با عفو  
و نکال چنانچه و هم عذاب الیم آن کبره است و غیر از آن کتاها صغیر کوبند و در انوار خود  
که اقرب اقادیل است که کبابی است که شایع بود حدی مترتب ساختن بر آب  
او و عیدی تصریح وارد گشته یا حرمت او بلیل قطعی ثابت شده و در تالیفات کاتبی مذکور است



که اگر کسی بپوشد از کبای که اثبات غیبت است در وجود و اقرب وجود و غیر سیات شمارا عقولیم یعنی تلویحات  
 ظهور نفس و قلب را می دانیم بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان باقی نباشد و درایم  
 شمارا بعد از آنکه حضرت جمع است **پست** تا یکی در تفویض سوزن یا چوبه **عزقه** شود درجه دریا جمع  
 قدر و این فرموده که توفیق عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق بیا با سر متعده و پاک کند ساری  
 و جمعیت آنکه از هم بشاهوت واحد بر آید **پست** چون تفرقه دل است حاصل زهره دل را یک سبزه  
 بکسل زهره در اسباب نزول آورده که ام ایله دفع بعرض حضرت رسالت صلعم رسانند که مردان توفیق  
 جهاد دارند و زنان از آن سلبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنائم و قوت تحصیل کما سب  
 و برای سناء از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان  
 گرفته راه حسرت می بینند کاشکی مادر و دایه در حولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث  
 بهره مند می شدیم آیت **وَلَا تَحْزَنْ** و از روزی بد **مَا فَضَّلَ اللَّهُ** آنچه را که خدا می نهد از تو داد  
**بِرَّ** بداد چیز از امور مالی و جانی **بِقِسْمٍ** بر خیز را از شما که مردانند **بِقِسْمٍ** بر خیز دیگر که زنانند  
**لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ** مردان و این است مقدر **وَاللِّسَّوْءُ** از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد  
 و سایر اعمال **وَاللِّسَّوْءُ** و زنان نیز همین است مقدر **وَاللِّسَّوْءُ** از ثواب آنچه تعلق  
 بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت از و اج پس چون هر یک نصیب معلوم و سهمی موقوف دارند  
 که از و به بهره دیگر می برید **وَسْأَلُ اللَّهِ** و نخواهید از خدا و طلب کنید **فَضْلَهُ** از کرم و بخشش  
 او تا مراد شما برسد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدینست که خدای هست **بِقِسْمٍ** همه چیزها را و چون  
 معلوم شده و بدانست پس هر چه دهد و بجز دهد جان باید و جز آن نماند **نَظْم** کوفتس  
 و کوفتس که دانند او محفلت تراز تو برسد اند در زمان جاهلیت زنند اجنبی را بر سر می خواندند  
 و در میراث داخل سایر و رثه می شد حق سجنه از آن نفی کرد و فرمود **وَبِكُلِّ** و برای هر یک از شما  
**جَعَلْنَا** از دین **مَرَاتِبَ** عصبه و میراث خواران تا از نصیب خود اخذ کنند **مَرَاتِبَ** از آنچه  
 باز گذارند بدو مادر **وَاللَّزْوَجَتَانِ** و خویشاوندان نزدیک و دیکر دسم بود بایکدیگر معاقد می  
 کردند و رسم مخالفت و معاقد در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حریک حریک  
 و سلم سلمی دوست تو و دوست من و دشمن تو و دشمن من تو از من میراث بری و من از تو  
 تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخن را بسوگند می زدند می ساختند و حلیف را سدی از  
 میراث حلیف می فرمود بود چون آیت موارث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما  
 حلفا دارند که باخذ میراث یکدیگر بمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرمود آمد و هیچ جاسخی بولت  
 مذکور نشد این آیت نازل گشت که **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ** و آنکسانی که در مخالفت بسته اند **أَيْمَانُهُمْ** دستها



تو استاد معارفه بایدی بطریق مجازیت و سبب درین استاد آنکه مخالفان بوقت بیعت است  
یکدیگر گفتند **فَأَتَوْهُمْ** پس برهید مرا ایشان **بِقَبُولِهِمْ** یعنی ایشان که سدس میراث است  
بحکم این بیت بآید اوی الارحام سنوخ کشت **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدستی که خدا هست **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**  
بهر چیزها از غمزه و عاریق و مخالفان **شَهِيدًا** کوه آورده اند که حبیب زوج سعد بن زید  
با حبیب زوج ثابت بن قیس طریق دشمنی پیش گرفته یا شوهی پس او بسیار کرد و شوهی نهایت  
اضطراب طبایع بر وی و یازده او شکایت پیش بدر برد و باتفاق بدر بملازم حضرت رسالت  
پناه محرمی علیه السلام رفته قصه گذشته را بر وی عرض رسانید و آنحضرت بقصاص **شوهی**  
وی حکم نمود بدرود خیر توجه طلب قصاص شد روی بدر مسجد نهادند و جبریل ایت آورد  
که **الرَّجُلُ قَتَلَ امْرَأَةً** مردان کار کتور است تسلط یافته **عَلَى امْرَأَةٍ** بر زنان و قیام با مومن معیشت  
ایشان حضرت رسالت صلعم پدر و دختر را اولاد داد که باز کردید که ما کار می خواستیم و خدای کاری  
خواست و اندی اراده خیر و مومن است تفصیل مردانست بر زنان چه مردان آب کنند و کار زنانه  
زنانه **بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ** بسبب آن چیزی که تفصیل کرد خدای تعالی و از نو بی داد **بَعْضُهُمْ** بعضی  
از ایشان که مردانند **عَلَى بَعْضِهِمْ** بر بعضی دیگر زنانه و تفصیل مردان بکمال عقل و علم و دین  
حس و فهم است و جهاد و بکمال صوم و صلوة و جمع و جماعات و اذان و خطبه و **وَأَمَّا**  
و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیاده میراث و امثال آن و آنکه اینها  
و اینهمه از مردانند از هر فضایل اکمل و اشرف است **وَمَا أَنْفَقُوا** و دیگر فضیلت دادند مردان بر زنان  
بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان **مِنْ أَوْ الْهَيْمِ** (مالهای) خویش چه در هر چه در نفقه  
**كَالْعِلْمِ** پس زنان شایسته حال **قَاتِلَاتٍ** زنان بر نکاحند مردان را یا قیام کنند و کنند  
حقوق ازواج **حَائِضَاتٍ لِّلْغَيْبِ** نگاه دارند بکافران مرغیت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج  
رعایت کنند در عصمت **بِمَا حَفِظَ اللَّهُ** بآنکه نگاه داشت خدای ایشان را **وَاللَّهُ بَشِيرٌ**  
و آن زمانی که **تَخَافُونَ** ترسند **لَسَوْفَ هُنَّ** نازمانی و تسلط ایشان را **فَعِظُوا** پس بندگان گویند  
ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهد ایشان را و آگاه کنند از تعظیم حقوق  
ازواج و **أَهْرَؤُهُمْ** و بپزدان ایشان **فِي الْمَنَاجِزِ** در خوابگاههای یعنی بایشان نزدیک جامه  
مبائید یا بپشت بر ایشان کنید **وَأَمْرٌ بِهِمْ** و بپزدان ایشان را نزدیکی که خوار شد و نشکند هیچ  
مضول رشت نگرداند گفته اند و عظمی در یک خوف غشوست و هر چه بکلام ظهور نشود و  
بوقت نگرار نشود **فَإِنْ أَطَعْتُمْ** پس اگر فرمان برند شما را و آنچه نکرده طبع شماست باز آید  
**فَلَا تَتَّبِعُوا** پس مطیعید **مَنْ يَنْتَهِ** بر ایشان راه پیدا دی **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدستی که هست خدای علیها

ع



برتر از آنکه بظلم برساند و امتی شود **کبریا** بزرگوار آنکه مظلوم را از کداح **و این خفتم** و اگر دین شما  
ای احکام شرع یا اولیاء زوجین **شفاق** **بیشما** ناسان کاری و خلاق بیان مردم و زن **قابض**  
بس بر یکز انداز برای تحفیة نشوین **حقا** داور که حکم کند **اهله** از کسان شهرتانی  
مرد را از رغبت برین و نفرت از معلوم کند **و حکما** و بیانچی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشند  
**و اهله** از قید و افرای نه تا اوین کوی خاطر زن را از طلب و میل وقت بداند **و این بود**  
اگر خواهد حکم **اصلاک** بصلاح آوردن کار و زوجین **یوفق الله** ساز کاری افکند خدای  
**بیشما** زن و شهر **ان الله کان** بدستی که است خدای **علیها** دانا بصلاح زوجین **خیر** **اکا**  
از مقاصد حکم **واقبذ** و پس سید خدای **والشرکوا** و اینان میگرد **شیئا** بوی چیزی را از هم  
و غیره **و بالوالدین** و نیکی کند یا پدر و مادر **احسانا** نیکی که دنی بقول و فعل **و نیدی**  
**القرنی** و با حقیمان بصلح **و ایتانی** و با یتیمان یا دینواری و کار ساری **و الساکین** و با درویشان  
بصدقات زکوة **و الجار و الجری** و با همسایه خویشاوند بشفقت و رحمت **و الجار الجنب** و با همسایه  
پسایم یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایه که فرود جوار تا جمل سرای مقدس کرده اند و مطلقا حق  
همسایان اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بروایت الشریف وارد  
لایدخل الجنة عبد لا یامن جاره بواقة امام قشیری قدس سره و زود که هرگاه جاردار تو مستحق  
آنست که با او احسان کنی پس حق همسایگی نفس را که دلاست بطریق اولی و زود گذاری و خواطر  
ستفنه و خیالات ردیر از روی باز داری و با همسایه دل که روح است نیکی غای و اول  
از مساکنت یا کمونات و مجاورت یا موجولات نه زبانی و همسایه روح را که سرست از غیبت  
سواطن شهوات و محال کاشفات مآل طوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو و همسایه غافل  
نگردی و یقین دانی که **ربانی** همسایه و همشینی و هم او است **بادلق** کد او اطلسی شهر او است  
در انجمن **رفا** همان خاندن **بانه** هم او است **بانه** هم او است **و الصاحب الجنب** و دیگر نیکی که کند  
با همشینی و هم صحبت صاحب کلاف فرموده که مراد صاحب است و این میتوان بود که رفیق  
سفر باشد یا کسی که در تعلم علم و آموختن حرفت یا همشینی در مسجد و مجلس و غیره و نیکی  
با او رعایت حق صحبت است و بنای او بر محرابی باشد **و ابن السبیل** و بار گذریان و مهمانان  
**و مالکک ائمانک** و باینده کار و پستار آن که در دست تصرف شما اند **ان الله** بدستی که خدای  
**للجیب** دوست بتو دارد **شکان** هر کس باشد **خشتا** خواهند بتو که تنگ دارد آن والدین  
و اقارب و همسایگان و مهمانان و بستگان و بایسان نیکی کنند **خوین** نان از خود ستایند  
که نه حقوق خودی سازند و نه با احسان یا خلق بر دانه **الذین یجکون** و دوست ندارد خدای



انرا که جمل میورند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی بغیبت می گفتند مال خود برین مرد یعنی  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و باران مهاجر و انفق میکنند که اندک زمانی در فرموده اند و محتاج کردن و کار  
او معلوم نیست که یکجا خواهد کشید این بیت نازل شد که خدایا انرا دوست بدار که خود بخیل اند  
**و یقرؤن القرآن** و بر میکنند مردمان را **یا بخیل** بر بخیل و یقرؤن و میگویند ای خدایا انرا دوست بدار که خود بخیل اند  
ای خدایا بدیشان داده است **یفضل** از لغت خویش یا مراد بیان نیت و صفت حضرت  
رسالت است که حق تعالی به ایشان عطا کرده بود در قدرت و ان پیوسته اند **و انزلنا و اماه و دعایم**  
**الکافین** برای یهود که طایفه ای از لغت حضرت رسالت بنا می را پیوسته اند **فقد انزلنا عذابا**  
خوار کننده که عذاب صریح است **والذین** و برای انان نیز که بعد از وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
**ینفقون انی انکم** نفقه میکنند مالهای خود را **مربیان التائبین** برای دیدن مردمان و ملاحظه توبه  
و ایشان سرکاره مکه بودند که بعد شمی تا حضرت لشکرهای میگردند و مالهای خود خرج ایشان می  
نمودند یا منافقان که انفاق ایشان سستی بر یاد و سعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود  
از جهت اغراض و اعراض نفقه میکنند **واللذین یؤتون** و میگویند از روی حقیقت **یا الله** خدای  
**واللذین یؤتون** و نه هر روز باز پس که قیامت است **و ان یقرؤ القرآن** و لو که باشد دیو  
سرکش یعنی ابلیس که **قرآن** مرور یار و دسار **قرآن** پس بدعا رفتی که اوست در دنیا و اخرت  
در اخراجت نیز با او خواهد بود **قال الله تعالی** فیس القرب حکیم الی میفرماید **نظم** هر که این جایگاه  
قرین تو اوست **ان سر اینز هشتین** فواوست دوستی جو که جان بیفراید **در و علم** و انکارانی  
در یول هشتین خویش کن **نفس بد را** نری خویشی **مر** **و ان ذاب علیکم** و چه چیز بودی بکاران و چه  
زبان داشتی مریدان را **و ان ذاب علیکم** اگر ایمان آوردندی بخدای **و ان ذاب علیکم** و بریز قیامت خدای  
اعمال را تصدیق گردندی **و ان ذاب علیکم** و پر و ن گردندی حق خدای را **و ان ذاب علیکم** و ان ذاب علیکم **و ان ذاب علیکم**  
داده است خدای بر ایشان **و ان ذاب علیکم** و خدای هست **و ان ذاب علیکم** بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان  
**علیکم** دانا و جزا فر خواهد داد **ان الله لا یظلم** بدرستی که خدایا ستم نکند **شیقا** **و ان ذاب علیکم**  
هم ستم دزد و در دزد و دزد سرخ لا گویند که از عایت صغری تعوی نظر بر یکی نگاه ظاهر نشود  
و ان ستم آشت که دزد چیز نیست که بسجاء **فتاب** از روز در افتد و در هو ظاهر شود و انرا چند  
وزنی نبود حقیقت این سخن سباله است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین هست دزد که خواهی  
و نه بر عقاب مقرب برین دزد خواهد آورد و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار دزد ظلم  
نشود **و ان ذاب علیکم** و اگر باشند **شیقا** **و ان ذاب علیکم** در دیوان بنده ستم **شیقا** ثواب انرا فر  
گرداند از برتق **و ان ذاب علیکم** و بدهد او را زاید بر ثواب **و ان ذاب علیکم** از ستم دیک خود بفضل و رحمت



بی استحقاق آنکس **عظما** عطا بزرگ و پادشاه اجراء عطا گفت بجهت آنکه قیام است و مزید  
**تکلیف** پس چگونه خواهد بود حال کفر و ظلمه **اَوْ اِحْسِنَا** و قیام که بیایم ما **سُبْحَانَكَ** در هر گوی از ام  
 گذشته **بشعید** کجایی که آن پیغمبر ایشان خواهر بود و بر افعال و اقوال است خود که ای  
 خواهد داشت **و حَسْبُكَ** و بیایم و نای محمد صلعم **عَلَيْهِ السَّلَام** پس برین کرده از است تو **شعید**  
 کوه تا اقامت شهادت کجایی بر ایمان مؤمنان **و لطایف** قیام بدین که راست که چون پیغمبر  
 مشفق است ساخته اند **شعید** است نیز میسازند و مقرر است که شهادت بنوعی او خواهد  
 کرد که بحال شفاعت باقی ماند **توسیع** از روز که واقع شود در و کجایی ابتیا و آن روز  
 قیامت است **يَوْمَ الدِّينِ** کجایی دوست دارند اما که کافر بشوند بخدای **وَقَصُّوا الرُّسُلَ** و نالوا  
 کردند رسول و بر **الرُّسُلِ** آنکه راست کرده شود **وَرَمُوا الرُّسُلَ** بدیشان زبانی یعنی دفن کنند  
 ایشان را چون مرغان و سبوت نمودند یا کتایت است از آنکه ایشان آرزو میدارند که خال  
 شوند هر زبانی بجا راست **وَلَا يَكْفُرُونَ** الله و پیوستند یعنی قاصر نباشند بر آنکه از خدای  
 پیوستند **حَدِيثًا** سخنی را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** کسانی که گرویدند این خدای و رسول **لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ**  
 کردن آن کردید **وَأَنْتُمْ سُكَارَى** و حال آنکه شماست باشید از خمر و سایر سکر است این نفی  
 از عین غار نیست جوله عبادتی است مأمور به بلکه نفی است از آنکه سکر مانع است از ادای  
 عبارت روزی جمیع از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه در آن وقت صباح بود  
 اشتغال داشتند و در میان سراندازی و پیوستنی صدای از آن غار شام با شماع صحابه گرام  
 رسید به غار برخواستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف زد و چهار موضع  
 که مثبت است حذف نمود و این بیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بفرازد نزدیک شوید **حَتَّى**  
**تَعْلَمُوا** تا وقتی که بدانید **تَلْقَوْنَ الرُّسُلَ** آنچه را که در نماز میخوانید محققان کتب خطای میکنند  
 پیوستنی فنی روحانی که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک شوید بنماز قریبه  
 در مسجد جامع دلا و قیام کهستان باشید از سکر غفلت و شهوت تارمانی که از سستی هوسا  
 شده دانید که چه میگویند و بیشتا سید که سخن باکم میگویند **الْمُعَلِّمَاتِ** بی **نظم** ای که در  
 سستی هستی مانده **و** دایم خود پرستی مانده **و** بر سر ایوان وحدت کوی رسی **و** چون نور زندان  
 پستی مانده **وَلَا حُجُبًا** یعنی نزدیک میشود بنماز در حالی که جنب باشید و محتاج بغسل **الْأَعْيُنِ**  
**سَبِيلَ** مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی سافر باشید و با شما آب نبود در آن محدوده تیم غار  
 نماند که دارد و دیگر هیچ و چه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن **حَتَّى تَغْتَسِلُوا** تا وقتی که غسل کنید  
 و بعضی گفته اند مراد از صلوات موقع است یعنی جنب در مسجد میباید مگر آنکه راه بران باشد



و انكتم وكن بائيد در وقت جنابت **رفی** پماري مراد پماري است که در آن از استعجال آن بپند  
آوید **سیر** یا بائید در سفر **او جاء احد منکم** یا بیاید یکی از شما **الغایط** از خلا جانیا  
و حدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبلین **او لکم السلام** یا بسوی بائید و از آنرا امام  
سافنی رض برانست که چون بعضی از بدن رد ملاصق بدن زنی شود از غیر محرم و اجنبیه  
صفین و وصوی لایس و خلوس و دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد و امام ابو حنیفه و امام  
که لیس بشهره و منورای شکند و بغیر شهوت ناقص و متوینست و امام اعظم ره پیائش  
فاخته و اگر تماس فحش است بی حایلی و استلزام آن ناقص و متوینست و هر تقدیر چون  
جنب باشد یا پمار یا سنان یا حدث بلسی **فلم یجدوا** پس نیاید آنرا **فلم یجدوا** پس قصد  
کیت **صغیرا طیب** خاک پاک را حکیم در یکی از غزوات نازل شد و اشهر غزوه بی المصطلق  
است که شبانه سپاه اسلام در منزل پات زلفه آمد بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند  
تا وقت غار خود را بآب رسانند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها که شد و عزیمت بسبب فقدان  
توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی حدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صديق  
بودند و بحیث عایشه در آمد دید که حضرت صلی الله عم سر در کتاره و بی فاده در خوابست صديق  
زبان بطعن صديق بکشد و بسراکتشان بر طعمه برقی گاه او زونا گاه سید عالم صلح پیدا شد  
و بر معنوی حال و سلال اصحاب اطلاع یافته متوجه عالم عین کشت و مقارن نه آنحضرت جبرائیل آمی  
در رسید و حکم آورد که چون آن غنی یا پدید میسر صعيد اطیبا قصد کیت چیزی را از اجزای ارض  
که پاک باشد و دست بر آن زنیست **فاسحوا** پس مسح کنید دست خود را **بوجوهکم** تمام رویهای  
خویش **وايدیکم** و بسایر دستهای خود را بدان تاسف **فقرین ان الله کان** بدستی که خدای هست  
**عقودا** در گذراننده از شما و تحقیق کننده **عقودا** مردن کسان را که تیمم کنند **انتم** یا غنی بی  
دینی بکری **الي الذين اوتوا** بسوی آنکه داده اند ای شما **فصبوا من الكتاب** بهره از علم تودیت  
**یشتر من الصلوة** بخیرند که را بر این بلا میکنند هدایت را بصلوات و هدایت ایست که آن بود  
که بغت و صفت حضرت پیغمبر صلی الله عم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت  
الکافی نمودند **وینذرون** وی خواهند این کراهان از روی حسد و عداوت **ان فضل السبل**  
آنکه شما نیز ای مؤمنان را که کنید **والله اعلم** و خدای داناست **یا اعدائکم** بدشمنان شما  
یهودند **وگنی بالله** و بسند است خدای **ولیکم** دوست شما و ستوی امور شما **وگنی بالله** و بسند  
خدای **بصیرا** یاری دهنده شما بر دشمنان **یو الذين هلاکوا** بعضی از آن کسان که بدین یهودیت  
متدین شده اند **یحرقون الکیم** سیر و اندکها را و تعیین میدهند **من حاضره** از آنکس که مراد

محرر



تحریف گفت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم یا تاویل کلمات تورات و فوق را می چهره خود یا گفتار  
 پیغمبر را و نه آنکه نرسد از یهود بلکه از مت اخفرت صلی الله علیه و آله و سلم و جواب اخفرت را از آنکه سوال  
 کرده بودند بقول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان متصرف شده و کلمات متبرکه که ایشان را تحریف می  
 ساختند را جمع بر او از روی کار ایشان برداشته و فرمود که دشمنان یهودی مخنان ترا که حیب بینی از مواضع  
 آن تحریف میکنند **و یقولون** و میگویند **سمعنا** شنیدیم قول ترا **و عصبنا** و نازنای کردیم از ترا  
 لفظ عصبنا اشکال میکنند از روی عناد و در تیسیر میگویند اظهار اطاعت و انما عصبنا بیکدیگر در تفسیر  
 حقیقت آنست که زبان معال ایشان سمعنا میگوید و لسان حال ایشان به عصبنا ناطق بوده و دیگری  
 میگویند **و انهم غیر مسلم** و میشوند رجائی که غیر شده شده باشی این کلمه ذو وجهی است از روی  
 در مدح دارد و روی در ذم و جمع آنست که اسماء دشنام دادن باشد پس معنی کلمه اینست که دشنام  
 داده و میشوند سگرونی بنیاشی و برین تقدیر علامه بوده و وجه ذم چنانست که اسماء شنوایند و بودی گویند  
 دشمن غیر شنوایند یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود و وجه مدح را برده نفاق میساختند و قطع  
 نظر ایشان وجه مذمت بود و دیگر میگویند **و انهم** این کلمه نیز محتمل از وجهی است وجه مدحش  
 آنکه از سرعات باشد یعنی نگاه دارا و در ماکر و وجه ذم آنکه از رعونت و حق بود و مراد یهود نسبت  
 رعونت بوده بدین حضرت و گفته اند یهود اسباب میگردند و را عینا میگویند یعنی این میان ما تقریر میگردند  
 آنحضرت را بر عی غم و بر هر تقدیری این کلمه میگویند **لیا یا لستیم** در حالت گردانیدن و پیچیدن  
 سخن بر باهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلفت و ریاضت بر عیوت رد میکنند زبان خود را لسان  
 عرب را از فصاحت او میچکانند و بطریق ظن را عینا میگویند و بآن ذم آنحضرت می خواهند  
**و طعننا فی الدین** و طعن در دین اسلام میکنند یعنی دینی که پیغمبر و بیانی منسوب بود  
 به دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بیانی موسی عم معروف بودند **و لیا انهم قالوا** و اگر ایشان گفتند  
**سمعنا** شنیدیم سخن ترا **و اطعنا** و فرمان برداریم امر ترا **و انهم** و میشوند سخن ما را **و نظرنا** و در مافاه کن  
**لکما** هر آینه این گفتار بودی **خیر القسم** بهتر می آید از آن استغناء سید انام و طعن در دین اسلام  
**واقم** و راست روی سخن ایشان **ولکن لغنم الله** ولیکن برانده است خدای ایشان از رحمت خود  
 دور کرده **یکفرهم** بسبب کفر ایشان و مجازات بران **فلا یسیر** پس نمیگردند ایشان **الاولی** مگر گویند  
 اندک یعنی صغیر که معتد به و معتبر نباشد و آن را نیست بعضی از کتب و رسال و بعضی بایان  
 نمی آرند که اندکی از ایشان چو این سلام و اصحاب او رض در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلعم  
 احبار یهود را چون این صور یا کعب بن اسد طلید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم  
 در دین اسلام نهاد چه نرسد کند می خرم بخدای که شما میدانید که در این کلام و احکامی که از خالق انام



دوی  
ایشما آورده ایم حق است و شمالا در توبیت از حال من خبر داده اند و بر ایمان من سیاق فراموشی ایشان از  
مناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از لغت تو وصف قرآن خبر داریم آیت آمد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**  
ای انکسائی که شمار کتاب داده اند یعنی توبیت **اتَّقُوا** قصد بی کیند و بگوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** باطنی و  
و رسیده ایم برینکه خود و آن قرآنست **تَقْوَاهُ** در حالتی که باور دارند و قصد بی کنند است **تَقْوَاهُ**  
و آن چیزی را که با شما یا آنکه مطابق کتاب توبیت است در اصول پس بدان بگوید **تَقْوَاهُ**  
پیش از آنکه محکم **تَقْوَاهُ** رویها را یعنی صور را نیست ساینم تا اثر بر وجه و بینی و لب و دهان  
برو غایت فزونیها پس بدان کردیم آن رویها را **تَقْوَاهُ** بر هیأت قعاهای آن یعنی شکل و روای  
پس سر بدن ساینم یا اشیاء مصوره را بروم چون نق و حاجب و عین محکم و بر قعاست ساینم  
تا روی ایشان بر قعای باشد و در تبیین آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در موضع  
خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیاتی است در غایت زشتی و رسوائی  
**أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ** همچنان  
بر اندیم یا مسخ کردیم **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
روز شب بیداری **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
جی اهد بود **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
در عبادت او **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان امام زاهد فرمود که می آید قبل از عذاب هر که  
خواهد و بعد از عذاب جمیع عباد را خواهد آرد **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
**قَدْ أَفْرَأَ** پس بدرستی که افرا کرده باشد و یافته **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
چون بمضوت این آیت که شرک مقهور نیست **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
عظیم حاصل شد از روی انکار آنکه گفتند ما شرک نیستیم بلکه خود را از خواص یا رکاب عزت و مقربان و  
محبت میدانیم بدان سائلان مالک بنوت و سائلان مساکل فتوت بوده اند و با بر سوال ایشان مقرون  
مکریم حق بجهت ایشهای ایشان نه پستید و زمود **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
بصیرت بسوی آنکه از روی مغافرت **أَوْ تَقْنَعُكُمْ** یا بر اینم ایشان را که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ ساینم **تَقْنَعُكُمْ**  
که بخن اینگونه و احبوه یا بپاکیزگی و پیکناهی نسبت میدهند چنانچه نقولست که بحری من عمر و لغوا  
بن او و مرحب بن زاید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند این کودکان را هر  
کتابی هست حضرت فرمود که بی ایتهای پیکناهند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که مانع  
پیکناهی مثل ایشانم زیرا که کتاها را شب مار بروز در میگردانند و خطیبات روز را بسوی مح



حق نم و نود که ترکیه شمار شما را اعتباری ندارد **بَلَّ اللَّهُ** بیک خدای تم **بَلَّ اللَّهُ** بیای پاد میکند یا  
 بستاد هر که خواهد و مستحق آن **وَلَا يُظْلَمُونَ** و این کرده که خود را این حق ترکیه میکنند ستم  
 رسیده خواهد شد **فَتَبَيَّنَ** بمقدار آن رشته صنفیکه در میان دانه خرم باشد یا بقدر فتنه آن و ستم  
 دوا نکشت پدید آید که آنست که عقوبت ترکیه خود خواهند کشید و تقصیری بیادش و محافات ایشان  
 نمی آید رسید **أَنْظُرْ** بنظر درین جمود آن که از روی عناد **كَيْفَ يَفْقَهُونَ** چگونه فتنه میکنند و می بینند  
**عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ** بر خدای دروغ را که یعنی کتا روز و شب ما را می آفرزد **وَكَيْفَ** و بسته است آن  
 افری و دروغ ایشان **إِنَّمَا سَيِّئَاتُ** کتای ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی بجاهل  
 نصیر صادر شد جمعی از ایشان چون حی بن اخطب و سلام بن مشکم و کثانت بن ابی الحقیق در خیم  
 سوطین شده اند و بعد از مدتی بایست آن از اشرف قوم بگریختند و ابوسفیان و اتباع او را بر حجاز  
 با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از یهود قریش به پست احرام درآمد و در پس استاد  
 حم سینها بدین خانه باز چسبیدند و بایمان غلاظ و حرب و جلال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر  
 ازین مرفاع ساخته معاشرت بنشستند درین مجلسی بعضی از قریش از رؤساء اهل کتاب بر میزدند  
 که طریقه ما که ازین حرم را میزبانی میکنیم و تغییر را میسوزانیم و صلوات بر محمد و آل محمد و بیعت با اهل بیت  
 ابامحمّد خود مشغول می باشیم بحدایت افریست باین محمد صلی الله علیه و آله درین وقت احداث کرده و بدعت را  
 سنت نام داده و دین بدعات ما را بدین اند و مارا کار و جاهد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند  
 دین شما حق تر است و آنی شما یا مسوق نزد ابوسفیان گفت با او اعتقاد شما و قبی اعتقاد خیم کرد که  
 بنان ما را سجد کنند جمود آن جیت و طغوت را که بنان قریش بودند سجد کردند حق چیز از معاندان  
 مکاب و کفر ورزیدن ایشان خیر میدهد و میفایده **أَمْ تَرَى** آیا بیندانی و نمیکنی **إِلَّا أَنْتُمْ لَقَوْا نِسْوَةً**  
 آنکه داده اند ایشان **مَقْبِلًا بِهَذَا كِتَابٍ** بهر از تو دیت که بواسطه عداوة سلمانان **يُؤْمِنُونَ** میگویند  
**بِالْجَنَّةِ وَالطَّاغُوتِ** بدین دو بت که قریش را هست و گفته اند جیت سحر است و یهود از اعتقاد بودند  
 و طغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند و نزد محققان جیت نفس اماره است و طغوت آرزوهای  
 او **وَيَقُولُونَ** و یکی بنده این جمودان **لِلدِّينِ كَفَرُوا** در حق کاروان و بر این ایشان که از روی اجتهاد  
**هَذَا آيَةُ** این گروه کفار قریش **أَهْدَى** هادی تر از این **لِلدِّينِ آسَفُوا** از آنکه ایمان آورده اند یعنی پیغمبر  
 اصحاب وی **سَبِيلَهُ** از جهت راه یعنی راه یافته تر اند **أَوَّلِيكَ** این گروه ستمت و ستمت **الَّذِينَ**  
 انکسارند که بخواری **لَعَنَهُمُ اللَّهُ** دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود **وَمَنْ يَلْعَنُ اللَّهَ** و هر که  
 خدای براند و دور سازد **فَلَنْ يَجِدَ لَهُ** پس نیایی تو را در **نَصِيرًا** یاری که دفع عذاب کند از وی **أَمْ لَمْ** آیا  
 ایشان است یعنی جمودان **يَقْبِلُونَ لِللَّهِ** بهر از بادشاهی استفهام است بر سیدان کار نام جمود آن بود



که ایشان ملک و نبوت از غیر خود سزاوار ترند و برین سبب آن متابعت عرب ننگ سید امت است و بیگفته آخر  
 منصب ملک واری و حکم گذاری بخواهد رسید حق نعم و موهبه که ایشان از ملک بهره نیست و کی بعرض آن  
 ملک و مال بهره مند شوند **و از این پس انعام** **لَا يَنْفَعُ النَّاسَ** ندهند مردمان را یا پیغمبر و اصحاب او را **تَقْوَى**  
 بآن مقدار کوی که بر بخت و آخرت است و این مبالغه است در جمل ایشان که در وقت بادشاهی یا فقیری  
 بتغیری مضایقه دارند بهنگام تشکسیتی و درویشی پیدا است که چیزی یکسوی دهند **أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ**  
 بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبیله عرب **عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اللَّهُ** بر این خدای بدیشان داده است  
**و از فضل خود که آن بهشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** از ایشان گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت  
 صلوات الله و آله علیه و آله جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر که جمع  
 نشود الا در بسیاری از مردمان کفر و ایمان است و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب  
 و امر ازین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه و تعالی را در این میان بیشتر از چهار تن  
 و پیغمبر برین حال حسد میبرد ندی زدند که اگر او پیغمبر بود و این همه زن غیاسی و بکار ایشان  
 پیدا خفی حضرت عزت و موهبه که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب است پس باید که بر پیغمبر  
 صاحب کتاب حسد بر ندیم این صورت مخصوص بدان حضرت نیست **فَقَدْ أَتَيْنَا** پس بدستی که ما عطا کردیم  
**آلِ إِبْرَاهِيمَ** اولاد ابراهیم را که موسی و داوود و عیسی و آله علیهم السلام **الْكَتَبَ** یعنی تورات و زبور و  
 انجیل و **الْحِكْمَةَ** و علم حلال و حرام **وَأَتَيْنَاهُمُ** و دادیم ایشان را وجود نبوت **مُلْكًا عَظِيمًا** بادشاهی بزرگ  
 چنانچه یوسف و داوود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بهشت  
 رسیده است که داوود صلی الله علیه و آله و سلیمان هر دو درین سخن توفیق یهود است که اگر حسد شما بر محمد  
 صلی الله علیه و آله بواسطه کثرت ازواج است پس داوود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوار ترند و در  
 تیسیر آورد که مراد از آل ابراهیم محمد است صلوات الله علیه و آله و از کتاب قرآن و از حکمت شیخ و از فکر  
 عظیم دوا و شویعت تأویسات یا تائید علیه که **لَنَنْصُرَنَّ** پس از یهود **وَأَتَيْنَا** کسی بود که ایمان آورد **وَبِهِ**  
 بحرکت آل ابراهیم یا بحر صلی الله علیه و آله **وَنَنْصُرَنَّ** و از ایشان **وَنَنْصُرَنَّ** کسی هست که اراضی و **عَمَلُهُ** از غیر دنیا  
 یار باب نسا و قدیم کرد از یاروی از متابعت پیغمبر بگردانید **وَكَيْفَ يَحْكُمُ** و پسند است دورخ  
**مُعْجِبًا** استی او و خسته برای عذاب کاروان **إِنَّ الدِّينَ كَقَرَفٍ** بدستی که آنکسان که حق را پیوستند ندیدند  
**يَا أَيُّهَا النَّاسُ** بدلائل وحدت با آیات قرآن یا معجزات پیغمبر **سَوْفَ نُنْصِيهِمْ** رود باشد که در این ایشان **نَارًا** در آشی  
 و بر آشی **كُلًّا قَبْلَ هَٰذَا** هرگاه بخت شود یا بسوزد **جَلَدُهُمْ** پوستهای ایشان با آتش **بَنَدُكُمُ**  
 بدلیتیم برای ایشان **جَلَدُهُمْ** **أَغْنِيَهُمْ** پوستهای غیر آنکه بخت و سوخته شد و این تبدیل در هر ساعتی  
 صد بار باشد و از حسن بصری رحمه الله منقولست که در شبان روزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق



است که احزاب از آن ببرد و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل و صفت تبدیل و تجدید این حالت  
 احساس عذاب است یعنی هر زمان بوقت ایشان را تازان میسازند **لِيَذُقُوا الْعَذَابَ** تا به جسد عذاب  
 و آن چنانکه دایم باشد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدینکه که خدایا هست **عَزِيزٌ** غالب که کسی را تعذیب نکند  
 نتواند که **حَكِيمٌ** دانا بعقوبت و درخیاں بروفق حکمت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه گویند الله بخدا و رسول  
**وَعَلَى الصَّلَاحَاتِ** و بجای آورده اند طاعتها بر وفق و زمان **سَدِّ خَلَامٍ** نرود باشد که درایم ایشان را **جَنَّتْ**  
**نَجْوً** بوسه که برود **بِهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى** در بر درختان یاد رحمت مسکن ایشان جویها **خَلْدٍ فِيهَا** در حالی  
 که جاوید یا سستایی نوسان در آن **أَبَدٌ** همیشه یعنی زمانی که آنرا خراب نشود **فِيهَا** برین بهشتیاری باشد  
 در آن بوسه **أَنْوَاعٍ مِّنْ ثَمَرَاتٍ** زنانه پاکیزه آن حیض و نقاسی بلکه از جمیع اقذار و ادناسی **وَدَارِمْ**  
 ایشان **ظِلٌّ ظَلِيلٌ** در سایه مایند که آفتاب آنرا از ایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه را  
 اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از اسایش و آرامش و بدین نکته متذکر می شود سخن  
 کسی که بیکدیگر چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او ستازی شوند پس ظل جل باشد و فایده او بحسبست و نود  
 محققان ظل ظلیل اشارت بحماییت الهی عنایت باد مثالی است که همیشه بر مفارق بهشتیان سبب خواهد  
 بود و آن سایه از زوال میر و انقض و انتقال مقدس و مقرر است **بِت** این سایه از زوال پذیرد و نواقبت  
 در سایه کری که از زوال نیست **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** بدینکه که خدای میفرماید شمار **أَنْ تَقُولُوا لَكَ مَا قَاتَ** آنکه احا  
 کنید اما نتواند **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** بادل آن حضرت رسالت علیه السلام در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان  
 بر طلبه طلبه دارند و کلید پیشوایان و سلاطین بود عثمان نیز دما در رفت و ما در کلید بوی نمیداد و میگفت  
 که اگر از شما بگیرد بار شما بخورند داد و کلید کمیل از محمد بن عبد الله بن جعفر بن عثمان بن عفراء  
 میگرفت و سلاطین صافیه میبرد و حضرت در مسجد الحرام انتظار میگذاشتند آخر الامر صدیق و قاروق رضی الله  
 بر در سلاطین آمدند و فاروق باوان بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگردد سلفه کلید  
 به بسرداد و گفت تو بستانی بهتر که یتیم و یتیم بیکند پس عثمان مفتاح برداشت بنزد حضرت رسالت پناه محمد  
 آورد و آن سر در دست در آن کرد تا آن وی بستاند عباس رضی برخواست که یا رسول الله چنانچه سقا بر منم  
 بمن تفویض فرموده مفتاح خانه بمن ایزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت  
 با رفعت فرمود که ای عثمان بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس هاسخی اعاده کرد عثمان خواست که دست  
 باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینکه بستان یا مانده الله  
 القصد حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود سر تفویض علی رضی پیشرفت و گفت یا رسول  
 الله منصب حجابت باهل بیت عطا فرمای چنانچه سقا بر منم بدیسان داده فی الحال جبرئیل باین بیتنارال  
 شد و حضرت فرمود که یا علی بن عثمان اگر فرمایم که از آن نفی میروم رسد آنکه گمان برند که نفع از مردم بشما خواهد



بسر عثمان را طلبید و گفت خدوهایا بنی طلحه خالد را داده لایق شماست الا ظالم بس عثمان ملذات اختیار نموده  
کنید ببرد خود شیشه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگر چه حکم بلوای امانت درین قصه  
مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است در جمیع امانات آورده ذکر امانت بعد از این داخل  
ظلیل وجود حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود محاربی باشد چون وجود اطلاق نسبت  
بانتاب بس اینجا وجود ظل امانت انتاب است و در وقتی که انتاب جنی کتان تجلی نموده بالاسم عالم  
افروز از افق طالع شده برین حال میگوید او و الامانات لی اهلها جگر نه ظلال متلاشی میکردند و اثر ایشان  
بکلی محو شود بر همین سوال چون شمع خورشید وجود حقیقی می نمایند از افق غنای ذاتی که او الله  
غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلمه باهل آن باز بگردد و سر بر الکریم الله الواحد  
القهار بظهوری آید **نظم** جمله سرها بر پیش او نهید ملک ملک اوست ملک او را دمید ختم هر شی  
آند هر دو به او کلیشی ها لک الاوجه **و اذا حکمت** و دیگری امر میکنند که چون خواهد که حکم کنید **بین الناس**  
سیان مردمان **ان تحکوا بالله** آنکه حکم کنید براسنی **ان الله** بدین معنی که خدای **بقا بظنکم** برین یکی  
چیزی است که شمار پند میدهد یعنی امانات و عمل در حکومت **ان الله کان** بتحقیق که خدای  
هست **سبحانه** شتوا بقوله عثمان که گفت بیکر با امانت **بصیرا** پنا بر بفتح بری **یا ایها الذین آمنوا**  
ای گروه که دیدگان **اطیعوا الله** فرمان برید خدای را در فرضها **واطیعوا الرسول** و فرمان برداری  
رسول کنید در سنتها **و اوی الذین هم** و اطاعت کنید خداوندان امر را از شمار امر اسلامانند  
که حضرت پیغمبر در عهد خود تقی پس بنمود چنانچه در اسباب قول هست که حضرت خیر البریه خالد بن  
ولید را بر سر پادشاه و عمار را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و بر  
از ایشان که مسلمانان بود پیش عمار آمد گفت مردم قبله من قرار نموده و من با ستمها را ایمان در منزل خود  
مانده ام اگر اسلام مرا دستگیر می خواهد کرد تا باشم و الا بایا که بن در راه نهاده سرخه کیم عمار او را با  
حاو و او بنا بر فرمود وی در خانه خود ساکن شد خالد با ملحدان لشکر بغارت و تاراج آن قبله آمد کرد  
و غیر از آن مستان کسی را نیافتند بایا پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار  
فرمود که او مسلمانست و بفرموده من در امان خالد گفت از ادب دور نیامد که کسی با وجود این بشکری چه  
مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و کوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجانب بنو امیه  
صورت حال بعضی رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله اما آن عمار را بر قرار گذاشت و بفرمود از آنکه غلبه  
کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که زمان برید و ای الامر یعنی امر اسیران تعلی آورده که اولی الامر بک  
و عمر در میان که درین صدق بودند و لغارت افتد و بالذین من بعدی ای بگریزد و مردشان ایشان نافرین  
ابو بکر و ارقم که گفته که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها و علماء و ارباب عقول و ارای و نزد



عرفا اول الامر شایع اند و بی رات طرفت که بت بیت اهل سلوک اشتغال بینمایند و سائلان بفرمان  
بردارند ایشان لازم است **نظم** هر که سر بر خط فرمان دلیلی نه نهاد کی میسر شودش روی به  
آوردن هر که خواهد که پسر منزه مقصود برسد بایدش پیروی زده نماید کردن **وَأَنَّ تَسَاءَلُوهُ**  
بیس اگر خلاف کنید **فِي شَيْءٍ** در چیزی از امور دین **فَسْأَلُوهُ إِيَّاهُ** پس باز گوید انرا بکنند  
خدای **وَأَلَّا تَرْجِعُوا** و رجوع کنید باز سواد در زمان حیات او و بستی آن حضرت بعد از وفات او  
**أَنْتُمْ** اگر مصیبت شما که از روی اخلاص **بِأَيِّ شَيْءٍ** یا الله میگردند بجهای **وَأَيُّكُمْ** و پیوسته  
همه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع بین رجوع بخدا و رسول او نمایند **وَأَنَّ**  
این رجوع **فِي شَيْءٍ** به امت است شما را **وَأَلَّا تَرْجِعُوا** و نیکی از جهت عاقبت آورد اند که یهودی را  
بامثالنی حضرت افتاده بجای که پسر او را فراموش خود کنند محتاج گشتند یهود منافق را بجهت  
بنوت میکشید و منافق بجهت کعب به اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلا الله  
آمد و حکم بر وفق مدعا یهود صادر شد چون از مجلس حکم پیرویه آمدند و منافق دست برداشت  
جمعه نزد کسی حکم پیگیری نداشتیم بیا تا بنزد عرضی کنیم و دیگر باره رافعه کنیم القصد بجا  
فاروق رفتند و یهودی را جزای دعوی و حکم پیگیری صلا الله هم باز گفت عرضی از منافق استفسار  
نمود که قصه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرداری حال برین سوال است  
ایمان بدان حکم رافعی نیست و از نو حکم بیطلیم عرض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم  
و بواسطه بیان شما حکم که ایشان توقف کردند و من از خانه با شما میشتی کشید پیرویه آمد و منافق  
بصحرای افکنده و فرمود که هر که حکم جنان قاضی رافعی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آن روز حضرت  
رسالت صلا الله عم عرفا فاروق لقب داد و حق سبحانه این آیه فرستاد که **أَمْ تَرَى** آیا ندیدی و گاه مگوی  
**إِلَى الَّذِينَ يَفْعَلُونَ** بسوی آنکسانی که تکل می برند **أَنْتُمْ أَسْمَاءُ** که ایشان گویند **إِلَى الَّذِينَ يَفْعَلُونَ**  
با پنج فرستاده شده بتو یعنی قرآن **وَمَا إِلَهُكَ إِلَّا اللَّهُ** و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتاب انبیاء  
**يُرِيدُونَ** میخواهند با وجود دعوی ایمان **أَنْتُمْ تَخْلَعُونَ** آنکه مرا فراموش کنند **إِلَى الظَّالِمِينَ** بسوی کعب  
الاشرف که بغایت ظالمی و باغی است **وَقَدْ آسَفْنَا** و حال آنکه ملود بودند در میان ایمان و هم کفار بنزد  
حاضرند **أَنْ يَكْفُرُوا** بآنکه نکرند بجهت طاعت **رَبِّهِمْ الشَّيْطَانُ** و میخواهند بود و فرشته از رحمت  
یاسر کشیده از خدمت یعنی ابدیس **لَنْ يَنْصُرَهُمْ** آنکه گمراه گرداند ایشان را که مایل طاعت بودند **فَلَا يَنْصُرُهُمُ**  
گمراه دور که هرگز از ان باره راست رجوع نتوانند نمود **وَأَوَّاهِينَ لَهُمْ** و چون گویند منافقان را که  
در وقت محاکم **تَعَالَوْا** بیایید **إِلَى مَا تَزْكُرُ** بجهتی که خدا میفرماید فرستاده است از کتاب خود **وَأَيُّكُمْ**  
و بجایی که پیغمبر او میکند بفرمان او **وَأَيُّكُمْ** بی پی منافقان را که بطریق عناد **يَعْتَدُونَ**



**فَقُلْ صِدْقًا** اعراض میکنند از تعارض کردن در روی عداوت **فَقُلْ** پس چگونه نباشد و چه خواهد  
 کرد **أَنَا أَنَا نَهَمُ** چوبه برسد بدیشان **مُصِيبَةٌ** عقوبت صدود و اعراض **فَقُلْ** ای تو که  
 با پنج ایشان کرده اند یعنی حکام بطاعت و گفته اند نصیب قتل فاروق بود در آن ساقی را **فَقُلْ**  
 پس بیایند بسوی تو و زبان اعتماد بکنایند بآید قتل خود طلبند **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 بخدای و معنوی سوگند ایشان **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
**أَنَا أَنَا نَهَمُ** مگر یکی که با لاجر شود **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 ساقی و سوگند خورندگان **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 آنچه در دلهای ایشانست از نفاق **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 رایان را بر ملا یعنی منع که از نفاق و ورع **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 پاک ایشان **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 تهدید است بقتل یا به حلول کار بدیشان **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 فرستاده برین کار خود **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 ساقی **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 بیامدند بحضرت تو **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 خواستی **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 یعنی دانستند خدا را **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 آورده که بیان ز پس و مخاطب بر ای بلیقه بخاصتی واقع شد در آب راهی که هر دو از آن مرز و عات  
 خود را آب دادند چون محاکمه ایشان بحکم سید عالم صلوات الله علیه رسید فرمود که ای پسر آب ده ز پس خود را  
 پس بهسیار کرد مخاطب در غضب شد از روی بی ادبی سخنی گفت که معنویش مشتعل بود بر آنکه میل  
 انحضرت بجانب ن پرست حق بجهت و نعم ایت فرستاده **فَقُلْ** یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه می گمان  
 ی برند **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 تا وقتی که ترا حکم سازند **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 پس باز نیابند **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد **فَقُلْ** ای تو که بخورد **فَقُلْ** ای تو که بخورد  
 زمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون ن پر و مخاطب از محکم نبوت  
 پیروز آمدند مقدار در حق الله عمنه بدیشان رسید و گفت حکم برای که مادر شد مخاطب جواب داد که برای  
 بر سر او و روی سخن کردن تاب میل و روی در هم بکشید یهودیا آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هو الله



این که گویند که کوفی میدهند بر سالت این مرد و حکم او را بر تمام میدارند بخدا سوگند که بنی اسرائیل در زمان  
 موسی و مکنای کرده بودند و موسی حکم زد که توبه شما است که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد کنید  
 بقتل یکدیگر مشغول شدند تا قاصد خدا در آن کشته شد و پیغمبر خود را تمام گذاشتند ثابت بن  
 قیس چون این سخن بشنید گفت بخدا که اگر خدا میسر دهد مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار  
 با سر و این مسجود نیز همین گفتند و حق بجهنم فرمود **وَلَقَدْ** و اگر چنانچه ما **لَتَبْتَ عَلَيْهِمْ** و رضی  
 کردیم و اینها که دعوی ایمان میکنند **أَنَّهُمْ أَتَوْاكَ** این که بکشید نفسهای خود را چنانچه  
 بنی اسرائیل کردند **أَوَلَمْ يَرْجُوا** یا بیرون رویه از سرها و نیزها خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون  
 رفتند **بَنِي إِسْرَءِيلَ** و بگویند که **لَقَدْ كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ** مگر اندک از ایشان چون ثابت و عمار  
 و این مسجود و بنی الله **وَلَقَدْ** و اگر ایشان که منافقاند **فَقُلْ** بگردید **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** و آنچه  
 ایشانرا بیدار میدهند و تکلیف بنمایند بآن **لَقَدْ** **خَيْرَ أَهْلٍ** هر آنکه بهتر بودی مرا ایشانرا در عاجل و اجل  
**وَلَقَدْ** و نزدیک تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان **وَلَقَدْ** و آن وقت تثبیت  
 حاصل شدی مرا ایشانرا در دین ایشان **لَقَدْ** هر آنکه ما بیداریم ایشانرا **بَنِي إِسْرَءِيلَ** از نزدیک خویش  
**أَجْرًا عَظِيمًا** مرزای بزرگ و ثوابی و از کعبه نبشتست **وَلَقَدْ** و هر آنکه راه بخویم ایشانرا  
**مَرَّكَاتٍ شَقِيَّاتٍ** راهی مستقیم را پی راست که از آن بمقصد رسند یا به هلاکت روند آورده اند که ثوابان  
 رضی که مولا یا رسول خدای بود روزی بحجاب مستطاب بنوبت مآب حاضر شد از آن وضعیف شد و نزل  
 و خیف گشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای ثوابه ما غیر لونک رنگ تو را تغییر کرده و روی سرخ  
 نو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من در زمانی که در حیات منجمم آن زمان را از حساب بکنم  
 غنیمت **بَنِي إِسْرَءِيلَ** بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکل است بی تمامای حیات شادمانی چون کنم **۱۱**  
 حال در اندیشه ام که چون بیک اجل در رسد و مفارقت مروری اتفاق افتد چه جان سالم و چه حیل  
 بردارم **بَنِي إِسْرَءِيلَ** از هر که غنی نیست از آن میرسم کنیز تو دیدار تو می مانم دور **۱۲** و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن  
 جهان از یران باشم ترا کی بینم و اگر نباشم دوم بدانجا که مرتبه رفیع است جگر بندم و بعضی بجای  
 ثوابان عبد الله انصاری را که صاحب اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد و بگوید  
 از استفسار موجب که به گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد بمن و دستری  
 و من امروز از مشاهیر جاهل تو شکبای ندارم و میرسم از آنکه فردا تو در بهشت بروی و من بلند با نیکی و  
 در صف فعال با سال خیر پیش نه نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحه و تم شکسته و لای زلف  
 بمر وصال شادمان ساخته این فرستاد که **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ** و هرگاه زمان بود خدای را در او و نفع  
**وَأَتَى** و زمان بود ای رسول کند در احکام و حدود **وَأَتَى** پس آنکه و زمان بود آنرا باشد







۹۰  
طریقه و تالیفات

استغفار نمی نمایند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه زمان بروای خدا یعنی برای خدا **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ** و برای آن  
 بچارگان گرفتار در دست گرفتار و ایشان جماعتی بوده اند و هر که که مسلمان شدند و کسان ایشان را  
 از هجرت بدین منع میکردند **وَالْإِنْسَانُ** از مردان چون سکن به همتام و ولید بن ولید و عیاش بن  
 ابی وریق بن رقیق و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان **وَالْقِسَاءُ** و از زنان چون لم یسیر  
 و غیرها **وَالَّذِينَ** و از کودکان ابن عباس رضی الله عنه و مادرین مستضعفان بودیم از سبب اولاد  
**الَّذِينَ** و این مستضعفان انکسایند که بزبان قضی **يَقْرَأُونَ** میگویند یعنی دعا میکنند **رَبَّنَا**  
**أَخْرِجْنَا** از این دکان پیران **وَأَمَّا رَأْسُ هَؤُلَاءِ** از این دید یعنی مکه **الْقَرْيَةُ الظَّالِمَةُ أَهْلُهَا** دی  
 ستمکارانند اهل او بسبب شرک که ظلم بغایت بزرگست که ان الشک لظلم عظیم **وَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ**  
**وَلِيًّا** و بسیار از برای ما از نزد خود مدد **وَجْعَلْ لَنَا** و بسیار از برای ما **لَدُنْكَ نَصِيرًا** از نزد خود  
 یاری و مکراری که شرعادی را از مافیه کند حق تعالی دعا یا ایشان را استجاب گردانید و بعضی را خروج  
 از مکه میسر شد و بعضی را که انجا مانده بودند و بی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدیشان فرستاد تا  
 در دوزخ فتح مکه را و دشواری نموده مهابت ایشان سرانجام فرموده و بعضی را و حای برای ایشان  
 تعیین کرد یعنی عتاب این است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکایت مکه بوی داد و او یارید دکان  
 ضعیفان و بچارگان بود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** انکسائی که گردیده اند بخدا و رسول **يُقَاتِلُونَ** کارزار بجایند  
**فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا **وَالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا** و انکسان که کافر شدند از وثنی و یهودی و نصرانی **يُقَاتِلُونَ**  
 مقاتله بجایند **فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ** در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او **فَقَاتِلُوا**  
 پس بجنگید ای دوستان حق **أُولَئِكَ الظَّالِمُونَ** وستان و زمان بوداران شیطان را و از مایه و  
 او ترسیده اند **كَيْدِ الشَّيْطَانِ** بدستی که خیل و وسوسه شیطان **كَانَ ضَعِيفًا** هست است و  
 قوت نبراک فریبی است مجرد از حجت و برهان **أَلَمْ تَرَ** ایا نظر نکردی **إِلَى الَّذِينَ** بسوی آنانکه  
 در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و تعداد اسود و صفوان و امثال  
 ایشان که ما را دستور داد که با اهل شرک حرب کنیم که از آل و ایزدای ایشان از حد گذشت و حکم الهی  
**بِتِلْكَ هُمْ** گفته شد مرا ایشان که از کارزار گرفتار **كُنَّا** **أَيُّكُمْ** باز دارید دستهای خود را  
 تا وقتی که زمان الهی در رسد **وَأَتَى الصَّلَاةَ** و بیای دارد نماز را **وَأَتَى الزَّكَاةَ** و بدید مستحقان  
 زکوة را **فَلَا كُتِبَ** پس انعام که بدین آمده و نوشته شد یعنی واجب شد **عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ** برای ایشان  
 کارزار کردن **بَلَا رَاحَةَ** **أَوْ فَرِيًّا نَحْمُ** آن وقت کردی از ایشان **يَحْشُرُونَ** **إِنَّا** میترسند  
 از جنگ **لَشَرَّكَانَ** **لَحْشَبَةِ اللَّهِ** چنان ترسیده ای که از خدای باید ترسید **أَوْ أَشَدَّ حَشَمَةً** بلکه ترسی از  
 سخت تر و این رسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کوهت از خدای یعنی با **لَطَمَ** از قوت



و موت ترسیدند **فَقَالُوا رَبَّنَا** و گفتند ای پروردگار ما **كُنْتُ** برای چیزی واجب گردانیدی **فَقَالَ**  
**الْبَنَاتُ** بر ما مقادیر کفار **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** چرا ما را با آن نکرستی ایمن و فان **إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ** تا اجل  
که نزدیک است بلکه کسی اگر این سوال از منافقان صادر شد جدا **عَجِبَ** نیست و اگر از مومنان و قیامه یافته  
از روی خوف و بودی سخی گفته باشد و باز نوبه کرده و قوی آنست که قوی از مومنان بعد از نزول ایت  
تعالی منافق شده اند و از جهاد تخلف در دیدند و این سخی لیسان بود و احمق آنست که سوال را محول  
بر تمسای تخفیف تحلیف دارند و در وجه **قَالَ** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله چون ترسند که از او در نیاید  
**سَأَلَ اللَّهَ لِيَا** ای پروردگار من یکسری از دنیا **قَلِيلٌ** از گشت در جنب آخرت **وَالْآخِرَةُ** و سیری آخر  
**خَيْرٌ** بهتر است از دنیا و خلاصه **فِي النَّفْسِ** سر کسی را که بر هیز از سرگ بار نه مگر **وَلَا تَقْلُقْ**  
و ستم رسید نخواهد شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد **فَتَبَيَّنَ** مقدار رسته  
که بردانه خریاست پس بومر استغفار مستظهر باشند و از مرگ به ضرورت و قیام خواهد پذیرفت  
میتد بپسند که هیچ گردنی را ازین کند رعایا میسر نیست و در هیچ بناهی از خدویش این واقع خلاصی  
منصوری **إِنَّمَا تَقُولُوا** هر کجا شما باشید خواه در دینه خواه در مکه **يَذْكُرُكُمْ** **الْوَيْلُ** در یاد شما  
مرگ **وَلَا تَنْتُمْ** و اگر باشید **فِي بُلُوجِ شَيْعَةٍ** در حصارهای محکم یا گوشه های آراسته یا در بروج دونه  
کانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای که باشد ادعای از مرگ چار نیست **رَبَاعِي** کو کاخ تو بر کیند اعظم سازند  
و در کار تو چون سلسله درهم سازند هم عاقبت این جزو فانی تو **تُرْكَانِ** اجل سرای ما تم سازند حکیم بنا  
رناید **تَقْلُمُ** جگنی خانه دل آبادان **دَلَفَرِ** ایما لگو بنواخوان **چون** عید اجل م بندم شان **وقت**  
چون در رسد بام و چه چاه **وَأَنْ تَقْبَلُمْ** و اگر بوسه منافقان **حَسَنَةً** نعمت بسیار و از زانی یا  
ظفر برداشتن جانی در حرب بدر بود **يَقُولُوا** میگویند **هَؤُلَاءِ** این نیکی **بِمَنْ عِنْدَ اللَّهِ** از نزد یک خدا  
است **وَأَنْ تَقْبَلُمْ** و اگر بر سنده بدیشان دست **تَنْكِرُ** خط یا هر بیت جناح در واقع حد روی  
نمود **يَقُولُوا** **هَؤُلَاءِ** گویند این سخی **بِمَنْ عِنْدَ اللَّهِ** از نزدیک آنست که محمدی و بسبب تدبیرت  
تو کا صایب بنوده و در انوار که چون حضرت رسالت صلوات الله علیه برین هجرت فرمود سیوها درین سال  
بر سوال منم سابقه بنود و زحماروی برای نهاد منافقان و جهودان **أَحَالِ** رانست بمقدم سهد  
عالم صلی الله علیه و آله کردند حق بجه و تم کذب قول ایشان **يَا بِيكَ** **قَالَ** بگوئی که هر قبض و بسط و کزانی  
و از زانی و غنیمت و هر بیت **بِمَنْ عِنْدَ اللَّهِ** از نزدیک خداوند است و بارادت او **مَا** پس چیست و جمال  
است **هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ** بر این کرده منافق و جهودان **لَا يَكُونُونَ** **يَقْتَصِرُونَ** که نزدیک نیست که فهم  
کنند **حَقِيقًا** سخی را که مشتمل است بر موعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخی در یابند چون بهایم که می شنوند  
و فهم نمیکند و از پی فنی ایشانست که بگویند **مَا أَصَابَكَ** ای چه بتو رسید **حَسَنَةً** از غنیمت و فتح



**فِي اللَّهِ** از فضل خداوند است **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُسِيْرَةٍ** و آنچه بتو رسد از هر جهت و قتل اصحاب **لَنْ يَنْفَعَكَ**  
 در نفس نیست و بعضی معنی اینست برین فرو می آید که ای انسان آنچه از نیکی بتو رسد از فضل و کم خداوند  
 و هر بدی که ترا پیش آید بسبب گناهان است **وَأَسْأَلُكَ** و فرستادم عازرا **الْبَنَانِ** برای تو آسمیات  
**رَسُولَ اللَّهِ** و فرستاده که تبلیغ احکام کنی بمقدری که اسما حسنه و سیه بتو کنند **وَلَقَدْ بَارَكْنَا** و بشارت  
 خدای **شَقِيْقًا** گواه بر رسالت **تَفْطِيْحُ الرُّسُلِ** هو که زمان بود رسول را **فَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ** پس بدرستی که  
 زمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای بخواند بار خدای پس زمان بر داری او زمان  
 بر داری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه صلا الله هم بوصف فنا فی الله و بقای  
 بالله بر صوف بود کسی که قائم بالله باشد هر اینه خلیفه الله بود پس خلافت حق مرا حضرت را ثابت بوده  
 در هر معامله که با خلق میخورد کما قال — و دارمیت از رست و کنی الله ری و پیشک خلیفه بوده در هر  
 که خلق با او میکرد و اندک اقال ان الذی یربنا یعونک انما یربنا یعون الله و طاعت جنی خلیفه بی شایبه  
 شجعت طاعتی مستحق است **تَقَطُّمٌ** چون نمی شد از خود و پر شد زد و ست **پیشکی** زمان این زمان او  
 مارست فاش کی بد بر ملا **کَرِيفَتُكَ** میفکند می بیفکند ما **تَوَدَّ** افکند **لَهُ جَزَائِي** فعل فاعل را بودی علی  
 عند آجله ندارد و هم نیز **جَنَمٌ** بکمال فرو بندای عزیز **وَمِنْ تَنَزُّلِي** و هر که اراض کند از زمان تو  
**فَاِنْ سَأَلْتُكَ** پس ترا فرستاده ام **عَلَيْكُمْ حَقِّيْطًا** بر ایشان تکلفانی که ایشان از ارتجاف معاصی  
 محافظت کنی یعنی از عداوت این حکم را بایت السیف سنوخ دانند **وَيَقُولُونَ** و میگویند منافقان  
 در حصون قی طاعت از ما فرما بر داری و از تو حکم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** چون بیرون روند **مِنْ عِيْدِكُمْ** از نزد  
 تو **بَيْتٌ طَائِفَةٌ** بسبب بایکدیگر میگویند می و می **شِمْمٌ** از ایشان **عَمِلَ الَّذِينَ يَقُولُ** غیر از آنکه روز بارت  
 میگویند یا یکی بند عزیز که تو بالایشان میگوی لفظ تقولا معایب مؤث است و فاعلش منبر عاید بطایفه  
 یا مخاطب مذکر حضرت پیغمبر صلا الله هم **وَاللَّهُ يَكْتُبُ** و خدای می نویسد در لوح محفوظ با کرام  
 اهل کتابی باز خدا می نویسد **مَا لَيْسَ يَتَوَقَّعُ** آنچه ایشان میگویند و تر بر میکنند در شب **فَأَمْرٌ**  
**مَعْنَاهُ** پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست **وَمِنْ كُلِّ**  
**يَوْمٍ** و توکل کن بر خدای و کار خود با وی کن **وَلَقَدْ بَارَكْنَا** و پس است خدای تم **وَمِنْ كُلِّ** قیام با یون  
 بندگان و تصرف در احوال ایشان و کفایت کتبه مهمات متوکل آن **أَمَّا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْوَقْدِ** یا جرات امل نمی  
 نمایند این منافقان و در آن و تفکر میکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد با آن رهبران که این کلام حق  
 است **وَلَوْ كُنَّا** و اگر بودی این قرآن **مِنْ عَمَلٍ غَيْرِ اللَّهِ** از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی  
 چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است **وَلَوْ جَدُّ** هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم **فِيهِ اخْتِلَافٌ** **فَاَلْتَمِيزُ**  
 درو اختلاف بسیار و از تناقضی معنی و تفاوتی نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواست  
 لفظ



وخواه از روی معنی **وَفِ احَادِهِمْ امْرُؤٌ** و چون بیاید بمیان فغان کاری یعنی خبر می **اللهم** از آنچه  
موجب ایمانی باشد چون عزیم حضرت عزت رسالت صلی الله علیه و آله بر مصالح قومی یا ظفر لبکی اسلام **او العزیز**  
یا آنچه موجب ترس و بیم بود چون اجتماع اعدای یا بکبت سر بر ان سر پای مسلمانان **او العزیز** افشا  
آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا مند و فساد است زیرا که خبر بگو سبب هیچ فتنه است  
در میان دشمنان و اهملک ایشان در حرب اسلام و خبر بر موجب ضعف مسلمانان و پرسیانی ایشان  
**و تَوْرَةُ وَه** و اگر باز گذاوند آن چیز را **الْحَمْدُ لِلَّهِ** برای مایب پیغمبر عم تا اگر صلاح داند خدا شکار  
کند **و اَلَيْ اَوْ لِي اَللّٰمُ مِنْهُمْ** یا بلند پر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراق صحاب و امداد سر یا  
**لَعَلَّ الدّٰیْنِ** هر شبه بدانند آنرا انانکه **يَسْتَبْطِئُوْهُ** استخراج میکنند خبر را و نیکی تحقیق می  
فرمایند **مِنْهُمْ** از پیغمبر و اوی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد **و تَوْرَةُ وَه**  
**اللّٰهُ** و اگر نه فضل خدای بودی **عَلَيْكُمْ** بر شما باز رسال رسول **و تَوْرَةُ وَه** و جانشانی او باز نزل و آن گفته اند  
که فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی **لَا تَتَّبِعْتُمْ**  
**الشَّيْطٰنَ** هوائیه پیروی میکردند شیطان را **اَلَا قَلِيْلًا** کمی ندکی از شما که ببرد عصمت ربانی از وسوسه  
شیطانی ایمن باشند و گفته اند قلیل جماعتی اندک که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن محقق و هاب  
الیه راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعد و بحیرا راهب و زید بن عمرو و یوسف  
بن یزید و امثال ایشان **تَقَاتِلْ** پس تو کارزار کن **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ** در راه طاعت و رضای خدای عز و جل  
ایست در بدر و غرور بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزیمت بدر کرد و نفیم بن مسعود مردمانی از لشکر ابوسفیان  
سیر رسانید و بعضی از صحابه رفتی را گاه بودند و حضرت پیغمبر که اگر همه تنها باشیم میرویم این  
ایست فرود آمد که اگر دیگران تخلف و رنند در کار زانکفار تو برو مقاتله کن **لَا تَكُوْفُ** تکلیف کرد نشسته  
تو در جهاد **اَلَا تَنْفُسُكَ** مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غناک شش و **وَمَنْ مِّنْهُمْ اَوْسَدُ** و تر  
کز می نماز بر قتال شرکان که بر تو خریقی است نه تکلیف **عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّلْفَ** شاید که خدا  
باز دارد از مسلمانان **لَا يَزَالُ** تا کارزار آفتاب که کار شدند یعنی فرستای با آنکه تو سردار  
ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بر سر سید و موضع بدر بنیامر حجاز  
در سوره آل عمران مذکور شد **وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاسًا** و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از ترش  
**وَاللّٰهُ شَدِيْدٌ** و سخت در عقوبت و عذاب ایشان **سَيَبْقَى** هر که درخواست کند **مِنْهُمُ حَسَنَةٌ**  
شفاعتی بیکو حق بدان ثابت شود و نفی بکسی رسد و ضرری از کسی سلب کرد **يَكُنْ لَهُ** باشد  
بر آن شفیع **لَا يَقْبَلُ شَفَاعَةً** بجز از انواب آن **وَمَنْ يَشْفَعْ** و هر که در خواهد **شَفَاعَةً** شفاعتی بیکو بخواهد  
حق از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خبری باز دارد **يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا** باشد مراد را



نصف

نبی از و بالان و کانه و هست خدای علی و مقبلاً بر هر چیز توانا و صاحب قدرت بر هر چیزی  
 یا کوه بر هر چیزی و او المیزم بخیه و چون تحت داده شود بد سلام **خیر** پس شما نیز تحت کنید  
 یا خود را تحت کنید یا **خیر** به نیکی تر از آن تحت که اگر گوید السلام علیکم شما در جواب گوید  
 علیکم السلام و رحمة الله اگر او اسلام یا رحمت جمع کند شما در جواب او و برکت زیاد کنید **اورا وها**  
 یا همان تحت را باز گوید یعنی در جواب السلام علیکم بگوید و علیکم السلام این مقدار فرض است و آنچه  
 اول گفته شد سنت و شرط سلام و جواب و داد آن در جواب التماس از روی تفضل مذکور است  
 و بعضی بر آنند که اگر مسلم باشد جواب یا حسن یا بد گفت و اگر غیر مسلم بود پرورد باید کرد بلفظ علیک  
**ان الله بدین که خدای گاه علیک** هست بر هر حق **حیی** حساب کنند پس شما را  
 بر حیات و جواب آن حساب خواهد کرد **اما** خداست که یا بشم **لا اله الا الله** هیچ معبودی  
 سزاوارتر نیست مگر او **لکرمکم** خدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور **ای یوم القيمة**  
 تا روز قیامت بر آنکه **لکرمکم** هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمیع **وکیست صادق تر**  
**خیر** از خدای یعنی نیست از و راست گویا **حدیثا** از جهت قول و وعده یعنی کند یا در سخن و  
 وعده حق را نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقصی بیست آورده اند که قبیح از کفر  
 کردند در آن طریق پیمان شده باز گشتند و به پیغام از اسلام خویش خریدند و فرستادند و مسلمانان  
 در باب ایشان (اختلاف افتاد جمعی یا میان ایشان قایل شدند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند  
 آیتان **تالکم** پس چیست شمار **الناس یقین** در شان منافقان که متفق شده اند **فیستخرون**  
 بد و وقت جمعی بر آنند که بعضی مهاجران تا خوشی هوای ندیده را بماند ساخته از حضرت رسالت اجاز  
 خواسته اقامت بیادیت نموده اند و این پیر و رفته بمشکان که پیوسته صحابه را در اسلام ایشان  
 نود و پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا و گروه میگردید و برگزیدگان اتفاق نمیکند **والله اعلم**  
 و حال آنکه خدای مرد کرد ایشان را حکم کفر و قتل و سبی **یا کسبوا** با آنچه عمل کردند و روی کار و نشان تافته  
 رجوع بکاران نمودند **ان یقینوا** یا با آنچه امید که راه نمایند **ان یقینوا** و اگر که کرا خست  
 خدای **و یقینوا** و هر که گمراه کند خدای **فلا یخجل** پس نیای تو **سینه** مراد از این بحق  
**و دوا** دوست میدارند این برگزیدگان از دین **لا تکفرون** آنکه کافر شوید **لا کفرنا** همچنانکه ایشان  
 کافر شدند **فستکونوا** تا بایستد بر یکدیگر در منالالت **فلا یخجل** پس فرامیگردید **اولیایم**  
 از ایشان دوستان **حقاً یخجلوا** تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان با که هجرت کنند  
**فی سینه** در راه رمانای خدای هجرتی خالی از عرض و ریا و نفاق **وان تروا** پس اگر اصراف کنند آن  
 ایان و هجرت **فقد تم** پس بگردید ایشان را و اسیر کنید **واقتلهم** و بکشید شان **حیث وجدتمهم**



هرگاه که باید در حل و حرم **وَلَا تَتَّخِذُوا مَنَاسِكُمْ دُيُوتًا** و میگیرید از ایشان **وَلَا تَتَّخِذُوا دُيُوتًا** دوستداری **وَلَا تَتَّخِذُوا دُيُوتًا** و ندیاری  
مددکاری بلکه ایشانرا بگیری و بقتل آرید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَذَكَّرُ** مگر آنکه پیوند کنند دینا بر دین تو  
بر روی که واقع شده **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ بَيْتَانِ** میان شما و میان ایشان همان و آن فیلد خنجر بودند بانی  
بر یابی اسلام که پیغمبرم با ایشان مودت فرموده بود که هر که بخواهد ایشان در آید در جوار حضرت باشد  
**أَوْ جَاءَهُمْ** یا به پیوند یقوی که بشو آمدند **حَتَّىٰ تَبْلُغُوا الْمَدِينَةَ** و حال آنکه تنگ بود بینهای ایشان و کوا  
داشتند **أَقْبَلْتُمْ إِلَيْكُمْ** آنکه باشما جنگ کنند **أَوْ يَبْغُوا إِلَيْكُمْ** یا کارزار کنند با قوم خود از کفار  
و ایشان بنی مدیج بودند که پیمان بستند با پیغمبر صلی الله علیه و آله مقاتله نکنند و یار رئیس نیز بر همین گونه عهد  
کردند **وَتَوَسَّطَ اللَّهُ** و آن خواستی حذای **أَسْكَنْتُمْ عَلَيْهِمْ** هر آینه تسلط ساختی ایشانرا بر شما یا آنکه  
تس از دل ایشان پرورده بودی **فَلَقَالُوا لَمْ يَسْوَ أَنَّهُ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** و آنرا گفتند **فَأَمَّا مَن تَزَوَّجْتُمْ** پس اگر از  
شما گمراه کنند این مردان و حلقا و معاقدان شما **فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ** و کارزار نکنند با شما **وَالْفَقْرُ الْيَقِينُ**  
**الْيَقِينُ** و الا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند **فَمَا جَعَلَ اللَّهُ** پس خدا  
و نداد حذای مر شما **عَلَيْكُمْ سَيْلًا** بر ایشان را بی در قتل نفس و هب اموال ایشان هم این آیه بانه  
فاذا انسلخ الاشهر الحرم منوخ است **سَيُخَذُّ مِنَ الْآخِرِينَ** زود باشد که بیاید قوم دیگر را یعنی عطف  
و بی اسد که بدینه آنکه اظهار اسلام کنند **يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا** میخواهند که این باشند از شما  
چون از مدینه باز گردند کافر شوند **وَيَأْتُواكُم مِّنْ** دارد ایشان آنکه این شوند از قوم خود **وَيَأْتُواكُم**  
هوا که بخوانند ایشانرا **إِلَى الْفِتْنَةِ سَبِيلًا** اهل اسلام **وَلَا تَتَّخِذُوا** باز گردند بآن فتنه  
**وَأَن تَتَّخِذُوا** پس اگر از قتال شما گمراه نکنند **وَلْيَقُولُوا إِلَيْكُمْ** و الا کنند بسوی شما  
صلح و طلب امان را **وَلْيَقُولُوا إِلَيْكُمْ** و باز دارند دستهای خود از قتال شما **وَلَا تَتَّخِذُوا** پس بگیری  
ایشانرا **وَقَتْلُكُمْ** و بکشیدشان **هَيْثُ تَقِفُوا** هرگاه بر ایشان دست یابید **وَأُولَئِكَ**  
و آن گروه **جَعَلْنَاكُمْ** دادیم ما شما را **عَلَيْكُمْ** بر ایشان **سُلْطَانًا** حجتی روشن و تعرض بقتل و سبی  
و حجت و صوغ کو نمود و مکر ایشانست **وَقَالُوا** و نسرود و نباشد **لَوْ أَنَّهُمْ** مگر بگویند **وَأَن يَبْغُوا**  
آنکه بکشند مومنی را بغیر حق **إِلَّا خَطَا** مگر گشتن بخطای **وَنَاقِلُكُمْ** و هر که بگویند را بخطا کشند  
**فَتَجَرَّوْهُمْ** پس بروی است از آرد کردن بنده **وَيَسْتَكْبِرُونَ** و بروی است دین تمام آرد  
کرده شده **إِلَى الْهَلَاكِ** بگویند مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر موارپا **إِلَّا أَن يَصُدُّوا** مگر بگویند  
نقدق کنند بوقائل و دینه از عفو نمایند و قول آید در شان عیاشی بر این رسیه است که قبل از هجرة  
مسلمانان شده بود و از اقارب خود بماند میداشت شیخ بگریخت و روی بدینه نهاد مادرش در فراق  
او ناله و زاری در گرفت این جمل و برادر و حارث که برادران مادرش عیاشی بودند جری و فرج مادرش را مشاهده نموده



از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه اورا با نسوب و افسانه کردند و در مکه دست و پا بستند در  
 ی انداختند تا آنکه مسلمانان بارگردد حارث بن زید روزی بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا  
 میکنی مفارقت دین اسلام اختیار کن و اسود شش القمه عیاش از بسیاری اینها و از کار که از وی  
 میطلبیدند بگفت و دیگر بار حارث اورا سرزنش کرد که از دین که بر کشتی اگر حق بودی پس چرا ترک  
 دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی القمه عیاش از و در غضب شد و سوگند خورد  
 که اگر روزی بر تو دست یابم هر جا که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث پند  
 آنکه مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قباستها  
 یافت و بنا بر آن سوگند و بر او بقتل رسانید عیاش را ملامت کردند که مسلمانان را بناحق کشتی  
 در قباست چرا بر او بی گناهی داد عیاش بر آن صورت نادم شد بخیزت پیغمبر خدا و مقام قصه بعضی  
 رسانید و گفت من از اسلام او خیر نداشتم و بخطای امری واقع شد منتظر جزایم این آیه نازل شد  
 و حکم قتل خطا میسر شد **وَإِن كَانَتْ** پس اگر باشد مقتول **فِي قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ** از گروهی که دشمن شما اند  
 یعنی کافران **وَهُوَ كُفْرًا** و حال آنکه او مؤمن باشد **فَتَحْرِيْرُهُ رِقَابٌ** پس بر قاتل او ست ازاد  
 کردن بنده مؤمن و داده دین باهل او شاید زیرا که میان یمنه و کافر و داشت **وَإِن كَانَتْ بِشِقْوَةٍ** و اگر باشد  
 آن کشته شده از قوی که **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ بِيْثَاقٌ** میان شما و ایشان عهد و پیمان است یا اهل  
 بود حکم اخذ ردید و کفارت حکم مسلمانست **فَدْيَةٌ شُكْرًا** پس بر قاتل است ردی او کرده شده  
**بِحَقِّهِ** و ازاد کردن بنده مؤمن **فِي قَوْمٍ كُفْرًا** پس هر که نیاید بنده و قدرت  
 نداشته باشد بر حریت **فَقِيْلَ شَرِّهِمْ شَرُّ أَعْيُنٍ** پس بدست روز داشتی دو ماهی در پی  
**تَوْبَةٍ** و این حکم کردن خدای تائب بر دهد شمار توبه دانی و این توبه دادن **بِإِذْنِ اللَّهِ** از خداست  
 و بتوفیق **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدای دانای حال قاتل و مقتول **حَكِيمًا** حکم کشته مد باب دین و کفارت  
 آورده اند که عقیس بن صبابه برادر خود شام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلعم آمده و  
 حال بعرض رسانید و آنحضرت رهبر فهری را با او بنزد ایمان بنی النجار رسانید که اگر میدانید که کشته  
 شام کیست او را عقیس سبارید و الایره او بمرجب شریعت اد اکیند بنی النجار چون از آن بیغام آگاه  
 شدند صد شتر تسلیم عقیس نمودند و باز رهبر فهری روی بدین نهادند چون بنزدیک شهر رسیدند  
 و سوسه سلطان عقیس را بر آن داشت که رهبر فهری پیکناه را بکشت و با خود بگفت نفس را بقتل  
 نفس بکشم و مرادین سر داد پس مرتد شد رویا بکه نهاد این دیت نازل شد **وَمَنْ يَقْتُلْ** و هر که  
 بکشد **نَفْسًا سَفِيحًا** مونی را بعد و قصد و حلال داند کشتن او را **فِيْزَادَهُ جَهَنَّمَ** پس دانی  
 او عونی است **خَلِدًا فِيْهَا** در حالتی که جاوید باشد در آن **وَفِيْهِ** و خلم کند **عَلَيْهِ** برو



**وَلَعَنَهُ** و براند او را در ساخت از رحمت خویش **وَلَعَنَهُ** و باره ساخته برای او **عَذَابًا عَظِيمًا** عذابی  
بزرگ را بجهت ارتکاب این گناه آورد اند که رسول صلی الله علیه و آله سر بر سر قوی فرستاد و در پاس فدایی از  
بیش از ستمان بود و قوم او بیکر بختند با مال و مال و غنم خود بیکدیگر مستحق شدند همه سر بر  
تکبر گردان رسیدند و در پاس او از تکبیر بگفت و بر یوسان سلام کرده بگفتار لا اله الا الله زبان گشاد  
از گوی بر او اسباب بر زید فی الحال بر و تاخت و بغرب شمشیر بر سرش بینداخت و هم داشت فار  
برده که سفندان او را بر انداختن خبر که حضرت رسید بغایت سالم شده گفت ای اسامه کشتی کشتی را  
که از سپاه منی تیر کرده بیکایک خود معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من  
آمرزش طلب حضرت صلی الله علیه و آله هم سه نوبت فرمود فکیف قتلت من قال لا اله الا الله و روایتی آنست اسامه  
گفت یا رسول الله که گفتن مردی از ترس شمشیر ما بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هلا شفت قلبه  
یعنی دل او شکافته بودی نادانی که راست میگوید یا دروغ آید نازل شد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
ای گروه گویگان **إِذَا قُضِيَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** چون سفر کنید در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید **فَتَقَاتِلُوا**  
پس نیک پس سید با همتی تفرغ کنید **وَلَا تَقُولُوا** و میگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و کسی را که القا  
کند بنما سلام را یعنی تحت اهل اسلام گوید **لَسْتُ مِنْكُمْ** تو من نیستی بلکه از جهت یعنی از ما  
این که گفتی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** میطلبید ای مجاهدان مال مانی دینار امراد غنیمت و غنم مردی  
است و اگر شما طالب غنیمت آید **فَعَتَدَ اللَّهُ** پس نزدیک خدای تعالی **كَثِيرَةً** غنیمتها بسیار است  
که بدست شما خواهد آمد قای نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال **كَذَلِكَ** همچنین بود  
شما **مُحَقِّقِينَ** بشی ازین یعنی اول که با سلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود تو حل بکلی  
شهادت می نمودید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** پس سنت خدا و خدای بر شما یا آنکه استقامت داد شما را  
در دین **فَتَقَاتِلُوا** پس نیک روشن و میرز سازید مردم خود را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی  
کمان و دیال زنده گذاشتن هر ادا کار نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان **وَلَا تَقَاتِلُوا**  
بدستی که خدای هست **وَلَا تَقُولُوا** با آنچه شما می کنید **خَيْرٌ** ادا نا **لَا تَقُولُوا** و بر اینستند  
نشینندگان در خلفای خود را **وَالْمُؤْمِنِينَ** از مؤمنین زنان **غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ** که نباشند خداوند  
پیماری و عجز **وَالْمُؤْمِنِينَ** و جهاد کنندگان **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای **بِأَنفُسِهِمْ** با الهای  
خود که نفی امیاب قتال و تخمین مقاتلان میکنند **وَلَا تَقَاتِلُوا** و بنفسهای خود که در معرض  
خرق قتل آید و جگر بر آید توان بود و کسی که در مرتبه راحت تن بر روی کند یا آنکه در معرکه  
بجاهد جان بازی نماید زید بن ثابت میفرماید که این آیه فرود آید در الفاظ غیر اوی **الضَرْبُ**  
این ام میگویم گفت یا رسول الله حال من چگونه باشد تا پشام و محروم از عاقله بر اعدایان را و می



بران حضرت ظاهر شد و بعد از کشف حال فرمود که بنویس من الواسعین غیر اولی الفضل **ففضل الله**  
 تفضل داد خدای **المجید** جهاد کنندگان را **بِأَمْرِ إِلَهِكُمْ وَتَقَرُّمُ** بها و نفسها خود **عَسَى**  
**الْقَائِدِينَ** بر نشینندگان پی عذر **در کتب** پایه آن غنیمت است و ظفر مقام نیکو **و کلام** و هر ران  
 قاعدان بعد از میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود میباشند **و عَدَدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ**  
 کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب حسب زیادتی  
 عمل خواهد بود **و فضل الله الجاهدين** و تفضل کرد خدا که مجاهدان را **عَلَى الْقَوَائِدِ** بر نشینندگان  
 پی عذر **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ که آن **مِنْ جَنَّتٍ** یا بقای بلند است **سِنَّةً** از حدیث در آخرت و گفته اند  
 هفتاد و دو مرتبه است میان هر درجه هفتاد و دو مرتبه است نیز و هفتاد سال **و تَقَرُّمُ** و آرزوی  
**و تَقَرُّمُ** و بخشنایش **و كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا** و هست خدایا مرزبان کتاهان گذشته ایشان **رَحِيمًا** مهربان  
 بر ایشان دراز دیا و اجر ایشان در اینجا را آنکه جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکر و قیس بن  
 ولید و امثال ایشان با وجه قدرت از یک بدین جهت نمی دند چون روسای قریش بجانب بدر می  
 آمدند ایشان همراه کاروان جریجا حاضر شدند و بیشتر مسلمانان کشته شدند حق سجنه و قس  
 در شان ایشان اینه فرستاده **إِنَّ إِلَیْهِمْ** بدستی که آنکه **تَوَقَّعُ الْمَلَائِكَةُ** جان میستانند ایشان  
 ملائکه که اموان ملک الموت اند **ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ** در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک  
 هجرت در آن وقت فرض بوده و موافقت با کفار و آن منوع بود **قُلُوا** گفتند ملائکه از روی سرزنش  
 ایشان **فِيمَ كُنْتُمْ** در چه چیز بودید از کار دین و با کلام طایفه از مشرکان و موحدان **قَالُوا** گفتند  
 بودیم ما **سُتُفْعَفَيْنَا** ضعیفان و عاجزان **فِي الدَّرَجَةِ** در زمین مکه و کفار غالب بودند **قَالُوا** گفتند  
 فرستگان تکذیب ایشان را **أَلَمْ تَكُنْ** آیا نبود **أَلَمْ تَكُنْ** از پیش خدای **وَأَسْعَدَ** کشاده و بسیار **فَتَقَرُّمُ**  
**فِيمَا** پس شما هجرت کنید در طریقه دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند **قَالُوا** پس آن  
 گروه تارکان هجرت **تَأْوِيلُهُمْ** جای ایشان در دوزخ است **وَسَاءَتْ مَصِيرُهُمْ** و بد بازگشتی است  
 من ایشان از دوزخ و این عقوبت هم تارکان هجرت را مقرر است **إِنَّ اللَّهَ يَضَعُ الْمَوَازِينَ** که کسانی که بحسب و لایق  
 ضعیف و عاجز اند **بِالْزُرِّ وَالْإِنْسَانِ** و زنان و کودکان **وَالْوَلَدَانِ** و کودکان **لَا يَسْتُطِيعُونَ** **وَضَلَّةً**  
 که توانای جان سازی ندارند **وَلَا يَصُدُّونَ** و نمی شناسند راه مدینه یا طریق بیرون آمدن  
**قَالُوا** پس آن گروه بچارگان **عَسَى** شاید خدای **أَنْ يَغْفِرَ لَهُمْ** آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو  
 آری می کند و آنکه ترک هجرت از روی خطیر بوده حتی که مضطربین نتوانند بود **و كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا**  
 خدای عفو کننده از معذوران **قُلُوا** از مرزبان کتاهان ایشان **وَبَيْنَ يَمَانٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و هو که هجرت  
 کند در راه طاعت خدای **يَجْزِي اللَّهُ الشَّرَّافَ** بیاورد در نعلین **مَرَاتِعَ كَثِيرًا** مواضع بسیار یعنی آرامگاهها



**وسعه** و فراخی در روزی یا کشادگی در اظهار دین و اعلا کلمه و پیرو دین از آنکه سرایت  
بکند که هر که بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون ایت تقدیر و ترک  
هجرت نازل شد و نوشته آن مستضعفان مکه رسید جلع بن عره بر آن گفت و چندین پیرو  
پسارم اما از جمله مستضعفان نیستیم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه میدانم میترسم که ناگاه بدست  
اجل درایم و بسبب ترک هجرت ایان من خلل یابد مرا میباید سر بر کفتم ام پیرو بروید بپایان  
اشارت بر انقاد شده است و در میان خود میگویند که در این روز عده از یوت بر جلع ظاهر شد  
نست راست خود بردست جب نهاد و گفت جدا یا بعد دست از آن تو و این دیگر از آن رسول  
تو بیعت میکنم ترا بدین بیعت کرده است رسول تو باقی این بیعت و در گذشت و خبر و بعدینه  
در رسیده بعضی اصحاب گفتند که آن عده نیز رسیده و اسلام او کامل تر بودی و نزد او مسائل تر حق بجهت  
ایت فرستاد **و من یخرج من بیته** و یوک پیرو دین از خانه خود **بما جئ الی الله و رسوله** در حالی  
که هجرت کنند باشند خدا و رسول او یعنی برای ایشان **ثم یدرک الله الموت** پس مریایه او را مرکب در  
اشکایی طریق و هجرت گاه نرسد **فقد وقع امره** پس بدینتی که ثابت باشند اجزاء **عنه الله**  
زدیک خدای **و کان الله غفوراً** و هست خدای آمرزنده شما تا خبری که در هجرت بود **رحمنا**  
مهربان در عهد مشوبت او بجهت نیت **و اذ انزلنا منقر فی الارض** و چون سفر کنی زمین **فلیت علیک**  
**تقصر فای الصلوة** پس نیست بر شما کما **ان تقصر فای الصلوة** در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی  
دو رکعت گذارید از خفتم **لکی ترسیل ان یفقیتمکم الذین کفروا** آنکه بکشند شما را کافران این  
شرط باعتبار غالب است هر در آن وقت که در حوالی مدینه سلمان را و دشمنان بوجه اند و حال از  
زیر نظر باید کرد **ان الکافرین** بدینتی که کار از **کافروکم** هستند بر شما نازل **عنه الله**  
دشمنی آشکارا **واذا کنت فیهم** و چون بودی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعدای **فاقت**  
**هم الصلوة** پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکی خود را دو قسم ساز **فلیک طایفتهم**  
پس باید که بایستند روی از ایشان **حک** با تو و نماز گذارند و روی دیگر روی دشمن باشند  
**و یأخذوا** و باید که و اگر ندانند نماز یکد ازند **استخفهم** سلاحهای خود را روی جزم و احتیاط  
**فلا تأخذوا** پس چون سجده کنند نماز گذارند **فلیکونوا** پس باید که باشند از آنها  
که نماز نمیکند ارتد **و قراکم** از پس شما در بر دشمن و چون این گروه یک رکعت گذارند بصف  
لشکی باز روند **و تقاتل طایفتهم** و بسیار آن طایفه دیگر که **فلیکونوا** نماز نمیده اند و پاس  
میدانستند **فلیصلوا معک** پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر **و یأخذوا** و باید که بر فارد ایشان  
با خود **حلیهم** آتی که میل از سر میکنند از دشمنی چون سپرو خود **و زینه و اسلحتهم** و سلاحها که بدان جنگ

میکنند



میکنند چون شمشیر و عجم و تیروگان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** دوست می دارند آنانکه کافرند **لَوْ تَقَفَلُوا**  
 در آنکه غافل شوید **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** از سزای هر چه **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و از سزای هر چه خویش چون البسه  
 و سایر خوف **فَيُجِبِلُونَ عَلَيْكُمْ** پس حمله آورند بر شما **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** یکبار و هر چه یابند بر بد بختیست  
 که بغیر **مِلَّةِ اللَّهِ** بفرز و رفته بود همین که بعسکان رسید سرکان و بر او دید صف کشید و قتل  
 و جلال را میا شد حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف برکشیدند و وقت نماز پیش  
 در آمد و سوار لشکر کفار سپاه سواران و قبله حایل بودند حضرت باصحاب با قامت نماز نشسته  
 نموده و کنار معایبه رکوع و سجود ایشان مشاهده نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن  
 نماز کاران خسرت خوردند که چو بر ایشان هجوم بکنیدیم و بین کتان شوکت و ماء از روزگار ایشان  
 بر نیاریدیم یکبار از ترس کفر او از او که ای قوم بعد از این نماز نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن  
 عادت مبالغه بتقدم می رسانند و هست نگاه داشته در آن وقت بر سر ایشان را بنیم و بکام دل ازین  
 دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز عصر در نیامده بود که جبریل فرود آمد کیفیت نماز خوف بدین  
 آیت بحضرت رسالت **مِلَّةِ اللَّهِ** تعلیم داد و فقهارا در جگونی این نماز اختلاف بسیار است و در  
 کتب فقہ مقرر شده **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و هیچ کتابی نیست بر شما **رُكُوعًا** یکبار **أَوْ جِي** اگر باشد شمار  
 رنجی **مِنْكُمْ** از باران که کوان گرداند اسلحه را **أَوْ كَسَفَتْ رُفُفًا** یا باشد چهاران و فاقولت  
 در حال سلاح **أَنْ تَقِفُوا اسْلِحَكُمْ** آنکه بنهید سلاحهای خود را **وَقَدْ فَا حَذَرًا** و در حال فرار گیرید  
 آلات نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید **أَنْ تَقِفُوا** بدین  
 که خدای عزوجل **لَا تَقِفُوا** آماده کرده برای کافران **عَذَابًا قَبِيًّا** عذابی خوار کننده **وَإِذَا قُفِّيْتُمُ الْعِلْقَةُ**  
 پس چون ادا کردید نماز خوف را و فادع شدید از آن **فَادْعُوا اللَّهَ** پس یاد کنید خدایا **قَبِيًّا** در حال  
 قیام که شمشیر بینید **وَقِفُوا** و در حال نشستن که تیری اندازید **عَلَى جُنُوبِكُمْ** و بر پهلوهای  
 خود از زمان که رخ خورده اید او افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در هر حال در راه  
 مسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای **قَبِيًّا** یعنی در وقت تقرب در بود  
**وَقِفُوا** در حال اشتغال باکل و سرب و مصاحبت با خلق **وَعَلَى جُنُوبِكُمْ** در زمان توجه ببنام و مرده  
 الا تخافوا نتیجه چنین خوف تواند بود **نَفْسًا** هر که در خوف کم شده هوش او نشود الا تخافوا  
 کوش او خایفانرا لا تخافوا گفت درس هر که خوفش نیست چون کوی مشغول ترس **وَإِذَا كُنْتُمْ**  
 پس چون بپا رسیدید و از خوف ایمن شدید **فَأَقْبِرُوا الصَّلَاةَ** پس بگذارید نماز را بتعذیل  
 ارکان و حفظ شرایط آن **إِنَّ الصَّلَاةَ** بدینست که نماز **كُنْتُمْ عَلَى التَّوْبَةِ** هست بر یومتان **كَانَ**  
**مَوْقُوتًا** و متصرفت بمعنی محدود باوقات که اخرج آن از اوقات روا نیست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و سستی



و ضعیف بودید **فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ الْقَوْمَ** در طلب کاوان و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حراء الاسد  
فازل شد که حضرت صلعم بعد از جنگ احد بنی است که از عقب ابی سفیان رود و صحابه از حق حاکم  
ستام بودند حق بجهت میزاید **اِنَّ تَكُونُ اَنْفُسُكُمْ** کی هستید شما ای پوستان که در دین می شوید  
از جی اجهت **فَاِنَّهُمْ بِالْمَوْتِ** پس بدستی که کاروان نیز در دین می دهند و زخم خورده **كَمَا تَكُونُ**  
مجنای هستند شما در دین **فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ الْقَوْمَ** و شما با وجود الم ایید سیدارید **بِئْسَ الْاَحْزَابُ** از حزای  
**بِئْسَ الْاَحْزَابُ** ای پوستان ایید بیدارند از جواب آخرت و نوبت دنیا **وَكَانَ** و هست حزای  
**بِئْسَ الْاَحْزَابُ** دانا بغیر شما **حِكْمًا** حکم کار در امر دینی آورده اند که طوطی بن سرق از بنی ظفر بنی لقب  
در خانه قتاده نزد و زید که در ایشان آمد پنهان کرده بود بزرگواران انبان شکافی داشت  
همراه آردی ریخت تا جان طوطی و طوطی را از اجناس یهودی که زید بن السیمی میگفتند بر دو طریق  
و دیت پس در بار قتاده بر آورد قیق بخاند طوطی رفت و بعد از طلب در طوطی می کند یاد کرد  
که این کار نمی دم و خبر ندارم قتاده برخواست که طوطی را یهودی گرفته بودی برد و جهود را جفا  
گرفت زید گفت دوش طوطی زید در اینان بودیت بن داد و جمعی بران کوی دادند صورت حال  
بجکه علیه بنی رفیع کرد و بنو ظفر که قوم طوطی بودند از خوف رسوایی او خواستند که طوطی را بکشند  
شود و جهود پاک دانی بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت بنی بن  
بود که خیانت بر جهود ثابت شود و ستمانان از ان خیانت میر باشند همی که حضرت صلعم  
نقد عتاب بیهودی کرد و خواست که بقطعه بد او حکم نماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید  
که **اِنَّ اَكْثَرَكُمْ لَفَسَاقٌ** بدستی که مافرتا دیم **اَلَيْسَ كَذَلِكَ** بسوی تو قرآن **بِئْسَ الْاَحْزَابُ** و حکم و راست  
**بِئْسَ الْاَحْزَابُ** تا حکم کنی میان مردمان **بِئْسَ الْاَحْزَابُ** یا بنی حذای ترا شناسا گردانید  
و دخی فرستاده **وَكُلُّكُمْ لَفَاسِقٌ** و باش برای خیانت کنندگان **خَصِيًّا** دشمن کنی که بکناه  
و در مقام رفع خیانت باش از خائیان **وَسَقَطَ** و آمرزش حواه از خدای از قصه که بعد از  
یهودی کردی **اِنَّ اَكْثَرَكُمْ لَفَاسِقٌ** بدستی که خدای هست **فَقُولُوا** آمرزش هر کسی را که آمرزش طلبید  
**رَجِيًّا** مردمان برو **وَلَا تَجْعَلُوا عَمَلَكُمْ** و خصوصیت مکر از قبل از آنکه **بِئْسَ الْاَحْزَابُ** خیانت میکنند  
با نفسهای خود یعنی قوم طوطی که با خیانت او در ساخته اند **اِنَّ اَكْثَرَكُمْ لَفَاسِقٌ** بدستی که خدای او  
نمیدارد **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّمَنْ هُوَ عَدُوًّا لِّمَنْ هُوَ عَدُوًّا لِّمَنْ هُوَ عَدُوًّا** هر که هست بسیار خیانت کنند مصر بران **اَلَيْسَ كَذَلِكَ** گناه کاری که مستحق  
باشد در گناه خود **بِئْسَ الْاَحْزَابُ** شرم میدارند از مردمان و پنجهان میکنند خیانت را  
**وَلَا يَسْتَحْفِظُونَ** پس **اَلَيْسَ كَذَلِكَ** نی دارند از خدای **وَهُوَ كَفُورٌ** و حال آنکه خدای با ایشانست و سر  
منای ایشان میداند پس او سر او را تراست که از او شرم دارند و بیدارند **اَلَيْسَ كَذَلِكَ** انفسکام

ع

ع

بِئْسَ



هزار گاه

بسیب تدبیر و تدبیر کنند **مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ** آنچه بر آنکه نمی رسد در خدای **مِنْ الْقَطْرِ** از گفته دروغ بی ظفر  
 بایکد یکی ستاوت میکردند که طم سوختند به دروغ بخوردم پیغمبر سوختند و آنکه مسلمانست باور خواهد  
 کرد و بگوید یهودی که کافر است التقات خواهد نمود **وَكَاكَ اللَّهُ** و هست خدای **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**  
 با آنچه شما میکنید از تدبیر **فِي حَقِّ حَاطِمٍ** کشتن بعلم و هیچ چیز از احاطه علم او خارج نیست **هَذَا الْقَتْلُ**  
 شما ای گروه بی ظفر که از حیت جاهلیت دفع میکنید **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** از خای این خیانت را  
 بجدال و خصومت **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در وقت زندگانی دنیا **فَمَنْ خَانَ** پس کیست آنکه خصومت  
 کند با خدای دروغ خیانت **عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** از ایشان روز قیامت **أَمِنْ وَكَرَّ** یا کیست آنکه باشد  
**عَلَيْهِمْ وَكَرَّ** بر ایشان نگهبان که نگذارد که ایشانرا عذاب کند یا حمایت کند که عذاب از ایشان  
 باز دارد **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا** و هر که بکند بدی که از آن ضرر بخیزد **أَوْ يَعْظِمْ نَفْسًا** یا سم کند بر نفس خود  
 پس طلب آرزیش کند از خدای بر تو بر وانا بت **يُحَدِّثُ اللَّهُ** بیا بد خدای **وَحَيَا**  
 آرزو کنده کنایان او **وَحَيَا** مهربان بفضل خود برودین است ترغیب طعم و قوم او است بتوبه  
 و استغفار **وَمَنْ يَكُنْ لِنَاسٍ** و هر که بکند کنایه و خواهد که بکند کنایه را بد آن نعمت کند **فَأَنَّا نَكْتُمُ**  
 پس چیزی نیست که میکند آن عمل را **عَلَى نَفْسِهِ** بر نفس خود به ضرر آن از نفس او بد یگری تعوی  
 نمیکند **وَكَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** و هست خدای دانا بسیار قانع **عَلَيْكُمْ** حکم کنند در مجازات او  
 بقطع **وَمَنْ يَكُنْ لِنَاسٍ** و هر که بکند کنایه صغیر یا آنچه بخطا واقع شود **أَوْ لِنَاسٍ**  
 کبر و آنچه بعد از وی صادر گردد **فَمَنْ يَكُنْ لِنَاسٍ** پس نعمت فدا بآن کنایه **بَرِيئًا** بیکناهی را چنانچه طم  
 به نیست **وَمَنْ يَكُنْ لِنَاسٍ** پس بدستی که برداشت دروغی را که از آن بخیر و بهیوت  
 میشوند بیکناهان **وَمَنْ يَكُنْ لِنَاسٍ** و یکی حامل شد کنایه ظاهر را **وَلَوْ لَا فَضْلُ** و اگر نه فضل خدای  
 بودی **عَلَيْكُمْ** بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم او خبر داد **وَرَحْمَةً** و بخشایش او که ترا  
 از قصد عذاب زید و تصدیق طم متفرق ساخت **لَهُمْ ظَافِقَةٌ** هر آینه قصد کرده بودند  
 کرد **وَمِنْهُمْ** از بی ظفر آنکه **يُضِلُّوكَ** اگر بگردانند ترا از حکم راست **وَمَا يَصْنَعُونَ** و در خطا و ضلالت  
 معنی اندازند **إِلَّا أَنْفُسَهُمْ** بکی نفسهای خود را به وبال عمل عاید بایشان نیست **وَمَا يَصْنَعُونَ** و بفرستاده است  
 و ترا بیان نمیی توانستند رسانند هیچ چیز به تو در پناه خدای **وَأَنزَلَ اللَّهُ** و فرستاده است  
 خدای **عَلَيْهِ الْكِتَابُ** بر تو قرآن **وَأَنزَلَ اللَّهُ** و بیان احکام ترا **وَعَلَّمَكَ** و در امور اینها است ترا  
**لَمْ يَكُنْ لَكَ** آنچه بودی که بخود بدانی از آن خفیات امور و مکنونات ضایر بهیوت گفته  
 انداز آن علم است بر تو پست حق و جلال و قدر حال و شایسته بود بت نفس او در حجر الحقایق  
 میکند علم مکان و ماسکون است که حق سجد در شب اسری بدان حضرت عطار و نوره چنانچه

مفوض

ع



در احادیث معراجیه آمده است که در روز عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلت ملک و یاسکون  
و **وكان فضل الله** و هست فضل خدای **عليك** بر تو نبوت **عظيما** بزرگ چه هیچ فضل اعظم از  
نبوت کامله که ترا هست نیست **لا خير** نیست نیکی یا **في كثير من محبتهم** در بسیاری از ایشان  
از آن گفته اند ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته اند اسم ستا نیست  
یعنی هیچ نیکی در آن را از گویان نیست **الاسر** مگر آنکس بفرماید **بصحة** بعد مدون  
**اف** یا اگر کند معروف و آن چیزی است که بشب مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا فرض  
دارد نیست یا دستگیری بچارگان **اف** اصلاح **بين الناس** یا فرماید یا اصلاح میان مردمان و رفع کد  
از دلهای ایشان **و من يفعل ذلك** و هر که بکند اینها که مذکور شد **استغفر الله** برای طلب  
خشود و خدای **فسوف نؤتيه** پس روز باشد که بدیم او را **اجرا عظيما** مراد بزرگ و **وسنيساه**  
**قوا** از سوا و هر که مخالفت کند با رسول **من بعد ما بين** پس که ظاهر شد **بانه** مراد از آن است  
بر قوف بر محضات و ظهور دلائل و اسباب **و يتبع** و پیروی کند **غير سبيل الرشدين** غیر آن راه که نورانی  
بر اندازد از امتقاد و عمل این آیت در شان طعمه است که از حرف قطع بد بر حجت بجانب ملک و برسد  
و بجانب در خانه کسی میرد دیوار و فرزند و در زیر آن بجای روزی دیگر او را از میان دیوار  
پیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از دینه کیخته  
و بنای بدین جا آورده کشته (و بنا سبب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضایا  
بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کار و تراشیدن ساختن پاره از شمع ایشان بدزدید  
و بر حجت آخر الامر گرفتند و سنگسار کردند و قتل است **از جده** در رویا نبشته بود  
کیسه دیناری در کشتی بدزدید بعد از توقف بر آن او را در دیوار اختنه این عذاب دنیا  
بود عقاب آخرت را میگوید **لو لم تاتوا لیت** و اگر ایتم او را در آن سرای با پنج دوست نیدارد  
درین سرای که آن کفر و دزد است یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم **و فصل حشم**  
و در آیم او را بدوزخ **وساء نصيبا** و بدبار کشتی است دوزخ **الله** که **لا يغفر** بدرستی  
که نیامزد خدای **ان لا يشرك** از آنکه شرک آورد **بجزای** و **يقول ما دونه** و بیارزد آنچه جز شرک  
است **لوح يشاء** هر که خواهد نزل آیت در شان بیری بوده است از ارباب که بجانب بنو قریظ  
آنها معروف رسانیده یا رسول الله بیری ام در کتاه فری شده **الا آتست** که خلاصی شناخته ام  
بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نرفته ام و عصیت از روی جرأت و پیاد پی یا  
نکرد ام و تصور آن ندانسته ام که طرفت العین خدایا بگریخته عا جز گویانم و حالی آنده ام بیکی  
از کتاه و تری کشیدن بر درگاه حال من چگونه بینی خدایا برین آیت مراد داده که همه کتاها را از شرک

نکته

ع

امید روزی



امید آرند و هست و **مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ** و هر که شک آورد خدای **فَقَدْ ضَلَّ** پس هر چه کرده شد انحق **ضَلَّ**  
**بَعِيدًا** گمراه دور در غایت ضلالت پس افعال مشرکان خبر میدهند که **إِنْ يَدْعُونَ سِوَايَ اللَّهِ** یعنی بتند  
 بدون حق **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مگر مادکرا بتانرا داده بگوید بواسطه تائید اسماء ایشان چو ضلالت و  
 غریب و غفای همچین هر چه را بتی بود که انشی به فرام میگفته و در تفسیر سیر آورده که بتانرا  
 بر صورت زنان ساختند و گفته اند مراد از این اوقات ملائکه اند بزم ایشان که میگفتند فرشتگان خیران  
 خدا **وَأَنْ يَدْعُوا** و بتی پرستند **لَا يَسْطُرُ لَهُمْ** مگر در سر کس بیرون رفته از فرمان برداری  
 یعنی ابلیس را چه امر میکند مشرکان را بعبادت آنها **لَعَنَهُ اللَّهُ** بوانه است خدای او را و او را کرده از رحمت **وَقَالَ**  
 و گفت شیطان **لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِي** هر آینه میگیرم از بندگان تو **بَصِيْبًا نَفْرُوسًا** هر مقرر کرده که انرا  
 بهشت انوار گویند و از هر افسان دنیا نفع و سود نه بهشت انرا خواهد بود چنانچه در حدیث  
 آمده **وَلَا تَنْفَعُكُمْ** و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق **وَلَا يَنْفَعُهُمْ** و دل از روی انکندم ایشانرا و بی  
 آرام در چشم ایشان اما بی باطل را چوبه طول حیات یا تا جنس تو بیا که بهشت و نشور نیست یا دخول  
 بهشت یا از کتاب ذنوب **وَلَا تَنْفَعُهُمْ** و بیفرایم ایشانرا **فَلْيَتَّبِعْكُمُ** پس بی شکافند **أَذَانُ الْإِنْعَامِ** گوشه  
 چهار پایا را و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکرد اند اشارتست با آنچه عرب داشته انرا از جیره و سایر  
 و وصله و غیر آن چنانچه در سوره مایه بیاید **وَلَا تَنْفَعُهُمْ** و هر آینه بیفرایم ایشانرا **فَلْيَتَّبِعْكُمُ** پس تفسیر  
 میدهند **خَلَقَ اللَّهُ** آفرید خدایا بصورت با بصفت هر چه کردن انسانا و نیز ملحق و ندان و لواط  
 و محیی و رقم کبوتر زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطره الله است یعنی اسلام یا استخوان  
 جوارح و قوی در امور باطله **وَمَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ** و هر که را بگرد شیطان **وَكَيْتَا سُنْدُودِ اللَّهِ** دوستی بدون  
 خدای یعنی هر چه شیطان نماید آن کند **فَقَدْ خَسِرَ** پس بدستی که رایان کند **خَسِرَ الشَّيْطَانُ** زیانی  
 روشنی بر مائیس و قوت از دست برده و از سود بی بهره بود یا زیان کند ببنوای بهشت و حصول  
 دوزخ **يَعْدُهُمْ** و عده میدهد ایشانرا شیطان با آنچه وفا کند **وَيُخَيِّرُهُمْ** و در از روی انکند ایشانرا  
 چیزی که نباید **وَمَا يَعْزُبُ عَنْهُ الشَّيْطَانُ** و عده نمیدهد ایشانرا شیطان **لَا عَزْوَاقَ** مگر فریب و خداع  
 یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است **أَوْ لَيْكَ** آه که و ده که پرستند بتان و متاع شیطانند  
**مَا فِيهِمْ جَهَنَّمَ** جای ایشان دوزخ است **وَلْيَجِدُوا فِيهَا غَمًّا** و نیابند از دوزخ **جَهَنَّمَ** گمراهی  
 که بد بجا نقل کنند **وَالَّذِينَ اسْتَوَالُوا** و انانکه گردیدند **وَعَلَى الصَّلَاتِ** و علایا بسنید کردند  
**سَخَطَهُمُ** روزه باشد که در ایم ایشان **جَنَاتٍ حَرَمٍ** بیوسته آنها که بیرون **مِنْ جَهَنَّمَ** **لَا فَخْرَ**  
 از بر درختان آن جویها **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالی که این داخلان جاوید باشند در آن **أَبَدًا** تا ابد است  
 یعنی همیشه بی انقطاع **وَعَذَابُ اللَّهِ** و عذاب خدای و عذاب کردنی و راست کرد سخن خود را **حَقًّا** راست



کردنی و **وَمَنْ أَضَلُّ** و گشت راست تر **سَبَّحَ لِلَّهِ** از خدای درستی خود ابو صالح روایت میکند که سلمان  
و اهل کتاب در مجلس باید یکو جمع شدند و یهود و نصاری (عاز مفاخرت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
پیش از پیغمبر شما بیعت شد و کتاب ماقبل از کتاب شما سرگشته و در بیعت نمود مگر یهودی  
یا نصرانی سلمان جواب دادند که پیغمبر خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شماست پس ما  
بیعت نمودیم و از تیمار شما آنکه **لَنْ يَنْفَعَكُمْ** ای خدای و من کرده از تو این بافت نشود باز  
شما ای مسلمانان **وَلَا تَأْتِي أَهْلَ الْكِتَابِ** و نه باز و هائی اهل کتاب که گویند تو یخلف الحنة الامن  
کان هوذا او نصاری یعنی هیچ کار باز و بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاضت بیست و یک  
**بِسَبِّ** یارب و هوس بر نیاید این معنی **بَابِ** دیدن و خون جگر تواند بود **سَبَّحَ لِلَّهِ** هر که بگوید  
کار بد را **بِسَبِّ** چنانچه خواهد بود بآن عاجل و اجلا این حکم عام است هر عامل را آورده اند که چون این  
آیت فرود آمد اصحاب مقام گشتند و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله کیف  
الفتح بعد هذه الآية بعد از نزول این آیت چگونه است که باید چه میگوید از کردار بد خالی نیست  
بسی تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نه پیمان بشوید و نه اند و هنگام یکدیگر و نه  
بلافا بگویند گفت یا رسول الله خواهم فرمود هوذاک آن جزای اینست و در تفسیر فرموده  
که حضرت صلوات الله و سلامه علیه بعد از این سخن فرمود که ای ابوبکر تو و اصحاب و مؤمنان جزای  
کتاب در دست دهد تا جزای برسد و شما را هیچ کتابی نبود و دیگر ترا جزای ای ایشان جمع کنند  
و روز قیامت بدیشان رسانند و حسن بصری رحمه الله یکی بن علی علیه السلام گفت ای رسول  
آنکه حق قسم میگویم **وَلَا يَجِدُ** و نمی یابد عامل سوء **لَهُ** برای نفس خود **سَبَّحَ لِلَّهِ** جز خدای و گشت  
دوستداری که مرد بد و رساند **وَلَا يَجِدُ** و نه یاری که از عذابش بربازد **وَمَنْ يَحْمِلْ** ای خدای  
و هر که بجای آن بعضی از اعمال صلاحیه هیچکس را قوت از کتاب تمام آن نیست **سَبَّحَ لِلَّهِ** و گشت  
از مرد و زن **وَهُوَ خَيْرٌ** در حالتی که او بخیر باشد چه عمل سالی را یا نه اعتبار ندارد **فَأُولَئِكَ** پس آن که  
عمل کنند **يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ** در آرد شوند بهشت و حفص بن غصن معلوم میخواند یعنی در اینند جنت  
**وَلَا يَطْلُونَ** و سیم رسیدند بر لب عمل خود **نَقِيرٌ** بعد از نقیر یعنی هیچ چیز از تو این ایشان  
کم نشود **وَمَنْ أَحْسَنُ مِمَّنَا** و گشت نیکوتر از رحمت دین **مَنْ أَحْسَنُ مِمَّنَا** از آنکه خالص بود این  
نفس خود را **يَلَهُ** برای خدا باینکه کرد روی خود را در سجود حق نعم **وَهُوَ خَيْرٌ** و حال آنکه او اینست  
به نیکوئیها و ترک کنند بدیها **وَاتَّبِعْ** و پیروی کرد **يَلَهُ** دین ابراهیم را **حَقِيقًا** در حالتی  
که ابراهیم باین پیروان است از همه دنیا بدین اسلام **وَأَتَّخَذَ اللَّهُ** و گرفت خدای **أَبْرَاهِيمَ حَقِيقًا**  
ابراهم را دوست یعنی او را برگزین و اختصاص داد بکسانی که مشاهد است بکلیت دوست بادوست

اورده اند



آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علیه وعلیه فخط بدید آمد و چون مردم هوار از مواید خلیلی یافتند  
یافته بودند درین سال بجهت جمع پیشتر رجوع نمودند ایچ ابراهیم عم داشت بریشان ایشار کرد و همان  
که ایشار تها شد چند قطار شتر عصر فرستاد نزدیک دوستی که معتدل علیه بود تا قدری طعام از مصر  
بمشام فرستد چون بمقام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر خط و غلاظاتی  
شده و اگر بخیر اواقع ابراهیم عم این طعام از برای خود طلبید بهر نوع که بود چاره عینی تو است نمود  
و اما شنیده ایم که بسی فاقه از دکان بدو البتة کرده اند و او بکرم عزیزی و سماحت جلیل میخواستند پس  
طعام بریشان صرف کند لکنه گفتند عملان ابراهیم عم بیهای نیز نیافتند بفرودت بازگشتند  
و ایشا تراشید آمد که شتر خالی بشهر آرند به بسی کدایان و پیوایان چشم بران داشتند که شتران  
خلیل از مصر باطعام فراوان خواهند رسید شتر باران در حوای شهر جوالها بر از یک زم کرده بخا  
آورده اند ازین حال تنگ دل شده روی بمسجد نهاد و دران حال ساره زوجه ابراهیم در خواب روح  
چون پدر ارشد جوالها بر دید محرم و خوش دل شد سر یکی بکشد اردی سینه در عایت سفیدی و پیا  
کین کی پیرد آمد پاره از ان خمیر کرد و نان بخته بعیال و اطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد  
باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که ای ابراهیم است گفت از نزدیک دوست مصری ابراهیم عم فرود  
که این نزدیک دوست خفیو مر که الله است خدای بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته اند لوط  
حلت است سلام بنده است در عوم احوال حضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل  
بوسوم شد و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محب است  
للاجرم بحیب مسی گشت و از اینجا است که ذکر حلت بظا هو فرمود که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت  
یکنایتان نموده که فاتبعونی بحبکم الله و درین معنی گفته اند **پیت** محب آن نیست که محبوب جهانی  
و بلفظ **عجب** است که محبان تو بحبوا باندند **خلیل** ساک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه  
هستی و توفیق است و جذبه علامه نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که ای  
ذاهب الی رپی از جن بر حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسیر بحب لاجرم ایچ نظر که خلیل بود  
که نری ابراهیم ملکوت السموات قدمگاه حبیب کودانید که دنی فتدی **پیت** خلیل از جنل تا نشان  
سپاهش **سیح** از چاوشان بارگاهش **و تبارک فی السموات** و مرخدا بر است ایچ در آسمانها  
بود **و تبارک فی الارض** و ایچ در زمینها باشد بر تو کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی بگزینند  
**و کان الله و همت خدای** **بخل شئی** **محیطا** به چیزها احاطه کنند از روی علم و قدرت و شفق  
و طلب فتوی میکنند از تقی **فی النساء** در باب میراث زنان یعنی دختران هم که جناح کزشت و عرض  
عینه بن حصیر که دختر خواهر لایق مال میدی و مانند هم مکر کسی را که کار از آن کند و غنیمت



بیت آرَد **قُلْ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ** بگویی که خدایا تم فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را **فَقُلْ** در باب  
ایمان و **وَمَا يَنْبَغِي عَلَيْكُمْ** و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند آنچه خوانده میشود بر شما **فِي الْكِتَابِ**  
در قرآن **فِي بَيِّنَاتٍ لِّلنَّاسِ** در نشان بینهان که رسانند **اللَّهُ قُلْ** آن زبانی که **لَا تَخْشَوْنَ** بپندھید  
**مَا كُتِبَ لَهُنَّ** آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از **بِرِّتٍ وَرَحْمَةٍ** و رغبت میکنید و هست خدای  
پی نیان از خلق خود اول اگر و نه برند و گویند **أَن تَكُونَ** ستوده در ذات اگر حمد او گویند و اگر نگویند  
**وَيَكُونَ** و مر خدا بر است **رَافِي السَّمْعِ** آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیره **وَيَكُونَ**  
و آنچه در زمینها بود از کمان و مواید و جزآن **وَكَيْفَ يَأْتِيهِ** و بسند است خدای **وَكَيْفَ** کافی مهمات بند  
**أَن يَتَّخِذَ مِنْكُمْ** اگر خواهد خلایا ببرد شمارا و قافی گرداند **أَهْلًا نَّاسِي** ای مردمان **وَيَاتِي**  
و بیارد یعنی ایجاد کند دیگر از ایشان بر دار تر باشند چون این آیت نازل شد حضرت مصطفی صلعم  
دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت افاقوم پس اند یعنی بارسایان **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای  
**يَعْلَمُ ذَلِكَ** برین ایجاد و اعلام **فَقِيلَ** توانا **كَانَ يُرِيدُ** بفرماید که باشد که خواهند بعمل خود **تَوَابَ الدُّنْيَا**  
پاداشی این سراسر هیچ بجاهد مثل آنکه ارتکاب جهاد برای غنیمت کند **فَقَوْلَهُ اللَّهُ** پس نند یک خدایت  
**تَوَابَ الدُّنْيَا وَالدَّخِرِ** پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت و آن شریف است پس چرا  
کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریفترین چیزی باریانند و اگر بالفرض میل کرد اخس تا به  
خواهد بود و اگر بجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت جنان نعمتست که غنیمت دنیا جز نباشد  
آن چیزی بغایت محقق باشد و غنیمت دنیا نیز بزرگ برسد پس ترم بصل باید کرد که فرج خود در پی  
انست **وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا** و هست خدای شنونده هر قوها **بَصِيرًا** بیننده هر فعلها **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
ای گروه مؤمنان **كُونُوا قَوَّامِينَ** باشید ایستادگان **بِالْقِسْطِ** بعمل یعنی جهد کنندگان در قامت  
مراسم عدالت **شُجْرًا** و باشید کوهان برای خدای یعنی ادا کنند شهادت کنید براسی **وَتَوَكَّلُوا**  
**أَنْفُسَكُمْ** و اگر بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود انست که اقرار کند بحقیق که در فرقه اوست در  
تسیم از ابو العالیه نقل میکند که مردی از ارضار گفت یا رسول الله ای بر پدر من حیوات و من بران  
کواهم و مرابان میشد ارد از ادای شهادت لادرویشی و افلاس بدین این آیت نازل شد که گویند  
باز نمیکرد و اگر هم نفسهای شما **أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُوهُمُ الْمَدْرُؤَةُ** و خویشان نزدیک **إِنْ كُنْ**  
اگر باشند مشهور علیه یا هر یک از مشهوره و مشهور علیه **عَنْتُمْ** تو انکر او فقیر یا درویش یعنی غنی را برای  
غنا احترام نکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم ننمایید **فَإِنَّ اللَّهَ** و ای بس خدای سرور است  
بتو انکر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان معصیت نیست بران حکم نفوذ می  
**فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى** پس شما متابعت هوای نفس نکنید **أَن تَقُولُوا** و ای انکم میل کنید از حق **وَأَن تَقُولُوا**



و اگر به پیمانهای خود نگاه راست **و انفقوا** یا از حق کنید از ادای و بپوشید **فان الله كان**  
 پس بدستی که حذای هست **بما تعملون** بدینچه شما میکنید از عدل و میل **حیث** دانا و شمارا بر آن  
 خواهد کرد **يا ايها الذين آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان  
 یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتی و بتوت و موسی و عیسی و نوح و غیره  
 و در هیچ کتاب و پیغمبر ایمان ندایم و گویند که خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانان را میگوید ای  
 کسانی که ایمان آورده اید بدان **استغوا** ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید  
 ایمان آورده اید بدان ایمان آرید بدان مؤمنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید به بعضی از  
 کتب و رسول ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بکتاب و عیسی ایمان آرید  
**يا الله جدي قد سئله** و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و آله **و الكتاب الذي نزل** و همان کتابها نیز  
 که فرستاده **رسوله** پیش از قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از حقیقت برهان  
 ایل آرید پس سبیل کشف و ایمان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق  
 و از حضرت قطب الاقطاب خواج بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است که فرموده اند یا ایها  
 الذين آمنوا اسألو اشارت بآنکه در هر طریقه العینی نفی وجود بشری می باید کرد و اثبات  
 وجوب الوجود جل ذکره می باید نمود **ع** وجود کذب لا یقا من بد ذنب از حضرت سید طایفه  
 جیش قدس الله فیه روضه منقول است که فرمود در معنی یا ایها الذين آمنوا اسألو اسأله سال است  
 ایمان آورده ایم در ایمان آوردیم و در ایمان تازه کردیم و هنوز در آنم **نقلم** دمی بی حق زدن محض  
 گناه است **ع** بخود مشغول گشتن کفر راه است **ع** از مردم گشتن پندار نیست **ع** سوز ظلمت طوسی خوف  
 پرستی **ع** خودی کفر است نفی خویشی کی رود که جز حق در حقیقت نیست موجود **و یلک الله** و هر کافر  
 شود بخدای **و یلک الله** و یوشکان او **و یلک الله** و یلک الله **و یلک الله** و یلک الله **و یلک الله**  
**الآخر** و یروز رحمتی پس بدستی که گره شد **من لا یعبد الله** گره شد فی درغایت  
 دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود **ان الذين آمنوا** بدستی که انا که ایمان آوردند موسی هم  
 یعنی یهود **ثم کفر** پس کافر شدند پیرستیدن کوساله **ثم آمنوا** پس باز ایمان آوردند و نهید  
 کردند **ثم کفر** پس کافر شدند بعضی هم و قصد قتل او کردند **ثم ازاد ان کفر** پس میفرمودند  
 و زیاده کردند کفر را با کفر **صلی الله علیه و آله** **ثم یلک الله** نیست حذای که یارزد ایشان را  
 اعتبار هر کار بخداست و حذای دانسته که خدایم بکفر و طغیانست **و لا یهدیهم** و نیست که ره  
 غاید ایشان را **سبیل** راهی که بحق باشد **بیشتر النفاقین** بشارت ده منافقان را بر صیقل هم است  
 یا خیر کن بجای بشارت **یا اهلکم** بآنکه ایشانراست **عذابا الیما** عذاب دردناک **الذين** و منافقان



افانند که **يُخَيَّرُونَ** بیکرند کافر را از ایمان **سُورَةُ الْاَنْعَامِ** در دوستان بدون مؤمنان **اَيُّهَا**  
ایا میطلبند **عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ** نزد یک کافران از دوستی ایشان در چند وقت **وَلَا اَعْرَضَ** پس بدستی  
که عزه **لِلَّهِ جَمِيعًا** نزد خداست هر دو هر که از عزت رسد از ورسد و او دوستان را مسودت و نزد داده  
که **وَاللَّهِ الْعِزَّةُ** و بر سوله و المؤمنین **وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ** و بدستی که خدای و استاد بر شما ای مؤمنان  
**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** در قرآن حق بخند در یک ایستاده که با خصوص کنندگان و مستفریان بر آن نشست  
و خاصت کنند و آن ایت ایست که و از ایت الذین یخوضون الایة ایجا در مدینه تذکار آن یتمايد  
و یکی از خدای در قرآن و استاد بوده که **اِنْ اِذَا سَمِعْتُمْ** بدستی که چون بشنویید **بِآيَاتِ اللَّهِ** اینها  
خدا را از قرآن که **يُكْفِرُهَا** کفر آورده شود بدان **وَيَسْتَهْزِئُ بِهَا** و استهزا کرده شود بدان **فَلَا**  
**تَقْعُدُوا عَنْهَا** پس منبشید با کافران و مستفریان **حَتَّى يَخْرُجُوا** تا وقتی که خصوص کنند و شروع نمایند  
**فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ** در سخن غیر استغرا **اَنْتُمْ اِذَا** بدستی که یا شید **الْفِتْنَامُ** که نشست و خاصت کنند با ایشان  
**يَسْتَهْزِئُ** مانند ایشان در کتاه ذریاک قادرید بر اراض ایشان و انگار بر ایشان و یا وجود این  
اید بهجت ایشان **اِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ** بدستی که خدای جمع کنند منافقانت **وَالْمُكَافِرِينَ**  
و ناکی ویدگان **فِي جَهَنَّمَ** در دوزخ **جَمِيعًا** هر ایشان از **الَّذِينَ يَتَرَبَّصُّونَ** آنکه انتظار میرند  
**يَكُفِّرُ** بشما و قوی نکستی را **فَاَنْتُمْ كَمُ** پس اگر واقع شود شما **فَتَحْشُرَ** فتح و فترتی از نزدیک  
خدای **قَالُوا** گفتند منافقان مر شما **اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ** ایا بنویم با شما و مدد کاری نکردیم پس سهم  
از غنیمت بر هید **وَالْمُكَافِرِينَ** و اگر بود **لِلْمُكَافِرِينَ** مرکب از این جهت از حرب یعنی علیه کردن بر مؤمنان  
**قَالُوا** گفتند مرکب از این **اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ** نه غالب و مستوی بودیم بر شما و ستمی ننشیم که شما را  
بکشیم اما دست باز کشیده ایم **وَمَنْعَكُمْ** و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم **وَالْمُؤْمِنِينَ** مؤمنان  
یا که ستمی کردیم در مدد کاری ایشان و سخنان گفتیم که شکست دل شدند تا شما غالب شدید  
پس ناچار در غنایم خود شریک سازید **قَالَ اللَّهُ يَخُفِّرُ بَيْنَكُمْ** پس خدای حکم کند ای مؤمنان میان شما  
و منافقان **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** روز دیتخیز که غیر از و کسی را دعوی حکومت نباشد **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ** و نگردد  
خدای و ندهد **لِلْمُكَافِرِينَ** مرکب از این **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** بر مؤمنان در روز قیامت **سَبِيلًا** حجتی که بدن  
ایشان لازم سازند یا در دنیا نه هید ایشان را بر مؤمنان **وَسَيُفْقِنُ** بدستی که منافقان  
**يُخَيَّرُونَ** **اللَّهُ** می میکنند یا دوستان خدا را در ظاهر اسلام و اخفای کفر **وَهُوَ خَافِعُهُمْ**  
و خدا جزا دهند است ایشان را بر یک و فریب ایشان و آن جناست که روز قیامت ایشان را  
نیز نوری دهد چنانچه مؤمنان را داده اند چون قدم بر صراط نهادند مؤمنان باقی ماند و بنور  
خود از صراط بگذرند و نور منافقان سبط کرده تا در ظلمت ماند و بفرزند و در دوزخ افتند

ع

وَلَا



[illegible]



الحجج الشارح

خداي بعذاب شما يعني چرا عذاب کند شما را **شكرا** اگر شك كنيد مرا و با بونا بوداري **و استم** و تصديق  
كنيد بوجدانيت او از روي تحقيق يا ايمان آيد باكم خات شما بفضل او است **و كان الله**  
**شاكرا** و هست خداي ثواب دهنده **شاكرا** و انبغوث بجقوت شك و ايمان  
**لا يحب الله الجحيم** دوست ندارد خداي اشكارا كردن را **و استم** و تصديق بد **و استم**  
مرا شكرا كردن كسي كه بر وستم كرده اند و او را رواست كه نكوهش ظالم كند يا از تو تعظيم غايد  
و گفته اند كه مروي از قوي ضيافت خواست و او را طعام ندادند انگي زبان شكابت كند و جا  
ميرسيد از پند و فداي قم حكایت ميگرد صحابه او را بران شكابت عتاب كردند اين است و عذر  
او نازل شد مظلوم را شكابت از ظالم جايز است **و كان الله سميعا** و هست خداي شنواي سخن  
مظلوم را **و استم** و تصديق ظالم را **و استم** و تصديق شكرا را كند نيروي و طاعت را **و استم**  
يا پنهاني جايز است ايد آنرا **و استم** و تصديق يا عفو كنيد **و استم** و تصديق از بدوي كه شما شكابت از ان روا  
باشد **و كان الله كان** بي بدوي كه خداي هست عفو كنند انهم اميان با وجود حال قرب  
بر استقام انيسان **و استم** و تصديق ترا تا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو كنندگان در اين است تحريمي  
مظلومانست بر عفو متخلف شوند باخلاق رباني و باكم رخصت نظم دارند از سر آت  
در گذشت **ان الدين يكفر** و ان الله بحقيق و يقين آفا كه كاف ميشوند بخداي **و استم** و تصديق  
او **و استم** و تصديق او را خواهند كه خداي افكنند **و استم** و تصديق بيان خداي و رسوا  
او باكم ايمان آرند بخداي و كاف ميشوند بر پيغمبران او **و استم** و تصديق و كويند كه ايمان  
مي آيد بعيني از پيغمبران **و استم** و تصديق و كاف ميشويم بعيني ديگر مراد يعوذند كه ميگفتند ايمان  
دايم بموسي و عزير و كافيم بعيني و محمد صلوات الله و سلامه عليه **و استم** و تصديق او بخداي  
انكه فر كنند **و استم** و تصديق بيان كرو ايمان را به و حال آنست كه ايمان بخداي تمام نمي شود مگر  
بتصديق رسول و **و استم** و تصديق آن كه روايت بيان ايمان و كفر طريقي سطلند **و استم** و تصديق ايمان  
كافر اند **حقا** بكون بحقق شده يعني كاملند در كفر خود و ايمان مؤمن نتوان گفت بوجهي ديگر  
آن ايمان كه ايمان را هست و معتبر و معتد بر اينست **و استم** و تصديق و اماده كرده ايم براي  
كافران **عذابا جهنما** عذابي خوار كننده **و استم** و تصديق و انساني كه ايمان آوردند **و استم** و تصديق  
نك **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم  
بلكه هم كويند **و استم** و تصديق انكه كه مؤمنان حقيقي اند **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم  
بصغير مغاير خوانند يعني خدا بدهد **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم  
و هست خداي آرزنده مسات ايمان **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم **و استم** و تصديق و انهم

آورده اند



آورده اند که اخبار یهود چون کعب بن اشرف و قیاص بن عاز و ابی اسحاق بن عمار و ابی جابر و ابی اسحاق  
گفتند اگر راست میگوید که پیغمبر یکبار کتابی بیاورد چنانچه موسی هم آوردند آنکه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
سوال میکنند از تواتر کتاب یعنی درمی خواهند **أَنَّ النَّبِيَّ كَلَّمَهُمْ** آنکه در قدری و ایشان **کتاب جایی**  
**السموات** کتابی از آسمان یکبار چون تورات یا کتابی نوشته جعفر سماوی چون الوح موسی هم  
یا کتابی که نوح علیه السلام که روی این یا بنام هر یک از ما کتابی بیاید نوشته باشد که تر رسول خدای و چون  
این درخواست از روی گفت بود سمت اجابت یافت و حق بجهت تسلیه فرمود **ان حضرت را صلوات الله**  
که از این سوال ایشان ملول نشو **فَقَدْ سَأَلُوا نَبِيَّ** پس بدین سبب که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این  
گروه از ایشانند درخواست اند از موسی هم **اَنْ يَرْسِلَ إِلَيْنَا كِتَابًا** بزرگتر از این درخواستی در آن وقت  
که کلام حق تم شنیدند **فَقَالَ لَيْسَ كُنْتُ بِرَسُولٍ إِلَيْكُمْ** بنمای با خدا این اعیان **فَأَخَذَهُمُ الْقَارِعَةُ**  
پس از آنکه گفت ایشان از صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوقت ایشان را **بِطَلْمِمْ** بسبب ظلم ایشان  
یعنی سوال محال که طلب رویت است در دنیا **ثُمَّ أَخَذُوا النُّجُومَ** پس از آنکه گفتند که سالها را بخدای  
**بِهِ بَدِئُوا جَاءَهُمُ النَّبِيُّ** آنکه آمد بودید ایشان معجزه های موسی هم **فَقَالَ عَنْ ذَلِكَ** پس عفو  
کردیم از ایشان این نامه را بسبب آنکه تو برکردند **وَأَتَيْنَا نَبِيَّ** و بدادم موسی را هم **سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ**  
تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید که سالها پرستار و ایشان زمان برداری نمودند **وَرَفَعْنَا**  
**فَرْقَهُمُ الطُّورَ** و برداشتم بر زمین ایشان طور را **بِطَلْمِمْ** بسبب آنکه چنان قبول کنند و ایشان آن  
چنان را بشکستند **وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ** و گفتیم ایشان را باین یوشع هم که در آمدید بر دروازه شهر  
از حجاب **بِحَدِّ** هو حالیکه وجود کنندگان یابید و ایشان از این حکم را کردند **وَقُلْنَا لَهُمْ** و گفتیم ایشان را  
باین دادیم **لَا تَقْرَأُوا** ستم نکنید و از حد در گذارید **فِي السَّبْتِ** در روز شنبه یعنی کسب نکنید و کار  
نمایید و ایشان از این امر نیز تجاوز نمودند **وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ** و از آن فتنم از ایشان در هر یک از این  
حکما **بِشَاقِ قَلْبِنَا** پیمانی استوار **فَبِمَا نَقْضُ بَيْنَهُمْ بَيْتَانَهُمْ** پس شکستی ایشان پیمان خود را کردیم با  
ایشان آنچه کردیم از حق و مسخ و انواع عقوبتها **وَكُفُّوا عَنْ بَايَاتِ اللَّهِ** و دیگر جهت کفر ایشان بتو  
یا قرآن **وَنَنْهَيْكُمْ أَنْ تُبَايَعُوا** و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبر را **بِغَيْرِ حَقِّ** بناحق **وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا**  
**غُلْفٌ** و دیگر و گفتار ایشان که دلهای ما اوجیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم  
یا قلوب ما در پوششی است و هم آنچه محمد صلی الله علیه و آله میگوید ندانند و ندانستند که میگویند **بَلْ**  
**طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** بلکه خدای مرنفاده است بر دلهای ایشان **بِكُفْرِهِمْ** بسبب کفر و وجود ایشان و از  
محبوب گردانید و مدد توفیق نداد بر رآیات و تذکر در مواظبه از بیساخته **فَلَا يُؤْمِنُونَ**  
پس ایمان نمی آرند **لَا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ** مگر اندکی چون عبد الله سلام رضی و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر



و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعضی هم **وَقَوْلِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّعِيرُ** و بگفتن ایشان  
نسبت بریم **مِثْلًا نَحْنُ** یعنی عظیم را که انساب بر زبان بوده **وَقَوْلِهِمْ** و دیگر بگفتن ایشان که **رَأَيْنَا**  
**مُتَلَاكِهِمْ** و گفتن سحر **عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** عیسی بن مریم را **رَسُولًا** فرستاده خدای این وصف خداست  
مرعسی را از قبل یهود **وَمَا قَتَلُوهُ** و نگشتند او را **وَمَا صَلَبُوهُ** و بر دار ننگ نداشتند او را **وَلَكِنْ شَبَّهُوهُ**  
و بگفتن مشبه شد بر ایشان وقتی که شبیه عیسی هم بر صفت ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران  
آینست **وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا** و بدینسان آنکه اختلاف کردند **فِيهِ** در میان عیسی هم **فِي شَيْءٍ**  
مرايه در میان و تردد بودند از قتل او چه در وقتی که صخره را در آویختند که این عیسی است بطلب  
وی مشغول شدند و چون از بعضی خبری یافتند انکار اضطراب و تردد کردند که اگر عیسی است پس  
بار ملک است و بعضی گفته اند شبیه عیسی همین بروی یهودا پس نبود و روزی دیگر که پای دار آمدند  
و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی و الیدين بدن صاحبنا **فَلَمْ يَرَوْا** نیست مر جودان را  
بعیسی و قتل او **وَمِنْ عِلْمٍ** از دانستی **اللَّهِ الشَّيْخُ الْقَرْنُ** مگر آنکه پیروی همان میکنند **وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا**  
و نگشته اند عیسی را یقین **بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا** بلکه خدایا برداشته است او را بحکمت بوده  
**وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا** و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفیع عیسی و انتقام از یهود **حَكِيمًا** حکم کنند  
بلغت یهود یا ندیدند حکمت در هم عیسی هم **وَرَأَى أَهْلُ الْكِتَابِ** و بینا از اهل کتاب یکی  
**اللَّهُ يُؤْتِي** مگر آنکه ایمان آرد بعیسی **فَبُذِّلُوا** پس از مرگ خود و آن در وقت معاینه موف بود  
که ایمان باس کردند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان از خدا بعیسی هم پیش از مرگ عیسی  
و آن وقتی بود که از آسمان فرود آمد و دجال را بکشد و اهل کتاب بد و ایمان آرد یعنی دانستند  
که او پیغمبر بود و او ایشانرا باسلام دلالت کند و حال مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت  
اسلام ملتی مانند و عیسی هم حکم یقینی کتاب و سنت پیغمبر ماکند و چهل سال در زمین ماند  
آنکه مشرف شود و مؤمنان بر و نماز کنند **وَنِيْلَمُ الْقِيَمَةَ** و در روز قیامت **يَكُونُ** باشد عیسی  
**عَلَيْكُمْ شَهِيدًا** بر اهل کتاب که به معنی کواچی دهد بر یهود بگذیب و بی نصاری بآنکه او را این  
گفتند **فَقِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا دُلُّوا** پس بستی که واقع شده از آنها که ستدین بدین یهودیت اند  
**وَمَا عَلَيْكُمْ** حرام کردیم بر ایشان **طِبْيَاتٍ** طعنه های پاکین که **أَحَلَّتْ لَهُمْ** حلال گردیده بودند  
بر ایشان از طیب و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انفصام بیاید **وَيَقُولُ هُمْ نَحْنُ الْمَسِيحُ**  
و دیگر بیان داشته و منع کردن ایشان از راه خدای **كَيْفَ** بسیاری را از مردمان یعنی تحریف  
دادند حکم تردید و نعت پیغمبر صلعم و بامر مدعیان گفتند بد و ایمان میارید که او پیغمبر نبوده  
نیست **وَأَخَذَ صُورَ الزُّبُرِ** و دیگر بگرفتند ایشان را **وَقَدْ هَمَّتْ** و حال آنکه نمی کرده شده اند



از اخذ بود در تربیت **و کلام اموال الناس** و دیگر بخردن ایشانست مالهایی مردمان را باطل  
 بر سوت و غصب و سلب و حرم **و اعتدنا** و آماده کردیم **لنکافین** برای کافران **نهم** از بنی اسرائیل  
**عذابا دینما** عذابی شتمل بآل بسیار **و انما نخرجکم فی العلم** بیکر را سخاوت علم یعنی انفا که علم شریعت  
 بیاورند و خلاص در عمل آرند **نهم** از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و احباب او **و المؤمنون** و مؤمنان  
 در عمل آرند از صاحب و انصار **و المؤمنون و المؤمنات** ایمانی آرند با آنچه فرستاده شد است بتو یعنی  
 پنج منزل کشته است پس از تو یعنی تمام کتب الهی **و المقیمین الصلوة**  
 آرند بکذا رکعتان و بیای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در سبیل الله  
 ایشان نازع و بود **و المؤمنون انزلوا** و دهندگان زکوة **و المؤمنون انزلوا** و ایمان آرندگان  
 بخدای **و النعم الاخری** و بر روز آخرت که قیامت است **اولیک** آن که زکوة متصدق و مصدقاند **سنقرینهم**  
 زود باشد که بدیم ایشانرا **اجرا عظیما** مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لغا باشد **فان اولیک**  
**لک** بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو **فان اولیک لک** همانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ  
 المسلمین است و اول کسی که سرگذازم کرد و بدعای او است او هلاک شدند او بود بعضی گفته اند این  
 سخن جواب اهل کتاب است که میگفتند کتابی بیکبار بسیار حق بجهت میفرماید کار تو در وحی همچو نوح  
 است **و انما نخرجکم فی العلم** و پیغمبران بعد از و چون و صالح و شعیب علم السلام **و انما نخرجکم** و وحی کردیم  
**الی ابراهیم و اسماعیل و یحیی و یعقوب و سلیمان** ابراهیم و اسماعیل و یحیی و یعقوب و فرزندان  
 یعقوب **و یحیی و یونس و هارون و سلیمان** تخصیص این پیغمبران بذكر بانه در انبیین بعد  
 داخل اند بجهت تفصیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اول العزم و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی  
 اسراف انبیا و ساهیل ایشان **و انما نخرجکم فی العلم** که عطا کردیم داود را **و انما نخرجکم فی العلم** کتابی که نام او زبور شتمل  
 بر حمت و شایای و خالی از ذکر او امر و نواهی بلکه شریعت داود هم همان شریعت تورات بود **و انما نخرجکم فی العلم**  
 و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن **قد قمنا من علیک** نام برده ایم و قصه ایشان خواند ایم بر تو  
**سنبین** پس ازین چون یوسف و ذکر یاس و یحیی و ایلیس و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی  
**لم نقصصهم علیک** و رسولانی که خبر ایشان بر تو فرستادیم و نام ایشان ظاهر نگردیم **و کلام الله سوسی**  
 و سخن گفت خدای با موسی **تکلیما** سخن گفتن بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر  
 این تکلم با موسی بذروه طور بود با حضرت پیغمبر ما در عرفه نور بود **فان اولیک لک** و وحی الی عیسی مافیه ازین  
 کلام تمام بنی اسرائیل خیر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل خبر بعالم محمدي **میرا الله هم اطلعنا**  
**پست** موسی بطور اگر چه سخن گفت با خدای **بالای عرش** باید طور محمد است **و فرستادیم رسولان**  
 پیغمبران را **و انما نخرجکم فی العلم** و دهندگان اهل ایمان را **و انما نخرجکم فی العلم** و هم کنندگان مکاران و مسافقان را



**لَقَدْ بَعَثْنَا** تانباشد **الناس** مردم ما را **عَلَيْهِمُ اللَّهُ حُجَّةٌ** بر خدای حجتی **عَدَدُ الرُّسُلِ** بعد از  
فرستادن رسولان یعنی گویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد **وَمَا كَانَ اللَّهُ**  
**يُخَوِّرَ** و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسول **حَكِيمًا** محکم کار در آنچه تدبیر کرد از  
امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و بحال آورده اند که از  
دو سالی کفار جمعی بنزد سید مختار علیه السلام آمدند گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله ما احبار یهود را از  
دین و این اوسوال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما را در این شناسیم  
و ذکر او در کتاب ما نیست بقار این حال جمعی از یهود بجلوس آن حضرت آمدند  
سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند مائنی داریم و هیچ کوی  
نداریم آینه آمد که ایشان کوی می دهند **لَكُمُ اللَّهُ يَشْهَدُ** لیکن خدای کوی میدهد و تبیین بنوی  
سکند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** با آنچه فرستاده است بنوی که آن قرآن است و معجزه ایست روشن و دلالت  
کنند بر نبوت تو **أَتُورَكُ** و فرستاد قرآن **بِعِلْمِهِ** ملبس بعلم خاص بدو و آن علمی است با نزل  
قرآن بر قطعی عاجز ایند از آتیان بطل آن در باب بلاغت **وَلَلَّهِ يَكْتُبُ الْيَشْهَدُونَ** و در شان نیز  
کوی میدهند بنبوت تو **وَكُنِيَ بِاللهِ شَهِيدٌ** و بسته است خدای کواه بر آن **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**  
بدین سی که آنکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود **وَصَدَّقُوا نَبِيَّ رَبِّهِمْ** و باز داشتند مردمان را از راه  
خدای یکتا نعت محمد صلی الله علیه و آله و تغییر آن **وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ فِي مُحَمَّدٍ** کرایه بنهایت  
رسیده را بر آن میان ضلال و اضلال جمع کرده اند **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بتحقیق آنکه بپیشرفت حق را  
که نبوتست **وَكُلُّوا** و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه و آله با کار نبوت او یا بر مردمان منع ایشان از راه حق  
**إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ لِيُغْفِرَ لَهُمْ سِتٍّ** که بیامزد ایشان را **وَلَا يُعَذِّبُهُمْ** و ندراه نمایند شان **حَقِيقًا**  
**رَأَوْا** که هر یک **جَهَنَّمَ** کراه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند **حَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** جاوید در آن  
و همیشه ساکن آن **وَمَا كَانَ ذَلِكَ** و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ **عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ**  
بر خدای آسان **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ الرَّسُولِ** بدین سی که آمد بشما فرستاده **وَمَا كَانَ**  
بسخی درست که آن کلمه شهادت یا و آن **وَرَبِّكُمْ** از نزد پروردگار شما **فَأَنبِئُوا** بس بگویند بدو  
**خَيْرَ الْكُفَرِ** کوی بدی که آن خیر باشد مرثمان را **وَرَبِّكُمْ** و اگر کافر شوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان  
آوردید **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آنچه در آسمانها و زمینها است بس بگوی شمار یان نخواهد کشید چنانچه بپایان  
شما سود نخواهد یافت **وَمَا كَانَ اللَّهُ** و هست خدای **عَلِيمًا** دانای باحوال **شُمَانِ** حکم کننده دریا  
شما **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** خطاب با یهود و نصاری است یوفایید که **لَا تَقْلُبُوا** علف می کنید  
دین خود جهودان را میفرماید که در جانب غیر علی مکنید بر آن وجه که او را عن برین الله میگویند



در طرف نکویش عیسی غلو نمایند تا حدی که او را ابن الفاعله میگویند و ترسایان را میفرماید که  
 در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان سبب که او را ابن الله خوانید **وَلَا تَقُولُوا عِيسَى ابْنُ اللَّهِ**  
 و هیچکدام شما میگویند برخیز **اللَّهُ الْحَقُّ** مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیز بران  
 او نیستند **إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** جزین نیست که مسیح عیسی ابن مریم است **رَسُولَ اللَّهِ**  
 فرستاده خداست **وَكَلَّمَ** و گله او و گفته اند مراد از گله بشارتی است بوقوع و لدی پسای  
 احدی **الْقِسْطُ** رسانیدن آن گله و اخذی **إِلَى مَرْيَمَ** بسوی مریم یعنی بشارت داد او را **وَرُوحُ اللَّهِ**  
 و روح عیسی جزا و تدرو حی است صادر شده از حق بحیثی تو سبب **فَأَخْبَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ**  
 پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با ترسایانست **خَاصَّةً وَلَقَوْلِهِ أَتُتْلُوهُ** و میگوید  
 که خدایان ماسراند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه ساند الله و عیسی و مریم و برخی بران  
 بودند که الله عبارت از سه چیز است افعواله یعنی ذات و اقنوم لایین یعنی علم و اقنوم الحیوة  
 یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگویند حق بحیثی میفرماید **أَتَقُولُوا** باز ایستید از  
 تثلیث **غَيْرَ الْكَلِمَةِ** باز ایستادنی که آن خبر باشد **إِنَّمَا اللَّهُ** جزین نیست که الله **وَاللَّهُ وَاحِدٌ**  
 خداوندیست یگانه بذات خود که تعریف بالهیج و هم از وجوه در و راه نیست **بِحُجَّتِهِ** بیایکی یاد میکنیم  
 او را باکی یاد کردی **إِنْ يَكُونُ كَمَا تَقُولُونَ** از آنکه او را فرزند میباشند **لَا يَكُونُ الشَّيْءُ وَهِيَ فِي الدَّرَجِ**  
 مر او را است آنچه در آسمانها و زمین است و هم مخلوق اویند و مخلوق با مثل خالق نباشد و زدنند  
 ماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود **وَلَقِيَ بِاللَّهِ وَكَبَّلَهُ** و بستن است خدای  
 کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغناء حق بحیثی از اتخاذ ولد و ولد بر ای کمالت مهمات  
 والد باید و خدای خود قیام است بحفظ اشیا و کافی امور و استغنی از بار و مددکار در خیر است  
 که نصاری بخوان گفتند ای محمد مصطفی صلی الله عم جری عیسی را عیب میگی حضرت فرمود که چنین  
 گویم در شان او که شما را بعیب بر میدارید گفتند نمیگوی که اویند خداست و بندگی عیب باشد  
 حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس از اعیان شمرده موافق قول آنحضرت آید آمد  
**لَنْ يَسْتَكْفِرَ الْمَسِيحُ** تنگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد **أَنْ يَكُونَ عَبْدَ اللَّهِ** در آنکه بند باشد و خدایا  
 و چون عبد و ملائکه نیز که ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان را نیز  
 میکند که **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَقْرُونُونَ** و نه از بندگی او عار دارند و شکیانی که مقربان بارگاه ربوبیت  
 اند در عالم آورده که اینها حمد و عرش او و در آنرا گفته که کرد بیانند در حوالی عرش **لَنْ يَسْتَكْفِرَ**  
 و هر که تنگ دارد **عَمَّا عِبَادَتِهِ** از پرستش خدای **وَيَسْتَكْبِرُ** و سرکشی کند از آن **فَيَسْخَرُهُمُ**  
 پس زود باشد که حسرت کند ایشان را یعنی مقلان **الْمَقْلَانِ** بسوی خود **جَمِيعًا** همه ایشان را تا جزا و عقاب



بدیشان رساند **فَلَمَّا أَتَاهَا ذُو الْقُرْبَىٰ** فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند  
 پس تمام بدهد خدای مژدهای موعود ایشان را **وَيَرْزُقُهُمْ** و بفراید بپس  
 بجای ایشان **سَقَاتُهُ** از ازوفی کم خود **وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَكْفَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا** اما انکسانی که از  
 پرستی حق استکبار و استکبار کرده اند **فَيُعَذِّبُهُمْ** پس عذاب کند خدای تعالی ایشان را **عَذَابًا**  
**لَّيْمًا** عذابی دردناک **وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ** و نیایند مرایشان را **سُدُّوا** سد خدای و نیایند  
 دوستداری که آمد بشما **بِرَّهَانٍ تَرَوْنَهُمْ** حجتی و دلیل از پیش پروردگار شما که آن محسوس معلوم  
 یا معجزاتی او یا دین اسلام **وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ** و فرستادیم بسوی شما **نُورًا** نوری ظاهری  
 که قرآنت **فَلَمَّا أَتَاهَا ذُو الْقُرْبَىٰ** پس آنها که ایمان آوردند خدای **وَقَتَّمُوا** و چنگ در زدند  
 بکتاب او یا پناه بر بودند از وسوسه شیطان **فَسَيُجَنَّبُكُمُ** پس زود باشد که در آید ایشان را  
**فِي سَجَّةٍ مِّنْهُ** در خوابی که از و باز آید ایمان ایشان منور شده **وَقَفَّيْلُ** و زیادهای بر آن از محض انعام  
 و احسان **وَيَرْزُقُهُمُ الْيُسْرَىٰ** و نماید ایشان را بخوبی یا با بخت و عسر کرده **مِرْطًا** مشتقی را بی راست  
 که آن اسلام و طاعت است در دینی و طریق بهشت در عقی از جابر انصاری رضی عنقه است  
 که از پیمان شد و سید عالم علیه السلام عبارت می آید که گفت یا رسول الله مرا عافی هست و من کلام  
 یعنی والدین و دندارم مرا خواهی چند است و بسو مال خود را چگونه بر بیان قیمت کنم  
 این بیت نازل شد که **يَسْتَفْتُونَكَ** طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله **قُلْ اللَّهُ يَعْطِيكُمْ**  
 بگوید که خدای حکم میکند **فِي الْكَلَالَةِ** در میراث کلاله **إِنْ أَرَادْتُمْ** اگر مردی ببرد جان مردی  
**لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ** نباشد مر او را و زندی یعنی پسری که اگر دختر باشد اخت را ساقط میکند  
 از دهم وراثت **وَكُلُّ اخْتٍ** و مر او را خواهی باشد **فَلَهَا نِصْفُ مِيرَاثِكِ** پس مر او را خواهی  
 نیم آنچه میکند از مال **مَقْرُونٍ** و آن مرد **بِرَّهَانٍ** میراث میکند از خواهی **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ** و اگر  
 اگر نباشد خواهی او را و زندی اگر مراد میراث هم مال است آن فرزند خواه ملکی و خواه  
 مؤنت و الاراد ملکی است چه مؤنت حجب برادر نمیکند **فَإِنْ كَانَتْ أُخْتَيْنِ** پس اگر باشد خواهر  
 آن مرد دو تا **فَلَهُمَا الشُّلُوبَانِ** پس ایشان را دو شل است **رَافِعٌ** از آنچه گذاشته است  
 مرد **فَإِنْ كَانَتْ أُخْتًا** و اگر باشد در میان او برادران و خواهران **فَلَهُنَّ مِثْلُ مَا لِلرَّجُلِ** مردان و زنان  
**فَلْيُحْزَرْ** پس مذکور باشد از میراث **مِثْلَ حَقِّ الْأُنثِيَيْنِ** مانند سهم دو مؤنت **يُسَبِّحُ اللَّهَ**  
 بیان میکند آنچه درست و راست است برای کی اهدا که گواه کردید **وَاللَّهُ يَكْفِي عَنْكَ**  
 خدای بهم چیزها از مصالح عباد در محامات **عَلَيْكُمْ** داناست  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** یا ایها الذین آمنوا

و لا یضرب و نه یاری و نه کاری  
 یا ایها الذین آمنوا  
 بخانه کعبه بیدار

خدای احکام میراث را  
 بر شما آن تعلیم آنرا  
 تا بیدار میباشید

ع



**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** بعد هاکه بایکدی میسکنید بمقوله شرعیة چون عقد شرکت و عقد کسب و عقید  
و اسال آن **أَحْلَلْتُ لَكُمْ** حلال کرده شد بر شما **بِمَعْرِزِ اللَّهِ** چهار پایان بسته زبان که آن ازواج نمایند  
از شتر و گاو و موی و بز یا جانوران و حیوانی چون آهو و بخر و گاو کاهی و کد حریا اجنه که از بطون  
انعام بیرون آید **اللَّيْلَةَ عَلَيْكُمْ** مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم مدین سور و موقوفه حریت علیکم  
اللبنة غیر **بِحِلِّ الْغَنِيِّ** نه چنانکه حلال دارند بایسد صید را **وَأَنْتُمْ حُرُمٌ** و حال آنکه شما محرم باشید  
بجای باغری یعنی هر انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و از صید کئی که در حال احرام شما  
حرام است **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **حَكِيمٌ** حکم کند در حلال و حرام **مَا يَشَاءُ** آنچه خواهد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**  
**آمَنُوا** ای که ایمان دارید حلال مدارید و حریت مکنید **شُعَائِرَ بَنِي إِسْرَءِيلَ** سناسک حج را  
یا نشانه های دین حق در آورده اند که حکم کنده که نام او شیخ بن صیغه بود و او سفلت و بی  
باکی و جمالت و ناپاکی در عرب شمرقی داشت بحدیست پیغمبر آمد و گفت ای محمد است رایح چیز دعو  
میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بآنکه خدای را یکی دانست و سر بر سالت تصدیق کنند و بر قامت  
صلوات و ادائن کوه مواظبت نمایند حکم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امر و اسنا باشد  
کارها بسیار است ایسان بقطع سام بروم و این سخنان با ایشان در میان نم و اگر دل پذیر بود  
دین تو قبول کنم و حضرت پس از آنکه او فرمود بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان  
سخنی گوید که در آید و عا در بیرون رود پس حکم بیرون آمد و شتران مدقمه و آنچه یافت از بوی  
مدینه غارت کرد و در عام الفقه که رسول صلی الله علیه و آله با صحابه بعزم قضا توجه فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند  
او از تلبه حجاج میانه شنیدند و صلی الله علیه و آله را دیدند شتران بغارت برده را بقلاده ها آراسته  
برسم هدیه بکعبه میبرد صحابه خواسته قاشتران را بازستانند حضرت فرمود که او هدیه را تقبلید  
کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آید آنکه که حریت شعارند شکیند **وَاللَّشَّعْرَ الْحَرَامَ** و حلال  
مکنید ماه حرام را بفصال درو **وَاللَّهْدَى** و نه هدیه را که نام مزد کعبه باشد **وَالْأَفْلَاحَ** و نه حذا و نه آن  
قلاده ها را از هدیه و قلاده چیزی که در گردن چهار پایان میگردند از پوست و رخت های حرم یا غیر  
آن تا معلوم شود که هدیه است و کسی تعرض نکند **وَالْأَمِينِ الْكَبِيرِ الْحَرَامِ** و نه قاصدان خانه محرم را  
که عازم زیارت او باشد **يَتَّبِعُونَ** میطلبند قاصدان حرم **وَقُلَلَتِ رَقَبَتُهُ** اگر توانا فتنه زیارتی  
ثواب از خدای یار و زری بسبب بخارت و لغار میطلبند مگر روزی **وَرِضْوَانًا** و میطلبند مؤمنان  
خشنودی خدای و کاران اصلاح معیشت دنیا و دیرتیا آورده که رضوان چه است **وَأَذْهَبَتْ**  
و چون از حرام بیرون آید و حلال شود **فَأَصْطَادُوا** بی شکار کنند اگر خواهید **وَالْجَحْشَ** و بر آن  
شمار **شَاةٍ** و شمشیر و چه از کفار فریسی **آن مَذْذُومٌ** برای آنکه باز داشتند در حد یسیر



**عَنِ الْحَدِيثِ الْحَرَامِ** از طواف مسجد حرام **وَأَنْ تَقْتُلُوا** آنکه از حد درگذرید و با انتقام آن  
خواهید اخذ احوال قاصدان حرم کنید حکم این است تا بدین محل منبوح است مگر صید کردن در حالی  
که از احرام بیرون آید و کار آنرا بفری و قتلاید اما نیست **وَتَقَاوَنُوا** و یاری کنید یکدیگر را **وَالْعَقَابُ**  
بر نیکی که متابعت امر است یا پیروی سنت **وَالْتَقَوِي** و بر هیز کاری و مخالفت هوا **وَالْعَقَابُ**  
**وَالْعَقَابُ** و یاری نکنید بر بدی که ترک زنان است یا کفر **وَالْعَقَابُ** و بر ستم کاری یا انبیا  
بدعت **وَالْتَقَوِي** و بر سبیه از نافرمانی حذای **وَالْعَقَابُ** بدستی که حذای  
سخت عقوبت است بر نافرمانان **وَالْعَقَابُ** حرام کرده شد بر شما مردان و آن جوانی  
است که روح او بچرخ از بدن او رفته باشد **وَالْعَقَابُ** و خون روان **وَالْعَقَابُ** و گوشت خوک با هم  
اجزای و اعضای او و تخم و عظم و غیر آن **وَالْعَقَابُ** و آنچه از اوان جدا شده باشد یعنی یاد  
کرده باشد سر غیر حذای نزدیک دج او مراد از بچه کفار است که بنام لات و عزری و غیر آن میکنند  
**وَالْعَقَابُ** و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشرون کا ورده باشد کافران کوفسند را خنات  
می کردند تا می مرد بس بخورند **وَالْعَقَابُ** و آنچه بچوب و سنگ رزده باشد قارده باشد  
**وَالْعَقَابُ** و آنچه از بدن می افتاده باشد و مرده یا در جایی افتد و ببرد **وَالْعَقَابُ** و آنچه شاخ  
زده باشد دیگر را و مرده **وَالْعَقَابُ** و باقی آنچه او را خورده باشد در نه و مرد بود  
**وَالْعَقَابُ** بگر آنچه در پاید شما از بنا او را و در رندگی باشد بدان مقدار که جسم خود را  
جوکت دهد یا دم خود را بچیناند **وَالْعَقَابُ** و دیگر حرام است آنچه دج کرده باشند بر  
سنگها منصوبست در حیاتی پست الحرام و آن سیطه و شفت سنگ بود بر اینان حرم اهل جاهلیت  
تعظیم آن بجای می آورده اند و بران زبان میکرده و گفته اند مراد از غضب استام اند و برین تقدیر  
عجله یعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه بر ای بت بکشد **وَالْعَقَابُ** و آن نیز حرام است  
که طلب قسمت کنند **وَالْعَقَابُ** و باینها اقلح بیاید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان  
که از لام و اقلح می گفته اند چون اینها را می افتادی رجوع بدانها کردند و بی سه تیر در خرطوم  
کرده بکسی که مجاور حیل میبود می سپرده اند بر یکی نوشته بوده که امری ری و بر دیگری نهانی ری  
و سیم که اینها می گفتند از کتابت خالی بود پس چون کسی عزم کار کردی نزد مجاور حیل  
آندی و هدیه آوردی و او دست دران می بطم کرده سهمی بیرون آوردی که نوشته بودی  
که امری ری فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ری بودی یکسال ترک آن عمل کردی  
و اگر بیخ بر اندی باز رجوع بخوبی نمودی و گفته اند مراد از تقسام جز و راست بر انبیاء  
معلوم یعنی سترن کشته می و باز لام قسمت کردند و اینها از لام بسیار بوده برای هر کاری

جمع







کرده است **ان الله يحب المحسنين** بدستی که خدای عز و جل حساب و از حلال و حرام سوال خواهد کرد  
**الان** یعنی در روز نزول آیت **احلکم** **القیاس** حلال کرده شد شما را در آنچه بر نام خدای **وطعام الدین**  
**اولی الکتاب** و طعام آنها که ایشان کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیره **حلالکم**  
 حلال است بر شما **وطعامکم حلکم** و طعام شما نیز ایشان حلال است در بین ایشان به شما هیچ  
 بنام خدای میکنند **والحمسات** و دیگر حلال است بر شما از دوازده بار **سائر المؤمنین** از آنها که در دنیا  
 و این بر سبیل اولویت است و اگر ندانست مومن نیز حلال است **والحمسات** و دیگر زنان پارس **سائر الدین**  
**اولی الکتاب** از آنها که ایشان کتاب داده اند **سقیلکم** پس از شما و عصا نزد امام سافیه هم  
 از دادند پس آن کتاب به حرام باشد بدست او و نزد امام اعظم رضی عنایف اند پس بقول او حرام و اما  
 آن کتابیات مساوی باشد و هم را کاح توان کرد **ان الله یفرق بینکم** چون بدید ایشان را **اجورهم**  
 مهرهای ایشان **مخفیین** در حالتی که شما بدان کاح عفت و صلاح جوید **عز من یحیی** نه بخاور یا  
 بزنا **ولا یخفی علی احدکم** و نه از کینه دوستان بخانی **وین یلقی بالانیان** و هر که کار شود بدین  
 ایمان بدان واجب باشد یا انکار شیعه اسلام کند از حلال و حرام **فقد جطعت علی** پس بدستی  
 که باطل شد کی درهای او **وهو فی الذل** و او دران سرای **من الخاسرین** از زیانکاران است  
**یا ویها الذین استوا** ای گروه کویگان **اذ انتم علی المکرم** چون خواهید که بر خیزید بفغان و شما حد  
 باشید **فاغسلوا وجوهکم** ای بویید رویهای خود را از سنت شعر را تا انتهای دق و در طول  
 و میان نود و شش گوش در عرض **والله یمیز الذین** و بویید دستهای خود را تا مرفیق و رفیع  
 مفصل ذراع و عمد است **واستحوا بوجوهکم** و سعی کنید سرهای خود را امام مالک رضی نظر  
 بظاهرت بی و ناید که نام سر را سعی باید کرد و نزد امام اعظم رضی سعی بر سر وضعت و امام  
 سافیه یکی بد آن مقدار که اسم بروی اطلاق نتوان کرد کافی است **وارجلکم** و بشوید پایهای  
 خود را **الی الکعبین** تا آن دو استخوان بیرون آید از هر جانب قدم بر مفصل که میان ساق و قدم  
 است خفص و از جکم بطریق جرجان است همچنانکه و عذاب من زجر ایم و حفص بنضیانه  
 عطف روی و جهم **وانکم من جنات** و این باشید و جنات رسید **فاغسلوا** پس غسل کنید  
**وانکم من جنات** و اگر باشید چنان و استعمال آب شمار وضو باشد **اولی سائر** یا در سفر باشید  
**اولی سائر** یا بیاید یک از شما **القاریط** از خلجای یعنی محدث بود **اولی سائر**  
 یا بسوده باشید تا نوا بیا شرت فاحشه **فلم یجدوا** پس نیاید آب را بعد از طلب یا بیان  
 آب و شما حاجتی باشد از دشمن و سبع که آن هلاک نفس یتیقن باشد و با آب درجه بودی  
 استفا یافته نشود یا بفروشد قیمت آن ندارد **فیجمعوا صغیر طیب** پس قصد کنید نجاک



پاک و عزیز پاک از جنس زمین بعد از خاکستر **فاستحقاق** پس سحر کنید و بگوئید **وایدرکم** رویها و  
 دستهای خود را **سینه** از آن خال بدو ضرب بکنی برای وجه و یکی برای بینی **سوره یس** بخوانی یعنی خدای  
 خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم **لینجعل علیکم من نحر** تا بر شمتانک و اگر چه  
**وکنین یزید** دیگر بخواند **یسطرحکم** تا شمتان پاک گرداند از احداث یا از گناه و وضو کفایت  
 ز نوبت **وایتم نعمت** و تا تمام گرداند نعمت خود را **علیکم** بر شمتان با کمال رخصت میکند شمتان  
 در تیمم **اولکم شکر و ثواب** و تا باشد که شمتان بگوید بر نعمتهای او و صاحب بحق الحقایق فرموده که  
 معنی این بر بنیان اهل اسرار است که چون بر خیزد از خواب غفلت و ستیج شود بنمائی  
 که معراج شمتان در جمیع مقام و رتب پس رویهای خود را که بدان توجه بدینا که دهاید بپوشید  
 بآب نوبه و استغفار و دستمال پاک سازید از مسک بعلایق و این و تعلق بمانع الگوین  
 و سحر کنید سرها یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق و پاهای را از طین طینت و قیام  
 با نایت غسل دهید و کمی شمتان جنابت رسید است از انتفات بغیر مایه پاک سازید  
 نفس را از انعامی و دلهای از رویه طاعت و اسرار را از ملاحظه اعیان و دروای را از  
 ارادت بغیر با وسر اسرار از لوث وجود که لودی از آن کثیف تر نیست **مصلح** وجود که رتب الیقاد  
 له دنیا **سپت** ای به بندار وجود آورده خرد پاک ساز **کیم** طهارت ساکن ده را نمانی میکند  
**و از کور و یاد کنید** **نعمت الله** نعمت خدا را که انعام کرده **علیکم** بر شما با سلام و شریعت آن **وینشانه**  
 و یاد آورید پیمان او را **الذی واثقکم** آنکه با شما پیمان بست **بیه** بآن یعنی عهدی که خدای  
 بسته است با شما در روز است یا میثاقی که در لیلۃ العقیقه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسته که بر سر  
 و طاعت پیوست گردید **ان قلتم** چون گفتید **سمننا** شنویم **قولنا و اطعنا** و فرمان برویم از سر و گفته  
 مراد بهت رضوان است که در تحت شجر واقع شد در عام حدیبیه و در آن روز و بهت بجهلش نگوید  
 خواهد شد **واتقوا الله** و بتسبیح از خدای در فراخی نعمت و شکستی پیمان او **ان الله** بدرستی  
 که خدای **علیم بذات الصدور** داناست با آنچه در پنهانها خفی باشد **یا ایها الذین آمنوا** ای زمره مؤمنان  
**لو توافوا میثاق** بایستد قیام کند که حق **بیه** برای خدای **شهدا علی القیامه** گواهان براسنی و **والبیِّن**  
 و بران ندارد شمتان یعنی بنار شمتان **اشنان قوم** و شمتی که روی از شرکان **علیکم** بر آنکه عدل نکنید  
 در باب ایسان و نقض عهد ایسان کنید **اغدوا** عدل کنید **هو اقرب للثقی** که عدل نزدیکتر است  
 به پر هیزگاری و چون عدل با کفار بر نیه تقویا اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه  
 مقام خواهد بود **نظم** عدل که زانکه در ولایت دل **در پیغمبری** زانکه عدل **عدل ساطع** است  
 ملک آری **دین دولت** ز عدل ماند بجای **واتقوا الله** و بتسبیح از خدای در ظلم و ستمکاری **ان الله**



چیزی بدتر از آنکه خدای داناست **بِقَاتِلُونِ** با چه می کنید از عدل و ظلم **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و عملهای ستوده کردند و عمل اینست  
که **لَهُمْ تَخْفِضُهُ** مرایانواست اینرا بشکست **وَأَجْرُ عَقِيمٍ** و نزد بزرگ از فضل الله و التوسل  
**كَتَرُوا** و آنکه گاف شدند **وَلَا بُرْهَانَ لَهُمْ** و گدازید کردند و **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْأَعْلَى** آن که  
اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت علیه السلام در غزوه حطافان حرب  
جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با صبر خود که دعوت با غوث نام  
داشت بگوها متخصص شده اند و لشکر اسلام را سیدیدند در وقتی که باران بارید و بود غوث  
از لشکر یان دور تر در پای درختی نیکه فرود و جابهایی تر و درخت افکنده اعراب مشاهده کرد  
معتز خود را گفتند در باب که محمد صلعم تنها در پای آن درخت نیکه فروده و یارانش را از  
دورند و درین محل بر دست ستون یافت غوث با شمشیری کشید بیامد و گفت من  
بیمتک ایوم می کیست که ترا حایت کند و سر من از من از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله ترا  
سع کند که مانع و کافی اوست فی الحال چیریل غم بر سینه غوث زد چنانچه شمشیر از دست بی  
بیفتاد و سید عالم صلعم از او برداشته بر سر وی رفت و گفت من بیمتک می آن مرد گفت هیچکس  
ترا از من سع نتواند کرد پس کلمه شهاوت بگفت و بیان قوم باز رفته ایشان را با سلام دعوت  
کرد این این فرود آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه که دیدگان **ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَالِمِينَ**  
کند نعمت خدای که شما را زنی فرموده **ادْعُهُمْ قَوْمًا** چون قصد کردند قوی یعنی غوث و یار  
او **أَنْ يَسْطُرُوا إِلَيْكُمْ** آنکه بکشایند بسوی شما **إِنِّي أَخَافُكُمْ** دستهای خود را بقتل و اهلک  
**فَكَيْفَ أَخَافُكُمْ** پس خدای بل داشت دستهای ایشان را **عَنْكُمْ** از شما و حضرت ایشان از شما  
بگردانید و بعضی بر آنند که نزول این در قبه بنی نضیر است که قصد اخفرت کردند و قتی که محمد  
ایشان رفته بود جهت دین عاریان و شرح این قبه در سور حشر خواهد آمد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بتو  
از کون این نعمتها **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدای **فَلْيَتَّقِ اللَّهَ تَعَالَى** باید که توکل کنند مؤمنان که رسان  
خیر و هدایت از سر اوست **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ** و هر آنکه را گرفت خدای **مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ**  
در موافقت بر پیغم و محارب با جباران **وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ** و بر انجیم از ایشان **أَنِّي مَعَكُمْ**  
دوازده معتر هر یکی از بیطنی تا تقیثش احوال قوم خود کنند با پابندان و ذیای قوم شوند براه  
پیمان و صورت این قبه بر وجه اختصار چنانست که حق بجهت دعوت داده بود موسی و هم  
از من مقدسه یعنی ایدیا و ارجا و ولایت شام به بنی اسرائیل از زانی دارد و این مواضع در آن  
وقت ساکن جباران بود و ایشان را ایاهی گفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد



چون لشکر و خون غرق شدند و مصر بر بی اسرائیل را استخلاف شد و فرات ایلی در رسید که بارین مقدسیه  
 که هزاره بردارد و هر دوی از اینها است و جهاد کنید با جباران پس موسی هم دوازده نقیب  
 از لشکر اختیار کرد که هر یک کافله همت سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک از یحارفتند و بقبار  
 بنجسی اجبار عاقله فرستادند ایشان بایکی از جباران ملاقات کردند که او را عیون یا  
 عیاج بن مناف می گفتند در آنجا قد او سه هزار و سیصد و سی سه کن بود و سه هزار سال عمر  
 داشت و باقی عادیات نیز قد هائی بلند داشت و در تیسیر از هشتصد کن تا هشتاد  
 کنز آورده پس بسایه ایستاد دیدند یک نیم از پوست انار ایشان می کشید بنقابان گشته بایکدیگر  
 گفتند که بی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه مکر است که خوف بر ایشان ستوی شده  
 و تا زمانی کرده مصر باز کردند پس عهد کردند که اجبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر چند این  
 قوم ترغیب نمایند پس بلسرگاه آن موسی و هارون را هم از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بردی  
 کرده یا قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که نوع بن نوع بود  
 از سبط یوسف و کلب بن یوفنا از سبط یهود بر عهد و قرار خود بایستادند و عرقة در میان بی اسرائیل  
 افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما باین جباران چگونه جنگ کنیم **وَقَالَ اللَّهُ** و گفت خدای  
**الْقَوْمِ** من با شما بمهرت دادن شما بدشمنان و دیگر گفت **لَئِنْ أَقَمْتُ الْعَلَقَ** بخدای اگر  
 بیای دارید غار را بشرایط آن **وَأَتَيْتُمُ الْكَوْ** و بدهید زکوة را باین باب استحقاق **وَأَسْتَمِرُّ**  
**بِرُسُلِي** و تصدیق کنید پیغمبران مرا **وَقَدْ نَعُوْهُمْ** و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجا آرید  
 چه امر ایشان امر خداست و تعظیم امر الله **وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ** و فرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه  
 او **وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ** نفقه دادنی نیک **لَا يَفْرَقُ عَنْكُمْ** هر آنکه دهم از شما **سِتًّا** شش گانه شما را  
**وَلَا ذَخْلَكُمْ** و در آنم شما را **جَنَّتْ بَحْرِي** بیوسته آنجا که جاریست **بَيْنَ عَيْنَيْكَ** در زیر درختان  
 آن جریما **فِي كَفَرٍ** بر هر که گزیند **بَعْدَ ذَلِكَ** بعد از این شرط **وَكَأَنَّكُمْ** از شما **تَقُولُ** بگویند  
 کم کرده است **سَوَاءُ السَّبِيلِ** راه راست را بی اسرائیل بدین عهد وفا کردند و حق سجد فرمود  
 که **فَمَا نَقُولُهُمْ** بی شکستی ایشان چنان خود را **نَعْبُدُكُمْ** بر اندازیم ایشان را از رحمت  
 خود یا مسخر گردانیدیم یا خواری جز بر ایشان وضع کردیم **وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ** و گردانیدیم و گاه ایشان را  
**قَاسِيَةً** سخت بنماید که سائر نشود از مشاهده آیات و استماع تحویفات **يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ** میگردانند  
 سخنان نودیه را بافت حضرت را صلی الله علیه **وَعَنْ تَوَاصِيهِ** از جایگاه آن یعنی دیگر عیال بجای صفت  
 پیغمبر وضع میکنند یا محلات تحدیت را ماول میسازند بتاویلات فاسد **وَسَوْفَ نَحْطُ** و تو که گردانیدی  
 تمام را **عَمَّا دُرِّ قَابِ** از آنچه بد داده شده بود بدان و تودیت از متابعت پیغمبر آخر الزمان



المؤيد



که صورت حضرت احدی است جامع جملة کالات الهی و کفای و واضح میزان هم مراتب اعتدالی  
ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و ادیان  
سخی برای تکمیل او و الیه السلام بقوله علیه السلام اناسیه ولد آدم و بقوله آدم و بن دونه  
نوی **سنوی** آنچه اول شد پدید از جیب غیب بود نوز جان او به هیچ زیب بعد از آن نور  
مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم یک علم از نور پاکش عالم است یک علم ذریت است  
و آدم است نوز او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هو ذات بود واجب بود دعوت  
هر دو جهان نشی دعوت ذرات پیدا و تعالی **یهدی بید الله** راهی نماید خدا بدین نور  
یا کتاب **یهدی بید الله** او که پیروی خستودی او میکند **سئل التکلم** بطلب راهها سلامت  
از عذاب که آن راه حق است یا میل از اسلام که طریق بعثتست **و یهدی بید الله** و پیروی می آرد  
ایشان **سئل التکلم** آنکه نایکی کفر با ملک یا جهل **ای التویر و ستای** ایمان یا یقین یا علم یا فیه  
باراد و توفیق خود **و یهدی بید الله** و راهی نماید ایشان را **ای میرا** مستقیم برای راستی که نزدیکترین  
راههاست بحق **لقد کفر البین** بدرستی که کار نشد ندانند **قالوا ای الله** گفتند بکسی  
**الله هو المبین** اینست **سئل** او هیچ است بپریم قابل بدین فی از زرق بضای یقین به الله  
و بطلان قول ایشان همین که نیکو بند بپریم خداست ظاهر است چه ما و اقدم است بر ولد حادث  
و حادث الیهیت را نشاید و در کمال عادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر از اکبر باشد  
**قل من یملک** بگو پس کیست که مالک باشد و منع کند **بن الله** از ارادت خدای **شیخ** چیزی  
یعنی کس مانع نتواند شد **ان الله** اگر خواهد **ان یملک** **الشیخ بن یحیی** آنکه هلاک کند عیسی بن مریم را  
و مادر او را یعنی اگر خواهد خدا هیچ و مادر او را هلاک کند **و بن یحیی** و آنها که بروی  
زمین اند یعنی هیچ و مادر او و مقهورند قابل فنا چون سایر ممکنات و جنیه کسی خدای را نشاید  
**و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما** و آنچه در میان  
ایشان است **خلق ما یستاء** می آفریند آنچه می خرد **قال الله** او است **یهدی بید الله** و مادر می  
آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصل چنانچه ماینها و انشا میکند از اصل  
که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصل که جنس است چون ولدین یا از مرد بی زن چون  
حوا یا از زن بی مرد چون عیسی **والله یملک کشتی و قلیز** و خدای بر همه چیز توانست **وقالت اليهود**  
**والنصارى** و گفتند جهودان و ترسیان **حق** **ابناء الله** ما بپریم خدایم او را چون پدرست در  
مهربانی و رافت و مادر او چون پدر و قرب منزلت ابراهیم خفی فرمود که در تقدیرت با ایشان خطا  
کرد که یا ابناء اصابی ایشان خوانند که یا ابناء ابا ری و در کلمات انجیل هست که میروم الی دینی که



چون ایستاد



این ایسان از عاقبت پیدا بودند سخن نجات خود و یکفتمند که ما را سر کرده باشد مصر بان کرم موسی هم گفت  
**وَقَدْ وَاخِرَ اَدْبَارُكُمْ** و باز کردید همان راه که آمدید **فَتَقَبَّلُوا خَيْرِي** که اگر چینی آئیند بان کرم  
 رزده کان در دنیا از باب جمل و در آخر از لقاء رب العباد **قَالُوا يَا مَوْسَى** ایسان گفتندی ای موسی  
**بِمَعْنَا** بدرستی که در این مقدمه **قَالَ جِبْرِيلُ** کرمی اندست غلب و یا قوت و شوکت که مقاومت با ایشان  
 بر نیست **وَيَا كُنْ تَحْكُمَا** و ما در معنی ایم بران زمین جهت جنگ **حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا** تا وقتی که بیرون آیند  
 ایشان **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** پس کرم بیرون آیند از گنجای جنگ و ولایت را تسلیم ماکند **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ**  
 پس ما در ایند کانه بران **قَالَ جِبْرِيلُ** گفتند و مردم **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** از آنکه ترسیدند از خدای **الْعَزِيزُ**  
**الْعَلِيمُ** که انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و نبات بخند و پیمان و ایشان یوش و کلب بودند که بانی  
 بر این گفتند که **ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبِلَادَ** در آید بر حیاران از باب فرید ایشان ناکهان و ایشان را  
 که گذرند کرم و بعضی را هاکند **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** پس چون در آید از آن در برین وجه که گفته شد  
**وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** پس بدرستی که شما غالب آید بر آن ایسان جسی چند نذی دل و تن او را نند فی  
 صلابت سخن با الهام الهی دانسته بودند یا با خبر موسی هم **وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ** و بر خدای توکل کنید  
 بر حرب **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** اگر هستید با و در آن مکان مروعه حق را **قَالُوا يَا مَوْسَى** گفتندی  
 ای **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** که ما هرگز در معنی ایم برین ولایت **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** ما را که ایسان برین  
 می اند و تود و کس با صدق و سبکی و سخن ده کس را با ورمید از **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** پس بر تو **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ**  
 در دکان **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** پس جنگ کنید **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار  
 است کردند بخدا و رسول و گفته اند را در از رب هارون بوده و رب یعنی سید است پس هارون را  
 از برکت بود سید گفتند و کلمه قاتله نمیدانم قول **قَالَ رَبِّي** گفت موسی ای پروردگار من **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ**  
**وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** ما که نیستیم کل نفس خود را **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** و برادر خود را **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** پس جدای آنکریان ما **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ**  
**وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** میان این گروه بیرون رفتن از دایره فرمان **قَالَ** گفت خدای **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** بدرستی که  
 مقدم **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** حرام است بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بران پس با و فرماید  
**وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** چهل سال **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ** سر کردن و تحیر بیرونند و در زمین نیه که منشی فرخ  
 است پس قوم موسی چهل سال در مقدار زمین سر کرده بودند صبح عزیت سفر کردند و تا سام  
 رفتند و شب ها بخا بودند که باید از آنجا رحلت کرده بودند قوی است که بعد از چهل سال **وَيَا كُنْ جِبْرِيلُ**  
 معنی از این اسرایل که ماند بودند از آنجا که نداد و مدنی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون  
 در وقت کردند و اغلب در نیه میروند و اولو ایشان جوانان بودند رسیدند و خدای یوش را  
 از داد و ایشان را بر دست کردند و یوش هم برفت و ولایت را بدیا و از آنجا برفت و بنیاد حیاران



برداشت در اخبار آمده که موسی هم بر قوم دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از  
پیشانی شدند و حق سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم کردم بخیر و سرکشیک ایشان **فَلَا تَأْسَ**  
اند و هنگام باش **عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ** بر تو و فاسقان و در بیان گفته که خطاب بحضرت یحیی  
میفرماید عقیقه که قوم موسی بدی سرگشته شدند و بر ایشان انداخته که بسبب فسق و نافرمانی  
نفرین موسی هم بودند **وَنَلَّ عَلَيْهِمْ** و بخوان بر اهل کتاب **سَبَّأْنِي أَدَمُ بِالْحَقِّ** خیر و بر ادم را که  
او بودند قایل و هایل **بِالْحَقِّ** خدای بدی و راستی و خیر ایشان بر سبیل اجمال آنست که  
بطنی بر و خیری آورد و چون بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطون را بفلام بطون دیگر میدادند  
زاده اقلیما نام داشت و در نهایت حسن بود و توام هایل را بیوزا میگفتند و او چنان جمالی  
بسیارم بیوزا را بقایل نازد کرد و اقلیما را بعایل قایل ازین حکم ایانود گفت خواه از اهل  
دردم بوده او نیز اوی است آدم هم فرمود که حکم برین جمله صدور یافته مراد دین چه اختیار  
نداشت و گفت تو هایل را پس از نزد دوست میدار که لاجرم آنچه خوب روی تو است بدو مید  
فرمود که اگر سخی مز باور نمکین هر یک از شما زبان کنی با آنچه میگویند فریانی و که مقبول  
از آن او باشد حق سبحانه ازین خیر داد **أَوْ قَرِيبًا** چون فریاد کرد تدبیری نریخته هر یک  
**قَرِيبًا** رب جستی بر فریانی خود هایل کوسفتند و در بود بره قریه که بنایت دوست میداشت  
بر کوه فداد و نیت کرد که اگر قریان من مقبول نکرد ترک اقلیما کنم و قایل صاحب زرع بود  
ضعیف و کم داشت و در رهان موقع بنهاد و با خود گفت اگر این فریانی قبول شود و اگر نه  
دست از خواهر خود باز ندانم **فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا** پس قبول کرد شده یکی از ایشان که هایل  
نوع که اتقی سفتند و در د از آسمان فرود آمد و کوسفتند و بخورد **وَمِمَّنْ قَبَّلَ مِنْ الْأَخْيَرِ**  
نشده از یکی که قایل بود اتقی از فریانی او در گذشت و بخوردن آن سفت نکست قایل  
خشم یا نتواند در آمد و دود حسد دید بصیرت او را نیز کرد **قَالَ** گفت مر هایل را **أَلَمْ تَكُنْ**  
خدای که تر بکنم برای آنکه زبان تو قبول شد و از آن سر مرده **قَالَ** گفت هایل **أَتَايْتَنِي**  
نیت که قبول میکنی خدای **سَوَاءٌ لِّمَنِ الْقَتْلُ** از پیر هیز کار آن که در زبان نیت خود را خاله  
**لِيَمْسِكْ** اگر بکشای و در آن کتی **إِنِّي يَدُكَ** بسوی زد دست خود را **لَتَقْبَلَنِي**  
**كَأَنَّمَا بِي سَيْطَانٌ** من باری نیستم در آن کتله **بِكَيْدِكَ** دست خود را بسوی تو **لَا أَفْعَلُ**  
بکش **إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ** من میترسم از خدای **رَبِّ الْعَالَمِينَ** که پروردگار عالمیاست بلکه  
قویتر و یا شوکت تر بود اما تسلیم شد و قتل از ترس خدای پس گفت **إِنِّي أَرِيدُ** میگویم  
آنکه باز گریختی **بِإِثْنِي** بمعوقیت گناه در قتل من **وَأَتَمَّكَ** و پیاداش گناه تو که آن سبب بر تو

لنصف



و با وحی کردیم **إِنِّي أَنزَلْتُ** موسی علیه السلام **آهَ أَنْتَ مُصَافٍ** آنکه پیشکشی عصای خود را پس موسی عصای میبکشد  
 از دهای شده ها کشاده **وَأَنفَعِي** پس اینجا که اثره ها شده بود عصا **تَلْقَفُ** فرسیره **مَا يَأْتِيكَونَ** آنچه تو دیری  
 کردند بدین خلق میبندند و آن جمل خروار سرس و خوب بود راوی کی بد که چون جویها و سبهای ایشان از  
 بر روی بنظره کنان آورد و مردم بر میبختند و خلق عظیم در آن انبوه هلاک گشتند پس موسی هم او را گرفت  
 ها عصا شد و حق سبحانه آن صال و معی را معدوم گردانید **فَوَقَّعَ الْحَقُّ** پس ثابت شد و پیدانگه راستی موسی هم  
**وَيَبْطُلُ** و زایل شد **كَانُوا يَعْمَلُونَ** آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوهای بایکدیگر گفتند که گویا این سحر و جادو  
 بایستی که جادوهای ما را باطل گردی **فَعَلُوا** پس مغلوب شدند جادوگران **هَٰذَا** اینجا که موسی هم غالب  
 شد یا فرعون و قوم او مغلوب و شکست خوردند **وَأَنفَلَبُوا** و باز گشتند از آن موقع **مُخْرِجِينَ** خوارشدهگان  
 و ناسیدان و پادشاهان **وَأَنفَلَبُوا** و افکنده شدند جادوگران بر رویهای خود **بِحُجْرَتِهِمْ** سجده گشتند  
 سرخدا را **قَالُوا أَتَمَّا** گفتند ایمان آوردیم **رَبِّهِ الْعَالَمِينَ** پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار  
 مرا سخن اهدا ایشان گفتند تو که با منی رب العالمین **رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ** پروردگار موسی و هارون است  
**وَالْفِرْعَوْنُ** گفت فرعون با جا دوان **عَلَيْكُمْ** بر ایا ایمان آوردید موسی و تصدیق نمودید او را **قَالَ أَتَمَّا**  
**لَكُمْ** پس از آنکه دستوری دهم سرشار در آن **أَفَرَأَيْتُمْ** بدرستی که این فل **لَكُمْ** هر آنچه تدبیر حق است که شما  
**مَكَّنَّا** ساخته اید از **فِي الدُّنْيَا** در شهر مصر پس از پیرون آمدن پوعل کاه یعنی شما با موسی مواضع گردید  
 و این جمل ساخته **لِخُرُوجِهِمْ** تا پیرون کنند از این شهر **أَهْلًا** اهل آنرا که قبطیانند و این مذکر شما را  
 و اینی اسرائیل را خالص شود **فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقرر که داده اید این تقدیر میبرد  
 بجمل آنکه تفصیل کرد و گفت **لَا تَقْطَعْنَ** هر آینه بر من **يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ** مستحای راست شما **وَأَرْجِلَكُمْ** و پایهای چپ شما را  
**بَيْنَ خِلَافٍ** بخلاف بکدیگر از لوثی عضوی **فَلَا صِلَافَ لَكُمْ** پس بردار کشم و شما را برای تفصیح  
 شما و عبرت گرفتن دیگران **قَالُوا** گفتند جا دوان که ما را از ترک هر ترسانی و وعید کشن چه دوی که با یک  
 مشتاق یوم از نشنه باب زلال که بسبب موت **أَنَا** بدرستی که ما **إِنِّي رَبُّنَا** پس پروردگار خود **مَنْقَلِبُونَ**  
 باز گردانندگانیم پس جو خواهان او بنائیم و نیز المثنوی المعنوی **نظم** جافهای بسته اند آوی و کل چون رهند  
 از آب و کل با شاد دل در هوای عشق حق رقصان شوند **هَجُورٌ** هر چه در پی نقصان شوند چون نقاب  
 حق برفت از روی روح از لقای دوست دارد صد توج **مِيزَنُ** در جهان آنگونه **فَرَى** یا لیت قومی  
**يَعْلَمُونَ** و **وَمَا تَنْقُمُ** و تو که فرعون شر بنسوی **مِثَا** از ما و عیب نمیکشی ما را **إِنَّكَ** آنکه بگو و بدایم **بِآيَاتِ**  
**رَبِّنَا** بنشانیهای قدرت آری که ما **إِنَّا جَاءْنَاكَ** انکام که آمد و شاهد کردیم پر دست موسی هم پس روی از زمین  
 بگردانید متوجه حق شد گفتند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **أَفْرِغْ عَلَيْنَا** بر بزم بر ما و افاضت کن **صِرَاطَ** سبکبای  
 در بین بلا تاجری کنیم **وَنُفَاكِسِيْلِينَ** و بین ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان **وَقَالَ الْمَلَكُ** و گفتند مقرب



وَقَوْمٌ زَعَمُوا أَنَّ اللَّهَ نَحْنُ **وَقَوْمٌ** ایا سیکند اری و دست باز میداری موسی و قوم او را **لَا یَسْمَعُونَ**  
وَاللَّهُ لَیْسَ بِتَائِبٍ یُکْتَفَرُ بِهِ **وَقَوْمٌ** درستی ترا بگذاردند **وَاللَّهُ لَیْسَ** و اعیان  
معبودان و خدایان تو دست یاز دارند گفته اند فرعون خلق را پرستی خود میفرمود و خود پرستگار کواکب بود  
و اصرح است که او بصورت خود بتان ساخته بود و هر یک قوم را بتی داده بود که این را پرستید تا او غلامان تو بیک  
کرد اند و این سبب میگفت انا ربکم الا علی ایفان خدا بان خود ترند و من خدای بزرگتر القصه اعیان  
تختگاه فرعون او را حتی بعضی و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی عزم قا  
بست **قَالَ کَفَّ** گفت **سَفَّیْتُ لَکُم مَّاءَ مَمْنُومٍ** زود باشد که بکشیم سران ایشان را چنانچه پیش ازین میگفتم تا  
نسل ایشان منقطع شود **وَسَجَّیْتُ لَکُم نَسَاءً** و زنهای بدکار دادم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند **وَاَنَا فِی قَدَمِ**  
و ما بر ایشان **قَاهِرٌ** غالبانم و ایشان مقهور حکم ما اند چون قدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شد  
بطریق استغاثه روی موسی عزم آوردند و بعد از اضطراب ایشان **قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ** گفت موسی سر  
گروه خود را **اسْتَعِیْزُوا بِاللَّهِ** یاری خواهید از خدای **وَالَّذِیْنَ وَصَّیْتُکُمْ بِاِیَّامِیْ** و شما گفتند **اِنَّ الدَّیْنَ ضَرْبٌ**  
بدرستی که زمین را خدایت **یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** میراث میدهند از **اَنْفُسِکُمْ** هر که را بخواهد **وَالَّذِیْنَ** از بندگان خود دین  
سخی و عدا هلاک قبیله است و در آن ولایت ایشان بقرف بنی اسرائیل **وَالْحَقِیْقَةُ** و عاقبت نیکی ظاهر  
یا نصرت یا هت **لِلْمُتَّقِیْنَ** بر پروردگار است بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود  
در نیافتند و باز آغاز شکایت فرمودند **قَالُوا کَفَّ** گفتند **اَوْ ذِیْنَا** ما را میرحاجا میدند یعنی قبطیان ما را از این  
**یَوْمَ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَنَا** پیش از آنکه تو بیای از مدین بنی از روز ما را خدمت خود میفرمایند و نیم روز دیگر از تو بگو  
و **یَوْمَ یَقُومُ السَّاعَةُ** و ایند میکنند ما را پس از آنکه تو بیای و تمام روز ما را کار میفرمایند یا پیش ازین  
اینکه ما را بکشند و حال نیز میخواهند که همان اشتغال کنند **قَالَ** گفت موسی علیه السلام از روی نصیحت  
**عَسَى رَبُّکُمْ** شاید پروردگار شما و عسی برای اطاعت است یعنی طمع میرانم از خدای **اَنْ یَهْلِکَ عَذْرَاؤُکُمْ**  
آنکه هلاک کند و شره شما را که فرعون است با قوم او **وَسَجَّیْتُ لَکُم** و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان  
**فِی الدَّیْنِ** در دین مصر یا در ارض مقدسه **یَنْظُرُ** پس بر پسند خدای که بوقت رحمت و راحت و دولت **یَقِفُ**  
**تَقُولُونَ** چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد اگر حق  
بعد از و عدل هلاک دشمنان مقدمات را بآنها بیان میکند **وَلَقَدْ أَخَذْنَا** و ما را به ما که فیم **اَلْاَمْرَ** و جمع  
**بِالنِّسْبِ** بمحط و تنگی و خشک سالی **وَتَقْصُرُ النَّمْرَاتُ** و بنقصان بعضی از حیوانات ایشان **وَالْاَنْفُسُ**  
**یَذْکُرُونَ** تا باشد که ایشان بنفیکند و از کفر باز ایستند ایشان شبه نشدند **وَاِذَا اَجَاءَهُمُ الْحَسْرَةُ** و چون  
بر ایشان نیکی از فراخی و ارزانی **قَالُوا لَکَا هَیْ** میگفتند برای ما است این نیکی و ما سخی آنیم **وَاِنْ**  
**تُصِیْبُ** و اگر سیدی بدیشان **سِیِّئَةٌ** بدی چون قطع و بلا **تَطْرُقُ** و آید میگفتند **مُوسَى** و **مُؤَدَّبٌ**

و انکم بفرموده



و انانک با و می بودند از نویمان و میگفتند این رنج و محنت بشت ایشان بامیرسد الکر براند از انانک از هم  
 جزین نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خواست و آن اعمال بدیشانست که کرام الکاتبین نوشته حضرت  
 بوده اند و شامت آن علما در ایشان رسید و یکی اکثر هم و یکی بیشتر ایشان که یقولون . بنید اند از ایشان  
 میرسد از بحران و احوال بواسطه شوی اعمال است و قالوا و گفتند فرعون بنان موسی را هم تمام تا تکیا  
 هرگاه بیاری با هر چیزی که بیا و بیا از آن از نشانه که نم توانست که معجزه دست مثل قحط و مرض و امثال آن  
 شکی ناهیا تا سحر کتی ما را بان نماخت پس نیستیم مالک بگویند ترا از کی و ندکان و باور دارند کان  
 چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند قارندنا پس فرستادیم علیهم الطوفان بر میان طوفان و آن  
 چیزی باشد که طوفان کند و پاک و فرایده از این چون بدان وسیله و انحراف و فرستادیم بلخ بوند و انحراف و بلخ  
 پیاده یا کت یا سوسه که در کتیم و چوب افتد و تصفایع و غوک و لکم و خون آیات مفسدات در حالی  
 این اشیا آجای قدرت بودند از یکدیگر جدا شده یعنی رت میان هر دو و آیت یکاه بود و استداد هر آیتی یک هفت  
 فاستکبر و ابس ایشان کردن کتی کردند از فرمان بر ما برداری و گاف او بودند قویا تجرین کرده مجرم یعنی  
 معاند در کت که با وجود تظاهر آیات و تنبیه آن ایمان نیاوردند و لما وقع و هرگاه واقع شد و فرود آمد  
 علیهم الرجز بر فرعون بنان عذابی ازینجا که مذکور شد قالوا گفتند از روی نصیحت یا مؤمنی از انانک ای موسی  
 بخوان برای ما ربک ازین کار خود را بجا عهد عندک با چه عهد کرده است و آن عهد نزدیک نیست یعنی خدای  
 قویا و عهد کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لیس کشف اگر باز بری و ذیل کردنی عتار الرجز ازین  
 این عذاب را نوسنن هراینه ما ایمان آیم و تصدیق کنیم که مرتدا و کفر میکنی و هراینه بفرستیم مولا بنی  
 اسرائیل باقی بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی بری فلما کشفنا پس آن وقت که ما بریم بدعای موسی  
 و دفع کنیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی الجبل تا مدتی از زمان که پیشه هم  
 بالغوه ایشان رسد که نند بدان تا معذب کردند در آن اذاهم بیکتور پس ایشان عهد را میبشکنند  
 در تقاسیر آورده که در مصحف شبانه روز باران بارید و بظلمت ابرهای مترکم درآمدند و آب بخانه قبطیان  
 درآمد و مردان و زنان برای استادن و کودکان بر بلندها نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی شرق  
 شدی و یا اگر بیوت بنی اسرائیل بنان ایشان متصل بود قطره آب بدان خافه در تیار می افکند  
 مشک اندر رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی موسی هم آوردند که از خدای خود در خوا تا این  
 عذاب دفع کند و ما ایمان آیم چون اهل آن طوفان بدعای موسی هم منفی شد و آب از روی زمین بروت  
 از روغات ایشان ظاهر گشت بمشابه نیل که هر کس ندید بودند باز کفران نعمت و رویه را بران نیاوردند و حق بجه  
 یل سوار بر ایشان بجا شد تا اکثر از روغات ایشان را بخورد و دیگر بار بنام موسی هم آوردند و سوگند خوردند  
 که اگر این بلا منکشف کردیم خدای تو بگویم حضرت موسی هم بصر را بران آورد و بعد از آن خود اشارت بمشرق و مغرب

کتاب معانی

کتاب معانی

کتاب معانی



جسوع ملایمان در طرف مشرقی مشنند ایشان دیدند که ستاری از زوایا تمانده گفتند این ما بهر حال  
بس است و تصدیق کردند حق تبارک و تعالی را تا آنچه ازین باقی مانده بود مجبور و دیگری بان التجا بکلمه  
کرده آغاز تضرع نمودند بشرط ایمان آن عذاب نیز افرشته گفتند ای موسی ما را حقوق کشته که تو رفیق سحر از جلد  
ما را می گیری و می بری و حق یکتا لشکر بنی نافرستاد تا بجای خواب ایشان در می آمدند و در یکهای ایشان می افتاد  
و چون کسی سخن گفتی بدین و می در آمدند باز تضرع نموده و شرط کرده این بلاد منفعه شد دیگر بار و با شرم  
و عناد رفتند و حق نفوذ آب بند را خون کردند و این که سبطی بنحوی آب صافی بود و همین که قطعی میل  
سیرد خون آب میشد و اگر از یک طرف خورده می بنسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند  
و بعد از کشف بلاد شرط تابعیت بجای می آوردند **فانتم** پس انصاف ستیم و اراده انتقام کردیم **فانتم**  
از ایشان **فانتم** پس عرقه ساختیم ایشان را **فانتم** در دریای قلزم بنزد یک مصر **فانتم** بسبب آنکه ایشان  
**فانتم** داشتند آیات قدرت ما را **فانتم** بودند از قاتل دران **فانتم** پهنرات  
**فانتم** و میراث ما را **فانتم** را **فانتم** بودند منعیف و زبون گفته شده بدست  
فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قطیان در مانده بودند بعد از اهلک فرعون و اتباع او  
ما را **فانتم** جهات شرقی از زمین شام **فانتم** و جهات غربی از آن زمین **فانتم** آن  
زمینی که برکت پس از ما **فانتم** در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا با قدام انبیاء عظام علی نبینا علی  
الصلوة والسلام **فانتم** و تمام شد و بوفارسید **فانتم** و من بود در کار تو **فانتم** و من یکی **فانتم**  
**فانتم** برای بنی اسرائیل که آن لغت بود بر اعدا و تسخیر و یار ایشان **فانتم** و وفای این و من  
بسبب آن بود که میر کردند بر شما اید و مایه **فانتم** و خراب کردیم **فانتم** آنچه بود که ساخت  
و رامت کرده بود فرعون و قوم و کوه اوار کوشکهای و حصارها و منزه های نیکی و ماکانهای یحیی و شوا  
بودند که بر داشتند بودند از بناها چون مرغ ها مانده و جزئی بنی اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل  
لجری از دریا بسلامت فاقو بس می بایند و بگذشتند علی قوم که در آن فیلد لحم که در ولایت رقه یعکف  
اقامت میکردند علی اصنام که بر پیشانی بنان که سر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قوم را تجاوز متکبر  
قال گفتند موسی اجعل لنا ایلاهی بساز برای ما الله خدای یعنی تشلی بساز که بنا بر شتم **فانتم**  
جناح ایشان را خدایان هست که میپرستند قال از گم موسی گفت بدرستی که شما هستی قوم که  
کروی نادانی میکنید و جملی و فریدید درین که تو هم جواز عبادت خدادار بدانست هو که بدرستی که این گروه  
برستان متکبر هلاک شدند **فانتم** ایشان در اندیشه خدای دین و این ایشان را در  
خواهد شکست و بنان ایشان بدست ما بار خواهند کشت و بطریق ابل مضحل است **فانتم** است  
این هستند ایشان که میکنند عباد اصنام قال گفت موسی عم اعلم الله انما خدای این نیست که اطلب



برای شما عبودی و موصوفی و حال آنکه او فضل داد شما لای علی الملکین و بر عیالیه زمان شما و باقی نعم تخصیص  
 و از اینجاست که و باو کیند چون رها نیدم شما را من الرقوع و کذا بعد فرعون یسرونکم میباشند شما را من العذاب یقتلون انما کم  
 بجهت انقطاع منل شما و یسرونکم لیساء کما ورنه میگذاشتند شما را بجهت نجات شما و بجهت نجات خود  
 و یذالکم و درین رها نیدن بلکه نفعی بود یا دران عذاب محنتی بود شما را تن ربکم عظیم از برده کار  
 شما محنتی بزرگ آرد و اندک موسی هم و من کوه بود بجای اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از  
 نزد یک حق تعالی که هر چه شما را باید دران بسین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند فرعون غرق شد  
 طلب آن کتاب نمودند و موسی هم از خدای درخواست که آن کتاب بدون دست حکم شده که سی روز بروز با  
 پس از آن بطور ایجاباتو سخت کیم موسی هم سی روز روز داشت و روزی یک بطور توجه نمود و کرامت  
 داشت از آنکه با حق بجهت کوبد و از هر او بوی روز اید پس برای دفع رایحه سواک کرد و ملایکه گفتند ما  
 از تو بوی شستک می شنیدیم از آنجا سواک دفع کوی حق بجهت فرمود تا جرمانه ازاده هر روز یک روز و او  
 جناح بیز نماید و اعدا نموسی و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتابی تلهین کلیله سی شب از روز  
 از دی القصد چون مدار حساب شهر عرب رویه هلال است و آن شب مرا می رسد تاریخ را بسبب  
 کرد و اکتفاها و تمام کردیم آن سی را بعشر بدو دیگر از دی الحجه فتنه پس تمام شد بیقات و وقتی  
 که در مکار او مقرر فرموده بود از بعین کلیله چهل شب از روز و قال موسی و گفت موسی لاخیر هر روز  
 برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه من باش فی توئی در میان قوم  
 و امین و بصلح از هر کارین که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان و لا تشع و پیروی کن سبیل التمسید بآه کاران  
 و لما جاء موسی و انهم که آن موسی یقینا بوقی که مقرر و معین کرده بودیم و کلمه رَبِّهِ و سخن گفت با وی  
 بفرموده کاروی یعنی بنشیند او را کلام خود فی واسطه در میان او رده که چون حق بجهت و دعا خوانست که با تو  
 سخن گوید بفرموده تا هفت فرسخ کرد اگر در طور ظلت و گفت و چون موسی هم قدم ظلت نهاد شیطان او را از او بردند  
 و ملکیان کاتبین را از دور کرده اند و آسمان بنظری در او در تدملایکه را دید در هوا ایستاده و عرض عظیم بوی  
 ظاهر گشت پس حق بجهت با وی سخن گفت درینا پی آورده که او را پست چهار هزار کلمه بنشیند و بروی هفتصد  
 هزار و اصد و چهار هزار است و در کشف گفته که حق چهل شب از روز با موسی هم سخن گفت چون موسی  
 علیه السلام سخن حق شنید و ارجام کلام فی ملایه ربانی جرمه شوق محبت بجسید فراوانی که او در نیاست  
 خیال است که در دروس اعلام است و چون جنت جای شاهان قاست قال گفت موسی هم رَبِّ اَرِنِی  
 ای پروردگار من بپایه سرفنس خود یعنی مرا مکنی ساز از رویه خود تا بدیدم سر نظر الیک نظر کنم پس موسی تو  
 قال گفت خدای تو ترافی نتوانی دید سر او و ینا هم حکم از بی بران وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا منظر  
 کند ببرد و در دنیا که آرد که بعین فانی کند پس بیگ جمال باقی بدید باقی مشاهده باید کرد و آن دید در هیئت خود



بر آنکه طلب موسی هم رویه را دلیل جواز رویت است هم اگر رویه محال بودی موسی هم این سوال نمی کردی به طلب تحصیل  
از انبیا رویت صاحت کشف الاسرار که مقام موسی هم در آن ساعت که خطاب بن ترانی شنید عالی تر بود  
وقت که گفت ای ترانگ این ساعت و همین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قیام براد حق بود که آن وقت  
در قید مراد خود قیام براد حق بود که آن وقت در قید مراد خود قیام براد خود **پست** بن ترانی برسد از طور موسی الجوی  
هم آن از دوست این سر بند کردن متاب اگر چه زخم بن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو بلضعف  
بشریت طاقت دیدار نداری آنکه گفت که بن ترانی **و لکن انظر** و لیکن نگاه کن **ای الجلیل** بگو ز پس که از بلند ترین  
جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است **فان استغفر** پس اگر این کوه را بگردی و ثابت ماندی  
**مکاشه** در جای خود بنگام تجلی بن بروی **و تشرق** ترانی بر رویه باشد که تو نیز به پیچی مرا و طاقت دیدار منت باشد  
و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا در تمنای این کار در کنار **تکلیف** پس آنکه گفت که تجلی کرد **و نور** بر رویه  
یعنی ظاهر گردید از نور خود یا از نور عرش بقدر سوار سوزنی **الجلیل** بر روی آن کوه بعد از آنکه حیات و علم  
و ربوبیت در وی آید بود تا نور حق بجنبه را دید در عین الحافی از سهل ساعدی نقل میکند که حق بجنبه  
نور خود را از روی هفتاد هزار حجاب بقدر در هر هی ظهور کرده در آن ساعت هر دیوانه که بروی زمین بود  
بهوش آمد و هر چاری که سر بالین مرعی داشت شفایافت عزم زمین رقم سر سبزی پذیرفت و آبهای شور  
بعذوبت و خللاوت متصف گشت بتان بر وی در افتادند و بتران بحسب فرود بسبب آن تجلی **جمله**  
کرد ایند خدای مر آن کوه را **و کما** دین و دین و در تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش  
کوه دیگر از جدا شد سه کوه که احداست و ورقان و رضوان مدینه افتاد و سه کوه دیگر که نور و شیشه و حر است  
یکه **و تشرق** و بیفتاد موسی علیه السلام **صیقا** بهوش از اصول انچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از  
عیش خیمه خیمه بوم مرده تا عیش روز جمعه بهوش ماند **فان افاق** پس آن وقت که بهوش آمد **فان تجلی** گفت  
تنزیه میکنم ترا از روحه **و لایق** حضرت نست با پاک سیدم تر از آنکه موسی بسوی در دنیا **بیت** **ایک** باز گشتم بسوی  
تو از اقدام بر سویی که بغیر از تو باشد **و اما قول المومنین** و ما اول کردید کام بعظمت و جلال تو آنکه هیچ  
بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست **پست** ای زیک بعد تو که بعد پاره شود **و عجب** مشتکی عاجز  
پیدا شود **عجب** سر نیست که کوه بدان عظمت دیدار نداشته و دل انسان را بجم و لکن بنظر ای قلوبکم طاقت  
آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کن بنظر هیبت بوده و آن تجلی بر دل بنظر رحمت اوست آن نظر که  
ویر ساخت و این نظر که را معود بسیار **پست** دل پذیرفت آنچه کردن بر نیافت **دل** بدانت انچه عرش  
اندر نیافت **پس حق** بجنبه بجهت تیر دل موسی هم و تدارک الهی که از حریان مقصود یافته بود **و کما** **و تشرق**  
گفت ای موسی اگر تو منع کردم از رویه بجهت صلاح حال و بقای تواند و هناك سببش **ایضا** **عقبتک** بدستی  
که من ترا بکنیدم **علا** **النار** بر بنی اسرائیل یا براد میان که در زمان تو موجودند **پست** **ایضا** به پناه می آید که بخلاف



و یکی ترا اختصاص دادیم بسخی گفتن من بانوی واسطه **فقد** بین فراگیر **الشیء** است عطا کردیم ترا از امر  
 و بهی و بدان عمل کن **وَمَنْ يَزِدْ الشَّيْءَ** و باطن از شکر بندگان بران عطا کردیم **وَنُوشِتُمْ** ما یعنی قلم اعلان از منیم  
 که کتابت کردیم یا جبرئیل را گفتیم که بقلم خود و مراد از نور نوشت **بِرَأْيِ سَيِّدِي** عم **فِي الدُّنْيَا** در او جمعا هفت یازده  
 یازده ذره بوده و در نزد المیزد و ازده آفریده و این موافق قول اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یازده  
 ذره بود و لوح از باقیته احمر بود و یا از جوب سدر بهشت یا از سنگ سخت که رقام در روی کندا بود و چون نقش  
 در یکی واضح است که از درج سبز بود و بر وی نوشته بودند **مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** از هر چیزی که در باب دین محتاج به  
 باشد **مَوْعِظَةً** بندهای و تقصیر او بیان کردنی **مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** مهر چیزی را از او مروا **فَخَذَهَا** پس گفتیم بوی  
 که فرای لوح را بقوه بحد تمام و غم در دست و امر و بویهای قوم که خود را بانصق عزیمت تا خود را  
 فرایند یا حسنها یکی تریب آنچه در لوح است گفته اند احسن یعنی حسن است و مکتوبات الواح هم حسن بود  
 قوی است که احسن عظام بوده و حسن رخصتها یعنی بویهای تابغیت عمل کنند نه بر خفت و در نزد المیزد  
 و نه در که احسن جمع است بین الفرائض و النوافل **سَأَرَكُمُ** مزود باشد که بنمایم شمالا ایابی اسرئیل دار الفریقین  
 سراق فاسقان یعنی از کاه ایشان که دروغ است یا شمارا بولایت تمام در آرام و سازند قرون ماضیه که از دایره  
 فرمان من بیرون رفته بودند بشما بنمایم یا بنمایم شمارا سازند و دعوت و قبطیان در مصر هم خراب شدند و از خداوند  
 خایمانان تا عبرت گیرند بدان **فَعَسَى** چشم عبرت بین جواد قصر شاهان شکر تا به سان از حادثان و در کوفه  
 شد خراب بود و داری میکند بر طلق کسری عنکبوت چغد نوبت میزند بر قلعه **اِذَا مِائَاتٌ** ساکرف  
 مزود باشد که بگویم حق ایگنی از قبوله استعجاب من که قرانت یا از فهم و دلیل قدرت که در آفاق و انفس و دیوت نهادیم  
**الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ** انان که بگری کنند **فِي الدُّنْيَا** در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر برده های متکبران نفیم  
 تا فهم معنی ما نکنند از دوا الثون مصری تدیس منقولست که خدای بخیر اهد که گوی سازند دلهای مریبان را حل را  
 بکنون حکمتی قرائی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبوله آن سلب کرده **بِحَيْفِ** حیف است چنین کج  
 دران ویراند حکمت نکند فهم یقین دیرانه و آن یق و اگر به پستند این سرکشان کل آیت هر نشانی که با بنمایم  
 بر صدق نبوت **صَلَّى** علیه سلم یعنی سحرات انحضرت یا بدانند هر بچهای که فرستیم که یؤمنوا بها نمیکوند  
 بدان از جهت سینه و عناد و آن یق و اگر به پستند این سرکشان **سَبِيلَ** الشهدا راست و طریق هدایت  
**لَا يَخْذُلُوهُ** سبیل الله راه بگریزند یعنی متابعت نکنند و آن یق و اگر به پستند **سَبِيلَ** الغنی راه پیرایه و کرام  
**يَخْذُلُوهُ** سبیل الله از راه گیرند و پیروی کنند **ذَلِكَ** این که دانند دلهای ایشان از فهم یاقان یا انهم بسبب  
 است که ایشان کذبوا یا یا بتناد رفخ شمرند سخنان مارا و گانوا و پروند عتفا از نظر دران و اعتبار بدان  
**عَظِيمٍ** ناکاهان و بخیلان گفته اند مراد غفلت و اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی سیدانستند  
 و تصدیق معنی کردند و **الَّذِينَ كَذَبُوا** و ناکه کذب کردند یا یا بتناد استعجاب ما که قرانت یا دلیل قدرت و لقاء الآخره



و در روز ششم در آن سرای اقامت را حیاط باطل شد و تباها کشت آنجا هم عملهای که درین جهان کردند  
بجز آنکه ایجا داده شوند یعنی نشاندند آنجا که جزای این بود که در دنیا بکارهای عمل میکردند و آنکه قوم موسی  
فرمانی شد قوم موسی یعنی بساخت ساری و بنا بجان او و بنی یعقوب از پس رفتن موسی هم بطریق حلیه  
از پیلای ایشان که از قبطیان عاون گرفته بودند عیاله کوساله یعنی بهیست کوساله جسد بدنی پی روح که خوار  
مرا حلا او از بی چون او از کاو آورده اند که بنو اسرائیل بی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از  
حال ایشان خبر نیابند بماند بکنجند که ماع و میهادا ایم و بدن اشتغال سیمای و هر یک از دوستان خود  
که در میان فرعونیان داشتند پهلوی بعاریت بستند و بعد از عبور بر دریا و عرق شدن قبطیان آن  
حلیه در دست ایشان ماند بود چون موسی هم عزیمت طر فرمود ساری بجهت هارون عم آمد و گفت  
این پیلای عربیست که در دست بنی اسرائیل ماند است بخزند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام  
است زیرا که در آن زبان سال غنایم حلال بود بر یونس هارون عم بن بود تا تمام آنرا جمع کردند و ساری را گفت  
تو اینجا را بامانت نگاهدار ساری پیلای را در نفره را در نفره آورد و در زیر کوی ماهور بود و در آنجا  
در قالب ریخت و شخصی بهیست کوساله بساخت اما بدنی بود پی روح پس میگوید که از او آوی بردارند  
چون او از کاو آورده اند که ساری در وقت عرق شدن فرعون جبرئیل را هم دیده بود براسی سواران  
زیر سم اسپش قبضه خاک بر گرفته بلخود میلشت همین که شکل کوساله از قالب بیرون آمد قدری خاک  
در دهانش ریخت خدای آن کوساله را از آنکه می دانید و بنویسید آن عباس رضی الله عنه چون آن کوساله  
بگوش جمعی از بنی اسرائیل بجز در افتادند آنکه می دانید و بنویسید آنکه بنی اسرائیل را که  
کوساله با ایشان سخن میگوید و او را می شنود و که می شنود بنمایند ایشان را بی که بجای رسد آنکه  
فرمانی شد او را بجدای و کافرا ظالمین و بودند سخاکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع در لطایف  
قشیری رحمه الله مذکور است که در دست میان استی که مصنوع خود را بر بستند و میان استی که عبادت  
صانع خود کنند از آنکه تو ساختی سار دکارت **ب** سار دکارت گفت دره و عالم بارت و کما سبط و افکار  
که افکنده شدند است و پیلای در دستهای ایشان یعنی یافتند پیلای را همچون یافتن کسی  
که چیزی بدست خود دارد و این لفظ در کلام عرب کنایه است از پیلای حلیه یعنی آنکه چون پیلای شدند  
عبودت بجل از عبادت او و **و** از آنکه **و** دیدند که ایشان کذبت که تحقیق گواه شدند که او را گفتند از  
روی ندانست این که از آنکه رحمت کنند بر ما **و** بر درگاه و قبول قریبا و بغیر **و** کما یارزد مارا  
لنکون بجد که باشیم ما **و** الخیر **و** از زبان کاران و هلاک شدگان **و** کما رجع موسی و انعام ببارکت  
و موسی هم از طور الی قریب موسی قوم خود غصبن خشمگیر بغایت استغاثند و هناك با جمع کننده آورده اند  
موسی هم در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و اصرار است که حق سبحانه ویرا خبر کرده بود در طور و در خشم



یا ائمه تمام بیان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت یسما خلقی بد نیاست که دید از من بعد از آن که من  
 من انجسکم با تعجیل کردید و پیشی گرفتید بمبادت عجل امر کنم و زمان پروردگار خود و صبر نکنید تا من  
 پیام و حکم خدای بشمار سام و ایقنی الدلواح و بپسندید موسی هم لوح را که احکام الهی بر آن نوشته بود و از غضب  
 نیز برای خدا کرد در میانجی که الواح را بپسندید اما زود از دست بخداد چنانچه کسی چیزی از دست بپسندد و چهره  
 برانند که الواح را بپسندد و شکسته شد و شش و سه و هر بر آن مکتوب بود با آسمان برعد و آن تفاهیل است با و  
 و یک سه ماند که هر یک و رحمت بود پس موسی هم بر و از معاتبه یا قوم الواح را نگاه و اخذ و بکفیت بر آن خیره موسی  
 سر برد خود را یعنی هارون علیه السلام یجره الیه بطرف خود بپسندید او را بطریق معاتبه از روی اهانت  
 که موسی هم آن بود که هارون هم در میان ایشان تقصیر زوده قال ابق امر گفت هارون هم ای برادر  
 مادر من اگر این ایشان برادر مدعی بود ندا ما بجهت ترفیق قلب موسی هم مادر را یاد کرده پس گفت ان القوم  
 استضعفون نگویند تقصیری نکردم اما بدستی که قوم را بچنان دیدند و تنها یافته زبون گرفتند و گادوا یقتلونی  
 و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری سیاهه من در میان ایشان فلا تشریت پس شادمان گردانید و گفت ای یوسف و شادمان  
 و چنان مکن که از روی ایشان حاصل شود از اهانت و که بخلفی و مدار مع القوم الظالمین با گروه ظالمان  
 یعنی مراد مراد که ساله پرستان سار قال گفت موسی هم بعد از استماع این سخن رب اعفوی ای پروردگار من  
 بیامر فرماد درین عمل که با برادر بزرگتر مردم یاد که الواح را خود بپسندیدم و بخفوی و بیامرز برادر من اگر تقصیری کرده  
 باشد درین عمل و او بخلفی زحمات و را را در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و رایش  
 جنت خود در آخرت و انت انکم التراجیون و تو بهترین بخشایشانده کافیه بخشش هر از بخشایش تست و  
 بخشایش مجموع از نظر بخشش تست تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بچانگان انعام کردند هر جای  
 از رحمت رواست ز دریا های جودت و ام کردند ان الذین بدستی که انکه از روی جهالت اتخذوا الفحل  
 و از آن وقت که ساله را بخدای سئلکم زود باشد که برسد ایشان ان غضب خشی من ربهم از پی و رهکار ایشان  
 و آن خشم همان بود که خاتم امر که بکشند یکدیگر با و فله و دیگر برسد ایشان اخواری فی الحقیقه الدینا و زنی که  
 دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان و انک و همچنین پادشای دایم که ساله پرستان از حیرت الغفیرین  
 جزا میدهند دروغ گوین و بستانوا و الذین و انکه عیو السیئات کردند بدیها از کبائر و صفایا را سر کردند  
 تم تباؤا پس باز گشتند بخدای رب بعد از آنکه اسوا و پیویدند یعنی تصدیق کردند خدای  
 بیگانگی و رسول را بر پیغمبری و اگر مراد از سیات غیر شرک باشد معنی امنوا التمت که تصدیق کردند انرا که خدای  
 نعم تو به کنه کاران قبول میکنند ان ربکم بدستی که پروردگار تو بر بعد از آنکه از پس تو بر لغفورا هر است از آن است  
 مرگناهان ایشان را حیم هر بایست بر ایشان بقول تو بر از ایشان و لا مکت و چون خاصش شد یعنی ساکت  
 عرفتوا ان غضب از موسی خشم او نشپد که غضبی را که حامل موسی بود هم بر آن فعل بکسی که امر باشد چیزی



و بران اغر الکنه و از سکون او سکوت بغیر فرمود یا آثم غیب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرند است برای  
 مفضوب علیه پس گویند که آن بمنزله نطق است و سکون آن بسا بر سکوت القصه چون خشم موسی هم فرو  
 نشست اخذ الالواح فرات گرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود و فی السحابة و آنچه مکتوب بود مران هروی را ندان  
 بود از کرایه و رحمت و جشایش یعنی پاک شدن از کثاه و کذب هم برای انکسافی که ایشان را برین مرتعاب  
 برور کار خود را یقین ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی  
 مشانه خطاب رسید موسی هم که جمعی از اخبار بنی اسرائیل را با خود بطور برید تا از عبادت بجل اعتذار  
 کنند موسی هم با قوم گفت و قبول کردند و اختار کتوبی و بر کتوب موسی هم قوم از قوم خود سبب  
 رجلاً هفتاد مرد لایقاً از برای معاد مایعنی وقتی که وعده داده بودم و قوی است که طایفه از بنی  
 اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نموده و آنچه بر الواح است کلام موسی است حق نم فرمود که ای موسی  
 قوی از فرزکان اولاد یعقوب را با خود بیا تا کلام من بشنوند و بران کوه باشد موسی هفتاد تن را با خود  
 برد و چون بطور رسیدند اموی پدید آمد میان موسی و ایشان حایل شد و موسی هم پرده غلام در آمد و  
 اجبار قوم سجده در افتادند و حق بحسنه با موسی هم سخن گفت و مروی و وید و وید فرمود چون  
 بر منکشف گشت موسی هم پیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار گفتند کلامی شنیدیم ما مستطعم  
 بنوع ما و فی ایمان آیم که خدایا آشکارا به پیغم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسخت موسی هم  
 مضطرب شد آغاز بیان کرد چنانچه حق بخند خیر میداد قلما اخذتهم بس انکلام که یکوقت آن هفتاد تن را  
 الرخفة صاعقه و بسوختند و قوی است که فرات گفت ایشان را از صییب و هر از هوی آن بردند و گفتند از  
 براندم ایشان افتاد بمنزله که مفاصل و اوصال ایشان باهتطاع نزدیک رسید موسی هم رسید که میراند و او نزد  
 بنی اسرائیل بقتل ایشان تنهم کرده قال رب گفت ای پروردگار کائنات کوشیت اگر بخوایستی اهلکنتهم هلاک کردی  
 ایشان را بقتل پس از پیرون آمدن ما از میان قوم و ایای و را برین هلاک کردی در عین العافی آورده که ایشان را  
 هلاک میکنی عبادت بجل و مرا بقتل قبطی اهلکنا یا هلاک میکنی ما را یا فاعل السعیه که بسبب آنچه کرده اند بی  
 خردان بیتا از قوم مایعنی عبادت بجل یا جرات این قوم در طلب ریت انقی است این که در از ایشان  
 الا فتستک من انی و استلای تو بر بندگان یعنی ایشان را کلام خود شنوایندی تا طمع در رویه کردند و  
 کوسال را و از بدید ساختن تاریکی بوی آورده و در کتاب فصل الخطاب قدس روح جامع مذکور است  
 حق بچند موسی لعم در مقام بسط بدست تا بکمال حال انشاید از روی دلال برین جرات اقدام فرمود  
 دلال در مرتبه محبوبه است چنانچه در قوه القلوب فرموده که و من ادلال الحیین من المستانسیین مناجات  
 برخ العبد الاسود الی قوله یضحکی کل یوم ثلاث دفعات و حضرت مولی قدس سر فرموده که کتابی عاشق  
 ترک ادب نیست عین ادبست **نظم** گفت کوی عاشقان در کار است جوشش عشق است نه ترک ادب هرگز



از جام حق یگر عدوش فی ادب ماند در وی عقل و هوش و هم از مقام بسطت این سخن موسی علیه السلام  
 که **خَلَّ كَرِهَ يَكْرَدَانِي بِمَا** بدان فتنه و ابتلا **لَقَدْ كَفَرَ** هر که بخوابد که گناه شود **وَأَنزَلْنَا** و راه سبائی هم بدان  
**فَأَنزَلْنَا** هر که خواهد که راه یابد **تَوَيَّارَ مَا وَتَوَيَّ كَارِيَا** و **مَغْفِرًا** بی بیارن مارا **وَأَحْمًا** و بخشا  
 بر ما **وَدَّتْ خَيْرَ الْغُفْرَانِ** و تو بهترین امر زنده گانی **وَكُنْتُ كَنَّا** و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا  
 ده ملا **فِي هَذِهِ الدُّنْيَا** درین سری **حَسَنٌ** نیکی که قبول تو بدست و یا توفیق طاعت یا روزی حلال  
**مَغْفِرَةً** در آن سری **إِنَّمَا كَلِمٌ** نیکی ده مر که مغفرت است یا جنت یا سعادت رویت **فَأَمَّا بَدْرِي**  
 که ما باز کشیم **إِنَّكَ** بسوی تو **قَالَ** گفت خدای عزیزی **عَذَابِي** من از صفت او آنست که **أَصَبْتُ** بد میرسانم اول  
**بِتِلْكَ** هر که بخوابد یعنی کفار **وَرَحْمَتِي** و رحمت از صفت او آنست که **وَصِفْتُ** رسید است **مَغْفِرَةً** بهر  
 چیزی یعنی شامل است در دنیا و آخرت و کافران بدان جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف  
 است که حق تعالی بخلق ازین فی داشته تا بدان بر یکدیگر مهر بانی و رزقند یا رحمت تو بدست که علی العموم در  
 بر همه گشوده و هر را با تصاف بدین رحمت دعوت فرموده که و تو برایی الله جمیعاً و نزد محققان رحمت تو  
 بیک رحمت ذاینه که از مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمت است هر چه را فرارسید جنبه فرموده و رحمتی  
 و رحمت کل شیئی و نتیجه او عطا دادست پی سابقه سوال سیال و سید حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق  
 معطی له بوجهی از وجوه یا اشار الیه فی المتنوی **عَظَمَ** ای بداده را یگان مد جستم گوش پی زرشوت بخش  
 کرده عقل و هوش در عدم استحقاق کی بیم که برین جان و برین دانش رسم ما بنویم و تقاضا ما بنود  
 لطف تو نالفته ما بنویم **دَوِّمَ** و جوبه که مقید نیر خوانند و آن هم از رحمت ذاینه فایده شده و استحقاق بدین  
 سران رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است جنبه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق  
 وجود ازین فرمود بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاده داد و رحمت و جوبه را  
 مقید جمعیت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال جنبه فرمود **فَسَأَلْتُهَا** پس زود باشد که  
 ثابت سازم این رحمت را **لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ** برای آنکه بپرهیز کنند از سرک و **يُعْتُونَ الزَّكَاةَ** و بدهند زکوة  
 مفروضه را **وَالَّذِينَ يَمُنُّونَ** و برای آنکه ایشان **يُؤْمِنُونَ** بآیات منزه ما یؤمنون یکی و نداده حمد الله  
 گویند که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان دادیم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای  
 ما ثابت حق وجود حق سبحانه و شست امید ایشان را منقطع ساخته این رحمت را برین است تخصیص داد  
 و فرمود که سقیان و بنیان که رحمت برای ایشان مینویسیم **الَّذِينَ** آناند که از روی صدق **يَتَّبِعُونَ** الی قول  
 پیروی میکنند فرستاده را که صفت او است **إِلَهِي** پیغمبر ما نویسنده و فاخته و وصف اخص  
 بدین صفت تمییزه است بر آنکه کمال علم او با وجود امید یک از معجزات او نمیتواند بود **عَظَمَ** بخار من که بکنب  
 زلفت خط نوشت بغیر سبیل آموز مدبر من شد در بحر الحقائق فرموده که عرب اصل و سشار اتم



گویند چنانکه مکرم رام القری کوئیند که سید و منشاء همه شهرهاست و دیوها و لوح رام الکتاب خوانند  
که اصل هر کتب است پس حضرت رسالت را صلوات الله علیهم باصل ستوب ساخته تا دانند که اصل موجودات  
و اول هم کونات اوست و نکته لولک ما خلقت الافلاک مفید این معنی است **پست** فواصل وجود آدمی از  
تخت و کرم باشد و فرغ است الذي آن پیغمبری که بجد و نه می یابند اسم و صفت او را بگویند  
نوشته عندکم و ویک ایشان فی التوئیر تودیه آنجا میگویند احد الضحک القتال یرکب البعیر  
و یلبس التملک قال آخر و الخیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی هم میفرماید ای فاضل الی ربی و ربکم و القل  
قلیطا جاء تا آخر یار هم میفرماید این پیغمبری ایشان را که بر او آیند بالقرین بدینگوی که توحید است  
و بتوحید و یار میدارد ایشان را **ع** المنکر از منکر است و گفته اند معروف بکام اخلاق است یا انصاف و ک  
مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف و یحکلهم و حلال میکنی داند بر میان الطبیقات مطعومات  
باکنه بلکه بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون حبس و سایبر و جزان یا استلذات محرم بر یهود  
چون تخم و حرم و حرم بسیار علیه الخبائث بر میان خردنها بدیدار چون در وخت و علم  
خزیر یا الهای نادره چون ربوا و رشوت و یضع و زوای هدیه می تخفیف میکند اضره از ایشان  
بارگوان ایشان یعنی سبکی داند بر است خود اوضاع شرع را گویند مراد این چیزهاست که در طبیعت  
موسی عم بر بنی اسرائیل ان ام کرده بود و چون قطع عضو که کتاه او صادر شود قطع آن مقدار از جای  
که بخاسته بدورسد و جزان و الاغلال و دیگر سبک میکند و بر میان از ایشان غلها و بندها التي  
انکه بوقت موسی عم کانت علیه غنم بود بر میان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی عضو  
و عیت و احراق غنیمت و غیر آن قالین استوا بس انسانی که بگویند **یه** بدین معنی است از بنی اسرائیل  
و عزیزه و تعظیم کردند او را و تفسر و یاری دادند او را بر دشمنان و اتبعوا و پیروی کردند التوراة التي  
ان ندری را که انزل بعد و فرستاده اند یا نبوة او مراد است و گفته اند لفظ بعد دلالت بر بقای  
قرآن میکند یعنی و فرستاده شده است و یا او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی عم فرود آمد  
و اکثر از زبان باسمان بودند و نکته در آنکه قرآن نور گفت بغایت روشن است جماعه در یه و دنیا و  
است و صول اولیک ان کوه که امان آورده و تعظیم و رفرت و متابعت کردند هم المفلحون ایشان  
رستگاند از عذاب و فاین رحمت و ثواب قل بکوا محمد صلی الله علیه و آله بر سبیل عموم یا ایها الناس ایها  
ای رسول الله بدین معنی که من فرستاده خدام الیک جمیعها بهر شما نه بعضی جناح و رسول دیگر بودند الذي  
ان خدای که بحقیق که مراد است ملک السموات و الارض با و شاه اسماء و از سبب و تدبیر و تصرف  
در آن کاره هیچ معبودی مستحق عبادت نیست الا هو مکر و فایز و کما که دانند فایز او بگویند  
فایزوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او نشود دید و شکر و بگویند بفرستاده ای رسول الله



یحییٰ را الهی یوسر ان پسر یسوع با الله بوحیث خدای و کلمات و سبحان از شاه او برینیا  
 و تبعوه و پروی کید این پسر را و زمان برداری غایتی لعلکم قهتد وک شاید که راه راست یابید  
 و من قوم موسی و از قوم موسی هم آمده بودی هستند که ایشان یهد وک راه سینه خلق را  
 بالحق بسبب حیف که با ایشان است و بر و حق و راستی یهد وک عدلیکند در میان خلق گفته اند راه  
 ازین است عبدالله سلام و احباب و بند رعی الله هم و انهم است که بعد از وفات موسی هم و فوت خلیفه  
 وی یوشع هم هیچ و هیچ در میان بنی اسرائیل پدید آمد بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند  
 که در میان ایشان بنیاد تمام از حضرت ملک سلام در خواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدای افکنند  
 حق سجنه راهی در زیر زمین کشاده کردند و ایشان بدان راه در آمدن از راهی یارچین پیرون آمدند  
 و انجا سازه ساخته مکان شدند و پسر یسوع را هم لب معراج ایشان را دیدن بود و ده سوره از قرآن  
 بریشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند و حال مسلمانانند و قبله مانان یکدازند و زن کو مال میهند  
 و نازجه بیای سیدانند و این از در صفت ایشان است پس حق سجنه از اخیار قوم موسی هم اخیار  
 میفرماید و یکی نید و قطعاً و جدا کردیم قوم موسی را و کردیم اثنتی عشره دوازده اسباط بدست  
 از اثنتی عشره یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و ولد و ولد را کوبید انجا مراد فرزندان یعقوب بند  
 اما گروهی که بدست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را کوبیدیم است است هر سبطی استی و او جینا الی موسی  
 و وحی کردیم بسوی موسی هم و او استثنیة چون آب خواستند قوم کوه اواز و در تیره بنی اسرائیل چون  
 در تیره جفا سر کرده اند و از حرارت آفتاب سناذی شده تشنگ بریشان علیه که از موسی هم طلب آب  
 نمودند و وحی کرد خدای تعالی موسی ان امره انک بن یعصاک الحجر بعضای خود آن سنگ را که چون  
 بر تیره در آمدی با تو سخن در آمد و گفت مرا بر دار که ترا بکارم و تو برداشتی و حال در قریه داری بسوی  
 علیه السلام عصا بران سنگ زد و فایحست بس شکافه شد و کشاده گشت من از آن سنگ اثنتا عشره عینا  
 دوازده چشمه بعد اسباط قد علم بدستی که دانستند کل الناس هم و بیان از هر سبطی شرب هم آب خورد  
 خود را و آبشخو غیر خود میل نکردند و ظلمنا و سایر بان ساختیم علیهم النعام بریشان ابر را تا از  
 حرارت آفتاب سناذی نشوند و از تلک و زو فرستادیم علیهم الممت بریشان مانند نر نجین چیزی پیری  
 و السلوکی و رعنی سابه سمائی و کنیم کلوا بخورید من کلبیات از پاکیزها ستر قنای که چیزی که بخورید  
 روزی دادیم شما را و ذخیره سفید ایسا را بس ایشان خلاف کرده از زو و سبوی ذخیره نفادند و فاسد  
 گشت و ماطلو ما و ستم کردند بر ما و از ذخیره کردن و کلمی کما تو و لیکر بودند که از نافرمانی افسوس  
 بر نفسهای خود بیظور ستم میکردند و از آفتاب هم زیاد کن چون گفته شد بر بنی اسرائیل را بعد از عا  
 جباران و ظفر بریشان اسکنوا ساکن شوید هذی القریة درین دیر یعنی انجا یا ایلیا و کلوا و خورید



سجده از روی بیوه و جوی آن حیث ششم از هر جا که خواهید و قولی حظه و یکوید و خواست ما حط است یعنی  
وضع کن کتابان ما را و ادخل الباب و در پشت از درها این دید سجده در حالی که سجده کنندگان باشند یعنی  
شدگان از قاضی نقیض کم تابیا رزم سجده خطیبان کتابان سجده سجده الحسنین زود یا بود که افزون  
کرد اینم برای نیکوکاران را یعنی زیاده و هم ایشان را ثواب و درجات قبل الله بن ظلمی پس بتدیل و تغییر  
دادند آنکه ستم کردند و خود ستم از بی اسرایل قولی حق مایه را عمر الدی بغير که قبل هم گفته شد  
مرایان را یعنی بدلا خط گفتند خط فیما شعر و این از روی استخر بود و از ستمک پس فرستادیم ما علیه  
بر تغییر و هندگان رجز عذاب فی السما که از آسمان که صاعقه بود یا طاعون یا کنوا مطعون بسبب آنچه بودند  
که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند و سألهم و پرسید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در آخر القدر نیز خبر دید  
و واقعه آن آتی کانت آن دیهی که بود و حافرة الحی و دیکه در یاد آن دید ایلیا بوده است میان درین  
بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مکتا بود در میان مدین و میوتا و بر هر تغییر اهل این دیر شش بشیفت  
توریه بودند و از جمله فرایق و ایشان تعظیم ست بود که در آن روز میدماهی نکلند و با عالا و بنوی سحر شوند  
ایشان خلف از خدای کرده بر زبان حضرت داود هم ملعون گشته و مسخ شدند و حق بخنه جهت اظهار  
افعال ذمه بود با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میفرماید که اهل کتاب را پرسید از خبر اهل بیت  
از بعد از آن چون در گذشتند از حد مرگ و تجاوز کردند از تعظیم که ما موریه بودند بر آن فی السبیه و در روز شنبه  
که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند از تائیدهم چون ی آمدند بدیشان حیثا هم ماهیان ایشان  
یوم شنبه هم روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن روز سحر ماهی ایشان شنبه ی آمدند شرعا ظاهر  
شد بر روی آب و سرها بر داشته و یوم لکینتون و روزی که بستی عمل نمیکردند یعنی بتعظیم از روز مایه  
نمودند چون یکشنبه و بولیه ایام که تائیدهم می آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلا بود از حضرت عزت  
مرایان از اکثر روز شنبه را که ماهی بسیار ظاهر شد ندی بر روی آب و بارکی کردند و چون شنبه گذشتی بر  
تاشنبه دیگر کسی ماهی ندید که لک بکوه هم همچنان بیایم ایشان را یعنی معاند از مایندگان کنیم ما  
کانونا آنچه هستند که از سر جمل یفسقون پیرون بیرونند از دایره چون اهل بلیه روز شنبه ماهی بسیار شدند  
و صید کردن شکل بود و صیر کردن دشوار سرد گشتند و بانواع حیل و تدابیر قسک جست و طلب جان آن کار  
بودند آخر الامر دای ایشان بر آن اقرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا حوضها بردن بودند و روز شنبه که توان  
ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها را ندید و دامها در پس راه نصب کردند تا ماهیان را بجا بیاورند  
و روز یکشنبه یکی فتدی چند نوبت این عمل کردند تا عذاب ظاهر شد و لیر شد از سر تعظیم ست یکشنبه شدند  
و اهل آن دیر سه گروه شدند قومی با شر این فعل بودند و کردیم ایشان را نفی سختی و ند و جمعی نه نفی کردند و ند  
گرفتند و ایشان زود ناهید را نیز ولایت یک کردند و جناحه حق بخنه خبر سیر حد و اوقات و پرسید از اهل کتاب

النفی



[illegible]



ایشان را با حسنات بر نیکیها چون عیسی و فنا و محبت و الهیات و بدیها چون شه و فقر مصایب نفس و مال  
 تعالیم بر جمیع ایشان استاید که باز کردند بخدای و از معصیت بطاعت گردانید ایشان در نعمت شکری بایست که بطل  
 و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و خنی اغنیاء و در محنت میری بایست که داناان ناسر کرده  
 گفتند یدالله مغلوله پس بر حکم اختیار تمام عیار و نیکی بیرون میامدند خوش بود که محک بخیر برآید  
 بمیان تاسیه روی شود و دروغش باشد خلف من بقدریم پس از سر در آمدند صالحان را خلف  
 پس آنکس که در کتاب میراث گرفتند توبه را یعنی بیا و بختنه علم از انیدان یا خذون فریاد  
 عرض هذا لانی خواسته و ستاع این چیز فروتر که دنیا است مراد اخبار زمان حضرت رسالت صلی الله علیهم  
 حق معایب بود که در حکم رشوه میگردید و میگویند سیف حق که ناز و باشد که مارا پیا میزند ادعای پادشاه  
 آن بود که کتاه روز ایشان بلب و جرم شب ایشان بر روز امر زید میبود و از ایشان اخذ رشوه را کتاه میبردند  
 و آن یاران و حال آنکه گویند بر ایشان عرض شد خواسته استاع دنیا شلانت خواسته دیگر در حرمت یا خذون  
 فراموشند از این معنی اسید مغفرت دارند با وجود امر با اخذ رشوه و اکل حرام اثم یؤخذ علیکم ایا کونه نشاء  
 است بر ایشان بیساق الکتاب عهد مذکور توبه را آن که بگویند الا الحق و خدای  
 مگر حق راست ایشان دروغ گفتند در آن که مغفرت خود را در شب و روز بحق بجهت نسبت دادند و میدانند  
 که دروغ میگویند زیرا که توبه را با ایشان است و در سوا و خوانده اند کافیه انچه در وقت و این حکم در روی  
 ندیده اند و انذار الله و سرکاری سراسر دیگر که عیسی است خیر بهتر است از عرض دنیا و لذت یسعون  
 مراناز که بپرهیز بیند از انحلال محارم و دروغ بخدای افلا یعقلون یا تعقل نمیکند و بعضی خطاب  
 میخواند یعنی در عینی را باند که نعمت عقی بهتر است از مال دنیا و الدین و انکه میسرگون با الکتاب نگاه میدارند  
 کتاب را و جنگ در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب درین دنیا تر است و اثم العلو و بجای  
 داشتند غنا را تخصیص ملوک با آنکه تمسک بکتاب مسلم است و اقامت جمیع عبادات جفت آن تواند بود که  
 نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن **خاندین** خاندین خویشتن را چو خدای برستون  
 غنا کرد بنا پس که ناستون بجای بود خاندین حق بجای بود اینا بدین حق که مال انبیع منام میکنیم اجر  
 المعنی نزد کار صلاح آید که آن را خود را بک تمام بدیشان رسانیم و لذت تقا و یادکن برای خود  
 زبان خود چون بکشیم و بر داشتیم الجمل که خود را توهم برز برایمان گانه ظلمه کوی که که سایه پشت  
 برایشان وظنون و دانستند اند که واقعه فرو دایند است برایشان که حکم توبه قبول نکنند  
 به خدای از آن خیر داده بود خذوا و گفتیم فراموشید ما انشیکم ایخه دایم شما را احکام پیغمبر بجد تمام  
 و انذرتکم یاد کنید پیوسته کافیه انچه در وقت از او روای تعالیم شقون! شاید که بر همین کاری کنید  
 و از اعدا ستقیان باشید و انذرتکم یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله چون فراموش کردی که بر سر کار تو بیای از این کار



از فرزندان آدم ظهور هم از پشتهای ایشان ذریه تنهم فرزندان ایشان و اشهدهم و کما کوا نید ایشان را  
 علی التقریب بر نفسهای ایشان با قراری که کردند با بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست برکم ایا نستم  
 پروردگار شما قالوا بیک گفتند آری بن پروردگارهای حق سجنه ذریه آدم را بیرون آورد بعضی از  
 اصحاب بعضی هم قول داد بنا از ذکر آدم علیه السلام نبرد هر کسی را معلوم است که پدر بشر است و همه از  
 صلب او بیرون آید حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی  
 فرمود که خدا را فرا گرفت یثاق از ذریه آدم بنحون و آن وادی است نزدیک بعراق و از انبیا و صحابه  
 کینند و بقول بعضی بنحون خوانند و در باب آورده که اخذ یثاق مرد میا بود و آن زمینی است در ولایت  
 هند و بعد از خروج آدم عزم بوده و از بهشت و در مدارک میگوید که جمیع مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم  
 و قبل از دخول جنت بوده در قنای که بر بهشت است و عرض آن سی هزار ساله را است حق تعالی ذریه  
 آدم را از صلب او بیرون آورد و بر مثال سرهای خود و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و  
 بر بیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند شهدنا گواه شدیم ما با او را خود و گفته اند  
 چون ذریه بیک گفتند حق سجنه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و سجدی فرموده که این  
 خبر است که حق سجنه و تم از خود و از فرشتگان گواه میدهند که ما با او را و ذریه گواه شدیم ان  
تقولوا یوم القيمة تا گویند روز قیامت که انا کنا بدستی که بودیم ما غر هذا از این اقرار غفلت  
 بخیرات او تقولوا یا ایا که گویند انا اشرك بخیر نیست که شرک آورده آباء ما بدین ما ز قبل پیش از ما  
و کنا ذریه و بودیم ما فرزندان میر بقیه هم از بس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم افتعلکنا ایا هلاک  
 میکنی و معذب میسازیم ما را بما فعل المبطون آنچه کردند آن که روان و پرهان یعنی پدر ما و چون  
 شرکان تقلید را دست آورند سازند این سخن از ایشان سموع بیفتد زیرا که اخذ یثاق بتوحید  
 الهی بر هر احدی از ذریه واقع شد پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای در پیش این است مذکر همان است  
 تلخیص بران سر که غفلت را بسته سازد و الا هو شهد ان بیاید دل از آن سوال و جواب غافل نیستند  
الست از ازل هجاش بکوش بفریاد قالوا بلی در خرفش در نقیحات مذکور است که علی سهل  
 اصفا فی القدر ما گفتند که رفت یل را یاد داری گفت چون ندانم گوی و می بود شیخ الاسلام  
 خواجہ عبد الله انصاری مرفوع الله روح فرمود که درین سخن نقص است صوفی را دی و فراموش بود  
 از روزی که هفت شب در نیاید و صوفی در همان روز است فصل روز امر فراموش است ای صوفی و نشان  
 که بود از وی و از خود نشان انکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حالت و پس از حسین  
 مصروف قدس سرم تقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس بخاطر  
 و عجیب بغایت نازک است پست تو در بیان هیچ نه هر چه هست اوست هم خود الست کویدم خود بیک کند



وَكذلك و همچنانکه بیان کردیم ارسنای را نَفِصْلُ الدِّیَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میکنیم نشانهای قوت خود را  
تا آنکه برکتند در آن و وَلَعَلَّاهُمْ یَرْجِعُونَ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق و آنکه و بخوان ای محمد صلعم  
علیهم بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِی خَیَّرَ النَّاسَ آئینه ایستادادیم ما او را علم بایتهای ماضیه یعنی کتب  
منزل و آنکس ائمه بن الصلیا بود از عمری که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که در آن زمان رسی بیست و  
خمس شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعوث شد ایشان  
روی حسد بوی کار گشت و آن ایما که خواند بود بر طرف نهاد که قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاَسْلُكُوا پس بیرون آمد  
میتها از آن آیات بواسطه کفر و عناد جنایه کار از پوست بیرون آید فَاتَّبَعُوا الشَّیْطَانَ پس بدو پوست  
شیطان یا او را پیروی خود نمودند فَكَانَ لِبَنی كَثُفَ آن دانند آیات مِرِّ الْخَوِیْطِ از کلاهان و گفته اند  
این کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را فاسق لقب نهاد و او ساهی بنام مسجد مزار است  
صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کتب اهل دین بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده اخرا را بکار کرد و بدو کار شد  
و اشرار است که این کس بلم یا عور بود از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم  
میدانست در محلی که موسی عم بالشیکی بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد و جباران رجوع به بلم کردند  
سجناب الدعوه بود و القاس نمودند که بر وی و قوم او دعا کنند و او را بکشد و در اخر باغواء زن خود فریفته  
گشت و رشوة از قوم قبول کرده بر موسی عم و قوم او نفرین کرد حق سبحانه و تعالی اسم اعظم از یاد او برد  
ایمان با وی نماند و توشیح و اگر بخوانیم ما لَنَرْفَعَنَّ هر آینه بریداشتم او را فَإِذَا بسبب آن آیات صحف  
یا کلامی که مشتعل بود بر اسم اعظم بر آید علیه و درجات سینه که منازل ابرار و ساکن اخبار است و گفته  
و بیکر او بوسیله دناست همت اخلاص کرد وَالَّذِی نَفْسُی بَیْهِ یعنی بحضرت زوالست و آیت و برین  
کرد هویدا روی خود را بقبول رشوة و استماع سخن زن فَشَكَکُ بس صفت او در خست كُنْزُ الْكَلْبِ  
مانند صفت سگ است در اخس احوال او و كُنْزُ الْكَلْبِ اگر جمله کینه علیه برو و بر بی او را یکهت زبان از  
دهن بیرون افکند او تر که یا اگر بگذارد او را بر بی یکهت همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی آنست  
که را ندان سگ و ناراندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلم سگ صفت نیز  
همین حال داشت که هیچ وجه از دناست و حساست خود بر نکشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل  
دعا بدیکر بنی جوشند و در وقتی که متوجه لشکر موسی عم که بر ایشان نفرین کند در راه کوش که سوار با  
با وی بسنجی آنکه ازین راه باز کرد و از سرین عمل بگذرهم متنبه نکشت و شیخ الاسلام قدس سره فرمود  
که تا باد تقدیس از کجادر آید وجه بلعی نماید اگر از جانب فضل و زور نار بجم کیم که عشق بازی را درین  
کرد اند و اگر از طرف عدل و زور رسم توحید بجم را برانداخته با سگ محسین بر آید دهد فَإِذَا  
برای از صومعه در بر گیران افکند دین را کشتی از بنکده سر حلقه مردان کتی چون جراد که را تو عقل زیون کتی



زمان دبی مطلق نبوی حکمی که خوانده آن کتب این مثل که گفته شد مثل القوم <sup>نشد</sup> مثل ان کوهی که از روی جود  
 و استکار که بویایستند دروغ میگردند اینجا میماند که قرانت و این کوه کفار که انداختن قصص القصص  
 بریشان این خبر را گفته اند مراد از این قوم یهودند که تکذیب آیات نوریت کردند در کمان نعت حضرت محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله پس میفرماید که قصه بلور را برایشان خوان که استلخ او از آیات ما سنا سبی دارد با تکذیب ایشان  
 بر آیات ما انکهم یفکرون و میگوید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بان و فاکند که پند پذیر شوند سنا  
 مثل القوم بدیلات است مثل قوم النین که بویایستند که تکذیب کردند آیات ما بعد از علم ایشان بدان  
 و قیام حجت بریشان و انفسهم و بر نفسهای خود کاف و ظالمون بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دالت بر آن  
 میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد میگوید که راه نماید خدا فیضی فضل خود فهو المفضل  
 پس او را یافته است میگوید و هر که گمراه سازد حکم عدل خود فاولس لیس و اگر او گمراهان هم از انفس و  
 ایشانند زیرا که از ان در هر دو سراسر و کفر و کذب و بدیعتی که بیافزیدیم و آنچه برای دوزخ گنجینه بسیاری  
 منین و الانسی از دیوانه و ادیبان که حکم از بی شقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر  
 کفر و موت ایشان بر سرک پوشیده نیست لکن قلوب ویرانهاست که مطلقا ایضا و اینها هیچ حقیقی  
 در نمی یابند بان زیرا که متوجه شناخت حق نمی گردانند و آن ایم از رنگ را با رغبت بصقل تصدیق و ثابت  
 پاک نمی ستانند و لکن اینها را است چشما که هیچ وجه و هیچ حس و رنگ و بوی حق نمی بینند بان  
 بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی گردانند و لکن اینها را است که هیچ روی ایم و  
 چشما حق بان نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و موعظاتی را استماع نمیکنند و لکن اینها را است  
 در آنکه مشاعر خود را متوجه باسیاب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی شما رند کمال انعم مانند چهار پایا  
 که هیت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملقت بنعم باقی و لذات دایمی نیستند و لکن اینها را است  
 این گروه که از انعام زینال انعام را تکلفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بر خلاف امری تصدق نیستند  
 انک ان کون کرباد کرده شد هم الففلون ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین  
 ایضا آورده که ملک مامور یافرو کند آشته معذ و مساوی نیست به ادوی هم روحانی است و هم جسمانی  
 هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او از هوا غالب آمد از ملایک افضل است و اگر خودش مغلوب  
 نفس و هوا شد از پیام اخس و از دلالت و درین معنی گفته اند بعضی از ملک است نصی از دی  
 ترک دیوی کن و بکذیب فضیلت زینال و الله اکبر الحسنا و بر خدای است زبانی نیکو فادعوا و جها  
 بخوانند او را بدان نامها را و نود و نه نامهاست که خیرین احصیاء داخل الجنة در آن باب وارد شده و در  
 المسیر گویند که سبب نزول ایت آن بود که مردی در نماز خدای را با اسم الله یاد کرد و با اسم رحمت نیز بخواند و چون  
 گفت الحمد لله و اصحاب او میگویند که سالی خدای را میپرستیم پس این مرد جزاد و خدای را بخواند ایت را



که اسماء الهی بسیار است و هم نیکوست و او را بدان اسمها بخوانند صاحب کشف گفته که خدا بر حقایق نیکوست  
 چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی نیل و اسال آن پس او را بدان اوصاف بستانند و گفته اند اختلاف  
 شود با خلاق ربانی و تصف کردید بصفت حقایق و ذکر وَالَّذِينَ يَبْكُوا بکند آری دستا بعت آفاق که از روی  
 جمل يَلْجُزُونَ بیل میکنند یکی فِي أَسْمَاءِ رَبَائِهِ او یعنی تسمیه میکنند حق مجسمه را بنای که اذن شرع  
 بدان لاحق نشد چنانچه اعراب حق را با ابا القارم و یا ابیض الوجه میکنند و نصاری با ابا الیم  
 و حکما علت اولی بخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لا است  
 از الله و عزیزی از عزیز و منان از منان يَحْزُونَ زود باشد که جزا داده شوند لِمَنْ لَمْ يَكُنْ يَتَّقِ  
 بحرایی هستند که عدل میکنند و چون دخی جمعی که برای آتش او برید شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت  
 میکند و بگوید وَمَنْ خَلَقْنَا و از آنکه او را ایم برای بهشت آمد وَمَنْ خَلَقْنَا ایسان يَهْدُونَ بالحق  
 را بستانند بحق و يَهْدُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن معاصر و انصار و تابعان  
 ایسان رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَبُوا و آنکه کذب کردند بِآيَاتِنَا اینهای ما را یعنی  
 کفار که با مستمندان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایسان را باید یعنی اندک اندک ایسان را بطلاک  
 نزد یک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْشَوْا از آنجا که انداختند یعنی هرگاه که کتاب میکنند نعت بر ایشان زیاده بگویند  
 تا مرطبان و عصیان می آورند امام قسیری قدس سره فرمود که استدراج اعطاء بر دست و انشاء  
 شکی یعنی نعت بر ایشان میدهد و سپاس داری بر دل ایشان فراوانش بفرماید تا وقتی که سخت  
 عقوبت شوند و أَيُّهُمْ و زمان هم مرایا نراند فی بس بگیریم شان إِنْ كَذَبُوا بدستی که گفتن  
 بن ساین سخت است کید عیال را گویند که در خفی باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان  
 و در باطن خد لا است کید گفت او را که بسی حضرت رسالت صلا الله علیهم بگو صفا بر آمد یک یک اگر  
 فریب را از عذاب خدای ستر ساند یک از عذاب دید فریب گفت این یار شما دیوانه شده که هر شب فریاد  
 میکند آيَةُ الْمَلَكِ او کم يَتَفَكَّرُوا یا فکر می کنند این معاندان و اندیشه نمودند درین که مایه صاحبیم  
 یست مریار ایسان را یعنی محمد صلا الله علیهم مِنْ حَيْثُ از هیچ نوعی دیوانه ها ن عاقل است که او را قبل  
 از اظهار عود محمد صلا الله علیهم آیین میکنند بعد از آنکه دعوت حق استکار کرد و بر او انداختند أَفَوْ  
 نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مکریم کنند از عذاب الهی سَيُنْزِلُ بید و هویدایم کردن أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا یا نظر نمودند بلید  
 است إِلَّا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ در ملک عظیم اسماءها و الَّذِينَ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سماجیم  
 و شمس و قمر و ملکوت ارض جوار است و جیل و شیخ و ماخلق الله و نه نمیستند در آنچه او را خدای من  
شَيْءٌ از چیزی تا بدان نظر کا قصت صاع و جمال و حریت سید بریشان ظاهر کرده و وَأَنْتَ و در نظر  
 نکردند که شاید آن نیکوئی که باشد قد اقرب بتحقق نزد یک رسید أَجَلٌ من فتنای ایشان یعنی



چرا نظر میکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عیال اقدام نمایند  
 که موجب نجات دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد هم زان پیش که اجل فرارسد ننگ وایام عدان باشد  
 از جنگ بر رگب فکر خوبی نه رین مردان در ای دره دین نیای حدیث پس بکدام سخن بگو بعد از آن  
یونس بیان خواهند آورد این سرکار اگر بقرآن بخوندند که اوجاع حقایق دین و دنیا و جمع بسیار صورت  
 و معنی است مَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَرَاغَ خَدَايَ كَرَاهَ كَرَانِ و بقرآن نکرده فَلَا هَادِيَ كَرَاهَ كَرَانِ هیچ راه نایند  
 نیست که او را براه آورد و يَذَرُكُمْ وَيَسُدُّ أَيْمَانَكُمْ مرا که از این فِي تَغْفِيلٍ نکرده ایسان تا پیوسته يَقْمُونَ سرگردان  
 و متردد و متغیر میگردند تا كُرْدُودِ مرد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نایند و بمنزله نرسند كُرْدُودِ از  
 قریب و اصح آنست که بعد گفتند ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر ده ما را از وقوع ساعت احوال بعدی که سعیدانیم  
 کی خواهد بود و این سوال احتیاجی بود که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیدانند آید که يَسْأَلُكَ  
يَسْأَلُكَ ترا عَنِ السَّاعَةِ از قیامت یعنی قیامت ساعت از آسمان غالبه است چون بخم و اطلاق این اسم بر قیامت  
 جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا حساب خلایق در وی کم از ساعتی وقوع یابد یا روزی  
 بدان هر درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند أَيَّانَ تُرْسِيهَا کجاست پیدار گشت  
 و بدید آوردن او فَلْيُكَلِّمْنَا عَلَيْهَا جزین نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردگار  
 است که هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَكِنْ جَلَّتْ أَسْمَارُكَ از قیامت را لَوْ قَرَّبْتَهَا  
دُرِّقَتْ او را وَلَا هُوَ مَكْرُومٌ که دانست پوینده است علم قیامت بدان ثَقُلَتْ یا کی در وعظیم است دانستن  
أَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آسمانها و زمینها و ثقلین بزرگ است  
 از جهت هول و هیبت او و کبریا که حکمت در احقای او اینست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما قیامت بَعَثْنَا  
مُرْسَلِينَ که يَسْأَلُكَ بپرسند از تو کون آنرا و وقت آنرا وَرَوْحَهُ كَاغَاكَ کوی تو حقیقی مهربانی و دوست  
 میداری عَلَيْهَا سوال از آن و حال آنکه تو کارهای از آن سوال جو موفقی بآنکه جز حق بجزئی کسی نداند قُلْ بگو  
 دیگران از روی تاکید و مبالغه أَعْلَمُهَا جزین نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا نیست  
وَلَكِنْ الْكَلْبُ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیدانند در بساط ظهور  
 که اهل مکه گفتند ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خدای تو چرا خیر نمیکند ترا بر خیری که کی از آن و کمران بسودت و از  
 ازانی چیزی بخیری و در کی بزویی و بران سود کی آید آنکه قُلْ لِلَّهِ بگو يَتَوَكَّلْ تو لِقَائِي از برای  
نَفْسِي خود لَقَدْ جِئْتُكُمْ و اگر بگویند رفع مغربی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مرا چه خدای خواهد و برادران تعلیم دهد  
وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودی از پی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبِ و استغنی عیب را لَا تَسْأَلُكَ هر ایند طلب بسیاری کردی  
وَلَا تَخْشَى از مال و منفعت و فتح و غنیمت و مآب سَيِّئُ السُّوءِ و رسیدی بمنزله يَزِيدُ از فقر و مرض و رنج و هزیمت  
إِنْ أَتَيْتُمْ مرا بِالْأَنْدَرِ که بپیم کنند سنگران و معاندان و بیشتر و راده دهند لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ که برای کوفی که



و آنچه با من است هو الذي خلقكم اوست یعنی خدای آنست که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که  
آدم است هم و جعل و بیافرید سبحا از جسد وی یعنی از ضلعی از او و نوحا جفت او را که  
حواء است و این آفریدن جهنم بود پس نفس تا آرام گیرد و آدم هم ایضا بوی و الفت پذیرد بوی  
حکمت پس آنکه نام که پس شد آدم حواری یعنی خلوق کرد با وی حکمت قطار گرفت حواریت پس بار یک  
که آن نطفه آدم بود هم او را فلما انزلنا پس میگذشت با آن یا یعنی بی آمد و میرفت  
پس آنکه نام که گران شد حواریان باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حواریان بار گشت دعوى الله  
بخوانند آدم و حواریان را بها که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا اینها که بدو میمارا صلحا  
فرزندی درست خلقت که مشابه در صورت لنگون هر اینه با لیم من الشکرین از جمله سپاسگران  
من را بدان نیت بحد قوی انست که چون حواریان آمدند ابلیس بصورت محفوله بر حواریان گشت و گفت  
در شکم چیست حواریان داد که میدانم ابلیس گفت شاید سیمی با همه باشد آنکه پرسید که از کجا پرسید  
خواهد آمد حواریان گفت مر معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا  
بیشتر کند و بیرون آید حواریان بترسید و صورت ما جریا آدم هم در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد  
و ابلیس دیگر پاره خود را بصورت دیگر بریشان ظاهر کرده از سبب لال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس  
گفت غم مخورید اسم اعظم میدانم و استجاب (الدعوى) از خدای در خواهم که این محل را مثل شما بشری  
راست خلقت کرد اند و خروج او با آسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان  
ملایک حارث بود حواریان فریاد قبول کرد فلما ایتهم پس آنکه نام که عطا کرد خدای بریشان صلحا  
و از ندی صالح الجسم و تندرست جعل کرد آیند که برای خدای شکرگاه خداوند شرکی یعنی شرک  
ساختند در اسم مذکور عبادت یعنی بدل کردند عبادت الله را بعد الحارث و بعضی برانند که آن وقت  
که داد حق نعم آدم و حواریان را و فرزند ملائسته ایشان عمری را شرک حق ساختند در عبادت و حفظ کار  
میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد ساختند شرکیان مرخدا را قیما ایشانها در آنچه داد اولاد آدم و حواریان صاحب  
کشف و قاضی بهضاوی بران رفته اند که نفس واحد قاضی است از اجل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
که خدای اول از وجه از جنس او یعنی عمری و قریشی گرامت و نمود وزن و شوه شرط کردند که اگر خدای  
ایشان را فرزند شایسته دهد بشک گزاری و سپاس داری قیام نمایند حق بچند ایشان را چهار فرزند  
داد در نسیم ایشان شرک پیدا کردند مرخدا را و عید مناف و عید القری و عید فقی و عید الدار  
نام نهادند فستعالي الله پس بزرگ است خدای و پاک عنا بیشتر گویان از آنچه برای او انبار میکنند فقی و اولاد  
او بر قول او منیر بیشتر گویان شایسته است هر شرک را الشکر گویان ابا انان میکنند در عبادت حق ما که الحق  
میگفت آنچه را که بیافرید چیزی و قدرت ندارد بر خلق اسپاهم یحلقون و حال آنکه آن انباران که میکنند



ایشان از پادشاه و مخلوق خالق نتواند بود و که لَا يَسْتَعِينُونَ و نتوانند ایشان لَهُمْ برای پرستندگان خود  
 نصر یاری دادی در جرم نفعت ایشان یا زیاده رسیدی در دفع مضرت ایشان و که لَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای  
 خود را بنصرت یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را ببیند یا بالوات و ارواث ایشان را الوده ی  
 سازید و آن تَعْمَلُونَ و اگر بخوانید شما ای سلاطین شرکان الْهِدَى بسوی دین اسلام که تَتَّبِعُونَ که پیروی  
 نمیکند شما را سَوْأَ عِلْمِكُمْ بدست بر شما أَدْعُوهُمْ که بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق  
أَمْ أَنْتُمْ مُنْكَرُونَ بلکه شما خاوش باشید این آیه خاص است بقوی از کفر چون ابرجمل و متابعان وی  
 که از قبول دعوت محرم شدند إِنَّ الدِّينَ لِلَّهِ که آنکه شما پیوستید ای شرکان سُئِلُوا و نه الله  
 بخواید و ایشان را اله نام نهاده اید عِندَ بَنِي إِسْرَءِيلَ و بعضی ملوک و سخر و ساحر و زما أَشْكَمُ مثل شما  
 یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و قبضه تقدیر حقانند فَادْعُوهُمْ بخوانید ایشان را و چون بخوانید  
فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند بر شما را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صدیقین راست گویان در آن که ایشان  
 اله اند به اله بحق آنست که دعای و ندای پرستندگان خود را اجابت کند أَلَمْ أَجْعَلْ ایاسرین بتان را باهاست  
 که در مهمات خود يَعْمَلُونَ بها بروند بر افغانجا بنجامین شما بر وید أَمْ لَكُمْ یا ایشان را دستهاست  
 چیزها لِيَبْطِشُوا فِيهَا از گیرند بدان جناحه شما را بِكِبَرِهِمْ که أَلَيْسَ یا ایشان را وید هاست که مرغان را  
يُنْفِرُونَ فِيهَا پسته بدان جناحه شما پسته أَمْ لَكُمْ آذات یا ایشان را که شما هست که سموعان را  
يَسْمَعُونَ فِيهَا بشوند بدان جناحه شما بشنود و خود قانیده که ایشان را پای را و دست گیر و چشم پنا  
 نیست و شمارا هست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر باشید و غایب جمل است که فاضل مفضل را پرستند  
 این آیت در باب جمل کفار است و ایشان بعد از انانام حجت بر ایشان تحریف کردند حضرت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ  
 با هر خود و گفتند خدایان ما را نکوهش کن که سَاءَ مَا عَدَبْنَاهُ و رنجی بتو رسانند حق نعم فرمود قُلْ ادْعُوا  
 بگو ای محمد صَلَّى اللَّهُ که بخوانید شما شرکاء أَمْ لَكُمْ ایشان خود را که برای خدا ساخته اید و باهم بار شوید و عدل  
 من أَمْ كَيْفَ تَقُولُونَ پس بگوئید بدان مقدار که توانید در ایصال کار من فَلَا تَنْظُرُوا پس مرا همت مدهید و  
 بکنید این خواهد که وَأَتِمُّوا حِفْظَ وَحَايَةِ اللَّهِ و از قصد و مکر شما منی اندیشم أَلَمْ يَجْعَلْ  
 خضم کردند نَسْرَهُمْ چون نگه بام تو بالبی إِنْ وَلِيَّكَ اللَّهُ بدستی که یار و ستی کار من الله است أَلَيْسَ  
أَنَّ إِلَهَهُ که نزل کتاب فرودست از آن که حای بندگان حق است و هو و آن خدای يَتَوَكَّلُ الْمُصْلِحِينَ  
 دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنکه شما بخوانید وی پرستید مِنْ  
دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَعِينُونَ و نتوانند نصرتم یاری دادن شما و که لَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را بنصرت  
 یاری کنند بوقت قصد که در حطم ایشان و كُنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران الْهِدَى بسوی دین  
رَاسِتًا که يَسْتَعِينُونَ و نتوانند بمع قول و تیری وَمَنْ يَسْتَعِينُ ترای محمد صَلَّى اللَّهُ ایشان را که بدیدهها يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ



نیکرند بسوی تو و هم و حال آنکه ایشان که یقین بر نی پسند ترا بصیرت و حقیقت تو پندارند  
بس اگر تری پسند بصورت بحسب عینی پسند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس  
پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس الله سره فرمود که هر که باین بد را دید انش و دفع  
بر روی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این سخن نگفتند و او را کفار و یهود و منافقان میدانند حضرت  
شیخ فرمود که این دیدن را حمله بر وید ظاهر که معلوم است که حضرت پیغمبر در زمان ایشان چند کسی دید  
باشد و در وقت باین دید نیز چند کس بحال او ناپسند شده باشد پس برای دیدن روی تو چشم دیگر باید  
که این چشم که ز دارم بحالت را نمی شاید خدا العفو این است جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فرا کسر استیلا  
در کار مردمان و بجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بیکر صفت عفو و از سر کنه کاران در گذر  
یا از کسر فضل اسوال اعتیار را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و برین معنی قول این قبل  
از وجوب زکوة بود باشد و و امر و بزمای دیگر از بالعرف به شیخی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصای  
است که از عقل بسند و شرح قبول کند و آری و روی بگردان عز الجلالین از نادان و سفیهان است  
مکن بایشان ابوحنرفه بغدادی قدس سره فرمود که نفس جاهل ترین جاهلانست و او را و از تراست بآنکه  
از و اعراض کنی در کشف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از قول این است از جبریل پرسید که حقیقت  
این سخن چیست جبریل عم فرمود که هر که کار تو را بگوید که بوندی با کسی که از تو ببرد و عطاده از او که تلخ و  
سازد و عفو که از کسی که بر تو ستم کند و بی نفسی که اسیر اصول مکارم اخلاق همیست است که حکیم الخوف  
پس هر که زهرت دهد بد و ده قند و آنکه از تو بد بد و بپوشد و و لایبش عنک و هر که بر انگزند و از جای  
بر در ترا صورت خطاب با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مراد است اند هر یک از است را یکی بد که چون از جای بر  
انگیزند تاری الشیطان از حمة دین نزع از جای بر دینی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان  
و موسه بنورسد فاستغفر یا الله پس پناه کس بخدای از شر او ان الله یستجیب الدعوات شنونده است  
از او که بر زبان گوید یا الله دانسته است از او که در دل داری ان الذین اتقوا بدرستی که آنکه بر همین کردند  
از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق او است چون برسد بدیشان طیف و موسه الشیطان از دین  
سرکشند تذکره یا یاد کنند خدا را و از وعید او براندیشند فادهم یقرعون پس ایشان پسندگان باشند  
راه صواب را بدان پسای و موسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق بگویند و و حقهم و برادران کفار  
که شیاطین اند یذنبونهم یکشند کافران را فی العی در هر چه و غوا بیه را در چشم ایشان می آید  
ثم لا یقرعون پس باز نمی آید از اهل ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکند و و کلام قار  
و چون بیاری تو بکافران یا باین ابعی از قرآن معارف طلب ایشان قالوا کونوا له اجتهت چرا بر هم  
تلافی و بر نیکمندی آن ابتدا از پیش خود در میان آورده که اهل مکه بر سپیل تعنت آیتهای قرآنی است



تغنت طلب زلست یعنی میخواستند که او را کتاه کارسانند چون در نزول آن  
واقع شدی از روی استغفار گفتندی چرا احلک و ایستادی جناحه دیگر اینها را این  
نازل شد و امر آنکه قل بکواي محمد صلی الله علیه و سلم ایما اتبع چنین نیست که من پیروی میکنم مگر  
ای آن چیز را که وحی کرده میشود بنی زری از آفریده کار من و من برافنده و سازنده قرآن نیستم هن  
این قرآن بصدر دلیها و مجتهد است که بدان حق دین و صواب دریافته شود نیز یکم فرود آمد از پر  
شمار هدایتی و راه نمائنده است و رحمت و بخشاینده هدایت و رحمت است لقوم یؤمنون برای کوه  
که میگردند بخدا و رسول و بکوار اسباب نزول آورده که جوانی (نضاری) در عقب رسول صلی الله علیه و سلم غار میکند  
و هرج آنحضرت قرآن میفرمود او نیز بخواند آید آمد و کذا قرئی القرآن و چون خوانده شود در غار  
فاستمعوا له یس بشنود که مرا ترا و آتیتو و خاموش باشید و با امام تلافی کنید لعلمک ترحمون  
شاید که رحمت کرده شود ظاهر لفظ مقتضی و چون استماع قرآن است هر جا که خوانند املعه علیهم  
که در خارج صلوات سجد است و گفته اند مراد انصاف است برای خطبه امام در روز جمعه ششگانه باشد  
بر آتی از قرآن و ذکر ربک و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را فی نفسیه خود و خود نظر نما برای  
و حقیقت و ترسکاری زاری باید فضل و ترسکاری از پیم عدل و دوزن ایحی القلوب و بخوان او را خواندنی  
ز فراتر از اواز بلند و آشکار ایمان سر و جهر بالغیو با مداه و الاصال و شبانه راه دوام ذکر است بآنکه  
این دو وقت افضل اوقات شبان روز است و میباش خطاب یا حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم  
استند یعنی میباید از غفیلین از جمله پشیمانان از ذکر خدای آورده اند که کفار که تعظیم میکردند  
از سجده نمودن مر خدا را و تنفر نموده می گفتند انجد لما تا مرنا و زاد هم نقول حق سجده میفرمایند  
که ای محمد صلی الله علیه و سلم اگر کاروان از سجود سرگشی می کنند ان الدین بدستی که آنکه از ملائکه اعلی که هستند  
عند ربک نزدیک آریا کار تو یعنی فرمان بارگاه عزت که یستگیرون کردن نمیکشند عز عیادت از پرستش  
حق و یسجدند و تنبید می کنند ذات او را از اینج لایق آنحضرت نباشد و که و مرا و خاص یسجدون  
سجده میکنند تعریف شرکانت و تنبیه مفسدان و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده ای باید کرد و سجده  
تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در موضع است یک در آخر سور حج بمذهب امام شافعی  
و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب امام اعظم رحمه الله نیست دوم در سور ص بمذهب امام اعظم  
رحمه الله سجده هست و بمذهب باقی ائمه بی و نه امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده  
در غار و غیر غار واجب است در حال و ای قوت شود قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات  
این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد باید که درین سجده از خصایص ملکی و نبی خاص حاصل کرد و تا  
حقیقت این سجده را دریافته اینجا نکته ارب مایکون العبد من ربه و هو ساجد بر منته ظهور جعفر میکشاید



و در مقامی علی نفسک بکثرة الجود از نظر شهود روی بنماید سجده طاعتی است  
خاص ببلای افسری است زبند بر مغارق اهل خلاص **شوی** زینت تو بس کر بندگی تاج  
تو در سجده سر افکندگی **شرم** تو باد که بیالویت **سجده طاعت** بدوش هوش هست **تو** کما از سجده  
اوسر کنی **به** که ازین بسوه قدم در کنی **حضرت شیخ الاسلام** قدس سره فرمود که سری که در سجده نیست  
سجده نیست و کفی که در وجود نیست کفی نیست و نم ما قال **بت** شرف نفس بجود است و کمال است بسجود  
هر که این هود و ندارد مدتش به ز وجود **سورة انفال مدینه** **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**بیتان** **نک** سپرسند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم **عز الانفال** از حکم غنیمت های کفار که برین است  
حلال است یا نه و در وسط آورده که اهل بدر رفتیم اختلاف کردند چو ناز را بر ما که ما حرب کرده ایم  
غنیمت از آن ماست و پیران گفتند که ما نیریدگار و معاون شما بودیم ما را نیر غنیمی باید و اهر قوم از  
مهاجر و انصار و امیه اجر از غنیمت داشتند بالاخره از جناب بنوه ماب و استفسار نمودند جواب آنکه  
**قل الانفال** بگو که حکم غنیمت **شیر** بر خدای است **و انزل** و فرستاده او را که بار او قسمت کند بر هر که خواهد  
**ما نقول الله** بس بترسید از خدای و مخالفت و مبارزعت بنمایند **و انزل** و بصلاح آید **ذات بیکم** آنچه  
میان شماست بمواساه بایکدیگر عباد الله الصامت رضى الله عنه فرمود که آیت در باب اهل بدر فرود آمده که در  
غنیمت اختلاف میکردیم و خلاف از رتبه امتداد مخوف شده بود حق سجد حکم از بر رسول خود تقیض  
نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقهای خود را بصلاح آوردیم **و انزل** و فرمای  
برید خدای **فرستاده** و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنائم **انکم شر منکم** اگر هستید شما  
مؤمنان ایمان مقتضای طاعت و تقوی است **انما المؤمنون** بجزین نیست که مؤمنان کامل **الذين**  
انامند **و انزل** چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان **و جئت** بترسد **منکم** دلهای ایشان  
از هیبت جلال و نقص عظمت لا ینزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او **و انزل**  
و چون خوانده شود **منکم** بر ایشان **آیت** ایتهای و یعنی قرآن **و انزل** نهاده که دانند آن  
آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه که ای نبی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد  
یا ایمان ایشان بآیت های منزل یا تصدیق و یقین ایشان بقرآن در حقایق سندی مذکور است که ببرکت  
تلاوت و تفریق در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت و ظاهر ایشان هویدا شود در جرح الحقائق  
فرموده که ایمان حقیق نوری است که بقدر سحر و نور در روی ناید بس چون قرآن بار باب قلوب  
خوانند و نور دل ایشان ببرکت آن قرآن گشاده تر گردد و نور ایمان پست و روی افتد بس در نور  
جمال استغرق گردند **و انزل** و پروردگار خود **بیت** **منکم** توکل کنند نه بر دنیا چه مونس که در تحت  
سطوات علیه نورانی حق معجز و متعجب شد او را پس و ای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق بدینا شهود و



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

هر که او در بحر مستغرق بود فایز از کشتی و از زرق بود غرق در بحر دریا ندید غیر دریا هست بقی  
 ناپدید **البین** و این مؤمنان کامل الایمان انانند که از روی اخلاص **یقینون** **المتقون** پیاپی بیدارند و از راه  
 بشرایط و ادب آن **و ما یرزقناهم** و از اینج روی دادیم ایشان را **یفقون** نفقه میکنند **اولیک**  
 آن کو که احوال قلب را از وجل و قوکل و یقین با احوال جوارح که صلوات و زکوة است جمع کرده اند **هم الی شری**  
 ایشانند مؤمنان **حقا** بایمان درست و راست این عباس رضی و نه که هر که منافق نباشد فهو مؤمن **حقا**  
**هم** مومن مؤمنان است **و ما یرزقناهم** مرتبه **مستقیم** نزدیک پروردگار ایشان که کی است و منزلت است یا درجا  
 بهشت **و مغفرة** و آمرزشی مرتبصیران ایشان **و یرزقناهم** و روزی بزرگ که صافی باشد از کد آفتاب  
 و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرمود که رزق کیم است که رزوق را از شهود رزق  
 بلند از **شک** تو روزی ده روزی و اما از سبب بگذر سبب بین عیان از سبب میرسد و خیرش  
 نیست اسباب و سبب ای پدر اصل پسند دید چون اکل شود فرع پسندید چون احوال شد آوردند  
 که کاروان قریش با شاع بسیار از شام بار کشته بودند و ابوسفیان با بعضی از منافقین عرب سر و پای آن  
 قافله بینو دند جبریل علم بیامد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داد و آنحضرت صوف حال با مؤمنان  
 باز گفت و ایشان از بسیار بی مال و اندک رجال **قلی** شدند بآنکه سر راه بر کاروان کردند پس بدین قصد  
 از مدینه پیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته منضم غفاری را جهت استعداد از قریش بمکه فرستاد و **خود**  
 با کاروان از بی راه روی بکاه نهاد و ابو جحل بعد از رسیدن منضم یا بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان  
 پیرون آمدن متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وادی ذوقان بود که جبریل علم آمد بیامد  
 و از آمدن لشکر کفار خیر داد و در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خیز اینست العیر احب الیکم  
 اما النقیض شما ملاقات کاروان را و ستریدارید یا مقاتله کاروان را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم ای  
 کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت سید انام علم ازین سخن متغیر شد و کبار صحاب و انصار  
 حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که کویا که بکشتن کاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جحل را  
 در فلان موضع کشته و ایه بن خلف را در فلان جای و باقی ضادید قریش را برین قیاس و از اینج آنحضرت  
 فرمود بود یک قدم مخلف نکرد پس حق بجهنم پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدت رساند کفایت  
 خواهد بود **یا اخی جک ربک** چنانکه ترا پیرون آورد پروردگار تو **ربک** از خانه تو که مدینه است  
**یا اخی** براسی و صواب **وان فریقا** و بدستی که و **یا اخی** از کوی ویدگان **یا اخی** هر اینه کار دهند فتن  
 بد را و آن کو اهد طبع بود از رحمت سفر و پی بر کی نه که اهد امر بطریق مخالفت **یجددک** جلال میکنند  
**یا اخی** در اختیار حق که جهاد است **بعدا** **ایکین** بعد از آنکه روشن شدن بر بیان که جهاد واجب است  
 یا دانسته اند با علم تو که بدشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند **یا اخی** **یا اخی** کی یار اند میروند



لی الموت بسوی مرگ و تمیز و توفیق ایشان می نمایند با سبب و علامات مرگ و آن صوتی است که می گویند  
و عدد و بقی زاد و استعداد ایشان بود و چه تمام لشکریات سیصد و بیست نفر بودند و هفتاد  
شتر داشتند و دو اسب و شش روزه و هشت شتر و از بعد کماله و باد کینه انرا  
که وعده داد شمار اخلائی احد الصلحین یکی از دو کرم با کاروان بالشکر کافران که  
اتفاقا لشکر ان شمار است و تردد و شمار و بیت میدادند این غیره است الشوکت انک  
غیر خداوند شوکت و صلاح بغیر کاروان تگوت کم باشد شمار چه شنیده اید که در کار  
وان جهل سوار پیش نبوت و ای لشکر بصد پنجاه مردند پس شما انرا بخواهید  
و پیرید الله و میگوید خدای تعالی ان یحق الحق انک ثابت کردند حق را بکار که بابائی که در  
باب محاربه ذات الشوکه فرستاده با بوعده های فح و ظفر که بغیر خود را داده بام  
بکلمات ربی که در قتل و اسرا ایشان بر لوح محفوظ نوشته و بقطع و بر دو بر کنند  
و ای الکفرین بنیاد کافران را و مستاصل ساد ز معاند اندلیج الحق تا ظاهر کنند دین  
اسلام و القتل ایشان یا نصرت دهد بغیر خود را و یطیل الیال و ذیل کردند لفرع ایا  
ضعیف سازد امرش کانرا و ذکر الجحش و اگر چه خواهند و کاد به باشند انرا کافران  
اذا تستخینون و یاد کنند انرا که فریاد بخواهند سید ریم اذ بر سر کار خود و  
میکنند اعتنا یا غوغیات المستغین رب انفرنا علی عدوک و گفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کرد  
خدایا اکل این گروه من را ناله ها کنی دیگر کسی نباشد که ترا پس ستند فاستجاب پس اجابت کرد خدای گم بر شما را  
ای ممدکم بانه من مددکننده ام شمارا بالقرآن الملهیکم هر انک از فرستگان مرقوقین از بی یکدیگر در آیدگان  
مراد ازین الف انها اندک مقدمه لشکر ملایک بودند یا وجود و عیان ایشان و در تفسیر تعلیمی از مجاهد حدیث  
نقل میکند که یکی این هزار فرشته در روز بدر قتل نمودند و آن ثلثه و خمس که در سور آل عمران مذکور شد  
جهت بشری بوده و در ساهی میگوید الی تابخ هر ان شدند و ما جعله الله کفر و اید خدای این امر و الی  
بشری که کفران برای زدگانی بر شمار بفرست و تطهیر و بر و قارام کرد بدن قلوبکم ده های شما و ترس قتل  
و ذلت شما و رشود و ما النصر و بیت نصرت و ظفر یافتن الارض عنده الله کمر از نزدیک خدای عز و جل  
و غیر ایشان ان الله عز و جل است و دستان خود را نصرت دهد حکیم راست کار است  
دشمنان را مقهور سازد اذ یغنیکم النعاس و یاد کنند انرا نیز که کشید در شب شما خونی سبک را بجا آوردیم  
در آن شب که دوزخش التقاء فریقین خواسته بود و غلظه عظیم دست داد جهت انکه منزل ایشان در بیکت  
بود که دوزخ را قدم در خاک فرو می رفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گذاشت  
سند حاصل از نزدیک او در آن خواب بر ایشان گذاشت برای اینی حاصل از نزدیک او در آن خواب

ع



رَجُلٌ الشَّيْطَانُ

محتمل شدند علی الصبح شیطان آغاز و سوس کرد که شمار نمازی باید گذارد و بعضی محدث شدید و بعضی  
 جنب و آب نداشتند و بای تان فوجاک فرموده و کافران در زمین شیخ اند و براب قادر و شما میگوید  
 ماد و ستان حذیم و بغیر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرموده است جناب  
 فرمود و نُزِّلَ و فرستاد علیکم بر شما من السماء از آسمان یا از این ماء آبی لِيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ يَأْكُلُ كَمَا كُنْتُمْ  
 بآن آب از حدیث و جنابت و یذهب عنکم و ببرد از شما و سوس شیطان را که میگفت دضرت و جنابت  
 با هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رود ها روان شد پس صحابه کرام غسل کردند و وضو  
 ساختند و چهار پایان خود را آب دادند و در کجا که بیان ایشان و کفار بود بر هم نشست و سوس  
 را بکنش و لیس و لیس و تا به بند علی قلوبکم بود لای شما اسید و لای بلطف حضرت باری و یثیت  
 و برای آنکه ثابت گرداند بر الاقدام بدان باران قدسهای شما یعنی جوت باران بر زمین و یک آیت بارید آنرا  
 استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمین شجره منزله کفار بود لای عظیم بدین آمد و گفته  
 مراد نبات قدم است در هر که حرب از این حی باو کی ای محمد صلی الله علیه و سلم چون وحی کرد بهی بر کفار  
 تو ای الملک لیکه بسوی فرشتگان که به امداد مؤمنان آمد و مضمون وحی آن بود ای محکم من با شما  
 ام در امداد و اعانت یا ناصر و نگاه دار شما ام از شر دشمنان تبارک و تعالی استوار سازید  
 بعضی دل دهید مؤمنان را بکنش و آب ایشان یا بحار به کافران واضح است که به بشارت چه در مدد  
 آورده که فرشتگان بر موصوفه ادمیان در پیش صف مؤمنان میفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب  
 شدید و خدا با شماست و مردان با سید که دشمنان اند که دضرت سر شمار است پس معنی ایت این باشد  
 که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سائلی نزود باشد که در افکنم فی قلوب الادیین کفر و لایهای آنکه  
 حق را پس بگذارند و عبای ترسی و پیغم کافر بجا پس بریندای ملائکه کافران را قرق العنایق بر زمین بکند لای ایشان  
 بعضی برینایح یا رؤس ایشان امام و احادی رحمه الله از این انباری رحمه الله نقل میکند که چون ملائکه بقتال  
 مامور شدند معنی دانستند که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزیند بر سرهای  
 ایشان و اقربوا منکم و بزیند از ایشان یعنی بریند کل نبات است هر انگشتان و گفتند اندر ادم تمام دست  
 و پایست ذلك یلکم این ضرب بر ایشان شاقی الله بسبب آنست که ایشان مخالفت کردند خدا را و رسول  
 و فرستاده او را و ترشاقی الله و رسول و هر که خلاف کند و رسول او را ترشاقی الله پس بدستی که خدای  
 شدید العقاب سخت عقوبت بر مخالفت کنندگان در دنیا بکوفتاری و در آخرت بخاری ذلکم اینست  
 عقوبت ای کافران قذوقه پس بچشید از اعاجله و آن للکافریا و بدستی که مرا و از اهلست اجلا  
 عذاب النار عذاب الشد و منغ یلویها الادیین کفر و بدستی که بدین اید او القیم چون پسند الادیین کفر و



[illegible]



و دین او فاضلتر و بتود و ستر و در روز جنگ نیز ایو جمل همین دعا کرد اللهم انصرنا و انصرنا  
 پس حق تعالی خطاب میکند با اهل کعبه بر سبیل تقیم و میفرماید اِنْ تَشْكُوْا اِلَيْهِ فَاْتُوا و نفرت کنید فَقَدْ جَاءَكُمْ  
الْفَتْحُ پس آمد بطعافه یعنی فتح آن دی که بن دو ستر است و آن مَشْهُدٌ و اگر باز ایستد ای  
 کافران باقی ماند از جنگ پس از کفر و معادات رسول فَقَدْ خَرَّ پس آن بصر است که مَرْتَدًا از قتل این  
 جهان و عقوبت آن عالم و آن فَقَدْ خَرَّ که باز کردید بخارید مسلمانان فَقَدْ باز کردیم بفرست ایسان و کتب فَقَدْ  
 و دفع نمکد عنکم از شما و شکم جماعت شما فَقَدْ خَرَّ چیز عوار از بلا گرفت و اگر چه بسیار باشند آن جماعت  
 و آن وَاللّٰهُ و بیدستی که خدای عز العزیز بِأَمْرِ منانست با نصرت و معونه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 ای کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای عز و جل و فرستاده او را و وَأَطِيعُوا و بر مردم  
 و اطاعت کنید عَنْ از امر طاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی کرد و ایند از رسول هم مراد از این  
 امر است بطاعت پیغمبر هم و نفی آن مخالفت او و ذکر طاعت حق شنبه بر آنکه طاعت حق هم در طاعت  
 رسول است پس لازم رسول مرئوس است و آن تَسْمَعُونَ و حال آنکه شما می شنوید که از سبکیم او پیغمبر نیست  
 یا می شنوید سوا خط قرآن را و وَلَا تَكُونُوا و باید که الَّذِينَ مانند آنکه قَالُوا گفتند و هم سَمِعُوا مثل اهل کتاب  
 یا کفر یا منافقان و هم و حال آنکه ایشان يَسْمَعُونَ نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرد پس گویند که  
 نمی شنود پس است که می شنوم هر چه گفته سعیدی چه شده که می شنوی چون سخنی می شنوی اِنْ تَشْكُرْ  
الزَّوْاِبِ بدرستی که بدترین جنه کان روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او الضَّم گواهند  
 ان شوند حق البکم گناهانند از گفتن حقا الَّذِينَ که يَقُولُونَ انا کلمه یعنی بابتد حق را و بدترین  
 از ایمان جهت آنست که از خود که سبب تفضل انسان بر سایر حیوانات است که روی نافته اند و بجانب  
 متابعت و نفس شتافته در میان آورده که مراد از این قوم نوری اند از نبی عبداللہ که از ایشان  
 خیر و کس ایمان نیلورند بصعب بن عمر و ابن حریظه رض و وَلَوْ عَلَّمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فَرِحْتُمْ  
خَيْرًا در ایشان نیکی که استفاعت بایات زانی که سَمِعْتُمْ هر اینه بشنوند ایسان از ایمنی توفیق  
 شنیدن تافه داری و وَلَوْ سَمِعْتُمْ و اگر بشنوند ایسان از او تصدیق کردند كَلَّا هر اینه بر گشته ای  
 از ایمان بکفر و نفاق و هم مُفْرَضُونَ و ایشان اعراض کنند از قبول حق و قَوْلِي آنست که قَالُوا گفتند  
 ای محمد صلی الله علیه و آله برای زندگان و فی بن کلاب که مردی مبارک بود تا بر صدق تو کوبیده دهد و بتو ایمان آرند  
 نیز می گویم حق بجهت میفرماید که اگر خدای ایشان بشنوند کلام قصی هم ایمان نبی آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 ای کسانی که ایمان آورده اید اِجَابَتُ کنید سر خدا را و وَلِلرَّسُولِ و فرستاده او را اِذْعَاكُم چون بخواند شما را  
 رسول و یا يَحْيِي یا بخیزد که شما را زندگان دانند یعنی علوم دینی که حقیق دل از دست با عقاید صحیح و اعمال نافه



[illegible]



وَحَرُّنَا أَلَمًا نَكْمُ وَحَيَاتُ مَنَازِلِهِ دَر مَآتِهَا كَيْفَ بَيَانِ يَكَلِّمُكَ بِأَرْبَابِهِ وَأَنْتُمْ تَقْلُبُونَ وَشَمَامِيدَانِدَكِهِ وَبِالْ  
حَيَاتِ بِيَارِاسْتِ بِيَسْتِ سِيدِكِ صَبْطِ اَمَانَتِ بِرِشْمَا وَاجِبِ سَوَاقِلِ وَبَدَانِدَانَا اَوَّلُكُمْ اَكْثَرُ مَا لَهَا شَيْءٌ  
وَأَوَّلُكُمْ وَزُرْدَانِ شَمَاقِ فَتَنَتِ حَتَّى اَنْدَازِ حَلَاكِ كِه بَدَانِ شَمَا نَزَامِي اَز مَآيِدِ بِي بَايْدَكِ دُوسْتِي مَالِ وَحُبِّ  
مَزْنَدِ شَمَا بِرُفُوعِ دَرَاغَمِ اَحْمَدِ اَلْطَاكِ قُدْسِ سِزُودِ كِه حَقِّ مَحْنَةِ مَالِ وَزُرْدَانِ اِنِزِ فَتَنَتِ كَفْتِ تَالِزِ  
بِكُورِ عَمِ وَبَاهُوسِ فَتَنَتِ زِيَادِ مَخْرُوهِمِ **جَوَانِ وَبِرَكِ دَر بِنْدِ مَالِ وَزُرْدَانِ دَر عَاقِلَتِ كِه طُفْلِ**  
**اَنْ نَا خَرَسَنَدِ وَكَانَ اللهُ** وَبَدَانِدَكِ خُدَايِ عَزَّوَجَلَّ وَبِكِ اَوَسْتِ **اَخْرَجَ عِظِيمُ** مَرْدِ بَرَكِ بِي حَبْلِ اَنْ سَجِي  
نَمَآيْدِ رِجْعِ مَالِ وَحُبِّ وَلَدِ بَمَآيْدِ **يَا قَالِدِيْنَ اَسْوَا اِي كَرِهَ بَاوَدِ اَرَنْدَكَا اِنْ تَقُوْا اللهَ** اَكْثَرِ بَرَسِيْدَانِ  
خُدَايِ وَتَقْوِي دُشْمَا خُودِ سَايْدِ يَجْعَلُكُمْ **سَايَزِدِ بَرَايِ شَمَا بَعْنِي** بَدِ هِيْدِ شَمَا لَفَرْ قَا نَا نَصْرَتِكِ كِه بَدَانِ  
جَدِ سُوْدِ سَبْطِ اَنْ مَحَقِّ يَا هَدِ اِيْتِي دَر دِهَآيِ شَمَا كِه بَدَانِ فَرْقِ كِتَبِ سِيَانِ حَقِّ وَبَاطِلِ يَا جَدِ سِيَانِ شَمَا قَرِ  
شَمَا اَز اَهْلِ اَرِيَانِ يَا بَخَايِي اَز مَحْذُورَاتِ يَا مَخْرُجِي اَز شَهَاتِ يَا ظُهورِي كِه بَدَانِ مَسْمُودِ كَرِيْدِ وَصِيْتِ  
شَمَا بِهَرِ اَصْرَافِ بَرَسَدِ وَدَر مَجَرِّ لَقَا اَوْرَدِ كِه حَقِّ مَحْنَةِ سَبِيبِ تَقْوِي اَفَاضَه كُنْدِ بِرِشْمَا بِاَسْرِ اَرْجَالِ خُودِ  
بِقِيَصَرِ اَز اَوْرَاجِ اَلْخُودِ تَا فَرْقِ كِتَبِ سِيَانِ حُدُوثِ وَقَدَمِ وَبِيَسْتِ سِيدِ سِرُوجِ وَعَدَمِ وَارِ مَخْنَانِ حَقِّ  
شَيْخِ مَحِي الدِّينِ وَتَا بَعَانِ اَوْجَانِ مَعْلُومِ مِي سُوْدِ كِه سَيَقِ اَنْتِ كِه حَقِّ مَحْنَةِ وَتَقِ رَاوَقَايَتِ خُودِ كَرَفَتِ  
بَاشَدِ دَر زَاتِ وَصِفَاتِ وَاَفْعَالِ وَفَعْلِ اَوْ دَر اَفْعَالِ حَقِّ قَافِي شَدِ بَاشَدِ وَصِفَتِ اَوْ دَر وَصِفَاتِ حَقِّ  
مُسْتَهْلِكِ كُشْتِ **كَمِ شَدِ چُونِ سَايَه اَنْدَرِ اَفْتَابِ** تَا جَوْبِي كُلِّ دَر اَجْزَايِ كَلَابِ **وَتَكُوْنُ عَنْكُمْ**  
وَبِيوشَانْدِ وَدَر كَنَدَانِ اَز شَمَا سِيَا تَكْمُ **بَدِيهَآيِ شَمَا رِغْفَرُكُمْ وَاللهُ وَخُدَايِ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**  
خُدَا وَنَدِ نَصْلِ بَزْرَكُستِ اَوْرَدِ اَنْدِ كِه چُونِ اَجَا زَاتِ هَجْرَتِ شَدِ وَصَحَابِ عَزِيزِ مَدِيْنَةِ فَرُودِنْدِ وَجَزْأِ بِيَكْرِي  
رَضِ كِسِي دَر خُدَمَتِ سَيِّدِ عَالَمِ صَلَوَاتُكُمْ غَاذِ قَرِيْبِي اَز يَنْ حَالِ مَتْرُودِ شَدِ بَدَانِ اَلَّذِي وَجَعِ اَمْدَنْدِ  
اَبِلسِ بِصُورَتِ شَيْخِ عَجْدِي بَدَانِ مَحْمُودِ دَر آئِدِ وَدَر بَابِ مَغْفِرِ اسْتِثْنَانِ نُوْدِ يَكُ كَفْتِ اَوْرَادِ رَاخَانِ  
مَحْبُوسِ بَايْدِ كَرْدِ دَر خَانْدِ اَلْمُسْتَحْكَمِ بِرَاوَرْدِ وَانْدِ رَوْنَدِ آبِ وَنَانِ بُوِي بَايْدِ دَادِ تَا مِيرِدِ اَبِلسِ اِيْنِ رَا  
نَه بَسْتِيْدِ وَكَفْتِ اَكْثَرِ اَهْلِ مَدِيْنَةِ اِسْلَامِ اَوْرَدِ اَنْدِ وَبَارِ اَنْ وَيِ پَسْتَرِ اَحْكَافَتِ وَبَنِي هَاشِمِ نِيْزِ  
دَر يَنْ شَهْرِ بِيَارِ اَنْدِ هَمَا تَعَاقُ غُودِهَ بَا شَمَا چَنَكِ كُنْتِ اَوْرَا خَلَامِي دَهْدِ وَدِي كَرِي كَفْتِ اَوْرَا اِيْنِ  
وِلَايَتِ پِيروِي بَايْدِ كَرْدِ تَا هَرِ جَا خَا هَرُودِ اَبِلسِ كَفْتِ هَرِ جَا مِيْسِ وَهَرُودِ فَرِيْفَتِ وَيِ مِيْشُوْنْدِ جَمْعِي  
فَرِيْبِ دَهْدِ بِيَايِنْدِ وَبَا شَمَا مَقَاتِلِ كُنْتِ اَبِلسِ كَفْتِ رَايِ اَنْتِ كِه اَز هَرِ قِبَلِ اَز قَرِيْبِي وَخَلَقَاءِ  
اِيْشَانِ يَكِ كَسِي اَبِطْلِيْمِ تَا بَاتَقَا اَوْرَا بَكُشْتِ وَخُوفِ اَوْرِ قِبَايِلِ مَنَشَرِ كَرْدِ بَنُو هَاشِمِ بَا قَامِ قِبَايِلِ  
مَحَارِبِ مِيْشُوْنْدِ غُودِ وَبَا لُصُوقِ بَدِيْتِ رَاضِي شَدِنْدِ اَبِلسِ كَفْتِ رَايِ اِيْنِستِ اَبِلسِ اَز هَرِ قِبَلِ كِسِي  
طَلِيْدِ وَنَقِشِ شَدِ كِه دَر اَنْ مَبِّ حَضَرَتِ رَا بَقِيْلِ اَرِنْدِ جَبْرِ مِيْلِ عَمِ خِيْرَ اَوْرَدِ وَتَحَضُّرَتِ صَلَوَاتِ وَبَارِكِ



عجل را کم الله وجهه بر فرشتگان بیایند و با صدیق رض بغار رفت و حق سبحانه سر پیغمبر خود را از آن نعت باد  
میل دهد و میفرماید وَأَذِّنْ لِلْعَذَابِ و یاد کن آنرا که هر کس در بند تو الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه کفر و بدعت اند لِيُشْرَكَ  
تا جسی کنند ترا أَوْ يُقْتَلُوا یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلفه أَوْ يُجْرَحُوا یا بپروند کنند ترا آنکه  
وَيُكْرَهُ و ایشان بدی میسازند و میگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و جزا میدهد خدا ای ایشان را بیکای ایشان و الله خیر المکرر  
و خدا بهترین جزا دهد کائنات بر کار ترا و جزا آنست که مکر ایشان بدیشان مرد میکند و ایشان را در جای  
که برای دیگران کنده اند می افکند وَهُوَ در پی کسی چاهی کند خولیش را آخر در آن جاه افکند  
آورده اند که نصر بن حارث لعنه الله بخمارت ببلاد فارس آمد بود و قصه مرستم و اسفند بان بخرید  
و معرب ساخته عکبر برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانه ها که محمد صلعم بر ما میخواند  
که محمد صلعم بر ما میخواند حق تعالی از عباد نصر خیر میدهد و أَوْ أَتَيْتُمْ و چون خوانده شود عَلَيْكُمْ بر نصر و سابع  
او أَيُّهَا ایستایتهای کتاب ماقالوا گویند قَدْ سَمِعْنَا که شنیدیم این کلام را وَلَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم ما قتلنا  
هر اینه بگویم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف و کزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فاتوا ایسور و مثل  
و ایشان عاجز شدند بر غرض ازین اظهار کار و وعده بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگری گفت  
إِنَّمَا نیست این إِلَّا سَاحِرٌ كَذَّابٌ مگر قصه های پشیمان نوشته اند و من نیز ازین قصص دادم  
بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و فرمود که وای بر تو این کلام اله است و منزل از عند الله نصر  
در مقابل این سخن دعائی کرد جَنَاحَ خَيْرٍ خیر میدهد و وَأَذِّنْ لِلْعَذَابِ و یاد کن آنرا که گفت نصر و سابع  
او که بالو مستوف بودند که بار خدا یا انتقام هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقُّ راست و درست و منزل  
من عینده از نزدیک تو فَأَمَّا طَرْفُكَ پس بباران بر یا حجة رَبِّ السَّمَاوَاتِ سیک از آسمان همچنانکه بر اصحاب  
قتل بارانیدی أَوْ أَتَيْتُمَا یا بیاری بِمَا بَعَثَ إِلَيْكُمْ عذاب مؤلم مهلک عرض ازین دعا اظهار یقین است  
از ایشان ببطال قرآن و وَمَا كُنَّا الله لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعا  
میطلبند و استعجال میکنند و أَنْتَ قَرِيبٌ و حال آنکه تو در میان ایشان و سنت الهی بدان جاری شده  
که ستاصل نکرده اند قوی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصاً که تو رحمت عالمیایی  
كَأَنَّ اللَّهَ مَعَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشان و وَكَمْ يَسْتَغْفِرُونَكَ و حال آنکه ایشان استغفار  
میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مؤمنان یا بعرض که اگر استغفار کنند و استغفار  
ایشان ایمانست از مرتضی علی رض سقوست که در زمین دو امان بود بیک رفت و دیگری باقی است  
آنکه رفت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و آنجا ماند استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنب است  
از ترا کم و ثبات ملک موجب محو و زوال است پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران  
بود و فَاَسْتَغْفِرْ فِي غَفْرِكَ گفت حق که مرزش از من میطلبید کان طلب مرعوض باشد ب



از بی دهر گناه از بسنوی هست استغفار تر باقی قوی و ما لهم و چیست ایشان را و چه جای است آن را یعنی هم  
 الله که خدای عذاب نهند ایشان را و هم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را معین  
 السجده الحرام از طواف سجد حرام و آنکه بیرون میکنند و ما کافرا و نیستند ایشان اولیاء که سواد امر  
 سجد را قول کفار است که میگفتند نحن و لاء الحکم ما پیشی کار و صاحب اختیار حرم حق نم فرمود که ایشان  
 با وجود شرک و ایت حرم را نشاندان اولیاء نیستند سزاوار توبه سجد حرم الا التقی مکر بر هیز کاران  
 از شرک و کفر اکثر هم و یکی پشتر ایشان که یعللون میدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند  
 و عناد میکنند و ما کافران صلوته و نیست دعای شرکان عند الیت نزدیک خانه خدای لا اله الا هو  
 زدن و تقدیر و دست بردن کوفتن بعضی از کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صغیر  
 میزدند و دست بر هم میگرفتند و قوی است که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله غان میکرد و ایشان برای  
 تغلیظ آن حضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوات غان مومنان بر باشد و ذوق العذاب پس بچند  
 ای کاران عذاب را که قتل و اسیر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر با کفر و تکفرون  
 با آنچه هستند که کفر میورزیدند با اعتقاد و هم بعل آورده اند که بعد از خروج بمکه و عزیمت بدر و از ره کس  
 از اشراف عرب مقرر کردند هر یک از ایشان در روزی لشکر را طعام دهند پس هر قبیله ایشان روزی ده  
 شتر در روزی بیکشتند حق سجن می نمایند ای التور کفر و بدستی که کافران یعنی مطعان بدر  
 یفوقون نفقه میکنند اموالهم مالهای خود را و شتر میخرند و بیکفاری میدهند که یصدون تا باز  
 وارند مردمان را عن سبیل الله از ره خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب  
 دوهر در بپرد گرفت برای چند احد سواي لشکری که بخود می آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابو سفیان  
 کمر برانداخته بود بمناعت خود را که بخانه از شغال طلب بود خرج لشکری کردند و بحرب احد رفتند و این  
 ایت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فسیفقونکما پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را  
 ثم تکلون پس باشد آن نفقه علیکم بر ایشان حسن پسیمانی و غم به مال رفته باشد و مقصود حاصل آن  
 ثم تغلبون پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل ایمان قرآن است که خبر داد از چندی  
 قبل و قی آن و الذین کفروا و انما که ثابت باشد بر کفر ای محبتهم بسوی ما و درخ یحشرون و اندا شوند  
 بکفر الله و این مغلوب شدن کافران بر ایمان است تا جلدی که داند خدای و یجعل الخبیث من البیتا پاک را  
 که کافراست از پاک که مؤمن است و یجعل الخبیث جمع کنند و با هم افکنند کافران بعضی علی بعضی و کفر بر هم  
 جیبانند هر را یجعل فی جهنم بسوزارد هر را در دوزخ و اولیک آن کوه خبیث یا منافقان بدر هم  
 الخسرون ایشانند زبانه کاران در احوال با اموال خود قل للذین کفروا و ابی برای آنها که کافران چون ابو سفیان  
 و اصحاب او و یمنون اگر باز ایستند از کفر و عدوت رسول یغفر لهم بیامرزید شود سر ایشان را ماقدر سکف



الحمد لله



بود که بای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتند و هم و ایشان یعنی دشمنان شمان بودند بالعزوة القصوی  
 بکناره وادید و در تن اندینه و زمین ایشان محکم بود و بر لب قادر بودند و از گب و سواران کاروان  
 یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند استقل منکم زیور از مکان شماسه فسخ جایشان در بید از راه خوف  
 شده بطریق مغرب حرام بودند و تو اعتدش و اگر و عدا فتان بودی میان شما و قریبان که در و عدل  
 قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه خبری یافتید لاختلفتم هراینه که اختلاف بین دیدی  
 التعداد در و عدا خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار مسلح و کثرت هجای  
 جمع کرد میان شما و ایشان بی سعادتی لایق قضا الله ناکم کند خدای با تمام سازد اگر کار که آت  
 کان مقبول بود کاین در علم او سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیا و قهر عدل یحکک و برای آنکه ناهلک  
 شود نه هلاک هر که هلاک میشود غنیمت از حقی روشن قیام و یحیی زحی و برید هر که یزید غنیمت از حقی هویدا  
 مشهور یعنی واقع بر از لایات عظمه است هر که مشاهده نمود اگر برسد و اگر بریزد او را حقی و عدل نیست  
 یاراد از من هلاک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صد و رکوع و اسلام از ایشان بر حقی و اصف است هر که  
 کار کرد و بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر شد و معنی و آن الله لیسع و بیداری  
 که خدای شنوات مراقب ال مؤمن و کافر با علم و داناست باحوال ایشان در زجر رشف مذکور است که کوه  
 شب از دین عقل را همچنانچه در حقه سینه دوستان بی سپارند در آستان دشمنان زد از نیز می افتند  
 بملک من هلاک می بیند و یحیی من حی عن بینت یعنی باز قهر عقل از جانب عنایت و توفیق روح شود  
 دوستان بدان صحتی کردند و اگر از طرف قهر و خذلان است ظاوت پذیرد اختطاف ابعاد بعبایر دشمنان  
 شود عقل بر کثیر و قهر بر کثیر **هم** خنک انکی عقل رهبر است هر دو عالم بطوع جاک است عقل کار  
 دهنا می حیل نیست آن نه عقل است کان عین نیست نقلت که حضرت بعزیر علیه السلام در آن شب که رفت  
 جنگ بدر واقع بود در واقع دیده لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب  
 و دشمنان مغلوب خواهند شد دشمنان بعد از استماع این مرویان و تغییرات بغایت سرور و فرحان  
 شدند حق بجهنم ذل آن نفوت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد صلم اذیریکم الله چون بنود خدای  
 ایشان را قیامتیک در خواب تو قلیل اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دیر شدند و بومر نصرت مستظهر  
 گشتند و تو از یکم و اگر خدای بتو نمودی ایشان را کثیر بسیار و تو خبر دادی نقیشت هراینه بد دل مسیبت  
 ای اصحاب و انتان نعم و هراینه نرا میگردانی در کار قتال که با حرب کنیم یا فرار نمایم و کثرت الله و کثرت خدای  
 سلم بسلالت داشت از بدی و تنای یا از مضارعت اعدای الله علیه بدرستی که او داناست بذاکر  
 القدر و یا بجز در سینه است از جزوات و بیم و جی و تسلیم و اذیریکم الله و آری یاد کنید ای صحابه که بنود خدای  
 سخت را بشناختن تقیم چون ملاقات کردی فی اعینکم در چشمها شما قلیل اندکی تا دل شما قوی شد بر حن



ایشان حق بخت لشکر فریب را در پدیهایی سلمان اندک گردیدند برای تثبیت ایشان و تصدیق رویای  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اند که این سعید رفیق در وقت التقاء با کسی که در جلوی او بود فرمود که امان  
هفتاد تن باشند آن عزیز گفت نزدیک بعد باشند و حال آنکه ایشان قصد و بخواه عرب بودند و قتل  
و اندک گردانیدند شما را نیز فی اعمیهم در چشمهای دشمنان تا دیر رسدند در کار شما و از آن حسابی  
برداشتند و قهر بسیار جنگ و پیغمبر شدند فقلت که این جعل میگفت بسلاح با ایشان جنگ میکنند بلکه  
بگیرند و هر بندها بر بندید و چون حرب مسلح شدند حق بخت شما را در نظر سرکاران دو برابر ایشان  
نمود بروزم سلیم رای العین بدین سبب دل شکسته و هجوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این  
صورت از عظام ایاست به بعد از بی قیل را کثیر یا کثیر یا قلیل پسند تا این حد نتواند بود که قریب هزار  
تن را صد تن پسند و نزدیک بسیم صد تن و هزار و قصد عدد هر آنکه قدرت کامله ربانی باز داشت ابرار  
بعضی علی ما هو علی با وجود تساوی در شروط و بلیقی الله اقرنا تا براندازی حکمی را که آن  
كان مقعولک هست بود فی در علم او و آری الله و بسوی خدای تخرج الامور بازکر ما یندره شود کارهای آنها  
الذین استوا ای کرم مؤمنان اذ الکفیم چون به پسند فیه کرم و از کار که قصد حرب کنند باشند  
فانتقوا من با یستید و از مقاتله ایشان رویا ستاید و از ذکر والله یادکیند خدای را کثیر یا کثیر یا کثیر  
و زبان لعلکم تعقلون که شما باید که نگاه دارید بر این امر گفته اند مراد از ذکر کثیر است در وقت شش روز  
یا دعاء بد بر کاران برین وجه که اللهم اخذهم اقله ما هم در پیوسته است را که باید که بنده را هیچ غمی  
از ذکر خدا بار ندارد و یوحی الیه با غمی روزی یک نفس غافل باش از ذکر رب در خوبی ذکر تو شک نیست  
در بلحا الحیا با حضرت است و اطیع الله و فرمان برید خدای و فرستاده او را در امر جهاد و بیات  
قدم در هر که قتال و لا تقاتل و خلاف میکنند فقتلوا که اینجاست بدله شود و تذهب ریحکم و برود دولت  
و قوت شما بر مستعار از دولت است چه دولت درستی امور و نفاذ آن شاید باریست در هر چه  
و نفوذ او گفته اند اذا هبت ریحک فاعتنمها بعضی برانند که مراد باو حقیق است چه نفرت نمی باشد  
الایا دی که حق بخت از سبب فتح فرستد و از ریح البرة بگویند و در حدیث آمده که نفرت با اعدا و اعدا  
و شکلیا کنند در مقاتله ان الله بدرستی که خدای مع القیوم با ما برانست بحفظ و بفره و لا تقاتلوا  
و باید که کاتبین خیر مانند انکه بیرون آمدن و یا هم از سرها و منزهای خیر بطر از روی  
سرکشی و حق و کائنات و برای غایب خلق مراد اهل که اند که بحالت کاروان بیرون آمدند و در  
خبری بدیشان رسید که کاروان سلامت از بدر بگذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهم گفت لابد است  
از آنکه بیدردیم و بشر بخرشتغال غایم تا از راه با ما در احیاء عرب منتشر کرد و مردم از بیجا رفت و گشت  
ما حسابی کردند پس خدای مؤمنان را میفرماید که شما را در بار خود چون کفار بیرون سیانید که ایشان عیبها



ورنه و دیامیکند و یصلون و باز میدهند مردمان را عن سبیل الله از دین خدا و الله یأقولون و خدای  
 اینجایان میکنند محیط عالم است و برافاجی خواهد داد آورده اند که چون قریش از آنکه پیرون آمدند و  
 بجای منزلی نماند رسیدند بجهت کینه قدیم که میان ایشان بود اندیشه ناک شده خواستند که باز گردانند  
 ابلیس بصورت سرافت بن مالک که بهتر گماند بود بر آمدن ایشان ملاقات نمود و گفت شما یثوق حایاتی میکنید  
 بروید و من ضامنم که از بنی کناندر رحمتی و صریحاً بشما نرسد و من نیز طریق سرافت مرعی میدارم پس ابلیس  
 با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی بیدار آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد و ازین و یاد  
 کنید از آنکه بیاد است لَمْ يَلْبِسْ الشَّيْطَانُ لَكُمْ كَاوَانِ دِیو سرکش که ابلیس است اَعْلَکُمْ عملهای ایشان را در  
 دشمنی بغیر میلام در حقایق علمی و نه در کفایت ایشان را بنظر ایشان در اقدار اعتماد بر آن کردند  
 و قَالَ و كَفَتِ ابْلِسُ لَلْغَالِبِ لَكُمْ الْيَوْمَ هیچ غلبه کنند نیست بر شما امروز و اَقْبَلْتُمْ اَزْمَدَانِ بجهت  
 کثرت لشکر شما و آری سیکه ایشان و آری جبار لکم و من فریاد رس و نه فها دم ایشان را زخم کنند قَلَمًا  
 تَرَاوَتْ الْفَيْتَانِ بِلِسِ اَنْتَمُ بَدِیْنِ هَر دو گروه لشکر یکدیگر را تَلَصَّ باز گشت سلطان علی عقیبنه  
 بود و با ششم خود و این مبارزه از فرمت کردن بکس و حیل آورده اند که چون رفتن بدر ملائکه و فراموشند  
 ابلیس ایشان را بدین روی بفرستاد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام بود گفت ای سراف  
 در چنین حالی ما را فراموش کردی ابلیس دست بر سینۀ او زد و قَالَ و كَفَتِ اِنِّي بَرِيٌّ مِنْ بَرَارِمْ سَنَمُ  
 از رفتار شما ای دروغی بدرستی که من یسیم مالک ترون اینهمه پیستید یعنی فرستگان را که بده و بستان می  
 اِنِّي اَخَافُ اللهَ بَدِیْنِ که من میترسم از خدای این عباسی و من غمنا فرمود که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر  
 از خدای ترسیدی کار او بدین جا نرسیدی و الله و خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی  
 که از او ترسد نقلست که سخرمان بدر میدان رجوع بیکه سرافند پیغام فرستاد که لشکرم را تو سخر  
 ساحتی سرافت سوگند یاد کرد که تا خبر عزیمت شما نشودم از عزیمت شما و قوف نیافتم پس هر دو معلوم شد  
 او شیطان بوده که خود را در صورت سرافت نموده اَدِیْقُولُ التَّافِقُونَ اِنَّا نَزَّیْدُ کِتْمَنَ جَوْنِ کُنْتُمْ سَافِقَانِ  
 مدینه و الدِّینِ فِی قُلُوبِهِمْ و آنکه مردهای ایشان مَرَضٌ شَکٌّ و نفاق یعنی منافقان که یا مشرکان و اهل  
 اَمْتِ که قوی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود ذلت بدولت هجرت سرفراز شدند و در وقت  
 خروج قریش با ایشان بیدار شدند و نیت ایشان آنکه لشکریا پیستر باشند ایشان میل بدان نمایند  
 چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در دین بدر شامت آن در شان رسید و قلب مؤمنان را مشت  
 نموده گفتند عَشْرُ بَرِیْقَةٍ هُوَ الَّذِی اَبْرَیْ کَرِهَ مَوْسَا اَزَامَ نِقَمِهِ دین ایشان که با وجود قلت و عدم و امان  
 و بزرگترین لشکر آن سه است و اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ  
 و کار خود با او نگارد و اَنَّ اللهَ بِلِسِ یَحْقِیْقُ که خدای عزیز غالب است و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ و مَزَّیْنُ







عبد الرحمن بن محمد

بسته بایستادن منظم از کفار و ایستادن قریظ بودند که بفرموده خداوند بایستادن معاهد فرموده بودیم بنقض این بسته  
محمد هم عهد خود را فی کل مرتبه در هر باری که عهد میکنند در میان آورده که بنویظ عهد کوب بودند که دشمنان رسول را  
باری نمایند روز بد شرک را بسلاح مدکاری نمودند و بعد از آن گفتند و اموش کردیم و دیگر بار عهد بستند و روز  
حرب خندق یا بوسفیان اتفاق نموده عهد بستند و هم لا یقولون ایستادن بر عهد میکنند از نقض عهد یا نمی  
توانند از نقض عذر فرمایند و ما تفتقنهم پس اگر در باری ایستادن فی الحرف و جهل فشرح لهم پس رسید کردن و  
ستون ساز برهم بسبب قتل ایستادن من خلفهم از آنکه از پس ایستادن فرار کنند از اعداء شما یعنی چون برایشان  
ظفر پای چندان از ایستادن بکش که هببت توان کافران دیگران از قتل تو بماند لعنهم شاید که آن زندگان  
بیزگروان بپند گیرند و عبرت پذیرند و آیت اخاف و اگر بداند و در باری بنقض از کوه که یا تو عهد دارند خیانت  
نقض آن عهد بعلت شما که بر تو روشن شود فانیتم پس بیستی بسوی ایستادن ایستادن را یعنی اعلام کن پس  
از قتل بایستادن که من عهد شمار بر انداختم فانیتم و ایستادن با شید علی سوار بر سر علم بنقض عهد از الله بدستی  
که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایستادن و لا یحبسین الذین  
کفرُوا و پسندارای محمد صلی الله علیه و آله از آنکه کافر شدند که ایشان سبقوا پس پی گرفتند در معاذ با یاراه که جنگ  
بدرند یا میکنند کان عهد می نماید که پسندار که عاجز گشتیم از عقوبت ایستادن انهم لا یجرون بدین معنی  
ایستادن عاجز نمیکند ما را از عدا و حفص و لا یحسین یعنی باید که کافران نه پسندارند که  
ما از تعذیب ایستادن عاجزیم و اعدا اده سازید ای مؤمنان لهم برای ناقصان عهد یا سفره مان  
ما استطعتم این توانید از قوت او ساز و بیک ب لشکر بدان قوت ی یابند و غنیه بن عامر رضا می نماید که شنیدیم  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر منبر می فرمود الان القوة اری بمعنی از علم گفته اند تخصیصی را می بذکر دلیل است بر آنکه  
بتر و مکان قوی تر به سلاح است شیخ ابو القاسم قوی قدس الله سره فرمود که درین آیت گفته اند قوتی  
است بیهیجانی باطنه اما می بر سه گونه بود ری خام و کان و بر ری باطن بینه در صبحگاه از کان حفص  
و بری سهام حفظ از دل و نه جی و فراغت از اسیر ابو علی رود باری قدس سره فرمود که قوت اعتقاد است  
بر حیات حق و واثق بودن بعنایت او که اعتقاد قوی بر لشکر است و صلاح مراست بر کرم دوست اعتماد تمام  
و گفته اند ما از قوت حصارهاست می فرماید که الله امانه سازید قلعهها بجهت دفع کفار و نیز تر باطل الخیل و دیگر  
آمد که کینه از اسپان بسته تر هبون تا بر میسایند بر بدین استعداد عذوق الله در شتر خدای و عذوقم و شتر  
خود را که کفار که اند و آخرین و دیگر بر میسایند با سب و صلاح کافران در بر اند و قیام جز کافران که لا یقولون  
شما نمیدانید ایستادن را الله یعلم خدا می داند ایستادن و ایستادن بقول مسلمان مفسران میورند یا بنا قفا  
یا بجز و صمد را که گفته اند که کفر جی به سید اسب جی را میسازند و ما تفتقنوا این نفقه میکند شتر در چیزی  
که در این فی سبیل الله مراد خدای یعنی قریب سلاح و نفقه است یوق الکم تمام کرد خواهد شد شما جزای آن



[illegible]



نیز معنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابل دوتن صبر کند و نرسد و آن یکی منکم و آن بود از شما که  
 هر کس یغلبوا القیت غالب شوند و در هر از یادین الله بارجحای و یاری او و الله مع العسیرین و خدای  
 با صابرانست با عانت یاری و مددکاری پس بگویم صبر کند طفل یابد الصبر مطیة الظفر صبر و طفره و دوستان  
 قدیم الله صبر کن ای دل که بعد از آن طفره ای از چرخ صبر رخ متاب که روزی باغ شود سبز و شاخ و گل بر آید  
 آورده الله که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در باب ایشان یا کابر احوال شوند  
 نمود از قوم مهاجران ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود که کابر و اصغر باشند که روزی بدولت نماید برسد و حالا  
 عذر و مدد سلمان فریاده شود فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله ایشان ایمن کردند هر را بنویس تا کی در نند  
 و محمد الله که حق بجنه ترا از فلستقی که دانند و از کرده انصار عید الله و ام راضی و امه است  
 سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت کن تا این اشیر را بشیر را تسبیح بسوزم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
 بقوله صدیق یل غوجه فدی یوقد فرمود حق عهده ایست فرستاده که ما که انفسه و نشاید نبی ان یکن  
 سر غیر را که باشد که اسیری را و اسیران که از ایشان فدا کرد حتی یخفی تا انگاه که بسیار بکشد از بیت  
 یفالدین در زینت به این صورت سبقت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است  
 یزیدون یخی اهد شما عرض دنیا که عرض سیر الزوال است و الله و خدای برینا فرمود  
 یی جزاهد برای شما ثواب آخرت که هیش و نفعت لایزال است و الله عجزین و خدای غالب است و ستان  
 بر غنایان غلبه دهد حکیم و دانست در انج بایند که کند لولا کتاب که کند حکمی و زمانی من الله از خدای  
 سبق پس کفر و در لوح محفوظ مکتوب گشته که پی نپی صریح عقوبت کنند یا بنادانی مؤاخذه نماید یا اهل  
 بداد عذاب نماید یا غنایم را بر شما حلال سازد گشتم هوائیه میرسد شما فیما اختار انج و اگر نشد از خدا  
 عذاب عظیم عذاب بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عذاب فردا آمدی غیر  
 عذاب سعد سعد رضی الله عنه بجات نیافتند زیرا که این مرد و بقتل کفار را می بودند نه یا خدا قدا و صحابه  
 بعد از نزول این آیه ان غنایم بدر دست باز گشایدند آیت آمده که فکلوا بسوی بخورید و ما غنایم از انج  
 غنیمت گوئید و فدی از ان جمله است حلالا طیباً خور فی حلال و پاک و تقوی الله و بترسید از خدای در  
 مخالفت امر و یا ان الله بدستی که خدای غفور و کریم است عفو کند گناه شما را از خیمه مهر بابت  
 غنیمت بر شما حلال کرده و برام دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم عباس را رضی  
 که از جمله اسیران بود بادی فدای نفس خود مرد و برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث  
 و حلیف او عتب بن حذم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد صلی الله علیه و آله روایه اری که تم تو بخوار است که در پیش  
 و در پیش خورشید و پیکان دست بیرون کنند این همه مال از کجا آید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که گویا  
 بر راهی از که بوقت خروج از مکه بام فضل و ادبی و جبین و جبین سخنان کفیی عباس گفت ای محمد صلی الله علیه و آله



سخن را نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که از این کار من بپشیمان فرستاد و عباس گفت کلاه باش که بپوشانیت  
حق و بر سالت تو کلاه بیدم پس فدای خود و سه کس دیگر باد و ایند آمد که یا کافیهما النبی ای پیغمبر تو ای پیغمبر  
لَمَّا فِي يَدَيْكَ مرا که سنانی که در دست شما اند الکسر از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای و پند فی قلوبکم  
در دلهای شما خیرا نیکی از ایمان و خلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر ما اخذناکم از آنچه فرموده اند  
از شما بعضی زاری که برای شما فرموده اند و یخیرکم و بپارزد شما را والله یعرف و خدای آفرنده است که  
که در وقت ترک واقع شده خیرا بهتر است که شما را توفیق اسلام داده آورد. اند که عباس رضی گفت  
که خدای تم مراد و وعده داده بودید که بهتر از آنچه از من گرفته اند بدهد و بدین وعده وفا که حال است  
بنده دارم که هر یک برای من به پست هزار دینار تجارت میکنند و سقایی من نیز می داد که از همه احوال  
عرب دوستی میدارم و عهد دویم مغفرت است اسید دارم که بدان نیز وفا نماید مرا بپارزد چه در عهد کنم  
خلاف نیست خلاف وعده محال است که بگویم آید لَمَّا ای کند و عهد را وفا نماید و این و یخیرکم بدهد  
نت کردن با تو بنقض عهد یا بر کشتن از دین فقد خان الله  
پس بدستی که خیانت کردند یا خدای من قبل پس ازین گفت فانکم منکم پس خدای تو نای و بر اینان تادیر  
روز بیدار است تو گرفتار شدند بعد ازین مکر است که ترا مکر کرده اند والله علیکم و خدای داناست مال  
بندهگان حکیم حکم کنند یا احوال ای الذین انما بدستی که آنها ایمان آورده اند و هاجر و هجرت  
کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش و جمل و جهاد کردند یا اهلهم بجاهای خود  
که سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند و التفسیر و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله  
در راه خدای و ایمان قوم مهاجرانند والذین اوفوا و آنکه جای دادند مهاجران و نصرف و نفرت کردند  
حضرت رسول را صلح را در آنه انصارند اولیاء بعضهم آن که بوده بعضی از ایشان اولیاء بعضهم دوستان  
برخی دیگرند و استولی در میراث در میان کمال حکم بوده که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نفرت از یکدیگر میراث  
یکند والذین انما و آنکه ایمان آوردند ولم یهجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست شما را از میراث و کثرت از تویی  
ایشان در میراث من شیء که هیچ چیز حق یخرجون تا وقتی که هجرت کنند و کون تصرفوا و اگر بخوان  
غیر مهاجر طلب نفرت کنند از شما فی الذین درکار بدین معنی که میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما  
یاری طلبند فعلیکم المقصود پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان الا علیکم و اگر در میان  
که باشد بینکم و بینهم میان شما و ایشان شیء عمری و پیمانی یعنی تفق و عهد و مواعد میکنند و آنکه  
یأثمون و خدای باینه شما میکنند از وفای عهد و تقض آن بعضیر پست است الذین کفروا و آنکه کافر  
شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعضهم دوستان برخی دیگرند در مظاهر و معاونت لا تقبلوا  
اگر نپذیرد از آنکه فرمودم از پس سنی با یکدیگر و تعاون و دوستی تکفی فتنه حامل شود فتنه و فتنه







از خدای عزوجل و از استاد او ای الذین عاهدتم میبوی انکه بپیمان بسته اید با ایشان مشرکین  
از شرک آورده تان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله از شرکان عرب عهد بسته بود و هو قوی بالاولی  
معین و ایشان غیر بنی مضر و بنی کنانه عهد بشکستند و حق بجز این است فرستاده مضمونش بر آن  
بمنح عقد و نقض عهد شرکان یعنی جناح ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز یونان خدا  
بند عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگوی ایشان فَسِحْرًا بسوی سیر کنید بِذَٰلِكَ در زمین یعنی بناید  
و برود این از قرض سلفان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید بجز که روز تبلیغ است قادم رجب  
قوی است که این او ایل در شوال فرود آمد پس مدت تا او آخر محرم است امام علی ره آورده که اجل بعضی معلوم  
که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر دانوا که اجل ایشان کمتر بود هلت داد  
چهار ماه قادر بر خود گری کنند و انرا که بیشتر بودند بر چهار اقتصار کرد تا صرام خود تدبیر گنایند  
و انرا که عهد شکسته بودند ایشان را تا انقضای مدت ایشان امان داد و تا انان عهد نکشت و اعلموا  
و بدایند انکم لَا تَخَافُوا عَذَابَ اللَّهِ نه ابید که عاقر گشتن کان خدا بایند از عذاب خود و چند شمار اهل  
داد و ان الله و آن نیز بدایند بخیر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا رسول کنند که از انست در دنیا بکشتن و در عقی بختن  
و اذان و اعلام است و آگاه ساختن بن الله و رسول از خدا و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی عرب یوم الحج الاکبر  
روز حج بزرگ یعنی عید عمره تمام حج و عظم افعلا آن چون طواف و نحو خلق و روی در و ستایا اکبر بایند  
آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با روز باران و عزت سلمانان و خواری کاران ظاهر شد  
و بر هر تقدیر مضمون اعلام نواست إِنَّ اللَّهَ از خدای بری پند مَشْرُكِينَ از شرکان و عهد  
ایشان و رسول و پیغمبر او نیز پند است وَإِنْ تَسْتَكْبِرُوا ای بزرگواران که دید از کوفه و عذر فهو پس آن باز گشت  
خیر لَكُمْ بهتر باشد شمار از اقامت بر آن وَإِنْ تَقُوتُوا ای بزرگواران که دید از کوفه و ترک کوفه کنید فَاعْلَمُوا انکم  
پس بدایند انکه شما غیر محجن الله نه عاقر گشتن کاند خدا بر یعنی نتوانید که از و کمر بزد یا یا اوستیزید  
و بَشِيرَ الَّذِينَ كَفَرُوا و بجای بشارت بیم کن کاران از عذاب الیم بعد از درد ناگ در آخرت و چون حکم خود ناگنا  
فرمود در باب بنی مضر و بنی کنانه در حدیث عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ يَكُونُ  
أَنَّهُمْ عَاهَدَتُمْ عهد کرده اید با ایشان مَشْرُكِينَ از شرکان آورندگان ثم لم یقضوا فرس ایشان که منعند شیئا  
چیزی از عهد های شما یعنی شکستند پیمان شمار او لم یظفروا و یاری و هم پستی نکردند علیکم و قتال شما  
احدا بیک را از دشمنان شما فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ پس تمام کنید بسوی ایشان عهد هم عهد ایشان إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روزی که  
مقرر شده و ایشان چون ناگهان بر چهار ماه و بس هلت مرعوب إِنَّ اللَّهَ بدستی که خدای يُحِبُّ المستقرین  
دوست میدارد مستقرین را از حد تقوی و فایده است و انما شرط طاعت شیخ نظر با روی فرمود  
متقی را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود الوفاء بالمعهود و التعمات بالوجود و برین



یافته **نظم** تنقیح با بود چهار نشان حفظ احکام شرع اول آن ثانیا اینجاست **رسم باشد**  
 بر فقیران و پیکان باشد **عهد را با وفا کند پیوند** **مهر باشد بدان شود** **خرسند**  
 و چون حکم معاهدان شرک بین شد در باب شرکان غیر معاهد میفرماید **بهر چه بگذرند**  
 ماها حرام یعنی پست روز دوا **و تمام محرم و قول است که ابتدا در شان**  
 معاهدان نازل شده و شهرم **محرم چهار ماه مذکور است و محرم باعتبار تغلیب گفت که** **ذی الحجه**  
**و محرم مروت** یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که آن زمان نزول سور کبرند  
 نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از اسلح **ماها حرام است اعنی ذی القعدة و محرم و بر هر تقدیر**  
 چون این ماها **تنقیح کرد و فاقوا المشركين** پس یکشده مشرکان را که عهد کرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را  
 شکسته اند **حيث وجدتمهم و جاکم باید در محل و محرم و خذوهم و بکیرید ایشان را با سیر و احضروهم**  
 و باز دارید **ان عواف سجد المحرم واقعدوا لهم و بنشینید برای ایشان کل سر صید بهر سیری یعنی**  
 بسته گردانید بر ایشان و اهما را ناستر نشوند در بلاد و قری **فان تابوا پس اگر باز گردند ان شرک بايان**  
**و انا مو العتوة و میای دارند نماز و اتوا الزكوة** و بدهند زکوة اموال خود ازین رو و عمل دلیل  
 تصدیق ایشان روشن شود **فان تابوا پس خالی کنید راه ایشان یعنی دست بردارید از ایشان و راد دهید**  
 تا هر جا خواهند روند **ان الله غفور** بدستی که خدایا آرزو است مرگنا هان گذشته ایشان را **ان حنم**  
 مهر بابت بردن ثواب بی حساب بدیشان **ان احد و ان یکم من المشركين** از مشرکان که تعرض ایشان  
 می باید کرد بعد از انقضای شهر **محرم استخبارک** رفتار خواهند از تو فاجوه بین این ساز و را و امان بود  
 و رفتار ده **حيث سمع تا بشنود کلام الله سخن که خدای که فرستاد ثم ابلغهم پس اگر اسلام نیارد برسان او را**  
 مائمه بخاند او که موفعان است و بعد از آن ما و مقاتله غای **ذلك** این امان دادن با آنها **ببیت**  
 که ایشان **لا یعلمون** کو می اندک نمی دانند خدای و سخن او نشنوده اند پس مایلند تا بشنوند و در آن  
 تدبیر و فکر نمایند **كيف یكولون** چگونه باشند استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند  
 بود **للمشرکین عهد** مشرکان را عهدی عند الله نزدیک خدای **وقد ترسوا و نزدیک رسول او و بعضی**  
 ظن بر اسلام و امتیاز میان حق و باطل **الذین عاهدتم مکراناً که عهد بسته اند یعنی بنی نضیر و بنی**  
 کنانه که حضرت رسالت علیه السلام عهد بسته بود با ایشان **عند المسجده الحرام** نزدیک مسجد حرام یعنی در  
 حدیبیه که قریب است بکه معطی فاستقامت پس ما را که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود **لکم برای شما**  
**فاستقیموا** پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود **لهم برای ایشان ان الله یحب المتقین بدستی که خدای**  
 دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند **كيف** چگونه باشد بر عهد مسکون و آن  
**ظفر فوالا است** که اگر ایشان ظفر بایند عینکم بر شما که بر قبیل فیکم نگاه ندارند در باب شما **الا حق قریبی**



دری بر وضو کنیم خشود بیکر هاند شما را باقی هجتم بن افغای  
هند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین بیکر هاند و تابی و بران مینند  
ن از این بزرگان بیکر هاند دل ایشان باز یان یک نیست **دل در خیال**  
در زبان در ادای عذر ای علام الله دلش باز یان یک است و اکثر هضم و پشتر  
از ایشان **ما سقوت** پیروند از دایره زبان با سر کشند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب  
بدنایی از بعضی عهد خیر بخیانند **اشتر بیدل** کردند و بر کمر هاند **یا یات الله** بفران **ثنا قلیله** چیزی را  
که بهای لندک حار از مبلغ دنیا ابو سفیان بعضی از شرکان را طبع حطام دنیا بود و برای قتال اهل  
ایمان جمع کرد ایشان نكذیب قرآن نمود و بطع افتاد و در قتل مسلمانان آمدند **فصدوا** پس اراض  
کردند **عن سیر** از طاعت خود و یابان داشتند مردم را از راجح خانه خدای **انهم** بدستی که ایشان  
**سکه ما گانوا یقولون** بیکار است که میکنند قوی است که در ازین قوم بپروند که عهد بخیر را میسر  
شکنند و آیات تدریس را باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع کردند **یرقبون**  
نخاه نمی دارند یهود یا ناقصان عهد فی مؤمنه در شان هیچ موسی **الفرقت** را سبکند و **لوفتر** عهد  
**واولیک و انکوه** هم **المعد** و **ان** ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان **وان** نبویس که باز کردند  
**کن و اقاموا الصلوة** و بیای دارند نماز را و **اتوا النکوة** و بدهند زکوة **داواخوا** انکم بر ایشان بود  
شما اند **فی الدین** در دین اسلام ایشان است ایمن بر شما باشد و **نفعل** الذبای و بیان میکنم ایستار القوم  
**یقولون** برای کرده که نام کنند و دران تفکر نمایند و **ان** نگشوا و اگر بشکنند شرکان **ایمانهم** سوگند  
دپسما فهای خود را **من بعد عهد** هم پس از آنکه عهد کنند با شما و **طعنوا** و طعن کنند فی دینکم در دین  
شما عیب جویند در احکام اسلام **فقال** یلایس یکشید **ایته الکفر** پسوایان کفر و دران اهل شرک را  
**انهم** لک ایمان لهم بدستی که ایشان را عهد و پیمان نیست و در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی نیست  
بده راه نیانی پس مقاتله کشید با ایشان **لعلهم** یقهون که شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در  
**الکفر** یلایس **ایمانهم** یلایس **ایمانهم** یلایس **ایمانهم** یلایس **ایمانهم** یلایس **ایمانهم** یلایس  
بودند در حدیث و بیک از عهد هایان بخیر صلی الله و قریش آن بود که خلفاء یلایس را بخانند و بر قتل  
ایشان بایکدی مظاهر کنند قریش نمی بگر از خلفاء ایشان بودند بسلاح و مردم مدد داند تا با پی خیزد  
که خلفاء رسول بودند علم جنگ کردند باراد از ناکشین عمرو یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب اوسیه  
و قوم او را در کار می کردند و هم او قصد کردند با خراج **ان** رسول و بد پیرون کردن رسول صلی الله از مکه  
و مشاورت نمودن در کار اندوه جناح گذاشت و در باب آورده که قریش در حدیث فیه فیه آن کردند  
که رسول را صلی الله جهت ادای عمره بکراه دهند و بعد از اتمام قواعد آن جهت استحقاق از کاش

کنند



کنند و بفرموده ثانی که مراد یهودند قصد اخراج حضرت نمودند از مدینه و هم بدو کفر و حال است که ایشان امتداد  
 کردند نقض عهد را اول مرتبه اول بار بخشودند لَا تَحْشَوْهُمْ ای شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان وَاللَّهُ أَهَقُّ  
 بر خدای سزاوارتر است که ترسند لَا تَحْشَوْهُمْ بلکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار بر جریب ایشان اشتغال  
 نکنند و بنمایند اگر هستند باور دارند که بفقوت الهی در ترک مأموریه وَأَنذَرْتَهُمْ کارزار کنید با مشرکان  
وَعَلَّامٌ لَهُمُ اللَّهُ تا خدای عذاب کند ایشان را باید دانست بدستهای شما یعنی بشیرهای شما مقتول شوند  
وَيُخْرِجُهُمْ و سر و اسازد میان بقوریت و مغلوبیت يَقْتُلُكُمْ عَنكُمْ و فقرت دهد شما را بر ایشان  
وَيُشْفِ و شفا بخشد مَدُونَهُمْ و قوی میگردانند ایشان را در زمینان یعنی بنو قریظه را و بعضی از یزید که  
 بجهت آن اسلام آورده بودند و از مشرکان یزیدی بسیار یافتند و چون شکایت بعضی حضرت رسالت صلعم  
 رسانیدند بودند فرموده بود که اِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعِجْرِ قریب و نزدیک بود و بر خدای بفرست شما بر کفار غیظ قلوبهم  
 اندوه دلهای آنان را که بواسطه از آزار کفار ملول بودند و يَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای در آن بار کرد و بفضل  
 خود عَلَيْكُمْ نَيْتُكُمْ بر هر که خواهد حق بجهت درین است خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه  
 ابو سفیان و عکرمه بن ابی جهل و سید بن غرد و غیر ایشان ایمان آوردند و وَاللَّهُ مُحْكِمٌ و خدای داناست  
 بنوع بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه ابرام حبریم ایابی بندارید ای نوسان که قتال کفار را خواهید  
 و گفتند خطاب با شما منافقانت میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای شما که ایمان دارید برین که هستید  
وَلَا يَأْتِيَنَّكُمْ و نه پسند خدای جَهْدُكُمْ و آنرا که جهاد کنند بکم از شما در راه خدای وَلَا يَجْعَلْكُمْ و در آن  
يَسْتَفِزُّكُمْ و از ستم خدای و کفر ستم و غیر فرستاده او و وَاللَّهُ يَوْمُكَ و بدین نوسان و وَلِيَجْعَلَ و دست نفعی دانست  
 اسرار کنند با وی یعنی شما را بجهت دعوی ایمان دست باز بخوانند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی  
 مشرکان نادیده و وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ باینکه شما میکنید و عرض شما از عملهای ویران معلوم  
 آورده اند که چیزی بمبارش اسیر شد سلمانان ویران بشک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رضای جواب داد  
 شما ساری با سبکی یکدیگر و از محاسن ما یاد نمیکند سر بصلواتی علیه رضی و فرمود که شما را چه چیزی است که آنرا بجهت  
 محاسن توان شرم عباس رضای گفت ما بعارف مسجد الحرام قیام میکنیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجبان را  
 شربت میدهم و امیران از بند سیرها باین است نازل شده که اگر نرسد و روا باشد لَيْسَ كَثِيرٌ مرشدان را  
أَنْ يُعْمَرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای گفت مسجد حرام بلفظ جمع یاد کرد و مرشدان قبله مسجد  
 پس گانند که عامر و عامر جمع مساجد باشند و مشرکان عمارت مسجد روانیت شهیدین در جایی که کوهان  
 باشند عَلَى أَهْلِهِمْ بر نفسهای خویش و آنکس بکفر که آن سجود اصرام است یا مذنب سید وَأَمَّا عِدَّةُ أَهْلِ الصَّلَاةِ  
 و اسلام یعنی نباید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت است حق است و عبادت غیر او و اولی که آنکه  
 مشرکان عِدَّةُ تبه و باطل است و بواسطه شرک أَهْلَهُمْ عملهای ایشان که بدان منتهی اند عمارت مسجد



وسقاية حاج وفي النار ودر آتش و رخ هم خلدون ایشان جاودانند بسبب کفر با یحیی جری نیست که عارت  
کند مسجد الله مسجد های خدایان است آنکه بگوید باشد یا نه بخدای و ایمان بخدای تمام نیست البتة  
بر سول و علی و آلینهم الاخر و در مت باز پس و آنکه اهل کفر و بیای داشته باشند نماز و اقیان و داده باشد  
زکوة و کفش و نرسیده باشد در سردین الالباب سران خدای قعی و لکن پس اگر و شاید از یکتا باشد  
باشند من المعتدین از راه یافتن بطریق نجات ابراهیم السلام بصفتی حق جهت قطع طمع شرک است یعنی  
اهل ای آن که در جامع اندر کمالات علیه و علیه را این است میان لعل و عی بر حال آنها که من کل الوجوه  
ناقص اند پیدا است که چگونه خواهد بود جای که پیر مردان در معرض عتابند رویه سیرت انرا انجام  
تاب باشد و دیگر نه مؤمنانست از اعتبار با مال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعل و عز و است از  
فیضی ازل مهور است بسیار شمره بعل و عمل که شد بلیسی بدین سبب زهر بارگاه عزت دور آورده اند  
که بعضی از اهل حرم در جات هلیت زمر حجاج را نه پسندد پس با غسل و سبوق پیدا نمود و در زمان آنحضرت  
آن سبب عباس رضی تعالی عنهما داشت و متصدی عارت مسجد الحرام شیبته بن طلحة حجبی بود روزی این  
بارتضی فیکم الله وجهه بمقام مفاخرت در آن عباس بسفله و شیب عوارت باهات می نمودند و علی  
رضی با سلام و جهاد مفتی میبود حق سجنه بقیدق علی را رضایت زنتا که اجعلکم ابا میدارید سقایه  
الحجاج اهل سقایه حاجیان را و حجاره المسجد الحرام و در باب عارت مسجد حرام را اگر از حرم آنکه ایمان  
آورده است یا نه بخدای و آلینهم الاخر و در آخر و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای لایستق  
برابر نیستند این دو قوم نزد یک خدای و الله و خدای که یقیناً راه نماند بمقصود القوم الظالمین  
کرده شرک را که بزرگ بر خود ستم کنند الله من استوا انما بگویدند بخدای و با نجه آمد است از نزد یک خدای  
و هجر و او حجه کرده اند از دیار خود و جهاد و جهاد کرده اند با شرکان فی سبیل الله در راه خدای یا تو الهیم  
به بدل کردن دماغهای خود را بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان و انفسهم و در باختن نفسهای  
خود در مهارک حرب اعظم و در خنجر کردن از روی در جیبی بلند مرتبه ترند عند الله نزدیک خدای از آنها  
که سعایه حاج و عارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشد و اولی و آخر و که ستم این کار کنند  
هم الفانیون ایشانند ظفر یافتن در دوجمان یبشرهم مرده میدهد ایشان را بزم بود و کار ایشان  
در خستیه بر حجت فایض از و بر ایشان و رضوان و خشود کامل از ایشان و جنت و بوستانها که بزم خستیم  
سر ایشان باشد دران بوستانها بزم خستیم نفت دایمی نقطه در تنگیم بغیر سبایمی است با نکه زبان لغز  
بادای توصیف آن وافی نیست خلدین در حالی که این کرده جاوید باشند فیها دران بوستانها ابد ابد است  
خلود است تا محل بر یک طویل شود ان الله بدرستی که خدای عینک نزدیک است آخر اعظم مزین بزرگ  
که نفیم دنیا در جیب او حقیق باشد و جنت بهتر از رحمت و رضوان و نفیم جهان چنانکه در کشف الاسرار

که رحمت و ایاد



رحمت برای عامیانت و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقسیم کرد  
 تا اهل عصیان را هم نالایمی بر صفات احوال خود نگشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت ما از آن  
 عظیم **نعم** گناه ما بود فزون از شمار **عفو** افزون تر از گناه **همه** قطع رحمت تو بیست  
 شستن نامه سیاه **همه** لورده اند که چون حضرت رسالت علیه السلام به هجرت اجازت شد بعضی از  
 صحابه بنشانی تمام بطرف مدینه سارعت می نمودند و ترک خانه و مادران بر محبت زن و فرزندان  
 خویش و پیوند ترجیح می نمودند و جمعی دیگر را با و اقربا و اطفال سوگند داده براری  
 تمام سکون و آرامش در منزل و مقام التماس می کردند و این کار وقت جنیت پیوند و شفقت بر زن  
 و فرزندان محبت می شد این است نازل گشت که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** ای کسانی که ایمان آورده اید  
**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** فراموشی را بگریزید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** بدان خود را **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و برادران خود را **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** دوستان یعنی این  
 گروه را بدوستی مگیرید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** اگر برکت بشود ایشان کفر را **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** بر ایمان و شمار  
 از هجرت باز دارند **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و عمو از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان  
 پس آن گروه دوست دارند که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** ایشانند شما را که دوستی را در غیر  
 محالش وضع کرده اند **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان شاید چون این است فرود آمدن استخوان  
 از هجرت گفتند که حالا مادر میان قبایل و عشایر خویم و معاملات و تجارتات خود اشتغال غوده  
 اوقات میکند را نیم چون غریبت هجرت کنیم بضرورت قطع بدر و فرزندان باید کردن و تجارت  
 از دست برود و معای کسی و بی مال بمانیم آتی در میان آنکه **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** بگوی محمد صلوات بر شما و هجرت لکه **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ**  
 اگر هست **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** بدان شما **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و فرزندان شما **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و برادران شما **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و زنان شما  
**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و خویشتان شما **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و ما لهایی که از کتب کوده اید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و باز بگانی  
 که میترسید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** از ناروایی آن **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و سکنه که از نزاهت **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** می پستند بد آنرا **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ**  
 دوستی سویی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستی دارید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ**  
 از خدای و رسول او **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و از جهاد کردن در راه او **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** پس انتظار برید و چشم  
 دارید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** تا بیاورد خدای **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** عقوبه خود را عاجله و اجله **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و خدای **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** توفیق هدایت  
 نهد **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** گروه پیرون رفته گان را از حد فرمان در بر این تقدیری عظیم و تو بخنی زیر کست  
**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان  
**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** در سوطهای بسیار یعنی سواحه حرب و معارک کارزار چون بدر و حرب بنی نضیر  
 بنی قریظ و حوز اجزاب و صلح حدیب و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنِّي أَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و در سوطین و روز  
 حنین و لکه و ادبست میان مکه و طایق که حضرت رسالت علیه السلام در آن موضع بالشک هواند و ثقیق



بخاریه فرموده و آن جناب بود که بعد از فتح مکه این دو قبیلہ متفق شده قصد سلمان نمودند و خبر  
 رسالت صلح رسید یاد و از نه یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهارده هزار مرد  
 یک روز صبح بجهت آن تغلب (ایوم بقلعة ماهره) از قلعت لشکر مغلوب سخن اہم شد بکثرت سپاہ  
 انجلیب نمود این سخن حضرت رسید نه بسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست پیدا نمودند  
 پس حق سبحانه این قصه با یاد مؤمنان میدهد که شمار یاری داد روز حنین اذ انجبتکم چون شکست  
 آورد شمار آن کشتن بسیاری لشکر شما فلم تقو عنکم پس دفع کمر از شما آن کثرت شما کثرتا چیزی  
 از صولت دشمن وقت و تنگ شد عینکم الذین بر شمار می آید و وادی بارجبت باو رنجی و کسادگی که  
 داشت ثم تفرقت پس بشت بر دشمن گردید و برکشید از حرب دشمنان مذبذبین در حالی که هر یک  
 کنندگان بودند آورده اند که تابی لشکر منضم شدند و با حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم جھالت نمایند و  
 عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبدالله بن مسعود رض و حضرت در آن روز بر استری سوار بود  
 چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان غایب روی با حضرت آوردند ایشانرا ستر خود را بجنب نهادند  
 و روی بدشمن حمله نمودند و میگفتند انا لنبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان و کما  
 و لجام استرا گرفته نمیکند استند که آن حضرت بمیان دشمنان در این و این صورت بر کمال بجا آمد  
 سید عالم صلعم استلال میفرمودند که در جنان روز بر استری که در معرکه حرب کی و فری ندارد سوار شده  
 و بی مددگار متوجم حرب کفار کشته نسب خود را اظهار میفرمود الفقه چون عباس رضی الخضر را  
 نکذاشت که بخاریه نماید حضرت فرمود که پس انجلیب را باز خوان عباس مردی بلند او را بودند اگر دیا  
 عباد الله هذا رسول الله یا انجلیب الشجر العمری یا انجلیب سورة البقرة مردم با و آن عباس باز گشتند جمعی  
 که عدد ایشان بقصد غیر سعد بن بلال زیت حضرت پیوستند و برای حمله کفار آماده شدند و آن حضرت صلعم  
 فرمود ان حمز و ابوطیسی و بکدوة دعای موسی عم که در روز بحر خوانده بود مشغول شد که اللهم لک الحمد و الذک  
 المشکر و انت المستعان بعد از آن از ملک علام ملام شد از استر فرود آمدند همچنان سوار و شتی خاک  
 و سنگ ریزه از زمین برداشت باز یاران طلبید و گفت شأهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود  
 که انفرموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از آن عادی الا که چشم و دهان و از خاک و سنگ ریزه  
 پر شد و شکست برد دشمنان افتاد دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کا قال الله ثم انزلک پس فرود شد  
 خدای سگینیت رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است لعلک تسوی بر فرستاده خود تا آنها را امید  
 حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نمود و مکمل المؤمنین و بر مؤمنان تا بندای عباس رضی باز گشته و از ک  
 جود او فرستاد لشکرها که بجشم خود کم تر و ندیدند شمار ایشان را اما کفار بیدیدند و آنها را که بودند با جاسوس  
 سفید و عباس سرخ علاقه پس الکفین گذاشته بر اسبلک (بلق) سوار شدند و عدد ایشان پنج هزار است



بسم الله

هزار یاسان زده هزار بود و عذاب آتشی که در آن است و عذاب کرد خدای را که کافر بود با آنکه بسیار کس از ایشان  
و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان بوده گرفتند و پست و خوار  
از چهل هزار گرفتند غنیمت بدست آمد و ذلک و آنچه واقع شد جز  
ثم یتوب الله بس قبه یدهد خدای و قتل میکند و یقین ذلک عجز میثاقه است

اسلام بر هر که خواهد از ایشان یعنی سحرمان از جنگ حبیبی و آن جناب بود که بعضی از هوان و بعضی  
بعد از واقعه حبیبی بملازمت سید ثقلین صلوات الله علیه آمدند بشراف اسلام معرزه گشتند و الله  
عفو و خدا ای امر آنکه گناه توبه کنند کار را رحیم سر بایست که بعد از توبه و اخذ نکند ایگه الله  
بخش ای گروه باور دارندگان جزین نیست که سرکاران بیدند بسبب خفت باطن و ناپاک  
عقیدت یا سبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و این عباس رضی فرمود  
که بخش العین الله مانند کلاب فلان یترسوا پس باید که نزدیک نشوند مسجد الحرام مسجد حرام که خطیبت  
پست الحرام است بعد از آنکه همدیگر پس این سال که سنه برانست و آن سه تا سعد بوده و از جهت یا سال  
حج الوقاع که سنه عاشق بوده امام اعظم ره گفته که مراد من کفالت است از حج و عمر نه از در آمدن مسجد حرام  
و غیر آن از مساجد امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول و مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی  
نه منع میفرماید از دخول و مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی نه همین از دخول مسجد حرام نهی  
میکند خاصه آن ختم و اگر سیر سید ای اهل که عیدک از روی سبب مع ایشان مراد گشت که جمیع از کفار  
مروسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سجنه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع  
کنند اگر از این سیر سید که بسبب انقطاع تجارت تنگ عیش ملوید فسوق یغنیکم الله پس زود باشد  
که خدا یا تو اگر سازد شما را بن فتنه از فضل و رحمت خود انشاء اگر خواهد و آنچه از این وعده فرمود با که اهل  
بتاله و حریش که دو بلك از بلاد بن سلمان شدند و هر سال اینجور بایست بود آن طعام بکه میبندید یا آنکه  
اصنام فرسود را از افطار زمین توجه ساخته تا بانواع تجارت انجا بیرونند ان الله عظیم برستی که خدای  
داناست باحوال بندها که حکیم حکم کند است تحقیق اهل ایشان اگر در ری در بند دیگری بکشاید  
نماند آن که ضایع تو بکناری که ضایع نگذارد سبب الاسباب بر وی در احسان اگر تو در بند دیگری در بند دیگر  
بکشاید منفتح الایوب بعد از ذکر عقله و شنی بحار به کثافتی امر میکند و میفرماید قاتلوا بکشیده ای  
مؤمنان و کارزار کنید الله با آنکه کذب و سون ایمان نداید یا الله خدای یعنی یهود که به تشنه قاتلند  
بتشلیت معتقدند و که یا یومر الاخری و یکروزند بروز قیامت یهود گردیدند در حبست کل و ترب خواهد بود و رضا  
حاجد روحانی اثبات میکند پس ایمان ایشان رفت از جنایچه باید نباشد و اگر حج و حرام نمیدانند و نمیدانند  
ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از حرم و خنزی و سگ و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرم



میدانند آنچه حجت آن بکتاب و سنت ثابت شد و که یومئذ یذنبون و نمی پذیرند ذین الحی دین حق را که اسلام است  
و الذین اوتوا الکتاب از آنکه دوده شده اند کتاب را یعنی تورات و بخیلید ایشان عطا کرده ایم بیان الذین  
لایؤمنون است میفرماید که یا اهل الکتاب مقابله کنید حتی یعطوا الجزیه تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه  
از خراج بستانند هر کس از ایشان مقاومت شود بدهند عزیز از دست خود مضغون و حال آنکه ایشان  
خوار شدند با شد یعنی جزیه بدست خود آرند و ندانند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند  
و کردن ایشان را بسیار و گویند هر قوم ایست مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس را چون  
شبهه کتاب است ملحق اند با اهل کتاب پس و امام شافعی گفته که از غیر کتاب جزیه بگیرند و امام اعظم رحمه  
فرموده که از هر مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان باید تبع است یا اسلام و اما مالک و گویند  
از هر کفار گیرند سر از سر تکه حکم لوقتل است و قالت ایضاً و گفتند جمودان عزیز ای آنکه عزیز  
بسر خداست تبعی الله عن ذلك علو کبریا بیاوردانست که عزیز بن شریح از نسل یعقوب است هم از سبط  
لاوی و بجماده پشت بهارون بن عمران دم برسد و تحمل قصه او آنست که چون حواقم بخت ضربه بر پی  
اسرائیل گماشت قاصد حق تودیت را بسوخت و بیت المقدس را سحدم ساخت و هر که تودیت را بدانست  
هم را کشت و باقی را برده گرفت و غریب را زجده اسیران بود و تودیت بخواند اما چون خورده سال بود از  
وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد و حق تعالی  
در آستانه طریق در قفسه بسیار بآباد او را بپایند و بعد از چند سال زندان گردانید جانانه در سوره بقره گذشت  
و چون عزیز بیان قوم آمد مقدس نمودند و او را بخواندن و نوشتن امتحان کردند و در تفسیر امام علی  
به مذکور است که پنج قلم اصابع دست راست وی بستند و هر پنج انگشت کتاب تودیت میکرد از نظر قلب  
تا با تمام رسید دیگران بشبهه گرفتند که چون کسی که تودیت داند و خواند در میان معانیت چه دانیم که این  
تودیت هست باقی مردی در میان ایشان گفت که زبدا از پدر خود شنیده ام که او از پدر خود شنیده بود  
که در وقت بخت نصر تودیت را در نظریه بنوط ساخته و رفدان شگاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد رفتند  
و تودیت را از آن محل برداشتند و آوردند و آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت  
نداشت نتیجه شد گفتند حق بخت تودیت را بعد از صد سال در ده عزیر از اذیت کربیب آنکه  
او بسراست پس تقدمان یهود برین قول قابل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان  
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این سخن گفتند و قالت انصاری و گفتند از سایان النجیب بن عباس  
خدمات و این نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود زبدا را بی وجود بدستجیل شدند یا آنکه او  
براه آنکه و بر وی و احوال موفی مشاهده نمود برین جرأت اقدام کردند ان آنچه مذکور شد گفتن ایشان است  
واقعی بر زبانهای ایشان که بر ایشان افتل میکنند یا سخنی است سهل که بر زبان میرانند و حقیقی ندارد

بعضی از



بمشابهه میسازند سخن خود را **قوله الذین كفروا** با سخن آنانکه کافرند **سيفيل** پیش ایشان یعنی  
 بی مدح که گفتند مگر آنکه دختران خدا اینند یا بعضی از کفار عرب که حق بخت را ابواللات و ابوالعزی میخواندند  
**قَالَ لَهُمُ اللَّهُ** لعنت خدا را و ایشان **الذین كفروا** به کفر برگردانده میشوند از راه حق بسوی باطل  
 استقام بطریق تعجب است **الذین كفروا** و از کفر برگردانده میشوند و نصاری **سيفيل** علماء خود را **سيفيل** و عباد  
 خود را **الذین كفروا** خدایان **سيفيل** بجز از خدای یعنی فرمان ایشان برند و تسبیح و تهلل و جانیان خدای  
 ی باید بود یا سجده میکنند ایشان را **الذین كفروا** و عیسی پس بریم را نیز بخدایا میگردند **سيفيل**  
 و حال آنکه عیسی و احبار و رهبران و نموده نشدند باقر یکدیگر کان ایشان خدایا مامور نیستند  
 در همه کتابها **سيفيل** که از کفر فرمان برتد و پرستند **الذین كفروا** یک خدای را که در وحدانیت **سيفيل**  
**الذین كفروا** هیچ معبودی نیست مگر او **سيفيل** با کست او **سيفيل** از آنجا با وی انبیا میگردند **سيفيل**  
 بخوانند جهودان و ترسیان **سيفيل** که فرو نشاندند **سيفيل** نور خدای را که قرآست یا نبوت  
 محمد صلم با حجت روشن بر تقدس و تنزه او از ذن و فرزند **سيفيل** با دهنهای خویش یا بتذیی  
 که بر زبان برانند **سيفيل** و بخوانند خدایا دینی بسند **سيفيل** مگر آنکه تمام گردانند **سيفيل** دین روشن  
 خود را با علامه اعلام توحید **سيفيل** و اگر چه کاره باشند از آن و درین معنی گفته اند  
 بریدون الحاح دون ليطفوا و یای الله الان یم نوره **سيفيل** چراغی را که ایندی و نورده کنی کشف کند  
 سبک بسوزد پس بیان اقام میکند و میفرماید **سيفيل** اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود **سيفيل**  
**سيفيل** و نماند فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله **سيفيل** بقرآن که محض هدایتست **سيفيل** و دیدین **سيفيل**  
 که اسلام است و ارسال برای آن بود **سيفيل** تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را **سيفيل** بر همه دینها  
 و مشیخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی هم خواهد بود که بروی قافین جز دین اسلام نماند **سيفيل**  
**سيفيل** و اگر چه گاهت دارند شرکان برین صورت را **سيفيل** انواری کسافی که ایمان آورده اند **سيفيل**  
 بدینی که بسیاری **سيفيل** از علماء و زهاد یهود و نصاری **سيفيل** ماله های مردمان را **سيفيل**  
 در حکم و بصورت و باریدانند خلوق را **سيفيل** از دین خدای یعنی سخ می کنند از خول در اسلام **سيفيل**  
 و آنان از اصل کتاب و غیر ایشان از روی حرص و جخل **سيفيل** که یی فتنه زدند و نفقه و نفقه را  
**سيفيل** و نفقه نمیکنند بکنها را **سيفيل** در راه خدای یعنی زکوة میدهند در جبرائیل است که ما  
 آری زکوة فلیس بکثر آنچه زکوة او داده اند که نیست یعنی کینه که بران و عید مرتب باشد و و عید است  
 که فرمود **سيفيل** پس بشارت ده که می دهند زکوة ناهند را **سيفيل** بعد از آنکه در راه **سيفيل**  
 روزی که کم کرده شود یعنی برافروزند انوار **سيفيل** بران کنها **سيفيل** در آتش و درخ **سيفيل** پس طاع کرده  
 شود بدان دیار و در معای سوزان **سيفيل** پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقر که بران زده اند



**و** بعلوهای ایشان که از اهل فقری که در **جای** و پستهای ایشان که بر ویستادند  
 و گفته اشرف اعضا ظاهر این سه عضو اند که اشغال بر اعضای ریه که دماغ و ده و جگر است دارند این  
 در سه رادران روز معذب گردانند بدیع و کی یستند **عند انکسار** اینست آنچه که نهاده بودید  
**تسکیم** برای منفعت نفسهای خود و امر و زبیب حضرت شما شد **فد زق** پس بچسبید **ما فتم** در نیاز که  
 آن نمیدارید **تسکیم** و بال آنچه بودید که ذخیره بگردید ذخیره که وبال بران متفرع باشد احوال صالح است  
 و در امامی امام طهیر الدین و لواجمی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران  
 کنوز اراض فایده جویند تو رموز اسرار باقیه جوی **تسکیم** یکدم کان دبی بدریشتی بهتر از کنهها و خیر  
 ز آنچه داری متعقی بودار کان ذکر روزی کسی دگوات چون اعیان مستعبدان اهل کتاب و اسیر بر ماه  
 نری و سال شمس میصد و شصت پنج روز و پنج روز باشد تقریباً و سال نری میصد و پنجاه  
 و چهار روز و کسری پس در هر سال است ایشان سیزده ماهی باشد و عده سه در حکم خدای  
 دوازده است پس حق بجه بنای اکثر احوال اهل اسلام بر شهر و قریه نهاده و حکام صوم و حج و زکوة  
 و عدت و غیر آن مرتبط ساخت و در بیان عدوت فرمود **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
 است **عند الله** نزدیک خدای **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
 او نوشته است خدای این حکم را **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
**سقا** از این دوازده ماه **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
 و محرم و یکی منقوع و آن ماه رجب است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
**تظلمنا** پس ستم کنید **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
 اوقات جمهور علماء بر آنند که حرمت مقاتله درین ماهها مستوخ است و مراد آن ظلم با سرت ساعی است  
 تا آنکه قتال مقاتله از اهل شرک اگر چه در هر شهر و ک ساعی لازم است اما تخصیص نموده این چهار  
 ماه را بجهت اشرف است جم کناه درین ماهها سنا بدست بکنده محرم یا در حال حرام **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
 و کارزار کنند با شرکان **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
 همه ایشان با ثمن کارزار میکنند **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است **ان الله قد خلق** در این شهر دوازده ماه است  
 بصورت و حفظ آورده اند که طبع متصل بود بشک آنرا گفتند ما سه ماه حرام بی در پی تا اربع و قنات  
 تحمل ندایم پس قلمش کنایه صورتی بر آنیکست و در هر ستم مذکور که یا معسر از هر یک خدای شما درین سال  
 محرم را حلال گردانید و حرمت او را تا آخر که بپایه صفر هر مان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر تادی  
 فرمود که خدا درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال گردانید و گاه بودی که در اشای محاربات ایشان  
 ماه حرم نوشته و حرمت او را تا آخر کردند و بپایه بعد از او را حلال داشتند و در سالی که حرام



الحمد لله  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله

میرانندی اما اختصاص اشهر حرم را فرموده که داشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و برین عمل را سنی میگویند و حق  
فرموده که **اما السنی** جزین نیست که تاخیر حرم مایه یا چه دیگر **زیادتی اکثر** افزونی است در کمتر لیراک در تحلیل  
ما حرم الله و تحريم ما احل الله کفر دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد **بعض** کرده یکی دارند و حفصی یصلیفه  
بجمله اینخواند یعنی کراه کرده اند میگویند **بدین عمل الذوق کفر** آنانکه کارند کراهی زیاده بنیاد  
**حلال** حلال میدانند سنی را از اشهر حرم **در سالی و بجای او داده** دیگر حرام میکنند **و حرام** و حرام  
میدارند سنی را در سالی دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرم او میکنند و در آن سال که حرام ماه  
حرام حلال میکنند **بیر املوا** تا مراقب سازند و قلم کنند **عزوة** شما را بر آنکه خدای حرام کرده است  
هم گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار میدانستند **فبقول** پس حلال میکنند برای موافقت عدد **حرام**  
اینچند خدای حرام کرده است بی مراعات وقت **و نه هم** اراده کرده اند شده است بری ایشان یعنی  
شیطان بسیار است در دل ایشان **سورة التائیم** بری کوه درهای ایشان را **و نه** و خدای **که یقیناً**  
**الکفر** توفیق رساد و هدایت ندهد کفر و ناکر و دیگران را در بنای او داده که جاهلان و عوب در سالی چهار  
ماه و احرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمنی ساختند و مؤمنان بود بدان  
سزاوارند که در هر ماهها مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و ایضا و از خلق بر زبان و دست و رو کردند  
که مکافات از او از آراست و مجازات از او از ضرر از **نعم** از او دل در خلق مجری سبی تا بر نکشت  
یار بی نیم بی بریان و جال خویشی نیکه کن کار بی بی برید از او برستی **فقلت** که دو سال سیم از هجرت  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عازم فرموده بود که شد هوا در رعایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی  
مقل الحال میکنند آیند و چون فرمان رسید که اصحاب که جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان  
صوب معطوف سازند ایشان بجهت بعد مسافت و کثرت اعدا و وقت زیاد و کرمی هوا بکراهیت طبعی **رفت**  
تکامل میورزیدند آیت آمد **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که گرویده اید **ما کم** چیست شمار که برای اعدای کلام دین  
**و اقیلکم** چون گویند سر شمار که بجای تمام **انتم** پیرون روید **فیقول** در راه خدای و جهاد کنید  
**ان الله** کوهان جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید **الی الله** بسوی ازین سوی که اهل یاسیل کیند عمر و عا  
ارض و لعمران **انتم** ایار افعی شده و خرسند کشید **بالحق** دنیا **و الاخرة** از ثواب آخره  
کم نکنید و دنیا بر آخرت کمزنیند **ما** بسوئیت **شاع** **الحیوة** بر خرداری از زندگانی دنیا **و الاخرة**  
در جنب ساری آخرت و نعم آن **ان الله** یکی اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر نعمت را از دست ندهد برای  
خوردن **نعم** متاعی این جهان فانی و معیوب **نعم** آن جهان باقی و مرغوب **ما** چرا که دولت باقی گذارد  
بنوعی فانی سردر آرد **انتم** اگر پیرون روید بجای که شمار فرمان شده **بعدکم** عذاب کند خدای شمار  
عذابی در دوزخ بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسی از اسباب شافد شمار هلاک کند



**و بعد از آنکه بخارا تو را خبر کرد** بقوم غیر شما که فرات بر دهن چون اهل یمن و ابناء فارس **و لا تقرب**  
 و زیان فتنه رسا نید چیزی برخیزد که بی نیاز است از دیار رسول او را که در پناه عصمت اوست **و الله**  
 و خدای **عز و جل** بر تو چیزی از تبدیل و تغییر **قدر** تو ناست **الانصر** اگر حضرت ندوید پیغمبر و از خود باشد  
 که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرزندارد جنانچه در ماضی و نزدیک داشت **فقد نزل الله** پس بدستی  
 که یاری کرد او را خدای **و الله** که قصد پیرون کردن او کرد و بدکاران از آنکه و حق بخند او را  
 دستوری خروج داد **ما فی الشیء** در حالی که دویم دو بود و حضرت داد **ادوا** وقتی که بودند و در **و الله**  
**الغار** در غار ثور آن غاری است برای عیسی که در آنجا در جانب یمنی از آنکه بیست ساعت از ساعات  
 زمانی و در آن وقت کسی بدان جا نمی رسید و دعا و اهل صحاری از نزول در آن قانع بودند و حضرت  
 پیغمبر **صلی الله علیه و آله** شب پنجشنبه ربع الاول از شهر که از خانه صدیق رضی برفاقت وی پیرون آمدن بدان غار  
 نوح نمود و برب در آنجا پیوسته بود و روزی دیگر کفار بطلب آنحضرت پیرون آمدن پی بد غار آوردند و خویش  
 در همان شب درخت میزدند بر در غار و میانند و جفت کبوتر وحشی را امر کردند تا آنجا میانند گرفته  
 پیضا نهادند و عینکوی **والله** داد تا بر در غار تنید تا قبل طلوع الحام و غنق العنکبوت علی خیل البریت  
 لم تتح ولم تحم الفقه کفار بر غار رسیدن بسبب آن حالات که دلالت بر خلق مقام از نام داشت بعضی  
 عارض شدند و صدیق رضی بکفت یار رسول که ازین مکان درین قدم خود نگاه کنند و اینها را  
 پیسته خواجگامینات علیه افضل الصلوة و التحیات فرمود که ما ظنک بالشیء الله فانهما و حق سبحانه  
 ازین حلال خبر دهد **و یقین** چون گفت پیغمبر **ص** سر برادر خود را **و یقین** اندوه بخور **و الله** بدستی  
 که خدای **عز و جل** با ما است حضرت بر عادی و عصمت از عوادی **فانزل الله** پس فرستاد خدای **و الله**  
 رحمت خود را که بسبب آن مشا است و رسول و اشهر است که بر صدیق بخت است که از روی شفقت بر حال  
 آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ زید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق رضی  
 فرمود **و الله** خواجه اول که اول یار اوست **ثانی** ازین اذولیه افکار اوست **سوم** سکینه شد رخی منزل  
 بر او گشت شکلهای عالم حل بود **و الله** و قوه داد خدای پیغمبر خود را **و الله** بدشکرهای ملائکه که شما  
**و الله** ندید ابناء یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا امراد میگویند  
 منزل اند در بدر و احزاب و حنین **و یقین** و می دانید **و الله** کلمه افکار که کافر شدند  
**و الله** و تو بر معنی دعوت کرد که از ایشان صادر می شد خوار و بمقدار ساخت **و الله** و خدای  
 یعنی دعوت اسلام یا توحید یا که شهادت **و الله** آن بعد از و رفیع قدر تر است **و الله** و خدای  
 غایت عزیز کردند اهل توحید را **و الله** داناست خوار سازد اهل شرک را و مقصود از این بود که غار  
 در انشای امر پیغمبر و بتو که آنست که اگر شما ای کارها جهاد یاری نکنید پیغمبر سران او را یاری کنیم



جناح در آن محل که با او یک کسی پیش بنود و تمام نماید قریش بقصد او برخاسته بودند پس یاری  
 کرم و از میان دشمنانش بسطات بیرون آوردند پس مفتاح قدرت بقیضه قدرت مست و مالمصر  
 الاله عند الله **تفهم** یاری از آن چون از خیل و سپاه رزبان گوی فی بایر و شاه هرگز یاری کم برتر  
 شود هرگز دور افکتم ایتر شود **الفرق** بیرون روید بغیره بتوک **خفا** سبکباران **فتیلا** و کران  
 باران و مفسران را **تکلیف** و جهاد کنید **یا اهلکم** بالهای خود که فقیه زاد و سلاح کنید **واللهم فی ربکم**  
 و بنفسهای خود که با شرکان را بکودید در ره خدای **یا اهلکم** این بیرون رفتن و حرب کردن **حربکم**  
 بهتر است از تمام از تخلف و ترک جهاد **انکم تعلمون** اگر هستید که بدینند ثواب جهاد و عاقبت  
 تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در معاز بغیره بتوک اشادت فرمود ایشان  
 سرفه شدند جمعی سارعت نمودند و فرما را بسع اطاعت نمودند و آنه اکابر و انصار بودند  
 و بعضی ضعیفاء و مؤمنان را کران آمد و از آنان خدای حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و دنیا  
 دستری اقامت و مخف طلبیدند و انما منافقان بودند در میان ایشان نازل شد که **لنضاکان**  
 اگر بودی آنچه نوازشان داد عوه می کنی **وفا** خواسته دنیاوی **حربکم** نزدیک بغیر گرفتن  
 و سفری میان و آسان **فاما للضعفاء** هر آینه بی روی تو میگردند بطمع مال و **وکیه** بدست  
 ولیکن دور شد **هم الشقاق** بریشان مسافری که بمشقت قطع آن باید کرد **یجلفون**  
 و دود با سگند که سو کنند خوردند **یا اهلکم** بخوای و این خبر از معجزات قواشت که قبل از  
 نوع بیان میکنند که چو از بتوک بازائی متخالفات بطریق اعتدال نزد تو قسم یاد میکنند که  
**لننطقن** اگر تو اسفر کردن و استطاعت داشتی **یا اهلکم** هر آینه بیرون می آمدیم  
**وکنکم** با شما در رفعت و افقت می نمودیم **یجلفون** هلاک میکنند نفسهای خود را بدین  
 سو کنند دروغ یعنی سختی عذاب می سازند **والله یعلم** و خدای میداند **یا اهلکم** بدستی که ایشان **لنکاذبون** دروغ  
 گویند **یا اهلکم** دعا له است حق بجهت بغیر خود را بگوید عفو کند و خدای از تو وعادت مردمی  
 باشد که دعا کنند کسی را بغیر خود رحمت و بغیرت بی و فوج حظای از وی جناح شلایکی شست را آب دهد  
 و او گوید که فقر لک الله یا در جواب عاظمی خاند گوید یرحمک الله و بر خنی بر آید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 بعضی مسافران اختیار نتخلف داد حق سبحانه و تعالی عفو کرد و برین تقدیر بخش باشد  
 یعنی در گذرند خدای از تو **یا اهلکم** استسجراستوری داد در میان ایشان **هم** مرشدا  
 ترا و عذرهای حیل امین ایشان و شنیدی یاریت مبادرت بخین مودی **حق**  
**یا اهلکم** تا وقتی که روشن میشد **یا اهلکم** استسجراستوری **یا اهلکم** استسجراستوری **یا اهلکم** استسجراستوری  
**یا اهلکم** و تلمیذانی دروغ گویند **یا اهلکم** استسجراستوری **یا اهلکم** استسجراستوری **یا اهلکم** استسجراستوری



يَوْمَ تَوَدُّ أَنْكَسَافِي كَيْفَ تَحْقِيقُ وَيَقِينُ إِيْمَانُ دَارِدُ سَوْرَتِ بَابِ بَيْتِ أَنْ يَجْعَلُوا أَنْ كَيْفَ جَرَادُ  
وَأَنْفُسُهُمْ بِأَلْسِنَتِهِمْ خُودُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ وَخَدِي دَانَسْتِ بِالتَّيْنِ بَيْنَ هَيْبِ  
كَأَنَّ إِذَا خَلَقَ الذِّبْنَ لِأَرْجَحِ بْنِ نَسْتِ كَيْفَ سَوْرَتِ بِحَقِّهِمْ أَنْ تَوَدُّ تَخَلُّفَ  
الْإِيْمَانِ  
ندارد بخدا ویروز آخر ودر شد افتاده است دلهای ایشان در حقیقت  
اسلام مقرر شده اند ودر شد افتاده است دلهای ایشان در حقیقت اسلام مقرر  
شده اند پس ایشان در شد خیز سر کردند و کردند و آزاد الخروج و اگر خواستند  
این منافقان بیرون آمدن از غزو و بعد از ابراهیم آمده میگردند که برای خروج عده آن ساز و برگ  
در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشت و کین گره الله و یکی که اهدت داشت خدای و نه پسندید  
اِنْجَعَالَهُمْ بِرَأْسِهِمْ اِیْشَانِ زَادَ مَقَرُ قَبْطُمْ پس باز داشت ایشان را و ترس و کاهل بریشان گاشت  
وَقِيلَ اَقْدُوا وَكُنْتُمْ شِدْرَیْشَانِ كَمْ بَشِیْنِدِ دَرْخَاهَا عَالَمُ الْقَدَرِ بَانَشْتِگَانِ یعنی زبان و کوه و کان و چهار  
و معلولان گویند و این سخن حضرت بفرموده صلوات الله علیهم یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بجهت رسیدن  
که چون معسک و ایون در تنبه الوداع مقرر شده عبد الله بن ابی بنیر با جوق منافقان بیرون آمدند و مقابل  
زباب نزول کردند و چون لشکر اسلام از آن منزل یا از منزل دیگر که حرف گویند کوچ کردند و بی بار و خود بخود تخلف  
نموده باز گشت این خبر حضرت رسالت صلوات الله علیهم رسید زود که کرد روی چیزی بود یا بامام علی عیسی  
نست دارند که از اشرا و خلاصی شدید و حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاده که لَنْ خَرُجُوا  
اِنْ بَرُونَ اَنْ تَنْدِیْ فَنَیْكُمْ در میان شما مآل و اَوْ تَمُوتُوا فَنَقُودِیْ شَمَارُ الْاَخْبَاءِ اَمْ تَرَى دِیْدِیْ و مَرُومُ  
وَلَوْ ضَعُفَا وَهَبْنِیْ دَرْیِ قَاتِلِیْ خَلِیْكُمْ در میان شما بسجی و عیاری و افساد ذوات البیوة یَبْقُومُ  
الْفِتْنَةُ یَجْعَلُ بَرِیْ شَمَا فَنَشْرُیْ مَخَالِفَتِ و در میان شما ای افکنند یا شما را از جنگ و میان بیترسا  
وَقِیْكُمْ و در میان شما شَمَا عَمَلُكُمْ لَمْ جَاسُ سَانَدِ دَرْیِشَانِ كَمْ خَبَرِ شَمَا بَدِیْشَانِ مِیْرَسَانَدِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ وَخَدِی  
دَانَسْتِ بِالْعَالَمِیْ بَسْمَا كَانِ یعنی منافقان كَمْ بَشِیْنِدِ اَلْفِتْنَةُ هَرَانِیْ طَلِبِدِ نَدَفْتِ رَایِعِیْ تَفْرِیْ  
اصحاب و پسر ایشان اَمْرًا رَیْ قَبْلُ پس از این در غزو احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند  
كَيْدَالِیْ یَرْبُ الْاِمْقَامِ كَمْ وَقَلِیْ و بَرَدَا بَدَلُكَ اَلْمَوْتُ بَرَا یِیْ و كَارِهَا یعنی مَکَایِدِ و حیل در ابطال اَمْرُ  
اَنْكَبَتْ حَقِّ جَاءَ الْحَقُّ تَابِیْ ایدِ نَفَرَتِ اِلَیْهِ وَظَهَرَ وَغَالِبَ اَللَّهُ كَارِ خَدِیْ بَرِ كَالِیْشَانِ یَا دِیْنِ تَوْبَتِ  
یَا فِتْنَةُ و مَرُومُ گارِ هَوَتْ و ایشان تا خواها نند نَفَرَتِ و دَلَّتِ تَرَا اَمَا چُونِ خَدِیْ بَخَوَاهِدِ كَرِهَتِ اِیْشَانِ  
اثری نیست **خ** چون ترا الله رحیم و قیغره ده داده شاه از فیض پرده دار و طبعی در بان عم بخور آورده اند  
که حضرت رسول صلوات الله علیهم چندین نیت را گفت هَلَاكُ فِیْ جِهَادِ بَیْ اَلْاَصْغَرِ تَتَخَذُ سَلْمُ سَرَارِیْ وَ مَخَالِیْ  
شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان در پهای خوب و کینگان نیکو گیری چندین قیس گفت که انصار



می مانند که شوق بنسایت سم چون زنان بی الا صغیرا بر پشم از ایشان صبر نتوان که و درنته  
 اقم آیت اند که و منهم و از ایشان می یقول کسی باشد که گوید **یا ذی النورین** دستور داده بر او و تحلف  
 لذیذ غزه و که تفتی بد که در فتنه **تفتی** افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست و **وین جسم** و بدستی  
 که اسباب دخول و نزاع **خبطه** فراگیرنده است و احاطه کننده **بائک فریت** بنا کردی که آن تعبیر  
 لگو برسد بتوای محمد صلعم در بعضی از وها **سنت** نیکی از ظفر و غنیمت جناحه در بر بود **سواهم**  
 اند و هکین کند ایشان را از فرط حسد که دارند **وین تعبیر** و او برسد بتو در برخی چنانکه **صیت**  
 جراح حق و شدتی جناحه در احد واقع شد **یقول** گویند از روی خود بروستی **قد احدثنا** بدرستی که گزینیم  
**از** احتیاط کار خود را **تعبیر** بشی ازین یعنی گویند دور اندیشی کردیم و بین حرب و فتنه **وین قول**  
 و بر کردند از محلهای خود **وهم فوج** و ایشان شادمان باشند بنیانت یا بجب بفضل خود **نزل**  
 بکوی پیغمبر **وین تعبیر** نرسد مال **وین تعبیر** مگر آنچه نوشته است خدای **تا** بر ای عا در لوح محفوظ  
 از غنیمت و هزیت و سر و ضر و دولت و ثنیت **هو یسار** اوست یار ما و سازند کار ما **وین تعبیر** و بر خدای  
 نه بر غیر او **وین تعبیر** باید که توکل کنند بر او آن که نتیجه توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت تمام  
 و اینی از اوقات و مخافات **نزل** بکوی **وین تعبیر** **وین تعبیر** یا چشم سیدارید یا بعضی انتظار  
 نمی برید **وین تعبیر** **وین تعبیر** مگر یک از دو چیز نیکی که نفرت است او بکشم و شهادت است اگر گشته  
 شوم **وین تعبیر** چشم میدارم بشما که از دو چیز **وین تعبیر** **وین تعبیر** الله رساند خدای شما  
**وین تعبیر** بعد از آن از نزدیک خود چون صحر و جبه و خسف تا هلاک شوید **وین تعبیر** یا برسان  
 عذاب بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم **وین تعبیر** بس انتظار برید از آنکه با شما خواهد  
**وین تعبیر** بدستی که ما با شما منتظر ایم از آنکه شما بخواهیم افرده اند که چندین قس با حصر  
 رسول خدا **وین تعبیر** گفت من اجازت تحلف میطلبم چه آمدن من بحرب بی الا صغیر است اما لشکر ترا مال  
 خود مدد کاری نیام آیت اند که **نزل** بگو در جواب او **وین تعبیر** نفقه کینه امر است بمعنی خبر چون نفقه  
 کینه **وین تعبیر** خواه بطوع و رغبت **وین تعبیر** و خواه بکر و نفرت **وین تعبیر** هیچ وجه **وین تعبیر** قبول کرده نخواهد  
 شد **وین تعبیر** از شما **وین تعبیر** بدستی که شما هستید **وین تعبیر** **وین تعبیر** گروه بیرون رفتن از دایره  
 اسلام و نفقه کار قبول نیست **وین تعبیر** و باز داشت ایشان را **وین تعبیر** از آنکه قبول کرده شود  
 از ایشان **وین تعبیر** نفقه ای ایشان **وین تعبیر** مگر آنکه ایشان **وین تعبیر** کار شده اند چنانکه **وین تعبیر**  
 و بر ستاده و **وین تعبیر** **وین تعبیر** و بی ایند نماز و جماعت **وین تعبیر** **وین تعبیر** مگر ایشان که هلاکند  
 یعنی نماز نمی آیند بکسان و راهت نه بصدق و ادا **وین تعبیر** **وین تعبیر** و نفقه نمیکنند در راه خدای  
**وین تعبیر** مگر ایشان ناخواهانند بمعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که با دای آن امید توای ندارند



و ترك آن از عقاب و عتاب نیت نمایند **و نیت** پس باید که ترا بشکفت نیاید خطاب با حضرت است و مراد  
مؤمنان را میفرماید که متعجب نباشید که شما را **و الله اعلم** ما لهای منافقان **و لا اولادهم** نه فرزندان ایشان هم  
کثرت اولاد و اولاد و بال است اما ایشان را **و الله اعلم** چیزی نیست که بخیر صد خدای **و بعد** تمام آن  
کند ایشان را **و الله اعلم** بد آنها **و الله اعلم** در دنیا کافی دنیا بسبب تقب و شفقت در هر حال و حفظ  
آن و آنچه بدیشان میرسد از نصایب و نازد **و الله اعلم** و پیرون رود جانهای ایشان از این  
بصعوبت بسیار **و الله اعلم** گاف **و الله اعلم** و ایشان کار زن باشند یعنی برکتی میرند نه مال ایشان از دست  
بگیرد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد **و الله اعلم** چه هر که کشتن کردن کردن در بند **و الله اعلم** نتوان بستیم  
جهت از آن هم کند و آن لحظه دست اجل از پای نکند **و الله اعلم** فی مال بویادر سد فی **و الله اعلم** و **و الله اعلم**  
و سو کند میزند بخدای **و الله اعلم** که ایشان از جهل شما اند یعنی از اهل اسلام اند **و الله اعلم** و **و الله اعلم**  
و نیستند ایشان از شما از جهت بطلان کفر **و الله اعلم** و لیکن ایشان **و الله اعلم** کور می اند  
نیتند از شما که بای ایشان از قتل و اسیران نکند که با سرکان سبکند پس بنقیض اظهار سلام  
میکنند **و الله اعلم** و اگر بیایند بناهی که بدان القاتو اند کرد از قلعه یا سر کوی یا جزیره **و الله اعلم**  
**و الله اعلم** با غارهای در کوهها یا سر درها **و الله اعلم** یا سر خاکی که در اینجا تو اند خدای **و الله اعلم** هر این  
روی میکنند بر آن از ترس شما **و الله اعلم** و ایشان بستانند شایسته که بیع کسی باز  
نکردند چون اسب سرکش آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صدقات شما را بر این  
غنم میدهد و مکان سیر که عدل میکنند آید آنکه **و الله اعلم** و از منافقان کسی هست  
عیب میکنند **و الله اعلم** در قسمت صدقات آورده اند که این آید در شان ذوالخیر یعنی خرقه  
بر آن زهر که سرخ را بچ بوده فرو آید که بوقت قسمت غنایم حینی که حضرت بجهت تالیف قلوب حق  
سلمانان خطی و از از غنایم بدیشان داد او بر آن طعن کرد یا اطلاعی غیر خالص که مرتضی علیه السلام  
و حضرت تمام از اینجا رکن از اشراف عرب عطا فرمود جرات نموده با حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
گفت اعدا یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که و یلک ان لم اعدا فی یعدا و آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و قوم او را رقیب لقب نهاد و در اینجا مذکور است که حضرت عیار و ضربه بود که تو  
بان قوم قتال کنی **و الله اعلم** پس اگر داده شوند **و الله اعلم** از صدقات جناح دل خورده ایشان باشد **و الله اعلم**  
بسته اند آن قسمت را **و الله اعلم** و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان **و الله اعلم**  
**و الله اعلم** ایشان خشم گیرند و ناخوشی دی باشند **و الله اعلم** و اگر ایشان به بستند **و الله اعلم**  
آنچه دهد ایشان را خدای **و الله اعلم** و فرستاده او از غنیمت و صدقه بدان فرستد که **و الله اعلم**  
**و الله اعلم** پس است ما از فضل خدای **و الله اعلم** و می باشد که بدهد ما را خدای **و الله اعلم** از فضل خود **و الله اعلم**

یوتینا



در سوره و فرستاده او را به دارا پیشتر ازین حال عطا فرموده **إِنَّا بِلِلَّهِ** بدستی که ما بخدای **رَفِيقٌ**  
 از کردگاریم و میداد از دستانیم هرگز نیست ای یار باشد ایشان که مضامینت سبب بهجت است و جرع دران  
 موجب محنت سلی از واهیم ادهم قدس الله نقل میکند که هرگاه عبادی بخرسند شد از غم و ملال باز دست  
 رضا داده بود و از جبین کوه بکشای که بر روی خود را اختیار نگذاشت و در حین معنی فرموده  
**بِشَوَابٍ** بگویند که خود را از غم ازاد کنی خون خوری که طلب روزی تنهاده کنی پس بیان مصارف  
 صدقات میکند تا آنکه آنحضرت **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در قسمت غنایم کرده عین صواب بود **إِنَّا اللَّهُ قَاتِلٌ**  
 جز بی نیست که صدقات یعنی زکوة **لِلْفَقْرِ وَالْمَسْكِينِ** در ویست و است و بچاکان را امام اعظم رحمه  
 میفرماید که فقیر نیست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد سبکی که سوال کند بواسطه  
 آنکه کفاف حال نیز ندارد امام شافعی رحمه الله بر عکس اینست **وَالْعَالِيَانِ عَلَيْهِمَا** و دیگر بر عکس آنرا است  
 بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن **وَالْوَلِيُّ لَقَدْ قَلْبُ بِنَامٍ** و قوی که بهم آورده شده است دلهای  
 ایشان یعنی اسلام آورده اند اما اینتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف دل ایشان محفوظ  
 باید ساخت و مؤلفه قلوب اشرف مراد بود که حضرت پیغمبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نظر بر الفت دلهای ایشان بدین  
 نحو و ترتب اسلام ایشان ایشان را از غنایم چنین قسمت کرد داد چون ابوسفیان و عیینه بن حصن  
 و اقرع بن جاس و غیر ایشان و چون هم مؤلفه قلوب برای این اعراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام  
 و غلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است **بِذَلِكَ تَقَابِلُ** و دیگر زکوة برای صرف کردنت در کشاوری  
 کردهای بندگان از ربه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجیه باری بخرد در ادای نجوم کتابت اول زکوة  
 مرد باید کرد و امام مالک و امام احمد رحما الله بر آنند که مال زکوة بنده باید خرید و ازاد کرد **وَالْعَالِيَانِ** و دیگر  
 و از ان مفلس که برای خود و رفیق گرفته باشند و در غیر معیشت صرف کرده **بِقِي عَيْنِ اللَّهِ** و دیگر برای صرف  
 نمودن در راه خدای بکنه نفقه کنند بر غاریان در ویش باسلاح خزانه برای مجاهدان و گفته اند سلخاق  
 بل و رباط نیز ازین جمله است **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و دیگر برای هکذری که از مال خود دور مانده باشند حق بجهت برای  
 این جماعت فرض کرده است زکوة **لِكُلِّ فَرَقٍ كَرِهِي** ثابت از نزدیک خدای **وَاللَّهُ عَالِمٌ** و خدای  
 داناست مستحقان حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید **بِقِي عَيْنِ اللَّهِ** حق تقم چون در قسمت  
 کشاد هر کسی را بخیر بایست داد نیست واقع اندران قسمت غلط بنده را خیر رضای او خط  
 آورده اند که جلدی و اصحاب او چون رفاه و سماک و دیران سافقان که بظاهر ایمان آورده بودند  
 و سینه ایشان از کینه سید عالم خالی نبوده در خلای آنحضرت را بجزیه های که زبان احدای آن  
 نیست نسبت میکردند بیک گفت خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد شمار سوا شوید گفتند محمد ص  
 گوش شنوا را در ما هیچ بخواهم بگویم و چون پیش او سوگند بخیر دیم که ننگه ایم یاور کنید بابتلین حاکم



[illegible]



و در قصور ملوک آن دیار مقام سار و این سخن بنور نبوت رباطن آنحضرت ظاهر شد با واد یا سررضی عنده بود که  
 آن قوم را در باب که بسوختند و از ایشان استفسار غای که چه میگفتند (که) کار نمایند بگو و چنین گفتند  
 عارضی بهام برسانید و ایشان پیش آنحضرت آمدند اعتذار نمودند که ما سخنی بر سپیل هرل و بازی جنازه  
 داجره گذریان باشد میگفتیم آیت آمد که **وَلَيْسَ مَا أَهْمُ** و اگر پرسیدی ای محمد صلی الله علیه و آله اینها را که میگفتند  
**لَقَوْلٍ** هر اینه گویند **لَا كُنَّا** جز این نیست که بودیم ما همچو سواران **خَرَجْنَا** خوض میکردیم در هر نوع از سخنان  
**وَلَقَدْ** و بازی میکردیم در این میگفتیم **قُلْ** بگو ای شما را بر سپیل تو پنج **بِأَسْمَاءِ** یا بخدای **وَأَيُّكُمْ** و سخنان و  
**وَبِفَرَسَادِهِ** و بی فرساده و بی **تَمَّ شَهْرُكَ** هستی که استغنا میکنید و استغنا باینها شاید **بِأَعْدَادِ**  
 گویند که اعتذار شما در حق محض است **قَدْ كَفَرْتُمْ** بدرستی که اظهار کردید بطعن در رسول خدای صلعم  
**بَعْدَ إِيمَانِكُمْ** بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید **إِنَّ تَقَى** اگر عفو کنیم **عَنْ طَائِفَةٍ** از گروهی **سَمَك** از شما که توبه  
 کنند و آن محشی بن خیر بود از ایشان که توبه کرد و از حق بجنه درخواست که شرف شهادت دریابد  
 و در جواب یامه شهید شد **عَذَابِ طَائِفَةٍ** عذاب کنیم طایفه دیگر را **يَا أَيُّهَا كَانُوا** پس آنکه هستند  
**بِخَيْرٍ** گناه کاران را با هر یک بر فراق **لَسْنَا بِمُؤْمِنِينَ** مراد آن منافقان که سیه فو بودند **وَالنَّافِقَاتُ** و زنان  
 منافقه که صد و هفتاد بودند **بِغَيْرِ** برخیز از ایشان از برخی دیگر ندیعی و مشابه یکدیگرند  
 در فراق و شقاق **يَا أَيُّهَا** میفرمایند **بِالنَّاسِ** بکار زشت که گرفت یا معصیت یا تکذیب یا غیر صلی الله علیه و آله  
**وَبِغَيْرِ** و باز میارند **بِالنَّاسِ** از نیکی که ایمانست مطاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت  
**بِغَيْرِ** و از اینکند **يَا أَيُّهَا** دستهای خود را یعنی زوی بندند از خیرات و صدقات یا از رخ و ایم و عاق  
 و سلبی زود که از معاونت ضعف و ارباب حاجت **شَرُّ** ترک کند زمان برداری خدای را **فَتَقِمْ**  
 پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل خود از ایشان **إِنَّ النَّافِقِينَ** بدرستی که منافقان زن  
 و مرد ایشان **هَمَّ النَّاسُ** ایشانند بیرون رفتگان از این ایمان **وَعَدَ اللَّهُ النَّافِقِينَ** وعده داده است خدای  
 مردان منافقان **وَالنَّافِقَاتُ** و زنان منافقه را **وَالْكَافَرَاتُ** و ناکویدگان از مرد و زن **تَأْرَجْنَ**  
 آتش دوزخ **حَاكِمِينَ** حاکم باشند در آن **عَذَابُهُمْ** آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت  
**وَعَنْهُمْ** و دور کرده است خدای ایشان از رحمت خود **وَلَهُمْ** و مرایشان است در آخرت **عَذَابٌ عَظِيمٌ**  
 عذاب باینکه که انقطاع نیابد یاد دینا عذابی پیوسته دارند که آن نقب و نفاق و ریح حسد است **نَمَّ**  
 ای آنکه زین حالی و بد روزی در باطن آنش حسد افروزی در هر نفس شعل نم پشتر است  
 میسور و آن شعله که خوش میسوزی **كَاكِتِينَ** ای منافقان هستید شما متدا آنکه بودند **فَتَقِمْ** پیش از شما  
 از ام ماضیه **كَانُوا** بودند سخن از شما **تَوَّابٌ** از روی قوه یعنی پس از شما قویتر بودند و **تَوَّابٌ**  
 و پیش بودند از شما **أَوَّلَهُ** از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان پیش از شما بود **فَتَقِمْ**



بهرین رفتند بحکم بنی خود از انهای دنیا و زمان و فرزند بهر بر داشتند فامتنهم بخلاقم بر شما  
نیر تمع گرفتید بنصب خویش از آن روی فانی گاشتمع ابدین همچنانکه تمع یافتند آنکه بودند منقلبکم  
پس از شما بحکم بنی بهر خویش و خضم و خوض کردید و شمع نمودید در باطل کالذی همی خوضی که کشتان  
خاصا خوض نمودند و بران رفتند اولی که آن کوه حبسکت نابود شد و تباہ گشت انحرالم کردارهای ایشان  
فی الدنیا در دنیا که مال و فرزندان بایشان و فاکد و لاخیر و صرافه ثواب بران علما مرتب گشت و اولیک  
و آن کوه هم الخیر و ک ایشانند زبان زدگان در عهد و حجاب الم یاکرم لایانام بدیشان یعنی بنافقان  
که بذات دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه میجویند بنوی الذین سنبلیکم خیر عذاب و نكال آنکه بشی  
از ایشان بودند قوم قوچ کوه نوح که بطوفان غرق شدند و عکاء و کوه عاد که بیاد صرصر هلاک گشتند و قوم  
و قوم ثمود که بر حفر و صیحه برآمدند و قوم ازیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و فرود بنش پش زو هلاک گشته  
و اصحاب یزین و اهل بدین که قوم شعیب علی بنی عام بودند که بعد از یوم الظلة معذب گشتند و کثرت تو اهل دیها  
زیر زمین شدایی قوم لوط و ملوک و رینا علی بنی عام و هم که بحرین هلاک شدند انتم شما آمدند بایشان  
فرستادگان بالکسای یا محتای روشن و نشاهای درست فاکان الله بسبب کذای بیظلمکم که ستم کند  
بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد و کثرت کافرا و یکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهای  
خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا استحقاق عقوبت گشتند و المؤمنون و مردان مؤمنه و المؤمنات و زنان مؤمنه  
بعقبتهم برخی دوستان اولیک بعضی دوستان برخی دیگرند در تعاون و شتایا مؤمن و المؤمنین میفرماند  
بنیکی که ایمان و زمان بر داری است و یترقون عن النحر و بار سیدارند از بدی که کفر و کتکاری است  
و یقیمون الصلوة و پیاپی سیدارند نماز را بطریقه آن و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با دای متعلقه بلا  
و یطیعون الله و زمان میبرند خدای را و فرمان او را و پیغمبر او را در هر امر و اولیک آن کوه سیر حمم الله زود  
باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله عزیزی بدین سی که خدای غالبست هر چه خواهد کند حکیم دانست  
وضع هر شی در مواضع او و عدا الله و عدا داد خدای المؤمنین و المؤمنات مردان و زنان مؤمنه را جنت بخیری  
بوستاهای شمل بر سوه که بیرون از حصار الله قرار ازین دوستان آن جوئیا خلیلین قیما جاوید دانند در آن  
و ساکن طیبته و دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنات قدی در هشتای پاینده جنات  
بهم شویست در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی صرجات بهشت امام ثقلی یکی در بهشت در  
جنت بوستان او برود و کناره اوست و یزین الله و خشنودی از نزدیک خدای مؤمنان را که بر کثرت  
ذالک آن خشنودی هو القوی العظیم است فرمودی بزرگ که نم دنیا در جنب او محقق بکسیم بهشت  
بازای او مختصرت باقیما الی پیغمبر چون کفای ر جادکن با کفار بشیر و المؤمنین و با منافقان بازانم  
حجت و اقامت جوده بر ایشان و اعطی علیهم و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا کس موافقیم و بار گشت



اینها هودنخ است و پیشی که پیشی است و بد باز گشتی است و در آن وقت که بوقت غزوه بنوکه  
 بن سوید بر دراز کوش سوار از جانب قبا مدینه می آمد و برای تنفیص مردم از آن سفر گشت اگر چه محمد صلعم  
 آورد از حق باشد ما ازین دراز کوشان که سواریم بدتر باشیم بسرن او و مصعب آن سخن را بعرض حضرت  
 پیغمبر صلعم رسانید و آنحضرت مجلس را طلبید بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود مجلس سوگند یاد  
 کرده گفتند ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش اینی نازل گردان که صدق سخن من معلوم گردد حق بچند  
 آیه فرستاد بخلفون و یا الله سوگند بخورند خدای که مطلق ما قالوا گفته اند آن سخن را و لقد قالوا و هو اشد  
 که گفتند کلمة الکفر کلمه کفر که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین و کفر و کفر اظهر  
 ساختند بعد از صلعم بعد از اظهار اسلام و همتی و قصد کردند بکالم یثا لویا بچه نیافتند و مقصود ایشان  
 اخراج پیغمبر صلعم و اجلاء صحابی آن رضی از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر پایی دهند و بیاد شاهی بدارند  
 نفی و کینه داشتند بر رسول و مؤمنان الا ان اعلمهم الله مکی آنکه پی نیاز کرد خدای ایشان و هر سه و فرستاده او  
 منقذی از فضل و شرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیسی بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلعم  
 بآنجا رسید و برکت آن حضرت عنایم بسیار بدست ایشان آمدن و نگر شدند بر موجب عداوت نیافتند مگر از  
 که مستغنی شدند و گویند مولای جلاس گشته دینا بود و حضرت صلوات الله و سلامه علیه زود داد و از ده هزار  
 درم برودادند و تو نگر شدند و دوی از زیارت بر دیت فضل و کرم رسول بود صلعم اینجا بتعریض یکی بد که بیا  
 این کینه و دشمنی نیست سر آن تو مکی قال تابو بس اگر تو بکنید از تعلق یک باشد از باز گشت خیر الله بهتر  
 بر این که او بگویند و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعنی هم الله عذاب کند خدای ایشان از عذاب الیم  
 عذاب دردناک فی الدنیا و الدنیا بکشتی و الاخرة و در آخره بسوختن و ما لهم فی الدنیا و الدنیا و بیست ایشان در زین نر قرنی  
 دوست که دست یک و اگر بفرموده یاری که مذب از ایشان بار دارد منقولست که مجلس بعد از نری این توبه برگردند  
 مخلصان است بحسبیت آورده اند که نقلیه انصاری که از راه صحابه بود ملازم حضرت صلعم آمدن التماس نمود که آن  
 حضرت از خدای در خواهد تا او را نگر کردند چند آنحضرت او را پند داد که ازین راه در گذر سوختند  
 حضرت رسالت صلعم از خدای درخواست تا او را بدخواه او ملا و بعد القمه تیر و عا یهرف اجابت رسید حق بچند  
 بر کوش سفند آن او بگوید تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای ماند روی بیارید آورد و از اوقات غار  
 جماعت محرم شده و جز روز ادینه مدینه نمیتوانست آمد یا الاخرة از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد  
 سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکی التجات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بران داشت  
 که از فرمان بنوی سر گشتی کرده گفت این که محمد صلعم از ما طلبید چنی بدست بس زکوة نداد و خبر به پیغمبر  
 صحابه بتعجب گشتند و این آیت نازل شد که و منهم و اهل نفاق منعه الله کبی هست که با خدای عهد کرده که  
 این ایشان را بد خدای ما را فی فضل از فضل خویش مالی نهد حق هر اینکه صدقه دهیم و اخراج زکوة گنیم



در حق و هراینه که با شما بقدر حق الغالبین انچه بیکان و سائستگان قلما ایتم پس انکسار که بدو ایستاد  
مال بسیار من فضله از فضل و کم خود بیکو بجیلا کردند بان و حق خدای ندند و تولا مروی بجهت این  
از علای و عهد و پیمان و هم مغضوبون و ایشان اعراض کنند از امر و زمان فاعقبهم پس از پی بپوش  
بخل و منع ذکوة ایشان تفاتی تفاتی مکر در دهای ایشان که باقی باشد و زایل کرد در ای تفاتی تا روزی  
که پسند عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد ما اخلق الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدا و عده  
انچه وعده کرده بود از صدق و صلاح و پاکان و بسبب آنکه و دند در وعده یکذوبون دروغ گفتند ام یعلمون آیا  
نمیدانند مخالفان و عد ان الله یعلم آنکه میداند خدای سیرهم انچه بنشان ایشانست از تفق و غم  
بر خلاف عهد و پیمان و انچه را میگویند با یکدیگر که این را که جزید است وان الله و یا یعنی دانند که خدای  
علم الغیوب داننده غایبات و پوشیده بلفاست و درین آیه تقدیر عظیم است مکن اندیش  
معینان جویدانی که میداند سیرهم در روی این و این جویدانی که می پند نقلست که پیغمبر صلی الله مع صاحب را  
و اعانت در تجیز لشکر بزرگ تربیع و صدق رض از دنیا و بی انچه داشت بیارده و فائق رض و پیروز  
اول خود صدق کرده و انورین رض سیرهم شتر مکل جهان بسته برادر و فخر شمال طلبانند و جزا و عده  
عرف رض جمل او سیرهم چهار صاع در صدقه فرمود هر یک از عباسی و طبری و سعد عباده و محمد سدر  
سلفی مال آورده و این سیرهم نزد حضرت صلح جمع شد در آخری عاصی بن مری صدوق خراب کرد و هزار  
و چهار صاع باشد در تجیز لشکر برادر و ابو عقیل انصاری صاع خراب آورده گفت اسب تا صاع بخت  
مردم آب از جای کشید ام و دو صاع خراب با جرة بم داده اند یک برای عیال خود بکذاشته ام و یکی آورده ام و  
صاع خراب با جرة بم داده اند یک برای عیال بکذاشته ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر  
صدقات که بجا آورده بودند نشر نمودند ساقان اغار از و غر نمود گفتند عبد الله عمر عاصم آن مال بر یاد او  
و خدای و رسول او از صاع ابو عقیل نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی  
بستاند آیت نازل شد که الذین انما یلزمون المطوعین عیب میکنند از و و صدقه نازل الذین یلزمون المطوعین عیب میکنند  
بصدقات و از ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بر داند نسبت می دهند و الذین لیجذبوا انوار عیب میکنند  
که نمی یابند الذین یلزمون المطوعین عیب میکنند از و و صدقه نازل الذین یلزمون المطوعین عیب میکنند  
فیستخرون منهم پس افسوس بدارند از ایشان یعنی سخیب میکنند بلا ایشان منهم الذین یلزمون المطوعین عیب میکنند  
ایشان بر سخیب ایشان و منهم الذین یلزمون المطوعین عیب میکنند از و و صدقه نازل الذین یلزمون المطوعین عیب میکنند  
آورده که بر عبد الله ای که هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطهران خالص بود و در مرض بذر  
خود از حضرت رسالت پناه صلح در خواست آن نمود که برای پدر و برای آرزش طلبه حضرت برای ای استغفار  
آیه آمد که استغفر لکم استغفار کن برای ایشان که ساقانند اول استغفر لکم یا آمرش مخیر برای ایشان مراد است



که هر دو مرد مردم لفاده ساء و عا اند ان تستغفر لهم اى امرزش طلبى براى ايشان سيعين مرة هفتاد بار قلن  
يغفر الله لهم پس غي از نه خداي ايشان را آورده اند که حضرت فرمود که در هفتاد بيفرايم آيت اند که سوايهم  
استغفر لهم ام لم تستغفر لهم بن يفض الله لهم سيد عالم صل الله بعد از نزول اين آيت ديگر بجهت منافقان استغفار  
نکرد از پنج سبب مي شود که مراد از عده سيعين تکثير است نه تحديد ذلك ان عدم قبول استغفار و حقا  
ايشان يا هم بسبب است که ايشان کفر و باغيه کار نشدند بخداي و رسول او الله و خداي  
له يقيني القوم الفاسقون نه نمايد بمقصود که و فاسقان يعني ترکان در کفر خویش فرح الخلقون شادمان  
گشتند باز پس ماندگان از غر و معتقد هيم بنشستن خویش خلد في رسول الله برخلاف رسول خداي و گوئوا  
و کرامت داشتند بکراميت عقيده ان يجاهدوا از که جهاد کنند با مؤلهيم و انفسهم بماهاي و نفسهاي  
خود في سبيل الله در راه خداي بلکه فرغت و ن اساي طلبيدند و قالوا و گفتند سر مومنان را لا تفرقوا پيون  
رويد بدین غر و في اخر در کرم خود رفتند و خواستند که مومنان را نيز تفريق کنند قل بگو ايشان را که ناز  
جمعهم انشور و رخ اند خرا سخت تر است از جهت حوارت مبت باين کرم و ايشان مخالفت سخت  
سوختن در لغت شدند لولا ان يفتقروا ان باشند که مال ايشان بدان آتش است قل يفتقروا  
پس بايد که بخندد قليلا اندکي وليتکوا كثير او بايد که بگريند بسياري خير است که بصيغه امر وارد شده  
تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قيامت خدا ايشان اندک و کريم بسيار باشد و ميائند که خند و کريم  
که ايت از فرج و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند يعني خدا ايشان را غني باشد في فرج و اند و به بود في هر دو  
جز او و ما کنوا يفتقروا پاداش دهد خداي ايشان را داني بايچي بودند که کسب مي کردند از نقاق و مساوي اخلاق  
قرآن رجعوا الله پس اگر باز آرد تر خداي بدينه ابي طايفه ترهم پس کروي از منافقان مختلف فاستاذون  
پس دستور د فلانند از قول الخروج براي پيون آند بعرض و در کرم بعد از توك فقل لن تخرجوا بگو پيون  
عني بگيد خبر است يعني نه يعني پيون نيائيد معي يامن ايلا هر کي وقت تفتقروا و کار را ميکنيد در مصاحبت  
باين عذرا دشني را انكم بدر معي که شماريستم خورسند شوييد بالقوم به نشستن و تخلف کردن  
اول مسقر اول بار يعني غر فاقعد طيس بنشيند ديگر بار مع الخلفين با پس ماندگان که قابليت کار را ندارند  
چون زمان و کودگان به جهاد کار مردان مرد و بيلان ميدان ببرد است از سر نه اميني اين کار نيابد و نلزم  
في رخ بيارنه سر که بجهت را نشايه يا برو همچون زنان ربي ديوي پشته کس يا جودان اندل  
و کوي در ميدان قلن آورده اند که حضرت رسول الله صلعم در مرض اي بيهادت و عيافته و اولان حضرت  
التماس نمود که پيرهن خود عطا فرمائي تا کفن من سازند و پيرهن حاضر شده بره غاز کذا روم را رزش طلب  
حضرت پيرهن خود بوي داد و بچنان وي حاضر شده خواست که غاز گذاره فاروق رض دران باي اضطرار  
بسيار غره و مساوي او با ياد حضرت ميداد و چون عازم شد نماز بروي آيت الله و گويند بعد از آنکه غاز گذارد

ع



به نازل شد که وَلَا تُقْبَلُ و نمازندان علی احد بر وجه یک شتم تا که از منافقان که میروند ابد اظرف قتل  
باشد و گفته اند اظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر ببرد احوال او برای تعذیب است نه برای تمتع کفر  
که همان مرده است و بدل بر همان حال خواهد بود و گفته اند وَمَا يَسْتَعِزُّ بِهِمْ كُفْرُهُمْ برای کفر و زیارت  
یاد ما و استغفار از انهم بدین معنی که منافقان کفر و با الله کار نهند بخدا که شرک آورده اند و رسول  
و فرستاده وی که فرستاده بوداری نمردند و قاتل و بر دند و هم فسقوت! و حال آنکه ایشان بیرون رفتن  
از طریق ایمان و لا یجیبک و باید که ترا بجای نماند و مراد استند و خطاب با انحضرت است یعنی در عجب با نذر  
شما از انما ما لای منافقان که بسیار است و لا اولکهم و وزیران ایشان اگر موفقی و باقتدارند  
و انما یؤید الله من یشی که نخواهد خدای ان یعد بهم بها که عذاب کند ایشان را بدین دنیا و دنیا بسبب  
جمع مال و محافظت آن پیوسته در پنج باشند برای رونق احوال اولاد و قبیله اسباب معاش ایشان  
همواره محنت و مشقت کنند و نز هو انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و هم کافران  
و ایشان کافر اند باین معنی بر کفر ازین جهان بروند در وی بیکیقت اعتناء و اشتیاق لا شقیانند مال  
دنیای جمع میکنند با انواع پریشانی و زحمت و نگاه می دارند با مناف بلیت و مشقت و باخر میروند و میگذرانند  
بعد از احسرت **نعم** در اول جو خواجهی کنی مال جمع بسی رنج بر خویش باید کاشت پس از زهر آن  
تا بماند بجای تب و روزی می بایست باس داشت و زین جمله این سال شکل تراست که آخر بحسرت  
بیاید گذشت و اذ انزلت و چون فر فرستاده شود سوره سوره از قرآن بتمام یا بعضی به سوره را  
برود و اطلاق میکنند و بعد نقل بر چون سوره نازل گردد ان استوا بالله یا الله ایمان آرید بخدای  
و جاهدوا مع رسول الله و جهاد کنید در پیغیر او استاذنک دستور می جویند از تو در باز ایستادن و قول الطول  
خداوندان سال و توانای شتم از منافقان و قالوا و کویند دنیا بگذرانند با خود و بشکر میروند  
تا با ایشان ما مع القیدین بانستگان در خانه ها روضا حسد شدند و راضی گشتند بان بگویند  
با آنکه باشند مع الخوفا با ترسان و پس ماندگان و طبع و هر فاده شده است علیه قلوبهم بر دلهای  
ایشان از فدا قلم که یقین میروند پس ایشان فهم نمیکند ان چیز که در جهاد است از انوار سعادت  
و این که در محنت است از انوار شقاوت یکی الرسول یکی فرستاده خدای و الذین آمنوا و ان الله ایمان  
آورده اند مع با او یعنی در خدمت او خواهند جهاد کردند با انهم و انفسهم بالهای و نفسهای خود  
و اولیک و اکثرهم لهم الخیرات سرایشان است نیکوهای در دین و سرای غنیمت و نصرت در دنیا و نبشت  
و کرامت در عقبی و اولیک و ان قوم هم المؤمنین ایشانند پیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان انند  
الله آماده ساخته است خدای برای ایشان جنت تجزی بوساها که میروند تحت لافها از زیر ساق  
اهالی ان جوها خلدین فیها جاوید باشند که نند در ان ذلک انت الفوز العظیم رستگاری بزرگ



و پس روزی قام و جابه العذر وقت و آمدند در وقت قوم بغز و بنویسند که آن روز از بلویه  
نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قتل مال و کثرت عیال یا رطع عمار بن طفیل را عذر  
کردند بآنکه اگر ما بغزای را بکنیم بی طایه ای و سوانی ما را عمارت میکند و این عذر ها گفتند لیو ذن لهم  
تا دستور می دهند مرایشان را در تخلف و قد الذین و بنشینند آنکه کذب و الله دروغ گفتند و رسول  
و بار رسول او را کای ایمان براد منافقان اعز باشد که نیامدند و اعذار نیز نکردند سیب الذین کفر و  
زود باشد که برسد آنرا که کافر شدند منهم از ارباب عذاب الیم عذاب معلوم  
بقتل دنیا با حزن پس علی الصلوة نیست بر نایب و نایب و عا جزان و کذبه لکرمی و نه بیچاران و معلولان  
و کذبه الذین لیجده و نه بر آنکه نیامدند یا نفقون خبر بر آنکه نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون  
قوم جهینه و منینه یعنی برین سه طایفه نیست خرج کنایه او باز ایستند از غزو و انحراف چون نک  
خواب نمایند و زمان برسد و رسول او را و نفع اصلاح فعل است با خلد نیست  
ما علی الحسین نیست بر نیکوکاران که نایب باشند بر سبیل هیچ عتای و ملامتی و الله غفور و خدی آمرزنده  
است از آنکه بعد از غزو باز نمانند و هم را نیست که معذرت را رخصت قعود دهد و کذبه الذین  
و هیچ معاشری نیست بر آنکه از دین مذکی و اما انوک چون بیامدند بسوی تو و در خواستی کردند و عیال  
تا ایستاد دستور می دهی و با خود مجرب بری و لاجد کفایت تو درین وقت که لاجد نمی یابم ما احمکم علیه  
چیزی که شما را سوار کنیم بر آن تو گدا بر گشتند از پیش تو و اعیستهم و چشهای ایشان تفیض الدخ  
دول میشد از اشک یعنی اشک از دیدن های ایشان میریخت حزنا از روی اندوه و لاجد و بیجهت آنکه  
نمی یافتند یا نفقون آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکاین گویند و ایشان هفت تن بودند  
که بدرگاه بنی قنانه آمدند گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده ماندیم ایام مرکبان عتایت  
و نه ای تابان سوار شدیم بغزوایم حضرت رسالت صلاه علیه و سلم فرمود که آنچه بخواهید نمی یابیم  
ایشان که از پیش پیغمبر بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رضای ایشان را زاد و توشه و مرکب  
داده و راه بودند پس حوا بحت میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند جز جی و عتای نیست  
انما السبیل جزین دینست که معاشرت علی الذین برانان است که ایشان بیست و نوزده تن بودند  
می جویند در بان ایستادن و هم اغنیاء و حال آنکه ایشان تو انرا اند و برادر مرکب ایشان اساده است  
رضوا بان یکنون را می شنیدند بآنکه باشند مع الخوایف باز نان و کوه و کمان و طبع الله و مرها خدی  
از خذلان علی قوم برده های ایشان هم که میگویند پس ایشان نمی دانند و خاتم عتایت خود را و عقوبتی که  
بدین نافرمانی مترتب است یقیناً و القاء عذر خواهند کرد منافقان و بسوی شما یعنی عذر  
خواهند خواست از تخلف و از جهنم چون باز گردید از تبرک بسوی ایشان و بعد بنه باز آیند

عنه و عتای



بگوای محمد **لا تعجلن فی العذر** خواهیید معاذی کاذب بوی آنکه ما **ما فی ذلک** باور خواهیم داشت شما را  
 و تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه **فمن یبغض الله** بتحقیق خبر داده است ما را خدای **تخبرکم** از اخبار شما  
 و احوال شما که جانیامدین و قصد شما چه بود **و سیر فی الدنیا** و به پند خدای کار شما را **و ترسوا**  
 و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق تو به می کنید یا بولن نباتی و زید **شر تریدن** پس باز کرد  
 خواهید شد در قیامت **ای علم الغیب و الشهادة** بسوی دانا و پویا و اشکار که مطلق است بر طاعت  
 و ظاهر **فینا** پس خبر خواهد داد شما را **ما لکم** **فعلوه** با نغمه بودید  
 کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتو بیخ و عقاب خواهد بود **حکمت** نزد باشد  
 سو کند خردت خدای **کم** برای شما **و انما** چون باز کردید از سفر **ای علم** بسوی ایشان و از  
 اعجاز قرآن یک این بود که خبر داد از سو کند یعنی منافقان چون حدیث قیس و اسالاک و بعد از رجوع  
 پیغمبر صلعم و اصحاب او بمسجد این قسم یاد کردند که ما بر خروج قاصد پیغمبر حق بجهت میفرمایند که سو کند  
 میخیزند بدروغ **لنفر منکم** قاروی میگردانید از عتاب و سرزنش ایشان **فانفر منکم** پس عرض  
 کنید از ایشان و بگذارید میان **ای علم** بدستی که ایشان پدیدند و گنوهین و توبیخ و عتاب  
 که سبب میل بتوبه و تابست مرحمت ایشان میند نیفتد بر آن حجت اینها پذیرند نظیر نیست  
**و نفاق** و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود **جاء** بوی پادشاه  
**ما کانوا یکنسون** با نغمه بودند که کس میکردند از کفر و نفاق **یخفون** سو کند میخیزند منافقان **کم**  
 برای ایشان **لنفر منکم** تا بدان خشوع شوید **ای علم** از ایشان و از تعرض شما این می شود این ای بعد  
 از رجوع آنحضرت سو کند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای صلعم تخلف نکند و عبدالله ای  
 سرع نیز بحضور فاروق رض بهین نوع سو کند خوزه حق بجهت میفرمایند که سو کند ایشان بر ای طلب  
 رضای شماست نه برای طلب خشوعی خدای **فانفر منکم** پس اگر خشوع شوید ای نوسان **ای علم**  
 از منافقان دروغ گوئی **فان** پس بدستی که خدای **لنفر منکم** خشوع یعنی شود **ای علم**  
 از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان اسود ندارد مراد از این یعنی نوسان است  
 که از ایشان راضی نشوند و بعد از بطلان ایشان رفیق نمیشوند **ای علم** با دیده ایشان مراد بنو حیم و بنو  
 و غطفان و اویای حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اند **لنفر منکم** سخت ترند  
 از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر پیتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل  
 و با اهل علم نشست و خواست نکرده اند **و اجلند** و سزاوارترند **ای علم** آنکه ندانند **ای علم**  
 اند از هائی که خدای تعالی فرستاده **سیر** بر پیغمبر خود از فیوض سنن شرع **و الله اعلم** و خدای  
 داناست باحوال ایشان **حکیم** حکم کنند از حکمت با اهل ایشان **و الله اعلم** و از منافقان اهل بادیه

میخیزند



الحسين بن الحسين

از بخندن استغفار کسی هست که فرایکد برای شما یعنی شما که آنکه نفقه شما را بدو صدقه میدهد **معاذ** تا وافی  
 و زبانی یعنی صدقات خود را یعنی و غرضی شما را بدو بران میدواید و بر او نفقه اتفاق بیفتد و بر او نفقه  
 و انتظار بر **بکم العزیز** شما که مشای روزگار را یعنی آنکه دولت بنیت بدو شود و روزگار شما را آن  
 برگردد تا آن اتفاق خلاصی باشد **و الله اعلم** و دانست با آنچه در دل پنهان میدارند و **و من**  
**الذکر** و از اهل بدو **و من یؤتی یؤتی** کسی هست که بگوید بخدای **و الله اعلم** و بر او روزگار پهنه مراد بتوفیق  
 از جنتیست و گفته اند عبد الله ذی الجادین و رهط اویند که بخدا و قیامت میگردند **و بخند** فرایکند  
**سائق** آنکه نفقه میکنند در جهاد یا نقدین **قرآنی** اسباب قریه **عند الله** نزدیک خدای یعنی تقرب بجای  
 بصرفات خود مراد است که وسیله میازند تا از تقرب الی **و صلوات الله** و بدوایی پیغمبر که پوسته تصدقات  
 بخیر و برکت دعا میکنند و آرزوی بی طلبه کفره اللهم صل علی محمد آل ای او فی **الله** بر ایند که نفقات  
 ایشان یا صلوات رسول **قریب** سبب نزدیک است سر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی **سید خدام الله**  
 نزد باشد که در آمد خدای ایشان را **فی جنته** در بهشت خود که محل نزول رحمت است **ان الله** بدو می بخدای  
**حق** امر زنده است سر تصدقات **نجم** مراد است بر ستوبان **و استبقوا الله و اولیاه** گیرندگان پیغمبر  
 یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان **و اولیاه** از مهاجران یعنی آنها که از مکه هجرت کرده بدین آمده اند  
 مراد اهل بدو یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله غازی کرده اند یا اهل بیعت رضوات  
**و الله تعالی** و از انصار یعنی آنها که از مسکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی  
 سبب سیم و اهل عقبه ثانی که هجرت از مدینه کردند یا آنها که بدو دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از  
 بیعت عقبه ثانی **و اولیاه** و از آنکه متابعت کردند سابقان را **و احسان** با ایمان و طاعت مراد سایر  
 صحابه اند از مهاجران و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از ره  
 تابا است **و فی الله** خوشود شد از ایشان خدای بقبول طاعت ایشان سابق درین رضا داخلند  
**و رجوا عنه** و خوشود شد از ایشان از خدای با پی یافتند از نعم دینی و دنیوی **و الله اعلم** و آنها که خدای  
 سر ایشان را **حیات** بوسه آنها که بیرون **الله تعالی** از درختان آن جویها **خالدین فیها** جاوید باشند در آن  
**الله** همیشه تا ابد خلود است **و الله اعلم** آنست پیروزی بزرگ و سیرت تمام مراد **و الله اعلم**  
 و از آنکه کرد اگر دشمن شما اند **و الله اعلم** از اهل برادری **سحقون** منافقانند چه اسلام و شیخ و غفار  
 و قوی از جنت و مزینه که همه شهادت میگویند و بخاز و روز قیام نیامانند **و الله اعلم** و از اهل شهر شما  
 نیز **و الله اعلم** قوی اند که خورده اند و اقامت نموده **و الله اعلم** بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بر نه که قوی  
 محمد صلوات با وجود حال طاعت و صدق و فراست خود **و الله اعلم** میدانی ایشان را یعنی کفر را در سیرت ای دلخواه



پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایستاد با میان ایشان نبی شایسته **حق تعالی**  
ما پیدا کنیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم **حق تعالی** زود باشد که عذاب کنیم ایشان را **حق تعالی** و نوبت  
یک بعضی در دنیا و دیگر بعد از قبر یا بحد زکوة از ایشان و تکلیف جهاد **حق تعالی** پس باز گشته شوند  
در قیامت **حق تعالی** عذاب بزرگ که آتش و دوزخ است و بد حقیقت عذاب عظیم بعد ایشان است  
از درگاه عزت و مجوبیت ایشان از نور لقا و روبرو و هیچ عذابی از کتب حرمان و مشقت هجران بزرگ  
تر نیست **حق تعالی** از فراق تلخ سوگوی خبر و هم خواجه کن و بیکم آن کن تلخ تر از هر هجران و هجرت  
در فراق غیر چنانچه نیست صد هزاران مرکب تلخ نیست تو نیست مانند فراق دوست تو جوهر  
مهر آن ریخی که هست سهل تر از بعد و حق و غفلت است از فراق این خاکها شود **حق تعالی** از فراق  
این اتفاق شود دوزخ از فراق جنان سوزان شد است **حق تعالی** گویم از فراق چون شراب تا قیامت  
یک بود آن از هزار **حق تعالی** آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری بخلف و رنید بود چون  
از قید دنیا الهی که در بیان متخلفان فارغ شد بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستون مسجد  
بسته سوگند خوردند که نکند آن که کسی ایشان را بکشد یا بداند تا وقتی که حکم خدای گشاده شود چو  
حضرت رسالت صلوات الله علیه از بتوک رجوع فرموده بدین نزول نمود بر عادت هر چه بود بحد در آمد و ایشان را  
دید که فرمود که چه کسایند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلعم بر زبان گویا کردند که این کفر  
سوگند بخونم که ایشان را نکشیم تا وقتی که امر در رسد آید **حق تعالی** و قوم دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر  
**حق تعالی** اعتراف کردند بکناهان خود و هوش شدند بآن **حق تعالی** بیا بیا بختند **حق تعالی** کردار نیکه را  
یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلوات الله علیه از ایشان در وجود آمد بود **حق تعالی** و بعضی دیگر که از  
بتوک تخلف نمودند **حق تعالی** شاید خدای **حق تعالی** ان **حق تعالی** انکه تو بر ایشان در پیروی **حق تعالی**  
بدستی که خدای آفریننده است مرتد بیا **حق تعالی** که هر بخت بتفضل بر تو تا و بیا تا کاشی مذکور است  
که اعتراف از رجعت بقاء نور است و دست و عدم رسوخ ملائکه خطیعت و بدان استدلال میتوان  
کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شد و فباحت کناه سهو و یی گشته که اگر ظلمت غفلت  
هنر کم کرد و در ایل در طبعت راسخ شود مجرم هیچ کناه را زشت نداند بلکه بسبب سناست  
انرا نیک پسندد و در عذاب خذلالت بماند حکیم ثانی قدس سره فرمود **حق تعالی** جوهری کناه را دانی  
گشتد جانی بیسمانی و رند دانی کناه و که بدست آن نشانی شقاوتی القاصه بعد از نزول  
ایست حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود تا ایشان را بکشدند از او شرکان بتر اندوفت الهی اموال و الحشر  
رسالت پناهی آورده اند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این ماها از دولت عزت تو بازماندیم  
ایشان را فرمود که خدای تعالی کن حواله محمد صلوات الله علیه فرمود که من با خدا اموال شما ماورایستم ایست

نارنگه



فاند شد که **خداوند** از کینه ای ایشان **زکوة** فریفته **طهریم** تا پاک گردنی ایشان از گناه  
 یا از حبس سال که سودی بطغیان و عصیان است یا از بخت اجل **و زکوة** و زیاده گردنی و نشو و نما  
 حسنات ایشان را **بدان صدقه** **و دعا گو** و ایشان و از نشو و نما **و دعا گو** بدرستی  
 که دعاهای تو **مکن** از شو بود و دعاهای ایشان **و دعا گو** و دعاهای تو **مکن** دانست  
 یا تحقیق ایشان را **و دعا گو** یا نمایند این تا بیا یا اله که توبه نمیکند معلوم ندارند **و دعا گو**  
 از خدا **و دعا گو** اوست که قبول میکند توبه را **و دعا گو** از بندگان خود **و دعا گو**  
**و دعا گو** و فرستد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را **و دعا گو** و نمایند انوار این که دعای **و دعا گو**  
 اوست توبه پذیرند **و دعا گو** و بگویند ای تایمان یعنی بعد از قبول  
 توبه استغاثت و زید و ان یا بگویند ای کوه که توبه نمیکند بکنید آنچه بخواهید از قدرت **و دعا گو**  
**و دعا گو** پس زود باشد که پند خدای **و دعا گو** کار شما انجیر و شر و ستم و فرستاده او **و دعا گو** و گردیدگان  
 نیز پسند **و دعا گو** و زود باشد که باز گردانیده شوید **و دعا گو** و بگویند ای اله که توبه نمیکند بکنید آنچه بخواهید از قدرت **و دعا گو**  
**و دعا گو** پس بیا که هاند شما **و دعا گو** بدایه بودید که عمل میکردید و اگر چه بجارات باشد و اگر  
 قبل از این مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سراسر دیگر که کعب بن  
 بود و هلال بن امیه و مراده بن ریح ایشان خود را نه بست بودند اما پیش از حضرت آمده بکنایه خود معرفی شدند  
 و حضرت حکم فرمود که کسی بایشان نکند و مجالسه نکند و در شان ایشان نازل شده **و دعا گو** و دیگران  
 متخلفان متخلفان **و دعا گو** تاخیر کرد و شکا کنند و باز داشتگان **و دعا گو** برای زمان خدای در بار  
 ایشان **و دعا گو** یا عذاب اند خدای ایشان را که اصرار کنند بر آن گناه **و دعا گو** و یا توبه **و دعا گو** و یا توبه دهش  
 ای بدست و رزق از آن تو دید برای عباد است و اگر نه عند الله تو دینیست **و دعا گو** و خدای دانا  
 به رجا ایشان **و دعا گو** حکم کنند به رجا ایشان آورده اند که دوازده منافق چون نعلبه بن حاطب و  
 بن حارث و وصیفة بن ثابت و احزاب ایشان بسجی ابوعمار را هب در برابر مسجد قبا سجری بنا کردند  
 و ابوعمار را هب از اطراف قیله خرچ بود و در علم توبت و انجیل هار فی داشت و پیوسته نعت و صفت  
 سید عالم صلعم بر اهل بیته میخواند چون آنحضرت بدرینه هجرت کرد اهل آن خطه بیفتند جلا و حال وی شدگان  
 صحبت ابوعمار بر میدادند و کسی پروای او نکرد **و دعا گو** با وجود لجان بخش توایک حیات **و دعا گو** حیفم آید  
 از چشیده حیوان گفتن **و دعا گو** ابوعمار را فحسد در حرکت آمد بنی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه بدر ازین  
 گریخته بکفاده پیوست و در حرب احد حاضر شد اول کسی که تیر بر آن اسلام انداخت وی بود حضرت  
 او را ناسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از انجا قتل نموده بنزد هر قلعه ملک ارم بود رفت و بخون  
 که از هر دو لشکر جمع کرده بچند ستمانیان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابل قتل محمد خورشید بر آن



سجده بسیار بد که چون بدین نام اجازت داده معلوم است حال نماز ایسان سجده ساختند و حضرت پیغمبر  
چون نماز غزوه بنوک شد بایسان مسجد آمد گفتند یا رسول الله ما برای صیقا و پجاران وقت  
سرا و بارندگی سجده ساختیم و التماس یزود که در آن مسجد نماز گذاریم عرض ایسان آن بود که بوسط  
خان الحفرت هم خود را استحکام دهند چنانچه در تئوی معنوی هست **نظم** مسجد و اصحاب مسجد التوا  
تو می باشد هم بامایسان تا شود شب از جانت مجرور ای جلال اقتاب جان فروز ای دریا کاشنی  
از دل بدی تا مراد آن نوح حاصل شدی **الف** حضرت پیغمبر معلوم فرمود بایسان فرمود که حال استیحه غزوه تا بایان  
و چون بوقت بارگشتن بنزل ذی لوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد را استدعا نمودند و چنین  
این آیه آورد که **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه فراموشند و بنا نهادند **سجده** **سجده** **سجده** برای ضرورت  
و سینه ایسان و **وَقَرَأَ** و برای تقویت کوی که اعمار آن میکند **مَقَرَأَ** و برای توفیر افکندن **بیت**  
**الْمُسْلِمِينَ** بیان می نماید که در مسجد قیام جمعی باشد **وَرَمَاكَ** و برای انتظار **خَرَبَ اَهْلَهُ** بران کسرا  
که عرب میکند بلخدا **وَرَمَاكَ** و یا رسول الله **قَبْلَ** پیش از بنای این مسجد مراد بنو عامر لاهب است که  
در احد و چنین بچک حاضر شد **وَتَجَلَّفَ** و هر این سوگند می خورد چون کسی که بد جرای این مسجد ساخت  
این آیه را که ما می ستیم از بنای این مسجد **الْحَنِ** سرخواستن نیکی که نماز است و ذکر و توسع بر ضعا  
**وَاللَّهُ يَكْفِيكَ** و خدا یار می دهد **لَمْ يَكْفُرْ** که ایسان دروغ گویند و سوگند خود **وَلَمْ يَكْفُرْ** مایست برای  
غار **فِي** در آن مسجد **لَمْ يَكْفُرْ** هرگز **لَمْ يَكْفُرْ** هر این سجده که **لَمْ يَكْفُرْ** بنا نهاد شده است **لَمْ يَكْفُرْ** پیغمبر  
**لَمْ يَكْفُرْ** از روز نخستین مراد مسجد بغیرت و شهر و اظهر که مسجد قیامت در محله بنی عربین  
عوف حضرت پیغمبر **لَمْ يَكْفُرْ** اول که بجای مدینه رسید بجله قیام و آله چهارده روز اجازت قیامت فرمود  
و در آن ایام اساس مسجد قیامت کند و آن اول سجده است در مدینه که حضرت رسول صلم در آنجا نماز  
کرده و در نه ثوبه کوی بن ابن عرب رض نقل میکند که حضرت رسول صلم هر روز شب سوره یا بیا ده  
بمسجد قیامت و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قیامت  
است حق بخند بفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است **لَمْ يَكْفُرْ** سزاوارت است **لَمْ يَكْفُرْ** آن تعلیم  
غای **لَمْ يَكْفُرْ** در از برای نماز **لَمْ يَكْفُرْ** در آن مسجد مؤسس بر تقوی **لَمْ يَكْفُرْ** مردم اند که از پاکیز  
صلتی **لَمْ يَكْفُرْ** دوست میدارید **لَمْ يَكْفُرْ** آن **لَمْ يَكْفُرْ** آنکه باکی و رزید از اجناس و اجناس یعنی پسته  
بر طهارت باشند و گفته اند بر چایات خواب کنند منقول است که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلم  
از اهل قیام رسید که آن کدام طهارت که حق سجنه بدان بر شما نشاء گفت جواب دادند که آب از پی در پی  
آیم احجار کثیف یعنی در استیحا و نزد جمعی مراد طهارت از عاصی و خصال مذموم **لَمْ يَكْفُرْ** و خدای  
**لَمْ يَكْفُرْ** دوست میدارید باکی و رزید از آن **لَمْ يَكْفُرْ** یا هر کس اساس نکند **لَمْ يَكْفُرْ** بنای دین خود را



بنای بر سر کار **الله** از خدای **و طوبی** خوشدیدی او **خیر** بهتر است **آیا** آنکس اسامی  
 بنای امور دین خود را **خیر** برکتان رودی که زیرش برور سیل نمی شود و ظاهرش بجای  
 ایستاده باشد **ها** شگافه شده نزدیک بافتنیدن و اینچنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون برو  
 بنا کنند **ناهار** پس آن زمین سست گردد و در افتد **بنا** بابائی **فی ناز** در آتش دوزخ و این مثل  
 است از برای آنکه بنیاد دین خود بر امور باطله بنهد و مال مهم ایشان رنج باشد بدین **و خدای**  
**لا یمدی القوم** زده نمی نماید گروه شیطان را در آنچه مقصود ایشانست **الظلم** همیشه هست  
**بنیاد** بنای ایشان **الله** آن بنای که بنیاد نهادند از برای عرض فاسد **سبب** شک و نفاق  
**در** دلهای ایشانست زاید بر شک و نفاق که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست  
 بعد از رجوع بتو که ایشان استماع نمودند که آن حضرت بسجده ایشان در آید و نماز کند آرد آیت آمد که لا  
 تقم فیہ ایذا حضرت رسالت **صلی الله علیه و آله** بفرمود تا آن سجده را نکنند و بسوختند و حکم شد که آن موضع نزله  
 اهل مدینه باشد **پس** بی فرموده کار بر کشید **طرح** خاشاک و خاکستر کنید حق بجهنم میفرماید  
 که همیشه باشد جزای بنای ایشان و واسطه تر اید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق  
 و ریت خواهند بود بسبب این تخریب **الله** قطع **نیم** مگر آنکه پاره پاره شود دلهای ایشان بجیشتی  
 نقابیت احرار در آن نمازند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل و قوی باید یارک یاد قیر یا در و رخ  
 و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت بمثل آن **امور** و خدای داناست بتاسیس بناء  
 ایشان که به نیت بوده **حکم** حکم کنند است بخیر آن بر وجه حکمت و ترفیس و سیط از محمد بن کعب  
 قرطبی نقل میکند که چون در لیلۃ العقیقه هشتاد تن با هفتاد پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر **صلی الله علیه و آله**  
 بیعت میکردند عبدالله رواه رضا گفت یا رسول الله شرط کن برای خود آنچه بخواهی حضرت فرمود  
 شرط میکنم برای خدای و برای خود آنچه بخواهی حضرت فرمود شرط میکنم برای خدای که اول بر منید و بر  
 شریک نیارید و برای خود آنچه را که دارید گفتند چون بدین امر قیام نمایم **و** ای ما چیست حضرت فرمود که  
 جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ریخ البیع لا نفیل و لا نسفیل **و** فرودخت سودمند است ما  
 درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نمی خواهیم نمود حق بجهنم از آن بیع و شری خیر میدهد **الله** درستی  
 که بخیر خدای **و** اگر دیدگان **نفسهم** نفسهای ایشان که با شریجهاد شوند **و** **نفسهم**  
 و طاهای ایشان را که ورانده وی نفقه کنند **انکم** بلکه بر ایشان باشد بهشت این تمثیل است  
 برای اثبات سزا بهشت بر بندگان اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتراک بر آن بیع و شری جای وقوع  
 بدین که بتای املک بود و وجود مرکب هست و مرکب است هر از آن حق است العبد و مال و لاه پس این تخریق  
 است در غرض و جهاد یعنی ای بنده از تو بزرگ کردند نفس و مال و از غنای دادن بهشت بی زوال نفس مایه



شرف و شرف است و مال سبب طغیان و غرور است و دنیا قصه میوب را در کافران و جهنم باقی است  
و اینست **نظم** سنگ پند از کهر بیت **لک** حکم زمین بیده ز زمینستان در عرض قانی و خوار حق  
نعت پاکیزه باقی باقی **نظم** کارزار میکنند ای مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است  
**بسم الله** در راه خدای و طلب رضای او **نظم** میکشند دشمنان را **و قتل** و کافران  
میکنند بدست ایشان **و قتل** و عدل داده است خدای ایشان را پس بیع و شری و عدل داد  
**حقا** ثابت و باقی که خلاف نیست در آن **نظم** درین دلیل است بر آنکه تو  
و انجیل ما سر برده اند بقتال **و قتل** و فاکند **بعدها** بعد خود **و قتل** از خدای که  
است و کیم خلق در عمارت و اندازد **نظم** پس شاد با ما باشید **و قتل** بخیر و ورف  
خود **و قتل** با یکتا بیایست که بیا یکتا که در دستان **و قتل** و آن بی **و قتل** رسکای بزرگ است  
در مدارک از امام جعفر صادق رضی تعالی عنده میگوید ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت پس موفق  
خویش را که بدان بعضی خود را بمتاع غرور دنیا فروخته اند که قیمت شما نفیم باقی جاوید اینست  
شعوی معنوی آورده **نظم** خویش را شناخت سگین آدمی از زو فی آمد و شد در کین خو  
آدمی از آن رفوخت بود اطلس خویش بر دلق و دخت **نظم** ای مؤمنان باز گردانند  
از معاصی یا رجی کنندگان بحق بجهنم **نظم** بر مستندگان حق با خلاصی اقام بشن  
خدمت **نظم** است اینندگان حق را بدینجه بریسان رسد از سر و ضریا شناستندگان نعم الهی  
لحظه و طوف **نظم** روق داران و لیسر کنندگان بطلیب علم یا بیرون آیدندگان از بادید نفس و  
بسرینش انشی **نظم** کنندگان در عیان یا خضع آیدندگان بودرگاه بی نیاز **نظم** کنندگان  
در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات **نظم** فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت  
حضرت رسالت صلوات الله علیه و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او ثبات  
یا برای تضاد بیان ارفی چون بیانات و کار یا بجهت میان امر معروف و نهی منکر که کوشا می  
و یو یک با دیگری منضم باشند **نظم** و نگاه دارندگان **نظم** احکام خدای و سلمی گویدند  
دارند او را و در بر جوارح و قلوب و سر و و راح **نظم** و بشارت ده مؤمنان که  
بدین صفات موصوفند وضع مظهر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذر  
مبشر یا شار است بتعظیم و تکیه آن آورده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از زیادت قبر مادر خود  
کریمه کائنات زبده که دستوری طلبیدم در زیارت و بی من اجازت دادند و در استغفار او دستوری  
خواستم سر باز داشتند و این آیه آمد **نظم** صحیح نباشد و در این **نظم** بر غیر **نظم** و  
و ناز که گوید اند **نظم** که طلب آمرزش کنند **نظم** برای شرک آیدندگان و گفتند که غیر



یا بنوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نویسد شد و بعد فرموده بود که امر من کم از برای تو مادم که مرا زنی  
 نکنند اذن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت این  
 طالب امر من بی طلبید گفتند ما چرا با او قریبای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلعم برای پدر خود استغفار  
 کرده و اینکه بغیر ما استغفار میکند این را روا نیست بغیر و مؤمنان را که برای اهل شرک امر من طلبند  
**وَلَوْ كَانُوا إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ** خداوندان قرابت **بِقَوْلِهِمْ** از پس  
 شد **لَهُمْ** در میان **أَنَّهُمْ** آنکه در باب شرک **أَخِي الْحَكِيم** ملازمان در رخ **وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى** استغفار ابراهیم  
 و بنوع امر من خواستی ابراهیم علیه السلام **لَا يَسْمَعُ** از برای عم خود **اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** سخن از برای وفا کردن  
 که در وقت مناظره **وَعَدَ الْآيَةُ** وعده کرده بود سر بر رجا که گفت ساستغفر لک ری و در منابع آورده که  
 و عمل داده بود بدر ابراهیم و در آنکه من ایمان آنم پس استغفار ابراهیم عم آن بود که من طلب غفرت کنم برای  
 وقتی که بروی **قَالَ تَعَالَى** پس آنکه که روشن گشت عمار ابراهیم را **أَنْتَ عَمْرُو** که بد را و دشمن است مرخدا را  
 یعنی بر کفر بود و توفیق ایمان یافت یا بحی معلوم شد او را که از ایمان غی اهدا آورد **تَبَارَكَ** پیرایه که  
 از و قطع استغفار خود **أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى** بدریج که ابراهیم بسیار آه کند و بد کتابت است از وقت قلب  
 و کثرت رحم او **عَلَيْهِ** بر بار بود چندی که بد میگفت که چنانکه طو جوب میداد که ساستغفر لک پس دایره  
 قابله تمهید عد رسول مؤمنان میکند که چون ایشان قبل از استغفار کردند بدان مواخذ می اندازد و  
**كَانَ اللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** نیست خدای که قوی را ضایع و تباه گرداند یا ایشان را بیکر جناح اهل ضلالت را **يَهْدِي**  
**عَلَيْهِمْ** بعد از آنکه راه نمود ایشان را اسلیم **حَتَّى يَبْلُغُوا** تا وقتی که روشن گرداند ایشان **مَا يَتَّقُونَ**  
 آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند و گفته اند این است در شان جمعی است که از حق یل قبله در گذشتند  
 تا پس از تحریم حرم سائر اجل نویسدند میفرماید از آن کارها که کرده اند گرفت نیست **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای  
**يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** به چیزها از احوال اول و آخر ایشان **عَلَيْهِمْ** داناست **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای **لَهُ** مرفلاست **تِلْكَ السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ** بادشاهی استمافا و زمینها برود خواهد کندی مانع و منافی **عَلَيْهِ** زنده میکردند مردگان را **يَسْتَعِزُّونَ**  
 و میزدند زنده را **وَاللَّهُ** و نیست شمار ای مؤمنان **سُورَةُ** بجز خدای **وَيَقُولُ نَفْسٌ** کار سازی و نیدیاری بود  
 کاری و میباید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا را پرستی کنید که شما را بغیر وی ستوی امری نیست  
 که حکم عقاب از شما دفع کند و جزا و یاری نه که عذاب از شما باز دارد **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ** بدستی که توبه پذیرفت خدای  
 و بقوله توبه بان گشت **عَلَيْهِ** بر بغیر خود بجهت اذن او منافقان را در خلف با بیان تیر و سر  
 حضرت رسالت **عَلَيْهِ** میگوید از تعلق بد نوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یا تر عیب  
 است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج بر توبه و استغفار نباشد حتی بغیر و اصحاب او هر کس از معای  
 است که مآدون آن نیست وی منقصه خواهد بود پس توبه بمآدون کتاب است که از آن توبه لازم باشد



3

و پیش بعضی و فی الاستغفار الله کل يوم سبعین مرتبه است و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت  
 رسالت نیست به نوع آن حضرت بغیر حق تصور نبوده سلی هم بگوید ذکر توبه برای اینست تا مقدم  
 توبه است تر باشد و توبه تابع مقدمه توبه پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر **و الله اعلم**  
**الله تعالی** و از مهاجرین و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مرغز و بتوک را بطبع که بعد از **الله**  
**معون** آنکه پیروی کردند پیغمبر **فی ساعه العسر** در زمان عسر و تنگی لشکر بتوک را جیش  
 می گفتند بجهت آنکه عسره عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که دو کس روزی  
 یک خنایا بر تازی بردند و هم در آب که با وجود قلت مرابک شتر را می کشتند و بر طولبات احوال و احواد  
 آن دهو حوایش تر می ساختند و هوای غایت گرم می کشد لبس حق جسته صفت می کشد که درین زمان  
 تنگ ستابعت پیغمبر صلم می کردند **از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسر و تنگی میل کند و از جای**  
**برود و توبه را نپذیرد** از ایشان یعنی کار بردن رسیدن بود که جمعی از جهاد باز کردند تا متابعت رسول صلم  
 دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت **و کتاب علیهم** پس خدای در گذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات  
 بر ایان میل کرده بود **و الله اعلم** بدرستی که خدای بد ایشان **و کتاب علیهم** بسیار رافت است چون توبه کردند **و الله اعلم**  
 صبر بایست بقتضای بر ایشان **و الله اعلم** و دیگر توبه داد و بخشید بر او سر توبه بار پس  
 شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان بوقوف بحکم الهی بود قبل ازین بصف ذکر یافت که هم  
 کعب و علال کرده در تلخیص افتاد و حضرت رسالت پناه معلوم کرد که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه  
 نماید و بعد از چندی روز فرمود تا از زنان خود و رشده و زن هلال بخندیت و ی که نزد پیغمبر و ضعیف  
 بود نازده گشت بشرط عدم مباشرت و کار برینا نه بنگ آنکه **و الله اعلم** تا وقتی که تنگ شد **و الله اعلم**  
 بر ایشان زمین **و الله اعلم** با وجود کمالات و وسعت و این کتابت از شدت حیرت و غایت بریشانی  
 است **و الله اعلم** و تنگ شد بر ایشان **و الله اعلم** دلهای ایشان از بسیاری هم و وحشت بحیثی که فرج  
 و آتش را در آن راه نبود **و الله اعلم** و دانستند **و الله اعلم** که پناهی نیست **و الله اعلم** از خشم خدای **و الله اعلم**  
 مکرر بوی و آرزوی خواستی از کرم و ی **و الله اعلم** پس چون درماندند و بر بچارگی خود داناشد  
 توفیق توبه داد خدای ایشان را **و الله اعلم** تا توبه کردند و بچی باز گشتند و مقرر است که تا او توبه  
 توفیق ندهد و رقم قبول نکند توبه هیچ قایب درست نبود **و الله اعلم** که لطف تواری نماید ز نخست هم  
 توبه شکست و هم پیمان است چون توبه بایند پذیرد بوقوع شکست تا توبه پذیرد نبوده توبه در  
 القصه بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت **و الله اعلم** بدرستی که خدای **و الله اعلم**  
**و الله اعلم** است قبول کنند توبه از تائیدان **و الله اعلم** تفضل است بر رحمت بر ایشان **و الله اعلم** است **و الله اعلم**  
 ای گروه مؤمنان بهتر شد از خدای و مثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت نکنید **و الله اعلم**



و باید یار است کویان در اقبال خود چون کعب بن مالک و ابن دوت و دیگران است گفتند و عذر باطل نیاوردند  
 و بسبب راستی که سر صدق بخاد دولت بخات یافتند **از یکی** افقی بکم و کاسی و از هم عمر رستی اگر راستی  
 راستی خویش نهان کسی نکرد بر سخن زانوان کسی نکرد و گفته اند که این خطاب با اهل کتابین است یعنی  
 ای کویان کان موسی و عیسی علیهما السلام بنسبت از مخالفت محمد صلی الله علیه و آله باید با اهل قاف که اصحاب  
 اخبار و است بنز کوارند **اما** روایت و نشاند **از اهل بیت** مر اهل مدینه یا **از قرآن** و انان  
 خود ایشانند **از اهل بیت** از یار و کشتیان **از اهل بیت** که تخلف کنند و باز پس روند **از اهل بیت**  
 از حکم رسول خدای تعالی است در میغ فنی و تحفه ای اهل مدینه و حواله به بخت قرب بوده و بخت  
 ایشان بخروج آنحضرت بترک **از اهل بیت** و نرسد ایشان که رغبت کنند بتفسه های خود **از اهل بیت**  
 از نفس و یا یعنی حلیستن داری کنند و خود را بر طوطی دارند از کشتیدن آن ریخته که او میکشد  
 مرویت که ابو خلیفه انصاری رضی در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول صلی  
 بگذشت روزی بخانه خود درآمد و از روز بغایت گرم بود و او دوزخ داشت زنان و بوی یک  
 در عریضی نشسته بودند و از رفته و آب زده و کوزه های آب سرد مهیا ساخته و طعمای نیکو  
 ترتیب نموده ابو خلیفه بر در عریضی بایستاد و در زنان کمر بسته آن ترتیب ملاحظه نموده گفت  
 روا باشد که رسول خدای صلوات الله علیه بشدت حرارت و باد گرم در مانده بود ابو خلیفه  
 در سایر خنک آب سرد و طعام لذیذ باز زنان خود بروی حلیه میخواستند و میخواستند که در هیچ  
 عریض نیام و این آب و طعام خورم تا زمان که بدان حضرت ملحق شوم پس اندک تراویس برداشت  
 و روی برآورد و در منزل بتو که بعسکرهای آن ملحق شد **از اهل بیت** آن وجوب متابعت و ترک تخلف  
**از اهل بیت** سبب آنست که ایشان چون با رسول باشند **از اهل بیت** نرسد ایشان از تشکی **از اهل بیت**  
 و نه بخشی **از اهل بیت** و در کسکی **از اهل بیت** در راه خدای **از اهل بیت** و نرسد ایشان **از اهل بیت**  
 از آنکه کفار بهم اسپ یا کف شتر یا پاهای خود سپردنی که آن **از اهل بیت** بخشم ارد کافران را  
**از اهل بیت** و نیابند **از اهل بیت** از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسروقت و کسر و هزیمت و جرا  
**از اهل بیت** مگر نوشته شود برای ایشان **از اهل بیت** که آن **از اهل بیت** که در شایسته یعنی هر یک از ایشان  
 که بدیشان رسد مستحق ثواب شود این عباس رضی الله عنه که بر ترسی که از دشمن بدو ایشان در آمد  
 هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسد **از اهل بیت** در سستی که خدای **از اهل بیت** منابع نمیکند و تبا  
 نمیکند **از اهل بیت** مرد نیکوکار از این معنی بجا همدان **از اهل بیت** و نفقه نکند **از اهل بیت** نفقه و نه  
 برک جناح ذوالنورین و عبد الرحمن عرف رضی الله عنهما **از اهل بیت** و قطع نکند در سیر خود **از اهل بیت**  
 هیچ مراب و سبیل را مراد زمین است یعنی هیچ رسی را قطع نکند **از اهل بیت** مگر نوشته شود



۱۳

برای ایشان ثواب آن و آن نوشته برای حق است **بسم الله** تا جزا دهد خدای ایشان را **حسن ماکو**  
 نیکوترین آنرا که در راه حق **بیکو** عمل میکردند و چون احسن و اجزاء حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت  
 توفیر حق و تکثیر آن درینا به فرموده که اگر مثل عازکاران را اطاعت باشد و یکی از همینکه توبه حق  
 بجهت او را سعاب عظیم دهد و قصه و خنده دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را بر بر آن ثواب از این  
 طارح تا کرم او بنیست بجاهلان برهم ظاهر کرد **بیت** مجاهدان سلف اینچنین از آن دارند که در غزاه  
 بکر جهاد بر میان دارند **۱۴** آورده اند که انواع تعدیدات در باب تخلیقات نازل شد مؤمنان جانم  
 شده اند بر آنکه چون بغیر جهاد بر آید بتمامی عازم حرب شوند آیه آمده که **تاسکات الفریقین** و وائیت  
 و نشانند مؤمنان را **الیفرقین** آنکه بیرون روند بغیر **کافه** هایشان به امر بعیت مختل می ماند **۱۵**  
 پس چرا بیرون روند **یک فریق** از جمیع کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلد اند **نهم طایفه** کوفی اند  
 که بجهاد باقی توقف نمایند **استفهم** تا طلب دانش کنند **۱۶** مردین و فقها آفریند و از عبد  
 الرزاق بن عام مرید است که مراد اصحاب حدیثند **۱۷** و تا یم گفته فقها **۱۸** گروه خود را **۱۹**  
**رجعوا الیه** چون باز گردند از سوی غیر و ایشان **۲۰** تا باشد ایشان را حدیث نمایند از آنچه  
 بهم کرده میشوند از آن **یا ایها الذین امنوا** ای کسانی که گرویده اید **۲۱** کارزار کنید یا آنکه **۲۲**  
 نزدیک شما اند **۲۳** از ناگرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفتند اهل روم  
 مراد **۲۴** که در ولایت شام بودند و شام قریب مدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان  
 نزدیک **۲۵** و باید که بیابند کافران و فرم کنند **۲۶** در شما درستی بنسبت خود یعنی عینی  
 در مقاله قبیل از وقوع قتال باشد فی و صریح بر مقاله یا شجاعی در حین محاربه و **۲۷**  
 آنکه خدای **۲۸** یا پر هیزگار است بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق  
 بجهت بقتال کفار از بهر میاید که دشمنی از نفس اماره کافر نیست و نزدیکتر به دشمنان  
 بتواوست که اعدا عدوک نفسک الی بین جنیک پس بقتال او که عبادت از جهاد اکبر است اشتغال  
 اوی و انبیت بخانده و الیه اشارت بمشهور **نظم** ای شهان کشتیم ما خضم برون ماند از خصمی  
 بنود را ندرون قدر جغتایان جغتای و الا صغیریم این زمان اند جهاد اکبریم **۲۹** سهل دان شیرین **۳۰**  
 بشکند شیر از آن که خور است بکنند **۳۱** و از آن **۳۲** و چون فرستاده شود **۳۳** باز از قرآن  
**۳۴** پس از منافقان کسی هست که گوید با منافق دیگر از روی اکلان و استهلا یا بلفظ  
 مؤمنان گویند **۳۵** کیست از شما که بفرود آورد **۳۶** این سوره **۳۷** گویید فی انکس ارام  
 که این سوره ایمان او را زیاده کرد **۳۸** پس اما آنکه گویید اند بر استی **۳۹** **۴۰** پس از آن  
 کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین یعنی چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبیر درین سوره



و ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان سوره های دیگر **هم پیشتر** و ایشان  
 نشان دهنده می شوند و آن که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست **و اما**  
 و اما آنکه **نعم** در سوره های ایشان بیماری شک و فتنه و حق و حسد و بغض اسلام  
 پس زیاده بکنند آن سوره ایشانرا **بجای آید** شک و فتنه بکنند ایشان یعنی در سوره های  
 دیگر شک داشته پس شک ایشان درین سوره انتظام یافت بدان شک را بیرون بکشند و بگویند و بگویند  
 و بگویند یعنی استحکام یافت و این صفت در ایشان تا وقتی که بر نهد **هم کار** و ایشان کار نپوشد **لا یفوت**  
 و این یعنی پسند این منافقان **هم یفوتون** آنکه ایشان مبتلا میشوند با منافقان بلیات از هر خط  
 و غیر آن اتفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان **در هر سالی** **مرا و سرتین**  
 یاد و بار **هم یفوتون** پس تو بر نمیکنند از فتنه **و هم کار** و نپذیرند سبکباز و از آنکه  
 و چون زود آید **سوره** سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود **نظر بعضی** نظر کنند  
 برخی از ایشان **ای بعضی** بسوی برخی یعنی بچشم یکدیگر را اشاره کنند از روی انکار و سخری  
 بدان سوره یا از راه خشم و سخط یا استماع عیوب خود بیقرار میون ایمان کنند بفرار از مجلس و با هم  
 گویند **هم یفوتون** و ای پیغمبر کی از مسلمانان شمان اگر از مجلس بیرون روید پس کی  
 کسی بپند اقامت کنند که نه بپند بر خیزند **هم یفوتون** پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلوات  
 بر او **هم یفوتون** بگردانند خدای **هم یفوتون** و گاه ایشان از فهم قرآن یا از قبول ایمان واضح است که  
 نیکو این کلام خیر است و احتمال دعا دارد یعنی بگردانند خدای و گاه ایشان از خیرها  
 یا **هم یفوتون** سبب آنکه ایشان **هم یفوتون** گویند اندک در نمی یا بند حق را و فهم نمیکند **لقد جاءکم**  
 هراس بدین و راستی که آنکه بشما ای آدیان **هم یفوتون** و ستاده حکم خدای **هم یفوتون** از شما یعنی از جنس  
 شما در بشریت یا بواسطه جنسیت مخالفت نمایند و فاده و استفاده وجود کرد یا آمد بشما ای  
 اعرابی رسولی از شما است که بگفت شما را از قبل شما این عباس رضی فرمود که هیچ قبل نبود در عرب  
 الا که حضرت مصطفی را **هم یفوتون** رشت قرابتی پیوسته بودیدان و در قرآن شاذه من انفسکم  
 بفتح فاحش اند یعنی از فاضلترین و شریفترین در نسب و هم در حسب **هم یفوتون** دشوار بود  
**و تا** این در پنج افتد بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند از صفت رسول دانند و بعضی  
 علیه ما عینتم برین وجه فروخته اند که بروست این بکنند از کتاه یعنی اعتذار از تروست روز قیامت  
 که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند **هم یفوتون** بعضیان نمائند کسی در کوفه دارد  
 چنین سید پشرو اگر دقت از کتاه پاک نیست **هم یفوتون** و غدر خواست بود یک نیست **هم یفوتون**  
 صفی دیگرش این که حریف است بر اسلام شما **هم یفوتون** بگویند و بگویند **هم یفوتون** مهر با نیست و بختی



3

حق بجهت هیچ پیغمبری را یکی با واسم از اسماء خود اختصاص نکرده و پیغمبر را خود را فرموده ان الله  
 لرووف الرحيم در بيان وي گفته باقونين روف رحيم ويك وجه تفصيل التحفرت بر اينست و ديگر عليه  
**فان تولا بس** اگر برگردند سنا فغان از ياري هوا واري و تخلف نمايند از زمان برداري **فقل بس** پس بگو  
**حسبي الله** بسنده است مرا خدايي كه شر شما را كفايت كند و سر بر شما غالب سازد **لا اله الا الله**  
 هيچ معبودي بجز حق نيست مگر وي **عليه تر كلت** بروي توكل كن درم و كار خود بولي كذا استم **هو** و او است  
**ربك العزير العظيم** خداوند عزيرش بزرگ كه مرا و ملك عظيم است يا عزيرش كه قبله دعا و مطلق ملكه  
 بلند است بكمال قدرت و حفظ حق تعالي است يعني آن خدايي كه مرش را بدان بجهت كه شست  
 هزار كن داري و پروا نتي سبده هزار قاعده و از هر قاعده تا قاعده سبده هزار ساله راه هر  
 آن مملو از خافات و صفات بقدرة كماله خود نگاه ميدارد قادر است كه مرا از شر سنا فغان در پناه  
 آرد كه حافظ مندگان و ناصر سرافكندگان است **نعم** از و خواه ياري ده او است **بدو التجا**  
 كن كر بينان بد او است كسي را كه او را در پناه حرم دارد از فتنه كينه خواه **مطافه لطايف و لطائف**  
 اين دوايه حواله است باوراق جواهر التفسير والله نعم الوالي ونعم النصير **سورة يوسف موعود**  
**بسم الله الرحمن الرحيم**  
**الز** حروف مقطع بقول ابن زيد رحمه الله اسامي سودند و علم الهدي قدس الله سره فرمود كه حروف  
 نام نهد سورة را هم خواهد و گفته اند الز يعني انا لله الرحمن و در بحر آورده كه هر حرفه اشارتي است  
 از حق بحبيب وي معلوم ميگوييد سوگند ميگويم بالآتي من بر تو دراز و بلطف من با تو در وجود و بر  
 من مرتب تا ابد جواب قسم چيست **تلك** اين يك سورة **آيت الكتاب الحكيم** ايتهاي قرآن شتم  
 بر حكمت يا حكم كه در وي تناقض و اختلاف نيست تا آنكه درم نسخ بروي كشيده نشود يا كسي تفسير  
 وي قادر نبوده ابن عباس رض فرمود كه چون اساس بنو محمد صلي الله عليه و آله تا كيد يافت و حضرت پيغمبر  
 عز شاندر او را بر سالت اختصاص داد و مناديد قريش اظهار انكار نموده گفت عجب است كه خدايي  
 بمعاليمان از آديان و سول فرستد و از جمله بنم ابو طالب را اختيار كند حق بجهت فرمود **كان**  
**لنار** ايا هست مردم ما را **عجبا** شكستني **ان ادحيينا** انكه وحي كرويم **الي رحيل** بسوي مروي **نعم**  
 از جنس ايشان و از قبيله ايشان و مضمون وحي ما چيست **ان الله اناس** الله بيم كند مردم ما را  
 از عضويات الهي نعيم كوداند او را هم هيچ كس خالي از صفتي نباشد كه او را از ان بايد ترسيد الا ما  
 شاء الله و مخصوص كرد بشارت را با اهل ايمان چه كفار را حفي كه سبب بشارت باشد نيست پس  
 فرمود **و بشر الذين اسوا** و بزرگواران را كه كويده اند **انكم** بآنكه سر ايشان تراست **قدم مديت** پيشروي  
**عند ربكم** نزد يك خداوند ايشان يعني ايمان و طاعت و گفته اند قدم صدق سابقه از لي است كه حق



وعدا راست داده در نجات مؤمنان و سیاهی کوبید مقام صدق است در روز و لال نیست یا ایمان  
 صادق یا رسول الله یا دعای ملائکه در بار ایشان یا علما یا خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت  
 ایشان بخلاق میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشتند یا تقدیم حق بجهنم است را اجناس خوی  
 سخن الا حرون السابقون از این خیر بود هد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر است و در عین المعانی  
 و نبوه که حضرت رسول الله ص از قدم صدق برسد بد و فو که می شفاعتی تو سلون ایبریم و عورت است  
 که کناه کلان تبار روزگار هیچ وسیله برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت نیست کفنی  
 هم شفاعت عامی عذر خواه دل بر مید آن کم افتاده در کناه **قال الکفر** گفتند ناکر و بدکاران  
 بعد از آن پیغمبر ایشان و نمودن حواری عادت **اینها** بدستی که این مرد **سحر** جادوی  
 اشکار **انرا** بدستی که بروردگار شما است **الذی** آن خداوندی که بقدرت و عز و حکمت بی  
 قصور **خلق السموات** و **الارض** و سماءها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم **ان فی ستمه**  
 در مقدار شش روز از ایام دنیا **است علی** پس مستوی شد بر عرش که اعظم  
 مخلوق است **ید** پس از اینها که بر مقتضای حکمت تا تقدیر میکند بود بنهار این وجهی  
 که بخواند **یا من** نیست هیچ شفاعت کنند روز قیامت **امن** بود **یا من** که بزرگترین است  
 دادن خدای مراد در شفاعت این کلام رد شفاعت الله است و اثبات شفاعت مادیون **یا من**  
 آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا **یا من** بروردگار شما است نه غیر او چه غیر او  
 با او در این صفات شریک نیست **یا من** پس او را بیکایک برستید **قل لا تدعون** یا بند غنی که بود  
 یا تنگی نمیکند که مستحق عبادت او است نه عبودیت شما **یا من** پس او است **ترجمه** جمیعاً بازگشت  
 شما برب و نشور بنحیر او پس آماده باشید جواب سوال او را **وقد الله** وعدا داد شما را خدای  
 و عا دادنی **حقاً** راست و درست **یا من** بدستی که خدای در اول بیافریند خلق را **یا من**  
 پس بعد از مردن زنده گرداند و بر او مقصود از ابد او اعاده ثواب و عقاب است جنازه فرود  
**یا من** تا جزا دهد انانی که کوبیده اند **وقول القلیح** و علما یا بستند یل کرده اند **یا من**  
 بعد از خود یا مکافات کند ایشان را بعد از ایشان یعنی رعایت عدل که در امور فرمود باشد یا ایمان ایشان  
 بر این عدل قوی است بر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله او چه است هر اراد می کنند این کلام را  
 بقوله **یا من** و آنکه کافر شدند **یا من** بر ایشان است **ترجمه** شاید فی از آب کرم و وزخ  
 که چون بخورند اخشا و ابعاء ایشان پاره پاره گردد **وقد الله** و دیگر ایشان را بود عذاب مرده که  
 که تخلف نیابد **یا من** بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول **یا من** کافر می شدند **یا من** او است  
 آن خداوندی که بقدرت کامله **یا من** که انداخته اند **یا من** خداوندی که روشنی **یا من**



و ماه را حذاوند نور عطا برانند که هر روزی بالذات باشد میناست و آنی بالعرض بود نودست و در انوار  
 آمده است که حق بجهت درین آیت تنبیه فرموده باینکه افتاب بذات خود تیر است و قمر بعرض تیر میشود  
 و آن بقدر ارمقابه اوست یا شمس چنانچه در علم هیئت همین شده **و قد ذکر** و تقدیر کرد از هر یک شمس و قمر را  
**تقدیر** نموده بر ملک بقدر سیر ایشان و آنچه است که تقدیر کرد برای قمر نموده است که در ماهی و مشهور است و قمر قریب  
 بشان روزی قطع منزل کند **تقدیر** تا به اینده شما **عنه الشیخ** شما را سبها و چون سال شتاب برایش باشد در ماه مذکور **و تقدیر**  
 و تا به اینده شما اوقات از ماهها و روزه ها در محلات و بهجات خود **خلق الله** و اینها نیز خدای آنکه مذکور شد **و تقدیر** که  
 برای تیر ببارنی و گویند با بقیع لام است یعنی مکر برای بیان حق **تقدیر** روشن میکنیم و بعضی بوقعی خوانند یعنی خدای  
 بیان میکند و لایق قدرت خود **تقدیر** برای گروه که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند **و تقدیر**  
**خلق الله** بدرستی که در آنده شب و روز پس از یکدیگر یا در آنجا گفت ایشان بخود طلعت **و تقدیر** و در آنجا آورده  
 خدای **فی الشیء** و تقدیر در آسمانها و زمینها از انواع بودنها **تقدیر** هر آینه نشانهاست بر وجه صانع و وحدت او و کمال علم  
 و تقاد قدرت او **تقدیر** هر کوی را که بر سر آسمان احوال و خواتیم او یعنی احوال مال و معاد برانند شود و از رسولی  
 شتر ترسان گردانند و اندیشه خوف باعث بود ایشان را بر فکر و تدبیر **و تقدیر** بدرستی که آنانک **تقدیر** امید دارند  
**و تقدیر** و امید را با بقیع نمکنند آخرت را که محل تقاست **و تقدیر** و ششوشوندند **و تقدیر** بر نماز و نماز و سببند بدان را  
**و تقدیر** و او را کم کردند بدان معنیست خود را بر لذات محسوسه و فرح و فانیه مقصور گردانند و از نعم غیبی و لذتهای مآب و  
 غافل شدند یا آنک در دنیا سکن گشتند و بوی که بویا هر آنان را از آنجا رحلت نخواهد بود و نه اندیشه که طاعت و تقوی و دست اهل  
 طلب ریل و فواید کوفت **و تقدیر** آن گیت که دلها در دنیا غرق گشتند **و تقدیر** پنداشت که مصلحتی و تاخیری نیست کوضیفه زن که چندی  
 بایکند کوفت منه که باری بایست **و تقدیر** و آنانک ایشان **و تقدیر** از آیههای کتاب یا از لایق قدرت  
 ضعیف **و تقدیر** ناگهان و سحرانند **و تقدیر** آن گروه که یاد کرده شد **و تقدیر** حای بودن ایشان آتش دفع است **و تقدیر**  
**و تقدیر** با بقیع بودند که کسب میکردند از نعمای بقیع کوفت و شرک و فساد **و تقدیر** بدرستی که آنانک ایمان آورده **و تقدیر**  
**و تقدیر** و بگردنگارهای شایسته **و تقدیر** راه غایب ایشان را بروردگار ایشان را در آخرت **و تقدیر** بنور ایمان ایشان  
 بر راه بهشت یا بسبب ایمان راه غایب بسوگ سلی که سودی با دراک فساد باشد **و تقدیر** میروند **و تقدیر** از هر سکن  
 ایشان بویای آب **و تقدیر** در بوستانها با نعمت **و تقدیر** خوانند بهشتیان مرخدا را **و تقدیر** در بهشت وقتی که آنچیز  
 آرزوی ایشان باشد طلبند است که گویند **و تقدیر** بپای یاد میکنیم ترا با خدا یا و این فکر بهشت تلذذت برای سبب  
 و چون این کلمه گویند آنچه مشتبهای ایشان بود و در این حاضر کرد **و تقدیر** و در و دالیشان بر یکدیگر **و تقدیر**  
 در بهشت یا درود حق با نجات ملائکه **و تقدیر** سلام بود **و تقدیر** و اخذ عای ایشان **و تقدیر**  
 آن باشد که گویند حمد خدا را **و تقدیر** که برورد کار عالیانست و گفته اند چون مؤمنان بهشت  
 در آنکه انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال



بکشایند و ملائکه با حق بخت بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات بشیر کردند و حمد و ثنای  
 الهی بجای آورده ختم کلام بصفه اکرام فرمایند و هرینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای  
 بهشت خوشتر آید **نظم** مزوق ناسوا عاشق شتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است اگر چه در  
 فرودین نعمتایی است وصل او از هر دو دانی خوشتر است در عین العالی آورده که یکی از پرده کما  
 حرم محترم سید عالم **علیه السلام** بند اسیر نراسک بود ایند و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت **صلی الله علیه و آله**  
 خبر یافته بر تحقیق گفتند نفرین فرمود حق بجنه دایه فرستاد که **و تو بحمل الله** و اگر نفیض کند خدای  
**تعالی** **الش** برای مردم مان باجایه دعا **انما هم الخیر** جناحه شافتر ایشانست بسیرت اجا  
 دعای خیر **تقی** **هم** هرینه راندا شود بسوی ایشان **بجکم** اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر  
 مادی بجای بد ایشانرا بنزدی اجابت کنیم جناحه دعای خیر ایشانرا استجاب میکرد اینم ایشان زود  
 هلاک شود حضرت پیغمبر صلعم فرمود که خدای را بسکیریم نزدیک تو عمل کرد که مراد از آن خلاف سخن پیغمبر  
 بدرستی که می بشود بسوی او که او را بر خاتم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بنم از او در بان او دعائی  
 خیر کردن و سبب پائی او سان از کناهان و وسیله فرج که روز قیامت بدان تقرب کند حضرت  
 بمعنی مفسران بر آنکه کفار و نیکوکاران عذاب را استیصال بینوند پس آیت آمد که مادر عذاب که ایشان  
 بطلبند تعجیل نمیکند **تسبیح** پس بیکد ایم آنرا که **بقاؤنا** امید نمیدارند **تسبیح** دیدار مارا  
 یعنی جگر بکروند یا نمیشوند از مادر روزی و بشور **تسبیح** در پرده ایشان یعنی بطریق  
 استدراج محلت سید هم ایشانرا تادیر ملالت **تسبیح** سرگردان میشوند **و انما سر لانس** و چون  
 برسند بآدمی **تسبیح** و رنج مراد مطلق کار است یا ولید مغرور یا عینه بی ربه و بر هر تقریر  
 بخوانند بار باخلاص **تسبیح** وقتی که نیکه کرده باشد بر هلقی خود یعنی صاحب فرارش بود از آن  
 رنج **و انما** یا نشسته **و انما** یا ایستاده و فایده نزدیک تعیم دعا باشد در جمله احوال  
 یا برای اصراف اللام و مضار **تسبیح** پس چون برداریم و ببریم از رنج و مضرت او را بخت  
 اخلاص او در دعا **تسبیح** برود بر هاراهی که بود از کفر یا بگذرد از توقف دعا و دیگر رجوع نکند **تسبیح**  
**تسبیح** کوئیا که او بخواند است مارا **تسبیح** بدفع کردن رنجی که بدور سید بود **تسبیح** همچنین  
**تسبیح** راسته شد است **تسبیح** سر اسراف کنندگان که از حد تجاوز نموده اند **تسبیح** آنچه  
 هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول امر و نواهی **تسبیح** عمل میکنند **تسبیح**  
 و بدین سبب که مآهلاک کردیم اهل فرها **تسبیح** پس از شما ای اهل که **تسبیح** انکام که ستم کردند بتکذیب  
 پیغمبران **تسبیح** و حال آنکه آمد بودند بر ایشان **تسبیح** رسولان ایشان **تسبیح** بجهنمهای روشن  
 یا بجهنمهای ظلمت **تسبیح** و نبودند ایشان که ایمان آوردند اگر هلاک نشدند و زنده ماندند یک



بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی بر ایشان **کتاب** همچنین که ایشان را جزا دادیم یا هلاک  
ایشان بجهت تکذیب رسل **تخريف النعم المحبين** جزا خواهم داد کرده شرکاء از اهل مکه که تکذیب پیغمبر را  
میکنند **ثم جعلناهم** پس ما گردانیدیم شمارای کرده که محمد صلی الله علیه و آله بشما سبوت است **خلاف خلقنا**  
کنشگان **في الدنيا** در زمین **ننظر** پس از فرقی که هلاک شدند **ننظر** تا به پنجم در صورت مصلحت  
بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما **كيف تعملون** چه گونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضا  
اعمال شما معامله کنیم این خیر و خیر و ان شر انشر **نظم** جز اینها فعل است کوی که در وی هم کوی  
نیخاید اگر کوی نکوی نیک بختی و هر بد کرده بد بخت است **ان** در خیر است که بعضی از کفار قریش  
با حضرت **رسالت** صلی الله علیه و آله هم گفتند اینتی بیار که عبادات عرب را از عبادت لات و عزرا باز  
ندارد و دین بتان در آن نبود و حق بجهت زبده که **واذ انزل** و چون خواند شود **عظیم** بر شکان مکه  
**انما آیتهای ما یعنی قرآن** **بیست** در جای که واضح است **قال الله انکم لکافرون** گویند انکه لکافرون **واذ انزل**  
ایده ندارند رسیدن بمایا غیر ستم از و عید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند  
سر پیغمبر را صیلا هم **انما یقرآن** بیار قرآن **تخريف النعم** بغیر این که بر ما بخانی یعنی کتابی که در و ذکر  
بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب الهی باشد **انما یقرآن** یا تبدیل ده قرآن یعنی بجای اینتی  
عذاب ابد رحمت و وضع کن و عرض ایشان این بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را  
الزام کنند حضرت فرمود که **قل یکو با ایشان** **ما یقولون** نمی فرمود و روایت سر **انما یقرآن** انکه تبدیل  
کنم **قل ترا من یفکون** **نفسی** از قبل نفس خود یعنی خود نمی توانم که قرآن تغییر کنم و در آن زیاده  
و کم تعرف تمام **ان اشع** متابعت نمی کنم و از پی در نمی روم **انما یقرآن** هر آن چیز را که وحی کرده شود  
**ان** بسوی من از حق تعالی زیاده **ان** **انما یقرآن** بدرستی که من سیرم **ان** **تخريف النعم**  
او عامی شوم سر پر در کار خود بتبدر **قرآن** **عذاب** **عظیم** عذابی روز جزا را  
قیامت **قل ان شاء الله** بگو اگر خواستی حد **ننظر** خواند می آنچه بهر منزل شد است **عظیم**  
بر شما **واما امرکم** و نه نیز شما را دانای خدای **بقرآن** پس اثر فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد  
بخواند و شما را دانا ساخت بفهم آن **فقد لیست** پس بد رسانی که در یک کلام **در بیان**  
شما **عز** و از آنکه مقدور جمیع سال بود **تخريف النعم** پس از نزول قرآن **ان** یعنی در آن مدت که بشما  
بنویم من قرآن بخواندم و نه شما بدانا بودید **انما یقرآن** یا جزا در نمی یابید و عقل نمیکند  
که کسی جمیع سال در بیان شما بوده و ممارست عملی نه نموده و یا عالمی صحبت نفرموده و کلامی  
بشما بخواند که فنی ای عرب از حال بلاغت آن حیرانند و بلفظ دیوانه **انما یقرآن** از حال فصاحت  
آن انگشت نخیر و دندان هر آینه بتامل مرین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ایقاع **عظیم** چنین



الحمد لله  
الجليل  
الجليل  
الجليل

از روی جان خارق عادتست پس قرآن مجزه رسالت و وسیله دلالت باشد **فهم** ایما و انکبوع و زنون  
و اندر قم بر ورق کاف و نون بی قلم و کاغذ اب و میاه معجز آورده و وحی الهی بی خط و قسط از علم  
ازل اشکل لوحی قلمش گشت حل **معنون** آیت سابق آنست که او تر غلیم بر خدای در تغییر و تبدیل  
و راه و شما افتراسیکند که کلام می میدارند **خُنْ أَظْلَمُ** پس کیست سخنان **خُنْ** از کسی افتراس  
کند و بر بندد **عَلَيْهِ السَّلَامُ** بر خدای دروغی **أَوَّلُ كَذِبٍ بَالِغُهُ** یا کذب یا کند البته ایما و بران کاف و نون  
**أَنَّهُ لَقِيَ اللَّهَ الْحَيُّ هُوَ** بدرستی که بجات نیابند جرم کاران یعنی کاران **وَعَبْدُ رَبِّهِ** و میپرستند  
**سَيِّدُ رَبِّهِ** بدون خدای **سَلَّمَ يَضْرِبُهُمْ** چیز را که ضرر رساند بدیشان اگر ترک عبادت کنند **وَيُكْفِرُهُمْ**  
و خود رساند بدیشان اگر و اوقات پس شش و صرف نمایند نه که معبود ایشان جمادات و  
جمله را یصال تقی و ضرر قاصر نباشد و حال کلمه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب  
متعلق بود تا بندگان باید جلب نفع و دفع ضرر او پرستند **وَيَقُولُونَ** وی گویند عید (صنام  
**عُلُو كَرِيمِي** بتان **شَفَاعَةُ** شفیعان مانند **عِنْدَ اللَّهِ** نزدیک خدای یعنی در امور دنیایمان  
شفاعت میکنند و از خدای درخواست سیفایند تا مهمات ماکفایت کنند یا اگر فرضا بعث و جبر  
باشد جناح معتقد است مریضان امار از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند **فَلْ**  
**يَكُنْ** بگو **أَتَسْتَعْجِلُ الْأَمْرَ** یا خیر میکنند خدای **عَلَاكُمْ** یا چیزی که میداند **فِي السَّمَوَاتِ** در آسمانها و **وَلَا**  
**يَعْلَمُ الْغُيُوبَ** و نه در زمین انتقاء معلومست یعنی شما میگویند که خدای سیریک هست و اثبات و شفا  
بتان میکند و خداوند که عالم است بجمع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که سیریک نیست و شفاعت  
خواهد بود و گویند که بایع صله است معنی آنکه خبر میکنند خدای بجزی که در آسمان و زمین نیست  
یعنی سیریک باری **يُخَيِّرُ** یا گشت خدای **وَيَقُولُ** و برتر است **عَلَاكُمْ** را آنچه ایشان سیریک میدارند  
**وَيَاكُلُ النَّاسُ** و بنودند آدیان **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** مگر نمی یگانه یعنی متفق بودین اسلام در زمان آدم علیه  
السلام یا بعد از واقع طوفان که جز نوح هم و اسحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند مگر در زمان بعث  
البراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه **فَاخْتَلَفُوا** پس اختلاف کردند بسبب بعث رسول یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی  
بر کفر اصرار ورزیدند یا رب بر دین اسلام محرم بودند پس مختلف شدند بسبب عریضی که احکام کلیات  
اختراع کرد **وَلَا يَكْمُلُ** و اگر نه کلمه ایست که **بَقِيَّتُ** پس بقی کوفته است **يُنْزِلُ** از آفریدگان تو یعنی حکم ازلی  
واقع شده یا خیر عذایی که فاصل و فاروق باشد میان مختلفان و اگر نه **فَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ** هرینه حکم کرد و شد  
میان ایشان **فَيَمَازِيهِ** در آن چیزی که ایشان در آن **يَخْتَلِفُونَ** اختلاف میکنند یعنی عذاب بیابری و قتل  
هلاک شدی و بحق بماندی **وَيَقُولُونَ** و میگویند مقرر جان آیات یعنی سیرکان که **وَلَا تُزَكِّيهِمْ** جز از ستاه نشد  
**غَلِيظٌ** بر بعد علم **أَيُّهَا** معجز **رَبِّهِ** از پروردگار و از معجزات که ما میطلبیم که آن تعجب را بفاراست و اسقاط سخا



و بعد از ايات که در سوره يحيى اسرائيل مذکور خواهد شد فقل پس بگو در جواب ايشان که نزول ايتها بغيب  
و في بسمه **انما الغيب** جزين ييست که علم غيب **لله** در خداست ملائکه در ضمن ازال ايات مقرر شده  
مفسد باشد که باز دارد ايتها را از نزول **فانتظروا** پس شما انتظار بريد نزول مقرر جات را **ان**  
**عكم** بدستي که من نيز باشما **التنظير** انتظار من تا بر بينم که عذاب بشما مي آيد يا ايتها که مطلوب شما  
ست واقع ميشود **واذا اذقنا النكاح** و چون بچشائيم مردمان را يعني اهل که را **رحمتي** رحمتي **من بعد**  
پس از چهارمي که **ستم** رسيد باشد بديشان يا از اخي بعد از تنگي و قحط **اذقكم** چون در  
مزيان است **مكشركم** مكرمي در ايتهاي ما يعني طعن كنند در بن و در بان پيغمبر  
كيد غايند آورده اند كه اهل كه هفت سال بديا قحط و غله مبتلا بودند چون رحمت را باي و افه  
سجاني از اله آن بليه نمود بفتح كلام **الو** و قمه حضرت پنايه مشغول شده و بگذايد و چيل تسك ييجستند  
حق بجهنم **فريق** بگوئي محمد صلوة خديا **ان** نزود تراست از شما در رسانيدن جزاي مكر شما  
يعني پيش از ظهور كيد شما بنزول عذاب بر شما خواهد كرد **ان** بدستي كه مرست و كان يا يعني  
ملك كه حفظ **يكنون** سينويستند **ما كرمون** اي شما مي اند بسيد از مكر و بعد از آنكه تدبير خفي شما را  
فرستگان ما پي مي نيت بر باي بنهان خواهد بود بصورت اين كلام تحقيق انتقام است **الذي** اوست  
آنكه **ليس** يزند و قدرت بدهد در قطع مسافت شما را **في** درختي بركب خشك چون كشتي  
وزورق **حقا** **الكثير** تا چون باشد **في** درختي **و حزين** و كشته مير و نديا آنكه و مروي اند  
**يحيى** بباد خوش كه زم يوزد فايد عدو از خطاب بغيت سبالف است يعني كويي كه اين صورت  
تذكري است بر غير مخاطبان نيز تا منعظ شوند از احوال اين قوم كه در كشتي نشسته و كشتي ايشان از بيا  
درست كه براند از صلاح كشتي ميوزد و ميوزد **ان** و شادمان شده اند ايشان با آن باد **جا**  
ناگاه ايد بدان كشتي **ريح** بادي سخت كه دريا شور آيد **جا** و بيايد بديشان موج  
در با **كل** انهم مكاني يعني از چپ و راست و پيش و پس كشتي موج در آيد **و قوما** و يقين كنند  
**انهم** آنكه و زكر نمه است بلاها ريشان را از هر جوانب **و قوما** بخوانند خدا را بگشود  
آن بلا از ايشان **خلص** در حالي كه پاك كنندگان باشند **الذين** براي خداي دين را يعني از  
خوف دين خود را خالص سازند و فطرت اصلا ظهور كنند و عوارض نفساينه و شيطانيه را  
كرد و گويند **ان** احوال بجات دهي **زهد** از اين اهل و بلا **و قوما** هر اينه باشيم ما  
**الشاكين** از سياسي دارندگان مرفعت بجات را **انهم** پس چون بازها بند ايشان را از  
يترسند **انهم** چو پي ايشان را **في** ستم ميكنند در زمين و مي شتابند همان  
كارها كه بران بودند از ترك و فساد **بغير حق** تا كيد است يعني فساد ايشان بغير حق است و باقى

ايشان جبر



ایشان بیدارند که در آن عمل میطلبند **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **إِنَّمَا جَعَلَكُمْ** جزین نیست مگر شما را  
**نفسکم** بر نفسهای شماست یعنی و باله آن را جمع بشمار **هَرَكَة** هر که او بد میکند بی شکر با خود میکند و گفتنی که علی  
 (نفسکم سبده ای) است خیر و **سَبْعُ** الحیوة **وَاللَّيْلَةُ** یعنی آنکه ستم و بد او یا شما بر خورده از یکان بد کنی دنیا  
 است یعنی دوسه روز و سه شب تا بیدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفظ سماع را  
 بضم خواند و مصدر فعل محذوف و مانند یعنی هر وقت چند بر بخورد و زود از زندگانی دنیا **وَاللَّيْلَةُ** پس سبده  
**نفسکم** باز گشت شماست در قیامت **نَسِيتُمْ** پس خیمه کیمی **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** با آنچه هستید که عمل کنید  
 و مناسب آن پادشاه خواهد داد **لَتَمَثَّلَنَّ الْحَيوةُ الدُّنْيَا** یعنی نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت اتفاقا  
 و ابدار آن بعد از اقبال **نَحْمَدُكَ** مانند آب است یعنی باران که **أَنْزَلْنَاهُ وَفَرَسْنَا دِيمَ** انوار **وَأَخْشَعْنَا** از آسمان  
 یا ابر **بِسْ** بیامیخت با آن آب **بَنَاتُ الْأَرْضِ** گیاه رسته از زمین **وَمَا يَأْكُلُ السَّمَكُ** از آنچه  
 میخورند ادیان چون جوی غازی و شمان **وَاللَّهُ تَعَالَى** و آنچه بخورد چهار پایان چون گیاه و روغن  
**حَتَّى إِذَا أَصْبَحَتْ الْأَرْضُ** تا وقتی که فراگرفت زمین **لُغْرًا** فایر اید خود را **وَأَنْزَلْنَاهُ** و راسته شد محصولات  
 کون و زرات رنگارنگ **فَنظَرَ نَحْمَدُكَ** و کات بودند اهل آن زمین **أَنْزَلْنَاهُ** قادر و **عَلِيمًا** که ایشان قادرند **عَلِيمًا**  
 پروردگار گیاه و جیدن میوه های آن **إِنَّمَا** فاکاه اند بان زمین **أَنْزَلْنَاهُ** عذاب مایه ای فرمان مایه ای آن در رسد  
**يُنَادِي** در شب و **يُنَادِي** پس گردانیدیم آن گشت و زرع را **حَقِيقَةً** پاینده درده باشد  
 یا از اصل برکنند **كَانَ لَمْ تَقْنِي** کو دنیا که هیچ نبوده **بِی** روز **كَذَلِكَ** معجزی که درین تمثیل تفصیل  
 گویم که درین تمثیل **نَفْسُ الْإِنْسَانِ** جدا میکنیم و روشن میسایم دلایل قدرت خود را **لَقَدْ تَفَكَّرُونَ** رای  
 قوی که تفکر میکنید در ضرب المثل و بدان نفع گیرد در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را بخواند بدینا که  
 محل افانست بلکه بسری و معرفت میکند که منزل سلایقی از مخافات است چنانچه فرمود **وَاللَّهُ يَرْزُقُ** و خدای  
 بخواند بندگان خود را **إِلَى دَارِ السَّلَامِ** بسوی سرای ملامت که بهشت است یعنی بخواند بهایی که موجب خول  
 بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفتند که حجت ملائکه بر اهل آن یا حجت بهشتیان بر یکدیگر  
 سلام است با سلام نام حق سبحانه باشد و اصناف بهشت بدان جهت تعظیم چنان چون اصناف آن  
 طهارتی باشد برای گویم آن در فضول فرموده که حق سبحانه بخواند از سرای که اولش با و اولی  
 عنا و آخرش فناست که بسرای که عطا و میبازد اش رضا و محتایش بقا است **نَفْسُ** و الله بدعی  
 آمد از آردی زندگانیان زندان اینا عیال شد کوی بندگان یکیشی **سَاهَا** سینه ها را هم در بند زندان  
 میکشد **تَرَاهُ** تر از بر بندگان شان سوی کستان میکشی **هَمْ** را بهشت بخواند **وَقَصِيرًا** و اراهم  
**وَاللَّهُ** هر که خواهد **إِلَى دَارِ السَّلَامِ** بسوی راه راست که منتهی بدان السلام باشد و آن اسلام است  
 با طریق سنت ای عزیز و عوت عام است بدالات حضرت رسالت بناهی و بدایت خاص است و اولیبت تنفی



الحی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در این سخن امانت را بر سر نهاده و قبول نشاند تا یا را خواهد و پیش  
که باشد **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** را که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند **لَهُمْ** حسنی پاداش نیکوست  
یعنی **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** و فرموده که پاداش که بطریق تفصیل است فرمایند حسنی جزای حسنه است یک  
یک و زیاده آنکه یکی را ده ده یا پست یا حسنی مفقوت است و زیاده حسنی حضرت درود آورده  
که زیاده محبت است در قلوب عباد و این در دنیا عطا کند و در آخرت حساب نهاده و گفته اند محبت  
بسیار است که بر سر هر چه است و هر چه خردند بدیشان بیارد و هر چه حقان برانند که زیاده نقای  
حضرت پروردگار است که بعضی کرم بدیشان را بدان مكرم سازد **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** و فرموده  
برویدای بدیشان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** و فرموده که پاداش نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند **لَهُمْ** حسنی پاداش نیکوست  
آن که حسنه **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** اصحاب هستند **لَهُمْ** ایمان در محبت **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** جاوید عبادان  
باشند نه نعمت ایمان مر و ال یابد و نه دولت از ایمان استقلال بزرگ و بخلاف رخا و دیل و امتعه  
غیر از ایمان صل و فساد و زوال است **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** و پاداش آنکه **لَهُمْ** کتب می آید کتب کردند بر بهار چون  
سنگ و کوف و نفاق **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش بدیشان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش نیکویی کردند  
و پیوسته ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** و رسوای یعنی از دولت بر ایمان هویدا گردد **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش نیکویی کردند  
بر ایشان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** هیچ خواه دارند یعنی هیچ کسی عذاب از ایمان باز ندارد **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** کویا  
پیش از شده است **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** رویای ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش از سب **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** در حالی که نیکویی کردند  
یعنی سیه کرد رویای ایمان از غم و اندوه چون سب **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** آن گروه که ایمان نیاوردند یعنی سرکار  
و منافقان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ملازمان انحراف و فرخ اند **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** جاوید باشند  
یعنی هرگز بر روی ایمان عذاب ندارند **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** و بر سیدان از آن روزی که حسرت کنیم نگاه و بدان  
**وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش نیکویی کردند **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش نیکویی کردند **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش نیکویی کردند  
خود **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** شما و شما که بد و من و من **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** پاداش نیکویی کردند  
**وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان  
کویا که ایمان مال بعبادت خود فرمودند حق بجهت ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان  
ایمان یعنی **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان  
بسیار دیدن از ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان  
شما را پس سر خود را که دیدن ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان  
ما و شما **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان  
نشدیم و عقل و فهم نداشتیم **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ** ایمان

وَأَسْأَلُكَ







عبد



**عاقبت الظالمین** انتهای کار ستمکاران و کذب بان و پنهان سازان است که خواهند شد درین آیه تسلیم  
 حضرت رسالت و تقدیر اهل کفر و منکرات سبوح است **وَنَزَّهَتْ** و از ایشان که تکذیب میکنند **وَنَزَّهَتْ**  
 کسی هست که بگوید بقرآن تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار میکند  
**وَنَزَّهَتْ** و از ایشان کسی بود که بگوید آن از شرط جاهل و عنایت نادانی **وَنَزَّهَتْ** و پروردگار توانا  
 توانست **وَنَزَّهَتْ** به تیه کاران یعنی معاندان که مصر تبس تکذیب و گفتارند یعنی آیت اینست که بعضی از قوم  
 تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر قویه کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم ماندند بر تفاوت کفر  
 بینند **وَنَزَّهَتْ** و اگر تکذیب کنند ترا بعضی بران اصرار نمایند و تو را اجابت ایشان نایند شوئی مختلط  
 خود را ملول مدار **فَقُلْ** بس بگو **يَعْلَمُ** مراست جزای کوه از **وَنَزَّهَتْ** و سر شماست **عَلَيْكُمْ** بادا شما  
**أَنْتُمْ** برین **وَنَزَّهَتْ** شما پیرانید یعنی ذمه شما بری است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواظب بخواهید  
 کرد **وَأَمَّا بَرِّئَتْ** و من پیرانم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** از آنچه شما میکنید یعنی ما خود بعمل شما خواهیم شد نزد بعضی از علی  
 این آیه بابت السیف مشوح است **وَنَزَّهَتْ** و از ایشان یعنی از کفار و در نزد السیر کوید از یهود **يَتَّبِعُونَ**  
 کسان هستند که کوش فرامید دارند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بسوی تو وقتی که قرآن بخوانی و امت را احکام شرعی آنرا فایداست  
 کنند بان **أَفَأَنْتُمْ** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما  
 نیستی **وَأَمَّا بَرِّئَتْ** و اگر چه هستند که با وجود کفری **يَتَّبِعُونَ** در نمی یابند یعنی با هم ایشان عدم تعقل انضمام  
 یافته مراد است که اعم عاقل بطریق نفوس ارضین صوت که صیاح او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون  
 سم و عقل هر دو مفقود باشند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما  
 که فکر کنند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بسوی تو دلائل نبوت و نشانه های صدق ترا مشاهده نمایند و از عنایت عناد چون فرغند  
 که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما  
**وَأَمَّا بَرِّئَتْ** و اگر چه هستند که با وجود عدم بصیرت **يَتَّبِعُونَ** نمی بینند برین بصیرت یعنی مقصود از دیدن مجسم  
 سرشاهه دلائل اعتبار است مجسم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند  
 صبی و محال در ایشان جم شدن و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت در باب چیزی بر آن اعمی احمق ار در آن  
 آن محروم بود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما  
 و عقول ایشان را **وَأَمَّا بَرِّئَتْ** و بیکر مردمان **يَتَّبِعُونَ** ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت  
 ادراک آیات قدرتند در ملایه استعمال نمایند و متافع و فواید آن در کلمات از ایشان فایده نگیرد **وَأَمَّا بَرِّئَتْ**  
 چشم از برای دیدن آیات قدرت است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما  
 کسی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای شما  
 یعنی حدای جم کند کار او را و زهوله آن روز مدتی بودند در دنیا و در قیامت ایشان را کوتاه نماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**



**الحق** گویند که در کتب آمده اند **الحق** مکرر مانی اندک **از** و در تفسیر زاهدی آمده  
 اند که معشوره در تفسیر عذاب قبر بدین آیه استدلال نموده که این کفار در قبر معذب بودند یا بدین درازی  
 ایضا و ساعتی نمودی و جواب میگویند که این صوره بسبب صعوبت احوال و شدت قیامت است که در  
 عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند **بیتهم** اشارتی دهند  
 میان یکدیگر یعنی هر را نشان دهند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول وقت باشد پس از آن  
 بسبب توان احوال قیامت آن اشخاص و تفاوتی انقطاع یابد و از یکدیگر فراموشی کنند **بیتهم** اشارتی دهند  
 بنحقیق زبان کردند در خطی خبر دادند **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 و جزا را سزایند **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 بعضی از این **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 یا سوزن ساینم ترا قبل از اوردن تو بداند که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی انتقام بکنیم از ایشان  
 در دنیا و تو نیز پی **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
**بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 و از آخر خواهند یافت **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 دعوت میفرمود **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
**بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 شدند **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 مکه بان بریده از استحقاق حکم تو میباشند آورده اند که بعد از نزول آیه و اما نریک الایة کفار که استحال  
 عذاب موعود نموده اند این آیه نازل شد **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
**بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلعم و مؤمنان که اهل شکر را تحریف میگردانند **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
**بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 نفی برای خود **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 عذاب و عقوبت بر شما **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 وقت عذاب ایشان **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 بران تقدیر مشرکانست یا آنکه ساعتی است عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت مگذرد در روز کار شمارند  
 و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و فداست سود ندارد **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه  
 و صند که زیاد کئی سود ندارد **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه **بیتهم** انکه



ان ایتم اگر بیاید بشما عذاب خدای که بنزول آید تعجیل میکشید **بیان** بوقت مشغول شما جواب بعضی شب  
 یاد روز که زمان اشغال بطلب معیشت هر آنکه بیجان شود از استیصال پس چون حال بدین منوال  
 است **نکته** چنانچه **تسبیح** کتاب میکند از عذاب بعضی کدام نوع را از عذاب میطلبند **المجرم** گناه  
 یعنی شرکات حال آنکه همه انواع عذاب نامعلوم است در بیان آورده که چون این ریت نازل شد گفتند  
 بلور نمی داریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بیاورد آید بان ایادیم ریت آنکه **نکته** یا بعد از استیصال **اذا**  
**ما وقع** چون واقع شود عذاب و معاینه پسند **استم** ایمان آوردی پس بگو بایشان **اللهم** ایاک تون  
 ایمانی آرید **وقد کنتم** و بدرستی که بودید شما که از روی تکذیب و استهزل **بمعذاب** بعضی بنزول آن **تسبیح**  
 کتاب میخوانید **ثم قیل** پس گفته شود بعد از نزول عذاب **لنذین ظلموا** سرانجام آید ستم کردند بر خود بسک و تکذیب  
 که ایمان باین بقول نیست **وقول عذاب لنذین** بخشید عذاب جاوید را که الم ان بر دوام بود **هل یخفون**  
 آیا چیزی داده بشوید بعضی جز امیدند شما را **اللهم** مگر آنچه بودید که هم **عمر** کسب کردید ان  
 کفر و عصیان آورده اند که **حی بن اخطب** از یهود مدینه پیش از هجرت آنحضرت بخانه عکرمه رفت بود چون  
 حرم رسید و طمطه و صفت سیر عالم صلح شدند مجلس شریفی است و بعد از استماع قرآن پرسید  
 که ای محمد صلوات الله علیه این دعوی که میکنی بجد است یا بفریاد و این کلام که بخوانی راستی است یا بیا  
 حق بخند از فرستاده که **وکیف یقولون** و خبر پرسیدند از در باب قرآن و ادعای نبوة **الحق** یا حق است  
 و راست است این و گفته اند مستغریان از وعید یا بخت یا قرآن میپرسند که حق است یا بی جواب آنکه **قل**  
**بگو در حق** اری بختی بر در کار نه **ایه الحق** بدرستی که دعوی نه یا قرآن یا بخت یا عذاب بر عود حق است  
 و در سنت و راست **وما انتم** و نیتید شما **یخفون** عاجز گشتن کان مر خدا را از عذاب کردن بعضی عجز  
 بقوت او راه نیابد شما عذاب و از خویش باز نتوانید داشت **ولان** و اگر باشد **یخفون** هر کسی  
 که ستم کرده است بر خود بگو بعضی اگر کاری را باشد **ما فی القرآن** در زمین است از مال و متاع **لک فتنت** هلینه  
 فلدها **بما یخفون** دارد تا خود را از عذاب باز خرد **والسر** و پوشیده بشما فی خود را از آفتاب و هواداران  
 خود که از ایشان سر زشت و علامه شوند و یا آنکه بهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قاصر نباشند و در تاج  
 التفاسیر آورده که در بایند الم حسرت و ندامت را در روز قیامت خویش و گفته اند اسرار بعضی اظهار است و ان  
 از لغات متضاده باشد یا بعضی آنکه شرکان اظهار نداشت کنند از اعمال خود **لما را و العذاب** آنکه بپسند  
 عذاب را **و یخفون** و حکم کرده شود میان نوسان و کفران یا در مساوی و تسبیح و اطلالان و مظلومان  
**یا قیظ** و راستی **وهم** و ایشان **لن یظلموا** ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و اوقاف و عقاب **اللهم** بدانید  
 آنکه بدرستی **نکته** مر خدا را است **ما فی السموات** آنچه در سماها و **الارض** و آنچه در زمین است پس بفرمای کافر  
 احتیاج نداده و بر اصال ثواب و عقاب قادر است **اللهم** و بعد از آنکه بدانید که و عذاب خدای در مشیت و عقوبت



**حق** راست و در آن اختلاف مکر نیست **و کون اکثرهم** ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم **لا یعلمون** میدانند  
 بجهت آنکه بدین معرورند و از ساختن عقیق و در درخت ماندن در تنگ جای این محبس غرور نمایند  
 دیدن حسن چشم دل کو کبریا ببرد جانب ملک اهرت نکرد **سبح** کو در قفس زبون باشد چه شناسد که  
 بالغ جوت باشد **عقیر نجی** او است که زنده گرداند **و یومئذ یومئذ** و بسوی او باز گردانند خوا  
 شد مکر یا نیست **یا ایها الناس** ای مردمان ندای عالم است **قد جاءکم** بهرستی که آمد بشما **و یومئذ یومئذ**  
**سبح** از پرده کار شما **و شفا** و دوائی **یا ایها الناس** و سران چنان که مرد هاست از اراض  
 جمالت و عوالت **و هدی** و راه نمونی بسوی حق **و رحمة** و مهربانی **و یومئذ یومئذ** برگرداند کارایی قرآن که نازل  
 شد برای مردمان کنای است جامع به مواظبت آن که بحاسن اعمال ترغیب میکند و از قبیح افعال تنه  
 بنماید شغل است بر حرکت علی و معانی که از اراض شکوک و شبهات و مقام عقاید فاسد باز بیند  
 سطوی بر حرکت نظری و هر یک چنین کلای عین هدایت و محض رحمت خواهد بود **نظم** می کلام تحقیق  
 هدایت و حرکت زهی بیام تو عین عنایت و رحمت کشد کلمه قاهره غر فانی ز سوره زار رضا  
 بکشتن هست **و یومئذ یومئذ** و موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدای روح و رحمت اسرار **عظم**  
 است مرعوم را و شفا است سر خواص را و هدای مراخص خواص را و رحمت است از برای تو که بدان رحمت  
 هر یک به تربیت خود رسید **قل** بگو شنای کتید **بفضل الله** بفضل خدای که قرآن است **و یومئذ یومئذ**  
 و رحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل **قرآن**  
 و رحمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق  
 سالی رحمت الله آنکه فضل معرفت و رحمت توفیق در ریاست آن و در عین الیها آورده که فضل توفیق  
 و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از یران یا فضل کشف غطاء و رحمت شرف  
 صاحب کشف الاسرار فرمود که از روی اسرار بگوید بنده از فضل و رحمت اعتقاد کن بر اوقات  
 و خدمت خود که اعتقاد نیست جز بر فضل و اسایش نیست جز بر رحمت از هر کس را سر باید ایست  
 و سر باید بنشیند فضل از هر کس را خیر الله است و خیر اندیشه از رحمت **نظم** کلاه را خنانه بود  
 هوس در ویش را خنانه عین لطف دولت بس **بعضی** بر آنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت  
 و خود آنکه موعظه شفا **و یومئذ یومئذ** بس بدین که زود آمد **قل یومئذ یومئذ** باید که ساد شوند برای آنکه **هو خیر** از هر  
**قرآن** از آنچه جمع میکنند از خطام دنیا که در معرض زوال و فناست **قل** بگو مرسل را و عرب را از **ایم**  
 خیر هید **ما انزلنا** آنچه نازل شد خدای **نکم** بر دی شما **و یومئذ یومئذ** از روزی یعنی چهار پایان که خوردن آن حلال  
**نظم** پس شما ساختید و تمام نهادید **و یومئذ یومئذ** از روزی **و یومئذ یومئذ** و حلالی یعنی بعضی را از آن  
 که حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و ساریه و مانند آن و بعضی را گفتند که بر حرام



است و بر جمعی حلال می باشد بطون هذه الافعام حاله ذکرنا و محرم بخلاف و اجنا **قل** بگو **والله** اذن یا خدایا دستور  
داد **لکم** در شمار در عجم و تحلیل **امر علی** الی یارب خدای **تفتقر وقت** افترا می کنند که می گویند و الله در حفاظت  
**ظن** **الذین** و جیت **کان** آنها که **تفتقر وقت** ر بندگان **علی الله** **لکن** **یوبخ** خدای دروغ و در تحلیل حرام و عجم حلال یعنی هر کس  
دارند که خدای با ایشان چه **کتبوا** **القیمة** هر روز و سخن که رهنز محافانست درین ایام تعدیل بزرگست و وعید عظم  
است **ان الله** بدرستی که خدایا **کاد** **فضل** هر اینه خداوند فضل و رحمت **علی** **المسلمین** برادر بهمان بانیان کتب  
بر ایشان و در سالار سل بدیشان **ولکن** **کثروهم** و یکی پشتر ایشان **ما یثکرون** **ف** **سباس** داری می کنند این وقت  
**عقل** **کون** و نباشی تو ای محمد **صلی** **علیه** **و آله** **و سلم** **فی** **شأن** در کارا کارهای خود **ما یثکرون** **ف** **سباس** از این فرستاد خدای  
**سبح** **قرآن** از قرآن **و لا یثکرون** و نکند شماری ادیان **من عمل** هیچ کاری از کار **ما الا** **لکنا** **مکر** **انه** **حکم** **ما** **علیکم** بر شما  
**شعور** **کواه** یا نگاه بان **ان** **تفتقر** آن وقت که خوض می کنید و در می آید **فیر** **در** **ان** **کار** **ما** **یثکرون** **ف** **سباس**  
**فیسود** **عنه** **تفتقر** از علم پروردگار **تو** **ما** **یثکرون** **ف** **سباس** **خرد** یا مقداریها **فی** **الارض** **در** **رین** **ولیه** **العلماء**  
و نه در آسمان **ولا** **مفر** و نیست خرد **تر** **من** **ذلك** از **ولا** **الکین** و نه بزرگتر از آن **لا** **مکر** **انه** **حکم** **ما** **علیکم** **فی** **کتاب**  
**مبین** در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیتانست که هیچ فعل و قول بر حق بجهت پریشان نیست  
و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرود پس در ضمن این کلام و عدل باشد مؤمنان از کمال بیوفت و وفای  
بود مشرکان از بغایت عقوبت پس از محازات اهل ایمان خیر می دهد و می فرماید **الذین** **بد** **این** **بدرستی** **که** **او**  
**یسا** **ما** **یثکرون** **ف** **سباس** **خدا** **ما** **یثکرون** **ف** **سباس** **هیچ** **تر** **می** **نیست** **علیکم** **بر** **ایشان** **از** **رسیدن** **مکان** **و** **شدن** **بد** **این** **بدرستی** **که** **او**  
و نیستند ایشان که اند و هناك باشند از فوق مطالب و مقاصد در عین العافی فرموده که اولیا جماعی اند  
که لقاء ایلک موجب یاد کرد خدایا باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعداء نفس خود  
میکنند و در کشف الاسرار صفت اولیاء برین وجه می کند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر  
ایشان با حکام شریعت راسته و باطن ایشان با فوار فقر و رخت **تقم** **رخش** **زندان** **از** **لنا** **خسته** **کوی**  
بجوگان ابد باخته **مختلفان** **حرم** **کبریا** **ز** **دا** **صورت** **کبروریا** **راه** **فره** **ان** **شکسته** **قدم** **را** **از** **کشایان** **فرز** **بسته**  
دم **و** **گفته** **اند** **اولیاء** **الله** **جماعی** **باشند** **که** **با** **یکدیگر** **و** **سیتی** **برای** **خدایا** **کنند** **و** **مؤید** **این** **قول** **همین** **کلام** **پس** **که**  
وجبت **حجتی** **المتجاسمین** **فی** **الین** **قوم** **را** **تر** **می** **نیست** **در** **موافق** **عظام** **و** **اند** **و** **هکین** **نشوند** **از** **اهوال** **یوم**  
القیمة و نزد بعضی اولیاء مؤمنان و بر همین کارانند بدلیل آنکه حق بجهت و صفت ایشان میگوید  
**الذین** **اسرا** **اولیاء** **ان** **ان** **کرو** **بنا** **اند** **بما** **جاء** **من** **عند** **الله** **و** **کانوا** **یقینون** **و** **هستند** **که** **بر** **همین** **کاری** **میکنند**  
بما **رحم** **الله** **هم** **البشری** **سرا** **ایشان** **از** **دکائی** **فی** **القیمة** **الذین** **در** **ننگ** **کافی** **دنیا** **یعنی** **بشارتی** **که** **بر** **زبان** **پیغمبر** **صلی** **الله** **ع**  
در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رویای که صالحت است که مؤمنان پند یابری مؤمنانند و از ایشان است  
گویند یا بشارت ملائکه بر ایشان در وقت حق و در تبیین آنکه بدست بشارت است که مؤمنان جای خود در بهشت بدست



پیش از آنکه در مدرك آورده كه بشرى بحسب معرفت با ایشان و نام بنكر **و** بر ایشان آمده هست در آن  
 سرای و آن سلام ملائكه باشند بر ایشان سلكی كود بشارت دنیا و عمل اوقات و مرده اخراج تحقیق آن و بعد از صرف  
 بشیخ الاسلام قدس سره فرموده كه وی را دو بشارت است در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای مجاهد  
 و قرآن سرای نور ساهل اینجا صفا و صفا و اجازت و تقا **پست** از نوبت این جهان شای تو پس است  
 و از دولت انجمن لقای تو پس است **لا شکی فی** نیست بدل کردن **بكرات الله** مر سخنان خدای ربی در و من  
 او خلاف نیست **ذلك** آن قیصر بود و به **هو الله العظیم** است رستگاری بزرگ كه فهم هیچکس در دنیا بد عقل  
 هیچ بزرگ بکنه آن نرسد **ولا یحزبك** و باید كه اند و هیکل ننگند ترا با احد صلح **و** گفتار كفار در اشرك ربی  
 و تكذیب بنوت و مشاورت بر قتل تو با سخنان كه در خوار داشت تو یكی بند **الله العظیم** بدستی كه غلبه  
**بیت** همه خدایان است دیه ترا عین خواهی گردانید و ترایاری خواهد داد **هو الله العظیم** اوست شنو امر قول  
 ایشان را كه هرزه و فواید میگویند **العلیم** و انا یا احوال ایشان در هر غایت و نیست كه دارند و فواید آن ایشان را  
 جز اخراج **الآن** بدانند تحقیق مر خدایان است **ما فی السموات** و كه در آسمانها است از ملائكه **و**  
**و** و هم در زمین است از جن و انس و چون اینها كه اشراف هكنا نند هر از آن او باشند  
 در رفیه و عبودیت بر هیچ كس را از ایشان نرسد كه دعوی كند در ربوبیت و چون ذوالعقول را صلاحیت  
 شركت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شرك حق شناختن غایت جهالت و نهایت صلاحت است  
**و** و چه چیز را متابعت میکنند **الآن** انانکه بخوانند و میپرستند **سید ذی الله شرکای**  
 بجز خدای شرکای را با متابعت نمیکند انانکه جز خدای میپرستند انانکه شرکای میگویند بر حقیقت  
 بزرگ شركت در ربوبیت محال است بلكه **ان یسبحون** بی روی نمیکند در عبادت شرک **الله العظیم** میگویند  
 یعنی هر بتان گمان شركت حق برده اند **و** و نیستند ایشان **و** و میگویند در ربوبیت  
 آن شركت و بعد از نفی شركت تنبیه میکند بر كمال قدرت و حكمت یا بدان استدلال بر فرمایت حقیقت  
 او نموده دانند كه استحقاق عبادت او راست و پس چنانچه میگویند **هو الله العظیم** اوست انشی كه بقدرت كامله  
**جعلكم** ساخته برای شما سبب نیر را **لست كنون** تا بیار رسید برو و از رقیب ترود روز با سباید  
**و** و روز را روش تا بر بنجام مهمات خود قیام نماید **ان فی ذلك** بدرستی كه در آفریدن روز  
 و نور و ظلمت ایشان **كلمات** هر اینه نشاء است بر توحید صانع حكیم **تقویم** سرگودهی را كه بشوند  
 قرآنرا بگوش هوش و در آن تفكر و تدبر نمایند **فلا تعجلوا** گفتند جمعی از بنی مدج كه فرگرفت خدای **و**  
 فرزند یعنی ملائكه را بفرزندی گرفت **سبحانه** با كست حق تعالی از گرفت فرزند **هو العظیم** او بی نیاز است از خلق  
 و از معیضه بود تا بد و قوه كره یا فقیری تا با عنایت او روزگار گذرانند یا فزلیه تا بسبب فرزند و شرف  
 یابد یا حقیری كم نام تا بولد اسمی و رسی پی پدا كند و مجموع این علامات احتیاج است بس کسی كه غنی مطلق



باشد هرگاه اتحاد ولدان و بنی بود با کسی که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستعدی ترکیب باشد  
 و هر کسی مکر است و هر مکنی محتاج بعضی و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد  
**پست** بود حال غنا از صفات ذات تو با کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج و اشارت ببیان غنی حق  
 اینست **لهم** مراد است از روی مالکیت **سبحان الله** این در استقامت از نفوس علویات و **مکافی الارض**  
 و آنچه در زمین از بدایع **و انعم الله علیکم** نیست نزدیک شما ای مشرکان **سبحان الله** هیچ حجتی و برهانی **لهم** باین  
 که خدای فرزند فرامیگیرد و **اتقولون** ایا میگویند **سبحان الله** بر خدای دروغ و فتنه **ما لا نفهم** آنچه نمیدانند  
**قل** بگو ای محمد صلم **ان الله یختص** تحقیق اینست که افتر کنند و برینند **بما لا یفهم** بر خدای دروغ و  
 اتحاد ولد و اضافت شریک بوی **یقولون** رسکاری نیابند یعنی از دوزخ نروند و برهبت نیست  
**سبحان الله** مرا ایشان بر خوراری اندک **فی الدنیا** در دنیا یعنی دوسه روز و صحت دارند و سهل و متی را  
 بگذرند و بگذرانند **ثم الینا** پس بسوی ما باشد **سرجعهم** باز گشت ایشان **ثم الینا** پس بجایانم ایشان  
**العذاب الشدید** عذاب سخت یعنی دایم و بی انقطاع **یا کافران** بسبب آنکه بودند بکتاب و پیغمبر **یکفرون**  
 کافر میشدند **و انزل** و نازل **علیهم** بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه **شیان** خبر نوح پیغمبر علیه السلام  
**یذکر** یاد کن چون گفت **یقو** سرگروه خود را یعنی آنکه شرک بودند **یا قوم ای** گروه **ان کان کفر** اگر هست  
 که بزرگ شد و کفران گشته **سبحان الله** بر شما **سبحان الله** اقامت یا قیام بر معرفت نصو کلام ربانی نیست از آنکه  
 حضرت نوح علیه السلام فصد و پنجاه ساله قوم را بخدای دروغ کرد و جفا و از ایشان را تحمل فرمود و چون  
 جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق بگذرد و مکت من در میان شما **و انما یرید** و بند دادن  
 من بر شما را **بایات الله** بعلامت های روشن و وحدانیت خدای و قصد بقی نماندن مرا می بخایند **سبحان الله**  
**و کنت** پس بر خدای تو کار کردم در دفعه کشته شما و حضرت من بر اعدا **ناقص** پس کوه آریه و محکم سازید  
**امرکم** کار خود را بمعنی عزیمت کنید بر آن یا جمعه کنید خدا و لذات امر را برادر و ساری قوم اند **و شرکاککم**  
 و بخوانید شرکان خود را یعنی آنکه نزع خود شرکاء حق میدانید **لحق** آیه آنکه شما بقتل و اتفاق  
 کنید **ثم لا یبقی** پس باید که نباشد **امرکم** کار شما در قصه **علیکم** بر شما بوسیله بمعنی بظاهر متوجه  
 شوید **ثم اقصوا** پس ادا کنید بجز آنچه بخواهید بمعنی بکنید از مکان آنچه اراده شماست **و انظر** و براهل  
 بدهید تا خلاصی یابید از شقت مقام و محنت کلام نزار این سخنان دلیل است بر آنکه نوح دم در مقام  
 توکل ثابت قدم بوده و ثوق تمام بصفت ملک عالم داشته و بخواسته که دست او بدین معنی پی برده قدم در طریق  
 متابعت نهاد و خود ایشان را خذلان ابدی در یافته انقوا و ای اعراض نمودند و وی فرمود **و انکم** و انکم  
 پس اگر وی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید **فاکانتکم** پس خواستم از شما براداری رسانم **و انکم**  
**من انکم** مزدی که بارعاض شما از رفتن شما باشد **ان انکم** نیست مزدی برای محنت **سبحان الله** مگر خدای

ثالث



و بران ثواب خواهد داد خدای تعالی آن آید و خدای تعالی اعراض نکند و از مرده سده ام آن آید  
یا نه باشد **بسم الله الرحمن الرحیم** از کون نفاذ کان محکم خدای را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود از محسوس  
و بجزیم **بسم الله الرحمن الرحیم** پس بدین دست داشتند قوم نوح هم مرا و بعضی اصل را کردند بر کذب و او بعد از انعام  
بجای ایشان **فاجتنبوا** پس ما بجات دایم نوح را هم از غرق شدن **و من معه** و انانرا نیز که با وی بودند  
**فی القل** در کشتی و اهل سفینه بقتل احمه هشتاد و نه بودند از دوزخ و نجات **و جعلنا** و کودانیدیم اهل  
کشتی را **فذلک** با ستمگران در زمین از بس هلاک شدگان **و انفقنا** فرق کردیم بطوفان **الذین کذبوا**  
انرا که کذب کردند **یا قیامت** ایتهای ما را که با نوح هم بود یعنی معجزات او **فقطر** پس در کشتی ای کشتی  
بدین عبرت دید پس که **یک کلمات** چگونه بود **عاقبت کار** پس کرده شده کان  
یعنی ستمگران انقوم نوح هم درین ایت تسلیم خاطر حضرت رسالت **صلی الله علیه و آله** و هم تقدید اهل کفر و  
**فیه** پس بر آنکس **بسم الله الرحمن الرحیم** از بعد نوح هم **مرسل** فرستاده کان **الذین کذبوا** پس قوم ایشان یعنی  
هر رسول را بقومی خود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم را علیه السلام  
بقوم بابل و شعیب را هم با صحابا که و اهل مدینه **فما کان** پس آمدند رسولان باستان خود **یا قیامت**  
معجزه های روشن و دلها واضح **فاکانوا** **یا قیامت** پس بودند ام این رسول که ایمان آرند بدان  
پیغمبران فرستاده بدیشان **یا قیامت** بسبب آنچه کذب کرده بودند یعنی کفر و **یا قیامت** پس از  
بعثت رسول یعنی کذب حق را عادت کرده بودند قبل البعث پس بعد از بعثت بر همان و تیره  
سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند یا آن چیزی که گفتند **یا قیامت** که بودند پس از این یعنی در روز میثاق  
**کذلک** مثل این صفت بر دلها میگذران از ام ماقبله نفاذ بودیم **انقطع** صریح فیهم **یا قیامت** از کون  
بر دلها از حد در گذرندگان در کذب یعنی کذب بان از قریش و از اب ایشان از این است **یا قیامت**  
پس بر آنکس **بسم الله الرحمن الرحیم** از این پیغمبران **فما کان** موسی بن عمران و برادر او هارون را علیه السلام  
**یا قیامت** بسوی ولید بن مصعب باقی بوس که زعفران از همان بود **و تلیه** و اشرف قوم او **یا قیامت** یا نه  
تا یعنی معجزه های روشن چون عصا و پد **فما کان** پس کردن کشتی کردند از قبولان و معان  
نمودند **یا قیامت** و بودند ایشان **فما کان** گروه جم از کذابان یعنی معتاد بکذب و قصاصات  
بایات که **یا قیامت** پس آنکه آمد بدیشان **الحق** سخن راست و در است **یا قیامت** از نزدیک  
ما یعنی موسی هم بدیشان آمد و سخن بدیشان القان بود و معجزه بدیشان نمود **یا قیامت** گفتند  
از خط عناد و تر **یا قیامت** بدرستی که این که تو آوردی و معجزه نام کرده **یا قیامت** هر این جاد و جاد  
اشکارا **یا قیامت** گفت موسی هم سرفرازان این قول را **یا قیامت** یا سکوید شما **یا قیامت** سخن  
راست و معجزه روشن را **یا قیامت** آنکه آمد بشما که این سخن است **یا قیامت** یا سحر است این که شما

این معجزه های روشن







اگر هستید شما که گوید این **بانه** بخدای و دانسته این که ایضا شافع و فیه منار بقیضه اقتدار دوست  
**فعلیه تو تکوا** پس بر توکل کنید و کار خود با او گذارید **و تفکر** است **تفکر** است که هستید کردن نهاده که آن  
 مرا حکام فصایه اول در انوار آورده که این از قبیل تعلق دارد حکم بشرطین نیست به تعلق بایمان و جبر  
 توکل است و مشروط با سلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست  
 از تاسوی الله بلك استغراق در جبر شهود سبب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق  
 عمل است بجهت تار مطلق و نشان غیر او یعنی خود را و غیر خود را توفه و تاثیرات نکند بلك نهاده  
 باشد تحت الحکم الالازی بمایه میت در پیش غما **بیت** هر که در جبر توکل غرق گشت **هتیر از مایی**  
 الله در گذشت این توکل که دارد رجحان نفوسیه بخشد او را **و چون** موسی عم ایسا را بتوکل  
 فرمود **مقاله** پس گفتند **علاء** بر خدای نه بر غیر او **و تفکر** توکل گویم و بلفظ او و انی شدیم و چون  
 دعا متوکل با جابت مقرون است بزبان نیان آغاز دعا کرده گفتند **ربنا** ای پروردگار ما **و تفکر**  
**فکر** ما را محل عذاب **و تفکر** برای کرده ستمکاران یعنی ایسا را بر ماسلط ساز تا بدست  
 ایشان معذب نسیم **و تفکر** و خلاصی ده مار **و تفکر** بهر بانی و بخشش خود **و تفکر** از کوفنا  
 کردیدگان یعنی از قصد و کند ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم موسی  
 و اشتغال ایشان بعبادت حق بجهت رغبت را بنمود تا ساجده و مفایده که بر سبل محلات و در میان  
 اسواق ساخته بودند حراب کرده ایسا را از ادای غار منع نمودند حق بجهت موسی هم فرمود تا درون  
 خانهای ایشان معایده حق کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نموندند **و تفکر** **و تفکر**  
**و تفکر** موسی گوید ما را **و تفکر** موسی و برادر او علیه السلام **و تفکر** که فریاد گریه بجای باز گشت  
**و تفکر** برای قوم خود **و تفکر** و شهر مصر **و تفکر** خانه که رجوع کنند یا آن بجهت پرستش خدای تبارک  
 صبر ایشان است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن تعلق است بایه قوم و در آن محل امام ایشان  
 موسی بوده و هارون علیه السلام **و تفکر** و دیگر حکم گویم که بسا اید شما هر دو برادر بنوع شما **و تفکر**  
 خانهای خود را گرفته اند **و تفکر** سجده ها توجه قبله یعنی کعبه و موسی هم نماز بجای کعبه گذاردی  
**و تفکر** و بیای دارند نماز را در آن موضع جمع صبر بجهت آنست که اتخاذ ساجده و اوقات  
 صلوات تعلق بهم دارد **و تفکر** و بیایه ده ای موسی مؤمنان را بجاه دنیا و بر حیات عقی  
 توجید صبر سیر است بآنکه بسا رفت رطیفه صاحب شریعت و آن موسی بر دم **و تفکر** و گفت  
 موسی در معای خود **و تفکر** ای از این کارها **و تفکر** بدین که دای تو فرعون **و تفکر** و کرد  
**و تفکر** چیزی که بان از پیش کنند با لباس و پیرایه و متاع خانه **و تفکر** و داده ایسا را ملاحظه  
 و انعام و صنایع **و تفکر** در اندکای دنیا این عباسی رضا که از قسط اطو مصر تا زمین حبشه

و تفکر



و کوهها که در آن معادن ذهب و فیه و نبرجد بود و متعلق بفرعون داشت و زمان او در آن مواضع رطوبت بود  
 بدین سبب دال بسیار چون بقرص قطره در آنکه هم متولد و متولد شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت  
 پس موسی عم بود از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زیست داده دیگران را  
 برای الجاح در نفع بکنار کرد **ای پروردگار ایشان را بپایان رسان** **ایضا** فکره کرد اندر بندگان  
**قُلْ عَمَّ یَتَّبِعُونَ الذِّکْرَ** عبارات تو و عبادت فرعون خوانند **بَنَی إِسْرَءِیْلَ** ای پروردگار ما فرعون و قوم او را  
 فرست **عَمَّ الذِّکْرَ** بر بالهای ایشان یعنی صورت از آن حی که منتقل ساز چیزی دیگر تا شوکت  
 ایشان بشکند قتاده رحمه گفته که دینار و درهم ایشان هم مثل شد برهان شکل و نقیض که داشت بید  
 الله بگوید تمام اموال ایشان از نفقه و اطعمه و اشجار و غارها سنگ شد و این یک از آیات تسبیح بود  
 دیگر موسی دعا فرمود که **وَاشْرَکْکَ قُلُوبُنَا** و سخت فرای بر بالهای ایشان یعنی در نه بران تا سخت دل  
 شوند **فَلَا یُؤْمِنُونَ** پس ایمان نیاورند موسی هم بوحی معلوم فرمود بود که ایشان نخواهند کرد وید لاجرم دعا  
 که دل ایشان سخت ساز تا بایان شرح نشود ایمان نیاورند **حَتَّىٰ تَرَى الْأَفْکَانَ** **الَّذِی لَیْسَ** تا بدینند عذابی  
 در خاک که آن عرق است در بحر قلم **قَالَ** گفت خدا **قَدْ أَجَبْتُ** بدرستی که اجابت کرده شد **وَقَوْلُکَ**  
 دعای شما هر دو بر او فرموده اند که موسی هم دعا میکرد و هارون هم آئین میگفت و این کویتل  
 فردعا نیز یک است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد **فَاسْتَجَبْنَا** پس ثابت باشید در دعوی  
 و الزام حجت و تعجیل بنمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از تعجیل  
 اثر آن دعا ظاهر شد **وَلَا تَعْجَلْ** و پیروی نکنید در تعجیل **سَبِّحْ الذِّکْرَ** که از آن که از وظایف حالت  
**لَا یَعْلَمُونَ** نمیدانند که دعا حق بجهت برافرازد در وقت آن کارها موقوف وقت آمده اند دارند  
 وقت و چون وقت عذاب آن قوم در رسید و موسی آمد موسی هم که با قوم خود از مصر بیرون رفته  
 قبطیان را حکام عذاب آمد موسی هم با جماعت بنی اسرائیل شوم سلام شدند و بکنار دیوار رسید  
 فرعون بالشک از عقب در رسید و بر علی موسی هم دریا شکافته شد و تفاسیل این واقعه در  
 سور شعراست ذکر خواهد پذیرفت (قصص بنی اسرائیل بسلامت از حد برآید شد چنانچه حق بجهت  
 میفرماید **وَجَاءَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ عَدُوِّهِمْ** و بکنار ایم فرزندان یعقوب را **الْحِجْرَ** از حد بای قلم بسلامت  
**فَاسْتَجَبْنَا** پس از پی در آمدند ایشان **وَفَرَعُونَ** فرعون و لشکریان او **بَغْیًا** برای ستم کردن بر بنی  
 اسرائیل **وَقَدْ** و از حد بیرون برده و فجای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بر روی  
 حاربان که جبرئیل هم سوار بود بدیدار آمد و لشکری تابعت نموده در دریا افکندند و فرعون غرق است که بدین  
 در آید اما رکیب او را سپرد **حَتَّىٰ إِذَا دُرِّکَ الْعُرْفُ** تا در یافت او را زرق شدن و دانست که هلاک  
 خواهد شد **قَالَ** گفت ایمان آوردم و بگویم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** نیست عبودی ستم عبادت



**و انما** مکر آن خدای که بدعت موسی عم **انما** بنی اسرائیل **و انما** کرمه اند بدو بنی اسرائیل **و انما** و من  
**و انما** از جمله کردن نهاد که اینم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون و احدی را سه نوبت بعبادت  
 مکر ایستاد و از غایت حرص که بر قبول آن داشت و بجهت قوه وقت مقبول نشد به در وقت سه واحد کافی  
 باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی باجرئیل در جواب او فرمود که **انما** ایایمان می آری  
 اکنون که اختیار نمائید **و قد نصبت** و حال آنکه تو گفتم ای کرمه ای که **نیل** پس ازین و زمان پیمبر من  
 نشیندی **و گفت** و بودی **و انما** از جمله کرمه ها و کرمه کشته گان در مددک و تبیان و غیر آن  
 از تقاسیر آورده اند که روز جبرئیل هم بدینان ظالم فرعون آمد این صورت فتوی بدو غرضه که حکم  
 ایر چست در میان بند که نشود نما در میان حال و نیت خواجه خود یابد و بترتیب او سایر مالیک  
 ممتاز کرد و پس کزان نوبت پیش آورده و دعوی خواجکه (ماز کرده زمان بوی خود بهر فرعون  
 بدست خود در خیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس و لید بن مصعب که در آن بند که بر سید  
 خود از خدمت بیرون آید و در نوبت او کار کرد داشت که او را در دریا غرق سازند جبرئیل هم  
 آن خط را از گرفت و درین محل که فرعون بگوید آب در فساد اظهار ایمان می نمود جبرئیل هم آن خط را  
 بوی نمود و گفت هم فتوی تو بنویس کرده اند **فانهم** پس ازین میمانیم ما **و انما** تن و از آب  
 یعنی قوم تو هر قدر بجزند ما بدین ترا بروی آب ایم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند  
 بنی اسرائیل را در غرق شد که فرعون هلاک نشد و دم بدین کشته ها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانند  
 و از عقب حاورید حق بجز فرعون را بروی دریا آورده یاری که در بر داشت و بدین او را پس ساخت  
 تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دید تا پس یافتند و ازین است که بعضی علمای دین را بمعنی  
 زنده داشتند و آمدن آهن به لایق با آنکه طبع او مقتضی و سوب در آب است آیتی باشد از آیت  
 قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدند او را سلم نداشتند  
 و گفتند او با قوم خود هر جزایر بحر رسید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه و حی که بدینا که فرعون را  
 با کتار افکند تا صیران بر پشته پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه کس او را بدین و اینجاست  
 که در معنی نجیک فرموده اند که نالیک علی بنی من الارض و بر هر تقدیر بدین ترا دریا بر آیم **و انما**  
**و انما** تا با این تو **و انما** خلقی **و انما** برای کسی که از پس تو آید نشاند که بتو عبرت گیرند و دانند که ملوک مقهور  
 در دست از دعوی مالکیت و قاهریت بتو که خود را از غرق شدن در گرداب قنارها ندیده حاصل  
 انما یکم الاعلایم جمعیان رساند **و انما** عا جزی که کوسیر خواب و خوراست **و انما** لاف قدرت زنده  
 خیر است **و انما** در نفس خود مزبور باشد **و انما** صاحب اقتدار چون باشد **و انما** و بدین که بسیار  
**و انما** از زمان **و انما** از علامات قدرت ما **و انما** بخیر این ایسان را در آن فکر می و در آن

و انما فرعون  
 ابو العباس و لید مصعب

و انما  
 و انما



وَلَقَدْ بَوَّأْنَا وَبَدَّرْنَا مَا جَاءَ دَائِمٌ  
فَزَنَدَانِ يَعْقُوبُ بَعْمٌ مَعْدُ أَنْ هَلَاكَ فُتُوحٌ وَقَوْمُ لَوْ  
جَاءَ بَيْنَنَا وَشَائِلَتْ جَنَابُ خَرِصْدَقُ وَمَنْ مَسْرُودٌ وَاتَّ وَلاَئِشَامٌ وَفَوْ وَبَعْدَ زَانِ مَعْرُ  
وَرُوزِ دَائِمِ اِيشَانُوا  
از پاكيزه هاي و چيزهاي لذيق و بقول بعضي اينجا مراد از بني  
اسرائيل يهود عصر پيغمبر اند كه ايشان را در يثرب جاي داد و خرمي ها تر و خشك بديشان از زاني داشت  
بس اختلاف كنند در امر دين خود يا در شاة محمد صلعم تا وقتي كه آمد ديشا  
علم تويرت و احكام آن دوران اختلاف كودند تا ويل تا زمانه كه عالم شدند بوقت احمد بن محمد و صفات  
محمد صلعم و بتفسير و تحريف آن مشغول گشتند و گفته اند كه آن علم قرآنست كه فرود آمد و سبب اختلاف  
يهود شدند بدرستي كه پروردگار حق  
حكم كند بيان ايشان روز ستخير  
در آن چيز كه بود نماز از روي عنا و يا جهل در آن چيز اختلاف مي كودند از كم قويت  
يا امر پيغمبر صلعم و اگر هستي در زمان از اين فرستاد بيم بر توان قصص و  
احكام بس پير تان انا كه ميخواند كتاب را مراد جنس كبت است  
پيش از تو يعني اهل كتاب هر ابي منزل محقق است نزد ايمان در كبت ايمان بخاطب حضرت پيغمبر است  
و مراد است اند و در نزد التفسير آورده اند كه آن بمعني ما نفايه است يعني تودر شكه يعني ايا براي زيادتي  
بصيرت سوا كه از اهل كتاب بدرستي كه آمد بتو بيان راست و درست از اين  
كار تو بس باش از شك آورندگان امح اقول انست كه در امثال اين مخاطبان  
صورتا خطاب توجه حضرت رسالت اما مخاطب غير است چنانچه آن حضرت معصوم و محفوظ  
است از شكوك و شبهات در آنچه بروي منزل شده از هوي قبل است اين خطاب ديگر و باش  
از كسايه كه تكذيب كودند در ايتهاي خدا را كه قرآنست بس باشي اگر تكذيب  
كني از زيانكاران بدرستي كه انا كه واجب شده است  
قول پيغمبر و كار قويم يعني قولي كه در اوج محفوظ نرفته كه ايشان بر كوفتيرند و ملايكه را بدان خبر داده و گفته  
اند كه انست كه لا ملان جهنم يا هؤلاء في النار و الا باي و بر هر قدر چيزي كه در شان ايشان ثابت شده  
ايمان نمي آرند زيرا كه كلام حق بجهنم دروغ نيست و چون بسي ايمان ايشان را كه تعلق ارادة الله  
باشد بدان متفوق است مطلقا ايمان نيارند و هر چه آيد بديشان هر ايتي اقتراح  
ميكنند تا به پيشتد عذاب درم فاك كه نامزد ايشان باشد و بعد از نزول عذاب ايمان  
ايشان نافع نباشد چنانچه قوم فرعون و امثالهم ماصيه را سود نداشتند و در پيشتد  
كه اكثر بخويان برانند كه كلا اينجا بمعني ما نفايه است يعني نبود اهل دين از ديه هاي عاصيه كه بوقت  
نزول عذاب ايمان آوردند بس سود رسانند اهل آن ديردا ايمان ايشان را



مکر قوم یونس را هم که ایشان  
 اهنکام که ایمان آورند  
 عذاب رسای را  
 در شکافی دنیا  
 بهشتیم و بریدیم از ایشان  
 و بر خورده از بکذاشتیم ایشان را  
 تا اهنکام رسیدن اهلای ایشان و تقدیر این معنی که گفته شد استثنای قوم یونس متصل بود  
 و نفع بایمان باس مخصوص باشد باین قوم و مستثنا باشد از حکم آن آیه فلم یک یفهم ایمانهم لما روي انما  
 و جمعی بر آنند که معنی آیه اینست که هر اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معارضه عذاب و تحویل نکردند پیش  
 از حلول آن تانفع کردی ایشان را بیکر قوم یونس هم چون امانت عذاب شاهد نمودند تا آخر نکردند  
 ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آورده تدریس تقدیر استثنای منقطع باشد و اگر خیر  
 پروردگار تو هر آینه ایمان آورده اند هر که در زمین است همه ایشان آورده  
 اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند عذاب را ملال بر آینه  
 دل آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بکثرت خود باز بست و فرمود که  
 ایاتو اگر کسی میگوید که این آیه تا کردند علی بن ابی طالب پیوسته از این آیه  
 منوخ است یا بیدار قتال و نیست و نشاید هیچ تنی را از این آیه ایمان آورد  
 مکر باران و توقیف و قنای الی و میگوید عذاب را یا ختم میکنیم  
 یا سلاطین میکنیم شیطان را و حفص میگوید یعنی خدای غضب میکند بر آنکه  
 تقفل نمی نمایند در حج و ایات میگوید ای محمد صلی الله علیه و آله شرف آنرا که طلب ایات میکنند که بنویسند  
 بچشم سر باید حفظ کنید بدید سر تا خودم چیزهاست در آسمانها از عجایب  
 و طرف و در زمین از بدایع و قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال منع الی و بدیع علم و حکمت با و شما  
 و منع میکنند دیدن ایشان و استماع کلام بهم کنندگان یعنی رسول عذاب الی و  
 از کوه که در علم و حکمت واقع است که نخواهند کردید بر چشم نبینند  
 این شرکان مکر ایای را یعنی واقعه ها مثل و قیام آنکه کذاشتند  
 پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ربه و اهل بیت که مراد نزول عذاب است  
 بگویند انتظار برید عذابی را که شما نازل خواهید شد بدستی که من باشم  
 از منتظرانم هلاک شما را پس میبایست دیدم پس بفرمان خود را درگاه که عذاب میکند با  
 ایشان فرود آمد و بجات دادیم تا آنکه کوهی بودند بدیشان همچنین بجات  
 دادیم رسول و متابعت ایشان را و در وقت هلاک شرکان  
 بجات میدادیم که بعد از آنکه عذاب صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او را میگوید ای محمد صلی الله علیه و آله  
 علیه السلام ای مردمان خطای اهل که است اگر میباید شما



در گمان از صلحت دین من و من بیان کنم دین خود را برای شما  
 شما بپرستید بجز خدای از انعام و ملائکه  
 خدایا آن خدای که می میراند شما را تخصیص توفیق دهد است جم و فوات اهل ترک یغوا  
 عذاب این است و ناموس شریع با آنکه بایستیم از گرویدگان با حکام الهی و جنان  
 اینها و دیگر امر کرده اند مرا با وحی فرستاده اند با آنکه بیایم دار عذر خود را از برای  
 دین من یعنی خالص سازان را در حالتی که مایل بایلی از هر ادیان بدین اسلام و پاشی  
 از ترک آیدگان این خطاب شود بغیر آنحضرتست و بخوان بجز  
 خدای بخیر بر که سود نکند ترا خواندن و زیان نرساند بتوفیق گذاشتن او  
 پس اگر بگویی یعنی بخوانی این چنین چیزی پس بدرستی که تو  
 افسکام از ظالمان بایلی که وضع دعاء در غیر موضع او کنی که برساند خدای  
 بتورض یا شدتی یا فقری یا بی هیچ دفع کشته و باز دارند نیست مرا ترا مگر آنکه  
 آمده است و اگر خواهد بتوصحت و راحت و غنا پس هیچ دفع کشته و باز  
 کرد اندر نیست مران فضل او را وضع فضل در موضع صبر و دلیل است بر آنکه حق بجز تفضل است  
 باراده خبر بر بندگان بی استحقاق از ایشان میرساند فضل خود را با آنکه بخیر  
 از بندگان خود و است آفرینا پس از غفران او بحسبیت نایبید بشوید  
 صبر با نیست پس بطاعت امید در رحمت او بندید بگو ای مردمان بدین  
 که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبر است از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را  
 پس هر که راه یافت بایمان و متابعت پس جز بن نیست که راه می یابد برای خود  
 یا منفعت آن نماید بدوست و هر که گمراه شد بامکار و تکذیب پس چنین است  
 که گمراه میشود بر نفس خود یعنی و بال آن ضلال بروست و بنیتم من بر شما نگهبان  
 که امر شما شود بمن باشد و بیاطی فرمود که ایة السیف ناسخ این ایة است و پیروی کن ای محمد صلعم  
 اخبر بر که وحی کرده میشود بسوی تو با شال و تبلیغ و صبر کن بر دعوت بر این ای که  
 بتورسد شکبای وزر تا وقتی که حکم کند خدای بفرست تو یا امر نماید بقتال  
 و لینی و جزیر و است بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم اوفز خطا و سیل و تم  
 نیست یا است مطیع بر سر این و احتیاج به پنه و کوا ندارد از سفیدی تا سیاهی کیر تا لوح و قلم  
 بیکرم از خط حکش و هو خیر الحاکمین **حرم محمد و جابر عمر بن الخطاب و ابوبکر الصديق**  
 در احقاق فرمود که حروف مقطعه است با مصطلح و معنی و در فی مفهوم المراد نیست پس هر کس که



و مؤید این قول است آنکه شیعی را از معنی مقطوعات بر سینه ندانند که سرایه فلا تقبلوا و بعضی بر آنند که اگر  
امست که انا الله من خدای که می بینم طاعت طایفان را و بعضیت عامیان را و هر کس را بنا سبیل او  
جزا خواهم داد پس این کلمات **بسم الله الرحمن الرحیم** و **الحمد لله رب العالمین** این کلمات است و اینکه  
**الحمد لله رب العالمین** استوار کرده شده است **الحمد لله رب العالمین** و **الحمد لله رب العالمین** و **الحمد لله رب العالمین**  
بنظری محکم چون بناء مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد **الحمد لله رب العالمین** پس خدا کرده شده است سوره  
و ایته ایته یا تفصیل یافته است در وایچه بندگان بدو محتاجند یعنی مبین شده است **الحمد لله رب العالمین**  
**الحمد لله رب العالمین** از نزد محکم کنند با حکمت بخشند **الحمد لله رب العالمین** دانا بهر چیزها **الحمد لله رب العالمین** و او برای آن تائید  
**الحمد لله رب العالمین** مکر خدای را **الحمد لله رب العالمین** بدرستی که من بر شمار **الحمد لله رب العالمین** از وی یعنی بامردی **الحمد لله رب العالمین** هم کس  
یعقوبت بر شرک و طغیان **الحمد لله رب العالمین** و رده دهند بنبوت بر توحید و آیات **الحمد لله رب العالمین** و هر کس  
و تفصیل آیات برای اینست تا ارزش طلبد **الحمد لله رب العالمین** از پروردگار خود برای کتاهان که نشسته **الحمد لله رب العالمین**  
**الحمد لله رب العالمین** پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آید **الحمد لله رب العالمین** تا بر خوردار **الحمد لله رب العالمین**  
**الحمد لله رب العالمین** بر خوردار **الحمد لله رب العالمین** نیکو یعنی عمر از از دانی دارد و نامردم از شما شفاعت گیرند با شما از نگاه  
دهد تا در ایمنی و تند رسی باشد **الحمد لله رب العالمین** تا وقت نام برد شده که از عمر مقدار است بحققان گفته  
که متاع حسن رضا ستا و آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از رحمت در لطایف  
امام فیسری رحمه الله مذکور است که بر خوردار **الحمد لله رب العالمین** نیکو است که حاجت مردمان بر دست وی گذارد  
**الحمد لله رب العالمین** و تا بدهد خدای **الحمد لله رب العالمین** هر چند وند فضل را در دین **الحمد لله رب العالمین** ثواب و جزاء فضل  
او هم در دنیا و هم در آخرت این سه مورد رضی فرمود که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد  
از سیئات او و هر جانی قدرش سر گفته است که ذو فضل آنست که در دیوان از پی نیامد و نشان  
فضل نباشد باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید **الحمد لله رب العالمین** آن را که بداند از  
پان نگیرند **الحمد لله رب العالمین** و اگر شما ای کارکنان برکن وید از اسلام یا اوصاف کنند از ستابت **الحمد لله رب العالمین**  
پس بد رسی که **الحمد لله رب العالمین** می رسم بر شما **الحمد لله رب العالمین** از عذاب روز بزرگ که روز قیامت و در تبیس  
گویند برون بدو رفت گفته اند و شدت و شقیق و آن ابتداء کفار بود و بقط غلانا خدی کرده  
مروان می خورند **الحمد لله رب العالمین** پس ای مجازات خداست **الحمد لله رب العالمین** باز گشت شما **الحمد لله رب العالمین** و او بر  
چیزها از عادت و ثبات و تعذیب **الحمد لله رب العالمین** توانا است آورده که جمعی مشرکان بی یک کمدانی  
حضرت رسالت صلعم می در زیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفاء آن سیکو شدند روزی با یکدیگر  
سلاقات نموده گفتند چون برده ها فرو گذاریم و خود را بجا های بپوشیم و سینه ها خود را فراموش  
گیریم در عداوت محمد چگونه کسی بران اطلاع باید حق سجد و تعزیت فرستاد **الحمد لله رب العالمین** بداند که یعنی کاروان







با تقدیر که کلام است و برقرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد **وَلَقَدْ تَلَّكَ** و اگر کوی تو ای محمد بر قوم خود را  
**إِنَّمَا بُعِثْتُكُمْ** بدرستی که شما بر این کجاست که کاند **بَعْدَ الْمَوْتِ** از پس مرگ **لَقَدْ كُنَّا إِلَهُكُمْ** هر آنکه گویند آنکه  
 نمی بیند **إِنَّ هَذَا** اینست این سخن که در پیش می گویند **لَا تَحْزَنْ** نگرانند سخن اشکارا در فریب باطل  
**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا** و اگر تا خیر کنیم **عَنَّمُ الْعَذَابَ** از ایشان عذاب را که وعده داده ایم **إِنِّي أَنَا مُقَدِّرُكُمْ** تا حکام شرع  
 شد یعنی معلوم **لَقَدْ كَرَّمْنَا** هر آنکه گویند از روی استغناء **مَا يَخِشُّهُ** چه چیز باز میدارد عذاب را از تنزل  
 و وقوع **لَقَدْ كَرَّمْنَا** بدانند که از وقت بیاید عذاب بر ایشان روز بد راست نباشد آن عذاب **لَقَدْ كَرَّمْنَا**  
 شد آن عذاب باز داشته **عَنَّمُ** از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان منع  
 نکرده و در باطنی می گویند که این عذاب قتل جبرئیل است و مستغرقان را چنانچه مصنون انا کفیتا  
 المستغرقین از آن خیر میدهد و در سوره حج **مَذْكُورٌ** خواهد شد **وَمَقَامٌ** و احاطه کرده که خواهد  
 شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل تحقیق و قوت یعنی کویا که فر گرفته است جهات ایشان  
**مَا كَانُوا** آنچه بودند که از روی جعل **بِغَيْرِ حِسَابٍ** بدان استغناء می کردند و بوقوع استعمال می نمودند  
**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا الْإِنْسَانَ** و اگر بخشاییم یعنی بدیم آدمی را **وَمِنْ آيَاتِنَا** آن نزد ما رحمتی و نعمتی که در بایند  
 آن را **لَقَدْ كَرَّمْنَا** پس باز آن را **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا** و اگر بخشاییم او را **وَمِنْ آيَاتِنَا** می گویند چون صحت  
**كُفْرًا** ناسپاس است در نعمت گذشته **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا** و اگر بخشاییم او را **وَمِنْ آيَاتِنَا** می گویند چون صحت  
 و زانفت و عتاب **لَقَدْ كَرَّمْنَا** بعد سختی که بدو رسید باشد چون بچاری فقر **لَقَدْ كَرَّمْنَا** هر آنکه گویند **وَمِنْ آيَاتِنَا**  
**الْإِنْسَانَ** برفته است بدینا یعنی مصائب و مکار که مرا بدی آید دور شد **عَنِّي** از من **لَقَدْ كَرَّمْنَا** بدرستی  
 که ایشان **لَقَدْ كَرَّمْنَا** شادمانست بنوع و مغروران **لَقَدْ كَرَّمْنَا** دارند و حرکت کنند در میان و فرج و فرج  
 او را غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق آن **لَقَدْ كَرَّمْنَا** مگر آنکه **صَبْرًا** شکبایی نموده و محنت  
 و بلا **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا** و کردند علما، بنکو و ظایف شکر بقدیم رسانیدند در نعمت و رخاء **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا**  
**كُنْ** آنروز که بصفت ضربه و شکر بر سر منند سر ایشان راست **لَقَدْ كَرَّمْنَا** از پیش کناهان **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا**  
 بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ عالم فرموده که در جنت نفی است که هر نیم بهشتی در جنب آن محشر  
 و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقاء **بِهِ** ما را بهشت هر لقای تو در خواست **لَقَدْ كَرَّمْنَا** جمل توجنت محقر است  
 آورده اند که قنار عرب از روی غضب و عناد اقتراح ایات از حضرت سید کائنات علیه و افضل الصلوات  
 و التسلیمات می کردند و با کلام کریم و کتاب قدیم بطریق استغناء سلوک می نمودند و از جمله اقتراعات  
 ایشان آن بود که چرخ بنزداند بایک بهدین تو فوستانند حضرت رسالت معلوم از عدم قبول  
 دعوت و استغناء و سخن بیتا ایشان تنگ دل می شد حق سبحانه و تعالی برای تفتیح آن حضرت در ادای  
 رسالت رسالت و عدم بیالات بدو انکار ایشان اینست و متاد که **لَقَدْ كَرَّمْنَا** پس شاید که تو تر کنند

شده از رو



باطنی امام تری که رحمة الله بکونید که استفهام نفی است یعنی ترک **بعض ما یونی** از آنچه کرده شده است  
**الیک** بسوی تو یعنی آنچه مخالف برای شریکانت الهه ایشان و تنگ است باظهار آن **و ظاهر ما یونی** سینه  
**ان یقتولوا** آن ترسی آنکه گویند **انزلک** چرا از او نرساده شد است **علیکم** بروی کسی که نفقه  
 کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند **و جاء سعده** یا چرا نیامد با او **و صلیک** فرشته بجهت کوهی بر نیت  
 و توبیب این مقالات از ادای رسالت باز همان **انما انت** جز این نیست که تو ندانی **بیم** کشتن بر تو  
 از انست و پس ورنه تو صریحی نمایی پس چرا از رو افکار ایشان تنگ را باشد **بیت** در شب  
 نقاب دور بر سر پاک **از** سگان و عوهد ایشان به پاک **و الله یصلح کل شیء** و خدای بر همه چیزها کلاه  
 و لاجر گذار آنکه کار با او گذارد و نگاه از آنکه خود را بد و سپار و پس توکل بر او کرد و از گفت و شنود و محسوس  
 و عوهد پاک **بدر** بلکه بگویند که از آن **فتریم** محمد صلی الله علیه و آله بری با فدا آنچه میگوید که او نیز وحی میکند یعنی  
 قرآن خود وی سازد **و انزلنا بک** پس بیاید **و یخبر من** صورت مثل قرآن در بیان و حسن نظم **و یخبر من** بر یافته  
 از نزدیک خود یعنی نعم شما نیست که قرآن از خود بر شما نیاورد یافت و بجز این کان می بود که از خود می سازم  
 شما فصحاء عرب باید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل و این کلام بلکه شما از آن قادر ترید از  
 جهت و توفیق شما بر قصص و اخبار و نفود شما بر انشاء اشعار **و ادعوا** و بخوانید از برای معاوت  
 بر معارضه هر کس توانید **و انزلنا بک** پس خدای **انکم من صدقین** اگر هستید شما راست گویا که این کلام سترگی  
 و مختلف است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند و بپایان تا قوسوره نشد و بجز ایشان  
 از او ادیک سور نیز بر هر کسی ظاهر است **انکم من صدقین** پس ای اجابت کردند **لکم** مر شما را در آنچه  
 گفتند از ایشان سور مخاطب حضرت پیغمبر است و جمیع صفت برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنان  
 که ایشان تشریح می کردند برای جماعت پیغمبر و میگفتند که حضرت رسالت پناه صلعم مقتری او معارضه  
 کنید پس حضرت حق بجهت و نفا و نمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند **فاصل** و انزلنا بک  
 شد **و یصلح کل شیء** بعلم خداست یعنی تسلیم است بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بصالح عباد و آنچه  
 ایشان را آنکه در معاش و معاد **و انزلنا بک** و بدینند که نیست معبودی بسزا پرستش **والله** مگر او که عالم است  
 با آنچه غیر او بیند **قل انتم نزلنا بک** پس هستید شما ثانیان بر اسلام و استفهام یعنی امر تیرستی و اندیغی بر  
 اسلام ثابت باشد چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد **من کان** هر که باشد که از و ناءت هست  
**یرید الحیوة الدنیا** خواهد زندگانی دنیا و **و انزلنا بک** و از ایشان را در مقابل اعمال خیر خود مراد منافقان  
 یا اهل ریا یا یهود یا نصاری و در نزد او آفریده که عام است بر جمیع مردمان را و او که از ایشان با احسان و بلوا  
 خود دنیا خواهد **نوفوا الیه** تمامی باز گردانیم **انما لهم** جز آنکه در ابدان ایشان **فیمما** در دنیا و سخت  
 و دولت و سعت رزق و کثرت اولاد **و قسم فیمما** و ایشان در دنیا **و انزلنا بک** کاسته نشوند یعنی از مرد ایشان



**اولئك الذين** او كروه انانند که **لن يمسهم** نباشد ايضا **وايضا** در ان سر اي ديگر **الا انما**  
مکراتش دوزخ هم ايستان استقاء مروي که بر صور اعمال ايستان مرتب بود نموده اند و نبات فاسد و غياف  
باطل ايستان که موجب عذاب و عقوبت است مانند **وحيه** و تباه کشت **ما تضرع** آنچه کرده اند **تضرع** در دنيا  
به ثواب آخرت متفرغ بر اخلاص است و ايستان در عمل مخلص بنوده اند **و باطل** و ناجيز است في نفس الامر  
**ما كانوا يعملون** آنچه بوده اند که میکردند از رياء و سمع و غير آن **افهم** ايا هو که باشد **عليه** پس رهايي از رياء  
از پروردگار خود که او خلالت کند بطريق ثواب **و يتلوه** و از بي در ايند برهان او را که دليل عقبي راست  
**شاهد** کواحي از خداي که بهجت آن کواحي دهند و آن قرآنست بر اير باشد باکسي که زينت و نبات طيبه  
و عدل نه بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بينه حضرت بغير است **صلوات الله** و با او است شاهد که آن  
جبرئيل است هم يالک که حافظ او بوده يا ابو بکر صديق يا علي مرتضي يا صوت آن حضرت که بر دين انصاف  
در وي کثرتي انوار و آثار صديق در پيش او شاهد نمودي **بيت** اي صبح سعادت نه چنين تو هوي  
آن حسن و حسن است تبارک و تعالي بعضي برانند که بينه قرآنست و يتلوه يعني بقرآن شافعي  
است بالسان حضرت رسالت **صلوات الله** بالبحار و نظم او را اگر ميتوانه يعني بتم دادند شاهد انجيل  
و در زاد المسير آورده که انجيل تابع قرآنست بتصديق بنبي و بشارت و اگر چه قبل از و نازل شدن  
**و قرآن** و پيش از انجيل يا قرآن تابع او بوده **کتاب توتی** کتاب موسي يعني تورات هم او نيز در تصديق  
بنبي و بشارت بوجود او تابع است يعني موافق قرآن را **و اما** در حالي که قرآن پيش او بوده مراد دين را  
**و ترجمه** و سببش بيش بر منزل **اولئك** آن گروه که صاحب بينه بود **في يومئذ** في کونند بقرآن **و ترجمه**  
و هو که کافر شود بقرآن **من الذين** از گروه چندانکه اهل کفر اند و آنکه خواب بشارت است در عمل و بي خبر  
**فانما** پس انشي و زنج و عدل گاه او است و لا محال بدان رسل **فانما** پس بشارت في يومئذ و زمان  
از اين بعد **الذين** بدرستي که اين وعد در است و راست است **من الذين** از پروردگار تقو و **الذين**  
**الذين** و ليکن پشتر از زمان **الذين** نیکو نند بدان تصديق نمیکند **من الذين** و ليکن ستمکاران  
و کان تر **افهم** انکس که بيند **عليه** بر خداي در غي يعني نقي و حي او کند يا نبات شيرک و ايا  
**اولئك** آن گروه مقربان **يؤمنون** عرض کرد مخا هند شد در موقف **عليه** بر پروردگار خود **و يقولون**  
و خواهند گفت کواهان يعني حفظ و کرام الکاتبين براي پيغمبران براي هراستي با اعضاء و جوار ايستان  
کواحي دهند که **هو الذي** اين گروه انانند که از وي عباد **الذين** دروغ گفتند بر پروردگار  
خوابش با اتحاد ولد و شيرک **الذين** بدانند که لعنت خداي **عليه** ستمکاران يعني بر کافران  
و مراد از لعنت دور باشد از درگاه و بي پس صفت ظالمان ميکند و ميگويد **الذين** بآنکه  
**يصدون** باز ميگردانند مردمان را از راه خدا يعني از دين او **و يقولون** وي جويتد يعني ميکنند







وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَن جَزَايَ كَرِهَ أَنْ يُرْسِلَهُ وَنَايِدُ **إِنِّي أَخَفُّ بِدِينِي** كَرِهَ أَنْ يُرْسِلَهُ **عَلَيْكُمْ** بِرِشْمَا عَذَابِ **يَوْمِ الْقِيَامِ** عَذَابِ  
رُوزِي كَرِهَ أَنْ عَذَابِ مَوْلَمَ اسْتَوْصَفَ يَوْمَ بِالْمِ ارْقَبِلْ اسْتَادِجَازِي اسْتَبْرَإِي وَقَعِ الْمَ دَرْدِ **تَقَالُ**  
**لَكَ** بِيَسْ كَفْتَنَدِ الْمُرَافِ وَرُوسَايِ **الْبَرِّ كَفَرُوا** اَنَّا كَرِهَ كَانِ بُوْدُ **نَقُومُ** ارْقَوْمِ نَوْحِ عَمِ **مَنْ تَرَكْنَا** بِيَسِيْمِ  
تَرَا **الْبَرِّ كَفَرُوا** كَرِهَ بِيَسِيْمِ مَانْدِ مَانْدِ مَرِيحَةٍ تَرَا بُوْدُ جَاشِدِ كَسِيْبِ تَخْصِيصِي قَوْبُوْدِ بِرِشْمَا وَاجِبَا كَوَانِ  
اَصْلَاقِ اَنْ تَوَصَّرِي يَابِيْمِ اَيْشَانِ صِيَاكَلِ بِيَسِيْمِ دِيْدَنِ وَازْدَكِ حَقَائِقِ عَاقِلِ مَانْدِنْدِ **نَهْم** هَمِي يَابِيَسِيَا  
بِيَسِيْمِ اَيْشَانِ هَمِي خُوْدِ بِيَسِيْمِ اَشْتَنْدِ كَفْتَنَدِ اَيْكَمَ مَابِلِ اَيْشَانِ بِيَسِيْمِ مَابِلِ اَيْشَانِ بِيَسِيْمِ خُوْدِ  
اَيْنِ مَانْدِنْدِ اَيْشَانِ اَرْغَمِي **دَرِيَانِ** رُفْعَا بُوْدِ فِي سَنَهِي هَمِي كَوْنِ زَبُورِ خُوْدِ رِيكَاالِ زَابِي كَشِدِ  
خُوْتِ زَبُورِ سَكَنَابِ اَنْ دُوْفِي خُوْدِ مَانْدِيكَلِ اَبَا خُوْدِ اَبَا يَكِي خَالِي وَدِيكِرِ شُكْرِ مَدْعُوْرَانِ هَمِي  
اَيْشَانِ مَابِيْمِ رُفْعَا شَافِ هَفْتَا مَادِرَا هَمِي **مَنْ تَرَكْنَا** بِيَسِيْمِ مَانْدِنْدِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ مَانْدِنْدِ اَيْنِ  
مَكْرَانَكَمِ **أَرَادْنَا** اَيْشَانِ وَرَاوَنِ وَرُوسَايَا كَانِ مَانْدِ **يَادِي الرِّبَا** مَرطَا هَرَايِ بِيَسِيْمِ بِيَسِيْمِ اَوْرَدِنْدِ  
وِي تَفَكَّرِي حَقَائِقِ يَامَتَا بَعَا تَرَا اَرَادْنَا بَادِي اَلْهَرَايِ بِيَسِيْمِ هَمِي هَمِي دَر اَيْشَانِ مَرْدِ صَفْتِ ذَوَالْتِ دَر اَيْشَانِ  
مَشَاهِدِ كَمِ **مَنْ تَرَكْنَا** بِيَسِيْمِ مَانْدِنْدِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ مَانْدِنْدِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ مَانْدِنْدِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ مَانْدِنْدِ اَيْنِ  
كَمِ **بَلْ نُنْظِرُكُمْ** بَلْ كَانِ يَابِيْمِ شَمَارَا **كَادِيْتُمْ** دَرِي كَوِيَا بِيَسِيْمِ تَرَا دَر دَعْوَايِ بِنُوْتِ وَبِرَوَانِ دَر عِلْمِ  
بَصَرِي **تَوَقَّلْ** كَفْتَنَدِ نَوْحِ عَمِ **لِيَقُومُوا** اَيْنِ كَرِهَ مَرَا خَبَرِ دِهِيْدِ **اَلَيْسَ بِيَسِيْمِ** اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ  
**مَنْ تَرَكْنَا** اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ  
خُوْدِ كَمِ بِنُوْتِ اسْتِ **تَوَقَّلْ** بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ  
كَمِ اَيْنِ  
شَمَارَا اَيْنِ  
وَحَالِ اَيْنِ  
دَر بِيَسِيْمِ مَشِيْبِ بِيَسِيْمِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
كَمِ مَقْبُولِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
**يَا قَوْمِ** اَيْنِ كَرِهَ **لَا اَسْأَلُكُمْ** نِيَحْوَا اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
خُوَا مَسْكَمِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ مَرْدَكَانِ  
**الْأَعْيَانُ** اَيْنِ كَرِهَ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
كَمِ نَوْحِ عَمِ دَر جَوَابِ مَقْبُولِ **وَمَا لَكُمْ** اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
كَمِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
**وَلَكِنِّي أَرِيدُكُمْ** اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ  
اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ



دهد و منع کند **و الله** از عذاب خدا **و الله** اگر ایشان را برانیم **و الله** اگر ایشان را برانیم **و الله** اگر ایشان را برانیم **و الله** اگر ایشان را برانیم  
 ایشان ستم باید گفتند تو اینهم صفت الهیان مکتی و حال ایشان بظهور با تو موافقت دارند و بیاض و خفا  
 تواند بود هم فرمود **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
**و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 شما می بیند که ایمان است **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
**و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 ایشان را **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
**و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 حکم بری ظاهر است **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 پس بسیار که داند خدا را و یاراد و ورود را و زکبیدی **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 از عذاب **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 جزین نیست **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 و نیستند شما عاقلان خدا را از عذاب خود باکم یا کم بسیرید یا بکسیرید **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 می دارد شمار **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 در کلام قدیم و تا آخر هست تقدش آنکه اگر خدا را اعوی شما خواهد و نه خواهم که نصیحت کنم شمار را آن  
 نصیحت نه غیر ساند **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 بسوی او باز که دین خواهد شد و بر اعمال خود جزا خواهد یافت **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 بری باشد بوج هم وحی را از پیش خود مانع را کنیم **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
**و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 افترا به می نماید **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 آورده **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 باشد **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 زبان و تولد عذاب در رسید که ای نوح میان اجتماع در بندد **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 بسا که داشت مایه یا باغبان ملائکه که مردگار و صفت کل تواند بود **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 فرمود که نوح هم بیند آنست که کشتی چگونگی سازد و حی آمد بر وی که بسا چون سینه مرغ **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته  
 مگر باز **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته **و لا تقولوا** و نیکی هم شمار که البته

و لا تقولوا



که ایشان غرق شده اند یعنی محکوم علیهم اند بوقدر خیر آمدن است که نوح هم چوب کشتی بی طلبید زمان  
در رسیدن تا درخت شام داشت و در مدت بیست سال که درخت برسد مطلقا هیچ فرزندی نتوانستند  
تا اطفال قمار باغ شدند و ایشان نیز متابعت ابا کرد و از قبول دعوت نوح هم باز کردند پس نوح هم بسای  
کشتی اشتغال فرمود **و یمنع الغلک و بود که ی ساخت کشتی را** **و کذا میگوید** و هرگاه که بگذشتندی بر و **و کذا**  
**سین تو میگوید** کوهی محقران از قوم **سخر و اینده** افسوس کردند ی و چه کشتی را در بنایان ی ساخت  
و در راب و کشتندی کشتی ی سازی آب کو و دیگر طعن زدندی که باول نی بودی و باخر بخار شری  
**قال ابن کثیر** نوح هم کفایتی اگر سخت میکنند با **و کذا** افسوس خواهم کرد بر شما **و کذا** همچنان  
که شما افسوس پیدا کردید **فوق** پس زود باشد که بدانید **و کذا** آنس را که بیاید بدو  
**و کذا** که او را رسوا کردند در دنیا که آن عرف است و فرود آید بر و **و کذا** عذابی دادم در آخرت که آن  
حرف است پس نوح هم کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سه صد ذراع و گفته اند هر از عوایت  
و عرفتند پنجاه ذراع و بقوی ششصد و ارتقاء اوسه ذراع و بقوی سی و سه و غیر از اینها نیز  
گفتند و آن را بر سر مرتب ساخت و بر طبقه کرد ایند و حکم الهی مزوج از هر نوع از انواع حیوانات  
جمع کرد و بطوریکه در طبقه علیا و سباع و بهائم را در میانه و در طبقه سفلی و غنایه و در وسطی  
جای فرود بود و اسباب اقام این مقام بشقول بود **و کذا** تا وقتی که آمد **و کذا** تا عذاب را یا  
ارما بعباد **و کذا** و چو شد آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حواض در آن نان بچی و نیز  
بنوح هم رسید بود و نشانه عذاب که آب از آن تنوری بر چوید چون ابارت عذاب پدید آید  
**و کذا** گفتیم نوح علیه السلام را که بردار **و کذا** در آن کشتی **و کذا** از هر دو جهت از حیوانات  
و بعضی از آنها که جفت باشند ایشان دو تان و ناده و جفت تنور کلی خوانند یعنی از هر نوع  
حیوان دو جفت **و کذا** و کسان خود را نیز بکشتی در آن **و کذا** هر که پیشی گرفته است  
**و کذا** بر و قول ما یعنی حکم بر ملاک و بی مراد کنعان است و او را که پیش از نوح بودند هم **و کذا**  
و بر آورد در کشتی هر کس را نیز که ایان آورده **و کذا** و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده اند  
**و کذا** بانوح هم **و کذا** که اندکی از فرمان که روجه سلم او بود دستم بر حرام و سام و بافت و زبان  
ایشان و هفتاد و دوزن و مرد غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند بانوح هم هشتاد تن پس نوح  
ایشان را نزدیک کشتی آورد و سپردی که تن تیب داده بود بر بلای کشتی پوشیده و از زمین آب عذاب  
جوئیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد **و کذا** گفت حضرت هم باقی خود **و کذا**  
**و کذا** ای گروه سوار شوید در کشتی در حالتی که گویند **و کذا** یعنی نام خدای تعالی بید  
**و کذا** و قوف را ندانند کشتی **و کذا** و بعد کام باز داشتند آن گفته اند بنام خواست رفتن و استادن

و کذا علی







ع



الحمد لله رب العالمين

نسبت است جنایه در صورت اعراف گذشت **قال** گفت هود عم **یا قوم ای** گروه من **لقد اذین** بر و ستد خدایا  
 بیایید **یا قوم ای** بیست شما را مبعودی **غیر** یحز او و شما را و اسیر یک ایشان بکنید **ان الله**  
 نیستد **یا قوم ای** کفر افرا و کندگان بر خدای با اتحاد مرکب **یا قوم ای** قوم من **لا اله الا الله** بخوانم شما را **علیه**  
 بتبلیغ احکام رسالت **احمل** مردی و مقرر است که مجموع رسول قوم خود را از پی طبعی خود خبر داده اند  
 از اذن قهت و خلوص بصیحت هم دعوت و قتی تیج دهد و موعظه آن زمان فایده دهد که بطلایند **یا قوم**  
 نباشد **یا قوم** مع بد و قدر حکمت بشی طمع بکسل و هوم دانی بکوی **یا قوم** بخوارید مرد نبوت از قوم  
 نمی دهند چنانچه هود عم فرمود **یا قوم ای** بیست نزد **الله** مگر بر آنکس که بعضی قدرت **یا قوم** بیایید  
**یا قوم ای** نیکند و عقل خود را که می تواند تا حق و از بطل و حق را از بطل تمیز کنند  
 او را **یا قوم** عادیان دعوت هود عم را قبول نکردند حق بجهت بیست آن سه سال باران از ایشان باز گرفت  
 و زمان را عاقبت عقیق ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای  
 زراعت و برای دفع اماری با والد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود **یا قوم ای** کونوا مستغفار  
 کنید و آرزوی و امان طلبید **یا قوم ای** از بر و در کار شما **یا قوم ای** باز گردید **یا قوم ای** بد و از عبادت  
 غرض **یا قوم ای** تا بن است از آسمان **یا قوم ای** بر من روعات شما را و او باران پیوسته **یا قوم ای** و بفرست  
 باری کند **یا قوم ای** قتی با قوت شما می فرستد از دهن دهد شما را با عذر ایشان بر دفع اماری نافرمان  
 پس سخن من بشنوید **یا قوم ای** و بر گردید از ز و لراض شما باند از پیغام **یا قوم ای** و حال که فرمودید  
 بر کناهان **یا قوم ای** گفتند با هود **یا قوم ای** ای هود علیه السلام بیاوردی با حجتی که دلالت کند بر  
 دعوی تو و حال آنکه هود عم معجزات بدیشان نموده بود ایشان در حساب بیاورده و انکار نموده گفتند  
**یا قوم ای** و نیستیم ما بتان **یا قوم ای** از کوهیدگان میگوییم ما درستان تو **یا قوم ای** مگر آنکه سائید اند  
**یا قوم ای** بر خدایان ما **یا قوم ای** از خدایان ما **یا قوم ای** و گویید مراد چگون است عادیان  
 گفتند که چون تو مشام بیدی خدایان ما را ایشان ترا دیوان ساخته اند تا سخنان کوند بطریق  
 عقل استی شود **قال** گفت هود عم **یا قوم ای** بدیستی که من **یا قوم ای** کوه می سازم خدایان **یا قوم ای** و شما  
 نیز کوه بایید **یا قوم ای** که من میزارم **یا قوم ای** از این شما را باز بیکرید **یا قوم ای** بدون خدای  
 یعنی بستانند **یا قوم ای** پس اجتماع کنید بر کید به نسبت **یا قوم ای** و شما یعنی شما و خدایان و در  
 به اتفاق نمایند **یا قوم ای** پس مرا همت ندهید و فرمود خدایان در قصد از کتیده که من بایک ندانم  
 و حیات عصمت الهی از غفرت شما نه انداند بشم و این از جمله معجزات هود بود علیه السلام که تنی قضا  
 در موافقت جمعی کثیر جباران و اهل بطش و سطرت و در باب شرکت و فوق که بخوان او نشسته بود ندا



کتابخانه



می خوانند و **اتقوا** و از خدا در آید شوند **فی طاعت الله** درین سری لغت را که بعد و هلاکت است **لعمریه**  
 و در روایات لغت نیز در پی ایشانست **و قوم انهم بدینند** که قوم عاد و **ثمود** بنمودند به  
 پروردگار خود **اللعن** بدینند که و راست **اعلم** مرعاد را یعنی از رحمت دور اند و بعضی گفته اند دوی  
 یاد مرعاد را یعنی هلاکت و دعاء هلاک برایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست **قوم ثمود**  
 عطف بیان عداوت یعنی این دعاء که هلاک شدند عاد ارم که ایشان را عداوتانه گویند چو ایشان  
 با قوم ثمود و هلاک شدند **و فی ثمود** و فرستادیم بسوی قبیله ثمود **انکرم صلیا** برادر ایشان صالح را که  
 خوب بشی است **قال** گفت صالح عم **بقوم من غیر الله ای قوم** به پرستش و یحدا نیست او بگوید **ما کم**  
 نیست شمار **ای الی ربیع** معبودی بخدای که **هو الله** او بیافرید شمار **من الله** از زمین یعنی  
 آدم را هم که شمار بهر است و مولد نطفه را که نسل او زن آفرید میگوید یعنی از خاک پیدا کرد **واستقرکم**  
 و زندگانی و بقاء داد شمار **فیتا** در زمین در مدار که مذکور است که سال هر یک از قوم شود از رسید  
 تا هر بوده تا شمار اندک داد به عارف زمین ناراضی تر ساختند و به حضرت آقا و غرض از بیان  
 اشتغال نمودید **ما تغفل** پس آرزوی خواهید از و یعنی ایمان آید تا شمار بسیارند **ثم تعوبوا الیه**  
 بر وجهی کنید به پرستش او از عبادت غیر او **ان ربی** بدینی که از یک کار **قریب** نزدیک است بایست  
 داران بر حمت **محبیب** احیای کند او را بمانست بفضل و نیست **قال** ایضا گفتند قوم که ای صالح  
**قد آتتک بدین** که بود **فیتا** در میان ما **سرجوا** امید واری یعنی نشان شد و در حین حال تو میدیم  
**میل** پیش ازین که در عرف بتوت کتی و می خویستیم که بر ملک با ستیاء خود سازیم یا امید شدیم  
 که بدین ما سدیدین شوی حال بدین سخن که ترکیبی (سید از تو بدین ایم **انتم** ای اهل اهلی بیگنی  
**ان نقبذ** از آنکه ی پرستیم **ما یعبد** **اباؤ** کار از آنکه بودند پدران ما که ی پرستیدند **و انما فی شک**  
 و تحقیق که ما در شک **ما نؤمن** از اینج تو ی خرافی ما را **اینها** بسوی آن از توحید و ترک عبادت از اظلم  
**برایب** شکی در حمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را  
 شورید میگرداند **قال** یا قوی گفت صالح عم که ای گروه **اینها** خیر دهید مرا و من کنید که من **انکنت**  
 اگر باشم **بیت** رحمت روش **من ربی** از پروردگار خود **و انما فی شک** داده باشد مرا از تو یک خود **و انما فی شک**  
 پیغمبری **من یقرئ** پس کیت که یاری کند و باز دارد مرا **من الله** از عذاب خدای **عصیت** اگر  
 کم او را در تبلیغ رسالت پس شمارا بخدای بخوانم و بدین خود دعوت میکنم و باز مجاهد بستم  
**ما یقرئ** پس شما می آفرید مرا **عصیت** من بر تانگی نیست دادن یعنی کردن نیست شمار آورده  
 که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه در سوره اعراف است ترقیم یافت برهای  
 وی از شک ناقریدید اند صالح عم برایشان حجت گرفت و در باب نافه وصیت آغاز کرد **و یقوم** و گفت







در میان می گوید که فرشته ای جبرائیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت حیوانات ساده روی صاحب  
 جمال آمدند **اینها هم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه** **بالتشکیک** برزده دادن او بد فرزند یا هلاک قوم لوط عم  
 در حقایق مذکور است که آن بشارت بودید و ام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون اول خلیل را  
 بنواخت که **والتحذیر** ابراهیم خلیل را در خرید دام خلت بشارت داد از قطیعت این ساخت و هم در  
 حقایق آورده که آن مرد بود بظهور حضرت سید نبیا از صلب وی و بالله او خاتم سفیران و صاحب  
 لوی حیات و چه بشارت در مقابل این تواند بود که پدر این چنین پسری باشد **نظم** خوش وقت  
 آن پدر چنین باشد شیر ساد باشی را خند که چنین برود که **ایا از تو مکن و بنا زوین**  
 صلوات علیهم ماطلع الشمس **نظم** و در میان می آورد که جبرائیل دم آتا بود و اسرافیل دم بشارت داد مرا ابراهیم  
 و میکائیل دم بحفاظت لوط عم بر اهل وی و اخراج ایشان از ودفکات القصص چون نزد یک خلیل آمدند  
**فلو انکما** گفتند سلام بیکتم بر تو سلام کردی **سلام** گفت ابراهیم که جوابی از ملاطبت بر شما ابراهیم  
 عم ندانست که فرشتگانند ایشان را در میان نداشتند **قال یس** پس درنگ نکرد **جاءا** ایا الله  
 آورد **بجای چند** که ساله بریان کرده بودند گرم پس خوران بکسرت و صلائی در داد ایشان دست ببطام  
 دراز نکردند **فلو انکما** پس آهنگام کردند ابراهیم عم **نظم** و دستهای ایشان را که مطلقا **نظم**  
 غیر سلا بران کوه ساله یعنی دست بطعام نیکشید **و انکما** انکار کرد ایشان را یعنی سر شرح **نظم** و در  
 آورد **نظم** از ایشان ترس چه غیر از ترسان هر که قصد کسی داشتی از طعام تناول نمودی و چون  
 ایشان از طعام رو مخی شدند ترسید که در دهان باشند و ضرر بری رسانند چون فرشتگان احساس خوف  
 نمودند از وی **قالوا** گفتند ای ابراهیم **نظم** ترس **انکما** بدستی که فرستایم فرستاده شد  
**ای قوم لوط** بسوی قوم لوط عم تا ایشان را عذاب کنیم و زن این ابراهیم عم سائر بنت هاران **نظم**  
 استاد بود در پس پرده و سخنر ملائکه استماع پیچید یا برای خدمت بر سر مهلتان استاد کی داشت چه سائر  
 بر یافته بود و بر کشته و از کسی روی نمی پوشید و هر که سخن فرشتگان شنید **نظم** پس بختید  
 از جهت فرج و سرور و فرح او بخت زوال خوف ابراهیم عم بود یا برای هلاک اهل فساد و کوبند  
 خنده او از تعجب بود که بگرد از غفلت قوم لوط عم با وجود قرب عذاب بدیشان این جرعه الله درج  
 بخان که در کتاب خود فتح الباری در باب حیض از قول ابن عباس رضی روایت کرد که معنی اینست که  
 قائمه نفیست که اینست ای خاصیت چه ضحک بمعنی حیض آمد و دلیل است بر معنی دلیل اینست بقول  
**نظم** با سخی یا تعجب بود از مثل ملک بصورت بشر یا شکفتن گمانند از خوف این ابراهیم از ستم  
 با وجود بسیار کی خشم و خنده خود بر تو تقدیر چون سال بختید **نظم** پس بشارت دادیم مایور  
 بزبان ملائکه **اینها هم** وجود فرزند از احاف نام **و من شر او** و از پس حق به یقین **نظم**

فان بختها را در حق می بیند



ایک



**هَذَا يَوْمَ عَقِيبَتِ** این روز سخت است بر من آورده اند و حق تعالی بگوید که گفته بود که تا لوط و چهار پسر و بری قهر خو  
 گویا ندهد ایشان را هلاک نکند لوط هم که همانان را دید گفت بشمار سید است قصه این شهر و کار  
 ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط هم را شرم آمد گفت گویا میوه هم که بدترین اهل عالم این قوم اند  
 جبرئیل هم بملائل هم اشارت فرمود که اینکه بگو اشارت شد پس لوط هم با ایشان روی بشرفاد چون  
 بدو راه شمرید همان سخن را نکر فرمود و چون بشهر درآمد دیگر بار عادات خود و چون بخانه رسید  
 دیگر باره او را کرد تا شهادت اربعه وجوه گرفت بعضی مردم همانان لوط هم را دیدند و خیر بدیدگان  
 رسید باز لوط هم که بر قوم را خبر کرد رویا بدرخانه لوط هم نهادند **وَجَاءَهُ قَوْمُهُ** و آمدند به نزد لوط هم  
 قوم او **يَسْأَلُونَكَ** **يَسْأَلُونَكَ** بستان در ایند یسوی او **يَسْأَلُونَكَ** و پس از نبوت نین **كَانُوا يَعْلَمُونَ**  
 بودند که علفای بدیدند از لوط و کبوتر باری و صیفر زدن در مجلس و برای استمراء  
 نشستی بر سر راهها چون قوم بدرخانه لوط آمدند و طلب همانان کردند **قَالَ يَتْلُو** گفت ای کوه  
**هَذَا يَوْمَ عَقِيبَتِ** اینک دختران مرا بیا و بخواهید **هِيَ** ایشان **اَلْطَّمَرُ لَكُمْ** پالتره تندر شما را ترویج  
 بایشان بشرط ایمان بود یا در شریف و یا ترویج بوشان بکفاریست کرد حضرت لوط هم  
 از هر طایفه قنوت و رحمت و کرم و جمله دختران را فدای همانان کرد و گفته اند مراد به بنات نساء ایشان  
 بود چه در مینی بدراست خود است از جهت تربیت و رحمت یعنی زنان بخواهید که شمار حلال اند **فَأَقْبَرُوا**  
**اللَّهُ** پس بر سرید از خدای بزرگ فواحشی **وَلَا تَخْزَوْا** و مرا رسوا نکند **فِي ضَرْبٍ** در میان همانان **يَسْأَلُونَكَ**  
**نِيَكُمْ** ایانیت از شما **يَسْأَلُونَكَ** مرا و راه یافته که شمارا بپند دهد و از علفای بدیان جارد **وَقَالُوا لَقَدْ كُنْتُمْ**  
 گفتند ای لوط هم بدین سنی که تو میدانی **سَأَلْنَا** بستان ما را **فِي بَنَاتِكَ** در دختران تو **تَوَسَّخْتُمْ** هیچ حاجتی  
**وَأَنْتُمْ تَخْتَلِفُونَ** تو میدانی **سَأَلْنَا** آنچه ما میخواهیم از ایشان فاحش **قَالَ** گفت لوط هم در جواب ایشان  
**لَوْ أَنَّ فِي يَدِي قُوَّةٌ** کاشکی که مرا باشد قوه بدفع شما یا اگر مرا قوه باشد در نفس من هر آنکه شمارا دفع کنم  
**أَوْ أَوْكِي** یا پناه گیرم و باز گویم **إِنِّي رَاكِبٌ** دیگر که سخت بختی مشر و قبیله که بود ایشان مع شما  
 تمام کرد در احادیث صحاح و اوست که حضرت رسالت بناد ملهم فرمود که رحم الله اخي لوطا کان باوي  
 الیرکی شد بدین معنی خدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجاء در ماندگان درگاه او  
**بِت** استانی که قبله گاه **وَأَسَاءَ** از هم افقی پناه **وَأَسَاءَ** هر که دل در حمایتی نیست است  
 از هم هر دو کون و راست است **وَأَسَاءَ** آورده اند که لوط هم در خانه فرو لیست و از پس دریا ایشان مجادله  
 میفرمود ایشان دیوار را بشکافتند خواسته که در خانه دارا بید لوط هم بغایت مضطرب و اندوهناک  
 شد چون ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جرع دیدند **قَالُوا يَا لَوُطُ** گفتند ملائکه که ای لوط **يَسْأَلُونَكَ**  
**يَسْأَلُونَكَ** بدرستی که ما فرستادگان پروردگار تویم و بعد از ایشان نازل شد ایم دل قوی دار



بایسان

بایسان **نَ يَمْلِكُ إِلَيْكَ** غیر سنده با ضرب و برای تو یعنی ضرر ایسان بتو غیر صد تو قدم از میان بیرون و نمودار  
کنار پس جبریل عم پس ایسان باز شد و بر خود بریدهای ایسان مالید و کور شدند و انخانه لوط عم بیرون دوید  
میگفتند حد بکنند که همانان لوط سا حرا نند پس جبریل عم فرمود **قَاتِلُوا هَؤُلَاءِ** پس بکشان خود را بقتل  
**الْبَشَرِ** بپایان از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب **وَلَا يَلْتَفَتُوا** و باید که التفات نکنند و واپس ننگردند **وَلَا يَلْتَفَتُوا**  
**لَا يَلْتَفَتُوا** از شما یکی پس نه اهل خود را ببر **لَا يَلْتَفَتُوا** مگر زن خود را که او کافره است **لَا يَلْتَفَتُوا** بدرستی  
که رسیده است او را **لَا يَلْتَفَتُوا** آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون بانی کفار هلاک خواهد شد  
لوط عم از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایسان جبریل عم گفت **لَا يَلْتَفَتُوا** تو بعد از این  
بدرستی که هنگام عذاب ایسان می آید است لوط عم فرمود که هنوز قاصح بسیار وقت جبریل عم گفت **لَا يَلْتَفَتُوا**  
**لَا يَلْتَفَتُوا** ایانیت صبح قریب یعنی نزدیک است **لَا يَلْتَفَتُوا** پس انوقت که آمد قریان مابعد ایسان جبریل  
فرمودم تا بر خود را از بر شعله های ایسان در آرد و بر داشت تا بجای که اهل آسمان بآتش خودی و او را  
سک از ایسان شودند پس حکم کردیم تا بکنند و با قدرت کامله **لَا يَلْتَفَتُوا** کرد ایندیم و از ایسان انشهرها  
**لَا يَلْتَفَتُوا** از بران یعنی سرگون ساختم **لَا يَلْتَفَتُوا** و بیاریندیم بران شهرهای بعد از سرگون شدن  
**لَا يَلْتَفَتُوا** از کل متحجر بحیل عرب سنگ کل است و آن یک با شد که بآتش خخته و انشد چون  
اجریا بحیل کوه است در آسمان و انام آسمان دنیا است یا بحیث است نام جهم باشد یعنی آن  
سنگ باران از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگا بود **لَا يَلْتَفَتُوا** بر هم فدا و یا پی در پی **لَا يَلْتَفَتُوا**  
نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون چرخ پایه بیاثر و خضر در زرد المسیر گوید که هر کوه شده  
بود یعنی از آن سفید و بران نقطه های سیاه و برخی سیاه و بران نقطه های سفید یا نام هر کس که  
بر و باران می شد بران نوشته بود یا امانه کشته **لَا يَلْتَفَتُوا** در خرابی بر و در کار تو برای عذاب ایسان  
در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برخی بود و خورد و مساوی سیوی قوی است که سنگ بر  
جماعتی یارید از آن قوم که در دنیا خود بودند پس هر کجا از ایسان کسی بود سنگ مقرر بنام وی بر  
آمد و هلاک شده آورده اند که یک از ایسان جرم که در آید و تا چهل روز آن سنگ که نام زرد او بود  
در هوا معلق بایستاد همین که او از جرم بر آید بر سر وی افتاد و هلاک شد **لَا يَلْتَفَتُوا** و نیست آن  
سنگ عذاب **لَا يَلْتَفَتُوا** از ظالمان و درج ایسان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ  
بارد **لَا يَلْتَفَتُوا** چو عالم از سنگ تنگ دارد عجب نبود که بروی سنگبارد **لَا يَلْتَفَتُوا** سنگان راست که دوزخ است  
بنیان از ظالم به پستی بر سران و گفته اند صهر هی یقوی کتابت غیر مذکور یعنی و با قوم لوط  
از ستمکاران مک و در نیت در انشاء اسفار بران دیار میکند رند پس او بی آنکه بظلم اعتبار دران  
نکردند از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایان و احسان با صلاح آوردند **لَا يَلْتَفَتُوا**

و فرستادیم



و فرستادیم با ولاد مدین یا بساکنان بلاد مدین **اخوان شعیب** برادر ایشان شعیب را دم **قال یا قوم** **عبدوا الله**  
 گفت ای قوم من پرستید خدایان بیکایک **ما نیک** میت شما را **یا اهل البیت** هیچ خدای جزوی **و لا شفیع**  
**قبل** و مگاهد و کم میکند پیمان را در چون میکلا **واللین** و نزار و داد سجده و مژ و نه **ای ابراهیم**  
**عزیز** بدستی که پیم شما را یا تو نری و نوت یعنی در مانده و محتاج نیست که داعیه باشد شما را بخینا  
 بلکه مردم منع و تو نری مردم حق کداری **انست** که مردم را از مال خود بهره مند سازند نه آنکه از حق ایشان بار  
 گیرد **و ای** و بدستی که **خاف** می ترسم از شما باین خیانت که دارید **یا ابراهیم** عذاب روز که  
 مرایتان توصیف یوم با حاکم که صفت عذاب است بجهت وقوع است در و یعنی در آن روز عذاب که شما را  
 البر کبود که یکس راه رای تیار دارد عذاب قیامت است یا عذاب استصال و چون بفری کردار تنصیر کل  
 و وزن امر میکند بالقاد آن و این غایت مبالغه است **و یقوم** ای کوه **اوقوا الذل** به تمام به پیمانید کل  
 به پیمان **واللین** و تمام به سجده و وزن و تیر از **القیط** بعد و راستی و آن قوم با وجود خیانت  
 در کل و وزن هر چه از آن چیزی را با بیک رفتند و اطراف دم و دنیا را بی برنده و در آن با  
 میگرد **و لا یخجلو** و کم میکنند و مان را **ایلیا** قسم چهره های ایشان یعنی به اهرجی خرید با و راه  
 که از دم و دنیا را برید **و لا تقشوا** و غایت تبا و جویند **فی الدن** در زمین بلد خود **تضییع**  
 و در حالی که تیا هکاران باشند **بقیة الله** آنچه خدای باقی میکند از برای شما انحلال از ترک حرام  
**خیرکم** خیر است شما را از آنچه بخینا است جمع میکنند اگر رسید با و دارندگان مرقول **انکم**  
**تخیرین** و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قیاس با باند ام یا از عذاب محافظت کنم بلکه رسولم پیغام  
 رسانند و فیض کنند بر من رسانیدن است و پس **بت** من آنچه شرط بلع غناست با تو میگویم تو خواه  
 از سخنم پند گیر خواه ملال **اقره** اند که انبیا و علیهم السلام برد و قسم بودند بعضی که ایشان را  
 ۴ زبان حرب بود چون موسی و داود و علیهم السلام و برخی که ایشان را حرب نفوسه اند و شعیب هم  
 از جمله بود که رخصت حرب ندانست و قوم هر روز وعظ میکرد و خود و شب نماز میکرد **قل یا شعیب**  
 گفتند قوم او که ای شعیب **اهدک ثمارک** یا غانهای تو فرایند ترا **ان تشرک** بکلف آنکه مارتک کنیم  
**ما یعبد اباؤنا** آنچه پرستند اند پدران ما از بتان **او ان تفعل** یا دست بدایم آنچه میکنیم **فی اول النسا**  
 و در ماهای خود **ما فتاکم** آنچه بخوام از نقصان کیل و وزن یا بار گرفتن نمی یاقطه اطراف دهم  
 و تا نیر **انک لانت الحکیم** بدستی که تو برد یاری **ان تشرک** و راه یافته بنعم خود باین سخن از  
 روی حکم میکردند و راه استدلال و صفها بود یا بطریق استبعا و میکردند که تو با آنکه حکم حکم  
 و رشه موسوم و موصوف چو این سخنان میگوید **قال یقوم** گفت شعیب هم که ای کوه من **لایتم** چون  
 ی پند وجه میگویند **انک تشرک** اگر با هم من بر نری و بجای **من تشرک** از پروردگار من **و ای**



وینا

و روزی نیکوداده باشد مرا **شیر** از نزد یک خود **نفاق** هر روزی نیکو یعنی بنوت و رسالت یا مال خلائی  
بحسن و تطقیف یا مراد دولت مال و تکمیل از نانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرود  
نزد باشد که من در وی صیانت کنم **ما از زبان اخلافکم** و منی خواهم که مخالفت کنم شمار **ای ما انکم**  
بسیاری آن چیزی که شماران بان نمی بینم یعنی شماران از خری من نمیکنم مرتکب آن شوم بلکه از هر شمارانی  
باز میدارم خود نیز بانی ایم **ای اینم** هم **ای الله** مگر بصلاح آوردن کارها شما **ما استطعت** مادام  
که توانم **و ما نفیت** و نیست نوبتی من در اصلاح امور یا رسیدن به مرتبه صواب و صلاح **ای الله** مگر به ولایت  
و معونت خدای **علیه توکل** و بروی توکل میکنم که قادر است بر هر چیزی و عجز اند **و انما نیت**  
و بسوی او بیاورم یکم در هر نیت میکنم **و یقونم** که هر که **لیکبر** شماران بران ندارد **شیق** دشمنی  
و ستیزه کاری **ای یضکم** آنکه بر شما را بصی **ما اصاب** مانند آنکه برسد **قوم نوح** کوه نوح  
از طوفان **ای قوم هود** یا قوم هود را از باد صحر **ای قوم صالح** یا گروه صالح را از بر حفره **و ما قوم النوح**  
و نیست گروه لوط را از شام و در یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از ام کذاشته عبرت نگیرند  
از ایشان عبرت گیرند **و استغفر** و طلب مغفرت کنند از پروردگار خود بایمان **ای قوم ابراهیم** پس  
کنند بعبادت او از پرستش عجز و **ای رب** بدرستی که پروردگار من **رحیم** بخشنده پرستشورات  
**و دود** دوستدار ثایب است و دود یعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مغفول  
بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب البرار مولانا یعقوب مولانا چرخ قدس سر در شرح  
اسماء الله معنی الودود برین وجه آورده اند که دوست دارند نیکو خلق و دوست دها حق یعنی او نیکو  
دوست میدارد و نیکان به الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در  
اهل حسن و احسان که سبب می باشد غیر اول ثابت نیست خود خود را دوست میدارد و ازین  
باب با آنکه چند در آیه مجرم و مجنون بر منظر عیان جلوه نمود شد و لولله العزیز یدت حقایق صفا  
**پست** ای حسن نوداده یوسفان را خوابی در عشق نوداده عاشقان را یعقوبی که نیک نظر کند کسی غیر  
تو نیست **در سینه می و میو** **ایا شعیه** گفتند ای شعیه **ما نفقت** فهم میکنم **شیر** **ایا شعیه**  
بسیاری از اینجی سگویی از وجوب توحید و حرمت تطقیف و این بواسطه تصور عقل و عدم تفکی  
ایشان بود باین سخن از روی عباد میکنند و اگر ندانند کلام او نکره نری و او خطیب الانبیاء بود  
و دیگر میگفتند **و انما لک ربک** و ما می بینم ترا **وینما** در میان ما **صغیف** ضعیف و بی قوت در حق  
ما یا صغیف **و لولله العزیز** و اگر نه قوم تو بودند که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم **و انما لک ربک** هر چند  
تو اسکناس میکنی **و انما لک ربک** و نیستی تو **علینا یعزیز** بر ما عزیز و مکریم چونیکه عزت تو مانع از ما  
موجب رحمت باشد **ما یقونم** گفت شعیه که ای گروه **ایا شعیه** یا عشیره و قوم من **ایا شعیه** عزیز ترند

شیر



بر شما و دوست تندرته شما **امنه** از خدای **والتقوى** و گرفته اید شما را خدای **والتقوى** از پستی  
 خود **ظهوراً** همچو سز و که فراموشی شد و معنی حقیر نگاهید اید و زمان پروردگار نه پس پستی بی افکند  
**اوتی** بدستی که از کار نه **یا تعالی** با آنچه شما بکنید **حیث** آگاه است بر وجهی که بیخ چیز بر و پدید  
 نیست و پیران شمار ابحازات خواهد بود **و یا قیوم** و ای که نه از علو اعل کنید **یا کاشم** بر جاهای خود  
 از ترک و نجس **یا قیوم** بدستی نه عمل کشته ام در کار خود **سوف** هر که باشد که بدست **یا قیوم**  
 انکس را که بیاید برو **عذاب** **یا قیوم** عذابی که او را رسو کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد **و یا قیوم**  
 و انکس که او را دروغ گویت بر شما معنی زود باشد که بدایت که نه بر حقم با شما **و یا قیوم** و انتظار ببرد  
 آن را که نه نیکنم **یا قیوم** بدستی که نه بر با شما منتظر ام **و یا قیوم** و انکس که آمد عذاب ما  
**یا قیوم** ایجات آدم شعبه ام **و یا قیوم** و انکس که ایمان آورده بودند بدو **یا قیوم** به جنایاتی  
 از فضل **و یا قیوم** و برکت آن را که کافر بودند **یا قیوم** او از جبریل دم که ایشان را گفت بوق  
 جمیع **یا قیوم** پس گشتند در سرهای خود **یا قیوم** مردگان و بر زمین افتادگان **یا قیوم**  
**یا قیوم** که و زانماست نموده اند **یا قیوم** در آن دیار **یا قیوم** بدین که هلاکت است قوم بدین را و در  
 از رحمت **یا قیوم** چنانکه هلاک شده و ملعون گشتند خود تشبیه کرد بدین را شود **یا قیوم** که عذاب  
 هر دو قوم **یا قیوم** جبریل دم بود در تیسر و زده که این عیان فرمود که هیچگاه دو امت بیک عذاب نشدند  
 الا قوم شعبه و صلح ام امام قوم خود را **یا قیوم** از تحت ایشان بود و اهل بدین را از فوق ایشان **و یا قیوم**  
**یا قیوم** و تحقیق که ما فرستادیم **یا قیوم** **یا قیوم** موسی را **یا قیوم** که نشانها و صحت او بودند و حجت  
 ظاهر و امح که آن بود افراد عصا که حجت و صانع است **یا قیوم** موسی را **یا قیوم** و کرده اسراف از قوم  
 او **یا قیوم** پس هر وی کرده آن که **یا قیوم** و نبود کار فرعون **یا قیوم** رفیع رشد و صواب و چون  
 امر بدست بعت کرده و از ایشان او باشد **یا قیوم** پیش روی کند فرعون قوم خود را **یا قیوم** و بدست  
**یا قیوم** **یا قیوم** پس در راه ایشان را در و دغ **یا قیوم** و پیش **یا قیوم** و بدکار نیست در آنرا شده در وجهی آتش  
 دوزخ **یا قیوم** و در آن آتش خور است برای تیری جکی و سکی عطش باشد و آتش عطش مورو دست  
 بر دندان **یا قیوم** و از پی در آمد شدند فرعون و قوم او **یا قیوم** **یا قیوم** درین سرای لعنت را **یا قیوم** **یا قیوم**  
 و در روز قیامت لعنت در ایشان است **یا قیوم** **یا قیوم** عطا است داده شده بر ایشان یعنی لعنت  
 هر دو جهان **یا قیوم** این خبر **یا قیوم** از اخبار **یا قیوم** هلاک شده **یا قیوم** فساد را بر تو  
 میخوانیم **یا قیوم** بعضی از آنها **یا قیوم** باقیست یا ایا دان چون زرع قائم استاده و **یا قیوم** و چنی از آن  
 مفقود است یا اخیاب چون گشت در و ده گفت اند قائم است که آن را دین میشود چون دیا و عمارت بود  
 و حصید آنرا باقی نیست چون دیا قوم نوح دم **یا قیوم** ما ستم نموده ایم این دیوها یا هلاک ایشان



اشعبار



اشیاء را باند را صوت و این بدیختان باین تالعه و فغان **خلیقین فیما جاویدان** باشند در انشی **لا تسب**  
**السموات والارض** همیشه تا آسمانها و زمینها بجا است این کلمات در عرق عرب عبارت از تایید و تحمید  
پس دوام و دو زحمان بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه مضمون و اله بر تابد و دوام و دو زحمان  
اهل النار و انقطاع دوام ررض دارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار مکه که اشعار عبارت از ایشان  
جاوید درد و زخ خواهد بود **انما شاء ربك** مگر آنچه خواهد بود و در کار تو که ایشان از عذاب نار به عذاب زهر  
معذب یا عذاب دیگر غیر از عذاب انشی چه درد و زخ انواع عذاب است و یکی از آنها است که با آتش عذاب  
کنند پس استثناء و از خلود باشد و در عذاب ناله از خلود درد و زخ **ان ربك** بدرستی که آنرا بکار  
**فما كان يابى قد** کننده است هر چیزی که خواهد از انواع تقدیب **و اما بدين** ماما ناکه که بنگخت  
شدند **في الجنة** پس ایشان در بهشت اند **خلیقین فیما جاویدان** دران **ما شاء الله** و **السموات والارض**  
مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آن چه کوم بندل الارض غیر الارض و السموات و زمین و آسمان بدو  
این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از  
جست جوهر ایشان و اد است نه ان حیثیت صورت ایشان گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب  
هر چه بالای بر باشد آن را آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آن را الارض خوانند پس مادام که فوق و تحت  
باشد سواد در بهشت باشد **انما شاء ربك** مگر آنچه خواهد بود و در کار که ایشان را از نعم چنان  
بدوئی رساند زیادت از آنکه آن بقیه رویت است و رضوان بایم معنی که گندان را اندافد مگوی که  
علام است بجمع مخلوقات و نکته فلا تعلم نفس ما افصى لهم زفرة اعین مؤید این قول است و ششم ازین باب  
در تفسیر و رضوان از الله اکبر محبت ذکر یافته و بیاید دانست که علماء تفسیر درین استثناء بسیار گفته اند  
و در زاد السیر آورده که استثناء لا تعلقه در عالم زمونه که خدای بدین استثناء و اناتراست و اگر اقول اللهم  
آورده شود شرط ایجاز که در اول قر شده باقی نمی ماند و الله باقی و له الحكم و الیه ترجعون **عطاء**  
دارد ایشان را و باقی غیر **عطاء** تا منقطع یعنی متدلی غیر نهایت **فلا تله** پس بیا شو تو فی **عطاء**  
در کان مخاطب حضرت رسالت است صلعم و حقیقت خطاب راجع بامت می فرماید که بهر که رسید  
**ما یبذل الله** از آنچه برستد این گروه شرکان در تک ضلالت است بودی بھلاک (ایشان یعنی شک میکنند  
مرا که آن عبادت کراهی است آخر بھلاک ایشان کشر چنانچه کفر ام ماضیه است سبب عذاب ایشان  
شد **ما یبذل الله** یعنی پرستند اهل شرک بتا و **انما یبذل** مگر بر وجهی که پی پرستند اند **آباءهم**  
**سقبیل** پدران ایشان پیش ازین یعنی به باطل و **انما یبذلهم** بدرستی که ما نام رسانیدیم بدیشان  
بقتلیم هم ایشان را از عذاب غیر **سقبیل** در حالی که آن نصیب ناکاسته نباشد و **لقد ایتنا** و هوانه  
حادیث **نوحی الکتای** موسی را قدرت **فاختلّف فیهم** پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف افکند



بعضی بر و گردید اند و بعضی بدان کافر شدند همچو اختلاف او کردند بعضی بر و گردید قوم نور قریب **اول**  
**سبقت** و اگر نه سختی است بعضی پیشی گرفته **نیز** از او هر کار تو بتا خیر عذاب ایشان **تقصیر**  
 هر این حکم کرده شدی میان قوم موسی هم قاطب بظاب استیصال مبتلا گشتی و بحق از آن بخاتر باقی  
**و اقسام** و بدرستی که کفار قوم تو **نیز** هوانه درگاه اند **نیز** از قرآن **نیز** برای مرید افکنند  
 یعنی نفس را مضطرب و عقل را شورید کننده است **و آن** و بدرستی که هر یک از مختلفان **نیز**  
**نیز** از جمله اند که هر که بخواهد داد برورد کار تو **نیز** جزاء عمل او بود و چه می باید بود  
 رساند صاحب ایجاز نموده که چرخ دریا یعنی یوسف و چون احوال این کلام خالی از اسکا نیست این  
 مقدار و بسط مناسب نمود و این وجوه بر تقدیر شدیدا بود اگر مخفف خوانند صاحب کشف  
 فرموده که لام لما و طبع قسم است و تنوین عوض از صاف الیه و عاز این و تشدیدش چنین باشد **نیز**  
**یوسف** و بدرستی که خدای **نیز** با آنچه شما میکنید **نیز** داناست و چیزی از فوت نشود تا این  
 جزاء آن تواند کرد **نیز** و کار بند و انا و است **نیز** و انا و است **نیز** پس مستقیم باشد  
**نیز** همانکه فرموده شدی **نیز** و باید که مستقیم شوند یا بفرمان ما مستقیم گردانند انا که باز  
 گشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت است که مستقیم باشند امر و فیه امام قریب رحمه الله فرمود  
 که مستقیم انکس است که از راه حق باز گردد تا بس منزل و حال برسد در حقایق سلی از جریانی  
 قدس نقل میکند که طالب کرامت مباحث طالب استقامت باشد باحد بن فیل و فرموده آه چیزی  
 که نبود وی هر یکو هائیکو شود و بنودی هر ریشه از شد شود استقامت است شیخ الاسلام قدس  
 این سخن بشنید و گفت وی بسیار نیکو گفته دیدنش را مستقیم امرت بزرگی را بر سیدند که کلام عمل  
 فاضل است گفت استقامت ابو علی **نیز** فرمود که حضرت راضی در واقع گفت یا رسول الله  
 از سوره هود چه چیز است فرمود و کنعاست مستقیم کرامت ای عزیز هر که را کم تنوین نباشد رجس طایع  
 شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته که استقامت است که سر خود را از ماسوی الله محفوظ دارد خواهر عصمت  
 بخاری را در صفت اهل استقامت فرموده **نیز** که باشد بر سر کوی  
 علامت **نیز** از اوصاف طبع پاک مرده **نیز** باطلاق هویت جان پیروده **نیز** غام از کورت و داف نشانده **نیز** بوفه  
 ساید خدشید ما نه **نیز** و لا تقطعوا **نیز** در مکتب **نیز** بدرستی که خدای **نیز** بدانچه شما میکنید **نیز** پست  
**و لا تکتوا** و میل میکنید **نیز** بسوی **نیز** که ندیده اند **نیز** بنمایند با ایشان و با فرمان ایشان  
 میرید و یا معانت میکنید ایشان را بر پیداد کردن ایشان را نفسان نوری رحمه الله فرموده هر که قلبی برای  
 ظالمی یقرا سید یا میاید در دوا امت ایشان برزد یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان  
 تبرک بود و هم از ایشان بر سیدند که اگر ظالمی مراد بر تخته باشد و بر هلاک شرف شود او را آن تواند



فرمود و به بیوت ایشان بدن نه کافیه برده به پس حق سجد و تق فرط رحمت که میل بظلم میکند **فَتَشْكُرُ الْفَارُ**  
 پس که شمار بسیار یعنی بشمار رسد آتش دوزخ **وَالْأَكْمَرُ** و نیست مر شمار **وَالْأَكْمَرُ** و نیست مر شمار **وَالْأَكْمَرُ**  
 دوستان که عذاب این نعمت را نبردند **لَا تُشْفِقُ عَلَيْهِمْ** پس نمایداری داده نشوید **وَالْمُصَلِّينَ** و بای دار نماز را  
**مَكْرَهُ** انظار در و طرف روز **وَالْمَكْرَهُ** و در ساعتی از شب و نماز طرف **وَالْمَكْرَهُ** و در نماز روز نماز باید است  
 و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف الیل غروب و عشا آورده اند که هر جا عزیز بر رضای فرست  
 زنی صاحب جمال را دید که بخیر خرید آمد بوه گفت خرماء خوبتر در خانه است چون زن بخانه در روی آمد  
 عرا و را بقتل نمود و نیو الحال پیمان شد بچشم حضرت رسالت صلوات الله و کویان کویا از حال گذشته بمرض  
 رسانید آینه فرو آمد **إِنَّ الْفَسَادَ** بدستی که بنویسایم غار پنجاه **يُنْفِئُكَ** بر بند و بگویند بدیها  
 که بکبر کیا بر باشند حضرت رسالت صلوات الله و عمر برسد و بخواند کبر یا ما که اردی آری حضرت فرمود که کفایت  
 که آن نماز کفایت آن گناه است گفت یا رسول الله این حال که مراست خاصه گفت فی برای عموم مردم است  
 و مؤید این قولست آنچه در حدیث آمده که از نمازی کفایت گناه هست که میان ایشان واقع شده باشد چون  
 کبار یا اجتناب نماید و اسطی رحمه الله درین آیه فرمود که انوار طاعات ظلم معاصی را بخوبی سازد و در  
 بحر الحقایق آورد که انوار ذکر و معاتبه در طرف انوار از انوار طاعات او قاتی را که بجای نفسانی  
 صرف شده دفع میکند و بعضی برانند که حسنات کفایت اربعه است یعنی سجدی الله و الحمد لله و لا  
 اله الا الله و الله اکبر **ذَلِكَ** این زبان و این وعد **ذَلِكَ** این زبان و این وعد **ذَلِكَ** این زبان و این وعد  
**وَالْمُنِيبِينَ** و صبر کن بر استال او امر و اجتناب نواهی **وَالْمُنِيبِينَ** و صبر کن بر استال او امر و اجتناب نواهی **وَالْمُنِيبِينَ**  
 نکرد اند **أَيُّ الْمُنِيبِينَ** اگر نیکوکاران را بعد از ان مضر اشارت بآنست که شکای از حسنات است **فَلَوْ كَانُوا**  
**كَانَ** پس چرا نبود **أَيُّ الْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند **أَيُّ الْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند  
 داری که از روی جرم **يَنْفَعُكَ** باز داشتند عا معتمدان **وَالْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند  
 تا عذاب و دود نیامدی **إِنَّ قَلِيلًا** بیکر اندکی بودند **وَالْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند  
 عقوبت **يَنْفَعُكَ** از گذشتگان که ایشان نفی میکردند **وَالْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند  
**وَالْمُنِيبِينَ** آن چیزی را که منع شده بودند در آن یعنی متابعت از روهایی نفس خود کرده و تمام اهتمام  
 بتجلیل سیاه شعرات صرف کرده اند از ما و رای آن اعراض نموده **وَالْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند  
**وَالْمُنِيبِينَ** و خواست پروردگار تو **يَسْمُكُ الْقُرْبَى** که هلاک کنی **وَالْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند  
 و حال آنکه آن موضع بصلاح آرند که باشند در میان یکدیگر یعنی هر یک هلاک نکند و فساد ظلم بان  
 منظم نکرد و از آنجا که ملک پستی مع الکفر و لا یقینی مع الظلم **وَالْمُنِيبِينَ** و اگر خواستی پروردگار تو  
**لِجَعْلِ النَّاسِ** مراینه گردانیدی مردم را **إِنَّ قُلُوبَهُمْ** یک کوه یعنی بر یکدین و بر یک آیین **وَالْمُنِيبِينَ** از اهل قره خا که پیش از شما بودند

ع



مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُومُ اللَّهِ** که گفته  
پروند کار توبه و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانند یا کفر مختلف اند در دوزی  
یکدیگر است و یکی در مکر خدای و بر امتاعت دهد **وَكَيْفَ لَكَ** و از برای این اختلاف **خَلَقَهُم** آفرید  
است خدای مرموز را برای رحمت آفرید یا راه یافتگان را و تمت تمام شد **وَلَمَّا تَخَذُوا مِيثَاقَهُمْ** پس در کار حق  
یعنی کلمه یا ملامت کفره و آن است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُومُ اللَّهِ** هر این برسانم **جَعَلْتُمْ** دوزخ را **وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ**  
از عاصیان دیوان و آدمیان **الْمُتَعَبِينَ** هر ایشان **وَكَلَّمَ نَقِصُ** و هر چیزی بخوانم **مِلَّةَ** بر تو  
**أَنبَاءُ الرُّسُلِ** از اخبار پیغمبران و آن چنانچه **نَاسِئْتُمْ** میر آنچه ثابت میکردیم و بر جای میدادیم **بِأَن تَقُولُوا**  
**ذَلِكَ** دل ترا یعنی اخبار رسل است که دل تو بیاراید و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت نیاید **فَأَيُّ**  
و بر آید از کفار سکیس باشی و جاد و آقا است **بِتَوَفِّيهِ الْخَلْقَ** درین سوره آنچه میراست و راست است  
در معال و فروده که تخصیص این سورت برای تشریف است و الا حق در همه سورت قرآنی هست و گفته  
هذه اشارت باخبار مذکور است درین سورت یعنی چیزها را است **وَتَوَفِّيهِ الْخَلْقَ** و پند است **وَف**  
**فَرَقِي** و باری کردن **تَوَفِّيهِ** مکر و دیکان را **وَقُلْ** و بگو ای محمد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُومُ اللَّهِ** مرا آن را که ایمان نمی آید  
**إِنَّمَا أَعْلَمُ** بکشد **عَلَيْكُمْ** بران حالنی که بران مکر را **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُومُ اللَّهِ** بدرستی که ما نیز عمل کردیم بر همان  
حال که داریم **وَأَن تَقُولُوا** و چشم دارید بما انقلاب زمان را **إِنَّا نَسْتَعْرِضُكُمْ** بدرستی که ما نیز منتظر ایم  
نزول عذاب را بشما **وَاللَّهُ** و مر خدا بر است **عَقِيبَ السَّعَاءِ** و **وَاللَّهُ** علم آنچه عیبست از آسمانها و زمینها  
**وَاللَّهُ** و بسوی **وَاللَّهُ** باز کرد و حفص بر جمعه محمول خواند باز کرد اینها شود با و هر کارها **فَأَعْبُرُوا**  
پس بر سستی کن مراد که مرجع هر اوست **وَقُلْ** و توکل کن بر و توکل عبادت بر توکل است  
با کفر نفع توکل بعبادان رسد و توکل بخدم گفتار را اعتبار بود **وَمَا رَبُّكُمْ** نیست بر دوز کار تو **بِغَفْلَتِكَ**  
**يَعْلَمُ** ای خیر از آنچه بنده کان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب هر مردمان اند و در تیسرا زکب  
الاحبار رحمة الله نقل میکند که ناختم تورات اینه اول از سوره افهام است و خانه آن اخس سوره هود است و  
المحمد الله اول و آخر و ظاهر او باطن **سُورَةُ يُوسُفَ عَمَّ** و **وَعَمَّ يَدْعُوهُ** **سُورَةُ يُوسُفَ عَمَّ** **وَعَمَّ يَدْعُوهُ**  
**السُّورَةُ** در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنیست که لا یعلم تاویل الله و گفته اند مراد ترکیب  
اسماء حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الروم و نون (الرحمة) حاصل میشود را مختصر است از اسماء الهی  
لا الف از الله و لام لطف در ای رحمت کو یا قسم یاد میکند برین وجه بفرموده از بر پوینت و بلفظ من با عارفان  
لطایف (حدیث و بر حمت من) که نه بر کافینیت جوایم چیست **ذَلِكَ** این آیات **آيَاتُ الْكِتَابِ** است که  
مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هر یک است معانی او بر تمام با و روشن کنند است و قدر را  
که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آنرا که علماء یهود بمعنی از اشرف عرب گفتند که از محمد صلعم



الحمد لله الذي جعل  
العلم والادب من  
العلوم

سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب بهم از شام بصره بوده این سوره نازل شد **إِنَّا أَنزَلْنَاهُ** بدستی که  
ماوراء فرستاده ایم که کتاب را برادران من سورتست **قُرْآنًا عَرَبِيًّا** قرآنی تباری بمعنی از قرآن گفته  
یعنی مابین سورت بلغته عرب فرستادیم **لَعَلَّكُمْ تَهْتَفُونَ** تا باشد که شما فراموش کنید و بمعانی آن برسید و محبت  
بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما فراموش آن عذر آرید **لَعَلَّكُمْ تَهْتَفُونَ** مای خوانیم **عَلَيْكُمْ** بر  
**أَحْسَنَ الْقُرْآنِ** بهترین قصص که خوانند شود و در عالم کوید بقرابت بجهت احتمال او بر عجایب و غرائب  
و حکمتها و عبرتها و در همین المعانی آورد که این قصه از قصص **أَحْسَنَ** است چه صاحبش نیز از ایمان  
أَحْسَنُ بوده و در تفسیر العنبر فی صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه  
مشابهتی تمام دارد باحوال ایشان اگر تاویل کند یوسف را بدل و یعقوب را بروح در جلال و بنفوس  
و قوی و حواس به برادران یوسف و حضرت شیخ ندس برینوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق  
داده و چون درین ترجمه طریق اختصار برعی است بجمع اخبار و روایات این قصه و تالیفات  
او با کمال است و هرینه گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا مجرد ابرو قصه و ترجمه الفاظ  
اقتضای نماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علينا این آینه نازل شد  
که ما برتوی خوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی از آن در پی بعضی باشد یا چیزی سیدیم  
قرآن بهترین چیزی **بِمَا أَوْحَيْنَا** به چیزی که وحی کرده ایم **إِلَيْكَ** بسوی تو **قُرْآنًا** این سوره  
مقرن **وَنُفِثْنَا** بدستی که بودی تو **فَسَبَّحْهُ** پیش از نزول این سوره **أَلَمْ يَجْعَلْ لَّكَ** از ناگاهان  
یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این عقول غیر مذموم است **أَفَذَاقَ يُونُسَ** یاد کن وقتی که گفت  
یوسف هم **كَأَنَّهُ** مرید خود را یعقوب هم گویند یوسف هم درس دوازده سالگی ادینه و کتاب  
پدر خود در خواب بود ناگاه سرایه از خواب درآمد یعقوب هم گفت ای پسر ترا چه رسد گفت **يَا أَبَتِ**  
ای پدر خوابی بجهت دیدم **رَبِّكَ** بدستی که دیده ام در خواب **أَخْبَرْتُكَ** یازده سال **وَأَشْرَفْتُ**  
**وَأَنزَلْتُ** فافتاب و فاصتاب را و من بر سر کوه بلند بوجهم که در خوابی آن رجای و انجان سبز بود که از آسمان  
این ستارگان و پروین فرود آمدند و من در ایشان می گزیدم **وَأَنزَلْتُ** دیدم ایشان را **فِي نَجْمٍ** در ستاره  
کنده گان **قَالَ يَا بَنِيَّ** یعقوب دانست که یوسف هم مرتبه رفیع یابد و برادران یاد و گمان او که ستارگان  
اشارت بدیشان است با یعقوب هم و زعم او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت ایشان است تعظیم  
و تکریم او بجا آرند و فکر کرد که برادران او این واقعه را بشنوند و ایشان در تعجب خواب و قوی باید و آینه  
قصه وی کنند گفت یعقوب هم ای پسرک من تصغیر اثر روی شفتت و محبت است **لَا تَقْصُصْ** بخوان  
و پیدا کن **رَبِّكَ** خواب خود را **عَلَى أَخِيكَ** بر برادران خود پس حمله کنند برای هلاک تو **فَيَكِيدُونَكَ** کین  
حمله کردنی بسبب و سوسه شیطان **إِنَّ الشَّيْطَانَ** بدستی که دیو سرکش که ابلیس لعین است **فَلْيَسْتَأْذِنْ**



[illegible]



نمیکند که عز و قدر در امر فردی اعتبار نیست **بیت** کار امروز بفرموده اند از وی زلفاره چو زرد ابرس مد نوبت کاری و کرامت  
**قَالَ قَالُوا سَنَقْتُلُوهُ** گفت کویند از ایشان که یعه و ابو و یار و ییل **لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ** مکشید یوسف را قتل یکتاهان  
 از کتاه عظیم است **وَالْقَوَّةُ** بیفکند او را **فِي غِيَابَتِ الْجَبِّ** در قعر چاه **يَلْتَقِطُ** تازا کند او را **بِقَبْضِ**  
**الْتِيَانِ** یعنی از راه گذریان که بدخا بوسد و بپزندش بناجی دیگر و شما از دوازدهید یعنی چون عرض شما  
 نابود است **انْتُمْ قَالِعَيْنِ** اگر هستید شما کارکنندگان بشورت ز و پس و هم برین امر متفق شدند  
 و نزد یک پدرانند و فصل بهار رسید و سبزه ها از زمین بروید **نظم** سینه سرافراز باز کرده کلاه  
 بدو دراز کرده **سیرای سبزهای توحش** از لول تر زمره گلین چه شود که یوسف را با ما بجز  
 فرستی تار و زنجی بتفرج و قاشا بگذرند یعقوب عم زبده که بی بها رخسان یوسف چون بدیل  
 خزان دید خواهی بود مروا بدارید که شما در گذر بایسید و من بخار خار بجز گرفتار باشم **بیت** حرفها  
 در بهار عیش خندان **من اندر کج غم چون دردندان** **فرزدان یعقوب عم در ماند پیش یوسف عم**  
 آمدند و از تماشا سبزه و صحرایشه با وی در میان آورده گفتند **بیت** موسم گل دوسه رو نیست غنیمت  
 داشتند که در نوبت تاراج خزان خواهد بود **یوسف عم تمام تابش شنید خاطر مبارکش متوجم شد**  
 و بپایان پستی پدران القاس اجازت نمود مضمون این مقله بزبان حال بعضی رسانید **بیت**  
 زین سنگتای خلوت خاطر بجزر ایستد **کز بوستان باد سحر خوش بید هدیه عام را** **یعقوب عم دور**  
 و دران افتاد **فَلَمَّا كَفَّتْهُ** برادران یوسف علیه السلام **يَا اَبَاكَ** ای پدر **سَالَكَ** چیست تو که **لَا تَأْمَنَّا**  
 امین نمداری ما را **عَلَى يَوْسُفَ** بر یوسف و تا بل میکی در فرستادن او **وَأَنَا لَمْ** و حال آنکه ما و را یکی  
 خواهیم و بغایت روی مهربان **أَن سَلَّمَ تَقَبَّلُوهُ** او را **عَدَا** و بجانب صحرای **يَرْشَعُ** قاهر سعت و  
 فراخی **عِيشَتِ** سینه ها و نقلها خرم **وَالْقَبْ** و بازی کنیم به تیر انداختن و شتر و وایند و حفص  
 بصیرت **عِيشَتِ** خوراید یوسف نقلها و سبزه ها خورد و بازی کند **وَأَنَا لَمْ** و حفظ و بدستی که ما را و را یک  
 خواهیم از مکان یا از سبزه و بهوام **قَالَ** گفت یعقوب عم **فِي بَحْرِ نَفْسِي** بدستی که مرا اند و هکین دارد  
**أَن تَذْهَبُوا** که شما بپروید او را از پیش شدن غارت او بر نه بسیار سخت است و صبر از سناهن وی  
 کم **وَالْعَاقِبَتِ** و دیگری ترسم **أَن تَأْكُلَهُ الدِّيَةُ** از آنکه او را بخورد کوی چه دران زمین که شما بپروید و ک  
 در نانی باشد سبزه که کوی قصود و کند **وَأَشْتَرُوهُمَا** و شما **عَفْوَانِ** از پنجران بایسد **بِشْتَغَالِ**  
 قاشای یافت اهتمام و در محافظت او **بیت** از ان ترسم که غافل شینید **وَنَغَلَّتْ** متورک حالش  
 نه بیند **دربین دین و دشت محنت الین** که کوی برو دندان کته تیز **قَالُوا** گفتند **فرزدان یعقوب عم**  
**لَئِنْ أَكَلَهُ الْإِنْسَانُ** و بخدا که بخورد او را اگر **مَنْ** و حال آنکه ما و را و قوی هی کلیم که و یک از ما و را و شین  
 محاربت و مقاومت سیتواند کرد **وَأَنَا لَمْ** بدستی که ما و را و کوی **بِهِمُ الْخَسْرَانِ** هر این را با ما و را و شین







ائلیان سدره الشقی رسید که در آن عبیدی جبرئیل و م پشوران کر یوسف بتنگ آن چاه رسید بوی رسید  
 و او را با حنجر مقدس خود گرفت بالای صخره که در تنگ چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داده  
 پیراهنی خلیل که تعویذ در بر داشت در پوشانید **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ** فرستایم بسوی او بواسطه جبرئیل  
 یا الهام او را که اندوهناک سیاهی که بر روی تر از حصیض چاه بذرده ستد چاه را سام و برادران ترا  
 به حاجتمندی نزدیک تو آیم **نَسْتَعِينُكَ** مرا به توجیدی ایستاد **يَا يَرْحَمُ هَذَا** بن کارها که کرده اند و بخج  
 که بتورسانند **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و حال آنکه ایشان ندانند که تویی بجهت علوشان و رفعت مکان  
 تو اندک زمانی را بصورت دست داد که بخدست او آندند و او را شناختند و هم که مگردان اما چون  
 یوسف هم در چاه افتاد و برادران چنان گشتند پس بر سر رفتند و بزغاله گشته پیراهن یوسف هم را بخون  
 آلوده ساختند **وَجَاءُوا هَمَزًا** و آندند نزدیک پدر خود **عِشَاءً** شبگاه بدروغ **يَبْكُونَ** میگریزند  
 یعقوب هم او را که بر فرزندان شنید سر سیم از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شمارا چه میشود  
 و یوسف را کجاست که او را نمی بینم **يَا أَبَا نَاسٍ** گفتند ای پدر ما **لَا وَهْبَنَا لَكَ** عارفیم بعضی او پیش میفرستم  
 بر یکدیگر در دیدن و تیر انداختن **وَلَمْ يَنْصَرِفُوا** و نگذاشتیم یوسف را تنها **عِنْدَ سَاعَتَا** نزدیک ما  
 رفت و یار ما **فَاكَلَهُ الذِّئْبُ** پس خورد او را که **وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَنْتَوِي** و نیستی تو باور دار نما را  
 یعنی ما را باور نمیکند **وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ** و اگر چه هستیم راست گویان در ره کارها ما اینجا بجهت بدکاری که نسبت  
 ما را دروغ گوئی پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن کرک یوسف را و آن پیراهن اوست **وَجَاءُوا** و آندند  
**يَا أَيُّهَا** پیراهن یوسف **يَدِينُ** دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر چون آلوده  
 ساخته بدروغ یعقوب هم که پیراهن خون آلوده دید و غمزه هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون  
 پیراهن درست بود و فرود که بحب کرکی بود که یوسف را خورده و قرض به پیراهنش نگرده پس از روی  
**قَالَ** گفت یعقوب هم با فرزندان نه چنینی است که شما میگویند **بَلْ سَوَّكَ** بلکه راست است بر روی شما  
**أَنْفُسُكُمْ** نفسهای شما و اسان ساخته **أَمَّا** کاری بزرگ را از هلاک یوسف **يُحْيِي** پس کارم صبر است  
 نیکو یعنی شکمبایی که با شکایت نباشد مگر با خدای **وَاللَّهُ السَّمِيعُ** و خدا است یاری خواسته شدن  
 یعنی از و یاری بخوایم **عَلَى مَا تَعْبَهُونَ** بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف هم  
 در آن چاه مردن چاهم مرده بجات بوی رسید **وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ** و آمد کاروانی به نزدیک آن چاه و آن  
 جمعی بودند که از مدین عصر میرفتند **فَأَوْسَلُوا** پس فرستادند **وَأَرْسَلُوهُم** و از خود را بسوی آن چاه دادند  
 کسی را گویند که آب کشیدن کان مروان متعلق بدو باشد دارد آن کاروان مالک بن زغر خراسانی بود از اهل  
 مدین چون به چاه آمد **فَكَذَّبُوهُ** پس در چاه فرو گذاشت و لو خور را و وحی رسید بپس یوسف هم در دل  
 نشست در معال آورده که دیوارهای چاه بواق بواق یوسف هم بگریستند در آنس لاریان و فرمود



که مالک در کیدن دلو حیران بماند و در نهایت گران دید بچه فرو نگرست و آن ماه را در دوش ماه  
کرد **قال** گفت **یا بشری** ای مرده و شاد مانی و گفته اند بشری نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید  
و گفت **هنا غلام** ای پسریست که دلو را گران ساخته پس بیدگاری او یوسف را از چاه بر آورد **پست**  
چون ماه جهان آرا بر آمد **نجاتش** بانه یا بشری بر آمد **بشارت** که چنین تار یک چاهی **باید** پس جهان  
از فرمای **و اسرته** و پنجهان داشتند او را از کار و انیان **ضعفه** در حالی که شاع تجلوت یعنی  
ایستاد ترا برای فروختن مناسب نمود یا پنجهان ساخته مراد کار و انیان گفتند که این کن بر ما  
داده اند تا برای انیان بخریم و گفتم و گفته اند ضمیر اسر فرج به برادران دست یستی برادران حال  
او را پنجهان داشتند و گفته اند **بنو ماست** و آنچنان بود که از حال یوسف خبر یافته یسوی  
کاروان اندند و یوسف را دید گفتند این غلام از ما کی خسته او را بخرید **والله** و خدای دادناست  
**یا یعقوب** یا یحیی گفتند یعنی اولاد یعقوب عم و یاسر و برادر با کار و انیان از اخفاء امر یوسف هم  
آورده اند که چون برادران یوسف هم را دیدند بزبان عربی با او گفتند ایچ ما میگویم اگر خلاف آن کوئی  
البته تو را بقتل رسانیم و پس یوسف هم خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بند ما کی زن  
یاست و ناز و نای و دل بر خنیت ندارد و او را یوسف و شیم یا از ما بخود بشهر ببر تا از ما دور افتد  
و خبر او نشنویم مالک گفت نه زنی که داشتم بصلاعت خریدام و بانه در می چند تا سر مانده است گفتند  
نرمید ای که بخواه این غلام بسیار است اما بتو می سازم هر چه داری پس دست یوسف هم بدست مالک دادند  
**و شروه** و بفرختند او را **بنی محسن** به پهای اندک **باعتبار** **درهم** در می چند شمرده شد  
عادت اهل آن روزگار است تجارت بود که ما دون چهل درم رای شمرند و مافوق آن را وزن میکردند مالک  
درهای خود را بشمرده هفتاد عدد بود یا پست هر برادری دود و درم بر داشتند و در وسط آورده که  
یهودا بیج گرفت **القعه** مالک یوسف را بخرید **و کان** و بودند برادران **فیه** در یوسف هم **می**  
**النزاع** از بی رختان یعنی نمیستند که او با ایشان باشد یا کار و انیان در خریدن او چه رغبت بودند  
بجمله کوچکی و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان بادشاه مصر ریاض بن ولید علی بود  
زمان امور مالک خود را بدست قطیف با اظیف مصری که او را عزیر گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان  
مدین بمصر آمد و کما شکان بر سر کاروان آمد بودند یوسف را دیدند از لعل جمال او اشفته و حیران  
بارگشته جز بفریز مصری بر نده و او زنی دلست راعیل نام نام با فکار و شهرت است که او را زنی گفتندی  
در عین **لین** آورده بضم زینح لام تصحیح کرده و در آنمه بفتح ثا و کسر لام شهرت دارد **القعه** چون  
عزیز مصر خبر یوسف هم شنید مالک پیغام داد که نزد غلام خود را ببتحس او را روز دیگر مالک یوسف هم  
اراسته کرده به بازار آورد و بجلو آن جمال شیرین سوزان مصریان بر آمد **پست** فریاد و فغان از روی







بدترین ظاهر است و از آن حال یوسف که یار لیلای حنطاب میکرد گفته اند **نظم** زهی خجالت که مرد روز قیامت  
چو افتد بر زنا کار عزامت جزای آن جفا کیسان نویسد مراد و نترایسان نویسد **و لقد عنت به**  
و بدستی که قصد کرد آن زن بخالطت یوسف **و هم بها** و قصد کرد یوسف هم بدو و از خود بطریق خود  
**کونه ان زلی** اگر بدیدی یوسف **ز هان برهان** پروردگار خود را و این قصد مخالفت او کردی و آن برهان  
بقول اصح بن عصمت ابو ولید بنوت یوسف بود که خایل شد بیان یوسف و بیان این سبب خشم خدا  
باشد پس یوسف هم بقوت بنوت و درد توفیق بقوت در آن حال خود را نگاه داشت **لک الله** همچنان  
که او را نبات دادیم **بیت** تا کردیم **عنه الشیء** از دیدی را یعنی حیانت را در جرم عزیز و  
**الحسناء** و عمل زنت یعنی زن آن **بدرستی که او را عیدنا الحکمین** از زندگان خالص است  
یعنی پاک کرده شد از هوسا است و ناپایاست آورده اند که یوسف هم از لیلای ترا کرده بودی  
که میرسد بکم مفتوح الابواب کشاده می شد لیلای از عقب او میدید **و شبقا الب** و پشی میکردند  
یوسف و لیلای بسوی در ناگاه ز لیلای یوسف در رسید و دست و روی نه دو باز پس کشید  
**و قد نبت** و بدید در کشیدند **بیت** پیراهن یوسف را **بیت** از نقا و نقی و یافتند **بیت**  
**ها** سوزن یعنی عزیز را **بیت** نزدیک در پرده چون می بین یوسف و لیلای را مضطرب دید  
داشت که صورتی روی نموده که هر دو داشتند و پیش از آنکه بتفحص مشغول گردن لیلای پس  
دستی نموده دلیرانه بسخر درآمد **قالت** گفت **حاجز او من اکر چیست** جز او کسی که خواهد **یا اهلک**  
**سوء** یکسان تو بدی را در دشت نفس خود است درین سخن خواست که ای ای ذم خود کند از گناه و  
قرارد نماید که جمیع یوسف است پس گفت مکافات کسی که بخون قصد کند چیزی تواند بود **الله**  
**ان یسخر** مگر آنکه بر ندان کرده باشد یعنی پادشاه او زند داشت **عذاب الیم** یا عذابی درد ناک یعنی ادب  
کردن و زدن بتازبان چون یوسف این سخن بگفت که بر ندان و عقوبت قدری می بگفتند  
**قال** گفت **بی زلفی او در خواست کرد** از نفس و سرش بوی ندادم و از وی می  
گویم عزیز گفت راستی این سخن بچیدیم و هیچکس ازین واقعه ندانم یوسف گفت در آن خانه  
کودکی چهار ماهه در گهوان بود گواه مرا و است و آن کودک بر جان ز لیلای بود عزیز گفت کودک  
چهار ماهه بود و چه کرد یوسف هم فرمود که خداوند قادر است بر آنکه او را بسخر در آید و در  
سین او داند که عزیز آنکه پس را پرسید که تو چه می بینی بگفت ربانی بسخر در آید و گفت یوسف  
راست میگوید و حقا قسم ازین قصه خبر داد درین کلمات که **و یسخر شمس و قمر و کواکب** و کواکب  
کواکب و کواکب از کسان ز لیلای و گفته اند کوه پس هم ز لیلای بوده که از روی حکمت گفته که عزیز  
از کواکب **بیت** آن هست که بیان پیراهن یوسف **قد نبت** درید شدن بیش **فصرت** پس ز لیلای



راست بگوید **وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** و یوسف از روی گویاست چه اینصورت دلیل است بر آنکه یحیی  
 یوسف بکرده از خود که گویان اول دریا شد **وَأَنَّ كَانَتْ قَبِيلَهُ** و گویاست پسر یوسف **قَدْ نَزَلَ**  
 از پس دریا بشن **فَكَذَّبَتْ** پس ز یحیی دین یکنید **وَقَوْلُهَا** و یوسف از راست گویا  
 چه این دلالت بر آن دارد که یوسف از یحیی بخت و او در پد او در آنجا و او را بخود کشید که پسر هفتی  
 از پس دریا **فَلَمَّا رَأَى** پس آنهم که دید یحیی **قَبِيلَهُ** پسر یوسف **قَدْ نَزَلَ** دریا شد از پس  
 روی بر یحیی کرد و از روی عقب **قَالَ كَفْتُ** گفت **أَتَسْتَعِينُ كَذِبًا** بدستی که این کار از تو وحیده شمارنا  
 نت **أَلَيْسَ كَذِبًا كُنْتُ** بدستی که کید شمارنا **عَظِيمًا** بزرگ است ز در در دل او یی نزد و نفس  
 تا بیکند پس یحیی یوسف شد و از روی اعتدال گفت **يُوسُفُ أَفْرَسُ** ای یوسف در کد و اعراض  
 کن **عَنْ هَذَا** ازین مهم و پنهان در **وَأَسْتَغْفِرِي** و ز یحیی تو امرش بطلب **لَهُ شَيْءٌ** از برای گناه  
 خود و در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که یحیی و تو اول بیازاری **أَلَيْسَ كُنْتُ** بدستی  
 که تو بودی **يَا الْخَاطِئِينَ** از گروه گناهکاران تذکر برای تغلیب است آورد **لَهُ كَرَمٌ** عزیز این قصه را  
 نیک و دانا سخن عشق پنهان کی مانده شمع شده ازین و لقمه در آینه و اخواه عوام افتاده بعضی خزان  
 مصر زبان ملائت بر ز یحیی دراز کردند و هر به عشق را غوغای ملائت در کار است نه سودای لذات  
**نظم** سنا زد عشق را کج سلامت خوشا رسوای کوی ملائت غم عشق از ملائت پیش کرده  
 و زین غوغا بلند او را کرده **وَقَالَ نِسْوَةٌ** و گفتند گروه زنان در کاف آورده که پنج زنی بودند از خواص  
 ملک میان یعنی زن حاجب و ساقی و خیار و زندان بان و صاحب دواب که بیکدیگر نشسته گفتندی  
**فِي الْمَدِينَةِ** در شهر مصر بعضی که آن را عیسی الشمس گویند صفون سخن ایشان اینست  
**أَتَرَأَى الْفَقِيرَ** زن عزیز یعنی ز یحیی **أَوْ قَبِيلَهُ** طلب کرده است غلام خود را **عَنْ قَبِيلِهِ** از نفس او  
 یعنی درخواست از او که کام او برده **قَدْ تَغَفَّلْنَا** بدستی که بیگانه است یعنی حبیب یوسف بدین  
 دل وی در آمد بدستی که دل او **جَبَّ لَنَا** از جهت دوستی غلام غلاف را یی پیم آن زن را **فِي**  
**مَنْزِلَتِهِ** در کایه یهودا و خطا روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و زبفته درم خرید خود  
 کرده **فَلَمَّا سَمِعَتْ** بهر چون بشنید ز یحیی **بِكْرَهُ** گریبان را یعنی سخن که در خفیه میگفتند **أَنَّ**  
**سَلَّتْ إِلَيْهِ** فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده که چهل زن  
 طلبید و آن پنج زن ملائت کنند در میان ایشان بودند چون بمنزل وی درآمدند مراسم اغراض را آورده  
**وَأَمْتَنَتْ لَهُنَّ** و آماده کرد برای ایشان **شَاكًا** تکیه گاه از بایشاه لطف یا همیار داند طوایف بکن  
 لطف یا همیار داند طوایف یا کیزه لطف یا بسافت مجلس تمام چه در خیر است که ایشان تکیه زده  
 طعام می خوردند **وَأَتَتْ** و برادر **كُلُّهَا** و ازین زنان **سَبْعِينَ** کاروی تا گوشت رنده



گروه تناول نمایند و نزدیک یوسف آید جامه مرصع در پیش بید و تاج مکل برقش نهاد **وَقَالَ لِيُحْيِي**  
 و گفت بیرون آئی **عَلَيْكَ** بر این زنان یوسف علیه السلام ایا نموده و زلیخا در میان گفت از و نادانی  
 که یوسف را بیرون آورد **بِت** خلوتخانه آن کج ففقت بروی آمد و کلاه از شکفت **فَلَا رَيْبَ** پس  
 الهنگام که دیدد زنان او را **الْبَرَّة** بزرگ یافتندش در جلا بیکبار هم شیفند دیدار او گشتند  
 از خود را میوش کردند **وَقَطَعْنَ** و بسریدند **يُؤَيِّسْنَ** دستهای خود را و بام آن بحسن و در حقایق  
 سلی مذکور است که حق سجنه و قهر بدین آینه در میان محبت را سرزنش میکند که مخلوق در حق  
 مخلوق بدین مرتبه بر سر که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شود بر تکی جمال خالق باید که از  
 هیچ بدای و عنای تمام نشود **بِت** که با تودی دست در آغوش توان کرد **بِهِدَا** تو سهول است  
 فراموش توان کرد **الْقَصَّة** زنان مصر از بخودی بخود آمدن زبان از پیش بکشد وند **وَقَالَتْ** و گفتند  
**حَاشَى** یا کیست خدای از صفت بخود را فریدن چنین مخلوق **يَا هَذَا الْعَبْدُ** نیست این غلام  
 ادی زیرا که چنین جمال مهور لبس نمیشود توان سلاله سیل زاب و خاک نزدی که از قبله روحا  
 یا حور نزدی **إِنْ هَذَا** نیست **إِلَّا مَلَكٌ رَجُلٌ** مفرشت کرای نزدیک خدای چه جمال بدین زیبایی  
 و کان بدین رعنائ و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملک نیست **نَعَمْ** چو دیدش که جز والا که نیست  
 بر آید بلکه زیشان کین بشر نیست **لَمْ يَحِمْزْ** چون آدم را آب و کل شربت شست **وَاللَّهُ** آید تدا سی فرشتست  
 صاحب و سیطه با استاد خود از جابر انصار رض نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جبریل  
 بر من زود آمد و گفت خدای ترا سلام میسازد و میگوید ای حبیب حسن روی یوسف از  
 نور گری کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور خویش نمودم و ماخلقت خلقا احسن  
 من یوسف را جمال بود و تحقیر را کمال در شود جلا یوسفی دستها بر داشت و در حقش  
 جمال محمدی صلی الله علیه و آله زناها قطع یافت **بِت** از حسن روی یوسف دست برین سهول است  
 دریای د لبری حاسرها برید باشد **لَمْ يَحِمْزْ** از عایشه صدقه رض نقل میکند که در صفت جلا حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و آله فرمود **شِعْرُ** لورات زلیخا نور الحبيب **لَا تُرَى** فی القطع القلوب علی الید **نَقْلُ**  
 زنان مصر هنگام جلا یوسف **بِرُؤْيُ** بخودی از خویش دست بسریدند **مُفْرَاة** که دلایان  
 پاره میکردند **اِنْ** جمال تو ای نور دیده میدیدند **الْقَصَّة** چون زلیخا حیرت زنان و شیفک ایشان  
 شاهد کرد **وَقَالَ** گفت زلیخا **لَا يَكُنْ** **الْبَرَّة** پس این انکس است که شما **لَشَيْءٍ** ملائت کو بدل  
**مِنْهُ** در دخی او اکنون دانستید که حق بطرف نبوده **وَلَقَدْ رَافَقْتُهُ** و بدرستی که زراقت  
 کردم او را **مِنْ تَفْهِيمٍ** از نفس او در خواستم که از روی زده **فَأَسْتَعْصِمَ** پس خویش را نگاه داشت  
**وَلَكِنْ لَمْ يَفْعَلْ** و گر چنان نکند **مَا أَمَرُ** آنچه بفرمایم او را از الحاح را **لِيَجْعَلَ** هر چه بزرده



کرده شود و بی گونا و باشد **الفصل فی** از خوار شده گان یعنی داخل در زمان و بی پاکان یوسف که این  
 سخن بستید روی از آن مجلس بر تافت و زنان در عقب و بی پروه رفت در لباس آنها اول  
 میگفت یک جلاجل اول حجره و دعوت کردند یوسف هم از مقالات ایشان بنگر آنگاه **فقال** گفت **رب**  
 ای پروردگار من **السنی** **احب الی** زنم دو ستر است **فما یبذلونی** از آنچه میخی اند این زنان را  
 ایشان **والله اعرف** و ای که دانی **عینی** از من **کبد همت** مگر و زیب ایشان را یعنی ای در پناه عصمت  
 مگر **ایضا** **الیه** میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را **و انما یرید ان** و بایست  
 از نادان یا رنجاب آنچه شاید **فما یبذلونی** پس اجابت کرد **فما یرید ان** مرد عای او را **فما یرید ان** از پیکار او  
 کسی را که بدو پناه برو **فما یرید ان** مگر ایشان را **فما یرید ان** بدستی که اوست شوی مرد عای  
 از وی زینجا را گفت که علاج آفت که او را ستمرون برندان آن باز داری شاید که بسبب ریاضت  
 رام گردد و قدر راحت و نعت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان دارد **فما یرید ان** چو کوزه ساز زنند او را  
 بروم بود زان کوزه کرد و آهنگش نرم **فما یرید ان** زینجا این سخن را قبول کرده نزد عمر بن آمد و گفت ازین غلام  
 عمری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نوقه پذیرد آنرا صلاح آست که او را در زندان کتی تا مردم  
 گمان برند که او کناهکار است و ازین ملامت بادر هم عمر بن را این سخن مقبول افتاد حکم کردی  
 برندان بودند **فما یرید ان** پس ظاهر شد مرایشان را در دله افتاد **فما یرید ان** پس آنکه  
 دیدند دلیل عصمت و شهادت بر او یوسف را چون شهادت طی و چاک پیراهن و قطع دستها  
 یعنی باوجه شاهد این بیسافهای رای ایشان بران قرار یافت که برای اصطلاح **فما یرید ان**  
 هر این زندان کنند اول **فما یرید ان** تا فیکایی که مقدر باشد پس یوسف را برندان آوردند و زنند را  
 بران سر قیامت و کل رخسار و شک گلستان کردند **فما یرید ان** چنان دل زن در زندان در آمد **فما یرید ان**  
 کوی جان بر آید **فما یرید ان** سران افتاده جوئی بر اندران و فتنان خویش **فما یرید ان**  
**فما یرید ان** باز برندان **فما یرید ان** و بنوا از بسدگان ملک ربان یک ساقی ملک بود که او را بوزان گفتند  
 و دیگر طباح کلور اجالت خواند ندی بلکه بدیشان مخافی برده بود که او را زهر میدهند حکم برندان کرده  
 اتفاقا با یوسف هم برندان در آمدند و یوسف هم در زندان تفقد حال زندانیان کردی و خواجها و ایشان  
 تعبیر فرمودی این دوزندان نیز خواجها دیدند و گویند ساقی دید و طباح نه باورد و خواب نادید  
 یوسف هم را سخنان کردند **فما یرید ان** گفت یک از ایشان یعنی ساقی **فما یرید ان** بدستی که در پیچ  
 خود در خواب که در باغی یک اسفل تا کیت و بیرونه خوشه اشکور رسید و کاسه ملک بدست می نشانند







خبر اولی الامر

انسان و بیکر بیشتر مردمان **لایق** میدانند راه حق را و در بادی جهالت سرگردان می شستند **یا صبی**  
 ای یاران زندان **ما بعد کما فی سابق** ای یک زن شما که سابق ملک است سر ریزید و اخلای یابید  
 پس بیانشان در پست کنند خور و شراب چنانچه پیشتر بود و اما دیگر طباخ دست **فیصل** پس بر  
 اوخته شود بر دارد بهی اولا بلکه آرد تا مصلح گردد **ما بعد کما فی سابق** پس بخورند بسی مرغانه شکافی  
**تغی الاثر الهی** از کله سر می یک از ایشان گفته دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیدیم بوم یوسف هم فرمود  
 حکم کرد شد و حکم ساخته گشت کاران که شما **فیصل** در این از طلب تاویل کرد  
 خلاف آنچه در گفته خواهد بود **وقال** و گفت یعقوب هم **لیدی طوق** مرا کنس را که داشت **ان الله**  
 آنکه اوستی است **سبحان** از آن هود و یحیی ساقی را گفت **ان کرمی** یاد کن **راهنده** نزدیک مرا چه  
 خود یعنی حال پیکتا هیچ بر بعضی ملک رسان تا مرا ازین صحت باز رهاند **نظم** بگوی هست در زندان  
 غریبی ز عدل شاه دوران پی نصیبی **چپش** پی که مستند رنجور که هست این طریقت معرفت  
 دور **اورده** اند چون سه روز بر آنکس کسی بر ستاد طباخ را که خیانت او ثابت شده بود  
 بر دار کردند ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود همان صفت نخستین بوی دادند اما چون  
 او بر تبه تقرب رسید از ساز و جام و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل گشت **فا نسیه**  
**فیصل** پس از او ش گردانید بر وی شیطان **و کرمی** یاد کردن یوسف را نزدیک مرچ خود **فلت فی**  
**التجی** پس در آنکه یوسف هم در زندان **سبع سنه** چند سال دیگر در زندان بود مشهور است که از  
 اول تلاح و دوازده سال هر زندان ماند در عالم التئیل آورده از امام حسن بهری قدس سره  
 نقل میکند که روزی جبرئیل دم او را بستاخت و گفت یا اخی المرسلین چیست که می پنم ترا در تنزل  
 کن کاران فرمود آن جبرئیل دم و نو که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین تر اسلام می  
 رساند و میگوید که شرم فدا می که ادهی را سبب خلاص میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزیز جلال  
 من که تر از چند سال دیگر در زندان بدارم یوسف هم گفت حالا از من زافتی هست بانه گفت از کی از تو  
 است یوسف هم گفت از ابا ای کنون که او را فیتی هست پس نه هیچ باک ندادم فی التشری المولوی **ربای**  
 پس جزای آنکه دیدار اربعین ماند یوسف در حبس یعنی سینه **کرچه** تقصیر آمد از جرح حساب تا نواری خواجه  
 از یک و حساب **البچون** مدت سخت بسل ملک زبان بخواب دید **وقال الملك انی اری سبع** و گفت  
 پادشاه تحقیق دیدم **از بخواب** هشت کا و فرمود که از هر پایش بیرون آمد و پس از آن **یا کرمی** بخورند  
 در و بردند ایشان را **سبع بحاف** هفت کا و لغز و شکای ایشان هیچ زیارت نشد **و سبع سنه**  
 و هفت خوش **خبر** سیزده و تان که دهها ایشان معتقد بودند بود **ما بعد** و دیدم هفت  
 خوش و **کرمی** خوشک یعنی رسید به در و در آمد پس این خواجه خوشک برای خوشها سبز

بقرات حمان



چندین و در یک کسند ایشان را و پسندند **يَا أَيُّهَا اللَّهُ** ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم **اَقْرَبُوا**  
**فِي** فتوی دهید یعنی جواب دهید مرا **فِي رُؤْيَايَ** در تعبیر خواب من **اَلَمْ تَكُنْ** اکوهسته شما که از روی  
دانشی **لِلرُّؤْيَا تَعْبِرُونَ** خواب مرا تعبیر میکنی **قَالَ** گفت حکماء و اهل علم که مخاطب وی بودند **اَضْفَا**  
این خوابها سوریه است **وَمَا عَزَّ** و نیست **بِتَاوِيلِ تَعْبِيرِ** تعبیر این خوابها **بِعَمَلِيَّتِهِ** و اما بان چه تعبیر  
سناجات صادق و میگویم و این را قبل سناجات باطله است مگر ریان از جواب ایشان متغیر گشته بجز  
در دریای تفکر غوطه خورده که ایابین شکل از که بکساید و راه تعبیر این واقع بجز که غائب **بِت** یازب این خواب  
پرسیانی مرا تعبیر چیست **سَأَلِي** که مگر را متفکر دید حال یوسفش یاد آمد **وَكُلَّ الدَّيَّ** و گفت انکس که **حَسَّ**  
بجات یافته بود از آن دو بند زندانی **رَدَّ** و یاد کرد از قول یوسف هم که از کوفی عند ربک **بَعْدَ اَنْتُمْ** پس  
از زمانی دور در آن **اَنَا اَنْتُمْ** من خیر هم شما را **بِتَاوِيلِ** تعبیر این خواب **فَاَنْتُمْ** پس بفرست  
مرا بنزد آن که در اینجا کس هست که علم تعبیر خواب میداند **مِنْ** از این خیرها دمان گشت حکم نمود که رف  
برو و خبر بیا و ساقی سوار شد بنزد آن آمد و گفت **يُوسُفُ** ای یوسف **اَلَمْ تَكُنْ** ای بندک دست کوفی  
**اَنْتُمْ** فتوی دهند مرا **فِي رُؤْيَايَ** در هفت کا و زب **يَا كَلْبُ** بخورند ایشان **اَنْتُمْ** بخورند  
هفت کا و لاغی **وَبَعَثَ** و هفت خوشه سبز **وَاخِرَ يَابِسًا** و هفت خوشه دیر خشک که بر ایستاد  
پس چیده خشک ساخته هم حکماء درین عاجز و حیرتند تو جواب کو **تَعْبِيرُ** تا باشد که باز کو  
جواب تمام **اِي لَنَا** بسوی مردمان یعنی ملک و حلازان **تَعْلَمُ** شاید که ایشان به برکت تو  
بدانند تا و این واقع را تا شرف و فضل ترا معلوم کنند **قَالَ** گفت یوسف که شما **اَنْتُمْ** گشت  
**بَعَثَ** هفت سال که بوقت شمان اشارت بدیشانست **وَاَنْتُمْ** نراعتی بر عادت ستم خود **ثُمَّ**  
پس آنچه بدیدید از زراعت از علامت **فَذَرْفَا** پس بگذارید آن را **فِي سَنَةٍ** و در خوشه آن یعنی صوب و  
پاک مکیند تا از پیش اوقات دیگر ایمن باشد و غله را با خوشه ذخیره کنید **اَلْقَلِيلَ** مگر اند  
یعنی بقدر حاجت **ثُمَّ تَأْكُلُونَهَا** از آنچه بخورید که آن را پاک سازید **ثُمَّ يَأْتِي** پس بیاید **بَعْدَ ذَلِكَ**  
پس ازین سالها **بَعَثَ** هفت سال سخت که سبع عجاف عبارتست از ایشانست **يَا كَلْبُ** بخور  
اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند **ثُمَّ تَأْكُلُونَهَا** آنچه پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره  
نفاذ **هَلْ** برای سالها **اَلْقَلِيلَ** مگر اندکی **ثُمَّ تَأْكُلُونَهَا** از آنچه ظاهر آید و ضبط کنید برای تخم زراعت  
**ثُمَّ يَأْتِي** از پس آن سالهای قحط **بَعْدَ ذَلِكَ** که در وی **يُعْطَى النَّاسُ** و زیاد رسین شوند مردمان  
داده **وَقَبِيْرًا** و درین سال **يَعْبُرُونَ** نیفتند بجز افشردنی باشد مثل انکور و کجند و زیت و سال آن  
کنایت از کثرت شمار است و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر از پستان گا و بگو سفند و این  
از و اخسالی است و چون یوسف تمام کرد ساقی باز گشت بخد مت ملک آمد و در محفل تا



آن سخنان روحی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندید افتاد و خواست که بکوش خود از زبان یوسف هم بشود  
 ساقی را طلب و فرستاد **وَقَالَ الْمَلِكُ** و گفت **اِنِّیْ خَیْرٌ بِرَبِّیْ** بسیار بد من یوسف را **فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ لَمَّا نَوَقْتُ**  
 که آمدند و فرستاده ملک **قَالَ الرَّجُلُ** گفت باز کرد **اَلْیَوْمَ** بیوی من **فَسَاكَنَ مَکَالَ الشَّقِیِّ الَّذِیْ قَطَعُوا رِجْلَیْهِ**  
 که چه بود حال آن زن آن که در مجلس زینجا بریدند و دستهای خود را **رَاَ رَجُلًا** بدستی که او را بدکار میگویند  
 بکر زن و فریب ایشان **عَلِمْتُ** دانست یوسف هم خواست که بکناهی او بر ملک اشکارا کرد و تا کسی  
 در حال او مجال رفیع نماند این سخن ملک فرستاد اما چون رسول را زینجا آمد و پیغام یوسف هم  
 رسانید ملک فرود تالان زن را به جمع کنند زینجا را نیز آوردند از جهت تحقیق مهم **قَالَ** گفت بالینک  
**مَحْظُورٌ** چه بود حال شما **لَمَّا رَأَوْهُ یُوسُفُ** چون طلب میکردند یوسف را **عَنِ تَفْسِیْرِ** از تفسیر  
 کام دل از وی میچسبید **قَالَ** گفته آن زن **خَاشَعٌ** پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از اویدن  
 مرد یمانند یوسف **فَاعْلَمْنَا** ندانستیم **تَعْلِیْمٌ** بر یوسف هیچ بدی نه آنکه و نه بسیار چون  
 زینجا که جز دستها فایده ندارد او نیز به پای یوسف او را کرد **قَالَتْ اَمْرَاةُ الْعَزِیْزِ** گفت زن عزیز یعنی  
 زینجا **اَلَا اَنْتَ** اکنون **مُحَمَّدُ** پسر هود باشد آنچه در دست و راست است **لَنَا وَاقْدُ**  
 من چشم یوسف را **عَنِ تَفْسِیْرِ** از تفسیر او از روی وصال او بود که دم **وَرَجُلٌ** و بدستی که او را  
**الصِّدِّیْقِ** از راست گویند است اینجا که بلز بر گفت می را و دینی بجز خویش کرد از او مطلق برادر و صدا  
 حصص الحق بکنایت یوسف را کنایه نیم در عشق او کرده رایی نخست او را بومل خویش خواندم  
 چون کام می نهاد او از پیش راندم ملک یوسف هم پیغام داد که زن آن بکناه خود معترف شده اند بیایا  
 بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف هم فرمود که من خود عقوبت کرده بودم **ذَلِكَ** این درخواست  
 برای آن که دم **لِیَعْلَمَ** ناپادند عزیز **اِنَّیْ لَمْ اَخْنُ** که من خیانت نکرده ام او را **بِالْقَبْرِ** در غیب و بی حرمت تربیت و  
 نما داشت **وَاَنَّ اللَّهَ** و دیگر تا معلوم کند که خدای را **لَهُ یَهْدِیْ** راه نماید یعنی بصلاح یانورد و در پیش نگذارد **کَبِدُ**  
**الْخَیْطِ** هر خیانت که مکان را پس یوسف هم خواست که تنه کند بر آنکه این سخن نه برای تنگی نفس خود گفت یا بعل  
 خود عجب آوردم بلکه شکر گذارم بر نفعت عصمت توفیق الهی در ترک عصمت و بر حفظ ربانی حمایت نمایند  
 معلوم است که از نفس عدل در کار این کلمات از پی در آورد **وَمَا اُبْرِیْءُ نَفْسِیْ** و پاک نمیکم نفس  
 خود را یعنی نمیکم که نفسی از میل از رنوها بر او مراست **اِنَّ الشَّقِیَّ** بدستی که نفس فرمایند است **بِاِ**  
**لَشَقِیٍّ** به بدی یعنی به عصمت **اَلَا مَآرِیْ** مگر آن را که به بخشد و در کار من از فرمان نفس در امان دارد  
**اِنَّ رَجُلًا** بدستی که او را بدکار میگویند **عَفُوٌّ** آمرزنده است قصد بر آنکه بفعل در نیاید **تَجَمُّ** مهربانست که به عصمت حد  
 نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف باز گفتند از روی و بدی یوسف زیاده گفت **وَقَالَ**  
**الْمَلِكُ** و گفت ملک مصر **اِنِّیْ** بسیار بد یوسف را **فَرَزَقْنَا** تا خاکی که کام او را برای خود و همت بوی فرمایم

اشک عشق  
حسب دلالت

اشک لیسه لیس



عن رسول



وعد  
المسرة والمسرعة  
١٩٣

وعد سال هفتم هـ خط بندگی باز دارند یوسف هم صورت حال عرض کرد ملک گفت هر بند تواند و اختیار پس  
تست یوسف هم را بحضور ملک ازاد و ابرار و اولاد و عقار و مناع و هر چه انیشان گرفته بود باز بدیشان  
داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیدار بودند  
قدرت انی هـ را طوق بندگی او بر کردن نهاد تا کسی را در پان او سخن بی او بانه نرسد آورده اند که اثر  
قطر بنین کنعان رسید روزگار بر اولاد یعقوب هم تنگ شد گفتند ای پدر در شهر ملکی است که هر قط  
زده کان را می تواند که کار براه و اینها بدین خواهش ایشان میرساند **نظم** ز احسانش آسوده بر نلویر  
وز و گشت خوش دلزب و فقیه به بخشش زاریهای فرزند صفات گماش ز غایت پیرون اگر نیام  
بروم و طعام جهت کسکان کنعان بیاوریم یعقوب هم اجازت فرمود و پنهان را جهت خدمت خود  
بار گرفت و ده فرزندان دیگر هر یک با شتر و ساری که داشتند روی براه آوردند و یک شتر جهت این باین  
یا بضاعت او همراه بردند **و جاقا** و آمدند **ای نیکو** برادران یوسف هم از کنعان بملایمت یوسف هم  
**قد خلت علیهم** پس برآمدند برودم خدمت بجای آوردند **ففرمهم** پس شناخت ایشان را یوسف  
در نظر اول **و هم** و ایشان مراد **سفر** ناشناسند که بودند جهت طول عهدیم بقول  
اصح و چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف هم از پیر و یا ایشان سخن گفت و رانشان  
پس یوسف هم ایشان را پس سید که شمام کسانند جاسوسان را میاند گفتند ای ملک معاذ الله ما پس  
یک پدر ایم که یعقوب میفاده است گفت پدر شما فرزندان دارد گفتند و آورده فرزندان داشت یکرا  
در صحن صغری که بخورد و یکرا پدر برای خدمت نگاهداشت و عاده تن بملایمت تو آمد ایم یوسف هم فرمود  
که اینی کس باشد که شما را شناسد گفته نه مردم مصریان ما را میاند یوسف گفت ملک از شما اینجا  
باشد تا بروید آن برادر بیا مرید تا حال شما بر من محقق شود ایشان و چه زدن ایم شمعون آفاد  
پس وی بیضا و یوسف علیه السلام فرمود یا بضاعت ایشان دستند و عوض آن کندم بدین  
دادند **و لا یخسرهم** و آن حکام که شناخت یوسف کار ایشان را هر یک را یک شتر بار داد گفت شتر  
و ارجعت برادر که در خدمت پدر است برید یوسف علیه السلام گفت خدایتا مردم میدم نه شما را  
ایشان بالعت نمودند **قال یوسف** یوسف علیه السلام که بیا مرید **یاخ** **ثم یسی**  
برادر بر که شما را است از پدر شما یعنی علانیت و عیافی **الآن** یا تمید ایندای پسید  
**ای او فی الکیل** آن را که در تمام بی پیام پیمان او حق کسی باز نمیکردم **و ناخر** و نه بهترین فریاد  
کام یعنی در ترومان و اکرام و احسان با ایشان دقت فرمود و نمیکردم **فان لم**  
پس اگر غیر آن برادر بیا مرید **قد اکمل** پس شما را نزد یکدیگر مکمل نیست یعنی طعام **و لا تقر**  
و نزدیک مسعود در لایت نباید **قالوا** گفتند **سفر** **او** **معه** **ایاه** بزود و بر ابطلم از پدر و هم کنیم

ع



وَأَنَا لَفِي ضَلَالٍ **ویدیم** می که ما اندک نشد کاینکه آن خیر را که میگویم **وَقَالَ** وگفت یوسف علیه السلام  
لِقَوْمِهِ **وَمَرَقَاتِهِ** و مرقات ایشان را که کیل غلات تغلق بدیشان داشت **اجْعَلْ لِّي بَخَارِئًا** بنمیدار ایشان  
را که بیهای گندم آورده اند و آن ادعی و گفتی چند بود یوسف علیه السلام نحو است که گندم بدیشان  
بیهاء فروشد فرمود که بضاعتها را ایشان را درج کنید **فِي بَخَارِهِمْ** در باره آنها ایسان و دیگر را  
که در انت ایشان آفتضاد خواهد کرد که آن بضاعتها چون نم گندم بود بان را ندوازین جهت گفت  
**لَقَدْ لِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْمِثْقَالَيْنِ** پس اندک شاید که بسا بسا بضاعتها خود را **وَأَقْبَلُوا** چون باد کردند **وَالْمِثْقَالَيْنِ**  
بسوی کسان خود را بکشایند **لَقَدْ لِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْمِثْقَالَيْنِ** شاید که باد کردند و برادر سر میادند **قَالَ**  
**رَجَعُوا** پس از شما که باد کشند فرزندان یعقوب علیه السلام **إِلَى الْبَيْتِ** ایستاد  
بسوی پدر خود **قَالَ** گفتند **يَا أَبَانَا** ای پدر ما بآن منع کرده شد از چاهون دن طعامی  
ملک مضر حکم کرد که نعام دیگر ما را بکشایند که این ما بین و آن بر ما **وَأَقْبَلُوا** پس بفرستند  
**رَجَعُوا** برادرها را تا فر **الْكَبِيرِ** کبریا را برای خود و برای او **وَأَقْبَلُوا** و بجهت ما را **وَأَقْبَلُوا**  
نما حد زندگانی از رسیدن مروجی بود **قَالَ** گفت یعقوب عجم که ای فرزندان **هَلْ لَّكُمْ** ایستاد این دام  
**عَلَيْكُمْ** و **لَا تَكُنْ لَّكُمْ** نکر هم چنانکه این داشتیم شما را **عَلَيْكُمْ** و برادر او **وَأَقْبَلُوا** پس از این که  
یکفشد و بز بر محظفت شما اعتقاد ندادم **فَاللَّهُ خَيْرٌ** پس خدایا بفرست **حِفْظًا** از جهت نماز  
و حفص حافظا خواند یعنی اوست بهتر در حالتی که نماز دارند است پس توکل برو میکنم و کار خود بدو میکنم  
**وَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِهِ** و خدا را بخشد از این بخشایند که است شاید که محافظت و یا بز بخشایند  
و بصیبت دو فرزندان مرا بستان زند **وَأَنفَخْنَا** و آنهام که بکشادند **سَخَرْنَا** بارهای خود را **وَأَقْبَلُوا**  
یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای حکم یوسف عجم **وَأَقْبَلُوا** باز کرده بودند  
بریشان **قَالَ** یا **يَا أَبَانَا** گفتند ای پدر ما **لَا تَقْبَلْ** چه چیز سلطه میطیم از احسان داری ای که **هَلْ لَّكُمْ**  
ایست بضاعت و که غلبه بدی بضاعت با فرو خشد **وَأَقْبَلُوا** و باز کرده آیند **يَا** پس بدین اکر ام جمع  
کنیم ملک **فَتَقَبَّلَهَا** و طعام آیم کسان خود را **وَحَفِظْنَا** و نگهبانی کنیم برادر خود را **وَأَقْبَلُوا**  
**وَأَقْبَلُوا** و زیارت بستانیم **يَا أَبَانَا** چو در شتر عیای یعنی شتر بلد بصاحب برادر زیادت بیاریم **ذَلِكَ**  
ای یک شتر و از **يَا أَبَانَا** کیل اندکیست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد **قَالَ** گفت یعقوب عجم  
**لَقَدْ لِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْمِثْقَالَيْنِ** که نیفرستم ای بایں را **عَلَيْكُمْ** یا شما **وَأَقْبَلُوا** تا بدهد مرا **وَأَقْبَلُوا** چای بود  
بز که خدای مر نبیان آورده که او را بشما ندیم تا سو کند خورید بحق محمد صلعم و خاتم النبیین و بعد از این  
**لَقَدْ لِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْمِثْقَالَيْنِ** که بیاید او را بر **لَقَدْ لِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْمِثْقَالَيْنِ** مگر نه مگر شما آورده اند سود عذاب و هر هلاک کردید ایشان  
قبول نودم بنزلت حضرت پیغمبر صلعم سو کند خورند که در هم ای بایں عذر کنند **قَالَ** پس



چون دادند پدر را **وَقَضَىٰ عَلَيْهِمْ** پیمان و عهد خود **وَقَالَ اللَّهُ** گفت یعقوب عم که خدای **عَلَّمَ نَبِيَّكَ**  
 برای ما میگویم از عهد و پیمان **وَقَالَ** گفت یعقوب عم از روی شفقت  
 ای فرزندان من **وَقَالَ اللَّهُ** در دنیا ایند در شهر مصر **مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ** از یکدیگر یعنی هم برادران بهم از یکدیگر  
 و از شهر مروید تا چشم ببری در شما نرسد چون شمار بایں جمال و هیبت و شوکت و اقیقت بدینند  
**وَأَدْخَلُوا** و در ایند در شهر **بَنِي إِسْرَءِيلَ** از در و از های پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود  
 در طایف آورده که یعقوب عم در اول مرید ری پندارد و در آخر مرید ری است که را نموده که گفت  
**وَمَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ** و مزه نمیکنم از شما بدین نصیحت که کرد **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** از قضای خدای **سُبْحَٰنَ رَبِّيَ** چیزی  
 که خدای ندر نمیکنند و وزند پیر ناقد بر الله **بِئْسَ** چه جور میگویم که قضای یکدیگر پیر و ن  
 کفایت توکاری در است **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** نیست حکم و فرمان **وَقَالَ اللَّهُ** هر خدای برادر هم خواهد **عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ** بر توکل  
 کردم **وَقَالَ اللَّهُ** و بر **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** باید که توکل کند توکل کند که بوی خدای ندر غیر او که کفایت هم  
 توکل است بر و تو توکل علی الله **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه که آمدند اولاد یعقوب عم **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ**  
**يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** از اینجا که فرموده بود ایشان را **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** در ایشان یعنی از ابواب **مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ** یعنی بنود که دفع  
 کند **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** از ایشان را یعقوب عم **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** از قضای خدای که در پان ایشان واقع بود **سُبْحَٰنَ رَبِّيَ** هر چند  
 بلکه تمت دزدی بر این مایه افتاد و برادران اند و هیکل شدند و مصیبت یعقوب عم مضاعف گشت پس  
 تدبیر یعقوب فایده نکرد **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** که حاجتی بود **فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ** و در نفس یعقوب عم یعنی شقی بود پس  
 که در آن وقت **قَضَىٰ** ظاهر کرد و او وصیت کرد بآن **وَأَمَرَ لِقَاءَ عِيسَىٰ** و بدینست که یعقوب خدای و ندر داند  
 ویداست **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** مرا که چیز که بد و آسوخه بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ**  
**وَقَالَ اللَّهُ** و لیکن پسر مردمان یعنی او میان **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** نمیدانند قدر را یا جاصلند بآنکه تدبیر  
 بر تقدیر علیه نمیتوان کرد **بِئْسَ** تدبیر کنند بنوا و تقدیر ندانند تقدیر خداوند به تدبیر ندانند و او وقت  
 که آمدند اولاد یعقوب عم **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** بر یوسف عم و ببارگاه او رسیدند یوسف عم بر تخت نشسته بود  
 و تفاوت فرموده که پسر که چه کسانی گفتند کنعانیا فیم که از فرموده بودی که برادر خود را بیارید  
 از پدر درخواست کردیم و بعد پیمان آورده ایم یوسف عم فرمود که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه ساط  
 بنشینند و حکم شده که شش خوان راست پس ایشان نهادند یوسف عم گفت هر دو برادر که از یک پدر  
 و مادرند بر یک خوان نشستند و اینها میان آنها ماند بگریه درآمد و یکدیگر تا پشیمانی شد پس  
 علیه السلام فرمود تا کلاب بر وی زدند و چون بهوش باز آمد پرسید که ای جوان که تعافی ترا چه بود که پشیمانی شدی  
 گفت ای ملک حکم فرمودی که هر یک برادر را بجای خود بر یک خوان بنشینند مرا برادر را و پدر را یوسف نامدا  
 بیاد آمد با خود گفتم که ای پسر که با من بر یک خوان نشست و آنها غماندی از شوق اینحال بی طاقت شدم و سبکی

**وَلَمَّا دَخَلُوا**



و پهلوی از این بود یوسف هم گفت بیانا برادر تو باز باشم و باقی یک خوان نشینیم پس برود تا خوان  
 بروی برداشتند و در پیش آوردند و او را نیز طلبیدند بپایه **و ای ایلم** جای داد پس یک خود **انگاه**  
**س** برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام و زان کرد چون این را نظر بردست یوسف  
 افتاد بگریست یوسف پس بد که باز این چه کبر است گفت ای ملک چه مانند این دست تو دست برادر من  
 یوسف بود همین که یوسف این که سینه طاقت برسد نشی نیارد نقاب از چهره برداشت و بنیای  
**قال** گفت **ای اخوت** بدرستی که برادر تو ام **فلا تبشش** پس اند و هناك بنای **فلا تبشش** با چرخ  
 کردند برادران در حق ما بنیای چون روی یوسف دیدند و این سخن بشنیدند دیگر با آن از هوش رفت  
 و باز بخود آمد دست دراز کرده بگردن یوسف در افکند و بزبان گفت **هنا** این که می بستم به پیدار است یارب  
 یا بخوبی **خوشی** را در چنین رخت پس را چندین در غلب **انتم** دست در دامن یوسف هم زد و گفت دیگر  
 از تو مفارقت نیکم یوسف هم گفت اهتمام پدریشان تو داشت ام اگر ترا با یهاند باز دارم غم از زیاده شود  
 اگر مصلحت دانی ترا بر شینم شرم سازم تا نزد من بمانی بنیای گفت پس ازان پاک ندادم پس یوسف هم فرمود  
 که هارو و این ار را بخف و در بنیای را پس بپوشد و آن ملک حکم فرمود که کار سازی کنعانان کنند  
**فلا تبشش** پس اهتمام که کار سازی کرد ایشان را **فلا تبشش** و مقایده و آن شهر بود از  
 نوه یاز یاز بر جردن و بخواه که ملک آب ازان خوردی درین وقت بحضرت و نقاب طعام از او  
 ساخته بودند یوسف هم فرمود تا محرم او را تعمیر کرد **فی** در بار برادر و بار هادی را را ملک  
 کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند بر راه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف  
 از عقب کاروان رسیدند **انهم** پس ندانند که گویند **ایها العیسی** ای کاروانیان **انکم** **تسرقون**  
 بدستی که شما زده اند بیک معنی که یوسف را از پدر بزد دیدید و گفت منادی گشته این سخن را  
 یوسف گفت الفقه چون این ندانم و زانندان یعقوب هم رسید **قالوا** گفتند **وقبل اعظم**  
 در وی آوردند بدان جمع که شما **انتم** چه چنان که دیدید که **قالوا** گفتند **سارق**  
 یعنی سر بر ملک که پمانه غلب بود **ولم یجوابو** برای هر کس که بیاد را **فلا تبشش** شتر و در طعام مقر است  
**فلا تبشش** و ز که ساد هم بان **تبعیم** کفیل و یا بدان **قالوا** گفتند بخدای **لقد علمتم** که شما میدانید  
 که ما مردم اینم بضاعتی که در بار ما نهاده بودند که اول چون این نبینا میایم وی بیند که در شتران  
 بر بسته ایم تا از مزاج کسان بخورند **ما حیثنا** نیایم مالز کنعان **فلا تبشش** تا با هکاری کنیم **فی**  
**الکاف** در زمین مصر و مال مردم ناحی در تصرف ایم **وما کنت** و نبودیم و نیستیم ما **سارقین** مزدان و دزدی  
 کار ما نیست **قالوا** **الحاکم** گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای سارق **کنتم** **کافرون** او با شنید  
 دروغ گویان در برابر او نه خود یعنی شما یکی بد کردید و نیستیم که رخت مادر شما پیدا شود از او چنان



[illegible]



پسر خود یوسف بد و انسی و الفت دارد **فَلَمَّا أَتَاهَا** پس فرآید که از ما به بندگی **بِجَانِ** بجای او و او را بفرمان  
**وَأَمَّا قَوْلُكَ** بدستی که می بینم **وَأَمَّا قَوْلُكَ** از نیکوکاران به نسبت ما پس احسان خود را با تمام رسان قما  
الاحسان الا بالتمام **قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ** یوسف بپناه بگیرم از خدای پناه گشتی **أَنْ تَأْخُذَ** از آنکه بگیرم **وَاللَّهِ**  
**وَعَدًا** مگر آنکه یافتم **سَتَأْتِيَنَّكَ** مستاع خود نزدیک او را بجای او دیگر برانگیزم **إِنِّي أَتَاكَ** باشم تا لحظه الظلمون  
ستمکاران و روزی شما **فَلَمَّا سَمِعَتْ** پس آنوقت که نویسید شدند **قَالَ** از یوسف و دانستند که برادر پسران  
میتدهند **فَلَمَّا سَمِعَتْ** تا یک کنار شدند از زوایان و از هر که ندیده ای آغاز کردند **وَأَمَّا قَوْلُكَ** گفت بزرگ  
ایشان درین معنی روئیل یا برادر خود یعنی یعقوب **أَلَمْ تَكُنْ** ایابیندایند شما **إِنِّي أَتَاكَ** از آنکه پدر شما را **قَالَ**  
**عَلَيْكُمْ** تحقیق از گرفت بر شما **مَوْثِقًا** عهد و پیمانی **مِنْ رَبِّهِ** از خدای یعنی بدستوری در حفاظت بینان  
و شما سوگند خوردید به محراب آخر الزمان صلوات الله علیه و بر شما وی عذر نگیند و انگو اکتول اینصورت  
واقع شده **وَمِنْ قَبْلِ تَأْرِثْنَاهُمْ** و پیش ازین تقصیر کردید **فَلَمَّا سَمِعَتْ** در میان یوسف **قَالَ** **وَمِنْ قَبْلِ تَأْرِثْنَاهُمْ**  
پس ز جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین زمین بیرون نیام **حَتَّى يَأْتِيَ بِنِي** تا وقتی که دستوری دهد بر این  
**أَتِي** پدر مرا **فَأَمَّا قَوْلُكَ** یا خدای حکم کند برای من بر جمع باید یا تخلصی برادر **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و او  
حکم کنند کانت هم بر استی حکم کند و سبیل ملاهت در حکم او نیست **وَأَمَّا قَوْلُكَ** شما باز کردید **وَأَمَّا قَوْلُكَ** بسوی  
پدر خود **فَلَمَّا سَمِعَتْ** بگویند ای پدر ما **إِنِّي أَتَاكَ** بدستی که پدر من بیا بین دردی کرد و **وَأَمَّا قَوْلُكَ**  
**وَأَمَّا قَوْلُكَ** و ما ای نمیدهم **وَأَمَّا قَوْلُكَ** مگر نمی بینایم که موع الملک از بار او بیرون آمد **وَأَمَّا قَوْلُكَ**  
و نیستیم با رابطی نگاه دارندگان یعنی بظاهر در دنیا او بدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که بر وقت کردند  
و موع را در بار او فادند یا خوه او باشد پس امر خبر نداریم که بر وقت کردند و موع را در بار او فادند یا  
آیا بر بوده **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و پس از اهل آن دینی **فَلَمَّا سَمِعَتْ** بودیم در معنی مصر را دانست که بنوت و از  
مصر بیان به **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و از کار فانیان نیز سوال کن که ما **أَقْبَلْنَا** روی فاده بودیم بکنعان پس  
ایشان و **وَأَمَّا قَوْلُكَ** کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و پدری که ماریت کو یانیم  
خزندان یعقوب **وَأَمَّا قَوْلُكَ** حکم روئیل یا یعقوب روی بکنعان فادند و بخد مت پدر آنرا آنچه برادر گفته بودی قف  
عرض رسانید **قَالَ** گفت یعقوب **وَأَمَّا قَوْلُكَ** بلکه بیار است است **وَأَمَّا قَوْلُكَ** برای شما **فَلَمَّا سَمِعَتْ**  
شما **وَأَمَّا قَوْلُكَ** کار که خواستید و یا هر چه اراده و اگر ملک هر سید اند که چیزی سارق استرقاق است **وَأَمَّا قَوْلُكَ**  
**وَأَمَّا قَوْلُكَ** پس بر منست سیکبای نیکی **وَأَمَّا قَوْلُكَ** **وَأَمَّا قَوْلُكَ** شایسته خدای بیارد **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و ایشان را نیز  
یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر برادر که بر است **وَأَمَّا قَوْلُكَ** **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و اقامت بحال از **وَأَمَّا قَوْلُكَ**  
دست کار است در آنچه میکند پس یعقوب **وَأَمَّا قَوْلُكَ** از عایت مدال تو به بیت الا خزان فرسوده **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و روی  
بگردانید از زندان **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و گفت ای اندوه **وَأَمَّا قَوْلُكَ** و یوسف صاحب گشای او را

معرفت







وانك بضاعتی از پشم و رغن و پز و اسال آن زیتب غنچه ایشان را بمهر فرستاد و ایشان بمهر آمدند برادر بر  
که الجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی بیارگاه یوسف آوردند **و تَلَا وَحَدَّثَ** پس آن حکم که در آمدند برادران  
یوسف هم **عَلَيْهِ** روی **قَالَ يَا هَلَاكُكُمْ كَيْفَ تَصْنَعُونَ** رسید است مارا **وَاللَّهُ لَكَنَّ** و گمان مارا سخنی  
و پستوای و گوسنی **وَجِئْنَا بِمُضْغَةٍ مُّزْجِيَةٍ** بضاعتی **لَّوْنُهَا كَلَوْنِ** اندکی و پی اعتبار پس کن برای ما میل  
**وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا** و تصرف کن بر ما بقول بضاعت یا زیادت از بهاء مستاع **مَا إِنَّ** بدرستی که خدا کی **يُخْرِجُ**  
**الشَّعِيرَ قَبْرًا** چادرش دهد بکوی انا ترا که از روی تفضل تصدق شما بند آنکه نامر یعقوبی هم بر  
تخت نهادند یوسف هم چون نامر بخواند کریم بر روی علیه کرد و عیان تامل از دست برفت **قَالَ** گفت ای برادران  
**هَلْ عَمِلَيْتُمْ** آیا میدادید **وَالْقَلَمُ** آنچه کردید **يَا هَلَاكُكُمْ** یوسف و برادران اول بی میل اجمال گفتند در روی  
تفصیل ایشان با یوسف هم ظاهر است و باین بنیای آن بوده که او را خوار و بی اعتباری داشته  
تا بر تبه که هیچ یک سخن نمیکفت الا از روی عجز و ذلت پس یوسف هم فرمود که ای شما داداشنه ای قبا عیان را  
که بایست برادر را و کرده آید یا از آن تو بر نموده آید **وَاللَّهُ جَلِيلٌ** چه اوقات شما نادان بودید یعنی نورس  
و سوغ و جاهل بودید یعقوب پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف هم ای سخن از روی  
سناحت گفتند و وجه معایت آنکه نقاب بر افکنند و تاج از سر برداشت چون ایشان نظر بر آن  
کُل و شامیل افتاد **وَقَالُوا كَيْفَ تَصْنَعُ يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
که این جمال و کمال دیگر نتوان بود **بِئْسَ** که دارد از هر جانب چنین رخ که تو داری **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
نازنین که تو داری **قَالَ** گفت **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بدرستی که منت نهاد خدای **عَلَيْهَا** بر ما بسلامت و کرامت **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
بیت مد از خدای **وَيُخْرِجُ لَكَ اللَّهُ** و میر میکند پس تحقیق خدای **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
مرد نیکوکاران وضع مظهر موضع معرینه است بر آنکه محسن آلت که جمع کند بیان تقوی و مبرور و چون  
برادران یوسف را بشناختند روی به تخت آورده خواستند که پای یوسف هم از تخت فرو بردند  
و ایشان را در کنار گرفت **قَالَ لَكَ اللَّهُ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
**لَقَدْ أَشْرَكَ اللَّهُ** و این بر کن یه ترا خدای تو **وَاللَّهُ** بر ما **وَاللَّهُ** بدرستی که هستیم **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
بدان عملها که کرده ایم **قَالَ** گفت یوسف در جواب **لَا تَزِفُكُمْ** هیچ سر زنی نیست **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
بیامرد خدای شما را که ابرار کردند سپکناه **وَهُوَ** **وَاللَّهُ** و عیسا بند و برین جفا بندگانت  
**نَظَمَ** باغی مسود جهانی کناه **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
خواهی دهد **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند  
**يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند **يَا هَلَاكُكُمْ** گفتند



بود که از اینکشان فرستاد و فرمود که برید **فالتقى** پس بیفتید و آنرا **عنه و جبره** بروی پدرش **یاق**  
**بعیث** تابان کرده پسای و چشمش بحال اول باز کرده **والتقى** و بیاید بر **یاق** شما همه کسان خود  
 را جمعی از احفاد و خدم آورده اند که بود گفت ای یوسف پسر هر خون آلوده پس پدرش برده ام این  
 پسر من می خواهد که بر من شاید که فرج این قبیله تبارک چون این قبیله کند یوسف هم پسر هر بوی داد و اسباب  
 جهت پدرش و تعلقات میا ساخته بر بردارن تسلیم کرد یوسف از مصر پیرون آمد همراه برادران سوج کفای  
 گشت **والتقى** و آنوقت که جدا شد یعنی پیرون آمد از مصر کاروان از عمارت مصر و بقضای صحرا رسیدند  
 باد مبارک حق سجنه و قمر دستوری خواست تا بوی پسر هر یوسف را بشام یعقوب رسانید **فالتقى**  
**یوسف** گفت پدر ایشان را که جمعی حاضر بودند از پسرکان **یوسف** بدرستی که نزد می یام **یوسف**  
**یوسف** بوی یوسف را **یوسف** که شما را بنقصان عقل نسبت نکنید و بگویند که پسر شده و بس خرافت  
 رسیدند **فالتقى** گفتند انهای بخدای تو هفتاد **یوسف** در همان حیرت نیدی  
 در از این محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال **فالتقى**  
**یوسف** پس آن هنگام که آمد مرده دهند یعنی یوسف آورده اند که یهودا با برادران نزد استاد سر و بار هفت  
 دویدند آغاز کرد مایکشان رسید و نزد پدر آمد **یوسف** یقیناً یوسف را **یوسف** بروی  
 پدر خود **یوسف** پس گشت پنا و با حفا و فرود **یوسف** گفت **یوسف** می گفتیم شما را **یوسف**  
 آنکه سیرام از الهام خدای **یوسف** آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی بیان  
 داد پس قیام را موده هو که در ایشان پیوسته بود از ذکر و اناث سوج مصر شدند و برادران دیگر  
 و در دست و پای پدر در افتادند **فالتقى** گفتند **یوسف** ای پدر ما **یوسف** از من طلب برای ما از  
 خدای **یوسف** که ما را بداند **یوسف** بدرستی که هستم ما **یوسف** کتابکاران بدان عمل که کردیم  
**یوسف** گفت یعقوب هم **یوسف** زود باشد که از من طلبم برای شما **یوسف** از پروردگار خود  
**یوسف** بدرستی که او از من جدا است تا ایسان همچو ذنوب **یوسف** مر با بخت بپندگان بگشاید و بجا  
 تاخیر که شب جمع با وقت سحر که مظنه اجابت دعاست یا خواست که بداند آنکه یوسف هم از ایشان عفو  
 کرده باقی و اصح است که تاخیر که تا وقتی که عصر رسید شب برخواست بنام و بعد از آن روی بقبله  
 آورد باستاد یوسف هم و برادران را در عقب او کرد و آنحضرت دعای کرد و زندان این بودند و حق سجنه  
 تمام اجابت فرمود الفصح چون یعقوب هم بنزد یک مصر رسید یوسف هم با ملک مدین و نمایی کا اشراف  
 و لشکر بسیار را آست با استقبال پدر پیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای قلعه برآمد و فرج آن  
 کو که و از اینک بیکرند جبریل هم فرود آمد یعقوب هم را گفت ازین لشکر و تحمل عجب سیرانی به بالاکتر  
 که چون ملک از زمین تا فلک بفرج آمد یسادی تو بهیج و سرورند چنانچه در این مدت از اندوه محزون



و در خور بودند پس یوسف هم چون پدر مرادید از مرکب فرو آمد خواست تا سلام کند جبرئیل گفت  
تا پدر بر تو سلام کنند و خیر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت  
السلام علیک یا مهدی عنی الاخران و دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی یکدیگر ایستاد **نظم**  
چه خوشحالی است روی که دست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن شری خوشی دی را نوش کردن  
بشادی دست در آغوش کردن **بکام دل زبانی آریدن** بهم گفتن سخن و از هم شنیدن زدی حال سخن  
انگاز کردن ز عاشق و فترم باز کردن پس هر نزد یک مصرع موعنی بود از آن یوسف و قمری رفیع و لاجا  
ساخته بودند یوسف هم در لاجا نزول فرمود **قال ادخلوا** پس انعام که در آمدند **یوسف یوسف** در آن  
منزل **او کی گنجی جای داد بسوی خود یوسف** **بقیة** پدر در خانه خود را که بجای مادرش بود و برادر  
پدر را در کنار گرفت و خاله را بر ششش و برادر زادگان و از ش کرد **وقال ادخلوا** و گفت و رفت  
در مصر **ان شاء الله** اگر خواهد خدا در حالتی که ایمن باشد از خط و عناد و مشقت و بلا استقامت  
داخل است در امر نه در دخول و چون بمصر درآمدند ایشان را در منزل خود فرو آورد **و رفع ابو یوسف**  
و برداشت پدر و خاله خود را یعنی بر بالا آورد **علی العرش** بر تخت خود و **خسرو** و بر روی افتادند پدر  
و خاله و برادران **له** مرا و **محسن** در حالتی که سجن کنان بودند و تحت و تعظیم ایشان در آن  
زمان بسجده بود یوسف هم آن حال را مشاهده اظهار سرف و بهجت فرمود **قال** گفت **یا ابا**  
ای پدر **هنا** این سجده کردن شما را **تأویله** تعبیر خواب است که دیدم **من قبل** پیش از این  
در ایام **حیات جمعی** بدستی که گردانند آنرا **بقی** برورد گانه **حقا** راست **وقد اخص** و بدستی  
که نیکی کرده است بمن از این کار **ان اخص** چون پروان آورد مرا **من السحرة** از زندان و کی چله کرد  
تا برادران مفصل تلقی **فلا و تحبکم** و آورد شما را **ابن** و از باد و روان موضع بود از زمین فلسطین  
از ولایت شام که یعقوب هم در آنجا نشینی و آن نزدیک کنعان بود یوسف هم جهت شکر نعمت فرمود  
که حق بجهت و **تکلم** مرا از زندان بهجت رسانید و شما را از بادید نزد یکدیگر آورده تا بیکدیگر نشینم **و رفع**  
**الشیطن** از پس آنکه **نزع الشیطان** این که فساد کرد سلطان و مخالفت افکند **بینی** میان من و **ابو یوسف**  
و میان پدر را **ان تری** بدستی که او را **تکلم** رسانده بیده است **لطیف** هر که که خواهد **ان تری**  
**العظیم** تحقیق است دنیا بوجه تدبیرت **الحکم** حکم کار در یقین مواقع نقد برات و در لطایف آورده  
که چو پست و چنان سال ازین واقع بگذشت یعقوب هم را وفات رسید و بعد از پست و سال  
دیگر یوسف هم پدر را در واقعه دید که یکی بود که ای یوسف بغایت مشتاق لقاء توام بستان تا سر رفت  
دیر را و بیک مایه یوسف از خواب برآمد و برادران را طلبید اولی عهد ساخت و زندان را بدو سپرد  
و بطریق مناجات گفت **رب** ای پروردگار من **قد آتیتنی** بدستی که دادی مرا **ایه الکلی** از باد و شایو و ملک

و در خور بودند پس یوسف هم چون پدر مرادید از مرکب فرو آمد خواست تا سلام کند جبرئیل گفت تا پدر بر تو سلام کنند و خیر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مهدی عنی الاخران و دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی یکدیگر ایستاد نظم چه خوشحالی است روی که دست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن شری خوشی دی را نوش کردن



و یساوخی مرا نیز تا **پیران** از نصیب خواها **و اطر الشهور** و **و اطر الشهور** بدیدارند و آفرینند اسمها  
و زینها **انت قریبی** نوی یارن و ستویگان **و الله اعلم** درین سرای و درین کرای **تو فی سبیل** بمران  
در جاتی که گردن هاده باشم مرا یعنی مرا سلمان بمران **و انی** و درین سرای **و انی** بدیدارن شایسته  
من آفریده اند بعد در سه روز از واقعه که دیدن بود بر من و صلال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قد  
در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم پذیر پوشانید و حتی بعضی ابیات ازین درین اوزاق اتفاق افتاد  
و فای یوسف هم را بر **خطه** که فرمود **نظم** بکوف جبریل حاضر داشت پس **که باغ خلد را میداد پس**  
چو یوسف را بدست آن سبک نهاد **روان** سبک را بویید گمان داد **یاد** زن نکست باغ بقایانست از آن  
نکست پس باغ بیتافت **و الله** لایم یاد کرده شد از قصه یوسف **و انی** از چیزهای غیب  
همما بجهت ظهور دلیل ایمان **و انی** و میکنم از بسوی تو **و انی** و توبه و یزید  
بر آمدن یوسف **و انی** که جم کرد در راههای خود را با فلکان یوسف بجاه **و انی**  
و ایمان مرا بگردید **و انی** و یوسف عم و تو را بخا بودی و نگذبان تو میداند که از کس نیستند و خبر  
بید می چنانچه بود پس بیلند است بر آنکه **و انی** و یوسف است **و انی** و نیستند اکثر مدحان **و انی**  
**و انی** و اگر چه مرصیور زی ایمان **و انی** گردیدگان بجهت عناد و تعلیم ایشان و کوفساد  
**و انی** و یوسف را ایمان **و انی** بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآن **و انی** و یوسف را چنانچه  
قصه کوپان یخی اند **و انی** نیست قرآن **و انی** مگر پند از خدا علیان را نه تنها سرکان که از بجز  
تو روی بگرداند **و انی** و نشانها قدرت و دلائل را که بر جوع و صاع و حکمت او هست **و انی**  
**و انی** در آسمانها و زمینها که آن معاند **و انی** میکنند بدان **و انی** و ایشان از آن **و انی**  
**و انی** و ایشان در آن فکرت کنند و ندانند عبرت گیرند **و انی** و ایشان از آن **و انی**  
ایشان بخدای **و انی** مگر ایشان شرک از دیگران باشند و ایشان از این که و بکار و کارند که گفتند  
بنا الله و انی در آورده اند که الملیکه نبات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفته عزیز این الله یا  
نصارای که بخدای گردید اند و گفتند المسیح این الله **و انی** و ایشان از آن **و انی**  
عقوبتی پوشید یعنی فروگیرند ایشان **و انی** عذاب خدای **و انی** یا بیاید بدیشان قیا  
ناکاهان **و انی** و ایشان ندانند آمدن آن را و کار ساز می کنند **و انی** بگوی محمد **و انی**  
بتوحید **و انی** راه مشیت و برین راه ما **و انی** بخوان خلق را **و انی** خدای **و انی**  
بر پناه هویدا و جی و ش **و انی** من تاکید ضیارت مستر است در او **و انی** و یوسف را بخدای  
هر که بر وی کرد **و انی** و پاکست خدای از شرک که او را بدان وصف میکنند **و انی** و یوسف را  
من از شرک از دیگران امام زاهد آورده که کافران گفتند خدایا فرشتگان هستند چرا او را این حالت فرستاد



الرقعة

غرة لاوى الملاي

2



بسوی تو **تو** از پروردگار تو **حق** درست و راست است چنانکه بدان زن و دران عمل کن **و لکن اکثر**  
**انسان** و لکن پشتمردان از اهل که **تو** نیکوند بدبختی عدم فکر در معانی آن **اسماء** خدای  
 انست که بر داشت اسمها را یعنی بیارزد و برداشت **بهر** بی ستون و بران قیام باشد **تو**  
 ی پسند شما اسمها را مرفی بی ستون هست و لکن مری نیست قدر است که اسمان بدان مرفی بی باشد  
 و در فواید السلوک آورده که باری تم مسوق عالی و مستوف مرتفعه سموات بی قایم که او را که تواند کرد  
 و افزاشته و بی ستونی که شاهد فایند فرمود بلند برداشت یعنی هست اما مخفی است و قایم موجود است  
 و لکن غیر مری است و آن عدالت تواند بود که بالعدله قاست السموات **نعم** آسمان و زمین بعد از پاست  
 حق ز شاهان بعد از عدل تحت است که نباشد ستون خیم بجای کی بود خیم بی بی پای **نعم** است  
 پس قصد کرد **عجل العرش** بازیدن عرش یا ستوی شد بر و اقتدار و نفاد حکم باری ملک باشد داد  
 و قصد فرموده بآن بحفظند بر **و تخر الشمس و القمر و درام** کرد افتاب و ماهتاب راجعه مصالح عباد پنج  
 خوست از حرکات ایشان بر حرکی معین **کل** هر یک از ایشان **بحری** میرود و حرکت میکند  
**لایزال** تا وقتی نام برده شد یعنی مدتی معینی که در خود با تمام رساند یا جریان را و تا زمانی  
 که سیران منقطع گردد یعنی تا قیام الساعة **یذکر الامم** تد بر میکند خدای کار بکوت خود را از ایجاد و عدم  
 و از لال و اعزان و احیاء و امات **یقول الآيات** بیان میکند ایتهای قرآن را یعنی مفصلی سازد بامر  
 و یعنی یا احداث دلیل قدرت میکند یک بعد از دیگری **لعلکم** شاید که شما **یتقوا ربکم** بدیدار پروردگار  
 یعنی بدیدن جزای که خواهد داد در قیامت **توقنون** بی گمان گردید و آیند که قادر است بر آوردن  
 این اشیا قدرت را و بر اعاده و احیاء **وهو الذي** و اوست که **یرزقکم** بکشد زمین را بر روی آب یعنی  
 بسط کره بطول و عرض یا منقلب حیوان باشد **و جعل فیما وینا وید** زمین جوهای آب و آن **تحت الارض**  
 از هم جوهای **و جعل فیما وینا وید** در زمین و منفست مثلا سیاه و سرخ سفید و زرد و خاکی  
 و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بار و بری و بوستان و امثال آن (شش تا کید و حید است که احواف  
 العرب بی کلامم **و جعل فیما وینا وید** بی پوشاند و در می کشاند شب را بر روز تا احوال بعد از آنکه تاریک بوده  
 تا ویک میشود و از اینجا بدین نشانهای روشن است **لعمری** تفکر و نوکری که فکر کنند دران و دانند که کون  
 این اشیا و تخصیص هر یک چیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم **وفي الارض و در زمین قطع بتجارت**  
 بارهاست پراست بیکدیگر این نیز یک از دلایل قدرت است که قطعهها از زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته  
 زلزله است و برخی شوره زار و قدری یک اهر و قطعه سنگسان **وجبت** و دیگر در زمین بر ستانها است  
**من اعقاب** از انکور بسیار **فندق** و کشتهای **وتخل** و خرما بنان **منوان** چند شاخ از یک اصل چنانکه **منوان**  
**منوان** و نه چنان بلکه تنوع الاصول یعنی هر یک شاخ از یک پنجه رسته **یسقون** آبی داده میشود این هم اشیا



و نیز بیک آفت و تفصیل سیدم بعضی را از آن **بعضی دیگر** در خوردن سیوها  
 حسب شکل و لون در آنچه و اطعمه **آن فی ذلک** بدستی که آنچه درین ذکر کرده شد **هراکله** دلائلها و افهام است  
**بقیة معقولون** مرقی را که بعقل کند و تامل نمایند که اختلاف سیوهایی بر اشجار با آنکه از یک آب  
 پرورش یابند نمیتواند بود الا با رادق قاصر مختار و در بیان آورده که این مثل بی ادوم است از اختلاف  
 الزمان و اشکال و هیات و اصوات و اختلاف با وجود آنکه پدر هر یک است و در هر یک گفته که مثل  
 اختلاف فلویست و در آثار و اوار و اسرار و ویرا صفی است و هر صفی را نتیجه و لی باشد  
 و صوف با طار و استکبار و قلوب هم مکره و هم سبکرون و باز و لی بود از آید بزرگ پروردگار که طریقی  
 قلوب هم بزرگ است **معنی** به بین تفاوت راه از کجاست تا یکجا **و آن تعجب** و کس تعجب بداند ای محزون  
 ناگرویدن بدلیل وحدت **تعجب فی تعجب** پس شکست قول را (ایشان یعنی جای) است که تعجب شود از  
 سخن ایشان که میگویند **اینها کما** ای تفاوت که ما باشیم **ثابت** خاک یعنی بعد از ترک ماحاک سوسیم  
**اینها** ایاما **بقی خلق جدید** باشیم در از پیشتر یعنی با اعمار از نه گردانند و محل تعجب است که ایشان  
 عزوجل را خالق آسمان و زمین را می دانستند و هیچ فکر میکردند که هر که بر آید او قادر باشد بر اعمار نیز  
 قاصر تواند بود **بنا** آنکه پس ساختن که ایشان **نمرویدند** به پروردگار خود بجهت ناگرویدن بقدرت او  
 بر حشر و نشر **الافتکله** و آن گروه اند که غلظتها **فی امتنا هم** در کرده های ایشانست بقید اند با اعمار  
 و ایشان را پس خلاصی نیست یا روز قیامت عمل انشیر و گردن ایشان دهند و علامات کنار و روح  
 این باشد **و اولی که** و آن گروه **تعجب الشکر** ملازمان آتش و دوزخ اند **هم فیهما** ایشان در آن آتش  
**خلد و** بجای دارند در جزایست که نفرین حارث و لیساه و استیصال عذاب میکردند بر سبیل استغفار حق  
 سجنه و تها میز مایه **و استجدون** و طلب میکنند از تو **یا السیبت** بقوی بی که خدای ایشان را مقدر  
 کرده **قبل الحسنة** پیش از عاقبت حق سجنه عذاب استیصال را ازین است صرف کرده و تقدیر بیکبار  
 آن حضرت را صلح تاخیر نموده و بایات افکند آن تاخیر عسنة است و آن استیصال سبب کاران  
 استیصال میکردند از حسنت الی بریشان بتاخیر آن **من قبلهم المثلثات** پیش از ایشان عقوبت و بیکبار  
 چون حسف و سح و رجف و ایشان دانسته اند پس چرا بوان اعیان بیکبارند و برای خود مثل آن  
 سیلند **و آن ربک** و بدستی که پروردگار تو **لم یبد العقاب** سخت عقوبت است بر کاران اگر متو باشند  
 بر کفر و تکذیب و گفته اند و ذوق فقر است بر مومنه و استغفار و سخت عقوبت است بر کاران  
 با کار و استکاران محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف تر جاد درین ایته است میباید که اگر آن  
 تا از رحمت او ناسید نشوند و عقوبت کنند است تا از هیبت او بیم نباشند و در حدیث آمده که بعضی  
 بار یکتا بوحی **هم** (حدیث) که دارند نشو و اگر و عید حق نبودی که کسی نگذرد بر عقوبت او از عمل بازماندی

اولی که الذین کفروا بهم و اولی که

نوعی از این



ز حق ی پرست تا غلغله کردی میشود تا سید تا بدین نفر دی **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
چیز و فرستاده میشود **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
موسی و اجای عیسی **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
و پس ترا دریات هم اختیار **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
بعجزی در صورت این غالب بود بر قوم او چون سحر در زبان موسی هم و طب در وقت عیسی هم پس بعجز عیسی  
موسی هم که تمام طایفه اختصاص بر زبان ایشان داشته و چون فصاحت بر تمام غالب است قوی ترین معجزه  
قرانت قاتوا بسوره منته **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
نموداده سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جزان **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
یعنی حق سبحانه و رحیم بگهانند از کور که تمام خلقت بیرون نیاید **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
خدا از آن کور اند و در چینه و لایان عصای زایا و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد و لایان است چه در جم شتم  
ی یابند بر یک فرزندان تا چهار و نهایت اولاد در جم چهار است نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار امام  
شافعی رحمه الله نقل میکند که دین زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء و امر او  
مرت حمل است و اقل آن با اتفاق شش ماه است و اکثر نزدیک امام اعظم ای ای حجه دو سال و نزد امام شافعی  
چهار سال و نزد امام مالک رحمه الله پنج سال **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
که از آن کم و زیاده نمی باشد **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
حاضر بر حواس **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
سخنی را در نفس خود **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
**باین** بشب و صاب و هر که ظاهر است و سکا را میکند عمل خود را **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
**و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
قول و فعل خود را فرشتگان در پی اقوال و افعال او روز شب **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
و از پس او **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**  
الحا تبین گویند و در بیان آورده که ایشان ملک اند و روز و شب و صبح و شام است که دو ملک اند و روز  
و در شب حق سبحانه و تعالی فرشتگان از زمین تابندگان او را نگاه میدارند از مضای و مکان در زاد از کعب الاخبار نقل  
میکند که اگر خدای ملایک را موکل ادیان کردی هر آینه چنان ایشان را بر بودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر  
بجفظوم عباد است انحضرت رسالت پناه صلعم یعنی موجد را فرستگانش که محافظت انحضرت میکنند از هر  
اعادی چنانچه از شر عام بی طغیل و زید بن ربه او را نگاه داشت و عقوبت قصه ایشان ذکر خواهد شد یافت  
**ان الله** بدرستی که خدای **و یقیناً** و یکنه پند انکه کافر شدند **اولاً**



تا وقتی که آن کوچه تغییر دهند **یا یا نفیسیم** این در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمله را یا خلاص  
 نویسد سلی گوید تغییر دهند تا آنرا از ذکر او و تغییر دهند دلهارا از بر خود و یاد هم که دل را باور است دارند  
 و غفلت نورند تا قیض برایشان متصل گردد **بیت** کورت هوس که دلدان بکشد پیمان **گاهدار** سرشته تا  
 نکلدارد **و اذ اراد الله** و چون خواهد خدای عزوجل **سوء** بگرویی عذاب و عقوبت و هلاک  
**فللمرء** پس باز گردانند بیت مرئو یعنی کس نتواند که از او بکند از حی یا از دیگری **و الله**  
 و نیست انقوم را **سند و نه** بجز خدای **زوال** کسی که متولی امر ایشان در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را  
**قول الله** است آنکه **یرحمکم الله** بنما یبد برق را و آن بعد است سیر الزوال که از محاب ظاهر گردد و آن  
 نشانه باران باشد پس خدای برق را می نماید **خوف** از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند  
**وطعاً** و برای طعم میم و جمعی که بیاران محتاج باشند **و بیستی** و در راه در هوا **الحب** ابرو ها که  
 باب کران بارانند **و سبح** **الرعد** و سبح یکو بدرد **بحر** ملتس بجز خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن  
 می سازد و رعد ملکیت که محاب را ببردند و برق قازبانه اوست در حقایق سلی از این مکان رحمت الله نقل  
 میکند که رعد می فریاد کند و برق آه بر سوزد و باران که به ایشان **والله** و تسبیح میکنند مجموع ترسند  
 یا انفا که اعوان رعدند **من خیفته** از ترس خدای **و یرسل السحاب** و فر میفرستد صاعقه مار از ابر  
**فیضیب** پس میرساند از **من یشتاء** هر که میخواهد که بدان هلاک سازد چون دیدن رعد آورده اند  
 که در سال نه از محبت علم بر طفیل باید زین ریم و بازید بن قیس گفته که بدیدن محمد میروم چون او را  
 بسخر مشغول گردانم تو از پس وی در ای و شمشیر بر مقتل و یاری چون بحاجت در آید خدا علان  
 حضرت را بسخر مشغول گردانند بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکری بسیار جبر از سوار  
 و پیاده بر سر تو آمدم این یکتا و بازید پیرون آمد حضرت و فرمود صلعم اللهم کفنا بمائیت پس عامر بازید  
 گفت که آن ه و میت بجا شد گفت هرگاه که اراده تیغ سزدن کردم تو میان من و او حایل بودی الفقه چون  
 از ندیده بدر آید صاعقه بیاورید را بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صوفی بزد و کوفتید یهودی  
 بجاتاب بنو تیر آمد گفت یا ابا القاسم خبره مرا که خدای تو از چه چیز است از رواید است یا از یاقوت  
 یا از زریخ فی الحال از محاب بغضب یله صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق بجهت این است فرستاد  
 که صاعقه هر که خواهد فرستد از کافران **و هم یجدون** و ایشان جدلا میکنند **فی الله** در حق خدای که از چه  
 چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای بران وصف میکند از کمال علم و قدرت هر دو را  
 الوهیت **و هم یجدون** و خدای سخت عقوبت است بر مجادلان **که** مر خدای **و الله** خوانند بحق  
 که کلام لا اله الا الله است یا مرد و زنی است خدای (آری) آنکه بعبادت او خوانند و او را است دعوت بحاجت یعنی چون  
 بخوانند شجاعت کند **و الله** و آنرا که بخوانند **و الله** بخوانند یعنی بتان را که سرکار میخوانند



ع  
۲۰۱ و السنة العشر

الحجة

لاستجابتی که اجابت نمیکند سر ایشان را **بنی** بجزای از آن اوقات **الکاسطه** بر سرم چو تاجات کسی بکشد  
هر دو دست خود را **بالبی** بسوی آب یعنی نشسته که بر سر چاهی رسد و با او دلوئی و رینی بنود هر وقت  
خود را بسوی چاه بکشد و بگوید و زاری و دعا آب طلبدار **ایلم فاه** قاید هر او برسد و **تاهو**  
وینست آن آب **بالبی** رسانند بدین اوزیر که آب جماد است و دانایست بخوانند و قدرت نداده  
بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از رکن محیط حرکت کند و اصنام نیز به نسبت و ایمان خود  
همین حال دارد **وعدای الکفر** وینست خواندن کاوان مرتبان را **لا اله الا انت** اگر در کرب و  
بطلان و ناسیدی وضاع بودن **و الله یجد** و مرخدا بر سجده کند **و فی السموات** هر که در آسمانست  
**والارض و هو** که در زمین است **طوعا** ارادگی و نهان بوداری مومنانند که در آسمانی و دنیوی  
نهان برند و سجده کنند **و زها** و از روی کراهت و ناخواهدگی مراد کاوانند که در وقت شدت و سخت  
بیمز درت سجده میکنند **و علیکم** و سجده میکند سایه اهل آسمان و زمین مرخدا بر آیه بیت  
الخاص **بالغسل** و باده بسوی موب **والله صال** و بیا نگاه بسوی شرق مراد دوام است  
و تخصیص و قیاسی حجتی که است در داخل در شان اظهر باشد این سجده دوام است از سجدهات قرآنی حضرت  
شیخ قدس سر در سفر سیاه از فتوحات که ذکر سجده قرآنی کند این را سجده الظلال و سجده العام گفته  
و فرمود که لازم است که بنده تصدیق کند خدایا درین جزو سجده آره و در باب دوم از سفر ثانی آورده که آن  
اسرار این عالم یک است که هیچ حادثی نیست الا که او را سایه ایست و آن سایه ساجد است و حواله قیام  
است بعبادت او و بر و حال خواه آن حادثی طبع باشد خواه عابی که آن اصل موافقت او باطل خود  
در آن سجده یک است و اگر مخالفت است ظل او در آن طاعت تایب مناسب اوست و حقیقت  
انست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف از لطف ایمان و زمین دل ایشان نشانند و نفرت  
و کراهت خاصیت (آنکه هر لم برن تخم خولان در سر مرهم نفس ناوان ایشان نشانند **نظم** بدن خجی  
زند که این بی نیاز نیست برین مرهم نقد که این دلتوان نیست **قل** بگو ای محمد **ص** **و رب السموات**  
**والارض** کیست ازید کار آسمانها و زمینها یعنی از کاوان بر سر که خالق آسمان و زمین کیست پس جوابی ده  
از قتل ایشان **قل الله** بگو خدا ایست چه ایشان جزین جوابی نیست و چون جواب ایشان این  
خواهد بود الزام کی ایشان را **قل فاعلم** بگو ایضا که این **و فی السموات** و بیجا از وی معبودان که ایشان را  
دوست سیدارید یعنی چون میدانند که او نیستند آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و یکی  
که دوستان که ایشان **و یقولون** نمیتوانند و مالک نیستند **لنفسهم** برای نفسهای خود **نفسا** سودی  
**و نقص** و زیانی برای خود جنی نمی توانند و بر دفع ضرری از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه  
توانند رسانند و چه نوع زیان از او باز تواند داشت **قل اهل بیتی الا عتی** بگو آبا بر می کند



می باشد تا پس که عاید هم است **والبصیر** و پیشا که برستند خداست **ام هاستوی انظر** یا بر روی  
کند تا بکمال شرک و انکار **والنور** و روشنی توحید و معرفت **ام جعل الله** ای کاروان ساختند بر خ  
**شراک خلقوا** انبازان که بیافریند **کخلفه** مانند او این خدای **متشابه خلق** پس تشابه شد او را  
**علیهم** بر ایشان یعنی ندانستند که او این خدا کدام است و او را شرکاء کدام حاصل که ایشان شرکائی  
نمرفتند برای خدا که مثل او ازینند باشند و کار بر ایشان مستتر شود و گویند ایشان نیز می ازینند  
چنانچه خدای می ازینند پس معنی عبادت باشد چنانچه او هست **قل الله** بگو خدای **خانی**  
**کل شیء** ازینند هر چیزهاست و شریک ندارد در ازینند تا شریک او باشد در پرستیدن **وهو**  
**الواحد** و است یگانه در الوهیت **الغنی** غالب بر هر چیزها **الذکر** و در ستاد **من السماء** از سما  
یا انجانب آسمان **ما فیها من شئ** او **قدیر** پس برفت در خانه از ان آب **یقدرها** باندازه خود یعنی  
هر دای بمقدار خود و بخوردی و بریزد و تیر و فاختی برداشت یا اندازد که خدای مقدر کرده که آن سودراند  
و زیاده نکند **و احمل السبل** پس برداشت این آب روان **و قد انزلنا من السماء ماء فیرزق به**  
**یفرقون** و بعضی از آنچه در کوهها ده می ازینند و حفص بغضت خدای یعنی مردمان می ازینند **علیه**  
**یروینا المنار** در اتلای از قلل است چون رز و نوق و ست و آهن **انبتعنا جبالا** از برای طلب پرورد **و مستلخ**  
یا از برای اوانی و الایات بحار به واد و است محارث **رب** کفو است **شکله** مثل آن گفت که بروی است  
**کذلک** هم چنین که ذکر کرده شد **یقرب الله** می زند خدای **الحق و الباطل** حق را و باطل را تشبیه میکند  
سخن حق را در قساد و بیانات یابی که جهت متعارف خلق از آسمان فروه آید و به قلل است که برآید  
و استم مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قفلت و نفع و سرعت زوال بگو که بر روی آید  
و بریزد و قلل باشد **فانما انزلنا ماء** روی آب و جنس بالا ای **مید هب جفا** بر و در حالتی که مطر  
باشد **وانما کان یشفع الناس** و اما آنچه سودرساند مردمان را چون آب مانی یا قلل که آخته بی غش  
**فیمکت فی الدرع** پس بماند در زمین تا بزدن منتفع شوند **کذلک** هم چنین **یقرب الله** تشبیه میکند  
مشکلات را برای تعقل و تا مملحان درین آیه علماء متزیل و ادبای تاویل را لطیف بسیار است  
بر آنند که مراد ازین باب و است که حیات دل اهل ایمان است و ادویه دلها اند که فراخ است و استعداده  
از ان فیض میگیرند و بد هوا جس نفسانی و مواسی سیطانی است و آب صافی منتفع بشنخ حق  
است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقائق این ائمه باشد بکفر که مرطالهم همین محمل از  
جواهر التفسیر بدان معنی قایض گزیند شده و الله الموفق **لذین اتحبوا** امر تا از آنکه حاجات نمودند **لوقیم**  
مردمان بر و در کار خود را **الحی** یا داش نیکو است یا دار خصمی که نیست باشد **والذین لم یحبوا** و آنکه  
اجابت نمردند **له** مر خدای را **لوانه لهم** اگر باشد مر ایشان را **ما فی الدرع** آنچه در زمین است



**جَنَّتْ** هم از نقد و حبس و استع و منیاع و **وَمَنْ لَمْ يَجِدْ** و مانند این هم میگردند با آنکه باشد یعنی اگر قدر کم فقه  
 واقعه دینی هست با آن اضافه کنند و هم در عرف کافران باشد روز قیامت **لَا تَقْرَأُ** هر آنکه خدا  
 کند آن را تا از عذاب برهند **أُولَئِكَ** آن کرده **لَقَدْ** مرایشان است **سُوءَ الْحِسَابِ** بوی شمار یعنی سخی حساب  
 که حسانت ایشان قبول نکنند و سیات ایشان بیاورند **وَمَا فِيهِمْ جَهَنَّمُ** و بارگشت ایشان جهنم باشد  
**وَيَسْأَلُ الْعَادَاءُ** و بر جایگاهست دوزخ **أَلَمْ يَكُنْ** آیا کسی که میداند **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه هر چه فرو فرستاده  
 اند **وَالَّذِينَ يَسْتَوُونَ** از پروردگار تر **الْحَقُّ** درست و راست است یعنی حرمه بن عبد المطلب رضی الله  
 عنه **لَمْ يَكُنْ** شکی است که ناپسند باشد بد و انکار قرآن کند یعنی ابو جهم لعنه الله **أَلَمْ يَكُنْ** حرمه بنیست  
 که پند پذیر میشوند بقرآن **أُولَئِكَ** خداوندان عقلها صافی خدا از غمازه و هم **الَّذِينَ يُوَفُّونَ** آنکه وفا  
 میکنند **بِعَهْدِهِ** به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند **وَلَا يَنْتَظِرُونَ** و نمیمنتظرند آن چنان از **الَّذِينَ**  
**يَعْمَلُونَ** و آنکه پیوند میکنند **مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ** آنچه امر کرده است خدای بآن **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه پیوند کرده شود  
 یعنی رح با ایمان بجمع کتب و رسل بی جدایی میان ایشان **وَيُخْشَوْنَ** و می ترسند از عذاب پروردگار  
 خود **وَيُخْشَوْنَ** و خوف میکنند **سُوءَ الْحِسَابِ** از سخی حساب **وَالَّذِينَ يَصِفُونَ** و آنکه صبر کردند بر مکان  
 نفس و مخالفت مرای و یا بر جهاد **أُولَئِكَ** از برای طلب رضای پروردگار خویش **وَأَقَامُوا**  
**الصَّلَاةَ** و پایی داشتند غانم و مؤمنان **وَأَتَّقُوا** و نفقه کردند **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** بعضی از آنچه برای ایشان  
 داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان **سِرًّا** پنهان **وَعَدْنَاهُمْ** و وعده دادیم **وَدَّعَوْا** و دفع کردند **بِالْحَسَنَةِ**  
 بنوعی بدی را یعنی در معرض بدی نیکی کردند و گفتند سفاقت را بحکم مقابله نمودند و بخشش را بسلام و  
 معروف یا کناه را بفریب تو بیا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السيرة الحسنة هجره هادیه  
 از ارباب تحقیق فرموده آنکه چون بر ایشان ظلمی واقع شود عفو کردند در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند  
 عطا دادند و اگر کسی از ایشان برید درو پیوستند **نَظْمٌ** کم باشد از درخت سایه فکر **هَوَكَ** سکنت زدن در  
 بخشش **أَصْدَفَ** یاد کن ترنگه حلم **أَلَمْ يَكُنْ** بر دست کپی بخشش **أُولَئِكَ** آن کرده که بدین صفات توصیفند  
**لَقَدْ** مرایشان است **عَقِيَّتِي** انجای نیکی یعنی جزای عمل و اردی در عاقبت و آن چه چیز است  
**جَنَّتْ** بویست آنها پایدار همیشه درو باشد **يَنْجَلُونَ** در آیند در آن **مَنْ** و در آید و شایسته  
 باشد ایمان و طاعت **أُولَئِكَ** از پدران ایشان **وَأَزْوَاجُهُمْ** و زنان ایشان **وَذُرِّيَّتُهُمْ** و فرزندان ایشان  
 و فرستگان در آیند **بِشَيْءٍ بَابٍ** از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعافی آورده که مقدار شایسته و دردی  
 از دینی سه نوبت ایشان آید و گویند **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** بشارت است بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود  
**وَيَا صَبْرٌ** بسبب آنچه صبر کردید در فواید القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر و در دینی بر فقر و دستری  
 صفتی است نزدیک خدای عزوجل چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه مسلم بدلال را فرموده که چنانچه فکر کن

نصف



که بخدای رسی نه غنی که اجافق از لقم قبول تراند **فَتَمَّ مَقِيَّ الدَّارِ** پس نیک است سر انجام آن سرای که ایشان  
یافتند **وَالَّذِينَ تَقْضُوا وَاَنَّهُ يَشْكُنُهُمْ** همان خدایان بعد **مِثْلَ مَا كُنْتُمْ كُونَ** آن  
یا عترف وقبول **وَيَقْطَعُونَ وَاَنَّهُ يَسْرِدُهُمْ** حاکم است خدای فرموده است با بخیر آن **بِوَصْلِ** آنکه  
پیوند کنند یعنی رحم بایمان بهم بچهران و کتابها **وَيُقْسِدُونَ فِي الدَّارِ وَتَبَاهِي** میکنند در زمین بگو بظلم  
یا عصیت یافتند **اَلَيْسَ اُولَئِكَ** آن که **لَهُمُ اللَّعْنَةُ** مرایشان راست دوری از رحمت و نراست است  
**وَلَهُمْ** بری عاقبت خردی و آخرت **سُوءُ الدَّارِ** خدای گناه بگرداند روزی را **اِنَّ سَيِّطَارًا** برای کسی  
که می خواهد **لَا يَسْأَلُ** و تنگ می سازد بر کسی که اراده میکند **وَيُخْرِجُ** و شاد شده اند که **بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا**  
برندگانی این سرای **وَمَا الْحَيَاةُ** و نیست زندگانی این سرای **فِي الدُّنْيَا** در جنبه آن **اَلَا تَسْتَعِ** مگر بر  
خود اری اندک یا مستاعی از آنکه که دوا می و بقای نذارد و چون ادوات خانه **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گویند  
اَنَّا كُنَّا نَكْفُرُ بِلَاهِ اَنَّا **لَوْ اَنزَلَ** چرا از فرستاده نمیشود **عَلَيْهِمْ** بر محمد **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا** ایستای از پروردگار و بران  
و چه که ما میخواهیم **اَلَا تَسْأَلُ** بگو بدرستی که خدای **يُفْعَلُ مَا يَشَاءُ** میکند هر که خواهد مراد آنها اند که اقترح  
ایات کردند بعد از ظهور معجزات تا آنکه خواهد با وجود شهود و ارایه گراه سازد **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و نهانند  
بسوی خود پی مشاهده است **اَنَّا نَسْأَلُ** هر که باز کرد بخدای و آنها چه کسانی اند **اَللَّهِ** آنکه بپرورند  
بخدای **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و ارام می یابد **قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان **وَيَذَرُ** **اَللَّهُ** بیا خدای یعنی چون ذکر خدا شوند  
بدان انس میکنند و ارام یابند یا دل ایشان بتوحید و مطیع است یا بذكر رحمت او یا بظلم او که قوی تر  
معجزات است و در فصول زبان عینیه رحمة نقل میکند مراد از ذکر ذکر حضرت رسالت معلوم که دلهای  
سؤنان بدان ارام گیرد **اَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ** بداند که بذكر خدای **تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ** ارام می یابد دلهای مؤمنان بجاهد  
فرموده که مراد اصحاب رسولند صلح سلیم رحمه در حقایق آورده که ارام دل عوام بتسبیح و قضا باشد و اطمینان  
دل خواص بصفات علی و اراستد علماء ربانی بحقایق اسماء حسی اما در موجد ارام نیابد الا بمشاهد  
لقای و هو المقصد الاقصی **اَلَّذِينَ اسْتَفْعَلُوا** آنکه می دیدند **وَيَحْكُمُ اللَّهُ** و بگردند دلهای شایسته **طَوَّيْ**  
**هُمْ** زندگانی خوش است **اَلَيْسَ اُولَئِكَ** و نیکی با گذشت طریقه بشارت است بشارتی و خورجی  
در امت و فرج و نعت و خوشحالی یا نام هست است بلفت حبشه و اشهر است که طریقه درختی است در  
بهشت عربی بخانه در منزل حضرت پیغمبر است صلح و در هیچ جزوه و قصری نباشد که شایسته ازان بود و در  
سلسیل و کافور از ذی باده بفرج باشد **كَذَلِكَ** هم چنانکه رسول پس از توفیق داریم **اَنَّا سَنُفَعِّلُكُمْ** فی الدنیا  
بسوی استی که گذشت است **يَنْفَعِلُكُمْ اَمَّا** پیش از ایشان استان دیگر **اَسْتَفْعَلُوا** تا بخوانی **عَلَيْهِمْ** و ایشان  
**اَلَّذِينَ اسْتَفْعَلُوا** آن چیز که وحی کرده ام بنوعی قرآن **وَهُمْ يَكْفُرُونَ** و حال آنکه نمیکردند **بِالْحَيَاةِ** بخدای  
رحم نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتند که سجده کنید رحمتی را قالوا و ما لرحمة و ما لجد و جبر

بجانب



که حضرت رسالت صلعم مرتضی علیهم آسوه و سلم فرموده که بنویسم الله الرحمن الرحیم به کعب گفت مائری الذکر **قُلْ**  
**هُوَ بَرٌّ** بگویم او را بکار منست **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او **عَلَيْهِ سَلَامٌ** بر او  
توکل کردم در باری دادن و مرا بر شما غالب ساختن **وَكَيْفَ تَكْفُرُ** و بسوی اوست بازگشت هر آورده  
که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوای مکه بردار تا زمین بر ما  
کشاده گردد و دیگر زمینی مکه را بشکافت تا چشما و حیاه پدید آید تا زراعت کنیم سر کلاب را از اندا گردان  
یا پدر آن مار تا از باب تو بلای سخن گویند این آنگاه که **وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا** و اگر کتابی بودی که درین عالم **سِوَرَتِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**  
را من شدی بوی کوههای یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود بر نیفتد **وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** یا شکافته شدی  
بدور زمین چون بروی انداختی **وَأَكْبَرُ** یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت و یزدگان را و اینه این قرآن  
که غایت است در اعجاز و لغات است در تذکیر و انذار **بَلْ** بخوانست که کافران یکی بند بقرآن تو بیاورند  
تو باید که ایستاد و قی شود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ** هر که را هبانی قدرت بر همه چیزها هرگاه که خواهد  
این ایستاد را ظاهر کردند **أَنَّهُمْ يُخَشَوْنَ اللَّهَ الْعَظِيمَ** ای ابا ناسیدانند انگاه که گردیدند یعنی مؤمنان از ایمان  
آنها یعنی مقرر جان دیات یا آنکه دانستند **أَنَّهُمْ يُخَشَوْنَ اللَّهَ الْعَظِيمَ** و اگر کسی خواهد خدای **هَؤُلَاءِ النَّاسُ جَمِيعًا**  
عولیه راه نمایند هر مردمان را صاحب کشف آورده که ماس و رفعت تجمیع معنی علم است یعنی ایدانند  
**وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و همین آنگاه که گویندند **تَقِيبُهُمْ** برساند ایشان را **عَمَّا صَعِلُوا** بسبب آنچه کردند از تکذیب  
و عناد **قَارِعَةً** عذابی که بیند و دامی از بنیاد برکند **وَوَحْشٌ** یا فرود آید تو محمد **فَرِحْنَا** بموضع نزدیک  
**بَيْنَ قَوْمَيْنِ** از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبه مراد کفار که اند که بشامت تکذیب آن حضرت پیوسته  
در بلاد بودند و یا سرای آنحضرت بحوالی ایشان رفت بود سوال و سالی ایشان غارت کردند و یسحق  
سخنه فرموده که همیشه بلا بر ایشان خواهد رسید **حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ** تا وقتی که بیاید و **عَنْدَ اللَّهِ** و عذاب خدای  
که موت است باقیامت یافته مکه **أَنَّهُ** بدرستی که خدای **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** خلق نکند و عدل را پسری  
تسلیم آنحضرت میکند **وَلَقَدْ اسْتَفْزَعْنَا** بدرستی که استغفر کرده اند **بِرَبِّهِمْ** بر پیغمبران **رَبِّ قَبِيلِهِمْ** پس از تو  
چنانکه این قوم میکنند **فَلَسْتُ بِمَكِينٍ** پس صحت دادم **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** سراناز که نکریدند و مدعی بگذاشتم و بر راحت  
و تن آسای **فَلَمَّا خَذَلْتُمْ** پس بگرفتم ایشان را بعقوبت **فَكَيْفَ كَانَ** پس چگونه بود **عَقُوبَتُكُمْ** عقوبت کردن من  
ایشان را این سخن بر سبیل تعظیم و تعویذ است **أَلَمْ تَعْلَمُوا** یا هر کسی که او باشد **قَامَ بَيْنَكُمْ** **نَفْسِي** گاه باه و چون  
یا پاداش دهند **بِمَا كُنْتُمْ** آنچه کردند آن نفس از نیک و بدی بر او است یا کسی که چنین نباشد یعنی خدای  
که نگاه دارند و سارنده کار پندار است بر او نیست یا آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان یعنی بتان **وَجَعَلُوا**  
وی سازند کافران **وَلَوْ** هر چند بر **شَرِّ كَاذِبِينَ** انبازان یعنی اصنام که ی پرستند **فَلَنُفِخَ فِي سَحَابٍ** مکنوا نمید  
و وصف کنند این شرکار با سماء را و صفات لایق ایشان و بکنید که مستحق اهل بیت و شرکت عبادت دارند یانی



[illegible]



نقل از مصنف به خط  
احمد بن محمد



Handwritten marginal notes in the top right corner, likely in a later hand or a different script, possibly indicating a library or ownership mark.

محمّد بن عبد الوہاب رحمۃ اللہ علیہ ساریہ ازاد بنی کاهل و ازاد خودی از اید تا چنانچه باول خود بر بخت خود شد  
حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ فرمود کہ الہی جلال عزت تو جای اسادت گذشت بحواسات را اضافت بر  
داشت از ان سر سیمکاشت و از ان قوی از و تا با آخر امان باشد کہ اول بود بخت خود در فداوی و کی ماست  
پیش از اول و کلچ بود آن حاصل ماست در عالم غیب خانہ داشتیم رفیم بدعا مذکور سیرت ماست  
**و انما نریک و انما نریک** بر خنی از آنچه **نریک** و عدل داریم کاوان را بحدیث **نریک**  
یا بعد از آن پیش از ان **نریک** بخت کہ بر تو رسایتدن پیغام و تبلیغ احکام است رسی  
**و انما نریک** بر ماست شمار و پاداش ایشان **نریک** یا یعنی بنده اهل کبر و عیند اند **نریک**  
مای ایم یعنی زمانہ ای آید بر من کفار **نقصا** یکا هانیم بان **نریک** از کاهان آن یعنی از کفر  
ایشان بیرون نمک و بجور ستمانی ایم این سخن را بحدیث است حق بخت فرمود کہ ما زیم از ان  
یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدیم **نریک** و خدای حکم میکند بمقتضای دینی یهود و ارباب  
ایشان و از دیار هلاک اهل اسلام و اقبال ایشان **نریک** و بالین کرد انزل نیست **نریک**  
سرم حکم او **نریک** و دست زرد حساب کنند و ایشان در آخرت بعد از عذاب ایشان در دینی بقول  
و اجلاق **نریک** بدستی کہ کردند آن جمودان یا سرکان کہ پیش از یهود یا کفر و زمان تو بودند  
یا بغیر از خود **نریک** پس بر خدا راست یعنی نزد یکا دست جزا هر کس که ایشان **نریک**  
**نریک** و نمیکند و نمیشی از خیر و شر و جزا و عا دہ می سازد **نریک** زرد باشد کہ بداند کاوان  
از یهود و بعد از انام کہ فر دایات **نریک** و کربا باشد بدست و ساری **نریک** و سیرت  
انکه نگرویدند از مشرکان کہ یا ر و ساد یهود کہ تو محمدی **نریک** نیستی تو فرستادہ ان پیش خدای بیہوت  
و دعوت **نریک** بگو خدای پسند است **نریک** کوا **نریک** بیان ما و بیان شما با ہمہ پیغم  
بنشما **نریک** و کربا **نریک** کہ نزد یکا دست ملک کتاب یعنی لوح محفوظ و ان جبریل است کہ وحی  
از لوح فر فر میگیرد یا علم قرآن و ان می مانند در فلک العزیز و در کہ علی مرتضی رضی عنہ یا علم قرابت و ان علی  
سلام است و صحابہ و رسی انہم **نریک** **نریک** شرح تاویلا  
از امام مانی دی رحمتہ اللہ علیہ منقول است کہ حروف مقطعه ابتداست بر صدیق و عمر و کذب کا فر و خدای  
تقی بند کا فر ابرم خواهد امتحان کند و جمعی بر اینند کہ این حرفا اسای قرآن اند و بدینوجہ تولا گفت کہ **نریک**  
یعنی قرآن **نریک** است کہ فر فرستادیم **نریک** بسوی تو **نریک** تا بیرون آری مرعنا  
بیب دعوت کردن بمفہون **نریک** از تار کما ی کربا اتفاق یا بدعت باشد **نریک** رسی  
ایان یا اخلاص یا یقین است **نریک** بتوفیق و تیسیر بر مردم کار ایشان امام قلیبی روہ گفت کہ ان ظن  
ند بر خود شہود تقدیر و صبر بر کربا از ظلمات خلیفہ بنور خلیفہ صفت در بریت و صا داب تاویلا فرمود کہ ان

Handwritten marginal notes in the bottom left corner, possibly indicating a library or ownership mark.



ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت انست هیچ  
 ظلمی بر برهمنی نیست چنانکه درین تیرگی از این بیست و یک خطرات خاطر و جریب از سائلان رفته  
 کرد و برهمنی حق بر مرات باطن بر تو افکند و سالک را از دوازده مزاحمت فزاید باز بماند تا آنکه خود را بشعور ماند  
 و نه علم شعور بخود نیز داند **پ** یارب مددی نموده و یاری خود برهم وزید بری و از بری خود برهم  
 د و هستی خود را از خود بخود کن تا از خودی و بخود خود برهم و گفته اند انواع ظلال در ظلمات داخل است  
 و نور مناف صریح را شامل یعنی بهر وقت قرآن مردمان از گمراهی و برهمنی و بر سبانی و از نیستی بگوید  
**الحق الحق** بیرون آید ایشان از ظلمات بروشنای یعنی بر او خداوند غالب **الحق** ستوده و آن راه  
 دین اسلام است بر در صفت عزیز حمید بنوماید **الله** معبودی بحق آنکه مراد است **ما سیف**  
**التوکی** در اسماءات از موجودات **و ما فی الارض** و آنچه در زمین است از بعدیات **و ما فی السموات**  
**و ما فی الارض** و شفقت بر ناکر ویدگان را بر آن **و ما فی الارض** از غذای سخت که بر ایشان رسد **و ما فی الارض** کاوان استند  
 که از روی جهالت **و ما فی الارض** سیدارند و بری گزینند زندگانی دینی را **و ما فی الارض** بر آن  
**و ما فی الارض** و باز سیدارند مردمان را **و ما فی الارض** از راه حذای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن  
**و ما فی الارض** و بطلیندای راه حق **و ما فی الارض** یکی معنی میگویند این راه گم است و بمنزل مقصود نمیرسد **و ما فی الارض**  
 آن کو که بدیده صفتها و موصوفند **و ما فی الارض** در گمراهی اند و در راه حق بعیدند از الحقیقه صفت ضال است  
 و وصف ضلال بر وار قیل اسناد مجاز نیست و زاده المیرا آورده که قریش میگفتند چه حالست که کتب بلفظه  
 بطبی فرود آمده و کتابی که بخندم می آید عربیست آیت آنکه **و ما فی الارض** و نوستادیم **و ما فی الارض** هیچ پیغمبر  
**و ما فی الارض** قریب بر زبان قوم او یعنی گویی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و پیغمبر بر ایشان فرستاد  
**و ما فی الارض** تابیان کند برای ایشان و امر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نمی بیند که سخن از بنی رادر  
 می یابم و گفته ضمیر قوم راجع بحضرت رسالت علم و جمیع کتب بلفظه عرب منزل شد و مصر جبرین علوم با پیغمبر  
 هر قومی ترجمه کرده اند از بلفظ منزل علم و در باب میگوید نوستادیم هیچ پیغمبری بر زبان قومی که بر زبان  
 بعث شد بود و نوستادیم بر زبان قوم نوحه مردمان و در جواب کسی که گریه پیغمبری که بعثت بام مختلفه  
 بایستی که بر دکتب شعوب بالسنه ایشان فرود آید گفته اند که اختلاف السنه موهی با اختلاف فکله است  
 و اضافه فضل اجتماع در تعلم الفاظ و معانی یعنی که نه بر زبان ایشان است و حرمان از علوم مشیقه از آن  
 پس نزول آن بیک لغت بحضرت فضل است و عین حکمت **و ما فی الارض** پس گمراه کرد اند حذای **و ما فی الارض** مرکز خود  
 یعنی فرود دارد تا گمراه شود **و ما فی الارض** و راه نماید هر که را خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد **و ما فی الارض**  
 و اوست غالب در حکم خود **و ما فی الارض** راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است **و ما فی الارض**  
 و هر آینه ما نوستادیم موی را **و ما فی الارض** بدلیل قدرت مایا معجزات روشن چون عصا وید بضا و گفته اند **و ما فی الارض**



نور الدین



بودند **لا یعلمهم** بند اند عدد ایشان از بسیاری **الله** که خدا را در میان فرموده که خدای تعالی بسیار اتم را از انعام  
هلاک کرده است و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدا کسی بر آن اطلاع ندارد و در عالم از این بمباران  
نقل میکند که میان عدوان و برادریم هم سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد و الا حقین  
و **قامت** آمده اند به پیشین **رسم** پیغمبران ایشان **بالبینات** حجت های روشن که کتب الهی بود یا بقرآن  
ایشان **فرمود** پس باز گردانیدند دستهای خود را **ایده** در دهنهای خود یعنی امتیاز دستهای خود را  
برندان گرفتند و خشم رسل یعنی دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا صیاح خود را بر دهن نهادند که  
خاموش باشید و گفته اند ایدی خود را بر افروا رسل نهادند که سخن بگویند **فی اقصی الاقطار** و گفتند اکثرین  
**بار** **سلم** **بسم** آنچه که شما فرستاده شد اید بان بوز خود **و لا تفرحوا** و بدرستی که ما در شکیکم **یا اهل السموات** از آنچه  
میخوابید ما را **ایده** بسوی آن از تنجید و بیان **مرئوس** شکور است افکنده یعنی با وجود شک رسولان را  
متمم می داشتند و با غرض فاسد **تکلمت** گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنم  
**ای** **الله** **شک** ای آرزو وجود خدای شک است و حال آنکه از کثرت اوله بر وجود او شک را بحال غافل **واهل السموات**  
**ما** **ارض** خدای که او زمین است **سما** **ما** **ارض** و زمینهاست **یعنی** بخواند شما را بایمان **لیفرکم** تا بسیار زنده شما را  
چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان **امر** **نزد** **نوم** **یعنی** از کتاهان شما یعنی آنکه قبل ایمان بوده **و یفرکم**  
و تا باز پس و از عذاب مکنده ملت دهد **شما** **ای** **کمال** **سبح** تا وقتی که نام بره شما که اهل نماز شما بود  
**قالوا** گفتند در جواب رسولان **ای** **انتم** **بستید** **شما** **ای** **بشر** **مگر** **ای** **شما** **ما** **در** **صورت** **و** **بیست** **هیچ**  
فصل نیست شما را بر یاد ادروی ظاهر پس چرا شما مخصوص آید به نبوت از ادیان **تریدون** میخوابید شما  
**ان** **تعدون** **ان** **که** **باز** **دارید** **ما** **را** **بذریع** **نبوت** **ای** **کما** **یعنی** از آنچه بودند که می پرسیدند **ای** **ما** **ما** **پس** **ما**  
از انعام **تاتوا** **بسط** **پس** **بسیار** **بجای** **سین** روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق فضیلت نبوت  
و مزیت رسالت که ایشان معجزه میدادند اعتبار نمی بودند و از مروجی حاج و عناد افساح معجزات دیگر  
میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر **قالت** **لهم** **رسلهم** گفتند مرا ایشان را پیغمبران ایشان **ان** **حق** **بست** **ما**  
**ای** **بشر** **شکم** **مگر** **بسی** **شما** **یعنی** **سارکت** **و** **رحیم** **میداریم** **و** **کلم** **الله** **و** **یک** **خدای** **حق** **بست** **می** **نهد**  
بهجت نبوت و کرامت رسالت **عز** **تس** **تس** **برو** **که** **میخوابد** **من** **عبد** **از** **بندگان** **خود** **و** **تا** **که** **لنا** **و** **بست**  
ما را و نمی توانیم آن **تاتیکم** **بسط** **ای** **که** **بیاریم** **برای** **شما** **بجای** **یعنی** **ما** **که** **ی** **طلبید** **ای** **باز** **ای** **الله** **مگر** **فرمان**  
خدای و بستی او یعنی ما از پیش خود میخواست خدای کاری نمیتوانیم کرد و ما میخواستیم ساخت  
ما را **بجای** **لازم** **ما** **ست** **قدرت** **و** **اختیار** **از** **خدا** **است** **ما** **را** **حکم** **را** **است** **کند** **او** **توانا** **ست** **هر** **چیز**  
خواست کند **و** **عز** **الله** **و** **بجای** **قلیت** **کل** **الو** **سین** **باید** **که** **تو** **که** **کند** **مرد** **یک** **ما** **و** **ما** **لنا** **و** **حجت** **ما** **را**  
یعنی چه عذر داریم **ای** **تو** **کل** **و** **را** **که** **تو** **که** **ای** **الله** **بجای** **و** **قد** **هد** **ینا** **و** **حل** **که** **را** **نمود** **ما** **را** **سبکنا**

ثالث



A faint, stylized drawing of a bird, possibly a sparrow or similar small bird, perched on a branch or rock. The drawing is simple, with a few lines indicating the bird's form and its position. It is located in the lower right corner of the page.



و جلد برده در طرف بر آن سار و بحسب رجم و قدر بود و از آن نفع نبرد و عین در روز قیامت لا  
**تَقْوَت** قادر نباشند کافران **بِأَكْثَرِهَا** از آنچه کرده اند و درین **بِأَكْثَرِهَا** بر جمیع چیزها و محیط  
باشد و هینا نشود کشته و مطلقا از ثواب آن اثری پیدا نمی **ذَلِكَ** آن پند را ایشان که مایه کوی کرده ایم  
**هُوَ الظَّلَامُ الْعَبْدُ** او که بر دور است یعنی در غایت بعد است از راجع **إِلَى اللَّهِ** آیا ندیدید ای پسن یا ندانست  
**إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** و ازین **وَالْأَرْضَ** و زمین را **بِأَكْثَرِهَا** و وجهی که حق است در فرشت  
**إِنْ تَشَاءُ** اگر خواهد **يَنْصَبُ** بر شما را ای اهل که و معدوم گرداند **وَيَاتِ جَلَنَ جَدِيدًا** و بیار و ازین تو بجای  
شما که در کفر و تکذیب مثل نباشد **وَمَا ذَلِكَ** و نیست اعلام تو و ایجاد **عَلَيْهِ اللَّهُ بِعَزَائِهِ** بر خدای دشوار  
چه اوقات است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد و بمقدور و یکسانست بهم مقدرات یکسانست **بِهِ**  
کار که دشوار و کسان بود **بِهِ** پیش قدرتی جللی یکسان بود **وَبِزْوَادِهِ** و ظاهر شدند و صیغه ماضی جمع تحقیق  
و فو هست و اگر نمراد است که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها **وَهُوَ** برای خدای و محاسب **جَمِيعًا** هم  
مردگان از کفار و مؤمنان **فَقَمَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله **لِلَّذِينَ**  
**الْمَكْرُورُ** مردان را که نیک گردند از دروسای و اشراف قوم یعنی آنکه بیرون ایم کفر کرده باشند ایشان را گویند  
**وَأَكْثَرُ** بدین که بوییم **مِنْهُمْ** مر شمارا بیرون در تکذیب و رسل و روض از زمان ایشان **فَلَا تَمُوتُ** پس  
هم همیشه شما **فَيَقُولُونَ** و گفتند که از ما **بِأَكْثَرِهَا** **بِأَكْثَرِهَا** از عذاب خدا دفع کنند و  
بودند از ما **قَالُوا** گویند آن متکبران بطریق اعتدال که ای قوم که هدایتنا **إِنَّ اللَّهَ** اگر خدای بنودی ما را بطریق  
بجات از عذاب **وَهُوَ** این ما نیز شمارا راه پیجوییم اما بطریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما  
وین درگاه مرد و داین نامیدند که گویند بیا یید تا با اتفاق بخیر و شیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما  
یکسانند و از خلاصی بمانند پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارند و گویند بیا یید تا صبر کنیم شاید  
که یکصد صبر بواب فرج مفتوح گردد و پانصد سال سکبیای در کردند و مرده بجات رسید گویند **سَوَاءٌ**  
**عَلَيْكَ** یکسانست بر ما **أَجْرُنَا** که بخیر و شیم و جزع کنیم یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمی رسد  
ماکتانیت ما را **فَلَا تَمُوتُ** هیچ کیزگای و پناهی از عذاب دوزخ **وَتِلْكَ الشَّيْطَانُ** و گویند دیوسر یعنی  
ابلیس **بِأَكْثَرِهَا** آنکام که گذارد و شود کار یعنی حساب خلق بکنند و حکم **إِلَهُ** نافذ کرد و بآله اهل جهنم به  
جهنم در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شدند زیان ملامت بر ابلیس  
کنند ابلیس به منبری از آتش بر آید و گویند با استقبار انس که ای ملامت کنندگان **إِنَّ اللَّهَ** بدین که  
خدای و عدل داد شما را **وَقَدْ كُنْتُمْ** و عدل درست و راست که حشر و جزا خواهد بود **وَقَدْ كُنْتُمْ** و زود و دادم  
شمارا و عدل در و نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد که یتان شمارا شفاعت خواهند کرد  
**فَاخْلُفْكُمْ** پس و عدل که دادم شمارا بپس خلف و عدل را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که زود و گفته بودیم



مکان بی و نبود مرا **علیکم** بر شما یعنی امروز ظاهر شد که دروغ **نه سلطان** هیچ تسلیمی که شما را آگاهی  
و کفر و عصیت یکند یا چنان بود مرا بخت قریب **لا اله الا انت** مرا که شما را آگاهی نم بود و سوسه و در سببی  
چنانی و برهانی **ناجیه** پس شما را اجابت کردید برودی و تامل نمودید در عواقب این خصوص **تو موافق**  
پس مرا ملاست تکلیف و سوسه که کردم زیرا که هر دشمن شما بودم و بدین مقدار که از کرم سختی ملاست نیستیم  
چه دشمن و چه برادران بدتر نباشد در حق دشمن میکند **و لیس انکم** و ملاست کنید نفسهای خرد که مرا زبان  
بودید و قریب از این که گفته لا یفتنکم الشیطان نشود بد **مالنا بمصر حکم** من نیستیم رهانند و زیاده  
شما از عذاب **ما انتم بمصر خفی** و شما نیز نیستید رهانند و زیاده **ای قوت** بدستی که امروز کارش  
**بما اثر کتونی** با پنج لیر که سیر وید مرا با خدای تم در زمان بوداری **مقبول** پیش ازین در دنیا یعنی  
پس از شلم از سر شما **الظلم** بدستی که ظالمان یعنی سرکان **لهم من اب الهم** سر ایشان است عذابی  
در دناک موصوف بدوام و خلود **و ادخل الدین** و در آورده شوند تا آنکه استوار گردید و اند با جاده و عسل  
**و علی الملیح** و کرده اند که درهای سالیست و پذیرفته **جنات تجری** در بهشت است که میرود  
**تحت الاقدام** از زیر درختان آن جویها **خلیق فیها** در حالتی که جاوید باشند در آن و در ایندن زمان  
مؤمنان به بهشت و در لیکنان با شکر ایشان را با کرم و تعظیمی تمام بریاض دار السلام در آنجا باذن ربهم  
بدستوری و زمان پروردگار ایشان **تحتهم** تحت ملایکه بر ایشان **فما ساء لهم** در بهشت با تحیت ایشان  
بریکدیگر سلام باشد که دست بر سینه میازان اوقات آنرا یا شنیدید یا خطاب با حق سختی خطاب است می  
و شاید که ندیدید و ندانستی بنده بسینا و دانای برای تفهم شما **کیف صریح الله** چگونه خدای تعالی  
بشیر و کرداریند **کلمه طبیعت** که پاکیزه را که توحید است یا دعوت یا سلام **کلمه طبیعت** مانند خست  
پاک که آن نخل است یا شجره است در بهشت **اصناف ثابت** پنج آن درخت در زمین استوار و محکم **و فرجها**  
و شاخ آن **فی السموات** در بلندی **تربی الله** بدهد یوه خود را **کل حین** در هر وقتی که خدای حکم نموده بمیوه  
داده و بر آن تقریر که درخت خدای باشد گفته اند که حین ششماه است از ماقبل شکوفه و تا چیدن  
و بریدن یعنی در بهشت از بس و رطب و تر نفع میدهد باذن ربها بارده تنوین آنراستن خود **و یقرینها**  
**الاسکال** و برینند خدای جل و علی سلها را یعنی بیان میکند **للتناس** برای مردم مان **لعلهم یتردعون** شاید  
که ایشان دریا بند زیرا که مثل بقصر رعایانه است مدینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بحسوس و مثل  
**کلمه طبیعت** و مثل سخن پاک که کرم کرم است یا دعوت بکفر یا بعبادت اصنام **شجره خیبت** مانند  
درختی که ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوشی و مکره طبع سلیم و با وجود خبیث و کراهت  
به اجتناب جنیان شد و برین و پخته کشته **در فوق الارض** از روی زمین **ما لها قرار** نیست او قرار  
و ثبات و استحکام یعنی نه پختی دارد بر زمین و نه شاخه در هوا **هت** نه پختی گوان باشد او را مدار

نه شاخه



نه شایسته اگر دودیدان سایه دار کیا هیبت افشاده بر روی خاک بریشان و پیاصل و خا رنک حق بجهت  
 تشبه کرد وخت ایماز که اصل آن در دل مؤمنان ثابت و اعمال او بجانب اعلیٰ علیین مرتفع و ثواب او در  
 نوربان پرو و اصل بدخت خرم که هیچ او مستقرست در بهشت خود و فرع او توجع بجانب علو نفع او در  
 وقت رستن بخلق و قیاس نمود و کلمه و عبادت امانم و آنکه دل کافر بقلید بجهت عدم حجب و برهان بران  
 بمانی ندارد و عجله نیز که بر نیه قبول رسد از موادر میشود بجهت حنظل که نه اصل اول قرار دیت و نه  
 فرع او را اعتباری **بیت** هال سایه در شرع میوه دارد چنان لطیف که بر هیچ شایسته اعتباری نیست درخت  
 زنده شایسته خشک و بی سایه که پیش بچکشی هیچ اعتباری نیست **بیت** الله ثابت میگرداند خدا  
**الذین اسوا** از انکه ایمان آوردند و استحکام میدهد **بالقول الثابت** بنسخه راست و محکم که بجهت قاطع نزد ایشان  
 ثابت شد و در دهها ایشان متمکن گشت و گفته اند قول ثابت که طیب لا اله الا الله محمد رسول الله  
 که خدای بزرگ ثابت میدارد مؤمنان را **فی الجیوة الدیة** در زندگانی دینی تا در زمان ایستلا و امتنان صوری  
 ورزند و از جاده مستقیم توحید نلغزند چون ذکر یا و یحیی و جبر جیس و شمسون و امثال ایشان از  
 اشیاء دم و گویند ثبات مؤمنان را در دینی نزدیک مرک تا ختم حیات ایشان برکله باشد **فی الآخرة**  
 وثابت دارد ایشان را در آن ساری یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخروی تا جواب سئو و نیکو بطریق  
 ثواب باز دهد و گویند در دینی مراد قبلست و در آخر موقف سوال **و یصل الله الظالمین** و زود اندام  
 خدای ظالمان را تا بکلمه توحید را نیابند نه در دینی و در وقت سوال قبر **و یصل الله** و یکند خدای را  
**بیت** آنچه میخواهد از تثبیت قوی و امثال جمعی **الم تر** آیا ندید یونان که در دینی **الی الدین** بسوی دنا که بدو  
 تبدیل کردند **نعم الله کفر** شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کرد و در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را  
 بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند  
 مراد اهل مکه اند حقیقته ایشان را سگان حرم خود ساخته و ابواب رزق بریشان گشاده بنوع وجود با  
 جود حضرت صلی الله علیه و آله مشرق ساخته و ایشان را سپاهی کردند و در جمیع هفت سال بجهت حفظ  
 دیار و خوار و بمقتل گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و معلول شدند و از قاروق و رقی  
 رضی عنهم منقولست که مراد ازین قوم دو قبیل بودند که فاجر ترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی اسبه  
 که نفوت حق تفسیر کردند **اخلاقی** و زود آوردند قوم خود را **و ان البواکیر** ساری هلاک **جهنم**  
 عطف بیان اوست یعنی دار البوار در جهنت **یصلونها** در آیند پدران **و یصل القرآن** و بدر و کاهیت  
 جهنم **و جعل الله انداد** و زاکر گفته برای خدا مانند های یعنی در عبادت که بر سستی کردند یا در تسبیح که اله  
 نام نهادند **لیصلوا** تا گراه گردانند مردمان را **عن سبیل** از راه خدا که طریقه توحید است **قل تمسوا** بگو  
 بر خیزید باز و هائی خود یا بکنار ایشان را بعبادت بتان امر میفرماید است یعنی دوسه روزی بدین نوع







۳۰۹  
 موعود  
 السبعين  
 حضرت اسماعیل علیہ السلام

بنزه خانه باشد و این قول غریبست و مخالف جمیع پیغمبران از نسل اسماعیل بوده و بت پرستی  
 مشهور است **ای ای** از بدکاران بدتر کسی که بتان **اطلک** گزیند که گاه گاه دند بسیار را یعنی سبب کراهت بسیار  
 گزیند **ای ای** از ادیان **ای ای** پس تو که پیروی کنی مراد **فان منی** پس او از سنت یعنی  
 از اهل سنت و **و من عاصی** و تو که نافرمانی کنی مراد **فان الله عسی** پس کسی که نافرمانی کند  
**ای ای** مرغانی یا قاصد که بیمارانی ایشان را و رحمتی بر ایشان بتوفیق تو بر یا بعد از تو به **ای ای** و مرغان  
**ای ای** بدستی که سگزارانند **ای ای** بعضی از فرزندان خود را مرغان اسمعیل است علیه السلام  
 که بعد از تولد او از هاجر و زینب ستقام سال خاقان را که از آن خلیل الرحمن بود مرغان او و ابراهیم عرم  
 فرموده که دل نه چنان بخواهد که هاجر و پسر او را بیری بموینی که در واپ و ایا وانی نباشد خلیل متامل  
 شد و جبریل دم و حی آورد که چون سال بگوید چنان که پس ابراهیم عرم بر براق نشست و هاجر و اسماعیل را  
 سوار کرده باندک زمانی از سام بن مسمی حرم آمد و در وادی که ایشان را پی دینس و رفیق بگذشت و دعا  
 فرموده که خدایا من ایشان را ساختم **و الله عز وجل** و وادی خانه که خداوند در آن نیست یعنی آب ندارد  
 که در وقت توبه کند **و الله عز وجل** و نزدیک خانه که حرم کرده است در وادی و قتل یا حرام  
 خاوان او و تعرض بدو مراد و منع خانه ضراع است که در میان اوم عیسی و عرم بود و اگر نه بوقت دعا  
 ابراهیم عرم خانه بود پس تکرار فرموده که **ای ای** بر مرغان ایشان در بر مسکن ساکن گردانیدم  
**ای ای** تا بجای دارند غار دیوستانی قیامی از آن **ای ای** پس مرغان **ای ای** و دعا یعنی  
 از مردمان را که یکسختی **ای ای** بستانند بسوی ایشان حقیقت دعا یا تحقیر را بخت  
 فرمود و بعد از آن خلیل باندک زمانی جشمه زمزم به لکمه جبریل عرم یا با نثر قدم اسماعیل پدید آمد  
 و قبل حرم اینجا دعا فرمودند روز بروز شوق مردم بداد جانب در تری است **ای ای** حقیقان  
 بودند که اگر بقیع می رسیدی الناس بترسید و در وادی دهند و ترک و بیرون و نصاری در حرم از  
 و حرام می نهدی و پروانه و از سوخته شعله جلال آن شمع شدند **ای ای** آنرا که چنان حال باشد  
 که در بیدار و جلال باشد و آنکه بر آن چنان جلال عاشق شود و بال باشد و دیگر حضرت ابراهیم  
 دعا فرمود که **ای ای** در روزی اهل این بلد را **ای ای** از سوره **ای ای** شاید که ایشان  
 پیاس داری کنند و فتهای تر این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته باشد که وادی غیری در دست  
 انواع غرات در وید شود و در تغییر و اولد که است که فو که ریخته و صیفه و خرمینه و شوق در یک  
 درون یک تون یافت و چون تکرار دعا و دلیل قصر و نیاز است دیگران فرموده که **ای ای** پروردگار ما  
**ای ای** بدستی که توفیق **ای ای** آنچه پنهان میکنم **ای ای** و آنچه آشکارا می نمایم یعنی همان آشکارا  
 مایهانی و **ای ای** و **ای ای** بخت **ای ای** بختی بختی هیچ چیز **ای ای** در زمین و آسمان و در



برای آنکه عالم است معلوم ذاتی و نسبت آن علم به معلومات یکسانست **بنا** آنچه بدو آنچه بهمانست  
هم با دانش تو یکسانست **الحمد لله** بنیاد و سپاس آن خدا را که بحقی فضل خود **و هبتی** بخشید  
و عطا کرد مرا **عزرا** بزرگ سالی و پیری یعنی در وقتی که پیر بودم و قاسید از روزند من بخشید  
دو پسر اسماعیل و اسحاق اسماعیل را در شصت و چهار سالگی با درود و سه سالگی و اسحاق در دوازده  
و سالگی با درود و در دوازده سالگی **و یحیی** بر منی که پسر دوازدهم **و یحیی** است و اجابت کند و تمام  
درین کلمات اشعار است بآنکه فرزند انرا بر عاری (رخدا) خواست **و یحیی** ای که فرستاده ز من که گاه  
**یقیم الصلوة** بیای و از نماز غافل و **و یحیی** و فرزند ان مرا نیز بوظیفه ساز بر او ابن عباس رضی الله عنهما  
فرموده که همیشه از اولاد ابن ابراهیم هم جمعی بر فطرت بود اند و خواهند بود تا قیامت **و یحیی** ای که  
ما و **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
و پدر و مادر و احوال ایمان آرند بتو دعای غفران بر ایشان را قبل از فراق بود و هنوز از ایمان نماند  
و بعضی گفته مرید از والدین اقامه و جزا علیها السلام **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
**و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
محمد طویل الله علیه السلام **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقاب که مستحق ایشانست چه آنکه بر ایشان  
خواهد رسید و اصل آنست که در سال این ترا می دانند که صورت خطاب شوم آنحضرت است و غیر  
**و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
مرا از روز دیدها از مشاهده احوال **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
اسرافیل هم که ایشان را بفرموده محشر خوانند **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
باز نمک و برایشان **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
**و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
مردمان را یعنی اهل که را در میان **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
روز قیامت **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
پس و امارا یعنی تا آخر که و امارا بدینا زنت و محلت **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که بتو خوانند **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
ایشان گویند و شکاره ایا بنوید شما که از روی مبالغه **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
که شما پاسبان خواهید بود **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم  
بود و برای دیگران نخواهم کرد **و یحیی** ای که پسر دوازدهم **و یحیی** ای که پسر دوازدهم

تفسیر



بر نفسهای خود بگو چون عباد و شود و باین گم و ظاهر شد بر شما که ما کيف فعلنا هم چگونه کردیم و باین  
 یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار تزلزل و عذاب و ضربت گم اللائس و شما از احوال  
 ایشان و قد نکر و مکر هم و بدستی که کوششی کوفته در حیل و چاره های تکرار ایشان بود عند الله هم  
 و انکون مکر هم و بدستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لنزل و تا انجایی بود  
 منه الجبال از آن مکر و همای مثل احکام شریعت حضرت رسالت پناهی صوم یعنی کافران حیلها اینکند تا  
 چیزی که در ثبات و در سوخ چون حیلها بسیار ایل کردند و این محال است است با و مکر ایشان که  
 برای کسی تواند کرد را برون کردن از جای و معالم از موضع علی رضی نقل میکند که این آیه در قصه غرود جانی  
 که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش بپایند  
 مخرجی هم که بر آسمان روم و او را به پنجم اشرف مملکت گفتند بغایت مرتفع است و بر و رفتن با سبانی میشود  
 غرود شنید و بر نمود تا مرخصی ساختند مدت سه سال بغایت بلند و چون آنجا رفت آسمانها را  
 دید که از زمین میدید روز یک آن عمارت بیفتاد چنانچه ساختن و افتادن آن در سوه نخل بر تم خواصیت  
 القصر چرخ از پای در آمد خلق بسیار هلاک شدند غرود خشم گرفت و گفت بر آسمان روم با خدای ابراهیم  
 که بنا را بر اینکند چنانکه کم پس چهار کسی را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و مزد و بی چهار گوشه  
 بساخت و در یک فوقانی و دیگری تحتانی در و راست کرد بر چهار طرف و نیزه که زیر و بالا توانی شد  
 بقیه نمود و فرمود که هر سال از چند روزی که داشته و چهار مرد را بر سر نیزه ها کرده اطراف صندوق را  
 بر تن کرکسان ببستند ایشان از غایت جوع میل به بالا کردند و جانب مردار پرواز نمودند و مزد و بی که  
 غرود بایکتر در آنجا نشسته بود بهوایند از شبانه روزی غرود در فوقانی کشته نگاه میکرد آسمان را همان  
 حاله بد که بر زمین میدید رفیق خود گفت تا در تحتانی نکشاد و گفت بزرگ تاجه بی بینی انکس نگاه کرد  
 و چون ایستاد که غیر از اب چیزی بر نمی بینم بعد از آنکه شبانه روزی دیگر بایب فوقانی نکشاد حال همان بود که روز  
 سابق مشاهده نمود و رفیق و یا که باب تحتانی نکشود بجز دود و تاریکی چیزی مشاهده و بنمود غرود و بر سر  
 و نیزه ها را باردار سرگون کرد و کرکسان میل بر زیر کردند و در وقت غرود آمد و آن صیبا از اجنه کرکسان  
 ظاهر شد که کوچه ها را از نفع آن نزدیک بود که از آمان خود زایل کردند فلا تحسبن الله پس پسند از خدای  
 جل و بالا بخلف و عین خلاف کنند و عدا خود را رسکه بر پهنان خود را یعنی و عدل نفرت که رساله  
 فرموده آنجا که انا انصر و سلنا و لا غلبی انا و در سبیل خلاف نکرد و نخواهد کرد و ترابرد دشمنان فتح و نفرت  
 خواهد داد ان الله عز و جل بدستی که خدای غالب است ذو انتقام یعنی خواهند کینه اولیاء از اعداء  
یوم تبدل الارض هر روزی که بدله کرده شود این زمینی را غیر الارض بر زمین و یکی و الثموات و آسمانها  
 متبدل کرده با سبانی دیگر مرتبتر گوید تبدل (رضی) تسویر حیلها است و افکار و الحجاز و تبدل سماء



تکون بر شمس و بتاثر ستارگان و در عالم قوی آورده که اسماها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از تفریق  
نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بنی از نوره و اسماها را با سحابی از زرد و قوای سعادت و از قیامت  
بدارند زینتی از نوره پاک که بر آن هیچ کناه نبرده باشد و بدین سخن است و برزوا و ظاهر شوند مردمان از  
کوره های خود بیده الی واحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کنند و تری الحی می بین و بهی کنایه  
یعنی شرکا را و تری در آن وقت قهر نیست با هر پوسته و جمع کرده بحسب مشکلت در عقاید و احوال باین  
ساخته هر یک را بادی که موسی و یونس و فی الکافه در بند ها با علما سر یک هم پیراهن های ایستاد  
یعنی قطران انقطران است و آن چیزی که باشد سیاه گویند صغیر اهل امت که می ریزند بر سر کعبه الا  
تا بحدت خود چرب لا بسوزاند و از بر جلوه و در حیان حسابند تا بحدت و شدت آن و وحشت  
لونه و تن را بجه و سخت استغلا آتش در آن عذاب کردند و گفته اند تفاوت میان قطران و دوزخ و  
قطران دینی مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دینی پس این قطران برای اهل اعضا  
ایمان طلالتند و کفشی و جوههم النار و فرود گیر و پیش رو بهای ایمان از آتش یعنی در آن پیچد  
و بحری الله متعلق است بیز و ایمنی بر ایندا از غیرها تا جزا دهد کل نفس مرتبی لا ما کسبت جزا  
کرده است ان الله بدری که خدای سیر الحسب از و حسابست مریدان از آن که حساب یک او را  
از حجاب دیگری باز نمیدارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه بکلام لکنا کس کفایت  
مهر و ما را تا پند داده شوند بدان و پسند را بی و بیم کرده شوند بدان و بکار و تابند و رایل  
قدرتی که در مذهب کور است انما هو الله که او هست الرق احد خدای یگانه و لید کس و هر آنکه باید که پند گیرند  
اولو الذللاب خرد و بازا ایستند از منافی و قیام کنند با دین الهی **سوره الحج**  
**بسم الله الرحمن الرحیم**  
الذی علمنا در حروف مقطعه تا ویلات بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن سخن گفتن جای نیست در  
ینا به آورده که فاروق را رضی از معنی ای حروف پر سیدند فرموده که اگر روی سخن تویم متکلف باشم و خدای  
نعم پیغمبر خود را صلوات الله گفت که یکی و ملا نافر الشکای و بعضی گویند که هر حرف اشارتست با سببی چنانچه  
در احوال اشارتست بسم الله و لام با هم جبر یس و م و را با هم رسول صلوات یعنی این کلام از خدای تعالی  
بواسطه جبریل حضرت رسید تلك این ایتم که می آید آیات الکنایه ایتمای سوره است و قرآن  
مبین و ایتمای قرآن روشن باید کنند حق را از باطل و گفته کتاب و قرآن یک است اما باین نام نبردند  
که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تکیه بر آن بجهت تعظیم است **ربما** ای بسا وقت که در آن بود که لکن کفر  
دوست دارند انانم نمی بینند و از روی برند لکن اسلمین که کاشیکه بودند سلمانان و این امر را غیر  
باشد بوقت نفرت منان یا نزد یک حلول مرکب کفار بریشان یا در قبر یا در دوزخ قیامت یا بوقت حساب

نسخه  
الخطیب



یا بوقتی که عصاه موحدا را از دهنش بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن  
 بسیار نیست تنها آنکه که از اهل اسلام می بودیم ذُرِّهْمُ بَلَدًا ایشان را امر حقین و تحقیق است یعنی کافران  
 در هم حساب بندند است از ایشان بدار تا در دینی یا کفر یا چیزی در دین متمسک شوند و بر خرداری یا بند از امر او  
 و منافقان و بِزُجَرِهِمْ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ  
 باز داره و از استعداد و معاد و تفکر در مال فسوف یعلمون پس از آنکه بدانند و خاست عاقبت  
 که در وقت خود را و ما اهل کفر و هلاک کردیم پس هَیْجَ اهل و بی را اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ  
کِتَابٌ مَّقْلُومٌ زمان مقدس بوده نوشته بود در لوح محفوظ که هفت چند باشد و هلاکی بود مائتبی پس  
 نمی نشتند از آن هیچ کوی اَجَلًا مدت هلاک خود را و مَآبِئُهُمْ خزان و باز پس غانده اند از آن یعنی هلاک  
 نشدند نه پیش از وقت معذرت بعد از اجل مقرر و قَالُوا و گفتند کفار عرب یَا کُفَّارُ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ  
 و فَرَعَادًا است علیه الذی بر و قرآن اِنَّکَ لَمَجْنُونٌ بدستی که تو دیوانه کفار از نقد به نسیه بخوابی ای کلام  
 بطریق حکم و استحقاق بود و اعتقاد و نزول ذی و نیست با جنون با هم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِیَنَا دِیْرٌ  
 گفتند چرایی اِنَّکَ بِاللَّکِیْکَةِ فریستگان را بگو ای رسالت خود اِنَّکَ لَاصْحَابُ السَّعَادَةِ و قَبِیْنِ  
 از راست گویان درین دعوی یا معنی کی راست می گوی که پیغمبر اِنَّکَ لَاصْحَابُ السَّعَادَةِ را حاضر کن تا بحضور ما بوی  
 دهند بر رسالت تو حق نقد جواب ایشان می فرماید که مَا نُنْزِلُکَ اِلَّا کَلِمَةً و فَرَعَادًا و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ  
 بصیغه تکلم و نصب ملائکه یعنی ما فرستیم فریستگان را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بر حقی یا عذاب یعنی ملک  
 بصورت طیل و قی توانند دید که جهنم عذاب نازل شود و چنانچه قوم ثمود جبرئیل دم را بر زمان صبح  
 دید یا بوقت مرک چنانچه هر کس پسند و تا گانوا و نباشند انعام که ملائکه و پدین صد فرستاده اند  
مَنْظَرٌ از صفت دادگان معنی فی الحال معذب شوند اِنَّ اَخْسَرُ بدستی که ما از کائنات الذی و فرستیم  
 قرآن که یاد کردی و مَنْ مِّنْکُمْ و مَنْ مِّنْکُمْ و مَنْ مِّنْکُمْ و مَنْ مِّنْکُمْ و مَنْ مِّنْکُمْ و مَنْ مِّنْکُمْ و مَنْ مِّنْکُمْ  
وَاِنَّکَ لَمُرْءٍ لَّا خَفِیْکَ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ  
 یا چیزی از حق کم کند یا نگهبان او از نظر خلل بر و یا نگه داریم او را و در هر کس خواهیم و گویند صبر عاید  
 حضرت رسالت است صلی علی نبی و آله و اَوَمِنْ اَمْعٰتٍ اَعَادِیْ اگر جمله جهان خضم کردی اِنَّکَ لَمِنْ جُنٍّ  
 نگهبان تو بایی رِشَادِیْ در راه عالم کنی اَوْ لَکَ لِحِطَّةٍ غنیمت تو باشی وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وِهْرًا و فَرَسًا  
مِنْ بَنِیْ اِسْرٰءِیْلَ پس از تو فِیْ شَیْءٍ اَلْوَلِیِّ پس در هر کس و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ  
مِنْ رَّسُوْلِکَ هیچ فرستاده اِلَّا کَاثِرًا بر تو بودند که از روی کبر و عناد با پیغمبر اِنَّکَ لَاصْحَابُ السَّعَادَةِ  
 بگرد چنانچه این معاذان بتو می کنند مرا تسلیم حضرت پیغمبر صَلِّیَ اللّٰهُ عَلَیْهِ یعنی از میان انبیاء هم مخصوص  
 نبی باین قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا بودند اِنَّکَ لَمِنْ جُنٍّ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ و اَلَّذِیْ هُمْ فِیْهِ



کتابت



گوید است مقدورات خود را با شیاء مخلوقه که در خارج آن احتیلاج بخلق و زحمت نیست و مانند کرم و زود  
 نفوسیم زیرا لَا يَغْنِي عَنْكَ بَنُوكَ و اینست شد که نه کم از آن شاید و نه زیادت بر آن باید و وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ  
فَزَفْرَفَرْنَا بادها را که الْوَحْشَ ایستان یا بر معنی بردارندگان ابر یا البنی کنندگان درختها را بمیوه  
فَاتَّقُوا ایستاده پس زود فرستادیم از آسمان ماء ای که آن بارانست فَأَسْقَيْنَاكُمُ پس بخوراندیم شما را  
 آب و برف دیدم در آن و وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما که مَرَاتِ آب زود فرستاد و وَأَيُّهَا نگاهدارندگان  
 در چاه و عزیز و چشم بک ما حفظ ایم امام ماتی بدی که در تار و پلات فرمود که نیستید شما مرخدا را بخوبی در آن  
 بعضی خرابی او در دست شما نیست و آنچه شما در خویش نفیدم از آن اوست وَأَنَا الْخَيْرُ و بدی که ما بخوبی  
 زندگی و اینهم اجسام قابل را با ایجاد حیات در آن و وَمُتُّ و می میرانم اجسام حیه را باز از حیات آنان  
 در لطایف امام قشیری قدس سر مذکور است که زندگی میدهم دلهاء را با نور مشاهده می میرانم نفوس را و نور  
 مجاهد یا زنده می سازیم موافقت طاعات و روزه یک داریم بتابعات شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله  
 فرموده که احیاء قلوب اولیاء میکنیم با نور المعات جمال و امانت نفوس ایشان بنیام بسطوات نظرات جلال  
 باموت و حیات میدهم بجم و بس و وَنَحْنُ او را وَأَرْسَلْنَا و ما وارثیم یعنی باقی بعد از دنیا خلق چه مرآت چیزی را  
 گویند که بعد از مردن بدی که رسد پس هر بعضی فنانند و حقیقنه موصوفت بصفت بقا و وَلَقَدْ عَلِمْنَا  
الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آنکه سیدانیم پیش گرفتار نیستیم از شما در اسلام و وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدی که ما  
 میرانیم و اینست که از آن یا میدانیم پیشینان و پسینان را از شما که ادیانند یعنی هر که مرده است از زمان  
 ادم تا اینوقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از آن که متگان و هر که بخواند زاده از بندگان یا دانستیم  
 قریب گذشته را و میدانیم استمحر را با آنکه مقدم است در صفت جمعا و یاد بر سبقت بطاعت و آنرا که مؤخر  
 از اینها در اسباب زوال آورده که زنی حینه در عقب حضرت رسالت صلوات الله علیه در صنف النساء بعضی  
 از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه پسته و جماعتی از پیش می آمدند تا از زیر بغل تماشای او کنند  
 حق بخورند که مقدم و مؤخر را از اهل صنف میدانیم و بر پاوشید نیست و وَكَيْفَ و بدی که برادر  
تَحُولُ بخش هم اوجم کند متقدمین و متاخرین را و وَجَزَاءُ هر یک را بد در ساندند إِنَّهُ حکیم بدی  
 او را سگار است عَلَيْكُمْ و انای نهایی و اشکها راست و وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدی که ما از دیدیم انسان را یعنی آدم  
 عم بر مکهصال از کل خشک که چون دست بر روی بر می مانند سفال پخته او را نگند وَهُوَ که کاس بود از کلیا  
مُسْقُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تنگ حوض و جوی می باشد صاحب بستان  
 گفته که حقیقنه ادم عم از خاک آفرید را و آنچه که آب بر خاک بارانند تا کمال شد بدی بکداشته تا حلو گشت پس آنرا  
 تصویر کرد و مستنون بمعنی مصور است إِنَّهُ بکداشت تا خشک شد و بدی به مصلصل رسید و وَالْحَيَّ وَالْحَيَّ  
 و جان که پدر بریاست بیافرینیم او را إِنَّهُ پیش از آفریدن میان وَهُوَ قَالَ الْمَوْءِدُ از آتش و دود که در سام نفوس می نماید



و صوابی از آن آتش متولد میگردد و این مسعود رضی فرموده که سوم دنیا جز نیست از هفتاد و دو جز از سوم  
از آن آتش بد شد و آن قال و یاد کن از آن که گفت ربك برده کار تو لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سر فرستگار را که بجهت خلافت زمین این  
خالق را از این دنیا ام بشارت آید و این صلی الله علیه و آله از کل خدش که کاین است بر حق است و این از راه مسعود فرموده است  
پس چون راست گفتم صورت و هیأت او را و نفی فرمودم و دیدم من زنجیری از روی که از این خد است  
داد بدان زندان کرده فقط که پس بیفتید مرا و را سجده کن يَسْجُدُ لِلَّهِ يَكُونُ سَاجِدًا پس سجده  
کنندگان برای او فرستگان کلام أَجْمَعُونَ هم ایشان بتمام إِلَّا إِلَهُنَّ سر ایلیس که از روی استکبار این آتش گوی  
سر باز از آنکه باشد مع السجدين از سجده کنندگان سر آدم را قال یا ایلیس گفت خدای که ای ایلیس مالک چیست  
و عرض تو چه بود أَلَمْ تَكُنْ مِنْ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قال گفت ایلیس که ایلیس که سجده نکنم  
که سجده کنم لبش خلقت سر آدم را که از اخس عناصر از این که خاکست و مرا از اشراف آن که آتش است پس  
لطیف چو فرمان بر و جسمانی کثیف را ایلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صوابش را  
دید و ندانست که کج اسرار درین خن برده فو است بَكِيحٍ است درین خانه که در کون بکشد این کج خراب  
از پی آن گفاهست فِي الْجَمْعَةِ درین خانه هر آنکس که ریخته یافت سلطان زمینست و سلیمان دانست قال  
گفت خدای سر ایلیس را بعد از استکبار از سجده آدم که فَاخْرُجْ پس بیرون رفته از آسمان یا از بهشت  
یا از زمین ملایکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَأَنْتَ كَيْفَ پس بدستی که توانا شده از خیر و کرامت  
وَأَنْتَ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ و بدستی که توانا شده از خیر و کرامت دوری و راندگی برست ای یوم الدین تار و  
جز در لباب آورده که تار و قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذاب بتورسد که از لعنت فراموش کنی  
قال رب گفت ایلیس که ای برادر من فَانْظُرْ فِي پس صحت ده مرا ای یوم يَبْعَثُونَ تار و زنی که بر  
الکینه شوند مردم عرض ایلیس آن بود که منم چه دانست که بعد از بعثت رک نیست حقیقت اجابت کرد قال  
گفت إِنَّكَ بِلَدِّي که هستی تو تَرَى الْمُنَظَّرِينَ از هفتاد و دو سال ای یوم الوقت تار و زنی که بر فنا  
خلق بنفخه اولی که صغیر گویند بر تو جَهَنَّمَ است که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانی احیاء بیان  
این دو نفخه بقول اشهر جَهَنَّمَ سال خواهد بود پس ایلیس بعد از جهل سال که مرده باشد بر انگشته شود  
قال رب گفت ایلیس که ای از این کار يَا عِزِّي سوگند بخورم با عوای تو مرا که لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ هر این  
بیارام برای آدیسان کناه را إِنَّكَ تَرَى در زمین دنیا که در عز و راست دریدرک آورده که ایلیس فو تو  
سوگند یاد کرده بر عوای آدیسان یک نوبت بزارت خدا فَبِعِزَّتِكَ لا عویشم و یک بصیغه فعل که با عویتی و فو تو  
فرق کرده اند بیان این هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت  
و عزت و یمین است و سوگند بصفات چون رحمت و سخا و اسال آن یمین نیست و اصل آنست که ایمان مبنی  
بر حق باشد هر چه بر حق و همان باشد از سوگند توان گفت یمین است و الا لا و بعضی بر آنند که با عویتی و فو تو

سجده است



سبب است یعنی بسبب آنکه مرا که کدی نه بیاریم معافی را در چشم مردمان و لا یخوفهم اجمعین و کلام سازم  
 لا اعبادک منهم مکریدگان تو را ایشان که المخلصین خالص شدندگان از شوایب شرک حیل و خفی که مکر و زیرب  
 ایشان اثر نباشد قال گفت خدای عزوجل این اخلاص در ایمان موطاقت راهیت که حق است علی برز تقا  
 آن مستقیم راست بجای نذار و زود بقصود بپس اند و کونید علی بمعنی الی است بمعنی اخلاص راهیت  
 راست بسوی من ان عبادی بدرستی که بندگان من بمعنی مخلصان کین لک نیست ترا عیلم سلطان برایشان  
 قوی و تسلطی در اغوای اصله لا اله الا انت اعلم کن انکشی که متابعت تو کند و الاغای و غیر از گراهان که قرب  
 ایشان تسلط توانی شد و ان جحیم و بدرستی که دوزخ کوچه هم و هرگاه ایشان است بمعنی متابعت تو  
 اجمعین هم ایشان که دوزخ را سبعة ابواب هفت در است یکی باب مهر در می منضم از گراهان  
 ایشان و غیره تقسوم که بعضی است قسمت کرده شد مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه قوی مقرر  
 و بعضی شدن جحیم جای کنه گاه است ستم مقرر بر است جحیم محل شکافت ها وید که در کبر الاسفل کونید  
 نام نزد منافقان است و منظور حرام در قایلات خود و نمود که مراد از ابواب طبقات است و چون مؤمنان  
 مرد دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه باشد پس طبقه اول نامزد در هفت است و دوم از آن ثنوی و سکن  
 عرب است و سوم از آن بران که مطلقا شکی رسالت اند چهارم از یهود پنجم از نصاری ششم از آن مجوس هفتم  
 از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد از هفت در است هر و شر و حقد و حسد و  
 شهوت و کبر و رین هم و شرف مذکور شد که دوزخ راهفت دراز است که اعطای هفت گانه اند که چشم و  
 گوش و زبان و بطن و ریح و دست و پا است هفت در بیان گشوده اند و در هر عضو یکی را از بابی امور  
 طریقی کوفتند **هفت** در دوزخ اند در هر تن ساخته نفس آن در و در بند همین که در دست قست  
 قفل امروز دران هفت حکم اند بند **ان التفتین** بدرستی که پنهان کاران از پیروی ابلیس فی جنت و عیون  
 در پوستها اند و چشمها بمعنی دریا غما که دران چشمها روان بود از شیر و خر و جران ادخلوا کونید  
 فرشتگان متقین که در این بدین پوستها بسلامت از هم افتد با سلامی از خدا اینان  
 در حالتی که ایمن باشند و ننگ و پیرون کشیم کافی صد و نهم آنچه در سینه های بهشتیان باشد برین علی  
 از کینه های که در دنیا با هم داشته باشند از مرتضی علی رض منقول است که امید میدارم که مز و طعم و زین پس  
 از ایشان باشیم و کونید صفت صد زایشان نزع کشته تا بر درجات و مراتب یکدیگر شک بزنند اخوانا  
 در ایند و در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را در بهشت مهربانی و دوستی علی سر  
 برادران نشسته بر تختها از در کل بجوای شقایق این رویا یکدیگر آوردند که بهشتیان قفای  
 یکدیگر نه چندان هم جدا که بیرونند و روی برادران جانب میکنند تختهای ایشان بنز میروند و بیکدیگر ندیس  
 در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند که یکسهم نمیرسد ایشان را فقط در بهشت نصیب ریح و سخی جهان برای



تعم و راحت و ما لهم بها و نیست ایشان از بهشت بخش جانی پیران کرده شدگان یعنی جاویدان  
باشند و آورده اند که روزی حضرت رسالت صلعم از باب بنی شبنم بمکه الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که  
بی خندند و نهوه که مالی از یک تفریح کون چیست شمارا که خندان بی چشم صحابه را به عتای ازین سخن استماع  
نمودند و حضرت در گذشت هنوز بجز نارسید باز گشت و گفت جبرئیل عم بر آمد ایستاد و در کمر بندکان مرا  
نالهیدی ساری بنی عیالوئی خیره بندکان مرا ای انا العفور بانه من از نام کسی را که امرش طالبند  
الرحیم بخشند ام بر کسی که توبه کند و آن عذابی و بانه عذاب من بر عاصیان که عافا از توبه واستغفارند  
هو العذاب الالیم آن عذابی است دردناک و محققان در توفیق آن گفته اند **نظم** و عزم من از عذر پیش  
است سبقت رحمتی از ان پس است چه عجب که عذاب ننماید بر کینه پشیمان بخشاید و نیستهم  
و خیره بندکان مرا عیالوئی ایهم از همانان ابراهیم عم آن سه فرشته باهشت یاد و ازده که بشارت  
ابراهیم و هلاک قوم لوط عم نزل کردند از و خلق علیه چون در آمدند برو فقالوا اسکنوا پس گفتند سلام بر تو  
سلام کردی قال گفت ابراهیم عم انا انکم بدرستی که از شما و جگه و حجت ترس آن بود که بی اذن و بی  
وقت آمد بودند یا آنکه ماحضر حقوند فرستگان که آن سخن سینه اند قالو گفتند که تو جگر یعنی من را از انبش  
بدرستی که ترا مرده دهیم بعلکم به پسری اسحق نام عظیم و نایبی و قبی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید  
قال انبش عیالوئی گفت ای بشارت میدهند مرا علی ان سستی بانه رسیده است مرا **الکبر** بزرگ سالی  
متعجب شد از آنکه پسری بزرگ سال از پس بچه و جم باشد یعنی باز جوان کرده و یا بر همان پسری که هست انصاف  
وجود کردیم پس بچه نفع و بچه کوند **انبش** چون مراد میدهند مرا قالو انبش قالو گفتند مرده و داریم ترا بلخی  
براستی و درستی پیشک و بی شبهه فلا تگن پس باشی من القاریطی از نا امیدان یعنی درین مرده امیدوار  
باش که آنکه قادر است بر خلق بشری بی ابوی تو ناست بر اخراج و لد از پس هم و بخور عاق قال گفت  
ابراهیم من لا مید نیستم از رحمت پروردگار خود و من یقظ و کیت که نالهید شود درین رحمت سر به  
از بخشش از یکا خصال الضالون مگر گمراهان که طریق معرفت را گمراخته اند و سبقت رحمت و کمال  
و قدرت حق را ندانستند و چون ابراهیم عم فرشتگان را بسیار دید در تامل انداد که آمدن اینهم بجهت رسانیدن  
یک بشارت حاجت بنوده در ضمیر آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود قال انما خطرکم که گفت چیست کار  
شما ایها الناس کون ای فرستاده گان و کجا میروید قالو انا از سلتنا گفتند که عار از فرستاده اندالی  
قوم محسنین بسوی گردان یعنی قوم لوط عم تلاینا ترا هلاک کند الله الال لوط مگر خاندان او و انا لنبیهم  
و بدرستی که ما بجات دهند کاینم ایسا ترا اجمعین هم الله امر کند مگر زن او را قدر کافضای دم ما ترا  
که آن زن ایها الناس الغیری از باز ماندگان باشد در شهرستان برای عذاب اسناد ملایکه تقدیر بخود  
یا آنکه فعل الله است از جهت قرب و احصا من تواند بود فلما جاء پس آنکام که آمدند ال لوط بخاندان لوط



به آن ملک فرستاد و ستاده شد قال کنت لوط عم انکم بشری که شاقم شکر و نکر و بر بکار نماند و بی شیا  
شمار قالو اینچنان گفتند ما پیکار ایم بلکه آید ایم بق برسی یعنی عذاب ایشان حق است یا گاه و آن  
یتر و ن و آتینک بالحق و بالصدق و ببرداری که ما راست گویایم دری خبر فاسر باهک پس پیون  
بر اهل خود را این شهر بقیع تئ الیل در بیان که از شب بگذرد و تئ اذ بان هم و توینش بران پس  
ایشان قاشاب گئی در رفتن و کایک تفت و باید که باز نکریم یکم احدیک از شما تا هول عذاب را ندیده  
و انصوا و بروید حیث تفرق انما که فرموده شد انند یعنی بشام یا صبح یا شوم که شمرستان بهیم است  
واهل آن هلاک خواهند شد و قینک و حکم فرستادیم ایک بسوی او ذالک الاثر ان کار که تفسیرش  
ایست ان دایر هو لک بدرستی که بنیادری کی و مقطوع برین خواهد شد میتجین در حالی که هیچ  
مهر ایند یعنی قوم لوط و مر حریستان خواهند شد یک از ایشان باقی ماند در حیرت که لوط هم  
مهمانان نیکو روی دید خبر قوم فرستاد و جواد اهل المدينه و اندک اهل شهر سادم بدر حاند لوط هم  
کستین و نکر د هندا یکدیگر را بران مهمانان و طع نساء داشتند قال لوط عم ان هو لک  
ضیغه بدرستی که این گروه مهمانان من اند فلا تقفون پس مرا رسوا نکنید بفضیحت ایشان و اتقوا الله  
و ترسید از خدای عز و جل و ارتکاب فاحشه و کلا تخش و خوار و خجل سنان بدر پیش مهمانان قالوا  
اولم تنهک ایا ما ترا نمی گوییم عز الطلین از حمایت عالمان یعنی فرزندان صفا حشر ایشان مخصوص  
بعی مایه قال هو لک بنای گفت ایها دختران من اند یعنی زنان قومیه عربی اند خود را بمنزله پدر  
یا بنات خود را بنما و هم بشرط اسلام انکم آن هستند فعلین کنتر کاران چیز که از یکی که گویان  
بزند کافی ترای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لوط یعنی شکریم که در کمر ای یقینون سرگردان هستند  
یا از می غفلت کنه میگشتند در تاویلات مازیدی آورده که خدای بفرمود خواهد قسم یاد کند ان  
مخلوقات و هیچ مخلوق را نرسد که خدای سوا کند خورد در تبیان آورده از ابن عباس رضی نقل میکند  
که نیافرید هیچکس را کرای ترا حضرت یحیی صلعم و حیات هیچکس سوا کند خورد و الابحیات او بی  
قدس را آورده که سوا کند یاد کرد حیات محمد صلعم زیرا که حیات او بحق بوده بر بساط قرب و رفیع حق بود  
چون بنی الهی خود سر یافت فرق پاکش از لولک قاج یافت داشت از حق زندگی در زندگی  
شد لولک جلوان زندگی آورده اند لوط هم اهل خود را بیرون برد و جبرئیل هم وقت صبح بود که بانک و بیان  
نزد فاحشتم الیقینت پس نکر گفت ایشان را بانک هایل مملک شتر قین در حالی که داخل بودند در وقت  
شرق شمس و بر داشت جبرئیل هم شهر های ایشان را و نیکو یک اسمان برده نکر سنان کرد نحطنا  
عاینها پس گویانیم ز بران شهر ها را ساقط کردیم ایران یعنی زمین بر کوم آنرا و اطرف قاطعه و بیان اینیم  
بر ایشان و گفته بر قویان ایشان که غایب بودند از ان بلاد حجاز نیکوین حیل از یک حکم شد



سنکی برو نوشته شد ام هر کس که نامزد او بود آن فی ذلک بدرستی که در صلاک کردن قوم لوط که یکتا هر آنکه  
نشانیهاست برای عبرت المؤمنین مر خداوندان را متذکره بر بیکی در تکرار و حقیقت ایشان  
بیمات آن بشناسند و این صفت مؤمنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فرستاد الوتر فانه  
ینظر بنور الله او روه اند که خواهم بر کوار قطیع الاخیار خواهم عبد الخالق مجد وای قدس سر و روی  
در معرفت سخن بگفت جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف و رکوعه بنشست  
و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت صلا الله علیه فرموده که اتقوا فرستاد الوتر ای اخیرین این  
حدیث چیست حضرت خواهم روح الله روه فرموده اند که مر این حدیث انست که زمار بر یک و لیان  
ار یکی جوان گفت نفوذ بالله که را زمار باشد خواهم بخادم فرمود تا خرقه از سر جوان بر کشید و زمار  
پدید آمد حران فی الحال زمار برید و ایمان آورد خواهم فرمودند که ای یاران بیا ایند بموافقت این جوان  
که زمار ظاهر برید ما نیز زمارهای باطن را قطع کنیم حریفش از مجلسیان برآمد و در قدم خواهم افتادند  
و تجدید توبه کردند 4 توبه چون باشد بیجان آید بدرجی بن سلمان آمد عام را توبه زکا بدید  
خاص را توبه برزدید خود بود و آنها ویدرستی که شهر با تو تفکله لیسبیل یقیم برای ادایم السلوک است  
یعنی راهبیت که قافله میروند و تا را نرای پسته آن فی ذلک بدرستی که هر یک چه دیار و کیم لایته  
تکونین هر اینه نشانه است مر کوشه را بر قدرت ربانی و انکاف ویدرستی که بودند اصحاب الله بکر  
اصحاب ایکه یعنی قوم شعبیهم لظلمین ستمکاران بکر ایکه درختان بسیار در هم بافته را گویند و بدلیشان را  
باغبانان که در میان مرغزارها بود ایکه میکشند و شعبیهم براهل ایکه و اهل مدین بعوث بود اهل مدین  
تکذیب نموده بیهی هلاک شده اند چنانچه در سوره هود گذشته و اصحاب ایکه بنفاز زمانی بودند فاشقنا انهم  
پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب يوم الظلة و تفسیر آن در سوره الشعراء مذکور خواهد شد و آنها  
توبدرستی که سه دم و ایکه یا ایکه و مدین کبارا امیرین برادرین و هوینست که مردم میکردند وای پسند  
ولقد کذب ویدرستی که تکذیب نموده اند الحق بالحجرا اهل دیار حجر یعنی ثمود المرسلین فرستادگان  
یعنی صالح ادم را و تکذیب رسول تکذیب جمع رسول است و انتباههم وادیم با ثمود ایا تیا اینها  
بکتاب ما که بر نبی ایشان نازل بوده و چون کتاب نزل بر صالح اعم معلوم نیست اکثر مفسران آیات را  
بر معجزات حمل کردند و خروج نافه از سنگ معجزه است شمل بر بسیاری از غرایب چون بر کج خلق  
که هرگز شریک بعظمت او نبوده و ادنه بعد از خروج و بسیار شش پیدا ده که هر قوم شود و کافی بود و بر  
چاه آمدن آب در روز نوبت او و خنودین تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه اینهم نشانها بتم  
دایم فکانون پس بودند عتقا از ان ایتها معوضیه تراوی که انکاف و گمانوا یخترت و بودند که بی  
سربیند و فی تراسیدند الجبال از کوهها بیوقا خافای اینین در حالی که ایمن بودند از اهل ان



و آنکه زدن دزدان در این بی پنداشتند که آن خلقی حیات خواهد کرد ایشانرا و از عذاب در آن ایام خواهند  
 فاحذروهم الصیحة پس بگرفت ایشانرا و فریاد جبرئیل عم مصحیان در حالتی که بودند بصبح یعنی اول روز بکشید  
 بصره جبرئیل عم هلاک شد چنانچه در سوره هود هم گذشته فَاغْنِي عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان ماکان و لکسیون  
 آنچه بودند که کسب میکرد از اموال و متعه یا آنچه میکردند از بقاء بیوت و ما خلقنا السموات و الارض و ما فیها  
 آسمان و زمین را و ما بین ما و آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق  
 و آن السَّاعَةِ و هر سستی که قیامت که تیه هر اینه این است و خدای تعالی انتقام تو از مکرشان خواهد کشید  
 فاصفح الصفح الجدید پس در گذرد گذشته یکتا یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صد و مکارفات  
 مباشی بعضی بر آنند که این حکم بایه سیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق  
 اوست ازینکه خلاق العظیم و ناباهل و فاق و نفق در اسباب نزول آمد که حضرت رسالت علیه  
 الله علیه و سلم در از رعایت هفت کاروان و بعد از آن بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر  
 و استعد و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورد که هفت کاروان قریش در مکه آمدند با طالع  
 بسیار و ملا بس پشمار و بر هر تقدیر برخی از صحابه رضی گفتند اگر این مالها در دست ما بودی  
 در راه خدا نفقه میکردیم و صاحب تیسیر فرمود که خاطر مبارک حضرت رسالت پناه میا الله هم خطور فرمود  
 که مؤمنان بوهنه و کینه گذرانند و مشرکان اینهمه مال باشد اینه وَلَقَدْ نَتَيْنَاكَ و بدرستی که ما دادیم ترا  
سَبْعِينَ الْمِائَةِ هفت اینه از شانی که قرآنست و این هفت اینه بهتر از هفت قافله مراد از هفت اینه  
 فائحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حواصیم سبعه که عربی گویند  
 و قرآن شانی گفت بجهت آنکه احکام و قصود روشنی شد یعنی تکرار یافتند و الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ  
 و دیگر دایم تر قرآن عظیم که نزد ما بزرگست قدر او و ثواب کرامت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المائتی  
 که فائحه یا سبع طوال و حواصیم از قبل عطف عام باشد بر خاص که لَقَدْ نَتَيْنَاكَ و باز مکرر عَيْنِيكَ  
 هود و چشم خود را یکی ما شتعتا بسوی آن چیزی که ما بر خود داری دادیم بِرَّ با بخیر از تو و اجامه ها را  
سِتْمَ از کفار فقی از رعب است نه از نظر یعنی با آنچه اصناف کفر را از یهود و نصاری و مجوس  
 و عبید اصنام دادیم مایل شو که آن بغایت چیزی حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است و بیست آنکه  
 بتو ازانی داشته ام از فضایل و تجلات و کمالات نَقَلَمُ پیشی مریدی قدرت و حرمت تو نه محیط  
 فلك حبای نیست دَارِي آن سلطنت که در نظرت ملک گویند در حساب نیست وَلَا تُحِزُّنُ  
 و اندوه بخور عینهم بر یاران خود به پسنوای و درویشی و أَخْفِضْ جناحك و فراگیر بال خود را  
 یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ سر بستان از رفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار گفته که حفظ جناح  
 کنایست از خوشحالی و قوراست که خلعت خلعت عظیم جن بر بالای آن حضرت راست نیامد



فَاَتَرَكَ صَفْ نَكُو خَوِي سَتِ خَوِي تَوِي رَا يَدِ نَكُو يَسْتِ رَوْنِ زِلْ دَوِخْتِ حَكْمِ قَدِيمِ بَرْدِ تَوِخْلَمْتِ خَلْقِ عَظِيمِ  
 وَقُلْ وَبِكُنْ اَيُّ اَنَا التَّائِبُ بِدَرْ سَتِي كَهْ نَزْ بِسْمِ كُنْدَه اَمِ الْمَيِّينِ هُوِي دَايِ بِيَانِ وَبِرْهَانِ بِسْمِ يَكْتُمِ كَهْ خَدَايِ مَرْكَفْتِ  
 كَهْ اَكْرِ اِيْمَانِ نِيَا وَرْ بَدْعَدَابِ بَشَا فَرْ سَتِمِ كَا اَنْ لَنَا سَلْ اَنْ عَذَابِي كَهْ فَرْ سَتَا دِيمِ عِلْكَ الْمُقْسِرِيْنَ بِرِجْشِ كُنْدَه كَانِ  
 اَلَّذِيْنَ جَعَلُوْا الْفُرْكَانَ اَنَّا كُنْهْ سَاخْتَنَدِ قَرَانِ عَصِيْبِيْنَ يَارِ اِيْرَ اِيْعِيْ بَخْشِشِ كُودِ اَنْدَقَرَانِ وَبِجَنْدِيْنِ وَصَفِ بَانِ  
 غَرْدِ تَدَارِ شَعْرِ سَحْرِ وَكُهَانَتِ وَصَفَرِيْ وَاسَا طِلَالِ لَوْنِ وَدَرْ مِيسِ الْمَعَانِيْ اَوْرِدِ كَهْ يَكِيْ سِيَكْتِ سُوْرَةِ بَقَرِ  
 اَزْ اَنْ مَسْتِ وَدِيْ كِيْ سُوْرَةِ اَنْلِ رَا سِيَكْتِ وَدِيْ كِيْ عَنَكِيْوَتِ خُودِ تَخْفِيْصِ سِيْلِهِ وَبِيْنِ هِمِ اَزْ رُوِيْ اسْتِغْفَارِ  
 بُوِيْ وَكُوِيْنْدِ مَقْسِمَانِ دَوَارِ تَبِ بُوِيْنْدِ كَهْ وِلِيْدِ بَغِيْرِهِ دَرْ سَمِ حَجِ اِيْشَانِ رَا بَعْقَابَتِ كَهْ فَرْ سَتَا دِيْ تَا  
 بِهَرْ قَا فِلْهْ اَزْ حَاجِ كَهْ مَلَا قَاتِ كُنْدِ اِيْشَانِ اَزْ حَضْرَتِ رَسَالَتِ مِيْلِ اَللّٰهِمْ تَتَفَرَّغْ دِهْ كِيْ بِنْدِ شَا عَرْوِ سَا حَرْوِ كَا هَسْتِ  
 وَرَا اَنْ بَدَانِ وَصَفْ كَهْ كُنْدِ شَتِ كِيْ كُنْدِ فَوْزِ يَكْتِ بِيْسِ بَحْقِ بِرْ مَرْكَارِ تَوِ لَسْنَا كُنْهْمُ اَجْمَعِيْنَ كَهْ اِيْشَانِ اَزْ  
 سُوَالِ خَوَامِ كَرْدِ عَمَّا كَانُوْا يَعْكُوْنُ اَزْ اِيْچِ بُوِيْنْدِ كَهْ مِيْ كِيْ دَنْدِ اَزْ تَكْذِيْبِ وَتَقْسِيْمِ نَقْلِ اسْتِ كَهْ حَضْرَتِ رَسَالَتِ اَللّٰهِ  
 بَعْدِ اَزْ بَعَثِ مَوْعِدِ رَا بَخْفِيْهِ دَعْوَتِ مِيْ مَوْعِدِ قَا سَمِ اَلْ بَكْدِ شَتِ كَهْ جَبْرِ مِيْلِ عَمِ اَنْدِ اِيْتَا وَرْدِ فَاَصْدَعِ  
 بِسِ اسْكَارِ كِيْ وَبِظَا هَرْ قِيَامِ غَايِ بِمَاتُوْ سُرْ بَا يَزْ تَرِ فَرْ مَوْعِدِ اَنْدِ اَزْ اَدَمِ وَنَوَا حِيْ وَاَغْرَضِ مَرْوِيْ كِيْ بَرْدَانِ  
 عَنْ الْمَشْرِكَ كِيْنِ اَزْ شَرْكَ اَنْ وَالتَّافَاتِ مَكْرِ بَدِ اِيْشَانِ اَوْرِدِ اَنْدِ كَهْ بِيْچِ تَنْ اَزْ اَشْرَافِ قَرِيْشِ دَرِ اَزْ اَوْبَارِ  
 سِيْدِ عَالَمِ مِيْلِ اَللّٰهِ كُوِيْنْدِيْ وَهَرْ جَا كَهْ اَوْرِدِ دِيْنْدِيْ بِهْ اَفْسُوْسِ وَاسْتِغْفَارِ بِسْمِ اَمْدِيْ رُوِيْ لَحْظِ  
 دَرْ مَسْجِدِ اَحْرَامِ بَا جَبْرِ مِيْلِ عَمِ نَشْتِ بُوِيْ كَهْ اِيْنِ بِيْچِ تَنْ دَرِ اَمْدِ وَبِيْدِ مَوْعِدِ مَوْعِدِ سَخْنِ كَفْتِ بِطَوَافِ حَرَامِ  
 شَغْوِيْ شُدْ تَدَا جَبْرِ مِيْلِ عَمِ كَفْتِ يَارِ سُوْلِ اَللّٰهِ مَرَا فَرْ مَوْعِدِ اَنْدِ كَهْ شَرْ اِيْشَانِ رَا كَفَا يَتِ كَمْ بِسِ اسْلَاةِ كَرْدِ بِسَاقِ  
 وِلِيْدِ مَغِيْرِ وَكَفْ پَايِ عَا صِيْ بِهْ وَاِيْلِ وَبِهْ بِيْجِيْ حَارِثِ بِنِ قِيْسِ وَبِرْوِيْ اسْوَدِ بِنِ يَفْعُوْثِ وَبِجَشْمِ اسْوَدِ بِنِ  
 وَهَرْ بِيْچِ اِيْشَانِ بَا نَكِ زَعَا نِيْ هَلَاكِ شُدْ وَبِيْدِ بَدِ وَكَانِ تِيْرِ تَرَا شِيْ بَكْدِ شَتِ وَبِيْكَانِ دَرِ دَا زْ اَوَا يَجْتِ اَزْ  
 رُوِيْ عَظْمَتِ سَرْ بِرْ مَكْرُودِ كَهْ اَزْ اَرْجَامِ مَانِ كُنْدِ بِكَانِ سَاقِ پَايِ اَوْ مَجْرُوحِ كَرْدِ مَرْكَرِ بَا نِيْ اَزْ اَنْ بَرِيْدِ رَا كَشْتِ  
 وَبِيْدِ مَرْخِ رَفْتِ وَخَا رِيْ دَرْ كَفْ پَايِ عَا صِ خَلِيْلِ پَا يَشِ دَهْمِ كَرْدِ وَبِيْدِ اَنْ جَانِ بَرَادِ وَاسْوَدِ بِنِ يَفْعُوْثِ رُوِيْ  
 خُوِيْ رَا بَجَاكِ وَخَا شَاكِ مِيْ زِدِ تَا هَلَاكِ شُدْ وَجَشْمِ اسْوَدِ بِنِ مَطْلَبِ نَا پَنَاشِ اَزْ عَضْبِ سَرْ بِزِيْ  
 مِيْ زِدِ تَا جَانِشِ بَرِ اَمْدِ اِيْنِ اِيْتِ نَا زِلْ شُدْ كَهْ اَرْفَا كَفِيْنَا كَ الْمُسْتَحْفِرِيْنَ بِدَرْ سَتِي كَهْ كَفَا يَتِ كِيْ دَمِ اَنْ تَوِ  
 شَرِ اسْتِغْفَارِ كُنْدِ كَانِ رَا اَلَّذِيْنَ يَجْعَلُوْنَ اَنَّا كِيْ سَا نَدِ وَشَرِيْكَ سِيْ كُنْدِ عَ اَللّٰهِ بَا حَذَا جِيْ اَلْهَآ  
 اَخْرِ خَدَايِ دِيْ بَرِ بَا طِلْ فُسُوْفِ يَعْكُوْنُ بِسِ زِدِ دَرِ اَمْدِ عَا فِيْتِ كَارِ وَبِهْ پَسْتِ عَا فَا تِ كُوِيْ خُوِيْ  
 وَلَقَدْ عَلِمْنَا اَنَّكَ وَبِدَرْ سَتِي كَهْ مَآ سِيْدِ اِيْنِمِ اَكْهْ يَفِيْقُ مَدْرَكِ تَنَكِ مِيْ شُوْدِ وَسِيْ تَوِ بِمَآ يَفِيْقُ لَوْ تِ  
 بَا يَزْ كَا فَرَانِ سِيْ كُوِيْنْدِ اَزْ شَرْكِ خَدَايِ وَطَعْنِ قُرْآنِ وَاسْتِغْفَارِ بِيْرِ شَوَارِ مِيْ اِيْدِ تَوِ اَزْ كَعَا  
 فَبِيْجِ بَحْمَدِ يَكْتِ بِسْمِ كَرْتِ سَبْحِ مَقْرَبِ بَحْمَدِ بِرْ مَرْكَارِ خُوِيْ عِيْنِيْ يَكُوْ جِيْ اَللّٰهِ وَبِحْمَدِ كَرْتِ اَلْحَمْدُ







متعلق بامداد است یعنی شمال و قیام در ایشان پوششی است کرم گسترده یعنی جاهای از پیش و سوی که سر را  
باز دارد و منافع دیگر شمار در ایشان منفعتهاست ان شایع و شیر و گاو و گوسفند و تجارت و خزان و  
صنایع و کسب و کار و ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پیر میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون  
لحم و شحم و اکل غیر انعام چون بنور و صید پر و بچوکیا غیر معتد به است و کرم قناریا و مر شمار است  
درین چهار بابان جمال زینتی و اراشی یعنی درهای خانه شاد و وقت بدین انعام زینتی باید  
حسن و نیکوئی نکاهی که بازی آید از حیوان یا رامگاه خویش یعنی آخر روز و حسن کسب و حزن و  
که برهن می روند به مراعی خود یعنی بامداد و تحویل اقل کرم و بر صید از ندرها که از بار یا ابدان  
شمارا الی بلدکم تگنوا بشهری که نباشد شما بالغیه رسد بدان دیارهای کون بار یا سوار یا بیاده الله یشتی  
الله نفسی مکر به رنج و سختی که بید فناء شمارسد اهل کرم را یکی بد که با استعد تجارت خود هیچ شهر عیان شمار  
و یمن نتواند رفت مگر بشقت تمام پس حقیقت و تم شمار و انعام فرمود انکم بدرستی که از نیکان شما  
گروفت و هر بامست نعت دهند و ادبی سابقه خدمت رستم بخشایند است که از نیکان چهار بابان کاد  
بر شما آسان کرد و الخیل و بیایند اسما و کالبغال و اشتران و اوا الحمیر و خزان و البکرها و انا  
نشیند انا و وزینت و تارایش کنند روزگار خود را بدان اراشی و کرم و بیایند چنانچه  
اینها را از نیکان که تعلق الی ان چیز را که شما میبایند از حشرات و علوم و بطور و جانوران ای و گفته اند  
که مراد بضم بصنی است یا ملایکه حافات و صفات یا مخلوقات مادی قاف در باب آورده که سکوت از تقصیر  
انچه حق بجه و تم میباید که مالا تعلون اوی است و علی الله و بخدمت قصد السیر بیان راه  
سیانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا مراد است اقامت طریق مستقیم و تقوید آن نه بر میل  
و جوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد است راه حق یعنی دین اسلام و شما و مست یعنی از راه  
که خلقان روند جایز که و منحرف از مقصد یعنی کرم با هوا و برعت و کوشاء و انخواستی حذای که راه  
غاید لهدکم اجمعین هراسته راه نمودی هم شمارا و توفیق رفیق ساختی تا هم سایلان بفضیل  
رسیدند ی هو الذی انزل او است الله و فرستاد من السماء از آسمان یا ان عذاب یا ان آسمان بر عذاب  
و از عذاب بر زمین ماء ای لکم شرب شمارا از آسمان و شرب و شرب و این باران باشد و رخت  
مراد گیاه است که از زمین رسید نه بنای که از آسمان باشد فیروز دران نبات رسته شمعوتی می چویند  
چهار بابان خود را بنیت لکرمی رویا نیم ما و حفص یا بخواند یعنی ی رویا شد حذای بر این شمارا از نیکان  
باب باران کشت و ارام جوب غایب است که زراعت میکنند و التوت و درخت زیتون را و الخیل  
و خرما بنان را و الاعداب و تاکهار و من کل الثمرات و بمعنی از هر میوه که در دنیا مکر باشد زیرا که هر  
میوه موجودات نباشد الامر بصی است ان فی ذلک بدرستی که درین رویا بیند جوب و الخیل و لکرم و شرب



الطاهر والظاهر  
الظاهر

روشن بر قدرت و حکمت الهی لَقَوْمٌ يَتَفَكَّرُونَ مرکوبی را که فکر کنند و قایل در آن که و اندر زین افتد و آب  
در نفوذ کرده استفسر کرده و اعلاء او مستحق گشته ساقی از و در هوا تصاعد یابد و اسفل او بشکافتن پی  
از و در زین متشخّص شده و بنشیند ساعب ساعت زیادت بکند تا وقتی که ازهار و انوار و بسوی بران پدید آید  
هر بسو را شکل دلیلی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان طعوم نیست الا بقدر فعل  
مختار نفس و لغو روضه جان بخش جهان از آید با غنچه کون و مکان از آید کرد زهر شایع کل و برک باز جلوه  
او نقش در اشکار و سحر لکم ورام گردانید برای انتقال شما اللیل والنهار شب و روز بلیک برای آرایش  
و مرکوبی برای اسایش و الشمس والقمر و افتاب و ماه را برای انضاج فواکه و ادراک ریح و معرفت  
حساب سینی و فصول و انجوم و سحر آت بامر و ستارگان را برای شناختن راههای معینی بدین شماره  
نفع میرساند در حالتی که هستند و ام شکران بامر خدا که برورد کاهه ان فی ذلک بیدستی که در افکار آیات  
هر آینه علامتهای و علامتهاست بر وحدانیت صانع حکیم لَقَوْمٌ يَفْقَهُونَ مرکوبی را که تفکر میکنند  
در احوال نباتات که خالی از خفای نیست تفکر و خود و درین دلالت که بغایت ظاهراست ذکر عقل کرد و معاذرا  
و دیگر ورام گردانید آنچه را که از دنیا است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین از هرج و مرج و محتاج اید یعنی  
شمالا سیر ساخت نفع گرفتن برافرا از نظم و مشارب و ملابس و مرکب و سلاح مختلفه الا که در حالتی  
که مختلف است حیات و اشکال و اصناف ان ان فی ذلک بیدستی که درین مخلوقات لایسته هر آینه دلالتی و  
نشانه ایست بر وحدانیت حق لَقَوْمٌ يَزْكُرُونَ مرکوبی را که یاد کنند و هو و او است که الهی  
سحر البحر سخن گردانید در بیان بحیثی که شما متمکن اید از انتفاع بدان یکا که در و مید بیکند لایکون  
منه تا بخورید از و کوا طریقا کشت تان یعنی ماهی و سحر جو این و دیگر عنص سیما بد در و تا بیرون  
آید از و حلیه تلبسوها بپایه که بی پوشید یعنی استخراج بیکند آنچه از و پیرایه می سازید چون لؤلؤ  
و مرجان و بی پوشند از از زنان شما و چون ترین برای رجلا باشد پس حلیه بدیشان نسبت وارد  
و تزیین الفلک و بی بینی کشتیها را مواخر روند و شکافند آب فیندر دریا و لبتغوا و دیگر تسخیر بحیر  
شمار برای انست که بچرند بر کوب در کشتی من فضله رسد و که سبب صحت رزق است و لکم تشکرون  
و شاید که شکی کی نبده خدایا بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که ممالک را سبب نافع  
ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه و تعالی از روی ظاهر در زمین دریاها را از آید چون قنم و مکان  
و محیط و جزآن و برای عبور بران کشتیها مورد فرموده و از روی باطن در نفس آدمی درها را پدید آورده  
چون دریاها و حرم و شغل و غم و غفلت و تفرقه و برای عبور از ان کشتیها و یقین نموده و که در کشتی  
توکل نشیند از دریای شغل ساحل فراغت رسد و هر گز بکشتی رها نماید از بحر غم بساحل فرح رسد  
و هر کسی در کشتی قناعت جاع کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکی نشیند از دریای غفلت



بساحل الکافی رسد و هر که بکشتی بر حید در آید از دریا های تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه بقاء است  
و جمعیت در فنا با خود آن در محال در تفرقه اند و بخود آن در مرتبه جمع **حساب خودی قلم در کس در**  
**بخودی علم بر کس تا بجای رب لا یزول** راه کی رسی در حیم **والله و الی فی الارض و بیارید و بنهاد و در زمین**  
**روایی که هماء بلند و بلند که ان نمید یکم** قایل نکند بشما در زمین یعنی متحرک و مضطرب نکرده و در میان این  
مضطرب نکرده اند در خبر است که چون حقیقت و تمیز بین **بیارید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفته**  
این بساط مفرح کسی نمیتواند بود حق تم بر روی کوهها **بیارید تا قرار گرفت و در تیسر فرسود که چون زمین**  
ازین شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سجده و نظم فرشته را که او را صاعده مایل گویند **بیارید و بیقرار بود**  
**پای بر زمین نهاد و زمین برای پای او بجای خود قرار گرفت پس کوهها را بخر** بر زمین ساخت تا ایستاد  
و **آفتاب و دیگر در زمین بیارید** جوهای چون **بنل و زراط و دجله و جحون و جحون و شمال آن و سبک**  
و دیگر پدید کرد در زمین را **هماء از موضع بموضعی لغکم** گفتند و ک تا باشد که شما را یابید **بنادله و مقادیر**  
خود و **ملائکات و دیگر پدید آمدن شفاء راه روزگان از کوهها و بیستها و غیر آن و بالجسم و بر ستارگان**  
چون **زیا و نبات النعش و فرقدین و شعورین و سماکین و جدی و مانند آن هم گفتند و ک ایشان**  
یعنی قریش در خشکی و ترکی را می نماید و می پائید اگر چه **اهتمام بخور هم مسافران را میراست اما ایشان**  
مشهور بودند در رحلت الشتاء و الصيف **بالک راه ایستاده از مردم بهتر می شناسند انی یخلق**  
ایا کسی که نمی آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد **کن لک یخلق باشد که میجو کسی که نمی آفریند راه آنها**  
که ایشان را بدون خدای می پرستند چون عیسی و عزیس و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ  
مشابعتی نیست پس عا جری را **المیرک قادر ساختن غایت عناد و جعل است افلا تذکر و ک ایا یاد**  
**نمیکند آنها را یعنی میکند قادر یا بید فساد و اعتقاد خود را و ان تعدوا و او ان خواهد که شمارید**  
**نعمت الله** نعمتهای خدا را که بشمار زانی داشته **لذکر خصوصها** نتوانید شمرن آنرا و چون از شمار رفت  
عا جری پس چگونه بیکر آن قیام **توانید برون ان الله لغفور بذرعی** که خدایا مرا زند است ای مدادی  
شکر تقصیر کنند و میکنند **ان رجیم** مهربانست که بتقصیر شک گذاری **نعمت از شما باز دارد و الله**  
**بعلم و خدای میداند ما نشیر و ک** آنچه پنهان دارید از عقاید و **ما نقولونک و انما اشکارا کیند از احوال**  
**والذین یدعونک و انما کلام باطله** یعنی انند کفار که وی پرستند **من دون الله بجز خدای که**  
**یخلقون شیئا** یعنی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرند و چگونه آفرینند و **هم یخلقون و حال آنکه**  
ایشان آفریدند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود دیگری و محتاج مکر باشد و خالق  
واجب **الموجود** پس ایشان شرکت حق را نشانند **انوات و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند**  
**غیر احیاء نه زندگانی** یعنی بسان جمادات نمی شوند و نمی پستند و نمی گویند و **ما یستعرونک و نمیدانند**

ایا در بعضی



ایمان یبصرونه که بی برانگیزه خن اهند شد ایسان یا عید ایسان پس چون وقت بخت خود و غیر خود را  
ندارند چگونه جزا خواهند داد ترسندگان خود را و معبود باید که بخشش بندگان خود را تا بود و بر افعال جزاء  
بریشان ثواب دریا می آفرده که روز قیامت بتانرا برانگیزند و فوات ابروح تا از عید برانگیزند المعصم  
خدای شما الذوق احد خدای یکتا و یگانگ است قال الذین لم یؤمنوا پس انکسای که یکر و قدر بالذ خسری  
بسیاری دیگر معنی تصدیق بخت نمیکند قلو لهم ترکوا دهاء ایشان نداشتند است و راستی را  
ناپذیرند و هم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا در کلمتی میکنند از  
قبول ایمان لا جرم هرینه راست و درست است ان الله یعلم که خدای میداند ما یسررون  
آنچه پنهان می سازند از مکر بر رسول خدای وما یعلمون و آنچه انکار میکنند از حرب و محاربت با وی  
انهم بدین که خدای که یحب المستکبرین دوست میدارد متکبران را که از توحید خدای تصدیق  
پیغمبر صلی الله علیه و آله سرکشی کنند و اذ اقبل لهم و جو گویند متکبران را یعنی اتباع و سلفه برینند از روی  
الشراف ما آنکه که جزو ستاد ربکم پروردگار شما بر محمد این سخن بر سید استغفره و لهم است  
ایشان بنزول قرآن مقرب بودند اما چون کسی را با ستغفره بر سید می که خدای چه فرستاده است  
قالوا گفتند اساطیر الاولین آن فرستاده شد که سرگذشت های پیشین است یعنی هیچ فرستاده  
و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن توفی را که ساخته و حق تعالی فرموده این  
عمل کردند لیجلی تا بردارند اوزارهم بارگناهان خود را کابله بنام یوم القيمة روز رتخیز  
و ین اوزار الذین و بردارند بعضی نیز از گناهان انکم یصلون گمراه ساخته اند ایشان را بغیر علم و دانشی  
با مقدار که حصه منلال باشد یعنی عقوبت که خود خواهند کشید بنام و هم حصه از عقوبت قوم  
که بجمل و نادانی ایشان را گمراه کردند الکساء بدینند که بد بار نیست ما یزرون آن باری که ایشان میکنند  
قد کفر الذین بدینست که مکر کرده اند انکم بودند بن قیلهم پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیاء فای  
الله پس بیاید زمان خدای بنیائهم بان بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخیرانی بنای ایشان  
صادر شد بن القوا از جهت اساسی با عیدی که بنا بر آن موضع بودند حق علیهم الشفق پس بنی  
بر ایشان سقوفاء خافه من قر قیسم از بر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دوارها برین  
امارت است با هضم یک و هلاک ایشان در آن بعضی برانند که مراد ازین بناء صرح غرود است که بیابان ساخته  
بود و ارتفاع آن پنج هزار گز بود و گویند در فرسخ و عرض آن که تصد امیر اسمان کند و بر خدای ابراهیم صلوات  
مطهر شده با وی متعانه نماید بعد از اتمام صرح با وی از صلب هیبت الهی بوزید و آن بنای ازینج و بنیاد برین  
و در تفسیر ثعلبی آورده که سر بنای در دریا افکنند و باقی بر خالهای غرود بان بیفتاد و او از معصیب از آن پدید  
آمد زبان سبیل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثر نام داشته



به بابل ایست محمد بن و طریحا آورده که زبان مردم در زبان غرزد سرپایی بود چون سقوط صرخ واقع شد زبانها را  
پدید آمد و هر تویی بنیانی در سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیکر ندانست و هفتاد و دو زبان مخلطه  
پدید آمد پس حقیقه خبر رسید که آن قوم که پیش ازین هر یک دند یعنی غرزد و اتباع او بخراپی بنهاده ایشان حکم  
کردیم و انشأ الله و بیاید بدیشان عذاب من حیث اکریشعون ان از اینجا که ندانستند یعنی وقتی که  
طمع نداشتند یا از قری که متوقع نبودند در میاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر غرزد تسلط  
شد و در باب آورده که خدای تعالی غرزد را مبتلا کرد و ایند پیشه که در سیتی آورفته بود در ارم الدماغ جای رفت  
و نیز که شد و چهار صد سال در اینجا ماند و درین مدت بیست و سه مرتبه بر سر او می زدند تا فی الجمله از آبی می  
یافت شیخ فرید الدین عطار در وجود منطق الطیر آورده **بیم پیشه بر مرد شتر گماشت در سر او چار صد**  
**ساعت بداشت چون دهد حکش ضعیف را ده سبک خصم قوی را بکند ثم انی یوم القیمه پس روز**  
**قیامت یحییهم رسول الله** ایشان را عذاب کند با تش جناح در دنیا معذب کرد و ایند بافتا وضع  
و استیلاء بعوضه بر لشکر و یقول و گوید خدای در آن روز این شتر گماهی که اندانند انباران از بعضی آنها که کان  
می بردند که شریکان مراند الذین کنتم انکه بر دید شما که از روی سستی و تشاقون خلاف سیر و دید با یغیر  
یا نؤمنان فیرم در شان ایشان قال الذین کونید انکه او تو العلم داده سئل الله علم را یعنی اهل علم از  
انبیاء و ملائکه یاد آید که خلق را بتوحید خواندند و کونید ان الخیر فی الیوم بدرستی که خوار و سوزنی  
درین روز و الشیوع علی الکافین ویدی یعنی عذاب بر کافران است الذین تتقیهم الملائکه فرایند  
فرشتگان ایشان را یعنی انواع ایشان قبض کنند ظلمتی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسها  
خود بکفر و چون مرک را معاینه دیدند قالوا السلام پس در انداختند صلح را و قرار کردند بر و بیعت و وصایا  
حق یارون نهادند و گفتند ما کما قول بنویم ما که عمل کنیم سویم از هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک  
و عصیت را سر نشوند حقیقه سیر یابد یل یعنی کافر بودید و معصیت کردید ان الله علم دست بدرستی  
که خدای داناست بما کتم تعلمون بدینچه بودید که عمل میکردید و بدان شما را پاداش خواهد داد و پاداش  
آنست که گویند فاذا خلوا پس در آید ابواب جحیم بر روی دوزخ یا بدرگای که آماده برای شما خالیدین  
فیتها در حالتی که جاوید باشند در ان فلیس سوی الذکرین پس هر آنکه بر سقایی و بدارام کاوی است  
سکیم از جحیم آورده اند که احماء عرب در بوم کسان فرستادند بکه خیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحقیق کرده  
بدیشان رسانند چون فرستاده از کفاری پرسید که بر محمد صحت فرود می آید میگفتند احسانهای  
گذشتگان چنانچه کذبت و قیل و چون گفتند الذین اتقوا مرا ناز که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان  
ماذ انزل ربکم قالوا حین می چید و فرستاد برده کار شما گفتند فرستاد و نیکی مراد قرآنست که جامع  
جمع خیرات و سستی مجموع حسنات و برکات اوست و نیکیها دنیاوی و دینی و خویهای صوری و معنوی



فاشی از ولایت احسن سرانرا که نیکو کردند در افعال و گفتار  
 الله محمدا و آله فی هذه الدنيا درین سری حسنة مكافات نیکو است  
 و فتح و نصرت و الله از الله خیرة و ثواب ایشان در سری دیگر خیر است و كنتم  
 بر همین کار و نرا بهشت و گفته اند نیکو سری دنیا که در وقیع زیاد اخراست میتوان کرد و نکه الدنیا مذهب  
 الاخرة وید این قولست که بزبان گفته و در یک حصا عندك علم بگویند امروز تا نجاتی به باقی که فرخا بر  
 رجوی قادر نباشی که اینجا کنت کردن و نندیدی در آن خرمه بدینم ازین نه ازین جئات عذرت  
 سرایستفان برستان اقامتست که روز قیامت یدخلوا فها در آمد بدان تجری می رود و حتما الله نارا  
 ازین سارا از بستان جویها هم قیما سریا نراست در بهشت مابین آن و آن چه خواهند از انواع  
 مستحبات در جواب کسی اید شاید بهی خواهد که بدرجات انبیاء و سارا اولیاء و مراتب شهادت  
 برسد و گفته اند که در بهشت غلظ که موجب این تمنا ها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدینچه دانست  
 باشند راضی خواهند بود که لك مثل این جزاء تجری التقیین پاداش میدهد خدای سر متقیان را  
 الذین انا انهم الملائكة میرانند ایشان را از فرشتگان بار خدای سر متقیان را طیبین در حالی که پاک  
 باشند از ثواب شرک و عصیان یا خوشوقت باشند با آنکه مرده دهند فرشتگان ایشان را از روی تعظیم  
 یقولون کونید سلام علیکم و سلام خدای بر شما یکنیده سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام  
 گویند و ابوعوث ثوبی اذ خلوا الجنة در آید در بهشت که برای شما احاده است بما كنتم تقولون بسبب این  
 بودند که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل یظرون ایا انتظرون یعنی منتظر نیستند الا ان  
 یأینهم الملائكة مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یا قی یا باید امر انك و نجات  
 پروردگار تو یعنی عذاب استیصال ایشان که لك مانند شرک و کذب ایشان فعل الذین کردند انا که بودند  
 من قبلهم پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما ظلم الله و بر ایشان ستم نرود و خدای  
 ساک ایشان و کفر کا نرا و نکره بودند ایشان که بکفر و ضلالت و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای  
 خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشان را حکم عدل سیات ماعی و جزاء آن بدیها کردند  
 رحاق بهم و زود آمد بدیشان یعنی و گرفت ایشان را اما کا نرا و نکره بودند که بان یستخرون  
 هرا میکرد یعنی عذاب برعود و قال الذی اشرکوا و گفتند انا که شرک آوردند لو شاء الله  
 اگر خدای ما عبدنا سید و نکره نمی پرستیدیم بجز خدای من نمی هیچ چیز بخو و لا ابا و نا  
 و نبدیران ما و لا حقنا و حرام میکردیم من و نکره بی حکم خدای منی هیچ چیز از بحیر و ساینه  
 و غیر آن شرکا را این سخن را از روی استغناء گفتند نه بخل و معیت و صفات طوبی حسین بن  
 الفضل ره گفته که اگر کار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حقیقیه و تقم



ایضا و ابداً ان عیب نمرودی گذشت مانند که در اهل که فعل الدین من قبلهم کردند آنکه پس از این بود که  
و تذبذب و تحريم حرام فعل علی التوسل پس هست برستادگان یعنی نیست بر بیان الذالک الی  
نکر رسانیدن پیدا بیدار کنه سر طریقی را و لقد بعثنا و هراینه ما فرستادیم و فرمود ایم له و انا بقوم کویت  
ان اعبدوا الله انتم پرستید خدایا و اجبتوا الطاعات و پر هیز کنید و یا یکس روید از پرستیدن  
طاعت و آن چیز نیست که بدو خدای پرستند ثم پس ازین ام سن هدی الله کس بود که راه نمود  
خدای او را و توفیق ایمان داد و منهم من حققت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالت بر و کلامی  
بسبب خذلان الیه فسیروا پس بریدای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین و انظروا کیف کان  
پس بنکریا که چگونه بود عاقبت الکذیبین منتهائی کار نگذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذید  
و نظر فکرت و عبرت در آن نمرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند جان هلاک شود که  
ایشان شدند ان تحرضوا اگر سخت کوشی و حرص و زحمت ای محمد علی هدایتهم برده یافتن سرکان  
فان الله پس بدستی که خدای که یقیناً راه نیاماید من یفضل انما که میخواهد مکر ایها و ما لهم و نسیت  
کرهانرا من تاصیرن هیچکس از یاران که دفع کند عذاب را از ایشان و در بیان آورده کی که از سعادتمندان  
برگازید یعنی بود یقضاء آن رفت و رانما مکالمه گفت بدان خدای که بعد از عذاب مرک بقاء و اسیر و ام  
کافر گفت نواید و اری که بعد از ترک زنی شوی سلمان گفت آری آن کافر با بیان غلاط شد که در کسر  
او مقر بود سو کند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زندان شود ایت آمد و اقسامی با الله و سو کند خردمند  
محمد ایمانهم سخت ترین سو کند ایشان یعنی جهد کردند در تفسیل سو کند و گفته اند لیست الله  
نه بر انگیزد خدای من بموت از آنکه بمیرد و بکلی ایجا نیست بعد از نفی خواهد یعنی بر انگیزد ایشان را  
و وعد کرده است و وعد کردی علیه بروست و وفا کردن بدان یعنی وعد لازم و وفادار حقاً  
و راست و لیکن التاریس و لیکن پیستر او بیان لا یقولون میند انند لیست حق تعالی  
بر می انگیزد ایشان تا بیان کنند لهم برای ایشان الدی یخلفون ان چیز را که اختلاف میکنند فیته در آن  
از امور بعث و حشر و لیعلم الدین کفر و ایمان بدانند انانکه مکر هین اند انهم کانوا از آنکه  
بودند کافران دروغ گوین در انکار قیامت انما قولنا جزین نیست که قول ما لشیء چیزی را  
اذا اروناه چون خواهم از دیدن او را ان تقول انست که یوم که کن مرا بجز برا که بیانش میگوید  
پس بیانشد ملخص سخن است سرور که تکوین ما را ایشان را سقوط بر ما و بدو نیست پس کی که ابتداء  
بی سبب ما قادر باشد بر ایدای چیزی هراینه قدرت او از عادت آن شیء با وجود ما در بخار هدماند  
**تسم** آنکه پیش از وجود جان بخشند هم تراند که بعد از آن بخشند چون در آورده از عدم وجود به عجب باز که  
موجود و الدین هجر و انا که بریدند از اوطان خود فی الله مکرر اندن حق خدان برای رضای او



از آنکه ستم دیدن شده بود مراد اینها اند از محاب رض عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بجهت  
 هجرت کردند حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که لَنُبَدِّلَنَّهُم مِّنْ مَّكَانٍ أَلَدٍّ لِّمَكَانٍ ذَرِين سَرَّحْنَاهُ  
 شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو و لا جسر الاخری الکبر  
 و هراینه مرد آخرت مر ایشان از بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق رضی الله  
 هو که یک از مهاجران اعطا دادی گفتی بیکر خدای زادرین رکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما لو خر  
 لک فی الدنیا افضل لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند که خدای مهاجران را در هر دو سری مرید میدهد هراینه  
 با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الدین  
 صبر فی مهاجران افاغند که صبر کردند بر مفارقت وطن و از آن کفار و عی یزید و جو پر در کما خود و یقولون  
 توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض نمایند آورده اند که قریش میگفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشر را بدین  
 فرستد بلکه فرستگار از اسعوث کوه داند تا خلق را بدو دعوت کنند قوله ایشان را این فرستاد و ما ان سئلنا  
و فرستادیم بر سالان تو قتل پس از فرستادن تو الی الرجال کمر مردانی را از ادیان که بریان ملایک یوحی  
الیه و حی و ستاده میشود و حق بصیغ ستم بخواند یعنی و حی میفرستادیم بدیشان بلخصه سخن است  
 که ست الهی بران جاری شد که بشر را بر سالت فرستد نه ملک را فایقوا پس پس سید اهل الذکر اهل کتاب  
 یعنی علماء ایشان را انکشتند که تعلمون که هستید شما که میدانید تا بدانند که انبیاء گذشته هر بشود و اند  
 بعوث شده بام و ستاده گشته و انبیاءت با معجزات روشن و الزبیر و کنا بهاء نوشته و انزلت  
 و فرستادیم الیک الذی بتو را از آنکه سبب یاد کردن خداوند است سبحته تعالی لبیک للناس قارون  
 و هو الذی بری مرهمان ما فوکل انچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از ادا و نواهی  
 و کلام و تا شاید که ایشان متفکر و تفکر کنند در آن و دانند که کلام مخلوق نیست اقامت الدین  
 ایا این شده اند آنکه می گویند انکشتند که انکشتند انکشتند انکشتند انکشتند انکشتند انکشتند انکشتند انکشتند  
 آنکه به نسبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که ایا ایشان خود را این میدانند و میدانند انکشتند انکشتند  
 از آنکه فرمود خدا هم الذین ایا زادرینم جناح قارون راف و برد او یاتیمم العذاب یا این انداز  
 آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یستعرون از آنجا که ندانند و امید ندارند جناح بقوم لوط عم  
 اند او یا خدیم یا از انچه بگردانید از آنکه حق بر ترس از هلاک پستیان یعنی ترسان شوند از عذاب  
 قوی که پس از ایشان بوده و در حقی همان قس عذاب بدیشان فروداید فان ربکم پس بدین که پروردگار شما  
 رؤوف هراینه معربانست که بر داری میکند بایندها که رجیم جفا بیند است که تعجیل نمیکند در عقوبت  
 ایشان او کم یروا یا منی نکرند این کافران الی ما خلق الله بسوی انچه از دنیا است خدای منشی از چیزی  
 که او را شخص است یستقیو خللا لیکم و سیاهاء او عی الیمین و الشمال از راست و چپ یعنی انچه را



سجده است که در آن سجده خدا را و هم در آن سجده می کنند و این سجده را در آن مکان که ایشان را  
خاضع و متواضع و تفسیر زاهدی آورده که معنی سخر است که کاروان را سجده کنند به زبان که سایه های ایشان  
خضوع و خضوع میکنند و در خدا را سجده میکنند آنچه در آسمان است از علویات و مافی الارضی و آنچه  
در زمین است من ذابته از جنبه کان و الله یکره و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان  
با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طاعت در سجده مرید این قولست میگویند  
و لا هم یستکبرون و فرشتگان سر کشی نمی نمایند از عبادت او صاحب بیسیان گفته که سجده و نوح است  
سجده عبادت که وضع جمیع است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوالعقول است و سجده تذلل  
و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلا است درین ایتیه سجده باید کرد این سجده سیوم است از سجده های  
قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوق حواله  
سجده میکنند پس بنده باید که درین دو صفت موصوف گشته خود را در زمین ساجدان کجا پس بدو تحفون  
می ترسند ملائکه ربهم از عذاب ازین کار خود که نگاه فرستد من قرعهم ازین بر ایشان و یفعلون و میکنند  
بطوع و رغبت مایوسون آنچه فرموده شده اند با آن از پرستش و ذکر و قال الله و گفت خدایا که  
تخضعوا و را بیکدیگر بیاورید این استین دو خدا را بخدای ایشان برای تاکید است انما هو الله و احد  
جزین نیست که خدای واحد معبود نیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت  
شرکت بر آنست و چنانچه باره واضح ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد نه کل الوجوه و متعلق  
بنوع هیچ شیئی از اسباب ملک امیا از وی ظاهر بود و او فی اسباب و قیام بود از خود صفات ذات  
خدا نیست شیئی گشته این قیامی قاهره پس ازین پس سید النفات از غیبت بتکلم ابلغ است  
در تهب و تحویف و که خدا را است مافی السموات و مافی الارضی آنچه در آسمانست و زمین  
است یعنی مخلوق و مملوک است و که الدین و مرا در است اطاعت و اصبا لازم و واجب یاد پس بدین  
مرا و باقی و ثابت با او است جزا دادم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی انفعس الله دیا  
بدون خدای از کسی دیگر تقوت می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر نیست و با یکم و آنچه بجا  
رسیده است من فزع من الله از نعمتهای چون صحت و غنا و خصب پس از خداست ثم اذا  
پس چون سقم القصر برسد بجا سختی چون مرض و فقر و قحط و آله تجارون پس بدو  
می نالید تضرع و زاری بدهد او می کشد شتم اذا پس چون کشف القصر بر دارد آن سختی که از آن  
می نالید تضرع عنکم از شما اذا فزع منکم مرگ می از شما یعنی کقاب ربهم بیشتر کون  
بخداوند خود شرک آید محققان برانده که شرک اینجا ملاحظه اسبابست یعنی از سبب غافل  
شدن مرچیز از ان وصول عطا در بلا سی باز بندند لیکن قروا تا کفران و زندگیا شیتانم



کلام خود برانید و از دنیا بفرار دارید و فسق و فجور این زاده باشد که بداند عاقبت امر خود را این سخت ترین  
 و عید نیست اهل کفران و یجملون و میکند کافران یعنی مفری ساند لایزال یجملون برای افعاله پیدا نند یعنی  
 بتانی که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود میدانند از شفاعت اتمام تعیین میکند برای ایشان نصیب  
 بهر تراز قناتهم از آنچه بدیشان دادیم از کشتیهای و چهار بایان چنانچه فرموده و جعلوا لله عاذر و عذر الحرف  
 و الانعام نصیب الدیة و بیان این کلام در سوره انعام گذشته قَالَهُ لَشَأْنٌ سُوکند چندی که بر سید خواهد شد  
 روز قیامت عَا كُثُرٌ تَقْتَرُونَ از آن چیزی که هستید که انتر ایکنند و دروغ بوی بایند که بتان خدای  
 و بانصب زرع و انعام بریشان تقرب میکنیم یجملون و میگویند که می ساند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مرخصه بر دختران  
 خرا و کنا نه میکنند که ملایکه دختران اند و سخن بنویس آن بود که حق تم مصاهرت کرد و ملایکه متولد شوند  
 سَجْنَةُ پاکست خدای از قول ایشان که میگویند که خدا دختران دار و لَمْ تَأْتِ تَحْوُونَ و برایشان راست  
 آنچه از خود دارند و بدان نازند یعنی پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ بَلَدًا نَجِيًّا  
 بولد است دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که نژاد خستری متولد شد ظل و جنة کورد در وی او  
 سُودَ آسياه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم و هُوَ کَظِيمٌ و او بر شد از خشم بر زن خود که برادر خست  
 نژاد ی تَوَكَّرِي پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه ایشان و خویشان من سُوْرَ مَا  
 بَشِّرَ به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده باشند بان یعنی از قوم خود پنهان دارد که مراد خست نژاد  
 و در تغافل اند اَعْمَسُکُ ایا نگاه دارد آن مولود را عَمَّ هَوَّی بر خواری و ذلت اَمَّ يَدَسُّرُ یا پوشد او را  
 فِي التَّرَابِ در خاک یعنی زن را در کوبد چنانچه بنویسیم و بنویس یک دندال ساء بد اند که بدست مایجملون  
 آنچه حکم میکنند سرکان یعنی دختر که پس ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّهِ بَنَاتٌ کُلُوْهُنَّ  
 مرانازا که نمی روند بِالْاَخْسَرِ بَسْرَای عَفِی سَلُّ الشُّوْرَ صفت بد است یعنی صاحب زن و فرزند و کراهیت  
 بنات و زن در خاک کردن و لِلَّهِ الشُّلُّ الْاَعْلَى و مراد بر است صفت بدست یعنی و جوب ذاتی و غناء مطلق  
 وجود شامل و تقدس از صاحب و ولد و هُوَ الْعَزِيزُ و او غناست و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ حکم کننده  
 به علت ایشان تا وقت معلوم و کُلُوْا خِذْ اللهُ النَّاسَ و اگر بیکر خدای مردمان یعنی کافران را بظلم  
 به سم یعنی بقر ایشان سَاتَرَكَ عَلَیْهَا نَذَارَ بر روی زمین من ذَاتِ بَیْجِ جنبه بسوی کور و کُلُوْا اَخْرَجُ  
 یکم باز پس دارد ایشان را و علت دهد اِلَیْ اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شد برای موت یا عذاب ایشان  
 قَاذَا جَاؤْ بِسِوْنِ بیاید اَجَلُهُمْ وقت بمقدار ایشان برای عقوبت یا مرگ لا یَسْتَا حَرْوُونَ سَاعَةً باز پیش  
 ساعتی از آن و لَکِیْسٌ قَدِیْمُونَ و پس بیکرند ساعتی بدان بلکه بمرند و عذاب شوند همان لحظه و قَتَلُ  
 و یجملون و حکم میکنند لِلَّهِ مَرْحِلَای یعنی برای آن مایکی هَوَّی آنچه نمیخاهند برای خود یعنی دختران یا شرکت



در حدیثی و مرقی و ... اَلْاَشْیَاءُ الْکَذِبُ و با وجود این میگویند زبانی ایشان دروغ را یعنی میگویند  
اَنْ هُمْ الْحَسَنُ اِنَّ اَیْهَا نَزِیْسَتِ بَسْمَتِ یا پاداش نیکو کاران میکنند اگر فرضاً رجوع با خدای باشد مال  
نزدیک او مرتبه خواهد بود ان فی عند الحسني حق تم میفرماید که دروغ میگویند که جسی مرحقاً چنین است  
که فردای قیامت اَنْ هُمْ النَّارُ بدستی که باشد ایشانرا آتش و دوزخ و اَنْ هُمْ مَقْرُطُونَ و تحقیقاً که ایشان  
مترکان و همچو رانند در آتش بی اعتبار و بعد از مذلت شرکان و حال کار ایشان بجهت تسلیم حضرت رسالت  
میفرماید که قَاتِلَهُ لَقَدْ اَرْسَلْنَا بَعْدَیْکَ تحقیق فرستادیم پیغمبر را اِلَیْ اُمِّ بَسْمَةَ ایشان که بودند فَبَلَکَ  
پس از تو فرستی پس بیار است هَمَّ الشَّیْطَانُ بای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَاهُمْ کدوهای  
ایشان را تا تکذیب تو دوستی میکند و همان نوعی را بد در چشم ایشان علماء و زشت را تا تکذیب تو میکنند  
و کَمَّ و مرایشان است یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عذاب الیم عذاب دردناک و مَا اَنْزَلْنَا و نفوستادیم ما  
عَلِیْکَ الْکِتَابَ بر تو قرآن را اَللّٰهُ لَیْسَ یُنْکِرُ بَرای آنکه بیان کنی و روشن کردنی هُمْ بَرای مردمان الذی اَخْلَفُوا  
انجیز بر آنکه اخلاف کردند فیته در آن از امور توحید و از احوال معاد و هدای و منزل ساختیم کتاب را  
الا برای راه نمودن و رحمت و برای رحمت لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُونَ مرکوبی را که بگردانان و الله اَنْزَلَ و خدای فرستاد  
سُورَةَ التَّوْحٰی از آسمان ماء اِیْ فَاَخْبَا بِهٖ اَلْاَرْضُ پس زمین که آیند از آن آب زمین را بعد مَوْتِهَا پس از مرگ  
او یعنی قاتل که آیند زمین را به باران پس از پشردگی او و گفتن این ستاد از آسمان قرآن که سبب حیات  
مؤمنانست پس زمین که آیند بدو دلهامره و اِنْ فِیْ ذٰلِکَ بَدِیْعَةٍ و این که مذکور شد لَآ یَکُنَّ هَرَبٌ نَّشِیْطًا  
اشکال و لِقَوْمٍ یُّشَاقِقُونَ مرکوبی را که بشوند بکوشند و استماع کنند بسمع انصاف و اَنْتُمْ و بدستی  
که مر شما را است فی الدُّعَامِ در وجود چهار پایان اَحَبُّ و لایق که بان عیور کنید از جمل بعلم سَقِیْمٌ بی  
اشکالیم شما را مَرَاتِی بَطُوْنًا بعضی از آنچه در شکهای ذوات الایمانست از جنس و هم سِی بَیْنِ فَرِیْقَتَیْ  
از میان سرکین و خون لَبَنًا شیرین خالص پاک از لوث دم و رایج فرست سَائِغًا کوارند لَلشَّارِ بَیْنِ  
سراسر مانند کار این عباس رضی فرموده که چون به علی بن جعفر و در شک او چینه کدو سه طبقه دروید میشود  
اسفل اوقات است و اوسط اولین است و اعلا آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیرین رطبان  
میرود و زب از مرخود بیرون آید و بَیْنِ ثَمَرَاتِ النَّخْلِ و رطبان است از سیوهای خرما میان و اَللَّعْنَةُ و تَاکَلُیْ  
اَنْکُورٌ تَخْذُلُ و تَمْنَهُ اِنْ یُکْرِمُ اَنْ مَکْرًا مست کنند این است قبل از تخم خرفه زایل شدن یا مراد بینند  
که از خرما و پیز گیرند و آن مضران ابو عبیده فرموده که سکر سکر را میگویند بلفح حسیه یعنی سکر میگیرند و فرقی  
حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و پیز و و شَبَابِ اِنْ فِیْ ذٰلِکَ بَدِیْعَةٍ که درین سیوهای تر و خشک و فواید  
ایشان لَآ یَکُنَّ هَرَبٌ نَّشِیْطًا بر قنای باریکها لِقَوْمٍ یُّعْقِلُونَ سکر بدید را که تعقل کنند و نظر قائل  
در آن نکرند و لَوِیْ رَبِّکَ و الهام فرستاده کار تو را لَیْ النَّخْلِ سیو زنبور را غسل یعنی در ده ایشان افکند



این شجره را که در کتب از کتب کتب است و میوه آن را که میوه آن است و میوه آن است  
 قسمت و بین الشجر و انیان درختان بنرخانه بکند یعنی در کتب و شجره ها کتب و فنی که میوه آن است و میوه آن است  
 و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است  
 میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است و میوه آن است  
 بر اهلای پروردگار شمایم طریقی را که الهام داده است در عمل غسل ذالک در حالی که سقا باشد و در آن  
 مرا مراد را و چون زینب را امر ای که را بسته از شکوفه ها بچند در درون ایشان مستحیل کرده بشیر  
 شیرین و از این کنند برای ذخیره نستان و اینست که حقیقتش میگوید بخرچ برون یابد از بطونها  
 از شکلهای ایشان بطریق لعاب شراب استامید فی بعضی غسل مختلف الکوانه خلاف یکدیگر در کتبهای  
 او یعنی سفید که غسل زینب جو است و زرد از آن میانه سال است و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز  
 قاهر باشد و گفته اند اختلاف الوان غسل بحسب اختلاف فصولست و فیله در آن شراب شفاء و الکوانس  
 شفاست مردم را یا بنفشه خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط یا غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی  
 باشد که غسل جزوی از وی بوده قتاده رضی فرمود که مردی ببلالت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه آمد و گفت  
 یا رسول الله برادر من می ناله از درد شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت غسلا دادش  
 سود داشت و دیگران از فرموده آن حالت اول دست داد در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که اذهب و اسقه عسلا  
 فقرص الله و کذب بطریق اخیک و دین نوبت شفاء یک یافت و گویند ضمیر نیه راجع بقرائت که در شفاء  
 ده است چنانچه جای دیگر فرمود و نزول از القرآن ماهو شفاء و رحمت للی سینت از ابن مسعود رضی بنقل  
 که علیکم بالشفاء من القرآن و العسل آری غسل شفاء الام ظاهراست و قرآن دوا ی اسقام باطن آن یک برضای  
 قالب را زایل کردند و دیگر پیمانهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صریح و معنوی  
 دوا ی آن از قرآنست و رضی که باشد قلبی و قلبی تلاوت قرآن سر از اشفای عاجل و کامل دهد **رج** که بسیار  
 شد کی غم خورم چون شفا ی جان پیمام تری **ان فی ذلک** بریتی که در عمل غسل یعنی خلل لکبتنوائیه  
 حقیقی باشد روشن بر قدرت ربانی **لَقَوْمٌ يَتَفَكَّرُونَ** که در وی را که تفکر کنند در اختصاص خلل بصیاح و دقیقه و بعد  
 رقیف و هو اینه ایتهای وجود از الهام ترافای دانا که چندین حکمت در جانور می منیع و دیت بعد انقادی  
 دارند هرگز از راه فرمان مخوف نکردند و امانتی که یون تلخ خوردند و غسل شیسین باز دهند در عی که جز پاک  
 و پاکیزه خوردند و طاعتی که هرگز از فرمان بعسوب که باد شاه خلل است خلاف نکند و نمکی که فرسنگها روند  
 و باز بواسطه خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قازورات نه نشسته و از آن خوردند صناعتی که اکی و باتیان  
 عالم جمع شوند و چرخهای سددی ایشان ساختن نتوانند پس همچنانکه از غسل ایشان شفاء الم  
 ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء مرضی باطنی که جعل است دست دهد **نظم** مکرول را نیک با نمکین کنند



کام جاز چون عمل شیرین کند شربت فکر ابرام جان رسد چاشنی او بماند نماید وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَخَدَّاهُ  
بِیَاوَزِدْ شَمَالَ وَارْجَعْ بَرَجْ او را تَمَّ سَتَوَفَّیْکُمْ پس میراند و دیگر با شمار بعد باز برده و وَلِشَمَائِلَ یُرِیْ  
همی هست که ره کرده شود یکی اَزْ ذَلِ الْعُرْیِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی پیری و خرافت که هفتاد و پنج  
یا هشتاد یا نود است لَکِنَّکُمْ یَعْلَمُ قاطب اندان بر حرف بعد علم بعد از دانستن شیئی چیزی را یعنی  
بجای طفولیت باز هر دو در تبیان و بیاطمی فرمود که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیاده نکند طول عمر البکرات  
و عقل اِنَّ اللّٰهَ بَدِیْنِیْ که خدای علیکم دانست و جعل بر دانی او طاری شود قدی تواناست و سخن  
بنو نای او را یَابَدَ وَاللّٰهُ فَفَعَلَ و خدای افری داد بعضکم برخی از شما علی بعض برخی دیگر  
فی الرزق در روزی یعنی در مال دنیا تا لیک تو نمی شد و یک درویش یک مهربانی یافت و دیگری چاکری  
فَالَّذِیْنَ فَضَّلُوا پس نیستند انانیت و بی یافتند بر اموال یعنی آنها که سبب حال مهربانی بود و تو نری و ملک  
رقابت جمعی از موالی شده اند نیستند بر آردی در رفاه باز که دانستند مال خود را یعنی دهند بخش کنند  
علی مملکت ایمانهم بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان  
میدهند که این بندگان ملوک را در اموال خود شریک سازند فَمِنْهُمْ فیه سواد پس باشند ولات و موالی در مال  
داری خود یکسان در تبسیر فرمود که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه گفتند لبیک لا شریک لک  
الا شریک هو لک حق بجهت میفرماید که شما تجویز نمی کنید بندگان شما باشند پس چگونه میفرماید  
که بتان شریک باشند در الوهیت اَلْیَقِیْنِ اللّٰهَ اِیَا بَعْتَیْ خدای یحیی و کون انکار میکنند و حق  
بغیبت بخواند یعنی کافران انکار نمی کنند و چون ثابت شد که نعم جمیع نعم اوست پس هر که بتان  
شریک او کردی منکر نوت او شده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بیازید کم برای شما سر اَلْاَنْفُسُ  
از جنس شما از و اجازت زن که با ایشان ارام گیرند و جعل کم و بیازید برای شما من از و اجازت  
از زنان شما بپایان بران و حقه و دختران اولاد با دامادان یا فرزندان زنانه که از شوهر دیگر دارند و در کم  
و روزی داد شما را سِنَ الطِّبَّاتِ و بنوت خدای هم یقرون ایشان نمی گویند باطل عقیده ایست که ببتان  
دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نوت پرستش حق است بکار یا باطل آن چیز نیست که کرده اند از جبر  
و سایه و نوت این خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند باطل شیطانست و ایشان بدو میگویند  
و نوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ایمان نمی آرند و یقیدون و بی پرستند من و نوت الله بران  
خدای مالک اَلْاَخِرِیْنَ که مالک نیست یعنی ندارد لهم برای ایشان رزق از رزقی دادن من و السموات  
و الارض از اسماءهای یعنی باران و از زمین یعنی نبات مخصوص است که کافران عبارت بتان میکنند که  
ایشان نمیتوانند رزقی داده شیئی چیزی را به پرستندگان از مطرب نبات و لا یستطیعون و عورتها  
که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبارت شکر نیست و هیچ نوعی عظیم



از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا را ثابتست نه انعام را بلکه تقرب بر او پس از این معنی سازید  
 بقیه الکمال برای خدای شما مثلها بر او چه که قیاس کنید بتا برود و شرکت بعد بالونه لاله المثل لا یقرب المثل  
 لان الله تعلم مدبری که خدا میداند و سناد قول شما را و انتم که تعلمون و شما نمیدانید و اگر آید بدین اشراک  
 جرأت کنید یا شما برای او مثل فرزند که او میداند چگونه مثل باید زد و شما ندانید پس حق سبحانه و تعالی  
 اراده کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بر خدای یعنی پیدا کرد مثل او را  
 که است عبد مملوک گانبد درم خربا غیر محاسب غیر مادی که اوله یقدر تواند ای ندارد عکشی و هیچ  
 چیزی از نعم و من لرقاه و انکم مردی دادیم اولایش از نزدیک ما رزقاً حسناً مردی نیکو یعنی بسیار و بی  
 مزاج که در و تصرف تواند کرد و هو بی این مردن ینفق ینه نفقه میکند از آن روزی ستر او حصراً پنهان  
 و اسکا یعنی فروغ که بخواد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هل یستویان یا بر ایند یعنی مساوی باشند  
 چنانکه بی اختیار یا خواجگان صاحب اقتدار پس چون ملوک عاجز یا مالک قادر تصرف بر اینست پس بتان  
 که این ترین مخلوقا نند شیریک قادر علی الاطلاق چگونه تواند بود **نظم** که تو بنور لایزال از شرک و شرک خورده خالی  
 آن بند که عاجز است محتاج که راه برده بصاحب تاج قال مالتراب ورب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب  
 آورده که رفیق بخلوت شیخ ابو العباس شفاوی رحمه الله در اندام و برادریدم که این آیه بخواند و بگوید و یوم  
 می زند پنجاهم که از دنیا بخواد رفت گفتم ای شیخ چه حالتست فرمود که یازده ساله میگردد که تا در این تجارت  
 و این تجارتی تو هم که شتاری حدوث و قدم خواهد رسید و فکر از آنکه واجب خبر نولند داد **نیت** نیست  
 باهست چون راند بعد قتل با بجر چون کند دعوی و گفته اند که این ضرب المثل بیای مؤثر و فوق است  
 و کان یخذول و مراد از مؤثر ابو بکر صدیق است رضا و از کان ابو جعفر محمد بن و شاه و ستایش مراد از  
 که موی تمام نموده است بگو اکثر هم بلکه بیشتر شرکان یعنی و ایشان که یقولون عیند اتند و نم او را  
 بغير اوصاف یا نمایند پس مثل دیگر بیان میکند و ضرب الله مثلا و آورد خدای بیل رحیم دور  
 که احدی انکم یک از ایشان کند است و بی شبهه کند مادر زاد که باشد نشود و گوید که یقدر قدرت  
 ندارد عکشی و بر نعم هیچ چیز از نعم و تدبیر و هو کل و با اینهم که است عکشی و گوید که کسی که متولی این  
 باشد یعنی او بر عایت حال او در مانند انما یؤجد و حاکم فرستد که او استوج که دانش بهی که یات  
 بخیر باز نیاید بیکوی یعنی کاری سازد و کفایتی کند و نه از مافی الضمیر خبر تواند داد و نه جایی که گویند  
 در تواند یافت هل یستویان یا بر این با خدای اینکم و من یأس و کسی که یسوماید یا اعدای استی یعنی سخن  
 بی باشد یا کفایت تمام و در کمال و نهی درست که امر میکند بعد و عدل صفی است جامع جمیع فضائل و کلام  
 خود و او را نشود عکشی و **نظم** برای راست است و سیرتی درست و طریقه پستید که بر خطی  
 فوج نماید زود بقصد و مقصود پس چنانکه اینک بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار نیست



بمساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل بین برای مؤمن و کافر است مؤمن حرم به عبادت <sup>المطلب</sup>  
و کافر ای بن خلق یا مؤمن عثمان ذی النورین و کافر اسید بن ابی عیص که سویی او بود عثمان رض او را با سلم  
بیکر و سید او را از اتفاق فی سبیل الله میگوید آورده اند که کفار قریش از روی استعجال دفع  
قیامت بیکر و ندایند که وَلِلّٰهِ وَرَحْمَتِهِ اسْتَعِذْ و اندک آنست که آن آسمان و زمین  
یعنی آوردند و پس آنچه پوشیده است از آن و شمار بحسب می نمیشود یا مراد مطر و نبات است و وَمَا اَنْزَلْنَا  
السَّاعَةَ و سبب کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیاء موفی در آن در سرعت و سهولت اَلَّذِي كَلَّمَ اَبْرٰهٖمَ  
مکرمانند بکر بیست و چشم یعنی کشتن او از اعلی صدقه با سفل آن و با اصطلاح انرا چشم زدن گویند یعنی  
آوردن خدای مریقات را یا زدن ساختن اموات را در آن اسافا تر است از آنکه شما دیدید بهم زید  
اَوْ هُوَ بَلَكْ اَنْ اَقْرَبُ نزدیک تر است به لح ببرد و فعلست وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت با حیا  
موفی یک فعل پس تمکرات است وقوع آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بَدِیْنِیْ که خدای عیال شئی  
بهم چیز نباشد و حشر قدین تواناست یعنی تواند احیاء خلایق دفعه جناح قادر است بر احیاء ایشان  
پرسپل تدبیر پس از ابتدای ایشان خیر داد تا از سید او بر عباد استلال کنند و فرمود وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ  
و خدای بیرون کرد شمار این بطون اَمْ هُمْ كَرِهُوا از شکاه مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَیْءًا نمی دانستید  
هیچ چیز را از جنب سماع بخود و دفعه مکان از خود و جعل لَكُمْ السَّمْعَ و داد بر شمار گوش و وَالْاَبْصَارَ  
و چشمها و اَللّٰهُ فَرِیْدٌ و دهاء یعنی ادوات دانش بشمار داد تا جزئیات اشیا را بشمارد و یا بنده و یا  
شمارات و بیانیات که بیان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شمارا  
حاصل آید و بنظر در آن کتاب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاده از کلام  
و کتاب که استماع و ابعاد است بشمار ازانی داشته و سلاطین قلوب را که بجز این معشورات شمارند  
پرسند تَعْقِلُ مَتَمَكَّرًا ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر گویند بین نعمتها اَلَمْ یَرْزُقْکُمْ یا باغی  
نکردند ادیان برای استعمال بوقدرت الهی اَلِیَّ الطَّیْرُ سَوِیْ مرغان تا بدست ایشان اَلِیَّ السَّحَابُ  
رازم شدگان برای بریدن فِی جَوِّ السَّمَاءِ در هوای میان آسمان و زمین و مَاءٌ یَّخْسِرُ کُنْ نگاه عیندار ایشان را  
در آن هَوَ اِلَٰهٌ که خدای و آن نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنْ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی  
که در تنخیر برای طیران لَا یَاْمُرُ نشانه های است لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای کوهی که بر و ندیم می خوانند  
منتفع اند بدینچه تفکر میکنند در آنکه حَقِیْقَةٌ و هم رفاه را بر و صغی آفرید که طیران بسن اند خود  
و هو را بر عطی مخلوق ساخته که بریدن ایشان در آن مکر است و ایشان را نگاه میدارد در هوا بر خندان  
طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را با ایشان گشت نشان التفکر  
خیر عبادت الثقلین هستند برهانند سستی فکر ازین خاطر فرزند کشتند سویی سرل پرده بران کشتند







و از مالک تحقیق طلبند و فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب ایا ایشان عذاب و اگر هم میطر و نوازشان  
مصلحت دادند یعنی در آن زمان ایشانرا مصلحت ندهند و بی عذاب نمانند و اگر آری و چون به پست در آن ساری  
الدین اشرکوا از آنکه شرک آوردند شرکاء هم ایشانرا خود را یعنی بتان که ایشانرا شرک خدا میکنند قالوا  
نبتا گویند شرکان که ای پروردگار ما هؤلاء شرکاء و قالین گروه شرکای ما الدین گفتا نخواستار آنکه بودیم ما  
که ایشانرا پرستیم من ذوقیک بدون تو و فرمان ایشان می شنویم در کفر فالتقوا پس میکنند بتان البهم  
القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای که بتانرا گوید که الله تبارک و تعالی ایشانرا جواب دهند و گویند انکم  
الکاذبون بدرستی که شما دروغ گویا یند هر کس ما شمارا نفرمودیم به پرستش خود یا شمارا نمی پرستیدید بلکه  
هواء خود را پرستش میکردید و در بتیان گوید که یهود و نصاری و بنی مدج عیسی و غیره و الله که را عیلم السلام  
در بهشت پستد بوقی که خود در دوزخ باشد گویند دروغ میگوید ایشان شرمنده و محذول و کذب و  
حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند و القول الی السلم و میکنند خدای یونین در آن روز السلام  
صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند و معترف شوند بگناه و گردن بنهند حکم خدای را و اسلام آرند  
و هیچ کدام سود ندارد چو تکار دوست برنت فریاد چه سود و ضل عنهم و کم کردند از ایشان یعنی باطل  
و زایل شود ماکا ان یقرؤن آنچه بودند که بدروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان  
چه بجای شفاعت ایشان شفاعت پسند الدین کفر و انکه نگویدند بخدای و صد و او باز داشتند  
مرحمان عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیقرارم ایشانرا  
عذابا فوق العذاب عذابی بر عذاب دیگران و اما کافوا بسبب انکه بودند که منع مردم از اسلام بفساد و تبا  
میگردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یک برای منع دیگری از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست  
که ماران بزرگ خلقت و گردمان عظیم چش بریشان بخارند و ایشانرا از آن گریزان شد خواهند که در میان  
آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گویند که پنج جوی از رویین گذاخته بطرف ایشان روان گردد و بیه جوی  
از آن معذب شوند در مقدار ساعات شبی از بیهای دنیا و یک جوی دیگر در مدت انداز روزی از روزهای آن  
جهان و گویند زیادتی عذاب بر مهری باشد و یوم تبعث و یادگری محمد روزی را که برینهم فی کل امه  
در میان هر گروهی شهید اعظمی گویند بر گرد و گفتار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی بعبودی  
که هم از ایشان بعوث بوده بر ایشان و جینایک و بیایم ترا شهیداً علیه هؤلاء کوا برین گروه یعنی بر است  
تو بر صدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان کویهدی و ترکتا و فرستادیم علیک الکتاب بر تو را از انبیا تا  
تخل شیء و بتیانی روشن بوی هر چیز از امور دنیا به تفصیل و اجمال صاحب مدارک فرمود که بیان آنچه محتاج  
الیه باشد از شریعات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بدست و اجماع و قیاس جمیع  
انها نیز ثابت است چه در آن مأموریم بمتابعت بعبودیت صلی الله علیه و آله و سلم و المؤمنین الرسول و حجت کرده است ما را بر اجماع



مقدمه  
در بیان  
و التمسع من

قدیم بر ترک آن و تسبیح غیر سبیل المؤمنین و فرموده بعثت و استلال که اصل قیاس چیست قال فاعتبر و یا اولی الامر  
پس قرآن بتیان هر چیزها باشد و قدوی و راه نمودنی بحق و رحمت و جنتا پیش بر هر که بد و ببرد و بشری و بر دگر  
بهشت لیسلمین مسلمانان خاصه را ایة الله یا من یرید بدرستی که خدای میزاید یعنی بتوسط در هر چیز  
خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تفطیل و تخیل و قایل شدن به کتب که متوسط است  
میان جبر و قدری خواه در عمل چون در عقید باوای فرض که متوسط است میان بطالت و تهییب و خواه  
در اخلاق چون جور که متوسط است میان بخلا و تنبیز و سجاات که متوسط است میان جبن و قهور  
و الاخسان و میزاید به نیکی در طاعات یا بحسب مکنات چون تقوی بنوافل یا بحسب کیفیت جهایه نودی  
للاحسان ان تعبدوا الله كما تراه از آن خبر میدهد و ایة الله فی القرآن و اریسکنده به عطا دادن خیرها و ندادن  
نزدیک و رسانیدن بدیهات آنچه بدان محتاج باشند و یتقی من الفخشاء و باز میدارد از عمل زشت  
که افراط است در متابعت قوه شهوانی چون زنا و لواطت و جزائ و المنکر و از فعلی که انکار کنند بر ما  
و آن اجزاء قوت غفبی است در غیر موضع چون قتل نفس و غضب و البقی بوعظکم و از استقامت بر بی  
صفت شیطن که مقتضای قوت و هیاست مانند استعلاء و استیلاء بر بی نفع و مجرد تکرر بدیشا  
بوعظکم پس بعد خدای شمارا بار و فعی لعنکم تذکره و انقسام مامورت او هیچ شری نباشد  
الا که انبیا استند نیست الا که منهج است و ان هو یعود الله و وفا کند به پیغام خدای ایة الله  
چون عهد بسته مراد عهد است یا عهدی که میان مردم معهود باشد واضح است که نزول ایت در شان  
جمعیست که با حضرت رسالت صلا الله در که عهد بسته و غلبه قریش و ضعف مسلمانانست شاهان  
کرده جن و اضطراب در ایشان پیدا آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبید تا نقض عهد بخیبر کنند  
حق تعالی ایشانرا بر هیچ و قنایات قدم گذاشت و زبیر که بعد وفا کند و لا تقصروا العمان و مشکیند  
سرکندهایی چنانها را بقدرت کند بعد از استواری آنها سوگند و قد جعلتم الله و حال آنکه ساخته اند  
حضرت خداوندی را علیکم بر پیمانهای خود کفیه کراه ایة الله یعلم بدرستی که خدای می داند ما  
تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند و لا تکرهوا و بپایید گاهی نقضت مانند آن زنی  
بسیکانت و باز کساد عرفا ایسمان رسته خود را من بعد قوی پس از قوت آورده اند که در عرب زنی بود  
بعد از استحرام او آنها را پان پان یعنی از هم برکنده غمزه خود را در حالی که رستهها قاپ داده است یعنی محکم  
و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او رقیه یا رقیه و در میاطی گوید خطبه نام داشت و ملتجی بقاء یا  
جعفر یا خرقه و این کثیرگان بودند که آن زن از اهل بامداد تا نصف نهار خودی رست و کثیرگان  
رستی می نمود بعد از نصف نهار میگفت تا آن رستهها را قاپ بازی میدادند تا خراب و ضایع میشد پس  
عادت این بر وی حق مجنه و تم تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پان کردن و ایسمان میفرماید



چنانچه آن زن حقه رسد تا بداده خود را ضایع میکرد مردم عاقل باید که سر بسته عهد خود را بپایان نهند  
تا بحکم او قوا بدهد و او بعد از آن جزاء و توبه یابند **کوت هوست که دلدار نکند پیمان** نکاهدار سر بسته  
تا نکند **تَخَذُواْ اِيْمَانَكُمْ** میگیرید پیمان و عهد خود را **دَخَلَا بَيْنَكُمْ** خیانت و عهد و پیمان شما آن گون  
است **بِسَبَابِهِ** باشد که در عهد کفار می گرفتند از ایشان زیاد داده اند از کفر و دیگر در عهد و پیمان یعنی از  
مسلمانان مراد است که قریش از مسلمانان بپشت و مال ایشان از قرون تنی دیدند بخیلید که بوی با حیل  
معاملی کنید **اِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ** جز این نیست که خدای می از نایب شما را بپوشاید عهد تاریدان را معلوم  
شود که چنگ اعتصام در چل و فاکه بزنند و بعد خدای و پست پیغمبر وفا میکند **وَلِيْبِيْنَ لَكُمْ** و هر آنکه بپای  
کند برای شما بوم الغیبه روز بخیر ما کنتم **فِيْهِ** آنچه هست که در آن **تَخْتَلِفُوْنَ** اختلاف میکنند در  
بعث و جزا و کوشاؤ الله و از خواستی خدای تم لجعلکم **هَرَبِه** که بایندی شما را است **وَ اِحْدَا كُرْدِيْكَ تَقُوْ**  
بر اسلام و لکن یقین و یکره و یکنوار در ضلالت من بپشاه و هر که خواهد و یقین و راه نماید بتوفیق من  
پشاه هر که اراد کند و **وَلْتَسْأَلْنِ** و عرابه سوال کرده خواهید شد و محشر نما کنتم از آنچه بودید که عمل  
میکردید **وَلَا تَخْذُواْ اِيْمَانَكُمْ** و فراموش کنید سوگندان خود را **دَخَلَا بَيْنَكُمْ** عهد و پیمان یکدیگر قتل  
کردم که پس بلغزد قدم از شمع اسلام **بَعْدُ ثَبُوْا** بعد از استواری آن و **تَدُوْا السُّوْمَ** و بپسیدند الله  
در دنیا و ربح و ماکدوم **بِسَبَابِهِ** باز ایستاده عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفای عهد و پیمان و شکر آنرا  
در آخرت عذاب عظیم علی بزرگ تقدیر عظیم است از صفات اهل اسلام را که بپایان استند که از پیغمبر صلی الله  
برگرفته و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بپایان ماکند ما بدین وجه متاع بشمار سایم حق تعالی فرموده  
**وَلَا تَنْشُرُوْا** و محرمید یعنی بدله مکنید **بِعَهْدِ اللّٰهِ** بر عهد خدای و پست پیغمبر او را **تَنْشُرُوْا قَلِيْلًا** به هائی اندک  
یعنی بخزوی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدادند **اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ** بدین که آنچه نزدیک خدای است  
باید وفای در آن از نعم دنیا و ثواب آخرت **هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده  
میکند **اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ** اگر هستید که بدانید ما عندکم **اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ** شما است که از حق دین و پست پیغمبر  
سپری شود و نقضی کرده و ما عند الله و آنچه نزدیک خدای است از حق این رحمت باقی همیشه است  
انوار ضیاء از انوار در شرح کلمات را از نوشته که هر عینی از ایمان موجود در الخاب را در اعتبار است  
یکبار **حَيْثُ الْحَقِيقَةُ** آن اعتبار است از ظهور و با حق در صورت ظاهر و مکنات و در باطن و تجلی ظهوری  
کوین و اعتبار دوم من **حَيْثُ الشَّخْصُ** و التوفیق و ازین حیث است که ایشان را مکرر گویند و خلق می  
نامند و جمع نقایص موجودات مکنه از تنوع منسوب میدارند **اِنَّ صَوْرَتَ نَبَا** غیبت است چون نقل  
کردی بمعنی جمله است **زَانِيَةً** ماعندکم بنفقه شوق جزئی ماعند باقی شوق ماعندکم بنفقه اشارت باعتبار  
ثانی است و ماعند الله باقی اشارت باعتبار اول ای بوضعت بیان ماهی هیچ **هَوَانٌ** توان ملو جمع

بک

بک



هر چه پسند خیال ماه نقش هر چه گوید زبان ماه هیچ و لَنْ يَجْزِيَنَّهُمْ و هَوَانُهُمْ جزا دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا آنانی را  
 که صبر کردند بر فراقه یا بر سخت تکالیف یا بر از کفار یا سبکبازی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله که بر پی نوازی صبر نموده از عهد بر نگه داشتند بر عهد أَجْرُهُمْ مزد ایشان را که نفع هست است یا ثواب مضاعف  
بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا فِيهِ یکی تر از آنچه بودند که از روی اخلاص بپیکار عمل می نمودند امام زاهد فرموده که اگر یک را از ایشان  
 صد طاعت بود از یکس چو غار باروت یا نکه یا صدقه و یک از میان آن صد نفعی و تمام بر باشد ثواب  
 آن یک که نیکوتر است بتما می دهیم و باقی را هم به پذیریم و ثواب هر یک را با ثواب آن بهتر می دهیم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا فِيهِ  
 صلی الله علیه و آله که بکند که ارشاد یست بر ذکر أَوَّلِيَّيْهِ از رویان و وَهُوَ مُؤْمِرٌ و او مؤمن باشد چه عمل تا ایمان بنوی  
 و استحقاق ثواب ندارد فَلَنْ يَجْزِيَنَّهُمْ پس نوازه زندگانی و هوس در دنیا حیوة حکیمانه زندگانی خوش  
 یعنی رزق خوش معی حلال بوی ازانی دایم کامل و بلا پس او پاک بود گفته اند حیوة طیبه حلاوت  
 طاعت یافتن بکفایت یا عمل صالح یا عاقبت یا رضاء بقضاء قوی است که حیوة طیبه در بهشت خواهد  
 خواهد چه زندگی در دنیا یا شوب تنقیص و ترقی نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه انگی راست  
 که چهار صفت دارد شناخت خدا و صدق مقام با خدای و وقوف بر سنج ار خدای و ارفاض از ماسوی  
 الله در حقایق سلمی مذکور است که حیوة طیبه استخوانست بالله ماسوی الله چون تو دایم و دایم  
 دکم هیچ نباید و لَنْ يَجْزِيَنَّهُمْ و دهیم ایشان را مزد ایشان را بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا فِيهِ به نیکوترین کاری  
 که کردند وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهد که بخوانی قرآن را فَاسْتَوِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای سن  
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیورانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره  
 در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده است و امر با استعاذه  
 قبل از قرائت بقول جمهور را مستحب است و با اختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب در تفسیر  
 امام قرطبی قوی نیست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متعارف فرموده بود بوقت قرائت  
 و اقتدار است به و بر سبیل سنت و مباح استعاذه در فایده جواهر التفسیر استوخ آله إِنَّهُ  
لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست سر بلیس سلطان تسلطی و علیه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا و آنکه گوید اندر ایشان  
 سناة حق میگرداند و علیهم السلام و بر پروردگار خود در حق و سادس او يَتَوَكَّلُونَ توکل می نمایند لَا تَمَّا  
سُلْطَانُهُ چنین نیست که سلطان او علیهم السلام يَتَوَكَّلُونَ بر آن نیست که افراد دوست میدارند و دوست  
 او را قبول میکنند و الَّذِينَ هُمْ يُرِيدُونَ و آنکه ایشان بسبب شیطان شُرَّكُوتُ شرک آرند که از خدای  
 آورده اند که کفار بیکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفته محمد با یاران خود سخت میکنند امروز ایشان را  
 کاری میفرماید در روزی دیگر از آن نفعی نیاید غالب است که او افتراء میکند بر خدای و از تلقاء نفس  
 خود سخت میگردانند وَكَذَلِكَ و چون بداند که أَيُّهَا النَّاسُ ایها الناس و اینجا ای ستمگر



وَاللَّهُ أَعْلَمُ وَخَدَائِدًا نَزَلَتْ بِمَا يَنْتَظِرُ الْبَاطِنُ فَرَوِيزِست از فاسخ بجهت مصیبت و حکمت و انوار الکریمه قرآن  
رَتَمًا أَنْتَ مُفْتَرٍ جَرَّابِست که تو افتراء کنی بر خدای سخن نیکویی بَلْ أَكْثَرُهُمْ جَنِينٌ است که می بیند بلکه  
بِطَرَايِمْ لَكَ يَعْطُونَ عَيْنَهُمْ حِكْمَتَ نَسْخٍ وَابْتِهَاتِ احْكَامِ قُلْ نَزَّلَهُ بَلَوًا لِّمَا وَافَرُوهُ آورده او را یعنی قرآن را  
رُوحُ الْقُدُّوسِ روح پاکیزه که جبرئیل است اعم من رُؤْيَاكَ از فرد پروردگار تو و الْحَقُّ بر راستی لَيْسَتْ الْاَدْيَانُ  
اَسْئُوًا تَابِهَاتِ دهد تا از که ایمان آورده اند و اعتقاد و ایسا و از اسخ سازد و باینکه این کلام حقست یعنی  
چون فاسخ را شنوند در رعایت صلاح و حکمت او را تدبیر نمایند و ایسا مطیع شود و قُدُّوسٌ در دیگر نزول  
قرآن برای هدایت است وَبَشْرٍ لِّلنَّبِيِّينَ و بشارتست بر مسلمانان از برهشت در چیز است که غلای روی بود  
مرعار خضری را اخیر گفتندی و گویند و معلوم خبر و بسیار که شمشیرها را هیقل را ندی و اهل کتاب بودند  
بیوست تودیت و اخیل خوانندیدی چون حضرت سید عالم علیه السلام بر ایشان بگفتی استماع قرآن ایشان  
زهری و گفته که حویطب را غلای عباس نام بود از اهل کتاب یا بعیس یا بلعام یا نجیس یا عداس یا ص  
انت که قریش او را ابو فکیم گفتندی شمشیرها پس حضرت علیه السلام آری و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند  
مخدر ازین غلام کلای می آموزد و میگوید آیت آمد که وَكَذَّبُوا نِعْمًا مَّا سَلَّاهُمْ يَقُولُونَ اِنْ اَنْزَلَ اِلَهُانَا  
سِکُونٌ رَتَمًا یَعْلَمُ بَشْرُ جَرَّابِست که او را می آموزند ادبی یعنی خبر یا ابو فکیم لِسَانُ الَّذِیْ زَبَانَ اَنَّهُ  
یَلْحِدُونَ اَیْهِ تَعْلِیْمُ را باو میگرداند یعنی کان می برند که معلم است الْحَقِّی غیر مبسب است یعنی فصاحت  
ندارد و قُدُّوسٌ و این قرآن لِسَانُ عَرَبِیٍّ بَشِیْرٍ زَبَانُ عَرَبِیٍّ روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و قوت  
قوت بر انشاء و بیان از آیات مثل این عاجزاید پس دعوای آنکه می اموزند بحقی شکسته زبان سر حضرت  
کلای بدین بلاغت و فصاحت ظاهر المجله است اِنْ اَنْزَلَ اِلَهُانَا بَشْرٌ سِی اَنَّا نَكْفُرُ بِکُمْ لَکُلِّیْنِوْنَ نیکووند و آیا سِی اَللّٰه  
بایست که کتاب خدای و تصدیق نیکسته که بر عهده است که یَقْدِرُ هُمُ اللَّهُ راه ننماید خدای ایشان از اجات  
باجنات و هُمُ و سر ایشان است عَذَابُ الْاَلِیْمِ عَذَابِ دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن افتراء  
کذب بر حضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه ایشان مَفْتَرِی اَنَّا یَفْتَرِی الْکَذِبُ که جرین نیست که بر می بافند و غر  
الَّذِیْنَ لَکُلِّیْنِوْنَ اَنَّا نَمُکِّرُ وَنُبَايَاتِ اِنَّه با یات خدای یعنی قرآن و گویند که و بافته محمد است و اُولَئِکَ  
و اکثر و مَفْتَرِی اَنَّهُمْ اَلْکَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویند که میگویند اَنَّا یَعْلَمُ بَشْرٌ و بحقیقت دروغ گفتی  
صفت ایشان است در اجبار آمد که قریش بعد از نفوذ حضرت پیغمبر علیه السلام با کفر بطله ایشان یا از راه  
و از سر و ایشان صحابه که جای نداشتند چون جناب و بلاد و عمار و بدر و سر و مادر و سید منی الله غفرم  
سازند و این را هر جمع بکفر اکره گویند آن جماعت در طریق خود بیات قدم در دنیا بر جفاء قوم سیکبایی  
نمودند تا حدی که والدین و عار شربت شهادت چسبیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن تحمل اینداشت  
مکه که زمانی قوم در آن بود بگفت خبر حضرت سید عالم علیه السلام رسید که عمار کیشی کفار اختیار کرده از دیوین خوشی



پیر از سر حضرت و نمودند چنان است از سر تا قدم عمار از ایمان بر است و ایمان بگوش و خون او بر آینه یعنی  
 ایمان در باطن او جان نمک نشسته که بگوش گوی هر هرزه گوی تفاوت پذیرد عمار مرضی گوید که آن بجانب نبوت ما  
 آمد و انحضرت صلی الله علیه و آله بدست مبارک اشک او پاک میکرد نیق بود که ترا چیست آن عاقل فدا و ملک فدا نم کرد باز کردند  
 بنو باکوه و باز کرد بدیشان بهمان که حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ سِوَ الْحَرْبِ الَّتِي لَمْ يُجَاهِدْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأُولَئِكَ سَيُعَذِّبُ اللَّهُ عَذَابًا عَظِيمًا و تمام این آیه فرستاد که کفر با الله هر که کان شود بخدا ای ستم  
 بقدر ایمان پس از ایمان خویش و هر که در چون این خط و طم و مقی و اسال ایشان در معرقت  
 ربانی باشند الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأُولَئِكَ سَيُعَذِّبُ اللَّهُ عَذَابًا عَظِيمًا و تمام این آیه فرستاد که کفر با الله هر که کان شود بخدا ای ستم  
 و عقیده او ستیزند و چون عمار و دیگران شرح و بیکر هر کس که بکشد یا کفر صراحت بیکر سینه را  
 یعنی نهاد بیکر خنجر زنید و بدان اعتقاد کنند فَعَلِمْتُمْ پس بر ایشانست غضب حق تعالی از  
 خدای و کفر و سر ایشانست عذاب عظیم عذاب بزرگ بجهت کناه بزرگ که ارتداد است ذَلِكَ آن عذاب عظیم  
 مرایشانست یا ارتداد ایشان از دین اسلام بِأَنَّهُمْ استحقاق است که ایشان دوست داشتند و بر  
 الحیوة الدنیا زندگی کافی دنیا را عَلَى الدَّخْرِ بر نعم آخرت و آن الله و دیگر بجهت است که خدای لا یهدی الضالین  
 که راه غایب انقوم الکافرین گروه ناکو ویدکان را یعنی سرتان را با پنج وجبات نبات بر ایمان باشند اول آن گروه  
 الدین طبع الله انانند که هر فساد خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دهاء ایشان تا قول حق در نیافتند و سمعهم و در  
 قلوبهم ایشان تا سخن حق نشوند و بفکر هم بر ویدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند و اولیک  
هُمْ الغفکون ایشانند غافلان و بیخبران که جرم آنم حَقَّ که در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فی  
 الدخیر در سرای دیر هم الْخُسْرَانِ ایشان اند مریدان زندگان چه سراید عمر میانه کرده در بار دنیا سودی  
 بدست نیارده و مفلس در بار قیامت دست نری و دل پر حسرت و ندامت خواهد بود قِيَامَتِ قیامت کبلا از  
 میزان نهند سزا را با اعمال احسان دهند بغضات بچندان که اری بری و اگر مغنی شرمساری بری که باز از خدا که  
 کنند حق تعالی دست را دل پر کنند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدین که پروردگار تو لَلَّذِينَ هَجَرُوا سزاوار که هجرت  
 کردند بسوی مدینه چون جناب و امیر و سالم و بدل و غیر هم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کثیر بودند  
 و ارتقا را بر اینی تمام یافته ثُمَّ جَاءَهُمْ پس جهاد کردند و صبر و استقامت و در جهاد إِنَّ رَبَّكَ پس  
 که پروردگار تو بر پیغمبرها از پس هجرت و جهاد و مبر لَهُمْ هر چند آرزو است و عفو کنند از ایشان کناه  
 گذشت رَجِمَ مر جاست بر ایشان توفیق طاعت دهد در زمان این يَوْمَ يَأْتِي یاد کند روزی که آید کل نفس  
 هر نفس یعنی هر انسانی وادی شجاول جدال کند یعنی است کند خود را مثله عاصی گوید چهل بعیت و دم  
 مطلع گوید چهل طاعت بیشتر بکند تا هر کس سعی کند و مجاهده نماید عَنْ نَفْسِهِ در خلاصی از نفس خود و گوید  
 نفسی نفسی و تو یقین کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را مَا عَمِلَتْ چه کرده است و هم که یظنون  
 و ایشان شتم دیدن نشوند در کافات و ضرب الله مثلا و پس از خدای يُطْلَقُونَ دیرینه که بود



ایمن از قول قیاس و قصد جابجاء مطهرت اهل اسلام و اهل اید بر آن دیار از نماز روزهای اهل اید  
اقوات ایشان از طرف وجوب رتبه فراح و بسیار رنگی که از هر جای یعنی از اطراف وجوب آن گفتند  
پس کافر شد یعنی اهل و کفران و دیدند با آنکه بنوعی اید و شک ندارند فاذا اقام الله پس بپایان  
خدای اهل از این اجماع و الخوف پوشش رنگی و ترس عاگاه با یصنعون با پنج بودند که کفر تداب  
علمهای بد است و با کوه است برزق را برای ادراک اثر مزه و لباس را برای چیزی که کسی را از کرم پوش  
یعنی حق بیخه و نعم چنان کرد که دریافت در رجوع و خوف را که بر ایشان شغل بود این عباس رضی عنهما  
که این مثل برای اهل که است که این بود انقل و غارت و در رفاهیت و غضب بیکدیگر بیند  
بعث نبوت حضرت محمد صلم رسید کافر شدند خدای بد دل کردند و از این اید از انقط قاهفت سال  
صفا و خشک سالی مانند از غلیظ جمع مردار بخوردند و خون می آساید و آن بدعاه حضرت بود  
هم شد و فطانتک می ضر و البعث علیهم سینی کسین یوسف عم و دیگر عتی ایشان را بد کردند خوف  
یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تر و بسفر تمام نمودند  
بر نفس و مال خود ایم نبودند و گفتند لَقَدْ جَاءَهُمْ بَدِيعٌ حَقٌّ که آمد بدیشان رسول اینهم پیغمبری از ایشان یعنی  
محمد صلم فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط  
و ترس و هم ظَالِمُونَ و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بیگ و تکذیب آوردند که فریسی  
کسی را حضرت رسالت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستادند که اگر مردان ما بنود نمی کردند گناه نمان و کودکان که حیث  
که از قحط مردن نزدیک اند حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بکند برودند آید اند که فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ  
اللَّهُ پس بخورید زنان و کودکان که از پنج روزی داد خدای شما را بر دست فرستادگان پیغمبر حکم کرد  
طیباً پی نیجه و پاک و کودکان خطاب بانوشان است ایشان را میفرماید که حلال بخورید و آشک و آب و آب  
داری کینه تَعْتَهُ اللَّهُ نعمت خدای را إِن كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَكْفُرُونَ که خدای را تعبیر و کفر می پرستید یا زمان  
می رسید إِنَّمَا حَرَّمَ چنین نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمْ الکینه بر شما مردان را و وَالَّذِينَ و خون مردان  
وَلَهُمُ الْخِزْيُ و کوشت خوک را و آنچه از و قوه خود و وَالَّذِينَ و آنچه از و بر آورد بِعَظْمِ از برای  
غیر خدای بر بدان وقت از حج آن یعنی تمام بتان بکشد فَمَنْ اضْطُرَّ پس هر که بپیان شود و محتاج  
کرد و بخورد و یک از این محرمات غیر يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ نه طالب لذت و وَلَا تَعَادُوا و خورند باللی سیری فَإِنَّ اللَّهَ  
پس بدستی که خدای عَفُوٌّ آمرزنده است كَمَا مضطر را يَحْنُمُ مهربانست در حقست او و وَلَا تَقُولُوا  
و گویند يَا لَيْفَ بر این چیزی که وصف می کنند اَلْكَذِبُ زبانهایی شما دروغ را یعنی مجروح  
زبانهاء شما دروغ را یعنی مجروح وصف زبان خود گویند و آن دروغ کدام است که گفتند هَذَا حَلَالٌ  
این حلالست یعنی آنچه در شکم بجیرد و سائید با خود حلال است بر مردمان ما و هَذَا حَرَامٌ و این حرامست

ک

س



یعنی همان که مذکور شد تا دوست در زمان مایه میاید که این حلال و این حرام است افترؤا تا افترؤا کنند علی  
الله الکذیب بر خدای دروغ را و گویند خدای ما را بدین فرموده ان الذین یفترؤن بدیسی انکم افترؤا  
کنند علی الله الکذیب بر خدای دروغ را که یقولون استکاری نیابند از عذاب قیامت سبع قیل آنچه برای او  
افترای میکنند بر خرداری اندک است زود منقطع گردد در دنیا و کفر و مرایشان است عذاب الیم  
عذاب نوبی ایم باشد در آخرت و علی الذین هروا و بر آنکه بدین یهودیت درآمدند حرمتا حرام کرم  
ما قصصنا علیک آنچه خواندیم بر تو پس تب پس از نزول این سوره یعنی در سوره انفام و هو قیام  
و علی الذین هادوا حرمنا علیهم کلامی ظفر الایه ما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان به تحیم آن و کفری گانوا  
و لکن بودند که بواسطه کتاه آنفسهم یظلمون بر نفسهای خود ظلم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک  
پس بدیسی که بروردگار تو لذین علی الشوعه سراناز که کتاه کردند بجھالک بیخفقت و نادانی و عدم  
تفکر در عواقب امور ثم قابو پس باز گشتند بخدای من بعد ذلك بعد از آن علبد و اصحی او بصلاح  
آوردند کار خود را ان ربک بدیسی که از پروردگار تو بعدها از پس تو به لحقور هر آینه آفرنده است  
مرات کتاه را بسبب تو به رحیم مهربانست که قبول میکند تو به را از بند ان ربهم بدیسی که ابراهیم  
خلیل کان است بود امینی جامع کمالات و فضایل بود که یافته شد یجمع از امتزج در اشخاص بسیار  
بسم الله بستر کن جمع العالم فی و احسن جهان را تو یکنه و لی ذات تو هست مجموعه آثار کلمات  
گویند پس از لقاء و دیدار آتش بر روی زمین غیر از وی نمونی بود پس او ستم استی بود قانتا ربه فرمان بردار  
امروز و ابرو و قیام با مر حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق و کم یک و بنود من المشرکین از شرک آندگان  
جناح زعم قریب است شاکو او بود سپاس دارند لک تو به من نعمتهای خدای را اجتنبه رکن بر خدای  
مراد از به نبوت و هدایه و راه نمود او را بدیسی خدای الی صراط مستقیم بسوی راه راست که طریق  
توحید است و آئینه و آید ما او را فی الدنیا حسنه در دنیا نیک که ذکر جلیل است یا اولاد ابرار با محبت  
بردهای خلق که در باب ملک او را دوست دارند و ثناء گویند یا آنکه حضرت رسالت صلوات الله علیه است یا آنکه  
صلوات بر مقرر به صلوات سید عالم است اللهم صل علی محمد و علی آله و علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و آینه و بدیسی  
که ابراهیم فی الاخره در آن سیر کی الصالحین از شایستگان مر درجات عالیه و امام مازیدی رحمه الله  
زنده که حنه او را در دنیا کم نمی آید که از حسنت او در آخرت ثم ان ربک پس وحی کردیم بتو ان اتبع  
آنکه بروی کنی در توحید یکه این ایهیم حنیفا ماله ابراهیم را که مایل بود از همه کیسیهای بدان یا مستمع و باش  
در دعوت حق یجمع جناح او بر فوق و مدار او را در دلائل یک بعد از دیگری و مجادله با هر کسی بقدر فهم او و دعوت  
سموع تو نیز چنانکه و مکان و بنود ابراهیم من المشرکین از جمده شرک آندگان انما جعل السبت  
چیز نیست که فغاده شد تعظیم سبت یعنی نشسته گشت بفرزیت علی الذین اختلفوا بر آنکه اختلاف کردند در توحید



در روز و تعظیم است آن بوده که در و کسب نکنند و هیچ هم مشغول نشوند و از روز را بچینی بکنند و جز بر شش  
حق بکاری اشتغال ننمایند و این تکلیفی بغایت شاق بود بر ایشان در روز و امیر آورد که حضرت موسی  
یک را دید روز شنبه شامی بود داشت بجای می برد و بنموده قلم کرد و نشی بردند و او را در محلی بیفتد و نمرغان  
مردار حواله روز و اجزاء و احشاء او بخورند و آن ربک و بدستی خداوند تو بحکم و این حکم خواهد  
کرد بینم سیاه ایشان بقم القیمه روز ریحتم فیما کافا در آن چیزی که بودند که از سر کبی و جمل فی  
خجرت کفون در آن اختلاف میکردند یعنی در روز و روز برای عبادت و در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر  
صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که خداوند روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از عبادت اند ایشان در آن اختلاف  
نمودند و خدای مآرا بر آن راه نمود و آله الیوم و لیه و عذرا و لیه و عذرا اذع بخوان ای محمد خلق را  
ای سبیل ربک بر او بود و کار خود بالحکمت بسختی محکم یعنی در پی که حق را ثابت و بشه زایل گرداند و  
الموعظه الحسنه و به پندی نیکو که خطایات مقنعه و خطایات نافه است و جادیم و جدل کر بایشان  
یعنی باطنی عای بالقی هو احسن که او نیکوتر است یعنی بر حق و خوشحوی و ترتیب مقدمات طاهر  
ان ربک بدستی که پروردگار تو هو اعلم و او است دانای تر من من بانکس که گمراه شد عن سبیل از راه  
حق که اسلام است و هو اعلم او است دانای تر و الهی ترین بر او یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ  
احکام نیست آورده اند چون حضرت پیغمبر مسلم روز حربه احد سید الشهداء خضر رض شل کرده بدید بغایت  
محزون گشت و بنمود که خدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بر دیا و عوایه مثله که هفتاد تن را بعضی تو حاتم  
آبتر است و آن عاقبت و اگر عقوبت کنند با دانی کسی که یا شما عقوبت کرده است فعاقبوا پیغمبت  
کنید بمثل ما عاقبتیم بر عبادند که عقوبت کرده شداید به بدان یعنی ایشان یک را شل کرده اند  
شمار در برابر یک را شل کرده هفتاد تن را و این صبر کن و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید  
هو اینان صبر خیر للقبای برین بهتر است مرصا بر این از انتقام و منع مظهر بجای مفر بخیر است از شای  
خدای بر ایشان بر آنکه صابر باشند او خداوند که انحضرت صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرمود  
تغافل سو کند داد و اصبر و شکبای شو با بجز روز احد بتورسید و ماصبرک و نیست شکبای تو  
ای الله مکر توفیق و عون خدای و لا تحزن علیکم و اندوهناک مباش بر اراض کافران از تو یا بر تسلط  
ایشان بر لشکرت و لا تکن و مباش فی صیق در تنگدلی مایکرون از آنچه می گامد از بدی او الله  
بدستی که خدای بنصرت و معرفت مع الدین اتقوا با انا نست که برهیز کردند از شرک و معصیت و الذینهم  
و با آنکه ایشان محسنون و نیکو کارانند یعنی موحدان و مخلصا و گفته اند که تقوی استانت تعظیم  
امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایان بدین دو صفت است  
تعظیم از احسان خاطر مردم شود شاد بتقوی خانه دین گرداید بیوی این صفتها و شتای رضای

م

ر



مذبح و خالق هر دو یابی سوره بنی اسرائیل احقری بسم الله الرحمن الرحیم  
بجانب آری پایی و پی عیسی انراست که بجهت کرامت آن سرگیا بعنید به بره بند خود را که محرابست میل الله علیه سلم  
کلبه بیعی یعنی بعضی از شب بن مسجد الحرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه هانی چه که و حرم  
او مسجد اندازد که مسجد الاقصی ببری مسجد دومتر از هم (هل مکه یعنی بیت المقدس الذی بار کنا ان  
مسجدی که برکت کرم خو که بر کرد کرد او که از من شام است هم برکت دین که او را محبط و حی و سید و انبیاء  
ساختیم هم برکت دنیا که محفوظ گردانیدیم او را با بنجار و انهار و بسیاری سیوه و فراخی معیشت و ازانی  
است پس بدینجا محمد امیر الله هم بزم لرزیده تا بنایم او را سوره ایگانه از دلید ندرت مکه در اندک زمانی از  
مکه بسام رقت و بیت المقدس را ساهند غره و انبیاء را دیده و توفیر مقلد ایسان حاصل کرد و بر عجا  
و غرائب اسماعیل اطلاق یافت و اثینا و اویم ما موسی الکتاب موسی تودیت و جعلناه و ساختیم ما  
کتاب را با موسی را هدیه کنی اسرائیل را غاریند فرزندان یعقوب را و کفتم مرا یسانرا ان لا تتخذوا  
اناکه فرامیکر سید و زنی بجز من و گیده بدو در کاه که هم خود بوی گذارید ذریه تنزه حاکم ای ذریه انگلی  
که برداشتم او را در کنجی مع نوح مانع عوم مراد سام است که ابراهیم هم که جد بنی اسرائیل از نسل و بود یعنی نوت  
نجات از طوفان که پدر ان شما ازانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید انکه بدین معنی که نوح کان بود عید  
شکری را بند سیاسی دارند که در هر حالات از اکل و شراب و لیس و قیام و قعود و رکوت و شی حدی از شکر  
کفنی این ترغیب است مروری و بافتاء بدر در شکر نعمت الله که مؤدی بنید است و این شکر تر از دیدنکم  
و قضی و اعلام دادیم پیغام فرستادیم لکی بکنی اسرائیل بسوی بی اسرائیل بخاک کتاب مرتودیت و بیل کردیم  
که جزای که شما لنفسه هرا به فساد کنید و قبا هی ان بشما بدید انکه فساد در زمین سام سر یکن و به دیار  
افساد اول ایسان مخالفت احکام تهریت بوده و ناسنیدن ارا میاعم که پیغیر ایسان بوده و فساد ثانی  
قتل یحیی و قسده هلاک عیسی خو بجهت و نعم ایسانرا جزا داد و نوبت انساد خواهد کرد ان طاعت و فکر  
خواهد نمود بلور کا خود و تقوی و بلند خواهد شد علوا کبر بلند شدنی بزرگ یعنی سرکش خواهید  
نمود با فریدار خود و افکاء پس چون آمد و عدا و لهما و عدا عقاب افساد اول از ان هر دو و بعثت ان انکم  
و مسلط کنیم علیکم بر شما عیاد انکا بند کافی که راه هستند اماند خلق است ناصاف مدح هر مراد بخت  
نصراست بقول اصح و گفته اند جالوت بود یا سخاریب یا بنیر عاقله بر صفت انها میگوید اولی  
باین سرشید حد و دندان کا نزار سخت و میاطی گفته که سبیب باشد او از های ایسان چون رعد و جبهه  
ایسان چون برق پیر هرا بند خدایک الذی کار بیان شهر های شما برای قتل و غارت و اسر و گان و هست  
این حکم و عدا اتقوا که و عدا کوه شد یعنی لایه است از آنکه بشود شمشیر و قاپس بان که و ایندیم لکم  
الکره بر این شما دولت را با غلبه کنی علیهم بر ایسان که شما را قتل و غارت کردند و مغلوب سازید



و کدیندیم



و کبر ایام ما و شب و روز را آیتین دو عدالت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل جلاله  
نحو این محو کنیم آیت الکرسی یعنی ظلمت او را محو ساختیم با نور ابدیات و جعلنا آیت الظلم  
و ساختیم آیتی را که روز است بُهِرَ رُؤُوسِهِ که در هر چه پسند يَتَّبِعُوا تَاطَلِبُ كُنْ در روشنی آن فضلا  
بیش از یکم افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیت روز افتاب است و آیت شب ماه و عوایت  
شب تَقْصِلُ نور است از بدربت ناخجاق و در باب از این عباس رفت نقل میکند که پیش از این ماه و افتاب  
در این شب بگذر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا بر روی  
مالک و نور او محو گشت و افتاب بر حال خود بماند پس یعنی آیت بدین قول است که نور ماه را محو کردم و افتاب را  
روشن گذاشتم تا شمار روز در حساب معاش خود روید و يَتَّقِلُ و تا بداید از (اختلاف حرکات شمس  
و قرعۀ السینین شمار سالها و لحساب و حساب احوال و مواسم اعمال و کل شیء و هر چیزی را که  
برای محتاجید از میان دینی و دنیاوی فَصَلِّه بیان کردیم در قرن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم  
تَفْعِيلُ بیان کردنی و کل ایشان و هر ادبی را خوا و مؤخر و خوا و آن تَسَاءَلُ از ام و ام و او را طایر  
عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز انداز کردار او و لازم ساخته فی عنقه در کردن او یعنی او را ناچار  
از آن ملازم است چنانچه طرق لازم عنق است و در آن وَالْمَسِيرُ از جاهد نقل میکند که حق او را  
کتاب است از کردن او آنچه و در اینجا نوشته که شقی ام سعید یعنی بر آنند که ارباب به بریدن سر گذار است  
یا چپ تغاول میکردند از ارباب می نشاند می میکردند و طرف شمال را ایستاد نسبت میدادند پس اینجا  
استعارت کرده است طایر را با آنچه سبب خیر یا شر بود در عین العافی گفته که طایر آن کتاب است که روز قبلت  
بر آن بدست بنوا (آید و معنی) فی عنقه است که عهد او در کردن است و وَيُخْرِجُ که و بیرون آید برای هر ادبی  
يَوْمَ الْقِيَمَةِ روز سخن کتابا نوشته که محیفه عمل او است بقیه يَتَّبِعُوا به بند آن کتاب را باز  
گشاده و در بیان آورده که چون ادبی در سگات افتد نامه اعمال او در سجد و چون به صورت شود  
باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقر این کتابک بخوان نامه نوشته اعمال خود را و در آن روز هر دستان  
خوانند بود و خطاب هر یک خواهد رسید که نامه خود را املا کرده بخوان کنی يَتَّبِعُكَ ایوم بلیست  
تو روز عتیک بر تو حسباً شمار گشته یعنی خود به پس کرده و مستحق چه نوع پاداشی بجز این طایر  
کم الله وجهه و نهوده که حاضر قبلت حساب او امروز دفن اعمال خود در پس نه و در تکرار آن نیک و بد چه ساخته  
و چون فرصت داری در تدارک احوال خود بکوش که روز بحال تلاقی خواهد بود ایوم عمل بلا حساب و عذر  
حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدیری پس خویش را گفت امروز همه از ایشان سزای و هر علی  
که کنی غدا شام بانه بکوی و حرکات سکات خویش هر روزی و ضحی آن پس بگفتی تمام یک روز کردار و گفتن خود  
باید روز یک همی حالت از پس در خواست پرگفت ای پسر زینهار هر چه خواهی از مرغ و کلفت بگشتم



اما این صورت را بنگار که طاقت ندارم پند زبده که من ترا درین کار پند دادم تا بیدار و هو بسیار با حق  
حساب غافل نباشی و نشوی که ترا طاقت یک روز حساب دادن بپایند نیست پس حساب هیچ و تمام  
باقی را با حق تمام چنانچه از حق بخواهد چون عیندانی حساب هیچ تمام پس حساب هر چون کوی تمام این  
عللها که هیچ ناصواب نیست جز نزدیکی وقت حساب پس اشدی که راه باید و بر راه راست بود  
فانما یقتدری پس چنین نیست که راهی باید لنفسیر برای نفس خود یعنی راه رفتی و ارجاعات خواهد  
و من منکر و هر که گمراه شد و انما یقتدر چنین نیست که گمراه شود علیها بر نفس خود یعنی گمراهی و گمراهی  
هلاک خواهد کرد پس و لا ترتر و ترتر دارد و از ترتر هیچ نفسی بردارند و زرد اخوی گناه نفس دیگر و پند  
کار از اینکست تا بخت کند و در گناهان شمار بردم حقیقت و تم میز باید که و نفس را خود  
داشت و بار دیگری و و ناکتاً تعدین و نیستیم ما عذاب کنند قوی حتی بقوت تا وقتی که بر یکیم بنی  
رسول و ستاده شد بر ایشان قالیان را براده است خواند و حجت بر ایشان لازم کند و اگر آنرا تا چون  
خواهیم آن لعلکم تریت آنکه هلاک کردیم شهر و دی را امر را بسیار کردیم مترقیها نتوان آن معنی  
یا اگر ایتم جنابان و سرکشان آن شهر و دی را برداری بر زبان رسول که بگوید بر ایشان نیست ففسق  
پس ایشان از سخن رسول بیرون و ترور کنند قیما در آن شهر کجای پس واجب شد و علیها القول  
بر اهل آن و هر که عذاب که بوقت گرفته است و حکم از فی یعنی مستوجب عقوبت شدند قدر ناها  
نکبت پس از بنیاد بر کسب ایشان و خراب سازیم منازل حزاب کردی و از بنیاد بر کندهی و کم  
اهلکنا و چه بسیار هلاک کردیم سوی القرون از اهل قریه ها من بعد توحی از پس قوت نوح عدم  
چون قوم عاد و ثمود و اسال آن و زنی صد و پست سال است یا جمل یا هستاد یا مدتی که اعا اهل  
عصر از آن درگذرد و گوی یریک و پسته است از بیکار تو بدو بیکار بکنه بکنان خود  
خیز و انا که ذنوب پنجاه ایست از اذن بصیر این که خطرات اسکارای ایشان را بپند آورد  
سنا فغان مرغزوات با مؤمنان بیرون می رفتند و عرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص  
مجاهرت حق بجهنم و تم و تم و من گمان هر که باشد از روی همت یرید العجک بخیر اهل این جهان  
ستاستد رایعنی نعمت و لذت و ارجح کنایه است باینم که برای او فیها در دنیا متر جعکنا پس باده کنیم  
که جسم برای او در رخ در آخرت یصلیها مراد بدو رخ مذموماً کوهین مذکور را و اهل شد از  
رحمت خدای و من اراد الخیر و هر که خواهد از حق یعنی بهشت و سعی و بسا بد برای آن یعنی  
سعی کند با اعمال نیک و در طلب بهشت لها سعیها آنچه حق سعی باشد و هو مؤمن و حال آنکه او مؤمن  
باشد با ایمان خالی از شکی و کفر قائل که پس آن کرده که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب اخ و سعی و ایمان  
کأن سیم هست شرافتن ایشان مشکور قبول و پسته بد نزدیک خدای تم کلمه یک ازین و کور



که ما این دنیا و جوی دنیا را عقی غدا می دانیم و عطا دهیم مگر آن که در آن مقدار کفایت و بقول آنکه و اگر  
بقدر وقت یعنی هیچ کدام را محرم نمی دانیم بلکه مدد کنیم سی عطاء و رتبه از عطاء از دیگران تو بخاطر راسخ  
کوه و بان داشته از نور و کار و نور را در هر دو سرا و کار در هر دو سرا و دنیا نظر بر یکی بدو اعتبار  
که از روی حکمت کیف فضلتا چگونه از فی دادیم بجز بجز یعنی از ادیان را عیال بعضی بر بعضی دیگر  
از ایشان در دنیا که بعضی را وسعت است در آن و بعضی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که جوی دنیا  
دنیا اند و الا حیوة و هوایه آن سرا که در جات است از روی درجات و اگر تفضیل  
و نیز که است از جهت تفضیل یعنی تفاوت در اخلاق بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است  
و از درج تا بدرج بر تراز و پایی زمین و آسمان سافت باشد و تفاوت در درجات است و از در کین  
تراز و همین مقدار بود خواجه بود و لا تجعده و از این که آدمی مع الله با خدای الهی آخر خدای دیگر تفضل  
بسیک بنشیند در و رخ جاوید سزاوارت که همین یعنی معروف به بدیهه بخند و لا در کذا است یعنی محرم  
از هم نیکو یا واقعی ربك و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بن خلفان الا تفتدوا بانه نه پس سید الدایا  
مگر در احداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و شاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد  
و با تو الی یوم و دیگر نیکو نگیند با پدر و مادر احسانا نیکو کردی عبادت خود را با احسان و الدین  
معتبر ساخت زیرا که ایشان بسبب فریبند و موجود تربیت اولاد را اما بملحق آن پس سید و خدای  
الکبر نزدیک بزرگ سالی و کبر سن احدی یک از ایشان او کله ها یاه و ایشان یعنی بزرگ یا پر شوند  
و محتاج خدمت تر کردند و لا تقبل پس بگو که از ایشان از او کله سخن است که چون کسی از چتری  
بنگ اید یا بروی آن کرده یا بنا پاکی الوده شود این کلمه میگوید حقیقت فرمود که این کلمه را ایشان را  
میگوید یعنی از ایشان بنگ بیاید و صحبت ایشان از آن شیرید و لا تهنوها و بانه بر ایشان وزن و سخن  
ایشان از جواب درشت باز نه و قل لهما و بگو مر ایشان را قولا کریم سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را  
بنام بخوان و گفتند با ایشان چنان سخن گوید که بند کنه کار عاجز با خواجه خشنک درشت خوی گوید  
و لا تهنوها و فرای ایشان جناح الذیل بال تذل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکریم بلکه  
ملایمت و تلافی پس از مر الی تحت از شرط بخشش بر ایشان برای آنکه بودی روزی محتاج ایشان  
در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت و قل رب ارحمهم بکوی ای پروردگار من به  
بخشایی بر ایشان بگو ربیاتی همچنانکه بر پروردند مرا صغیر در حالی که خورده بودم و حقیقت  
دعا رحمت از ولد و حق والدین است که آن بودند ایشان را به هست رسان و اگر کار نند را نمای با سلام  
و ایمان خستودی حضرت الهی بر ضای والدین باز بسته است من رفی عنه والدین فاما عنه راضی پس سوا حق  
ایشان را بهر احق حقوق پس نباید رفت نظم که تنگ پان از جان او است قطره از چشمه حیوان است



اب از و ده پناه نعل برست از و خورده لبان تربت از چو بستر زلفت بود خورشید در خفا چهره  
سرمه اعظم بر و در کار شما دانای تراست بگانی نفوسیکم با پنجه در نفسهای شما است از سر والدین و حقوق ایشان  
انگو نو اطمینانی که با سید شما سائستگان یعنی نیکوئی کنندگان باده و پدر فائده گان لیل و این  
پس بدستی که خدای هست سر توبه از دکان از عقوبت یا جمع کنندگان از حضرت او غفور و رحیم است  
و آت ذالقرنی و پدر خداوند خویشی را حقه آنچه حق او است از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم  
و فرموده که حق اقارب است که اگر در ویس و محتاج باشد بر ایشان نفقه کی و گفتند مراد بیدی  
القرنی اقارب حضرت رسولند هم و حق ایشان اعطاء خمس است بدیشان از آنچه حقیقت و تمیز فرمود  
و در تفسیر امام تعلیمی بن کور است که امام علی بن حسین رضی الله عنهما را از اهل شام پرسید که قرآن بخوانی گفت آری  
فرمود که در سوره بقی اسرئیل بخوان که ات ذالقرنی حقه جواب داد که خواند امام و گوید که شما اهل قرابت اید  
که خدای امر کرده است با عطاء حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت ایم و الکسبکین و بدستگیر رایی  
در دیس را و این السبیل و راه گذری را حق ایشان از زکوة و لکن تبذیر و اسراف مکرر یعنی بر کنند هاست  
مال خود را در آنچه نشاید تبذیرا بر کنند ساختی مجامد حله فرموده که اگر بر بر کرد احدی در وجود خویش  
صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی با حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد لکن المیزان برستی  
که اسراف کنندگان گناه هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی اسال ایشان در سرارت  
و انفاق اموال عرب هر که را التزام عادت قوی کنند و تابعان اسرا ایشان نمایند گویند هوا خواهم آوردند  
که کفار اموال خود را بر یاد و سمعت خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدد یککشند حق نیک  
ایشان از انکوش میکنند که در تقسیم اموال اسال دیوانند و گان الشیطان و هست دیوان بر بر و در کار  
خود را کفو را سکر یعنی جاحد نفوت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خیر است که از بلای و مصیبت  
و جناب و بعضی از فقراء صحابه رضی الله عنهما در برخی از اوقات حضرت سید کائنات عم جبری طلبیدند که  
حاضر بودی و آنحضرت از غایت شرم فرمودی از ایشان اعراض نمودی آری آمد که و لیسنا نغیر ضیق عنکم  
و اگر اعراض کی از محتاجان صحابه ایتخاء رحمة برای انتظار روزی که یون کریم تر جوها از نزد  
پروردگار خود امید میداری او اقل لکم پس بگو ایشان را قول الله تعالی سخن نگوید نرم یاد ما که برای  
در ایشان با سانی کسیدن با فقر یا وعد ده ایشان را به نیکوی آورده اند که سخاو و موسی عم آن بوده  
سایل راره نیکو و بجزیری که از وفاضل بوده یا بسخر خوش او را خشنودی ساخت بعد از نزول این آیه  
چون از آنحضرت کی چیزی طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی یا یزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آیه که  
مسلم یا یزید یا کر و بستی و مضمون آنکه حضرت رسالت پناه صلعم از موسی علیه السلام سخن تراست و جهت  
از مایه دهن خود را بجناب نبوت ماب فرستاد دختر که آمد با رسول الله مادر من از شما پرهیزی سطلید

بهر است



[illegible]



وان سنی را از نام نماید حتی بیغ تا برسد به یتیم اشد بغایت قوه ببلوغ رسد و آثارش بر روی ظاهر باشد  
و او فرمود نا کنید یا محمد بن محمدی که بسته است خدای با شما از تکلیف شرعی یا پیمانی که بایکدی می بندید این  
العهد بدرستی که صاحب پیمانی گاتا مستی که هست سوال کرده شد خدای یعنی این که از نقص آن و عیاد  
آن خواهند پسید سلیک فرمود که خدای را عهد هست بر جوارح ادبی عمل از دست اداب و بر نفس او باری  
فراغی و بردن او بخوف و خشیت و بر روح او بآنکه از مقام قرب دور نشود بر سراد بآنکه مشاهد ماسوی نکند  
و از هر محمدي خواهند پسید تا کسی از عهد این عهد چو اید برون و او فوالیکه و تمام به پیمانی که  
اذا کلتم چون به پیماید برای دیگری و ترنوا و به بنجید بالقسطا پس المستقیم به تراری راست یا کمال ذلک  
این تمام محمود و راست بنجیدن خیر هبتر است سر شمار از حیانت و کسب تا و نیکوتر از حجت  
عاقب و که تقف و از چارم مایس که انجیری را که نیست ترا بر علم با بنجیر دانی یعنی بتقلید و کان از چیر  
مروتان ذی سکه و انسم تان دیدی مکره دیدم تان شوی مکره سیدم محمد بن حنیفه رض در سنی این ایت فرمود  
که کواهی بدین مد این التبع بدرستی که کوش و البصر و چشم و الفوق و کل او لیک هر یک از اینها کان عنه  
باشد از نفس خود مستی که پسید شد یعنی از میان خواهند پسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده قاله  
سوال کنند که چه سیدی و چر سیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چر دیدی و از دل برسد که چه دینی  
و لا تشرینا لا تفر و در زمین مرجار نفس خداوند تکر یعنی مخوام جناح تکران حل اند اینک بدرستی  
که تو لئ تخرق الله نفسی تنو فی شکاف زمین را بیای دروی کشیدن و کن تبغ الجبال و درسی بویها  
طول اند روی درازی قامت کی زیس را نتواند درید و با کوه هسری نتواند نمود و او را تکر و تعظیم چر باید  
بخت ز خاک از بیت خداوند پاک پس ای بنده افتاد کی کن جو خاک کل ذلک هو اینها که شمره شد یعنی او امر  
و نواهی که ازایت لا تجعل الله الا اخری تا اینجا مذکور گشت و آن یان امر و چهارده هنی است و این عباسی  
فرمود که اینها و اواح سویی هم مکتوب بوده کان سینه هست بری او یعنی اینچ منتهی عداست از آن عیند  
ربک مکررها نزدیک برورد کار قنا پسندید ذلک اینچ مذکور شد از احکام و اوجی از آن جیس نیست  
که و حی که اینک ربک بسوی تو از دید کار تویت الحکمة از علمی که شناخت حق است لذت و دانش و دانستن  
خیر للعل بدو لا تجعل و فاکبر مع الله با خدای ایها اخر خدای دیگر تر بر بر این حکم سینه بر آنکه توحید اصل  
هر احکام است و لهذا در مفتوح و مختم این امور فرمود از سر و در اول نتیجه که در دنیا بران مرتب باشد  
ذکر کرد مقعد ملو یا محذولا و در اخر عقبی بران متفرع خواهد شد در عقبی براد فرمود که فتیله ای  
ملک از کی پس انداخته شوی فی جهنم درد و رخ مکنوا در حالتی که ملامت کرده شد با شوی و در و مانع  
از رحمت خدای و بعد بنی ملک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکه بنات الله و میگوید که انصافکم  
رنگم ایابر کن به شمال برورد کار شما با لبین به بران و انخذ و ذکر گفت بری خور من الملائکه ایان

از زنده



استخوان در خزان این خلاف است که عادت شما بر این جاری شده که از دختران تنگ سیدارید و به پسران می نازید  
 انکم لتقولون بدرستی که شما هرگز نمی بینید قولا عظیما سخنی بزرگ اضافت و لایستاید بحق بجزد و نفس خود را  
 تقصیر می کنید برو که محبوب را بخود و محبوب مکرر را بد و نسبت می دهید و نقد صرفاً و بدرستی که گویید و مکرر  
 ساختیم بر اوست خود را از اوله فی هذا القرآن در چند جای از قرآن لیدر گزافا و دریا بند و پند پذیر شوند  
 و ما یریدهم و بی او را بدایسان از شر این سخن الا نفوراً مگر سیدک و از حق دور شدن قل بگو ای محمد صلعم  
 لو كان مع الله اگر بیدندی یا خدای بحق خدایان دیگر می گفتون همچنانکه شما ای سرکان می گوید و حفص  
 بعیت می خواند یعنی جناحه کاران گویند اذ الا بتعقوا انگاه که آن خدایان طلب کردند یایکوی العرش  
 سیدک بوی خدا و تشریف یا مالک ملک که بدخ او مشغول شدند یا چنانکه ملوک می کنند یعنی بحق بخت  
 استها بعیت و نگو می ایسان بفرستد که ایسان خدای یا سیریک خدای بودند یا بایستی که راه سازت  
 جستندی و غیب و عجز از خود نفی کردند یا سخته پاکست خدای و تعالی و برتر است می یقولون  
 از این ایسان می گویند علوی کبریا برتر و بزرگتر در نفس نقل می کند که یک از اولاد جناب بنی الارث ربی الله  
 گفته بچی حضرت رسالت پنا صلعم در دست مبارک و بی تسبیح گفت خدای را جناحه آن قوم شنودند و از  
 تعجب گفتند یا رسول الله خوب خشک تسبیح گفت خدای را جناحه آن قوم شنودند و از آن شد که تسبیح  
 تسبیح می گویند الشرائع و الارض مراد است هفت آسمان و زمین و تن فیه و هو در میان ایسان  
 از ملک و جن و انس و این منشی و نیست هیچ چیز از مخلوقات الا تسبیح بجزد مکرر تسبیح گوید خدای را تسبیح  
 ملتبیس بجز او یعنی تنزیه می کند او را از محات نقصان و ستایشی می نماید بصفت کمال اسم فیسریاره و تنزیه  
 که تسبیح گویند بر تنگان از اهل آسمان و زمین بر زبان قال و بای ایسان بلسان خالی یعنی دلالت با کمال و جود  
 بر عالم واجب قدیم و این تنزیه است مراد از توانم امکان و قیام حدوث پس و ایسان تسبیح و می باشند  
 و لکن لا یفقهون و دیگر شما ای سرکان در نمی باید تسبیح تسبیح ایسان را چه شما را نظر صحیح عقل  
 صافی که بان فهم تسبیح ایسان توانا که نیست اندک است بیدرستی که هست خدای حلیم بود بان تفهیم عقوبت  
 می کنند بر غفلت شما غفورا مراد از آنرا که تسبیح خدای ایمان آورده در حقایق سلیمی از ابو عثمان مغیری  
 قدس بر نقل می کند که تمام مکتوبات باختلاف لغات تسبیح الهی می گویند او استنود و فهم می کند مکرر بایک کوشش و دل  
 او کشاده بود نعم ما قال **تسبیح** بزرگتر هر چه پی در پی در خور است دلی و اند درین معنی که کوشش است نه بیل و بکلی تسبیح  
 خوانست که هر جا که تسبیح از باستان و از اوقات القرآن و چون بخوانی تو را جعلا بیکدی  
 ساینم و می آیم میانه تو و بین الله فی لا یؤمنون بالآخرة و میانه آنکه نیک و بد بدان سراجی عجیباً بره  
 مستور از پند از حسی تا تواند بیند و از رایتی برسانند که بیست حالت الخطب بعد از ترواه سور  
 نسبت بدینیک بر داشته و طلب بجز صلعم بیرون آمد و خواست که بر اخفرت زند او را در خانه ابوبکر نشان دادند



بیاید و حضرت انجانیست بر دستان یحیی اندام جمیل مدتی را گفت صاحب تو مرا چه کرده که تا ای و ای استقام کنم  
ابوبکر رضی الله عنه گفت او شاعر نیست که زبان بچارگی کسی بکشد پس گفت فی حیرت خیل من سده چیست  
تا او چه خانه که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه علم ابوبکر بنی زید که از پیران که درین خانه غیرت  
کسی را می پنداد و بیکر گفت ایام جمیل در بنخانه غیر از نس کسی را می پندی گفت باز استحضار میکنی بخدای کعبه  
که نمی بینم بجز این ای تحفه را پس باز گفت و این اینت دارل شده که ما ترا بوقت تلذوت قرآن از نظر کاران  
ی بوشم و جعلنا و میکنیم یعنی می افکنیم علی قلوبهم برده اند ایشان گفته پس شما می ان یفقهوا تا در یابند  
قرآن و آن پیشتر حایل بود میان ایشان و فهم قرآن و فی اذانهم و می فهم در کلمات ایشان و قرآن را فی  
تا استماع قرآن کنند چون قرآن معجزه است از حیث لفظ و معنی پس از برای شکران او اثبات که آنچه  
معناست ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ و کذاذ گشت و چون یاد کنی ربك في القرآن از برای خود  
در قرآن و حق و یکتا و یحیی که از برای همه برگزیده کاران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفور از حالتی  
که گریزند کال باشند از استماع توحید چه داعیه اینست که الله ایشان را بالله خود ذکر کنی سخن اعلم ما دان  
تیرم بگفته و بگویند با آنچه ایشان می شنوند قرآن را بسبب آنچه و برای آن سخن بر و قول مراد است که قرآن را  
برای استملا و طعن در آن می شنوند بر او یستمعون الیه با تجز و فی که کوی و اسرارند بسوی تو  
و اذ هم بخوبی و دینی که ایشان را از کوبندگان اند یعنی پنهان بایکدیگر میگویند که کلام تو سحر است و شعر  
در عین المعانی آورده که نفرین حارث گفت از شنیدنم که محمد چه بگوید ابوسفیان گفت بعضی از سخنان  
وی راست میدانم اینجهل گفت بحسب است اولیای کاهنش خواند و حالت الحطب شاعرش لقب نهاد  
و این بیت در زبان این جلالت است ان یقول الظلمون یاد کن ای محمد چون گفتند سخنان یعنی شکران  
مر صحابه را که شما ان شیعون متابعین میکنید و از پی منی روید الا رجلا شکور اگر مردی سحر  
کردن شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلس را بل شدن یا سحر بمعنی ساحر باشد چون مانی بمعنی ای  
انظر کیف بنی که چگونه ضربت بوالک الدمشال برزدند برای تو مشاهدات را تمیل و توصیف کرده اند بحسب  
و ساحر و کاهن و شاعر فقلو ایسی گران شدند ایشان را طریق حق فلا یستطیعون سبیل یومنون  
یافتن را می نرسد رشد و صواب یار نمی یابند بطعنه تو بر جوی که توجه باشد بک در کار خود کم  
شده اند و حیران مانده در وصف تو سخنان نفی میگویند کاهن تر شاعر میدانند و شعرا را کمال عقل توان  
گفت و زمانی بخوبی بخوانند و آن زوال عقل است و قالوا و گفتند کاران که بنکر بجهتند ایند گفت  
اولیای که شوم مابعد از ترک بر در ایام زمان عظمای استخوانها و رقائا و خاکها که خورد و درین شده ایشان  
کمیعون ایای انجمنه شرکایم خلقا جدیدا از برای تو و تان استیحا که درند که حال خشک مخلوقه زود تان  
چون شود فلان کونوا بگو که بد شما امر تمیل است یعنی اگر فی المثل گوید بشو خود حجازه سنگ او جودید

ملفوظ



یاهن او خلقاً متاً یکنی یا ازین ازان چیزها که بنده است در دلی دارد فی صد و یکم در سبتهای شما  
 مانند اسبان و گاو و هر چه از قبیل حیات است چه جانور و چه گیاه و زنده و زنده گردد و فسق و فساد  
 پس زنده باشد که گویند متاً یعنی تا تکلیف که باز در دمار  
 بگویند که سیافید شما را اول مسرّه اول بار که خاک بود  
 هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فسق و فساد  
 و شما بجان ترسهای خود را یعنی جناح کسی از  
 و استعداد سرخود بچنانند و یقیناً  
 و حشر قتل یک مسمی آن یقیناً  
 قول گفت و بعد شما واقع می  
 خدای برای محاسبه یا اسرار  
 که خلق از قبیل پادشاهان خاک انبوهی  
 در تفسیر بسیار حد را یعنی امر داشته  
 چنین باشد که خدای شما را بخواند بگوید  
 هر چه سر خود ان گشتیم درنگ نرود الا فکیده نراند که یا چون احزب و اعیان پست زندگی خود را در دنیا  
 اندک شمارند نسبت بان پس باید که خود را بکاه امر نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقیقی اندک شمارند و این  
 اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کنند تا در آن روز بعد از حشر نداشت در نمایند **نکته** بدینا تری  
 کتب حق را بجز خاتم و سوره حشر بری کسی که ی دولت ز دنیا ببرد که با خود نصیبی بماند **نکته** آورده اند  
 مسلمان که در اندام صحابه قول و فعله تفسیر نیک دهند و نشان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت  
 رسانیده بجلال و قتال ایشان دستوری طلبیده اند حضرت رسالت پناه به الله فرموده که مرا حق سخن بگو  
 درباره ایشان بدینا نفرموده آیه آمد که وَقُلْ لِّعِبَادِي بِكُمْ مِثْلَ مَا كَانَ لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ و یقول  
 الّٰه بگویند آن که را که می آید اَحْسَنُ آن بهتر باشد یعنی در مقابل جفاهای ایشان درشتی نکنند بلکه عفو  
 کنند بعد از آنکه در میان آورده که یک مفرق را در شتام داد او نیز خواست که در مقابل او شتم کند حق تعالی  
 این اینه تر شد و بفرموده و گویند کلام حسن شهادتین است یا امر معروف و نهی از منکر و محققان  
 بر آنند که مکه نیک تر است که کسی را یاد نکند مگر به نیکی و اگر یک درشتی کند در برابر او نیز نیکی سخن گوید  
 انّ الشیطان بد رستی که دیویش بیشتر دشمنی می افکند در میان ادیان پس مکر است که اندر رستی  
 بازای و در رستی موجب ستم و عناد کرده و منصور باز یاد هوا و فساد کند انّ الشیطان کان بد رستی  
 که شیطان هست لِلنَّاسِ مراد می را عَدُوٌّ دشمنی انسان را که مرکز صلاح او بخوبی و بخراب و نکو شد



بکم برور کار شما اعلم بکم دانایان است  
بخشند بر شما و از جور کاران  
و گفته اند رحمت  
میفرماید که

پس سبیت

ترا که محمدی علی

ایشان همان شوی و اگر خداوند بخواهد  
ضامن حال ایشان باشی  
تو دانایان است بر تو فی السوء  
احوال ایشان نرا ماند و مصلحت

میگردند که چرا یتیم و یتیم بپایان باشد

این دین است که ما دانایانیم باهل دین و زمین

فصلنا و بدینتی که از تو فی دایم ما بعض التبیین

نفسانی و اجتناب از زوایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیار بی اتباع جناح ابوهم را بخت و موسی را

بکمال و محمد صلوات را معراج و ریت و شفاعت و آیتها داد و دایم ما داود را زبور و کتاب را نبوت

پس حرف او بدان کتابست نه پادشاهی و زبور صد و پنجاه سوره است و در احکام حلال و حرام و حدود و زانی

نست بلکه هفتای الهی است و بر عظم و صفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ستایش است او است و ذکر

ذو بر نبیه است بر تفصیل که حضرت چه در اینجا مسطور است که از خاتم الانبیاء و است خیر الامم و در این

و لقد کتبنا فی الزبور ابای بدین معنی هست **نظم** ای وصف تو در کتاب موسی و یوسف تو در زبور

داود مقصود تو که زافرینش باقی لطیف است سرچو آورده اند که قریشی بقطر و علامت است و در این

و حقین و تم بحجته الزام ایشان این دین است که اولی الدین زعمتم بگو ای محمد با کاران که بخوانند

انرا که گمان می رود که ایشان خدا دانند و در این بجز خدا ای تاین بدار شما بگویند افلا یعلمون

پس ایشان نمیتوانند نفیس دادن از یا برون از فطرت شما بقبایل دیگر آورده اند که بنویسند ملائک را

و خزانه جن را بی پرستند چنانچه جنیان خود ایمان آوردند و ایشان خود بر کفر بماند آیت آمده که اولی که

از ملائکه و جنی الدین یذعنون انکه بخوانند کاران ایشان را بی پرستیدند بپشتن بپشتند ای

رهم الواسی که بر هر مکان خود دست آورده یعنی تقرب میکنند بطاعت و بیعت بحضرت او ایهم

اقرب و یزجون رحمته هر کدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی انها که مویان درگاه اند در ملائک و جن

مؤمنانند ایشان را میگویند این ایشان را حکم را  
نزد بکم عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما  
تا برکتها و بقیه خطاب با کفار است  
کند و ای خواهد هم در دنیا عذاب کند

لقد است و ما از ستمناک و نوشتیم

کافران را با بایندی که ایمان

هم ملائک بر مؤمنان کفایت

و در بک اعلم و اینها

و زین است یعنی

در انوار امن که قریشی است و

بند متابعت او کند حق

هم برای نبوت بر کفریم و لقد

و غیر از این بعضی بر بعضی دیگر بقبایل

نفسانی و اجتناب از زوایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیار بی اتباع جناح ابوهم را بخت و موسی را

بکمال و محمد صلوات را معراج و ریت و شفاعت و آیتها داد و دایم ما داود را زبور و کتاب را نبوت

پس حرف او بدان کتابست نه پادشاهی و زبور صد و پنجاه سوره است و در احکام حلال و حرام و حدود و زانی

نست بلکه هفتای الهی است و بر عظم و صفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ستایش است او است و ذکر

ذو بر نبیه است بر تفصیل که حضرت چه در اینجا مسطور است که از خاتم الانبیاء و است خیر الامم و در این

و لقد کتبنا فی الزبور ابای بدین معنی هست **نظم** ای وصف تو در کتاب موسی و یوسف تو در زبور

داود مقصود تو که زافرینش باقی لطیف است سرچو آورده اند که قریشی بقطر و علامت است و در این

و حقین و تم بحجته الزام ایشان این دین است که اولی الدین زعمتم بگو ای محمد با کاران که بخوانند

انرا که گمان می رود که ایشان خدا دانند و در این بجز خدا ای تاین بدار شما بگویند افلا یعلمون

پس ایشان نمیتوانند نفیس دادن از یا برون از فطرت شما بقبایل دیگر آورده اند که بنویسند ملائک را

و خزانه جن را بی پرستند چنانچه جنیان خود ایمان آوردند و ایشان خود بر کفر بماند آیت آمده که اولی که

از ملائکه و جنی الدین یذعنون انکه بخوانند کاران ایشان را بی پرستیدند بپشتن بپشتند ای

رهم الواسی که بر هر مکان خود دست آورده یعنی تقرب میکنند بطاعت و بیعت بحضرت او ایهم

اقرب و یزجون رحمته هر کدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی انها که مویان درگاه اند در ملائک و جن



توسل میکنند بحق سجنه پس غیر مترب خود بطریق او که وجه تسمیه با حضرت از آن شخص است که معبودان شما  
 محتاج معبود بحق اند و چون رحمت اید بیدارند بخشنش او را و تحقیق عذاب و بی ترسند  
 از عذاب و آن عذاب ربک بدرستی که عذاب او بدکار تو گات هست بخد زراست و او را نه از وحشت کند  
 و چون معلوم شد که ایمان در امید و بیم اند همچو سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد و آن را  
 قرینه نیست هیچ دیوی و شهری الا کفر که ما مظلومها هلاک کنند اهل ایمان برک و فناء قبل  
 یوم القيمة پس از روز قیامت او بعد از تو قیامت عذاب کنند و آن بقتل و فحش و جزای عذابا رسیدند  
 عذاب سخت یعنی اگر بنده صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب گات ذلك هست این حکم فی الکتاب  
 در لوح محفوظ مستطورا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه معلوم میخواستند از آن  
 جمله که کوه صفار از رخا صاف و جبال مکرا محو کند تا زمین کساده گردد و مصالح زراعت بربایدند  
 و جبهه روان سازد تا باغ بوستان سازند حق تعالی این ایضا بدیشان بنمود و فرمود و ما منع  
 و باز نمیداد و ما را آن ترسید بالذوات در آنکه فرستیم بجزای مقرر فرمود که آن کذب مکرر نکند  
 کردند و با آیات مقرر حریف اولون پیشینان یعنی ایمان کشته بجزای طلبیدند و ما بروست  
 بجزای ظاهر کردیم و آنان نکند که کردند و ما ایشانرا مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه است بطلبیدند از  
 بجزای بظهور ایمان و میدانیم که ایشان خواهند گردید و هر این عذاب استصال برایشان باید فرستاد و عذر  
 از آن حکم کردیم که ایشانرا مستاصل سازیم چه از نسل ایشان بوسان بیرون خواهیم آورد و آیتنا و بدایم ما  
 نموده الشاقه قوم خود را نافرمانی اقتراح ایشان مبصره بید و هود یعنی از جمله هلاک ایمان بسبب تکذیب  
 ایشانست که بنده از مصالح بجزای طلب کردند و خدای ایشانرا از سنگ نافرمان آورد و فظلم او بر کار شدند  
 بکار بدان نافرمانی کردند و تمامی هلاک شدند و ما ترسید و نمیفرستیم و بالذوات بجزای مقرر را  
 لا تخوفنا مکرری رسیدن و حذر کردن از عذاب استصال پس اگر بعد از قول بکفر راسخ باشند هر این  
 مستاصل شوند و اذ قلنا لك ان ربك و یاد کن چون گفتیم و ترا وعده دادیم که اگر خود بخوبی بدستی که از دیگران  
 تو یعنی عذاب از دیگران تو احاطه بالناس و خواهید کرد ایند فرستیم لبقی بلفظ مافی حقه تحقق وقوع است  
 و ما جعلنا و نکر داند بها ان فی الکلی ان ربنا که خواب را که بنمودیم الا فتنة للناس سرشته برای ایشان  
 و الشجرة للعوام و نکر داندیم درخت هست کرده را فی القرآن در قرآن مکر برای فتنه مردمان  
 و این الح گفته که آن شجر بفرودند شجر نعمی ترستایم کافران یا انواع تخویفات چون تا سور و زقوم  
 و اسال ان فکرتند هم پس یعنی افراید آن تخویف ایشانرا الا طفینا کبیرا مکرر کلمی بزرگ یعنی کزاف  
 کاری و سینه از حد تجاوز شد و چون نکر ایشانرا بجهت و سوسه ابلیس است از استکبار روی  
 متعاقب پس آیه خیر داد و اذ قلنا و یاد کردیم چون گفتیم لا یلهیکم اسجدوا و ما یستکبرون که سجده کنید لا دیم



مرادم با همه تقطیع و فسخ و این سجده کردند و ایسان إِلَّا ابْنِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون حق تعالی  
فرمود چرا سجده نکردی قَالَ أَسْجُدُ كَمَا سَجَدَ بَنِي آدَمَ یعنی بگویم که من خَلَقْتُ مِنْ تَرَابُوتٍ وَابْنِيسَ مِنْ نَارٍ  
از کل بی سجده بر و لعنت کرده و از درگاه خدای براند قَالَ كَفَىٰ لَكَ إِبْلِيسَ دِينًا و این را از آیتک خیر و مرا  
هفتاد و نه مرتبه گفت این را که گوی و فضل دادی و از خاکست و مرا از آتش لَئِنْ أَنتَ لَنَارٌ كَرِيمٌ اگر این  
داری مرا که را تا آخر کنی ای یوم القیمه فاروقیست که خست کن هر این از حج برکتیم در دینت فرزندان  
اول باغ و جهان کم که عذاب ستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که توانیم ایسان را گناه کردن بسبب عیبت  
و حمایت تو قَالَ لَوْ هَبَّ كَفْتُ خَدَّيْكَ مرا و در که برادرهاست است و ایجاد یعنی اول برادران درگاه و رب  
و گفت در پی هم خور و من يَتَعَلَّكَ بَنُو آدَمَ پس هر که ترا متابعت کند و زمان تو بر منم از فریت آدم و آن  
جنتم پس بدرستی که دوزخ جزاء کم يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ یعنی از آن و ایسان تقطیع کرده است مخاطب  
برغایب یعنی تر و هم ستایان ترا جزاء هم جزاء تو جزاء تمام یعنی عذاب برده و ام و استغفر  
و آنجای بجناب و بلغزان مَنْ أَسْطَعَتْ هر که تو توانی بلغز آید مِنْهُمْ از ایسان بصورتک باوان  
خود یعنی خواندن بفساد و کویند صوت سُيُطَانُ غنا و بر این است أَمَامَ راجع به از این عباسی رضی  
نقل میکند که هر از این که خرد رضای خدای اند هر بیرون آید وَأَنْ سُلْطَانُ و لَجَبَتْ عَلَيْهِمُ  
و بر این که بر ایسان بخیلک و رَجَلُكَ و سُلْطَانُ و بِشَادُكَ خود را یعنی دیوانی که عاقل تواند و  
و اعوانی که را جمع کن در تسلط بر ایسان و شَارَهُمْ و سُلْطَانُ کن بِأَيْسَانِ فی الْمَوَالِ در مالهای ایسان  
تا آن حرام جم کند یا بر برادرها در معصیت مزق نمایند وَالْأَوَّلُ و در فرزندان نیز شریک شوند از دنیا  
حاصل کنند یا بعید الغری و عید الشمس و اسال آن تسبیح نمایند و عَدَهُمْ و وعدده ایسان از عید  
باطل چون شغلقت بنان یا تا آخر در توبه یا انکار عفت و حشر دیه بعت و مزق و يَا بَعْدَهُمُ الشَّيْطَانُ  
و وعدده ایسان از سُلْطَانِ الْغُرُورِ که سر بفریب یعنی خطا و در صورت صوابی که در این مملکت  
بدرستی که خالص بندگان را که حکم هلاک فی الجنة برای نیست آفریدند لَيْتَنَّا لَكِ نِسْتِ تَرَا  
عَلَيْكُمْ بر افروزی ایسان سُلْطَانُ تسلط و قدرت یعنی هر کس را تو توانی فریفت مگر بندگان را أَمَامَ قسری  
رحم الله و نرسد که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سرافرمود چون تو در بند  
چیزی خدا را بند چون باشی که تو در بند هر چیزی که هستی بند ای و گنی بربك و بسند است برود  
تو و گنیلک که در بندگان خود را از اسلال ابلیس و بگو برود کار شما الَّذِي آنست که بقدرت کامل بر چیزی  
میرند و روان میگردانند لَكُمْ الْفَلَكَ برای شما کسینی را فی الْخَبَرِ در دریا لَيْتَعُو تا بجوید سن  
نصیه از فضل او یعنی روزی خدای را و گویند فضل سود است یا است که بدان احتیاج افتد و  
عبود بر دریا بدست نیاید لَيْتَعُو لَكُمْ بدستی که است بگو لَكُمْ بشما مهربان که کار شما و بر شما ایسان

از ایسان بخیلک



[illegible]



راه صواب نپسند فحش و خوراکهای پس اوردن سرای ناپستاست یعنی طریق خجالت نباید و اصل سبیل  
و گراهِ تر از ناپست این بیجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند هر که ناپست بود در دنیا از طاعت ناپست  
بود در عقیق از نوابی هر که اینجا روی تو به ناپست اینجا جمال مغفرت سلاها کند افرده اند که تم و قد  
ثقیف گفتند که ای محمد ایمان نیاریم تا وقتی که یک سال مارا به بت پرستی بگذاریم و زمین طاقت واکه از آنجا  
ماست چون حرم مکه محترم کردایی و مارا در زمان از روی و بخود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین  
گویی بگو که خدای مرام بدی فرموده است ایستاده و آن گدا و ابدی که خواستند ثقیف لیستقونک  
الله بگردانند ترا عن الله ای ان حیثا از بخیر می که وجهی که می آید که لیستقونک لیستقونک و بر بند  
علیک عیش و سما جز آنچه و حی که دایم یعنی بگو که خدای مرا فرموده و اذ لا تخد وک واکه از چنین  
کمی که ترا کردند ترا خدای دوست و گفته اند که فریست با حضرت گفتند که نمیدانیم چرا که استند هم  
کمی تا وقتی که مسکین بتان مارا و اگر چه بسراکت باشد آن حضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشت  
در خاطر مبارک حضور کرد که چه شود اگر چنین کم و خدای میداند که فریست کار کاران ایم این ایترو فرود آمد  
که ایشان میخواهند که ترا از وجهی ما بگردانند و بوسی گیرند و کوفان ثبت کف و اگر نه است که مایهات  
دایم ترا بر امتی جلد عصمت خود گفتند که ترا بگویند که نزدیک بود که میل کنی ایهم شینا بودی  
از روی ایشان قلیل میل کنی اندک و نزد محققان آن حضور که مذکور شد محقق نیست بلکه بگویند  
معنی ایترا نیست که نزد میل بودی آن مایهات بگویند ما عصمت ما ترا دریافت و معنی شدی  
از آنکه نزدیک شوی بمیل و این یعنی است بگویند میل نزدیک شدی پس میل کجا بوده باشد در بتیان  
گفتند که حضرت معصوم بود اما برای تحریف است تا میل بسخر سحرکان بکنند این ایترا که اذ لا  
و قنک انگاه که میل یکدیگر راینه می چشایندیم ترا ضعیف الخیوة عذابا نذکی در دنیا و ضعیف  
الماوت و عذاب مرگ در آخرت شکر الله محمد پس نمی یافت تو لگ برای خود علیک بردن عذابا بصیر  
باری که بسبب اوزان باز بر می امام مصلی آورده که بعد از نزول این ایترا حضرت فرمود که اللهم لا تکلی لی  
نفسی طرفه عین الی بر خود و ارعایا دمی با نفس ما مکنار مارا امام مصلی آورده که اهل مکه در اجماع  
الحضرت سکوت کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در شنی جدی افراط نمایند که حضرت را  
بمغفرت بیرون باید رفت ایترا نازل شد که و آن گدا و ابدی که خواستند اهل مکه لیستقونک  
تا ترا بغیر استند به همین استند الیهم از زمین مکه بخیر جوک نیما تا ترا بیرون کنند از آن و اذ لا  
یکشون و انگاه چنان شود که درنگ نکنند خیل فک پس از رفتن تو الی قلیل مکرز مانی اندک و آن  
چنان بود که بعد از هجرت بانگ زمینی واقع بدر دست و اوهلاک گشتند و قوی است که بعد از آن  
اقامت الحضر در مدینه جد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیاء و پیشین زمین شام بود و از تو

تجرب



و خوابی که تو قصد کنی که بشام روی و اینجا ساکن شوی الحضریت عرم سفر  
 شام میفرمود این آیه آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین بریب دور افکنند  
 اگر چنین باشی از تو خدای بیابند الحضریت فتح غریب شود و اندک زمانی  
 قایل و اجلا معذب شدند پس بدین قول این آیه مدنی باشد و بقول اول  
 یکی پس سفر بایند که سنت لها و ماسنه سنه من قد ارسلنا سنه نهادی برای  
 الها که فرستادم قبلك پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما و ان سنه  
 سلا که ما نیست است بنکذیب پیغمبران ولا تجد و نیابی تو لستنا بخوبیلا مرسته  
 ما را تغیری و تبدیلی اقم الصلوة بیای دار نماز دایم لولک الشمس بعد از ولول فنا  
 ابل غنوا اللک نا فار یک شب بعد از وال نماز پیشین است و پیشین و نا غنیق الیک  
 نماز شام و تخلص و قرآن لفر و بیاد اس نماز باشد و ان نماز قرآن گفت برای  
 انکه قرایت قرآن در فرود است ان قرآن الجفر بدرستی که نماز باشد و کان منهد  
 اهست دیده ستد یعنی بیستند او را ملائک لیل و لها بریعی فرشتگان شب و  
 شاهد میکنند و در آخر دیوان اعمال سب ثبت می نمایند و ملائک روز اول و اولیای پند و افتخار دیوان اعمال  
 نهادند و میکنند وین الیک و بعضی از محاسب قنجد پس پوارش به بقره یعنی بنار نایک لک  
 زبانی را بر صلو مفرقه با فضیله سر ترا با غنمی و برای مخصوصه بنی عسی ان یبعثک ربک شاید  
 و البته که چنین بود که بدارد خدای تو را مقاماً محمداً او را مقام پسندید یعنی مقالی که قام در سوده باشد  
 ای ذات نود و دویست مقصود وجود نام تو محمد و مقامت محمد و قل رب و بگوای بود کارم از خلقی  
 در امر در قریب هر صلح صدق در امر دینی پسندید و بی ندامت و آخر جنتی مخرج صدق و بیرون آرند  
 غلام و بیرون آرند که سالم باد از آنکه بجهت فتح و بیرون آرند بیوت از عمل تبلیغ رسالت و جعلی  
 و بدامی که لک از نزدیک خود سلطاناً نصیراً حجتی باری دهند و قوی باشند اعانت کننده و قل  
 جاء الحق و بکرمه حق یعنی دین اسلام و زهق الباطل و ناجر شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق  
 قرانت و باطل بیطان هر کجا که قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد و دیگر بزواران قوم که قرآن خوانند  
 ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقاً هست نیست شد و ناجز گشته امام فیسری فرموده که حق است  
 که برای خدای بود و باطل که برای غیر او باشد صاحب تا و بلامت بر است که حق وجود ثابت واجب است  
 عز شأنه از بی وابد نیست و باطل وجود بی برای امکانی که قایل فناء و زوال است و خون اشعه لغات وجود  
 حقانی ظاهر گردد و جوهر هم مکر در جنب ان متلاشی و مفعول شود هر چه هستند از آن کم ترند که با  
 هستی ان مقام هستی برند جو سلطان عزت علم بر کشد جهان سر جیب عدم در کشد و نیز ان القرآن

سنه من قد ارسلنا



و فرمودیم از قرآن ما هو الاخری که او شفاعت شفاست سر امراض را چون فاتحه و آیات شفاء باشد  
سر بیماری جعل و شبهه را واضح است که مزار بیانی دارند یعنی قرآن شفاست از مرصعاه صوری و معنی  
و قالی و قلبی و رحمته و بخشش و بخشایش است للمؤمنین برین مزار که بد و دفع میگردند و لایزال الظنون  
و نمی آید و آنکه ستکاران از الاخسار از زیانکاری و هلاکت که تذبذب میکنند و بد و میگردند و اذا انفتحت  
و چون انعام کنیم ما یزال الانسان بر او بی بصیرت و توکل و ایمانی المرق روی بگرداند از یاد ما مراد کافراست  
چون خدای تعالی نعمت دهد او را باز آن کتب و ارسال رسول و غیر آن از نعمت ظاهر و باطن امراض کند  
و ناله یحیی و به نفس خود دور شود و گرانده گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بیرون رود  
و انما النشر و چون برسد بدو بیماری فقر و ترس گانگی یئسنا باشد تا امید از روح الهی یعنی از  
جاهل بود بفضل باد و لایق نباشد بکرمنا متجاوز اما مؤمن در نعمت شکر و در نعمت باید فرح  
صیر نماید قل کل بگو هر کس میقل عمل میکند علیه شاکلته بر طریقی که شاکل حال او باشد از خیر و شر و هر عیو  
خدا است یعنی کاروان در نعمت اعراض کنند و در محنت پایداری دارد و مؤمن در سرپاسداری و در منزلت سکایا  
و گفته اند شاکل طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین یا سواد و قوت و طاعت و معنی هر راجع است بر آنکه  
هر کس آن کند که از او میزد هر کس آن کند که میزد از سببی پرسیدند که کدام آیت در قرآن است و آنرا است  
و نمود که کل عمل علی شاکلته گفتند درین آیه از رجا چه چیز است گفت از بند جفا و خطا و انحراف  
او شاید و از حدیثی و فایده عطا یابد یعنی آنچه از کرمی او میزد از سر گفته اید و زانیم و از تو کم آید  
تو ای فریم پس بود و کان شما اعلم و انا تراست یوم هو بدان کسی که او اهدی سبیل راه یافته تراست  
و بصوابی نزد بکتربانینکو تر از همه دین و مذاهب آورده اند که کفار عرب نصر بن حارث و ابی بن خلف و عتب  
بن ابی سفیث را مدینه مرستادند و از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر صلعم استفسار نمایند چون بایسان  
ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود مجب شد گفتند ایضا دید عرب ما دانستیم که زمان ظهور مسیح  
نزدیک است و از سخنان شما دایحه احوال آن بنی استقامت بتوان کرد شما بجهت ابی یاسر از یو پرسید که طواف  
مشرق و مغرب که بوده و احوال یهودان که در زمان پیشین کم شدند چگونه است و روح چیست از این هر  
سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانند که پیغمبر نیست اگر و در جواب دهد و از روح هیچ  
نگوید پیغمبر است ایشان بکه آمدند و مجلس ساختند و از آن حضرت سوال نمودند آن دو سوال را  
جواب اند و در قصه روح این آیه نازل شد و یسألونک و می پرسیدند ترا عن الروح از کیفیت روح  
که بدن انسان بدان زندا است قل الروح من امر ربی بگو که روح از امر پروردگار منست یعنی از بیرون است  
که با مرگ گاه شد فما ده و از آنجمله است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق بجهت دفع کسی بدو  
دانا نیست و ما او شیت و داده شد یهد شما من العلم از دانستی الا قلیل مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ

کتاب



ابویرین عزیزی فرموده که این اندکی خدای ما را داده است از علم نه از ان ماست بلکه عادی است نزدیک ما و به بسیاری  
از نویسندگان پس ما علی الدوله جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد و کتب شریفه و اگر خواهیم ما لنذهبین بالذی  
هر اینه بیرون بریم آن چیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَحْيَیْ کردیم بیتی یعنی از صدور و مصاحف میگویند ثم لا یجد  
پس بیای تو را که برای خود بر بان یعنی بنای بعد از بدون إِنَّ عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیل که از استوار کند و  
بسیار و صحفها باز دارد إِلَّا رَحْمَةً لکن رحمت است مؤثر بِكَ از پروردگار تو که از باقی بگذارد و حق  
نیکه إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل و هست عَلَيْكَ کَیْرًا بر تو بزرگ که ترا مید و لاد ادم ساخته و ختم  
پیغیران گردانید و برای حمد و مقام خود بتوده و قرآن بتوفستاده در میان است تو باقی بگذارد قل بگو  
ای محمد لَیْسَ اجْتَمَعَتِ الْاَنْسُ وَالْجِنُّ اگر جمع شوند آدمیان و جن و پریان که تو میگویند بدیشان شد و اتفاق  
کنند عَلَى أَنْ یَأْتُوا بِآیَةٍ بیا بیا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ مانند این قرآن یعنی بیارند مثل از ادب و صاحت و بلاغت  
و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب که داشت از قرآن این سر لاریب لَیَّا تَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مثل او را  
در این صفتها بلکه در میان اینان فُحْشَاءُ وَبِلْغَاءُ و عرفا هستند این اید در جواب نفرین حارث فرود آمد  
که میگفت لَوْ شَاءَ لَقَدْ تَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا اگر خواهم مثل این قرآن بگویم حق سجنه و نعم فرمود که جن و الانس مثل این  
تواند گفتن و لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ و اگر چه باشند برخی از ایشان لِیَغْضِبَ ظَهْرًا و برخی را هم بپست و مدد کار و نقد  
صرفت و بدرستی که گردانیدیم و دیگر ساختیم زیاده و نقص و بیان را لِیَاثَرِی برای مردمان فی هَذَا الْقُرْآنِ  
در این قرآن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر نوعی و صفتی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن  
فَإِنِّی الْاَنْسُ پس سر باز نزنند بیشتر مردمان و خواسته إِلَّا کَفُورًا مکرر اسپاسی را که انکار خواست  
آورده اند که ابو جهم و عتبه و سبیه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ نیست تر  
و کم اب تر نیست پس این که همارا از حوالی ما دور کنی تا زیستها قابل زراعت پیدا آید و جویها چون افشار شام  
مراق روان ساز تا گشت کنیم و خدای خود را بکی تا ملایک را برای صدق دعوی تو یقین ستد و ترا گوشهائی  
از زر و نقره بدهد تا از رویی باز می و بگو تا اسما را بر سراف و از قانند اب او کاه سیم و اسال آن سخنان  
از روی نصرت کردند و بعد از انزام حجت بر ایشان باجماع قرآن این ایستاد در خواسته و عبد الله بن عباس  
گفت که ایمان نیاریم تو تا نزد بانی نبی و بر همان روی و بر تو نبی کرم و نشو بیاری بنام و یک از ما که بخوانیم  
و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه ایستاد یکی هنوز مان بریم که ترا صدق خواهیم کرد حق سجنه و نعم ایستاد  
که وَقَالُوا و گفتند سَفْعَانِ قَرِیْنِیْنِ که تو این لَنْ نَقْصِدَ بِکَیْمٍ مکنم بر ترا حتی تَفْجُرَ کُنَّا تا وقتی که روان ساز  
برای ما مِنْ الْأَرْضِی از زمین که یَنْبَغُ عَاجِشَهُ بر آب که هرگز نمی کنند أَوْ تَكُونَ لَکَ یا باشد مِنْ رِجْلِ جَبَّةٍ و ستانی  
مِنْ تَحِیْسٍ و عیناب از درختان خربا و کنور یعنی شتمل بران درختان فَتَجَسَّ الله ففاز پس روان گردی  
جویها آب خلد که در میان لَا بَیْطَانِ تغییر روان گردی أَوْ تَسْقِطُ السَّمَاءُ یا تا وقتی که بیفتی آسمان را



مخارعت همچنانکه بر روی او عهد کرده اند که انقضای آن بر او آید و او تائید یافته و این را بخوبی  
داند و گفته و فرستاده که در مقابل یعنی میان ما و شما یا بسیار یا ایسانا بگو ای برسانت خود او بگو  
لک یا باشد ترا بشناسی من ز خویشا خانه از زده در اینجا بنشین او ترقی فی السماء یا بروی بر آسمان و کن  
نور و صدق بکنم بر تو که ترا با آسمان حی تنزل تا وقتی که زوداری علیک کتابا یقرئ  
بر آن کتابی که بخوانی از او و در آن بصدق نوشته باشد قل یحیی ربی بگو پاکست پروردگار من از آنکه بروی  
تحکم کند یا از آنکه کج راه رفتی شریک او سازند و شما آنچه از من میطلبید بخوبی کسی بر آن قادر نیست هل  
کنت یا همسم الا بشر مرادی رسول و فرستاده شما هر سائر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر  
نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار اوقات و قدرت خواست با اختیار نسبت ایشان  
این جویی بود بر سخنان ایشان اجل و تفصیل اجوبه در آیات سرفراست که سبقت فی قولهم و برونه  
کتابا فی قرطاس و قوله انزلنا من السماء و ما نسمع الا ناسی و من نرد مردم را  
یعنی اهل که دانان یونس از آنکه ایمان آورده اند از جاء هم الهدی و قتی که آمد بدیشان بیان حق بزبان محمد  
الا ان قالوا امرنا انما گفتند ابعت الله ایا برانگیزد خدای بشر از رسول آدمی را رسول یعنی بخوبی نه و ایشان  
از ایمان که بشیرت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانی موجب توانست و مخالف  
مقتضی تناقض پس رسول از جنس مرسل الهم باید تا افادت و استفاوت در میان بدیدین و چون کاران میکنند  
که رسول خدای فرشته باید و بشیرت بدحق بجهنم و هم در شبه ایشان میفرماید که قل لو کان بکون بود  
بجای ادیان فی الارض ملک یکک در زمین فرستگان که مانند آدمی میشوند میفرستند بر روی خود  
مطهرین در حالی که معین بودند و ارام گرفتند در زمین کنز لنا علیهم هر آینه میفرستایم بر ایشان  
من السماء از آسمان ملک از فرشته لا بفرستی از جنس ایشان بدیشان میفرستایم تا با هم مجتمع توانستند  
شد و از تلقین توانستند ی گفت به در تعلیم و تعلیم مناسب و تجانی شرط است و چون سکن  
بر زمین ادیان پس رسول ایشان نیز آدمی باید **تلم** او بشیر فرمود خود را متکم تا جنس آیند و کم کردند  
ز آنکه جنس محراب جاد پست جاد بلی جنسی است و جاد طالب است در باب آورده که از آن گفتند که او  
رسالت تو کیست ای آید که قل یحیی ربی بگو پند است خدای نعم شهید کوه پیش و بینکم میان من  
و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آن حضرت چه معجزه بزبان حال قاطع است با محمد  
رسول الله و است پس گوی معجزه جاری بخوبی قوله حق است بر صدق دعوی او از کائنات بدستی  
که خدای هست بعید به بندگان خود خیر ا و نا که احوال بوسید ایشان بیداند بصیرت پس از اعمال  
ایشان را ای ایشان را می پند و من یقید الله و هر که راه نماید خدای یعنی هم که کعبه دایت او توفیق  
دهد تقوی الهی پس او راه یافته است و من یضلل و هر که راه سازد یعنی حکم نماید بصلوات از خود



[illegible]



وطوفان و جراه و قتل و مضاعف و هم و نقص عزات و غیر این نیز گفته اند چون انشقاق بحر و انفجار آب از جود دفع  
طهر بر سر بی آئین و طمس احوال قبطیان و از آنکه عقده انزبان و یار و از نو بردن عصا جلا و معنی کمال  
و اسل این و در حدیث صفوان آمده که دو یهودی حضرت رسالت پناهی الله تعالی از تسع آیات پرستند و ایشان  
جواب دادند که مژگ سیارید و خون ناحق نکتید و از دنا و سرقه و اکل ربایا و سعادت و محروم و قذف  
محضات دور یابید و از جهاد مکر برید و از آیات احکام عالم است که در هر مملکتی ثابت بوده و لهذا در آخر  
فرمودند که شما که یهودید که در روز شنبه از حد زمان مرگد زید فَسَأَلَنِي إِسْرَءِيلُ پس پرسید ای محمد از  
بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین آیات را قاصد قول تو بر سرشان ظاهر کرد و یا سوال کن از یهود  
او جاکه هم چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فقال له فِرْعَوْنُ پس گفت در میان  
فرعون إِنِّي أَظُنُّكَ يَا مُوسَى بدستی که زمان می برم ترا ای موسی سَحَّوْرًا جادوی کرده و عقل تو مختط  
شد قال گفت موسی لَقَدْ عَلِمْتُ بدستی که تو دانسته بدلا خود اگر چه زبان تلفظ نمیکنی که پی بسته ما  
از آنکه هُوَ الَّذِي نَفَّسَ فِيهِ آیات سَعَى الرَّبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر ازید کار اسمها از بینها بصلی  
استعداد رقی که هر یک دیلست بر نبوت تو وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ و زبیدی میدانم ترا ای فرعون  
سَحَّوْرًا هلاک شد یا مغلوب یا ناقص العقل فکر خواست فرعون أَن يَسْتَفْهِمَ هم آنکه بر این دو حدیث  
موسی و قلم و در مِثْقَالِ از زمین مصر قاعترفته پس عرق کرد ایندم او را و وَمِنْ عَجَبِ جِبَعًا و کباب  
بودند تمامی و قَتَلْنَا مِنْهُمْ و کفتم پس از عرق شدن فرعون بَنِي إِسْرَءِيلَ رزق ندادن یعقوب را که شما  
اسْكُنُوا الارض سال شوید در زمین که ایشان شمارا بخوابستند که بیرون کنند و آذاجاء پس چون بیاید  
وَعَدُ الْخَسِرَةِ و عدا سر که دیگر یعنی قیامت شود چنانکه یکم بیایم ایشانند شما را بجسره که لَقِيفًا  
جماعی استیحه باهم پس حکم کنیم میان شما بر تیز سجد از استیقاء و بالحق أَنزَلْنَاهُ و بدستی که بحق  
رفرستایم و أَنزَلْنَاهُ بِالْحَقِّ و کلام و برای فرود آمدن و وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستایم ترا ای محمد إِلَّا بَشِيرًا  
راده دهند بطهارت بیواب و وَنَذِيرًا و بیم کنند عاصیان را بعقاب بِأَسْمَاءِ و نمرود که سرده دهند و نزل  
گویند که از ما روی بگرداند و بیم کنند از او بگردند روی بآر و یعنی بدکاران را بشارت دهد ببعثت رحمت  
و کمال عنق و تاری بمرگه آرند و نیکوکاران را انداز کنند از الر هیبت و جلال نفس مانا بر اعمال خود اعتماد نمایند  
وَقَرَأْنَا قُرْآنَهُ و پرکنند فرستادیم قرآن را یعنی ایستادند لِقِصَّةِ علی التامین تا بخوانی آنرا بر مردمان علی کتب  
بطریق درنگ و معطلت بر آن برای حفظ اسان تراست و بفهم نزدیکی و وَنَزَلْنَاهُ و فرستادیم آنرا بر حسب  
حوادث تنزیل و فرستادیم در مدت پست و سه سال قُلْ أَسْتَوِي بگو مردمان را که ایمان آرید بقرآن او که  
تُؤْمِنُوا یا ایمان بنارید اراست بر سبیل تقدیر یعنی ایمان شما بر و در کمال وی یعنی افراین و از عدم ایمان شما  
بدو هیچ نقصان نرسد إِنَّ الدِّينَ بدستی که آنکه أَوْ تَوَالِفَ داده شد انهم را من قبله پس از نزول قرآن



یعنی آنها که کتب اسمانی خوانند و حقیقت و حقی شاخته و امالات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام  
و تابع او و از یهود و مجانی و اصحاب اولاد نصاری و طالبان دین چون سلمان و ابوذر و عقیله بن ابی طالب  
اصحاب ایشان اذ اَبْرَأَ عَالِمٌ چون خوانند میسود قرآن بر ایشان يَخْرُجُ مِنْ لَدُنْكَ و لَا يَمُوتُ بیفتند و چنانچه  
خود یعنی بر رویها سجده در حالتی که سجده کنند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجا و بعد از آن که در کتب  
خوانند بودند از سال محمد و انزال قرآن و يَقُولُونَ و گویند يُحْيَا زنده بگردد پروردگار را مخلوق  
و عمل خود را گمان بدرستی که هست و عَدْرَتًا و عذر را میگوید که لَا يَمُوتُ زنده است یعنی واقعت  
لا محاله و يَخْرُجُ مِنْ لَدُنْكَ و بیفتند بر رویها خود یعنی در سجده ذکر ذوق بخت است  
اول چیزی که از وجو ساجد بر زمین لایقی شود اوست گفته اند سجده اول برای شکر است و دومی  
سجده برای تائید از غیظ قرآنی لاجرم درین سجده فرموده که يَكُونُ بگردید و نیز يُزِيدُهُمْ و زیاده کنند  
سبح قرآن ایشان را خوشنما و زویتی و تقوی این سجده چهارم است از سجدهات تلاوت قرآن حضرت  
شیخ ابن رجب و علماء خوانند و فرموده که حقیقت این سجده اینست که زیاده خوشی از وقوع  
بجای باشد بر ظاهر و باطن یا بر هر دو و چون خیزد از سجده خوشی ایشان زیاده می باشد و خوشی  
نی باشد الا از بجای يُزِيدُهُمْ خوشی دلیل زیاده بجای باشد و بران تقدیر این سجده بجای بود  
و ساجد باید برکت این سجده از فیض بجای بیفتد و خوشی او بیفزاید و بجای  
الا خُفِيَ نه نور بجای از قدم بر حذر افتد و بر زمین بر خضوع این نماز و الهی است  
و ان بلند می موجب این است آوردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در سجده میگفت یا الله یا رحمن  
مشرکان با یکدیگر گفتند محراب را از پرسیدن دو خدای نه میگویند و خود و خدای بخوانند  
آمد قُلْ اَدْعُوا اللَّهَ بگو بخوانند خدای را اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانند رحمن را که هر دو لفظ را بر ذوق  
واحد اطلاق میکنند و مقصود هر دو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی  
گفتند که خدای در تورات ذکر رحمن بسیار کرده است و تو بدین اسم یاد میکنی این است نازل شد که این  
و اسم در حق اخلاق بر او انداخته اند عَزَّ وَجَلَّ را بخوانند نیکوتر است و بدان حق را خوانند  
باید فَلَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ و مرا و است نامهای نیکو یعنی دان بر صفات جلال و بر حق مشغول  
بر صفات اکرام این جبر بر من زنده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جمیع نمازها هودفت که صلی  
بوسه در مسجد اکرام قرائت کردی اهل شرک بگو و لغو و صغیر و غیره مشغول شدند تا شاید آن  
حضرت در غلط افتاده ترک قرائت کند حق سبحانه و تعالی فرمود وَلَا تَحْضُرْ صَلَاتِكَ و اشکال ترک قرائت  
نماز خود را یعنی بلند خوان تا مشرکان استغفار نکنند وَلَا تَخَافُهَا و او از فرود در باله قاعدی  
که نشوند دانسته در عقب نماز نیک دارند و آنچه و بطلب بین ذَلِكَ بیان جبر و مخالفت سبیل راهی

و در سجده بعد از آن







الحمد لله الذي  
أمرنا أن نذكره

و بنویسند ما هم نیست این کویدگان را می بیند زنده یابیدین سخن که میگوید من عیلم هیچ دانستی بلکه بنوهم کا ذی القادر  
این قول میکنند و لا یجایزکم و نه دانش بود مریدان ایشان درین باب اگر تقلید را بایستند گنیزد کینه بزرگ  
کله ایست آه کله که از روی جرات تخرج بیرون می آید من آفریده ام از دهنهای ایشان از دهن قوهای کفار  
این کله را بطریق استحضام ذکر فرموده که مشتمل است بر تسبیح و تسبیح و احتیاج و تعارف صفات  
حدوث إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا میگویند حرفهای ما بزرگ دروغ نیست که نزدیک زید که بسبب آسمان و زمین <sup>بسیار</sup>  
فَلَعَلَّكَ بَيْنَ يَدَيْهِ گشتن من نفس خود را عیلا لَقَدْ آتَيْنَا بَعْدَ ذَلِكَ ایشان از تو واپس از کفار  
ایشان تو بعضی کار ایشان بخود آسان کرده و مع بود و بپندارند إِنْ تَقُولُ اگر ایان بیاوردند بَعْدَ  
الْحَدِيثِ باین سخن معنی قرآن و برای کفر و عصیان ایشان خود را هلاک ساز اسقا از روی اندوه  
یا جبر یا حسرت یا غضب وَتَجْعَلُنَا بدستی که در ایندم ما علی الله رَضِ آن چیزی را که بزرگ است از  
و بنا قات و حیوانات نیست آنها را پیش من اهل زمین را لَتَبْكُوهُمْ تا بسیار عالم معنی معامله را بندگان  
کنیم ظاهر کرده که آیتهم کدام از ایشان احسن عَلَّا نیکو تر است از جهت علی معنی کیت که آن محرمات را ترک کند  
و كَذَلِكَ میگویند و بدستی که ما ساندگانم ما علیها أَنْ چیزی را که بر روی زمین است از کوه و درختان  
و بناهان صقید جُرْزِ از زمین هامون بی گناه معنی باخراش عمارتها خراب خواهیم ساخت پس دل براه  
منصیه و بنیت ناپایداری فریفته شوید جهان تُرْتَلَبُ بسازد اسیرت و بی نزدیک آریاب بصیرت  
در رنگ دل گشتن اعتبار نیست نه بوی و لغز پیش را بداریست آورده اند که هیوه و پیش را سه سوال در او خسته  
که در حضرت مِلَّةَ پی سید خدا بایکدی می گفتند قصه جوانان پس عجیب است و عجیب از روی دیگر جواب آن  
داند حق سجد تمام آیه فرستاد أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ نه چنانست که میگویند آریا پنداری قَوَّاهِبِ الکف و  
دانی قیم اصحاب غار و رفیق که سیصد و نه سال در خواب بودند مِنْ آیتنا از دلایل قدرت ما عجبا  
چیزی شکفت لِذَلِكَ اوجی الْقِسْمَةِ یاد کنی چون باز گشت کردند حواریان و منعم شدند إِلَى الکف بغار جوم  
فَقَالُوا أَبَرَكْتُمْ بیک آیت ای پروردگار ابد ما را سَبَّحْتَ گفتند از زنجیر خود رخت بخششی معنی آرزش  
یا روزی یا از عده و وَهَيَّ لنا و عیسا ساز برای ما مَرَّتْ از کار ما کفارت کفارت است رَشْدًا  
راستی و نیکویی و صواب فَقَرَّبْنَا اذ أَرَأَيْتُمْ پس غایم بر کوشهای ایشان حجابی که سخن نشنود معنی  
سخن باینیدیم ما ایشان را إِلَى الکف سَبَّحْتَ عده أَدْرَأَ رساله ذات عبد معنی شمرده تَمْ بَعَثْنَا هُمْ پس  
بر آنکسیم معنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا بطلانیم آنچه بعمل آری دانسته ایم یا تا بطلانند بندگان ما که  
درین قصه آيَةُ الْحَرْبِ کدام از هر دو کفر مراد اهل کنا پس اندایان نزو کافر استقدیین و مناخرین  
و بر عقیده معلوم کرده که کدام از اینها أَحَقُّ شمار بخداوند تر است وَالْأَشْرَارُ اندک مدت را  
ایشان درنگ کردند در عار معنی دانسته بشود که جنط از زمان لبث ایشان کدام کرده کرده و عثمان که لا



تر است خَنُ نَقِصُ مَا مَعَكُمْ یعنی بخوانیم علیک برو که محمدی بیا هم جز ایشان با حق برستی از آن فتنه  
بدستی که ایشان جوانان بودند که در روی صدق استوار بریم ایمان آورده اند بر پروردگار خود شیفته فاکم و بیفزاییم  
ایشان را هَدَىٰ رَاهُ یعنی نبات و یقین و ربطنا و به بستیم علی قلوبهم بر دهام ایشان یعنی استوار ساختیم  
دل ایشان را و قوت دادیم با ظواهر حق و جرات از زلفی داشتیم در دست سخن به قیاس از قیاس چون بایستاد  
در پیش وی و ایشان را بر پرستش است دعوت کرد فقالوا پس گفتند زینکار پروردگار ذات السموات والارض  
از دیگران آسمانها و زمینها است که ندعوا هو که نخواهیم برستید هرگز من و دوزخ جزوی الهام عبودیت گفت  
خداي قلنا که گفته باشیم اِذَا اَفْتَنَّاكُمْ که دوزخی را برستیم سَطَطًا سخن خطاء در این هو لاء قیاس این که  
که کسان مانند در سبب یعنی جمعی از اهل افسوس اِذَا اَفْتَنَّاكُمْ و از گرفتند بسبب تقدیر قیاس و هم قتل  
من و دوزخ جز خداي بحق اَلْهَدَىٰ خَدَّيْكَ دیگر که بر باطل اند لَوْ كَانَتْ جِرَانِي از آن کاران علمم بر ایشان  
بر پرستش بتان و استحقاق ایشان بر عبادت را سَلَطَانِ بین جمعی روش و برهانی ظاهر یعنی دینانوس  
بوعید قتل مردمانا تکلیف بت پرستی میکند يَحْتَجُّ وَيَهَانُ می اَظْهَرَ پس کیست ستمکار تر من افتری  
از کسی که افتر کند و بر بندد و علی الله که بگوید بر خدای در دنیا که نسبت شود کند بوی و قبل ازین گذشت  
و قیاس بعد از مدتی معارضه ایشان را سَلَطَانِ داد و ایشان را زدند و تلخا که حضرت ایشان بود و بر آسمان  
طریق با ایشان گفت وَإِذَا اَعْتَمَلَ اَلْمَوْهُمُ و چون باز یکسو شدند از اهل شرک و روزی جستند از  
و ما یعبودون و از آنچه می پرستند اَللّٰهُ مگر خدای و ایشان خدای را عبودیت میدانستند و بتان در عبادت  
شرک می ساختند تلخا و فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برگزین شدید فَاُولٰٓئِكَ اِلٰهِي الْكَهْفِ  
پس باز گشت کینه بسوی غار و در جای گیرید يَنْشُرْكُمْ قانکسراند برای شمار بکم از دیگر شما من  
رَحْمَتِيْ وَرَحْمَتِيْ بکم از بخشش خود در هر دو سر وَمَسَارِدُ برای شما من از کرم از کار شما مرفوعا  
بخیزی که بدان نفع گیرند در بین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بیکه بر آمدند و بیان ایشان را  
بغار در آورده و چون در غار قرار گرفتند حق سخن و هم جواب بر ایشان داشت و می گفتند و دینانوس  
بعد از ده و سه روز بانوس باز آمد احوال جوانان پرسید و گریه الشمس و به پستی تو ای پسند افتاد  
اِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تر اَوْ رَسِيلٌ میکند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتِ الْاَيْمَانِ بسوی راست ایشان  
چه در غار در مقابل قطب شمال افتاده و اِذَا اَعْرَبَتْ و چون غروب کند تَقَرَّبُ ببرد از ایشان و کرد  
ذَاتِ الشِّمَالِ بسوی چپ نژند و هم و ایشان فِيْ حُبُوقٍ تینه در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن  
بجستی که روح هوا بر ایشان میرسد و از نقص غار میزند وَالَّذِيْ این خبر ایشان من آیات الله از برای  
تقدیر خدای است مَنْ يَهْدِ الله و کرا خدای راه بتوفیق عاید هم لَمْ يَهْدِ پس او را یافته است  
بفلاح و ارشاد و مَنْ يَضِلْ و کرا فرود آمد فَلَنْ يَجِدَ که پس نیای تو را در او وَلِيَّا شد و دینی را

غایبنا



غایت و تحسین و بتاریکی تو ایشان را ایضا نگاه میدارند که چشمتان ایشان باز باشد و چشم و قوت و حال ایشان  
 خفته کنند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوهران طریقت است چون بظهور ایشان نگرانی  
 که جلوه در میزان اعمال و جود سیر ایشان در پایی بینی که از هم فایز آید در بوستان لطف و الجلال بباطن  
 است و بظاهر هویت ایشان یعنی بکار و صورت در کار ظاهر و باطن و آن در ساخته باطن از جمله او بر خفته  
 این معانی و نموده که اصحاب الکشف در هشت ماه از جانی بجای میگردانند تا زینم آنچه بود است از اجسام  
 خوره و گویند هر سال و رعاشور بگردانند پس هر قدر بقلب ایشان ثابت است قال الله وقلوبهم  
 و میگردد اینم ایشان را یعنی ملائکه با هم میگردانند ذات الیمین بدست راست و ذات الشمال بچپ  
چپ و کلیم و ملک ایشان با سبط کسرتانند است در اختیار دستهای خود را با لوفین بدستگاه غایب  
 بر استاده او و آن سکه مزده بوده یا سرخ یا خاکستر کون یا خلیج و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ و پستی  
 سیاه و شکلی سفید و دمش ابلق و ناسش قطری یا قطری یا حمران یا زبان یا صیها و در تفسیر احام  
 ثعلبی آورده که هر سال روزی بر حضرت بنی صوم فرستد بوی حضرتی نرسد و هر که این کلمات را و کلیم بدست  
 در آید با لوفین نوشته با خود دارد از سکه سقر نکره لو اطلقت علیهم اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بر ایشان  
لو لیت منهم هر نیمره ای بگردان از ایشان و از آن بجهت رختن و گدازیت و هر نیمره بر کرده شودی منهم زعمای  
 از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان برسانند مراد است که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست  
 بجهت آنکه چشمتان ایشان کشاده است و مؤیها و ناخنها و ایشان در آن شده و ایشان در مکان مظلم  
 موحش اند صورت این مخاطبان که گذشت با حضرت یسعی است و مراد غیر اینند الفصحی و قبایس و غایب  
 بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار ملک باز آمد اندک زمانی را یاد لعل بنام حیانش در هم افتند و آن هر در  
 ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت و بی چند یسوع و ناچتر شد زمانه بخندید کی میترشد و بعد از  
چند ملک دیگر دران مالک تفرق کردند تا وقت ملک صالح رسید ناسش تند و سی و گویند تند و سی رسید  
 مردی مؤمن و خدای ترس بود و اکثر اهل زمان او در حشر جسد بیهم افتاد و سکر آن شدند و چند  
 ملک ایشان را پسندید و سود نکره حقیقه و تم خواست که دلیل بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب الکشف را  
 از خواب بیدار کرد چنانچه گفت و كذلك و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بعثناهم بر اینکیم بکمال  
 قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطل زمان تغییر یافته بود و نه جاهای ایشان فرسوده گشته  
 ایشان را تویم دادیم حکمت و یقظه ازانی داشتیم بقدرت لیسأک لو ابینهم تا سوال کنند بیان یکدیگر و حال خود را  
 بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت مایه بفراید قال قایل گفت گویند ایشان یعنی مکسینا  
 پس از هم آید بودیم لیسأکم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود تا برق لب بدانند و بخار  
 شد را قضا کنند ایشان با مراد و بخار را آن بود چون در کن میستند افتاب را بوقت چاشت رسید



قصه القات

قالوا لئن كنا نعلم انكم قد اتيتمونا بغير حق فليكن بيننا وبينكم حائط من فضة  
 خفتنا بانيتم ليس حيننا خزانة خود را باليد و سوي سر را دراز شده در یافتند قالوا انكم  
 بعضي را که بودند کاشما علم بمانا نداشت با پنج درنگ کرده اید و انقضای پس بنویسید احدکم یکبار  
 از میان خود بوزن یک هلیه بدین درمی که داید ای ابدینت بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده  
 درنگه دیوانا کدام از اهل مدینه از کی طعام پاکیزه نهند از جمعه طعام یعنی بزرگ که طعام کلام کی حلالتر  
 و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود بخوف سید داشتند غرض آن بوده  
 که از پنج ایمان پیدا کند فلما تمیز بزرگ پس بیامد بشما خوردنی من از آن طعام پاک و کثیر کثف  
 باید که فرستاده نری و مدارا کند در خرید و فروخت و لا یشرکت و خیر در نری و اند یکم احد را بشما بکار  
 از اهل این شهر انهم بدین می که اهالی این مدینه که اکثر سیاه و قیاسی اند از آن یظهروا و مطلع شوند یا قادر  
 کردند و ظفر بایند علیکم بر شما رجوع کنه سگسار سازند شما را او یغید و کم بابان که داند شما را  
 فی مکتبهم در بین خویش و کنه قتل و افسوسکاری نیاید در آنوقت که بدان دیس در این و روی بخات  
 نه میباید اند همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشد بلیا که عقل و اکل ایشان بوده و صیحا قبول نکرده و روی  
 بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و انواع مردم را بر غنمی دیگر یافت حیرت برد که غلبه کرد احرا و مردگان  
 حیان که و در می از این هر ادا داشت بوی داد و ادعوی آن از زنان بیستانه حیان در می و دید سقش  
 بنام و قیاسی حیان بیست که او کنی یافته آن زرا به بازاری دیگر غمزه بیک لحظه ای خبر در بازار نشن  
 بشنخه رسید بلیا را طلبید نقد بد غم نموده طلب باقی کرد بلیا گفت مز کنج نیامده ام دیروز این در  
 خانه پدر بود استقام امروز به بازار افتاده ام نام پدرش پرسیدند چون بگفت کی از مردم آن شهر نداشتند  
 و بر انگذیب کرد ندا و از غایت دهشت گفت مرا پس و قیاسی برید او از مردم مرا که و دارد مردم اعلا استغفر  
 کردند و قیاسی امروز فریاد سیصد سال شده کرده است تو را با افسوس بیکری بلیا گفت شما باز  
 سخن به سبکته دی روز ما جماعتی از و یک کی بخت بکوه رفتیم امروز مرا بطلب طعام فرستادند و بخورای  
 چیزی بدی میدانم و گزاک و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم اعترفا علیکم مطلع بودیم تندر و سر و قوم  
 او را برایشان بعلو تا بداند آن و خدا که بدیتی که و من خدای به بعت و حشر حق راست است  
 چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعت سالیقی تمام دارد و آن السوء و دیگر تا بداند که قیامت  
 لکریب فیها هیچ سکی نیست در و بر حواقم اطلاع داد بدینک او یغیدار غون چون تیغ بیکر بند اهل  
 آن زمان بنشینم میان یکی یکم از هم مردمین خود را بعضی میگفتند حشر مرا راجح مجرم را خواهد بود و برخی  
 قایل بودند بچشم روح و جسد بایکدی پس بدیدن ایشان ظاهر شد القصه تند و در پس و قوم از این حکله  
 سابق که مذکور شد ساهل نموده فقالوا انما علیکم این گفتند بنا نمید برایشان بنیاد دایره ای که چشم



مردم پوشیده شوند یا برون بناء موضع ایشان از ایشان است <sup>ایشان</sup> دینم برور کار ایشان اعلم برهم دانا تر است بکار  
 از جمعی که سارفت سخنانند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ عَلِمُوا كَقْتَدَانَا غالب شدند علی آری هم بودن  
 ایشان یعنی انجاست که بجزر جسد قابل بودند گفتند لَسْتَ خَيْرٌ عَلَيْنَا هر چه فرماییم بر ایشان سَجَدَ  
 سجده کرد و در آن ناله کردند وَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً سَبْعًا بودن در این كَلِمَةً چهارم ایشان سک ایشان  
 و يَقُولُونَ و گویند سَلْطُونِ از ترسایان حَسْبُ پنج تن اند مَسَاوِ ششم كَلِمَةً ششم ایشان سک ایشان  
 و یکی باین سخن رَجَا بِالْغَيْبِ و گویند از خفی پیوستگی یعنی گفتار است که به پنداریا  
 اخراج خود میکنند و يَقُولُونَ گویند سَلْمَانُ باخبار رسول صلعم سَبْعَةَ ایشان هفت تن اند  
وَقَامَ مِنْهُمْ كَلِمَةً و هشتم ایشان سک ایشان قُلْ رَيْيَ بگو و بدکار اعلم بعد از دانا تر است بشما ایشان  
مَا يَعْلَمُونَ نمیدانند عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر صلعم و اصحاب او و پیغمبر صلعم  
 این عباس رض و موه که أَنَا مِنْ ذَلِكَ الْقَلِيلِ و از پیغمبر صلعم و وجه منقول است که اصحاب کف هفت  
 تن بودند و اسما ایشان اینست تَمِيمَةُ تمیمه بَكْرَةُ بکره شَدَنُ شادن كُثَيْبَةُ کثیبه و اسم کلیم  
 قطیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست اما فی الجمله آنچه صحیحی دارد ایست و در تیسر از عبد الله  
 بن عمر نقل میکند که چون انبی در وصفی افتاد این اسما را بر کاغذ نوشته در آنجا افکند فی الحال تسکین  
 یابد و اهل قادیات و در باب اصحاب کف سخن بسیار است بعضی گویند این قصه نمودار احوال بدو  
 همه است که هفت اقلیم عالم بوجود با خود ایشان قائم ایست و کف حلو کما ایشان بود و کف نفس حیوانه  
 و زوجه اشادت روح و قلب و عقل و فطری و معنوی و قوت قدسیه و سر حقی که تعلو بکمال قدرت  
 دارند و دقایق نفس امار است و توضیح این سخنان بجز اهل تفسیر حواله بیرون فلک نمائیم  
 جلال مزی محمد فیهتم در شان اصحاب کف اگر اهل کتابین جلال کنند إِلَّا مِرَاءَ ظَاهِرًا مگر جدای ظاهرش  
 سخای در عباد و بد ایشان خوان آنچه در قرآنست و يَجْعَلُ ایشان اِسْتَعْلَى سخای و لَا تَسْتَفِي و فتوی بجوی  
 یعنی پس بر ایشان ایشان يَسْتَمُ از اهل کتاب أَحَدًا یکی را آورده اند که چون سوالات نمیدانند و از  
 حروف رسالت پناه صلعم پرسیدند و فرموده وَأَيُّهَا تا شما را خبر کنم و گفت اَسْأَلُ الله تم یا نه هر روز یا کم  
 یا بیس و حی فرود نیاید و قریش طعمه انوار کردند و بنابر ملامت و راف دول فی غل اخفرت نشست حقیقت  
 و تم ای اِبْتِغَاءً و لَا تَقْنُ کن و كُلَّ هر چیزی را و کاری که قصد داری إِنِّي قَائِلٌ بدرستی که من  
 کنند ام ذَلِكَ اِبْرَاهِيمَ و إِلَآهَ يَسْأَلُ الله مگر آنکه خواهد حَدَايَ و أَذْكَرُ و یادگر سَيِّئٌ پروردگار خود را  
إِذَا اِسْتَيْتَ چون اَسْأَلُ فراموش کن و باقی و بگو اَسْأَلُ الله تم یا یاد کن پروردگار خود را و فی کمال خود را  
 فراموش کن و باقی صَحِيفَةً ذی اَسْأَلُ ذاکر است درین کور شیخ الاسلام و نویسنده کذی حقیقت است که دل ذاکر در  
 مذکور شود و عا در هر روز عیان کرد و عیان از میان دور ملک بِ بیان در کجایان عیان فی حق



ماوی نام و نشان و اگر دگر گوید و بالتمام جمیع مذکور ماند و السلام و بگویند آن یهودی که ولایت کند  
کلی از دیگران را که با چندی که نزد یکتا است این نشان را که کعبه کوی پرستار شد از راه  
و چون عیسی از حق بجهت و تم لایست او در راه بود به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کعبه و از احباب ایشان  
و ام سابقه بود و اینها از نوازده حوالت تبت و کیشوا درنگ کردند آن جوانان در آن کعبه در غار خود  
و قبی که در غار بود نه ثلثی است سیصد سال و از دوازده و شصت و زیاده کردند و بران افزونند و علی  
دیگر در باب آورده که سیصد سال شمسی بود و نه سال برافزودند تا سال قریبا شدن تفاوت بین السین  
در هر سالی قریب یازده روز است و تحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قریب دو ماه و نه روز باشد  
در غیر است که ترسیان گفتند ما سیصد را دایم و نه را نشانیم حق تعالی فرمود قُلْ اللَّهُ بَعَثَ خُذَّي الْعِلْمِ  
بِمَا لَيْسُوا دَانَا تَرَاهُ بقدری که درنگ کردند که سر او را است غیب التَّوْحِيدِ وَاَلَّذِينَ يُولُوا هَآئِلَ اَسْمَانِ  
و زین معنی مخفیات اهل آن اقباض بر چه است خدا بهر موجودی و آنچه و چه شواست  
بهر مسموی مَا لَكُمْ شِدَّةٌ وَلَئِنْ بَشِّرْتُمْ سَمِعْتُمْ از اهل آسمان و زمین را بفرمود خدای من و قی میج موی  
مستوی اعدایان بود و لا یُشْرِكُ و اینها از یکدیگر خدای قی حکم در فرمان قضای خود احدی را  
از موجودات علوی و سفلی و بخران ما اوجی که وحی کرده است اَلَيْسَ بَسُوِي قَوْمٍ كُنَابِ  
و بَلْ اِنَّ كِتَابَ بَرَدِ كَارِ تُوْكَ قَرَأْتُمْ لَا مَبْدُوكَ هیچ تغییر کنست بیکمایتی مر سخنان او را در  
شان اصحاب کعبه خرو فرستاده و گویند و نیای تو سوز و زنی بجزوی ملحد ابناء و صاحبان  
آورده که قوی از روی کفر حضرت رسالت پناه را اهل علم گفتند این پستی به قدری چون سبب  
و عار و جناب رهی اندر هم که بری خرقه ای از ایشان است از آن مجلس خود در میان تا با با تو بجا  
کنیم این آیه نازل شد وَاصْبِرْ نَفْسَکَ بَاذِیَارِیْ خُودَکَ وَشِکَیَاکَ کریم الدین با آنکه یزیدون بزم  
می پرستند پروردگار خود را بِالْقَدَاقِ وَالْعِشِی بامداد و شبگاه مرا در طریقه النهار است یا صلو  
فجر و عصر با جمیع اوقات شب و روز به پرستی حق تعالی مشغولند یزیدون وَنَجْعُ یُخَوِّضُ فُلْکَ  
او را یعنی او را میجویند و جوابی غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدتی است و سبب نزول این  
آن بوده که جمعی از مؤلفه قلوب چون عیینه بن حصین و افرع بن جالس و امثال ایشان گفتند  
یا رسول الله ما اشراف عربیم با شما و یزید و فخره و ستمانان هستی نمیتوان کرد اگر تو را بیا نزد و سانی  
ما نزدیک تو آمد بتعلیم احکام شرع قیام نمایم آیه آمد که مبرکن بر صحبت در میان که اوقات صبح و شام  
برای رضای خدای به پرستی او بگذرانند و لا تقُد و باید که در گذارد عِبَتَاکَ عَشْرُ جِشَاء  
تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بردار و بر غیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ یُخَوِّی زَیْنَةُ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا  
از این زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را هرگز دنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیه اینست



که هر عملی که نایل نیست دنیا است چه دایم بدینا از فقر عرض و بر اغیا مقبل باشد و لا یتق و فرمایان میر می انگشتا  
از آنکه غافل گردانند ایم قلبه دل او را محنت و گرفتاری زیاد کردن ما و آنکسی اسیر بن خلف بود و اتباع او یا عیسوی  
ایشان که انحراف را بطرف فقر و بیوفی نمودند حق بجهنم و تم فروه که دل او را غافل کرده ایم و تابع و ادبوی  
کرده است هو به از روی نفس خود را و کان کفر و هست کار او فرقا بپناه و ضایع یا بر جی حیرت و ندم و  
هلاکت و قتل و بکومر ایست که اینج بشما آورد ایم یعنی و آن الحق بن دیکم پیغام راست و سخن درست است  
از آنکه کار شما را بشاء پس هر که خواهد کرد و دل بوی فلیق بن پس باید که بگوید و بشاء و هر که خواهد ناکر و بد  
بوی فلیق کفر و کفر و امام زاهد ضا آورده که امر تو عید و تقدیر است نه امر اجازت و اباحت و این عباس  
فرموده که امر بمعنی اجازت است یعنی هر که احداث خواهد ایمان آورد هر اینه ایمان آورد و هر که خواهد که کارش در پی  
شک کار کرده و ما تشاؤن الله ان تشاء الله اینج سیت از پی بران متعلق شدن از سمت تغییر میرا  
او ارضعت بتدیل معراست هر که خواهی بخوان و هر که خواهی بران حکم حکم نیست کس را چنان جز تسلیم  
نیست انا اعتدنا بدستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران یعنی ناکر و بدکاران قارا احاط  
بهم التي که بیکم و در آرد ایشان را سراجها سر بردهای آن تپیه کرده الی که محیط بود و کاران بسر  
پویه که شتمل بود بر اهلی آن و در جدید ابوسعید خدری رقی هست که سر ادق فار چهار دیوار است غلط  
هویک از آن چهل سال راه که بیکم کاران در آمد و این یستخیش و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی و یغاثوا  
بماء فریاد رسیده شوند باقی کالهل یستوی الوجوه مانند مردی زیت یا مس که داخته که پیشه هر ایشان  
برند و بیسی القس ابی بدشربست محل و ساءت و بدالتش مرتقا جاد بودن ان الذی استوا بدستی  
ان الله بمریدند بخدی و کتاب و رسول او و عیون الفیض و ببردند کارهای شایسته انا لا نضع بتحقیق  
ما ضایع نکرد ایم اجتناب احسن عکله نزد آنکس را که نیکوتر است از روی عمل و از ادای اولی که  
ان که مؤمنان و پندیدگان لهم ایضا از اجنات عذرا پوستانها من اسامه از دستوارهای ساخته  
بیه از دزد و دزدان المیر از این جیفیل میکند که هر یک بهشتیان راسه دستوار بود و یک از روی یکی از  
نقر و یکی از لؤلؤ و بافت و بیکسون و پوشند و ثیابا خضر جامهای سبز بن سدری آن  
دیباهای نازک و کثرت برف و از دیبای سطر از روی هر یک مشکی بن فیهائیکه زکات در دست  
علا الا را که بر تختها چنانچه عادت شمرانت نعم الثواب نیک پاداش است بهشت و حشمت  
و نیکوست آن تختها و ترقا نیکه که یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه و ضرب لهم تشلا و نیکو  
برای مؤمنان و کاران پیش و آن مثل کدام است رجلی جمعنا لا حدیاد مردم که برادران بودند  
از پی اسرئیل که بود با بلیجا و او مؤمن بوده و بر یاقطی و نس یا قطری و ادکار بوده و هشت هزار  
دینار از پندیدگان رسیده هر یک چهار هزار صرف کردند و کارندان ضایع و معار و متاع خانه خرید و



هر در وجود خیر تعریف کرد و حق تعالی از مال جلاله ای که خیر می دهد جنت بهشت دو بوستان نیز آفرید پس از آنکه از آنکه  
وَحَقَّقْنَا قُلُوبَنَا بِمَنْحِلٍ وَخَفُوفٍ كَمَا بَدَيْمُ آنرا بخیر مایان یعنی درختان خزانة کردن آوردیم و جعل کردیم  
بَيْنَهُمَا وَسِدْرًا دِيمُ میان آن دو باغ در نما گشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فوقه باشد کلیة الجنین  
أَنْ دَوْبَانِ أَتَتْ أَكْطَمًا ادوی بیوه و محصول خود را بتماهی و کم تظلم و ستم نکردی یعنی کم تساختی نیز شیتا  
 از بیوه معهود چیز را یعنی در اغلب آنست که بین سالی تمام دید و سالی ناقص و همیشه بین آن باغ عالم آمدی  
وَجَزْنًا وَرَدًا که درم خلاقه که ما نفس میان آن بوستانها جاری آب تا سرب آن و آب باشد و گمان که و بود و سر  
 نفس همیشه بیوه غیر از آنکه و خرماد بیوها و دیگر داشته و اختصاص آنها را بجهت ذکر غالبیت بوده و آوردند  
 که بعد از احتیاج شد به برادر در آوردن و در معیشت نفع مساعدتی کند گفت ز من و تو بر بر بود مر این باغ  
 و شتاء پیدا کردیم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تشنه است و پریشان حال شدی یهوه گفت ای برادر تو  
 ما لها ای باغ دنیا خریداری و من بوستان بهشت خریدم ام تو سر را ساختی و من درخت خانه رفتم تو که خدای کردی  
 و من هر جزا لعین دارم تو غلام و کنیز جمع کردی و من طلبه علمان و ولدان نمودم فطرس او را بدست کردن نشان  
 کرد و گفت زرقه بوله نشسته از دست دادی و خود را حوار و محتاج گردانیدی فقال بی گفت فطرس و صاحب  
 مر یا خود را یعنی برادر خود را و هو جاور و او و محاربه میکرد با او و سخن باز میکرد یعنی ایو میگفت و آن  
 جواب پیدا کرد و گفت انا اکثر منك نه بیشترم از تو مالا از جهت مال و اخر نفسا و عزیزم از قبل اولاد و من  
 و خدم بر یهوه را بگفت و دخل الجنة و در آمد به باغ خود و هو طالم لنفسه و حال آنکه ستم کننده بود و بنف خود  
 بهج و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قال ما اظنك گفت کان نمی برم انا تبیکد که فانی شود و میرا کند و باد  
 کرد یهوه ابد این بوستان ز هرگز بظنه نیست که ای دنیا سپری کرد و ما اظنك السعد و کان نمی برم  
 قیامت را قائمته ایند و لیکن رفته و اگر باز گردانده شوم بر نعم تو ای ربی بسوی پروردگار خود چنانکه  
 نویسی و مرا بر انگیزند لاجدیک خیر بخدای که بنیام بهتر بر شما از این بوستانهای باز گشتن یعنی احتیاج  
 من مقتضی آنست که فردا بهشت بزم دهته چنانچه امروز این باغ بزم داده قال له گفت فطرس را صاحب  
 مارا و یهوه را و هو جاور و حال آنکه او جلال میکرد با او گفت ای کار فرشتی با کار بعب و ترده دران  
 بالذی خلقک بالکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل مایه است با خود ماده اصل ترا بر سر تراپ از خاک  
 غم من نطفه بی از نطفه که ماده تر دیک است ثم شویک رجلا پس تراست که مرد رسید در دست اندام  
 لکن لیکرم من لیکرم هو الله اوست خدای جبار ربی پروردگار و از دیدگاه از خاک و نطفه و لکن اشیر  
 و باز یکریم ام ربی احدی بخداوند خود هیچکس را و کلا اری دخلت و چو و چون من در آمدی جنتک  
 بوستان خود قلت ما شاء الله کفیع تو آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز نوال بدین باغ نرسد  
 بایستی گفت که اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چو انکفیع کافق الا بالله نیست قوه هیچکس را



پس بایستی که بعضی خود را متعارف کنی و دانی که این ترازو عمارت باغ و قدیر این میسر شدن بعد کار و لطف حضرت  
 الهی است آن ترک آگاهی پس مرا اقل میز که کثر از تو مالک و دل از جهت حال و وزنند نفسی آن یونین  
 پس شاید که بدهد را پردرگاه رزق بستان خیر از جنت که بهتر از بستان نود دنیا و آخرت بجهت ایمان  
 من و تو سیل و فرستد علیها بران دوستان بسبب کفر تو حسیبا تا صاعقهها یعنی آنکه کفری هرگز در حال  
 عذاب سخت بین السماء از آسمان فتوح پس کرد بستان تو معینه از من هامون زلقای کیا که پای  
 برو بفرستد او یفح یا کرد ماهها آن زمین غور فرو رفتند زمین فتنه شیطانی پس توانی تو  
 که بر آن آب بر زمین فرو رفته را طلبا جستی یعنی طلب آن آب مقدس بود پس یافتن و بجوینا  
 باز آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حقیقت و نعم آن نوز را راست گردانید و عذاب اهلک  
 و استصال بران باغ و رستاد و محیط بقره و از کف شد عذاب الهی بیوه آن باغ کافر و تباه شد جمع  
 اشجار و اثمار و خراب گشت هر بنا که دران باغ ساخته بود قاصح پس باید که قطره و نس و آن حال  
 ساهل که یقین کفیه بگرداند هر وقت خود را یعنی از روی حسرت کف برکتی زرد و پشیمانی بخورد  
 علیما انفق و بران چیزی که خرج کرد بود فیها در عمارت آن و فی و حال آنکه بناها آن باغ خاویزه افتاده  
 بود علی عرقی شهاب بر سقفها خود یعنی اول سقف ساقط شد و جدران بر روی افتاد یا جفته بسته  
 بود بیفتاد آنکه ناگه ای بروی فرو آمد و بر هر قدر چون قطره و س شهاب آن عذاب کرد دست برد  
 نزد و یقول و میگفت و کشتی کاشیکه ز کم اثرک انبار نمیکشتم و شرک عنی ساختم بری احدی در کار  
 خود دیری را تا بستان نه بسبب شرک خراب نمیشد و لم نکل که و نبود مراد را فیته بنظر نمی کرد  
 کیاری دهند در دفع عذاب از باغ او وین دون الله بجز خدای که او بران باغ قادر بود او نصرت کرد و مکان  
 و نبود قطره و نس مستصر یاری دهند و خود را و انتقام کشند از خدای هتالک الخا بوقت زوال  
 نیست یلا روز قیامت یا بطر جزاء اولایته نصرت دادن و یاری کردن مراد است و پس الحق خدای  
 راست دست کار هو خیر او بهتر است تو با از جهت پاداشی مراد که بدو امید و ابرود و خیر عقبا  
 و بهتر است تو با از جهت عاقبت مریدان ترس کار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت  
 غیر او صاحب تاویلات مثل میکنند بچلین را به نفس کافر و قلب مؤمن و جنتین را بن یهود و دنیا که شکر اند  
 بر عذاب شهرات و بخیل ستلاف و منع تمتعات بود و در باقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد  
 و موضع بیان او جواهر التفسیر است و ضرب لهم و بیدار برای جهانیان مثل الخیوة الدنیا مثل زندگانی  
 ایشان درین جهاد گاه آن نشاء مانده کیهان رسته از آبی کفر و فرستادیم از آبی السماء از صاحب یا از آنجا  
 آسمان فاختلط پس بیابخت بر بان آب نبات الله لرضی ان یگاه رسته از زمین و وقت گرفت و نشو  
 و نماء خود به کل رسانیده و زمین بدو تان و خرم شد قاصح پس باید که در بعضی روز دیگر گشت آن کیا تان



و زیبا هیکل خشک گشته و در هم شکسته بسایه که از خشکی و شکستگی تن بر روی او می افتد و می کشد  
ریاح یعنی بادها او را از این تری کنند و بر طرفه می بند و گمان الله و هست خدا می بخشد و بر هر چیز  
از انشا و وفاء مقتدر که توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بیکای که از آب باران سبز شود و بپلند و بگال  
مورد و وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از منقطع گردد و خشک و بی فایده ماند بچند آدمی  
برندگی و تازی که دارد خوش بر آید می که نام عمر او از عنوان به پایان رسد متفانی اجل در آن احوال فدا را  
بهر صرفنا خشک سازد و خرد و از دوا بیاد نیستی برده ~~بهر~~ بفریب در نیک است ولی  
سود که دارد خزان مرگ از پی در و ساء عرب بل و فرزند فخر و سباهات یسوند و بفریب الله م با کمال و دلالت  
و سپر نازد طعمه نیزند حق بجهنم و تم می شود که کمال و اینون مال و پسران زینت الحیوة الدنیا  
از این زندگانی دنیا اند در زاد و فیر و شوشه راه معاد چه بازگ زمانی عرضت تلف و هدف زوال خواهد شد  
و اَلْاَقْبَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته بایدار که تر آن ابد الابد باقی ماند خیر عند ربك بقدرت  
نزدیک پروردگار تو ای ارحمة پاداش و خیر امله و بقدرت ارحمة امید یعنی صاحب آن اعمال و  
امید میل از حق بجهنم در ارض می یابد و یوم شکر الجمال و یاد کن روزی که بر این کوهها را  
یعنی از هیچ پرکنم و در هوا بر کنده سازیم و تری الارض و به پی تو زمین را با و ز ظاهر شد از زیر کوهها  
و در مکان هم بر روی زمین بر آید و حشر ناهم و حشر کنیم هم را یعنی جمع ساییم در توقف فتن نخادر  
پس نندایم منم احد از ایشان یک را حشر ناکند و عرض کرده شود علی ربك بر حساب پروردگار  
صفا استاده و صف کشید و حق بجهنم و تم کوید لقد جئتكم ناهرا به آمد بدیشان بر صفا و شفا  
خدم و حرم و مال و منازل کا خلقکم هم مجنا که از این بودیم شما را اول سره اول بار که هیچ خبر  
نداشتند بکل زحمت ربك شما همان بودید و پیدا شدید آن لی جعلکم انما نسایم لکم بر این شما تو عبد  
و قبی برای انجار و عدل یا کان موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است  
و وقع الكتاب و فاده شود نو شهادت اعمال در دستها اهل حشر یا کتا بعا می که از ایشان در میان  
نشری الحزین پس به پی کنه کار را ترا شفیقین تر ساره و انرا من کنتان قیافه از اجزای  
که در کتاب ایشان باشد از کناه و فراموش کرده باشند یعنی جوان بران مطلع گردند و خوف بر ایشان  
مستولی گردد و یقولون و کونید یا نیتنا و ای به ما لهذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا  
لذیغادر و ننداشت صغیر و الکبیر کناهان خورد و بزرگ خود را الا احمیها هم شره است  
همه افکار و ضبط کرده نگاه داشت و وجدوا ما عملوا و بیابند آنچه کرده اند حاضر در پیش آمد و لا یظلم  
ربك و ستم نمکند پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنه یا زیاده سیئه او و لا یقلنا و یاد کن که گفتیم  
لله یکتب ان تجدوا مرضا که سجد کنید لادم مرادم را فسجدوا پس سجد کردند الا انیس من ابیس



مکان بهر آنکه بود از حق تعالی قومی بی جان یا حی و قیوم اند از هر  
عین ایشان از ملک مخلوق اند از نور و قول اولی است که همین اید اول ذریه ایشان میکنند و ملائکه را  
در بیت نیست و در بلاد دیگر است که میگوید ففسق عن امر ربی پس پوزمانی کرد از زمان پروردگار خود تباری  
سبب است یعنی عامی شد بجهت آنکه در اصل حی بود افتخار و تندرستی ایلا ایلیکرید شیطان را و ذریه  
وزندان او را اولیایک دوستان شد و فی جنت یعنی ایشان را دوست میکردند و زمان پرورداری میکنند  
و در عامی میشود و هم و حال آنکه ابلیس و ذریه کم عدد و ارشاد از شما اند بیس لفظ این است  
سمکان ابلیس و ذریه او بدگاری از خداوند و گویند ذریه یعنی اتباع است و نسبه ایشان بذریه  
از قبل مجاز بود و اکثر برانند که او را ذریه هست و در تیسار آورده که چون حق تعالی ابلیس را براند  
از بهلوی چپ او را که او نام دارد میاوید و او را بهلوار یکبار بیا بان فرزند اند و از اولاد او یک  
مرد است که گیت بدو یافته و دیگر لا قیس و دلهانست و در عین المعانی آورده که لا قیس موسی و هار است  
و دلهان موسی صلی الله علیه و آله و یاتفاق از خود از اولاد او صاحب سواق است و بهر معنی که فرموده  
عیانت و سوسه و بعد صاحب ابواب زناست و مسوط از جیف است و دایم با خورند طعام  
بسم الله الرحمن الرحیم ن گفته باشد شرکت میکند در خوردن و درش و کل علیها است که ایشان را بهر  
مختلف میدارد و بعضی گفته اند زشتی بر از اولاد او است و او صاحب مصائب است که بجن و دفع  
در روی و روی کردن و گویان بان کردن و برایش و کفتم سیف مایه شاهد قسم حاضر نمرد ایندم  
شیطان را و اولاد او را خلق السموات و الارض بوقت از نشی آسمان و زمین تا بایشان مشاور کنیم  
یا مودکاری حلیم و لا خلق التفسیر و نه بوقت از نشی نفسهای ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود  
که چون بر علوم عیسی مطلع اند حق بجهت نفعی آن بکند و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر  
بودند تا فی از آن دانند و از آفرینش نفسها نیز پیچانند پس چون ایشان را در عبادت و بنیان  
بیکرند و بنا کنند و نسیم از شیطان و اکره که کند کارا که ابلیس و ذریه او بکند  
عقل یاران و بدکاران یعنی در مخالفت بی نیایم از یار و مددگار و یقین و یادگی از روزی که گویند  
خدای تو یا فرشته یاراد من فرشتگان را برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود تا دوا بخوانند  
باوار بلند شوای الی ذلک نعتی شریکان مرا آنکه همان بر دید که ایشان انباران ستند اضافت سرکه و برغم  
ایشانست و بجهت توبیخ و تفریح نیز می شاید قد عوهم بر خوانند کاران یاران و استغاثت کنند  
فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مرا ایشان را و بر یاد نرسند و جعلنا بینهم و کرد ایندم میان  
و الله ایشان موقفا جای هلاک یعنی وادی از دایه های دوزخ میدکیم میان ایشان که مهله عظیم باشد  
و الله ایشان را دران مغرب سازیم و از عبد الله بر عرض منقولست که موبق وادی باشد عقیق و جهنم که بدان حد اند کنند

۱۰



میان اهل لا اله الا الله و ما سوا الله من شئ و ما سوا الله من شئ و به بیند مشرکان النار آتش  
دو رخ و معاينه از چهل ساله راه فظنوا ان الله ليس ببعيد دانستند که ایشان موافقها  
در افنادی ایند بان و لم يجدوا وينا بند عنهما اذان آتش مضر فامكانی که باز  
کردند بدان تا گردید گاه نیایند جهنم تا آنکه از همه جواب احاطه کرده پیشد بد ایشان  
و لقد صرفنا و بدستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فی هذه القران درین قران للتأییدی برای مردمان  
مشکل مثل از رویی که بدان محتاج اند از قصو ام گذشته که سبب عبرت گردد و در اول قدرت کامله که حبیب  
از دیاد بصیرت شود حکیم الهی گوید حق تعالی بحقی فضل عظیم در کتاب کیم و حکم قدیم آنچه مر جلد را بخواند  
گفته است اینجا که فی باین و كان الانسان وهما آدمي اكثر شئی از بیشتر موصوفی که خدای عز و جل  
است جدلا از روی خصوصیت باطله یعنی ادبی از مخلوقات جده گذشته تراست و خصوصیت او در کار  
حق پیوسته بن عباس رضا که مراد نظر بن الحارث است که در قران جده بنمود یا ای اهل این خلف که در امر  
و حشر خصوصیت میکرد و ما نتج الکافی و مع تلمذ اهل کفر و بان ندانست آن یومینو از آنکه بگردند و  
نصه یق کنند از جا که هم الهی چون اند بد ایشان سبب نه نوی که خیر است یا قرآن و یستخفرو  
لهم و مع نفوذ ایشان از آنکه استخفا رکبت از کتابها و و تلمذش طالبند از از بیدار خود بعد از ایمان  
بوی الا ان یأتیهم مکره بیا بد بریشان ستنه الذوق لئن سنت خدای در هلاک پیغمبران او یأتیهم  
العذاب یا بیا بید بدیشان عذاب قبله روی باروی و مستاصل کردند یعنی فرزند بد و مکر و تسل  
المسکین و تقو ما یدم ما زستاد کارنا الا بشیر فی مکر مرده و همدکان مرا اهل ایمان را بنوا ابدی  
و نذرین و یم کنندگان سر مشرکان را بنکال سریدی و یجاول الدین کفر و اوجاد له میکنند تا آنکه  
کافیه شدند با باطل بر پیغمبر که اقتراح دیانت بعد از ظهور معجزات و غیر چنین میکنند لیذ حصول  
تأویل گردانند از مع خود و باطل سازند به الحق بان جد الحق را که فراتست یارین فیم بحری و  
اتخذوا ایاقی و فرا گرفتند ایتهای کتاب یا دلائل قدرت مرا و ما اندرین و آنچه را نیز که پیغمبر  
شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مع عید اخروی را گرفته هت و افسوس کرده شده بان  
و من اظلم و کیست ستمکار تر موی ذری از کسی که بپند داده شود یا یات رب به بینشاینها ی پروردگار  
خود فکفر عنهما پس روی بیاید از آن و قبول نکند و کنسی و فراموش کند ما قد مت یداه عاقبت  
آن عملها که از پیس فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکی  
نمیکند در محراب آن لا تجعلنا بدستی که ما فایم علی قلوبهم برده ها و ایشان آینه پوششده  
ان یفقهوه تا درینا بند از آن فیکذا کریم و مکرکسهای ایشان افکندیم و قرآنی نا نشنوند  
انرا چنانچه حق استماع است و آن ندعهم و اگر خوانی تو ایشان را الی الهی با آنچه سبب ضلالت است

یعنی



یعنی ایام یاران قلم کنند و پس ده تیابند را آنچه <sup>در</sup> بیست و نه روز یابند <sup>در</sup> آن  
هرگز مراد جمع است از کفار که علم حق بعد از ایشان متعلق بود و وَرَبُّكَ الْعَاقِبَةُ برود کار تو از دنیا است  
و عیب پوش و ذوالرحمة خداوند بخشش تو را خواهد هم را که یکدیگر خدای ایشان را یعنی کافران را با کسب  
با نیکو کنند از کناهان که شرک است و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَلًا یعنی عجله بشت باندلکم العذاب برای  
ایشان عذاب را در دنیا بملکم بلکه عذاب مسکون هست مؤمیداً و عجله یاران و در روز بد راست  
یا تیاست که چون آن وعده در آید تو بچند و نیابند من دوازده چیز خدای مؤمنان پناه و گریزگاه  
و تِلْكَ الْقُرَى و آن دیه های که قصه ایشان بر تو حواشی را یعنی جزو احقاف و مؤمنان است که گناهان  
هلاک کردم اهالی آنرا لاکلوا انفسکم که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی و جعل  
لکم کیم و مقرر گردانیدم برای هلاک ایشان مؤمیداً و قتی موفود که چون برسند از آن پس و پیش  
پس حراقت پس عبرت نیکند و از شرک و نافرمانی دست باز میدارند سعید و غبطه بخیر رسید  
الدین و صراط سکر الله سعید ترجمه این کلام سعادت اعلام و نموده بَنِيكُمْ انکس بود که دلش  
الیه نیک در دست بپذیرد دیگر از او چه پند داده شود او از آن پند بپذیرد آورد که موسی هم بعد از هلاک  
و غمناک بی اسل نیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان از سمعان براند و هم در ادای آن کلمات  
و تامل در معانی آن و حقایقش متخیر شدند بیک از علماء قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی  
زنی از تو و نا تو موسی هم فرمود که من بیند ام در همه عالم از خود و نا تو را و گویند در صحن مبارک کس نیست  
گذشت بی آنکه بران تلفظ کند حق سبحانه و وحی فرستاد که مار در جمع الحیرین بنی است که اخضر  
داده ام او را بعد از خاص و بویایک از خواص خود قاضی وی و با خود ماهی بریان هراه بر که او ترا برود و خواهد  
معه حضرت موسی هم قیام نموده روی بر او آورد و قَالَ قُلْ یَا دَاوُدُ اَیُّ مَحَدٍ جِئْتَ کَیْ  
علیه السلام بقیه بر شاگرد بخادم خود یعنی یوشع بن نون را که بطلب حضرت ابراهیم علیه السلام  
حَتَّىٰ اَبْلُغَ قَابِ رِیْمَ تَجْمَعُ النُّجُومَ یعنی یوشع بن نون که بخاکمان است و آن بلقی جرنار  
در دم بود و گویند آن موضع اولاً فرشته است و در زاد السیر آورده در بند نامه فیروزان  
بنی گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود که مدام میروید تا بیسم بنزد او و اَمَّا حَقُّبَا  
یا بیوم زمانی در آن هشتاد سال باشد بچرخ روی از سفر برنمایم تا او را بشناسم دست از طلب  
نذارم تا کام من بر آید ای یوشع تو باز منو گفتی غای در طلب آن بنده صالح یوشع را گفت که آری من با تو  
موافقم و رفاقت ترا میفتم می شمام خوشی است آواری که هراه چنین باشد پس یوشع چند  
روانی بریان برداشت و باتفاق موسی علیه السلام روان شد فلما بَلَغَا بَیْسَ الْقَنْقَمِ که رسیدند تجم  
بهمان محلی میان دو دریا است انجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشسته موسی علیه السلام در خواب رفت



یوشم در آن چشمه و صیانت قطره از دست و مایه بریان چکیدن فی الحال مایه بریان زنده  
بروی بدریانهاد و یوشم میگریخت و یوشی از جواب سفر و مایه ناموده روی راه نهاد  
تجیل سفر نیکیا حرف فراموش کردند مایه خود را فالتخذ سبیله پس فراموش مایه را خود را فی  
دره یا سر با مثل سر در که در آن توان رفت هر جا که مایه میرفتان بالای او چون طاق مرتفع می ایستاد و  
خنگ میگشت فما جاف پس وقتی که در گذشتند از جمع البحرین قال گفت موسی علیه السلام  
مرحانه خود را به یوشم رانم که وقت چاشت شد ایستنا عدا بنا بیار طعام چاشت مال تا بخور  
که گرسنه شدیم و دی براسام لقد لقینا هرینه دیدیم موت سفرنا ازین سفر که که ایم ضئ انصبا رنجی  
چون یوشم سفره او و قصه مایه بیادش آمد قال ارایت گفت یوشم خبر داری اذا بینا الی الله  
چون جای گرفته بودیم بان منه برکنار چشمه فاتی پس بدستی که نسبت الموت فراموش کردیم مایه را  
قصه او را که با تو بگویم وما انسا نه و فراموش نکردیم بدر او را الا الشیطان مکر شیطان که مرا مشغول  
ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا و التخذ سبیله و رفت مایه راه خود را فی البحر در دریای عجب  
راه عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قال گفت موسی  
علیه السلام ذلك ان قصه مایه است ما کنا بیخ ان چه بودیم که میطلبیدیم صحن بن و حی  
که آن مایه مار را دریا خواهد نمود بد آن کسی که میطلبیم فان قد پس باز گشتند عکرا تارها قصه  
بر شکی قدم خود از پی رفتی تا رسیدند بدان موضع که مایه بدریاد رسیده بود و هیچ دیدند که شاده خشک  
در آن راه درازند فی جدا پس یافتند عیدا این عباد و نا بندار از بندگان ماکه بعضی عنایت  
ان تبت در ایم او را رحمت بخششی من عندها از نزدیک ماکه آن وحی است و نبوت بقوی که او را  
دانسته باطل و من بدست آنها که نبوت او را قایل نیستند وعلمته و بیا مخیم بود من که فاعلم  
از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی از آنرا لا یعلم ما در حق او سوی از دیوانه مصری فقر  
میکنند که علم لدنی است که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیت که حاصل شود  
بواسطة کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانستن این علم محقق است از باقیه  
گوید در فتوحات از سلطان العارفين نقل میکند که با جمعی دانشمندان می گفتند که اجترم علم بید  
من است و اخذنا علما من الحی (الذی لای موت کلمتی کی عقل روید یکدم است کلمتی که عشق روید  
خدم است کلمتی که کل و مد که دست کلمتی که دل و دهن نگاه علم چون بر دل زنده باری خود علم چون  
بر کل زنده مانده بود اورده اند که چون بجای حاضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود را کشی  
موسی هم سلام کرد و حضرت جابه اندر خند دور کرده جواب داد و گفت نویسی گفت از موسی ام نویسی  
اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب گفت که که کو مده از بعضی



این قبیل باشد

گفت مرخص را موسی علیه السلام هل اشرک یا بیهوده  
این بر سر خط آنکه او را می فرمودند از آنچه بتواضع اندر شد علمی که بینی بر سر شد  
صابت خیر قال انک گفت که تو لکن کس طبع می توانی معی صبر با آن سبب  
رون موسی علیه السلام گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است و شاید  
از فرقه علمی صادر شود و ظاهر آنکه منکی و ناسا است باید و توجه حکمت از اندازی و بران صبر کردن نتوانی  
و کیف تصبر و چگونه صبر کنی علی ما کم خط بران چیزی که احاطه نکرده بهر بات چنین از روی دانش  
یعنی علم تو بان تو سیر باشد قال سجده کنی گفت موسی زود باشد که بای را انشاء الله اگر خواهی  
خدا صابر صبر کنند بر آنچه از تویم و که انعمی و نافرمانی کنم که اسرا مرزا در هیچ کاری قال  
گفت خضر بر آنچه که ای موسی قال انبعثنی پس اگر بروی کنی مرا فلک سألنی پس بر سر مرا نمی  
من شیء از چیزی که سر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسوال کن حتی اخذت  
کتابی نامی سنانم برای تو سینه از آنچه سیر ذی بیانی که تو در بای موسی علیه السلام قبول فرمود  
در با هم روی بره آوردند و پوش بر عقب ایشان میرفت فانطلقا پس رفتند بر ساحل دریا  
داند بکشتی و از اهل استدعای رکوب در آن نمودند ملاحان اول را نمی نهند و در آخر  
را شنا خستند و به عظیم غام در آورده حتی اذ ارکبنا تا چون نشستند فی السفینة  
و میان دریا رسیدند خضر تیری برداشت و پنهان از قوم خر قها سوراخ که کشتی را قال  
انکم تاعرفون فی اهل کتبی را چه اسرا کتبی ب دخول است در آن و در حله اب عجب غرق شدن  
باشد لقد جئت بدی که آوردی شیا اسرا چیزی شکفت و شمع و برده کان قال کم اقل گفت  
گفتم انک لکن کس طبع تحقیق مرزا در اول مصاحبت که قوت نداری و نتوانی معی صبر  
ن قال گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطر من رفته بود که تو اخذت مرا سر  
ایچرا موش کدم و که ترهقی و در میان سراسر انری از کار من عسر دشواری یعنی  
از امیر و بان بدین مقدار مضایقه مکر فانطلقا پس از سفینه برون رفتند تا بعد از رسیدن  
جمع کودکان باری سیر کردند و پس از بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شد ام او  
بود و نام پدر او سلال با کاروی و نام مادرش شاهو یا بر خنی در میان ایستاده بود موسی  
شد حتی اذ الفیا غلاما تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر او را از میان  
در پس دیوار برد فقط که پس بکشت او را بدیج احتاف قال اقتلت

XVIII 73



نفسی پاک را بفرستد

باشد معنی او پاک بود از

بی و ضام چون او را کشتی دهد

جیت مراینه او را یاقی

شک نکرا

حبه یاقا

پستل راه

م  
م  
م  
م

قال الم اقل لك انك لن تستطيع معي صبرا























